وحید

نشریهٔ دانش پژوهان

فهرست ۲۰۶

از ۱۵ تا ۳۱ فروردین ماه۲۵۳۶ (۱۳۵۶)= ربیع‌الثانی ۱۳۹۷= آوریل۱۹۷۷

مجلهٔ وحید صاحب امتیاز و مدیر مسئول : سیف‌الله وحیدنیا

نشانی : تهران ــ خیابان شاه ــ کوی جم ــ شماره ۵۵ تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ۶۶۶۰۷۱

بهای‌اشتراک‌سالانه‌برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست‌ریال ــ خارجه دوهزارریال . تک شما[ره] پنجاه ریال .

حروفچینی از : سازمان فارابی چاپ افست از : آیدا

یادداشت

[ب]حکم‌آنکه‌توقف‌در هرکاری دلیل‌عقب ماندگی و فناست و آب زلال و گوارا هم اگرمتوقف [و] ساکن‌بماند دستخوش‌فساد میشود ، برای‌پاک و صاف ماندن و زنده و متحرک نگاهداشتن [م]جله وحید ، امسال‌هم مانندسالهای پیشین‌مطالب مجله را متنوع تر کرده‌ایم و بخشهای جدیدی نیز بر آن بیفزوده‌ایم .

ــ در این سال ما بی‌تکلف دست به کاری بزرگ زده‌ایم زیرا در تدارک تهیه مدارک [و] اسناد برای تنظیم تاریخ جامع مشروطیت ایران برآمده‌ایم و بر اساس همین فکر ، [ع]کسهای تاریخی ، اسناد معتبر و نوشته‌های مستند مربوط به تاریخ مشروطیت و حوادث [ق]بل‌وبعد از آن راکه‌از منابع دست اول فراهم آورده‌ایم بتدریج در مجله منتشر خواهیم [ک]رد‌وازهمه کسانی که دسترسی باینگونه اسناد دارند توقع و انتظار داریم که با ارسال آن [ب]ه دفتر مجله وحید ، خود را در این رستاخیز بزرگ سهیم کنند . . . طبیعی است که [ا]سناد و مطالب ارسالی بنام صاحبان آن نشر میشود و اصل آن نیز مسترد میگردد .

ــ بخش خاطرات مجله را که مقبول طبع خوانندگان مشکل پسند بوده است در این [س]ال‌غنی‌ترخواهیم‌کردو یادداشتهای مستند و جالبی راکه بازحمت‌و کوشش فراوان فراهم [آ]ورده‌ایم ارمغان علاقمندان می‌کنیم .

ــ مجموعه‌ای بنام جهان دانش با کمک جمعی از محققان داخلی و خارجی تدارک [د]یده‌ایم‌که‌پاسخ‌همه دائرة‌المعارفهای ایرانی وکتابهای اطلاعات عمومی خواهد بود و [ب]تدریج بخشهائی از این مجموعه را در مجله‌منتشر خواهیم کرد .

ــ نقد کتاب‌و بررسی افکار و آثار بزرگان از این پس بصورتی نو و ابتکاری در مجله طرح‌خواهدشدوکوشش خواهیم کرد که ضمائمی نیز با مجله به خوانندگان ارمغان داریم .

ــ بخشی بنام " پیشنهادات " خواهیم داشت که نظرات و پیشنهادات خوانندگان [ر]ا در آن منعکس خواهیم کرد .

ــ شمارهٔ پی‌درپی مجله روی‌جلد و بالای صفحات چاپ میشود و هر شماره از صفحه [ی]ک‌شروع‌و با آخرین مقاله پایان می‌گیرد ، ترتیب چاپ مجله بصورت دو هفتگی خواهد [ب]ود و سالیانه ۲۴ شماره عرضه بازار دانش‌خواهیم کرد .

پشتوانه‌ما در این راه دشوار و پر نشیب و فراز ، همکاری و معاضدت یاران پاکدل دانش‌پژوهان‌روشنفکرو نیک‌اندیش است‌و به محققان ، دانشمندان ، شاعران و مترجمان [ه]مه . . . نیازمندیم واز جمله‌گی استعانت می طلبیم . . .

خاطره‌ها و خبرها

بزرگترین سرمایه

برطبق تغییراتی که در اساسنامه شرکت ملی نفت ایران داده شده سرمایه آن شرکت به ده میلیارد تومان بالغ خواهد گردید . و این رقم بزرگترین سرمایه یک شرکت تجارتی در ایرانست .

درحال‌حاضردرایران‌سرمایه‌چندشرکت‌و مؤسسه بزرگ از یک میلیارد تومان افزونست وبانکهای‌ملی و صادرات را باید در زمره این چند شرکت معدود بحساب آورد .

ناگفته نماند که کلیه سرمایه شرکت‌ملی نفت ایران متعلق به دولت است .

ایراد اساسی !

یکی از نمایندگان خوزستان در کار تنظیم بودجه ۲۵۳۶ بدولت ایراد گرفته بمود که چرا دهسال پیش آقای دکتر جواد صدر را که سابقه‌قضائی نداشته‌به وزارت دادگستری برگزیده‌اید . ؟

بر این دقت ! و موشکافی ! و نکته سنجی در کار بودجه باید آفرین گفت !!

مجلس ترحیم

اطلاعات درلا بلای‌صفحات خود بخشی دارد مربوط به اخبار و حوادث چهل سال پیش که غالبا" باذوق و دقتی خاص اخبار آن زمان را که تناسب و ارتباطی هم بازمان حاضر دارد درج میکند .

چندی‌پیش‌درگذشت‌مرحوم‌رشید یاسمی استاد دانشگاه در صفحات خاصی که تحت عنوان ۲۸هزار روزمنتشرمیشدنقل گردیده‌بود و آقای س یکی‌از برگزیدگان مردم کردستان وقتی این خبر را میخواند گمان میبرد که دوست و همکارش آقای دکتر هوشنگ رشید یاسمی نماینده فعلی مجلس درگذشته است لذا بدون توجه بانیکه خبر مربوط به چندسال پیش و درباره مرگ پدرآقای‌دکتررشید یاسمی است با تأثر فراوان مجلس‌ترحیمی‌ترتیب میدهد و در سوک دوست از دست رفته !! خود به عزا می‌نشیند . لیکن چند روز بعد وقتی به تهران‌میآید دکتر رشید یاسمی را بسلامت‌می‌بیند و آنوقت در می‌یابد که‌خبری راکه‌دراطلاعات خوانده مربوط‌به سالها پیش بوده‌وارتباطی‌بادکتررشیدیاسمی‌نداشتماست این‌خبررااز‌آن‌جهت‌نقل‌کدیم‌تابدانیدکه‌هنوز هم‌افراد بافراست‌وهوشمند !!درگوشه‌وکنار مملکت هستند . . .

نفتکش

بنابه‌نوشته‌آقای‌دکترفتح‌اله سعادت شرکت ملی نفت ایران درحال حاضر ۶ کشتی بزرگ نفت‌کش اقیانوس پیما با ظرفیت ۶۰۶ هزار تن در مالکیت دارد .

علاوه بر این،کشتیهای دیگری هم‌با ظرفیت ۷۰۰ هزار تن دراختیار دارد که‌جمع ظرفیت کلیه این‌کشتیها بیش‌از یک میلیون و سیصد هزار تن میشود .

نامه‌ها و اظهار نظرها

مدیر محترم مجله وزین وحید

ضمن آرزوی موفقیت برای کارکنان ونویسندگان صمیمی آن مجله باستحضار جنابعالی میرسانم با انتشار مقاله (یک سندتاریخی نوشته محقق محترم آقای محمد اسماعیل وطن‌پرست)درشماره ۲۰۳ دو نکته را بایستی باستحصار جنابعالی برسانم و تقاضا دارم چنانچه مقدور است امر بدرج فرمائید :

۱ـ تاج مسیین که وسیله میرزا محمد خان دولو ایلخانی ایل دولو بر سر آقا محمدخان قاجارگداشته شد بعدا " مزین بجواهرات گردیده و فعلا در موزه بهمین عنوان محفوظ میباشد وبطوریکه درتاریخ مستوفی دکر گردیده بهمین علت اعقاب میرزا محمد خان همیشه ملقب به لقب تاج بخش بوده درزمان سلطنت پر افتخار رضا شاه کبیر هنگام انتخاب نام خانوادگی هم نام تاج بخش را انتخاب کرده‌اند .

۲ـ عده‌ای از افراد خانواده تاج بخش تصور نموده‌اند عریضه خورشید کلاه خانم و دخترش که عکس آن در آن مجله چاپ شده و در اختیار اینجانب بوده از دسترسم خارج شده در حالیکه اصل نامه‌های فوق‌الذکر و همچنین کلیه اسناد مالکیت املاک مورد بحث در نامه‌های مذکورکه متعلق به خورشید کلاه خانم جده این خانواده میباشد نزد اینجانب محفوظ میباشد .

با عرض ادب واحترام .محمود تاجبخش

توضیح: جناب آقای سناتور دکتر صدیق اعلم یادآوری فرموده‌اندکه عکس صفحه ۹۴۱ سردر باب همایون است و نفر اول از سمت راست (نشسته) در عکس صفحه ۹۴۲ آقای دینشاه ایرانی وعکس صفحه ۹۴۳ از راست به چپ آقایان مخبرالسلطنه ، سردار اسعد ، مخبرالملک و احیاءالملک شیخ است .

***آقای پارسا تویسرکانی توضیح داده‌اند که نفر ایستاده در عکس بالای صفحه ۹۴۱ ازسمت راست (آقای محسن اسدی) است نه سلمان اسدی .ازیادآوری آقایان امتنان داریم**

پیشنهادات :

بخش جدیدی که از این شماره در مجله گشوده شده است بخش پیشنهادات نـام داردکه در تلوآن ، نظرات ، پیشنهادات ، راهنمائیها و ارشادات خوانندگان‌را درج خواهیم کرد .

امید است نظرات مفید ارائه شود ان شاءالله .

* * *

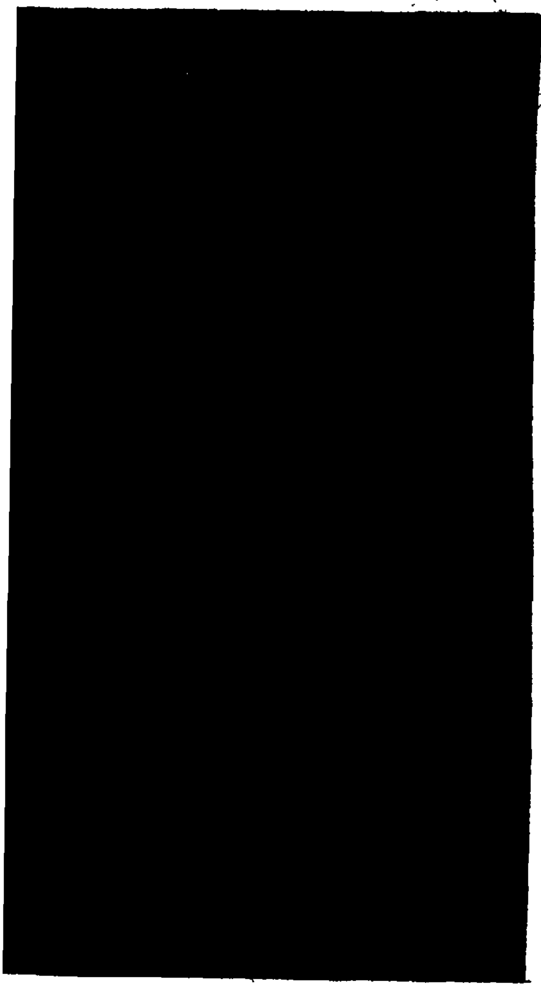
آقای‌مدیرمحترم‌مجلهٔ وحید : شمارهٔ ۱۵۲۷۴ روزنامه اطلاعات مورخ ۲۵۳۶/۱/۱۴ را میخواندم .در صفحات ۲۵ و ۲۶آن دو مطلب مشاهده‌کردم که یکی نقیض دیگری بود .

در صفحه۲۵نوشته‌شده بود :" سیزده امسال بی حادثه بود ــ وزارت راه و ترابری امروز ضمن قدردانی از زحمات پلیس راه ، وسائل ارتباط جمعی و مردم اعلام کـرد : برای اولین بار در تاریخ ۱۵ سال اخیر و باتوجه به‌ازدیاد وسائط نقلیه در این مدت و علاقه مردم نسبت به مسافرت هیچگونه حادثه‌ای در روز ۱۳ فروردین ماه در هیچیـک از راههای کشور اتفاق نیفتاده است ." و در صفحه ۲۶ نوشته شده است : سیزده بدر پر حادثه ــ در تهران وشهرستانها ۲۲ نفر کشته شدند . علیرغم تعطیلات‌کم حادثه ایام نوروز ، تعطیلات سیزده بدر از نظرحوادث‌رانندگی پرحادثه بود "آنگاه از حوادث‌منجر به مرگ در جاده‌های تهران و شهرستانها به تفصیل یاد کرده و اضافه نموده است کـه : "حوادث‌دیگر نیز در کنار گشت و گذارهای سیزده بدر در شهرستانها اتفاق افتاد ."

و اما پیشنهاد من اینستکه وزارت راه دیگر از این قبیل اعلامیه‌هاو نامه‌های تقدیر آمیز!! صادرنفرمایندوبه‌مردمی‌که‌خود شاهد حوادث یاموجب آن هستند خلاف حقیقت نگویند و حرمت خود را نگاهدارند .

بهتر است بدون‌تظاهر و ریا و اعلام و اعلامیه راه جدید بسازند و راههای موجود را مرمت اساسی‌کنندو موجبات‌وسائل بیشتربرای راهها‌و مسافران فراهم آورند ... مسیح

عکسهای تاریخی



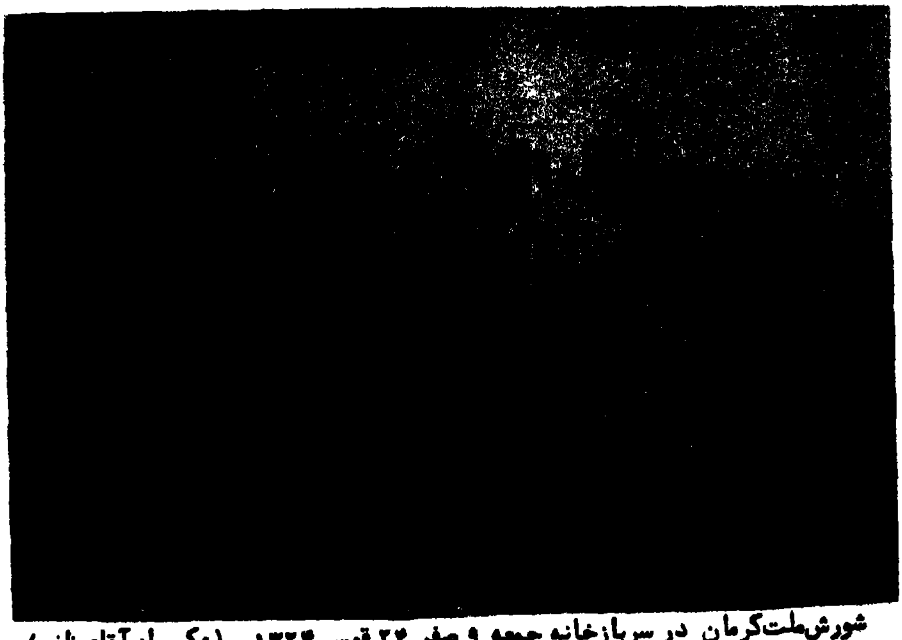
حاجب من ـ جائیکه مـن نشسته‌ام روی پلیفون است . تمام بلور است یعنی روی بلورراه میروم . زیر رستوران است‌که شام و نـهار می‌خورم . بالای سقف‌او بلور است که روی بلور حرکت می‌کنم .
(نوشته مظفرالدین‌شاه . منظور از حاجب مرحوم حاجب الدوله دولوقاجار است ـ) .
عکس‌ازآقای الهیار دولو



مدرسه ابراهیم خان ظهیرالدوله‌درکرمان شعبان۱۳۳۴ .عکس ازآقای ظفر



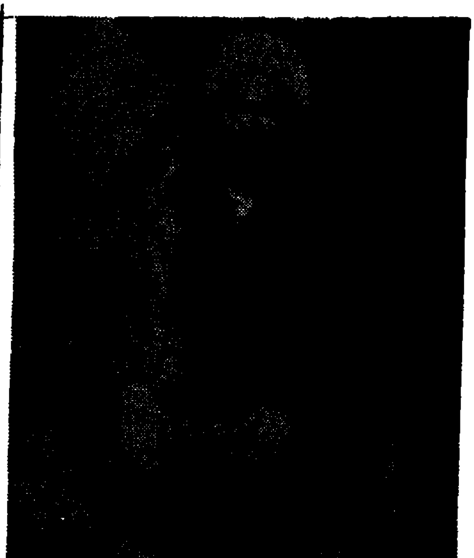
ظهیرالدوله و جمعی از اعضای انجمن اخوت . (عکس از آقای انتظام)



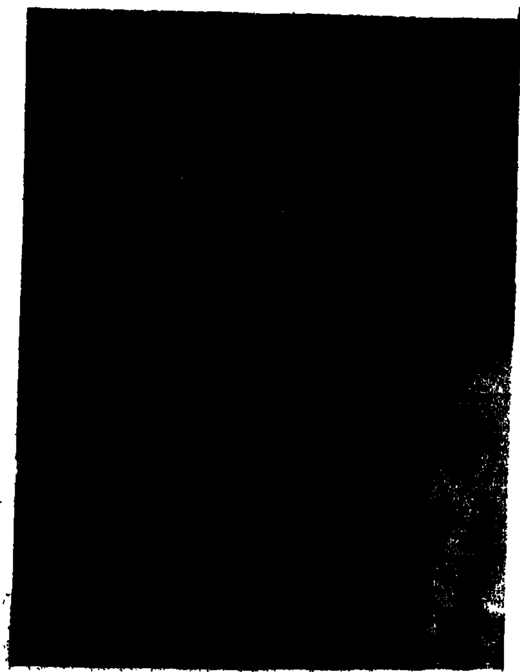
شورش ملت کرمان در سربازخانه جمعه ۹ صفر ۲۴ قوس ۱۳۲۴ . (عکس از آقای ظفر)



سالن عمارت سپهسالار که حالاتالار آئینه‌مجلس است . (عکس‌ازآقای انتظام)



(افتخارالعلماء) میرزا مصطفی آشتیانی پسرحاج‌حسن‌آشتیانی . (عکس ازملکشاه ظفر)



صنیع حضرت بر سر دار (عکس از ظفر)

درگذشت جناب

آقای سید ضیاء الدین جناب یکی‌از نخبه افاضل فرهنگ ایران در اسفند ماه گذشته بدرود زندگی گفت. دوستان و دست پروردگان او در مرگش گریستند و یاد اورا گرامی داشتند ولی فرهنگ مملکت که خدمتگذار صدیق خود را از دست داد یادی از او نکرد.

جناب در سال ۱۳۰۸ قمری در اصفهان چشم بجهان گشود و قریب نود سال عمر پر بارو پربرکت داشت‌وهزاران‌دانشورفرزانه‌تربیت کرد که آقایان مهندس عبدالله‌ریاضی، نصیرالدین‌خواجوی، دکترمحمد نصیری، حسام الدین دولت آبادی، دکتر نعمت‌الهی دکتر ریاحی، سپهبد ریاحی و ... از آن جمله‌اند.

آقای دولت آبادی ضمن ارسال ماده تاریخی در رثاء جناب، پیشنهاد کرده است که‌مجسمهٔ آن‌مرحوم توسط شاگردانش‌تهیه و در محل مناسبی نصب گردد، پیشنهاد بسیار مفیدی است و امیدواریم به مرحله عمل درآید. ان‌شاءالله. (و)

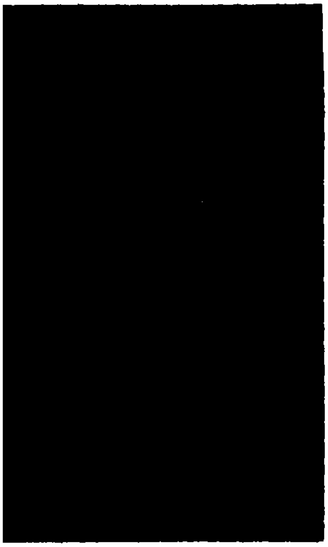
ماده تاریخ رحلت شادروان سید ضیاء‌الدین جناب

جناب استاد باایمان من رفت — سوی جنت از این بیت‌الحزن رفت
ضیاءالدین زدنیا رخت بر بست — وز این دار محن آن ممتحن رفت
تن‌خاکی بخاک تیره افکند — بجان تا قرب حی ذوالمنن رفت
هزاران مشعل دانش بر افروخت — مگو خاموش‌از این انجمن رفت
گرامی خادم فرهنگ کشور — پس ازهشتاد و اند از خویشتن‌رفت
چوکرد آهنگ رفتن جان پاکش — وزاین دانشسرادانای فن رفت

حسام آورد تاریخش بهجری
جناب استاد با ایمان من رفت

۱۳۹۷

رهین منت



کیومرث وثوقی (روشن)

ای ناشناس با سخنم آشنا شده
یکدم ز سر خیال تو بیرون نکرده‌ام

در شعرمن به عین عنایت ببین که من
دفتر به حشو و عاریه مشحون نکرده‌ام

در شیوه‌ی کهن سخن نو سروده‌ام
از هیچکس تکدی مضمون نکرده‌ام

بی سوز دل غزل به تکلف نساختم
بیت قصیده را ز سی افزون نکرده‌ام

گر قند ناب بوده مکرر نگفته‌ام
زیب سخن به جز در مکنون نکرده‌ام

ترصیع را قرین تصنع نساختم
زرسره به ناسره مقرون نکرده‌ام

بی‌وزن و قافیت نسروده سخن و لیک
بیتی به‌جبر قافیه موزون نکرده‌ام

عرشی نژاد طایر آزاد شعر را
در دام سجع و قافیه مسجون نکرده‌ام

جز در فراق دوست که دردیست جانگداز
در هیچ حال شکوه زگردون نکرده‌ام

این دلنشین کلام نوای دل من است
طبعم هر آنچه زاده دگرگون نکرده‌ام

دارم امید آن که پسندش کنی که من
قطع امید از در بیچون نکرده‌ام

روشن رهین منت رد و قبول تست
کاو را به‌جز به لطف تو مرهون نکرده‌ام

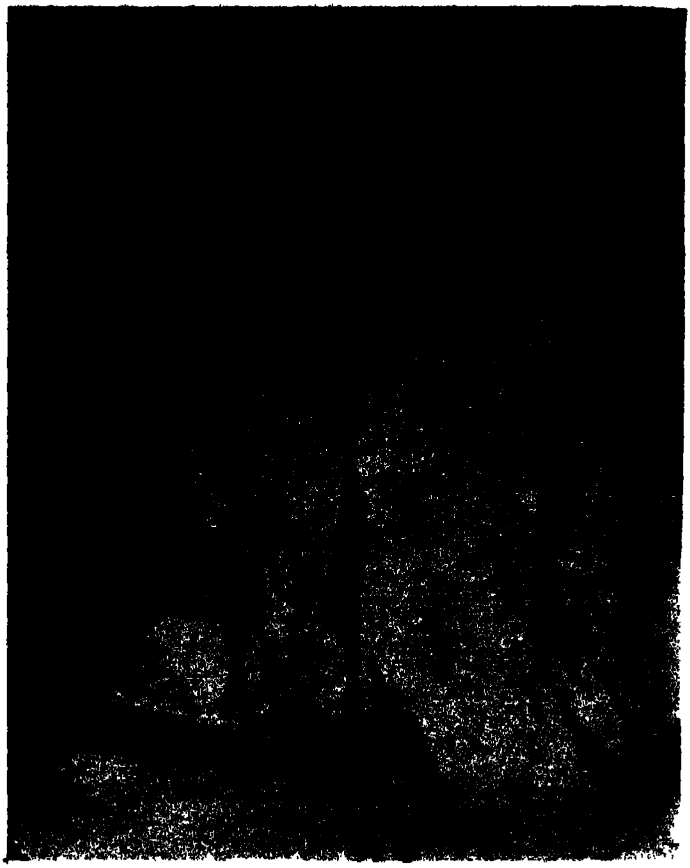
ع ــ آزرمند

نوروز

نو بهار آمد و شد باغ پر از نسترنا — هر طرف سر زده شاهسپرم و یاسمنا
فرودین ماه بر انگیخت نقوشی چالاک — وز دل خاک بر آورد هزاران سمنا
مام فرتوت جهان گشت دگرباره جوان — به گل و سبزه بیاراست کنون خویشتنا
فرش ارژنگ بهاری بسر افکنده چمن — سلب مینا پوشیده سراسر دمنا
شده اشجار کهن بار دگر سبز و جوان — غنجه تازه بدر کرده سر از پیرهنا
جامه سبز ببر کرده کنون شاخ چنار — سندس رومن پوشیده بتن نارونا
زاغ افکند بسر مفرشی از سبز گیاه — باغ پر مشک شد از بوی خوش نسترنا
سوسن تازه بگلزار تو پنداری راست — که فروزنده بود همچو سهیل یمنا
سرخ گل عارض سیمین بدنی را ماند — که بر افروخته گردد ز رحیق کهنا
زلف سنبل که کنون زیور دشت است و دمن — هر زمان از وزش باد بود پر شکنا
صفحه خاک بود سبز چو روی گردون — نرگس مست درخشنده بود چون پرنا
از فروغ گل و از باد روانبخش بهار — بوستان گوئی امروز شده چون عدنا
دوستان مجلس بزم و طرب آراسته‌اند — همگی روی گرایند بسوی چمنا
همه شادند و طربناک در اینروز نوین — همه از روی بشویند غبار حزنا
عیدجمشید فراز آمد ای " آزرمند " — هر کجا انجمنی بینی از مرد و زنا
تو در این روز طربناک چرا خاموشی — در چنین عید چرا هیچ نگوئی سخنا ؟

رو بطرف چمن و عید بشادی گذران
وز دل خویش برون کن غم دور ز منا

ادیب برومند



میرزا آقا امامی

یکی از نادره‌کاران کاخ هنر که در نیمه اول سده چهاردهم هجری دردامـان مادر ایام پرورش یافت شادروان محمد مهدی امامی بود که (بمیرزا آقا) نامبردار شد و با آفریدن آثار هنری پرارج و بها ، زرینه برگهای افتخارآمیزی بر کارنامه فرهنگ ملـی ما بیفزود و بر نگارستان هنر معاصر شکوهی دل انگیز بخشید .

این نگارآفرین چیره دست که در شهر هنرخیز اصفهان بسال ۱۲۹۹ هجری قمری زائیده شدو در شانزدهم آذرماه ۱۳۳۴ شمسی (برابر ۱۳۷۴ قمری) در سن ۷۵ سالگی بگلشن مینو شتافت از دودمان سادات راستین و فرزند سید محمد حسین بودکه بهامامزاده علی‌زین‌العابدین‌معروف (بدرب امام) نسب میرسانید و پیوند او به حضرت علی‌بن‌جعفر صادق می‌پیوست .

میرزاآقاامامی در یک خانواده روحانی پابه پهنهٔ هستی نهاد و ازینرو پدرش که در ردهٔ روحانیان اصفهان بودوی را برای تحصیل دانش‌دینی به یکی‌از مدرسه‌های قدیم

فرستاد و او یکچند بفراگرفتن اینگونه علوم اشتغال داشت ولی چون ذوق هنری درین خاندان از دیرباز بگونه شایسته یی نمایان بود و برخی از نزدیکان (میرزاآقا) دست اندرکار نقاشی و نگارگری برروی قلمدان بودند اونیز از ادامه تحصیل روگردان شد . و نزد استادان فن به یادگرفتن شیوه های گوناگون نقاشی از مینیاتور و گل و بته سازی و تذهیب و تشعیر پرداخت .

یکی از استادان بزرگ زمان که در تشویق و تعلیم (میرزاآقا) بسیار کوشید ، شادروان میرزارضی صنیع همایون[1] بود که از نگارگران و مذهبان برجسته و بی مانند عصر خود بشمار میرفت و برای راهنمائی میرزاآقا او را از اصفهان به تهران فراخواند وریزه کاریهای تذهیب ومینیاتور و دیگر انواع نقاشی را بهاو آموخت .

در آنهنگام که همزمان با جنبش مشروطه خواهی بود و عده یی از سران نهضت بکتابهای نفیس خطی و نقشدار اظهار دلبستگی میکردند میرزاآقا بدستور و راهنمائی صنیع همایون درآغاز وانجام برخی ازکتابهای خطی کهن و گاهی در میانه های آن کتب چند مجلس مینیاتوربسبک صفوی میآراست و این کتابها بخواستاران آنروز این آثار عرضه میشد و اینکار گر چه از نظر هنر "کتابسازی" چندان کاردرستی نبود لیکن درپرورش ذوق و دلباختگی میرزا آقابهنر مینیاتور تأثیری بسزا داشت و کتاب دوستان آنوقت را نیز خرسند مینمود . پس از چندی ممارست در فن مینیاتور و بازگشت به اصفهان ، نقش و نگار سحرآمیز و گیرای بناهای تاریخی اصفهان مانندچهلستون و عالی قاپو و هشت بهشت نیزدر جای خود الهام بخش میرزاآقادرآفرینش آثاری بسبک رضاعباسی و شفیع عباسی و دیگران بود چنانکه در پاره یی از کارهای وی تأثیر این نقش ها بخوبی نمایانست .

میرزاآقا امامی پس از بازگشت به اصفهان درسرای حاجی علینقی کارگاهی بر پا کرد ودر آنجا به آفریدن آثار هنری و پرورش دادن شاگردان با استعداد خویش همت گماشت ؛ کارهایی که از آن پس دررشته های مختلف نقاشی از گردش کلک این استاد پدید آمده اکثر از آثارخوب و گرانقدرعصر ماست وشاگردانی که تربیت کرده هر یک در شیوه فن خود استادی نام آور گردیده است چنانکه شادروان حسین خطائی و آقایان حسین اسلامیان و محمود فرشچیان از آنجمله اند .

مرحوم امامی تا مرز شصت سالگی در کارگاه سرای حاجی علینقی کارمیکرد و پس از آن کارگاه خود را بخانه انتقال داد و شیوه گوشه گیری برگزید .

امامی در دوران زندگی خود دو همسر گرفت که از اولین چهار پسر و یک دختر آورد واز دومین یک پسر و یک دختر و گرچه فرزندان آن استاد هر یک بفراخور استعداد خود اندوخته یی از هنر و فرهنگ آورده است اما (بانو زینت امامی) در مینیاتور و تذهیب و [illegible] دستی شگفت آور نشان داده و درگل و بته سازی بشیوه ایرانی همه جا آوازه

در انداختهاست . امامی مردی دیندار و پرهیزکار و خوش محضر و فروتن بود و یکبار نیز بسفر حج رفت ، هرگز به‌آزمندی و مال اندوزی روی نیاورد واز مال و خواسته آنچه بهره میگرفت ، بهری به نیازمندان و خویشاوندان درویش خود می‌بخشید ، مردی خوش سیما و دلشاد و گشاده روی بنظر میرسید و استادی بودکه نه تنها در قلمرو هنر بلکه در منش و رفتار نیز پایگاهی بلند داشت .

همدوره‌های این‌استاد در اصفهان تنی چند از نام آوران هنر بودند کهاو با برخی ازآنان رفت وآمد وآمیزش میکرد و درکارگاه خود با هر یک به گفتگوهای طنزآمیزو همکاریهای هنری وقت میگذرانید . ازآنجمله میتوان شادروانان محمد باقر سمیرمی و عبدالحسین‌صنیع‌همایون‌اصفهانی‌و محمدعلی نوه‌آقا نجف معروف وآقامحمد علی مذهب وآقایان حاج‌مصورالملکی‌و خوش نویس زاده‌را نام‌برد .دوران هنرنمائی امامی بیشتر بین سالهای ۱۳۰۵تا۱۳۲۵ شمسی بود و درینمدت بسیاری‌از تابلوهای نفیس وآثار دیگراو بکشورهای اروپانیز راه یافت و در موزه‌های خصوصی و عمومی نگهداری شد .

بیشتر ایران شناسان غربی و دلباختگان هنرهای ظریف ایران وقتی‌وارد اصفهان میشدند یکی‌ازخواست‌هاشان‌دیدارکارگاه‌امامی و مصاحبه باوی بود و این استاد زبر دست را بعنوان یکی‌از زنده کنندگان مینیاتور ایران میستودند .

در دودمان امامی ازآغاز دوران قاجار ، تنی چند نقاش پخته دست و استاد بی‌همال در جولانگاه هنر یکه‌تازی کردند که بیشتر بگل و بته‌سازی نامور بودندو قلمدانهای بسیار نفیسی از نوع‌گل و مرغ‌ازآنان بیادگار ماند ،نامی‌ترین‌آن‌هنرمندان محمد مهدی و محمد تقی و محمد صادق‌و محمد رضا و محمد جواد و نصزالله امامی میباشند که هر یک در جای خود با ساختن‌جلدهای رنگ و روغنی و قاب آینه و قلمدان باین رشته از هنر ایران خدمت شایان‌کرده‌اند .

بقیه در شمارهٔ بعد

۱ ــ این صنیع همایون‌غیرازعبدالحسین صنیع‌همایون است که اهل اصفهان و در این‌شهر ساکن بوده است .

فهرست ۲۰۹

از اول خرداد ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)= جمادی الثانی ۱۳۹۷= مه ۱۹۷۷

تذکر : در احوالات مرحوم حبیب‌الله نوبخت مطالبی بدفتر مجله‌وحید رسیده است که بتدریج به‌نشر آن خواهیم‌پرداخت . ازدست نوشته‌های این استاد از دست رفته مقاله‌هائی هم توسط‌خود آن مرحوم به دفتر وحید سپرده شده است که در آینده بنظر خوانندگان ارجمند خواهد رسید .

مجلهٔ وحید : (تأسیس‌سال ۲۵۲۲= ۱۳۴۲) صاحب‌امتیازومدیرمسئول : سیف‌الله وحیدنیا :

نشانی : تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم ـ شمارهٔ ۵۵ تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ۶۶۶۰۷۱

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزارو دویست ریال-خارجه دو هزار ریال تک شماره پنجاه ریال .

چاپ از : نیلوفر

خاطره‌ها و خبرها

خدمت بی ریا

مرحوم سهنتا هنرمند-نویسنده و شاعر با ذوق اصفهانی سالهای آخر عمر را در کارخانه صانع پشم اصفهان برای امرار معاش به کار قیمت گذاری پشم و پنبه !! مشغول بود .

دراواخرعمر و در ایامی که در بستربیماری بود بدیدنش رفتم دیدم دسته‌های چک را در برابر خود نهاده و به امضا کردن آن مشغول است .

گفتم بااین حال کسالت چه جای چنین کاراست شما باید استراحت کنید و ایامی چنداز این گونه کارها دست بکشید .

گفت بله باید استراحت کنم لیکن این کار هم یکنوع آسایش روحی برای من فراهم میآورد . زیرا مدیر کارخانه آقای همدانیان بدون اینکه کسی خبر داشته باشد همه ماهه عده‌زیادی از مردم آبرو دار و تهیدست اصفهان را از جیب خود حقوق میدهد و این کار محرمانه‌انجام میشود و فقطمن و یک مستخدم پیر که وسیله رساندن پول به مستمندان است خبر داریم . لذا دریغ است که دست از این کار بکشم زیرا معیشت عده‌ای مختل میماند خدایش رحمت‌کناد که فیض محض بود و امید است آقای همدانیان هم توفیق داشته باشد آن قبیل کارهای خیر را هم ادامه دهد .

تعداد پزشکان و . . .

براساس آمار منتشره از طرف نظام پزشکی ایران ، تعداد پزشکان ایران تا ۱۵ فروردینماه سال جاری بالغ بر ۱۳۴۲۸ نفر بوده است که از این عده ۶۱۳۴ نفردر تهران اقامت داشته‌اند .

جمع کل دندانپزشکان ایران نیزدر تاریخ ۱۵فروردین ۱۹۶۵تن بوده‌که ۱۰۳۰ نفر آنها مقیم تهران بوده‌اند .

تعداد بیمارستانهای کشور ۵۲۵ عدد با ۵۳۹۴۴ تختخواب بوده است . که از این تعداد بخش خصوصی ۱۴۰ بیمارستان با ۸۳۹۳ تختخواب داشته است .

تولید نفت

گزارش تولیدوصدور نفت در سال ۱۹۷۶ حکایت از آن داردکه کشورایران ۱۰/۳ درصد ازکل نفت در دنیا را تولید کرده است و این رقم معادل ۲۷/۲ درصد نفت تولید شده در خاورمیانه و ۱۹/۳ درصد تولید اوپک بوده است .

جمع کل تولید نفت ایران در سال مورد گزارش ۲۹۴/۸ میلیون تن مترمکعب بوده که از این میزان ۲۷۲/۲ میلیون تن آن بصورت خام صادر شده است .

امانت داری خاک

تحقیقی است از استاد باستان‌شناسی ایران ، آقای سید محمد تقی مصطفوی دربارهٔ تخت جمشید و کشف آثار ارزنده و باستانی که در دورهٔ پهلوی رخ از حجاب خاک بدر آورده وچهرهٔ تاریخ تابناک وطن ما را روشنتر کرده است .

در این اثر تحقیقی از بازدیدهای سردودمان پهلوی از آثار تخت جمشید یاد شده و خاطره‌های این دیدارها بقلم آمده و از مراقبت و دقت رضا شاه کبیر در حفظ آثار تاریخی تبجیل شده است .

نگارنده معتقد است که خاک فارس طی قرون متمادی امانت داری کرده و این اسناد و آثار معتبر و تاریخی را در دل خود نگاهداشته تا بعهد سردودمان سلسله پهلوی دور از گزند حوادث عرضه کند و . . .

توفیق خدمت برای مؤلف محترم آرزو داریم ، ضمنا " بدانید که این مجموعه ۱۴۷ صفحه بمناسبت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی وتوسط اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران در اسفند ماه ۲۵۳۵ چاپ شده است .

باشگاه ایران

باشگاه اجتماعی ایران در تجدید انتخابات سالانه خود آقای حسنعلی حکمت (بخرد) را به ریاست هیئت مدیره باشگاه برگزیده آقای حکمت دو سال پیش نیز همین سمت را داشته و قبل و بعد از وی آقایان اعزاز نیک‌پی و نصرالله انتظام رئیس هیئت مدیره باشگاه بوده‌اند .

هیئت مدیره جدید در نظر دارند در توسعه تشکیلات باشگاه ، برنامه‌های فرهنگی مفیدی نیز بگنجانند .

۲۸ ساله مادر

در صحن یکی از حجرات منشعب ا آستانه حضرت عبدالعظیم قبری در منظر عام است که برروی آن نوشته است : " در این جا بیست و هشت ساله مادری خفته است که بدست طبیبی در بیمارستان آپادانا کشته شد " .

ظریفی که عبارت روی سنگ قبر را دید وگفت آن طبیب را می‌شناسم هنوز هم در آن بیمارستان و بیمارستانهای دیگر بهمان کار مشغول است !!

شاهنامهٔ منثور

بنگاه نشریات " معارف " تاجیکستان اخیرا " نخستین اثر نویسندهٔ تاجیک س. الغ‌زاده را تحت عنوان " شعرهائی از شاهنامه به نثر " انتشار داده است .

نویسنده مضامین شاهنامه را بزبان تاجیکی انتقال داده و در لباس نثر مزین و آراسته کرده است .

عکسهای تاریخی



عضدالملک قاجار با پنج اولاد و خدمه‌اش (عکس از آقای مهندس امیر سلیمانی)



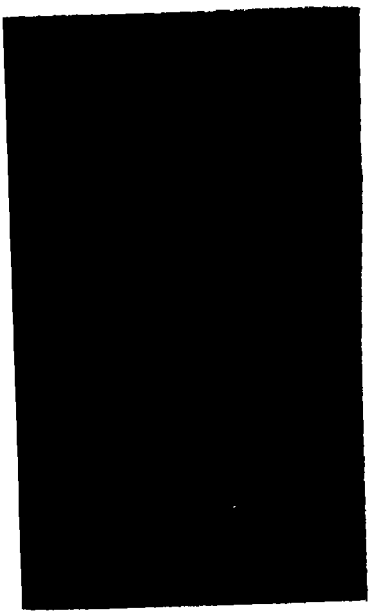
نفر اول نصرالله فلسفی ــ نفر سوم سعید نفیسی این عکس در سال ۱۳۰۶ در رشت گرفته شده است .



اسحق میرزا دارا با دو فرزندش (عکس از آقای مهندس امیر سلیمانی) .

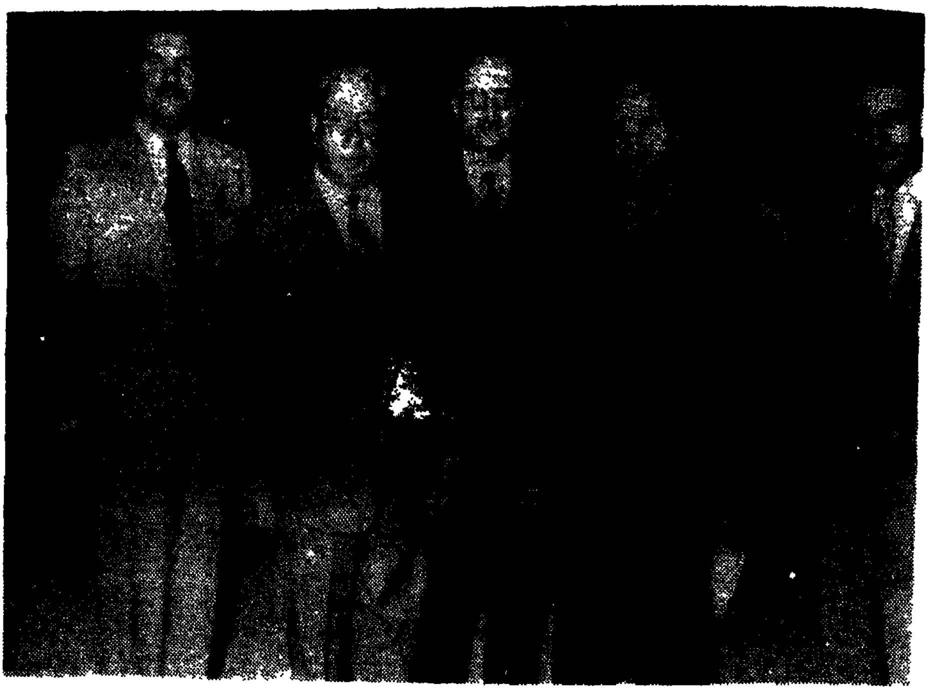


از راست : امیر مصطفی خان مشیرالسلطنه ـ امیر امنع (میرآخور) ـ ظهیر ـ السلطنه ـ سردار مخصوص فرزندان عضدالملک ـ خود عضدالملک نیز در وسط نشسته است . (عکس از آقای مهندس امیر سلیمانی)





شیخ فضل الله نوری ـ سید عبدالله بهبهانی . (عکسها از آقای ملکشاه ظفر)



عکسی است از رؤسای مجلسین و چند تن از نمایندگان در بیست سال پیش اسامی و سمت آنها در زمانیکه عکس گرفته شده بدینقرار است از راست : سناتور دکتر خانبابا بیانی ــ عبدالرحمن فرامرزی نماینده مجلس و روزنامه نگار ــ تقی زاده رئیس سنا ــ محمد رضا خرازی عضو هیئت رئیسه مجلس ــ سردار فاخر حکمت رئیس مجلس ــ امید سالار عضو هیئت رئیسه مجلس .



از راست : عباس مسعودی ــ سپهبد آق اولی ــ محمد رضا خرازی ــ علی وکیلی ــ ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) ــ عکس از علیرضا خرازی .

نامه‌ها و اظهار نظرها

یادی از شادروان ضیاءالدین جناب

روزدهم اسفندماه ۲۵۳۵ مردی‌که قریب نود سال عمر پر برکتش صرف تعمیم و توسعه وبلکه‌بنیان‌گذاری‌فرهنگ اصفهان بود دیده‌از جهان فرو بست . مکارم اخلاق و خصوصیات زندگی‌وفضائل‌انسانی‌او را ازعدهٔ زیادی‌از رجال‌کشورکه‌از شاگردان او بوده‌اند باید سئوال کرد .

تنهاکسی‌که‌درتهران‌از اویادکرده‌آقای‌حسام‌الدین دولت‌آبادی است که‌ماده تاریخی در رثای‌او سروده و درمجله‌پرارج وحید بچاپ رسیده .

مرگ‌یکی‌ازعواملی‌است‌که‌بین تمام موجودات بالسویه تقسیم میشود و هیچ‌موجودی راازآن‌گریزوگزیری‌نیست‌لکن‌موضوعی‌که قابل‌اهمیت است این‌است‌که پس‌از مرگ هر انسانی کسانی‌که زنده‌اند چه داوریهائی دارند ؟

فردی‌تمام عمرش صرف جمع مال میشود و هدفی‌جز امور مادی‌ندارد و نمیداندبرای چه جان کنده‌است تا جان بجان آفرین‌تسلیم‌کند .

افرادی‌بظلم‌وستم‌وتعدی بمردم کاخها برافراشته زندگانی مادی خود را توسعه داده بخیال خود نهایت‌کامروائی را داشته‌اند .

کسانی‌هم‌پیدامیشوندکه‌دارای‌افکارملکوتی بوده و بمردم مادی لبخندتمسخر میزنند ودرمقام خدمت بخلق در راههای مختلف میباشند ــ مرحوم جناب ازآن طبقه‌ای بود که بهیچوجه‌درجستجوی‌مال‌و جمع ثروت نبود و میتوان به تحقیق گفت اولین‌کسی‌که در شهر اصفهان‌از صفر پایه‌گذاری فرهنگ‌را نمود و دست باخته براه خدمت بفرهنگ شد که‌در نظر ارباب‌تحقیق‌مستور نیست‌اما با کمال‌تأسف یا خوشبختانه هنرمند !! نبود که در رثایش مجامعی تشکیل‌گردد وخطابه‌ها خوانده شود .

بالاترین تأسف و گله‌از وزارت‌آموزش‌و پرورش و اداره‌آموزش‌و پرورش اصفهان است‌که این‌قبیل اموری‌که فرض است بدست فراموشی می‌سپارندو مایه یأس‌زنده‌هائی‌میشوند که در حال حاضر بخدمت‌اشتغال دارند ــ روانش شاد و با اجداد طاهرینش محشور باد .

اصفهان: رضا فلسفی

حضور مبارک جناب آقای دکتر سیف‌الله وحیدنیا

مدیر بسیار ارجمند مجله عالیقدر وحید

باکمال فروتنی و ادب بعرض مبارک میرساند ـ دیروز مجله بسیار گرانبهای وحید شماره ۲۰۶ عز وصول ارزانی بخشید و با اشتیاق فراوان همیشگی آنرا برای مطالعه گشودم ـ ناگهان خبر در گذشتن استاد بزرگوار عالیمقام و فاضل و حکیم نیکنام مرحوم شادروان آقای آقا سیدضیاء الدین جناب را در صفحهٔ یازدهم مجله مشاهده نمودم وازاین خبر جانگداز از خود بیخود گردیدم و بینهایت غمناک و متأسف شدم . مرحوم آقای جناب از پهلوانان بزرگ میدان تربیت بود و تقریباً " در هفتاد سال پیش بخرج خودش مدرسه گلبهار را در اصفهان تأسیس نمود و اولین مرد منورالفکر و روشن‌نظر اصفهان بودکه در آن دوران در مقابل ضدیت‌های بعضی اشخاص صاحب نفوذ و مشکلات مالی و کمیابی دانش‌پژوهان برای تدریس برنامهٔ جدید برابر برنامهٔ دبیرستانهای فرانسه موفق گردید و مدرسهٔ گلبهار و بعد مدرسهٔ متوسطهٔ (دبیرستان) در باغ نو در تحت ریاست ایشان واز پرتو همت و جدیت آن یگانه قهرمان ادب و تربیت و دانش رونق گرفته و از بهترین بنگاههای تربیتی کشور گردیدند وشهرت آنها مستقر گردید و هزاران فرزندان کشور شاهنشاهی ایران را با تمام صفات نیک وانضباط و دانش مجهز ساخته از اصفهان با سرافرازی از برای خدمت به‌میهن آماده گردانیدند چنانچه خود جنابعالی در مقالهٔ خود از چند نفر از آن آقایان که از تربیت و استادی مرحوم آقای جناب بهره‌مند گردیده واکنون از مردان بزرگ و دانشمند و نام‌آور کشور میباشند نام برده‌اید ـ این حقیر مرحوم آقای جناب را از شصت سال پیش تا امروز همیشه ستایش نموده‌ام و خدمات آن بزرگوار استاد بیهمتا را مدام گرامی میدارم و محترم میشمارم ـ بدین نظر از صمیم قلب بیدرنگ پس از خواندن خبر درگذشت آن مرحوم مرثیه‌ای بنظم درآوردم و اینک بااجازهٔ جنابعالی یک نسخه پیوست تقدیم میگردد . چنانچه در این مرثیه ارزش ادبی و احساسات قلبی ملاحظه میفرمائید و رأی مبارک قرار گیردکه آنرا از برای تسلیت و تسکین قلب دوستداران و ارادتمندان و پیروان آن حضرت رهبر یزدان شعار در مجلهٔ عالیقدر و گرانبهای وحید انتشار دهید البته صاحب اختیار میباشید و چاکر بسیار سرافراز خواهم گردید . البته این مرثیه درچاپ دوم دیوان بذل منتشر خواهد گردید ـ خواهشمندم تسلیت بسیار خالصانه و قلبی حقیر را به همه بازماندگان مرحوم آقای جناب ابلاغ بفرمائید ـ بسیار سپاسگزار خواهم گردید .

مقالات بسیار مفید و سودمند و آموزندهٔ مجلهٔ عالی وحید راهمیشه با اشتیاق فراوان مطالعه مینمایم ـ ویژه در انتظار خواندن شماره‌های آینده وآثار جاویدان مرحوم شادروان استاد ممتاز وحید دستگردی میباشم .

با احترامات فائقه و درود قلندرانه

استاد وحید دستگردی



شیخ دستاری

کساد دید چو بازار شیخ دستاری
فکل ببست برای کلاهبرداری

برای مصلحت خاص شیخ شد فکلی
که بهر مفسده عام بود دستاری

لباس عاریت ظاهری بهیچ مگیر
خداشناس چه دستاری و چه زناری

سیاهکاری بی پردهٔ فکل بندان
سپید کرد ز شیخ ریا رخ تاری

یکی بدوران همدست در شکستن عهد
یکی به شیطان استاد در دغلکاری

یکی بجان جهان در دو اصل بیدردی
یکی به نسل بشر عار و اصل بیعاری

یکی ز خرچنگ اندوخته است کجروشی
یکی به عقرب آموخته است جراری

یکی بهر دو نگر در خزانهٔ حمام
ز فضل و دانش و عمامه و فکل عاری

از این دو چشمه گل آلوده آبهای نفاق
پی گرفتن ماهی بجوی شد جاری

هزار مرتبه از مرده بد تر آن زنده
که بر شکم بسر قبر مرده شد قاری

هزارد زد شبانگاه از آن عسس بهتر
که روز جیب خلایق برد به طراری

در آن گروه بزرگی و سر بلندی نیست
که سر بخاک نهادند از نگونساری

هزار بار ز دستار بهتر است و فکل
اگر وحید دل خسته‌ای بدست آری

محمد علي نجاتي

رند و پاکباز

ساقی بیار جامی ، تا تر کنیم کامی
کامی مگر برانیم با دلفروز جامی

با یک نگاه از آن چشم مستی و هستیم بخش
جامی بگردش آور آکنده از مدامی

شد نوبهار و ما را با یاد آن گل روی
عیشیست دیرپایی عشقیست سندامی

بی تاب و ناتوانیم بی آفتاب رویی
در کاهش روانیم دو از مه تمامی

ای باد صبحگاهی چون بگذری بکویش
از ما ببر سلامی از او رسان پیامی

با او بگو که عاشق دارد جدا ز رویت
با می سیه چو شامی ، شامی ندیده بامی

از موی او گذر کن بر کوی ما سفر کن
بو کز شمیم مشکی زنده کنی مشامی

میگفت ناصحم دوش از راه دوستداری
هشدار تا نیاری بر لب ز دوست نامی

از راه عشق برخیز با گلرخان میامیز
گر خود مه تمامیست یا سرو خوشخرامی

کورا وفا بپیمان جور و جفا بیاران
عهدیست سست عهدی دامیست سخت دامی

از عاشقی حذر کن سودا ز سر بدر کن
جان در تعب میفکن در آرزوی خامی

گفتم که ما حریفان رندیم و پاکبازیم
در عشق میگدازیم فارغ ز ننگ و نامی

چون مرغکی اسیریم خو با قفس گرفته
نابرده ره بشاخی نگشوده پر ببامی

در تنگنای حسرت گاهی ز نیم بالی
در کوی نا امیدی گاهی نهیم گامی

از : ادیب برومند

بهار امید

توبی که‌یاد توهر جاشکوفه زار منست — خزان بیادرخ چون گلت‌بهار منست
بیادخاطره‌هایی که باتو دارم خـوش — درون‌خاطرمن ، طرف لاله زار منست
بیادروی‌تو در خاطرم چرا گاهی ست — که جز بعشق چریدن درونه‌کار منست
اگر بغربت وگر درديار خويشتنـــم — بهر کجا که‌بود یار من دیار منـــست
اگر غمم بسر آرد هزار روز سیـــاه — خیال روی تو نازم که غمگسار منـــست
بعشق روی‌خوشت در شکارگاه سخن — چه‌نکته‌ها که‌بدام غزل شکار منـــست
شکوه یاد تو را نازم ای بهار امیـد — که درغروب خزان ، مایهٔ قرار منست
من و تفرج باغ رخت که گاه وصـال — پراز گل‌و سمن و نسترن ،کنار منـست
من آن نهال ثمرپرورم که مهر ووفـا — بباغ‌پرثمرعشق ، برگ و بار منسـت
زشعر ترکنم ایثارخلق ، شیرهٔ جـان — زمانه‌گردهدانصاف ، قرضدار منسـت
بگوش جان‌توشعر نشاط بخش (ادیب) — چونقش روی تو در سینه یادگار منست

تهران اردیبهشت ماه۵۵

از : عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

محفل جان

بزم دل گــر بی توآرایـش پذیـرد تار باد
دشت جان گر گل بر آرد بی تو مـارا خار بـاد
همدم‌صهبای غم گشتیم بـا رؤیـای دوسـت
تا ابد این بزم و این میخـانـه مارا یـار باد
از شرار عشق جانان دیدهٔ عقلـم بسوخت
عقل دور اندیش را کی ؟ نزد جـانـان بار باد
زندگی‌بی دوست در جنت ز دوزخ بدتـر اسـت
گر بهشتی باشـدم بی یـار دوزخ بـار بـاد
محفل جان جای غیر ازدوست کی باشد (رفیع)
بزم دل خرم بود آندم ، که بـی اغیـار بـاد

خلیل سامانی (موج)

دست زلزله

چون گور سرد بود سراپای روستـــــای
با اینکه آفتاب ، بگرمی دمیده بود

آنروز طرف مزرعه و جو صفا نداشـت
آری بجلوه همچو گل پژ مریده بود

خاموش ، هر مؤذن مسجد سحر گهان
بی‌بانک ، هر خروس، بگاه‌سپیده‌بود

لرزیده بود شاخ درختـــان بـــارور
هر مرغ از آشیانه بسویی پریده بود

آثار زندگانی و آسایش و امیــــــد
ازآن‌دیار ، رخت‌ببیرون کشیده بود

گویی خدای جنگ درآن خطهٔ بزرگ
ویرانه‌یی بجای دهی آفـــریده بود

چون‌پشت دیهقان که بداغ‌پسر شکست
دیوار کلبه بود که هر سو خمیده بود

دیواجل بیا فتن مشتی استخـــوان
درجستجوی‌کشته بهر سو دویده بود

درزیر سقفها که بسی کشته جای‌داشت
چون عنکبوت ، تار تعلق تنیده بود

درکار سوگواری نوباوگــــــان د،
پیراهن شکیب‌به‌تنهـــا دریده بود

فریاد جانگدازی اگر گوش میشنیـــد
فریاد مادر و پدری داغــدیده بود

خشکیده بود بر دو لب شیر خواره‌یی
خونی‌که‌جای‌شیر ز پستـــان‌مکیده‌بود

هر پازدست‌دلدادهٔ غلتیده بر زمین
شیون زنان بزیر درختی خزیده بود

هر بی پناه نعش عزیزان شناختـــــه
دندان‌فشرده‌و با سف لب گزیده‌بود

میگفت :کس ندیده چنین ماتمی‌هنوز"
پیری‌که‌سردو گرم جهانرا چشیده‌بود

جان‌داده‌بودوطفل درآغوش‌داشت‌مام
ازجان‌گذشته‌بین‌که‌به‌ازجان‌گزیده‌بود

یک‌عمر خورده‌بود چو دریاسرش‌بسنگ
تااین‌گهر بخون جگر پروریـــده بود

بیچاره مرد کودک و آخر خبر نیافـت
کزشهر ، مام ، جامهٔ عیدش‌خریده‌بود

میزد بزیر تودهٔ خاشاک‌دست‌و پای
آنکس‌که شب ببستر ناز آرمیده بود

آن پای بر زمین سر شب کوفته بوجد
ازدیده‌خون‌بجای سرشکش چکیده‌بود

در حجلهٔ خراب‌که جائی چنان مباد
دامادهمچو طایر در خون تپیده بود

از زیر خاک گوشهٔ پیراهن عـــروس
رنگین‌بخون‌چو لالهٔ احمر دمیده‌بود

زان پیشتر که لب بلب یکدیگر نهنـد
جان عزیز بر لب آنان رسیده بود

عفریت‌مرگ ازپی یکلحظه عیش‌و نوش
در هر طرف بساط‌طرب گستریده‌بود

بودش‌پیاله ،کاسهٔ سر، خون دل‌شراب
صدها پیاله یافته‌و می کشیـده‌بود

کوتاه قصه (موج)که لرزاند جان من
بزمی، که دست‌زلزله هر گوشه چیده‌بود

شعری از رابیندرانات تاگور

ترجمه کاظم شرکت (شهرین)

آخرین سوداگری

ــ " بیا ومرا اجیر کن " ــ این فریاد بامدادی من بر سنگفرشهای راهی دراز بود .

ــ شمشیر بدست ، امیری در کالسکه زرین رسید .

ــ دستم را گرفت و گفت : " من تورا با قدرت‌خود اجیر می‌کنم " .

ــ اما قدرتش پشیزی ارزش نداشت ، و او در کالسکه زرینش دور شد .

ــ در تف آفتاب نیمروز ، خانه‌ها با درهای‌بسته بیحرکت بودند .

ــ درپیچ و خم راه پرسه میزدم .

ــ پیرمردی با کیسه‌ای زر پیش‌آمد .

ــ بمن خیره شد و گفت : " من تورا با پول خود اجیر می‌کنم " .

ــ سکه‌های طلا را دانه‌دانه بمن نشان داد ، اما من دور شدم .

ــ پسین‌گاه بود . پیچک‌های افشان بدیوار باغها غرق در گل بودند .

ــ ماهروئی از باغ سر برکشید وگفت : "من تو را با یک لبخند اجیر می‌کنم " .

ــ امالبخندش رنگ باخت‌و باشکی آغشته گردیدو خود در تاریکی فرو رفت .

ــ شنهای نمناک در پرتو آخرین‌نوازش خورشید میدرخشید ، و امواج با ساحل نرد عشق
می‌باخت .

ــ کودکی برشنها نشسته و با صدف پاره‌ها بازی میکرد .

ــ سربرداشت . پنداری‌مرا میشناخت ، با لبخندی گفت : "من تو را باهیچ اجیرمی‌کنم"

ــ و از آن لحظه ، از برکت یک سوداگری‌کودکانه ، آزادی یافتم .

بقیه ازصفحهٔ ۹

۱۴ ــ اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی ــ ازلوسرن ولی ــ کالیفورنیا چاکر خدمتگزار بندهٔ درگاه پیر مغان ــ بذل علیشاه عرفان پناهی

* * *

اکنون دو بیتی شعر که از دل برخاسته آقای بذل علیشاه نثار میشود :

ناگهان‌نصب جهان آغشته‌اندرابر تار | از غم‌مرگ ضیاء الدین جناب نامدار

آفتاب‌علم‌ودانش گشته پنهان‌زاصفهان | جلوه‌گرشددربهشت‌آن‌حضرت‌والاتبار

نوشتهٔ : اسکار وایلد
ترجمه : نصرالله بیات

ماجرای هزار دستان و گل سرخ

بلبل شوریده عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و سرخ گل بدرآید

محصل جوان با لحنی اندوهگین گفت :

ـ معشوقم گفته است بشرطی حاضر است با من برقصد که شاخه‌ای گل سرخ نثارش کنم اما هر باغ و گلستان را زیر پا کردم گل سرخی بدست نیاوردم .

هزار دستان از درون آشیانه‌اش که بر فراز درخت سرو زیبایی قرار داشت شکوه‌های عاشق زار را شنید ولی هر چه باطراف نگاه کرد کسی را ندید . چشمان جوان پرفروغ و زیبا بود و از شدت هیجان و ناراحتی از اشک پر شده بود پس از کمی سکوت بسخنش ادامه داد و گفت :

ـ من گفتار بزرگان را خوانده‌ام و رازهای نهفته اندیشمندان و فلاسفه در سینهٔ من است ولی هرچه جستجو می‌کنم شاخه گلی را که شایسته زیب و زینت دستهای قشنگ محبوبه‌ام باشد پیدا نمی‌کنم . دیگر زندگیم پریشان و تباه شده است .

هزار دستان با نگاهی پر از شگفتی باطراف نگریست . و از ورای برگهای سبز و قشنگ سرو پسر را دید . از شنیدن سخنان شکوه‌آمیز او تاب نیاورد و گفت :

ـ شبهای درازی تا صبح بیدار ماندم و نغمه‌سرائی کردم . قصه عشق را بگوش ستاره‌ها گفتم . تا اینکه او را یافتم برگش برخسارهٔ سیمبران ماند . غنچه‌اش بمثل چون دهان دلبران است و شاخه‌اش بقامت گلرخان . دلش خونین ولی خندان است عرقش گلاب ، مفرح دل احباب و مطلوب شیخ و شاب است . بخانه آشنا و بیگانه قدم می‌نهد . باحسن و زیبائی خدادادہ دل از همه می‌برد ـ مشاطه طبیعت مانند عروس او را بزک کرده و آرایش داده و هر صبح از شبنم در و گهر بر فرقش نثار می‌کند .

پسرک زیبا زیر لب زمزمه کرد و گفت :

امشب شاهزاده بزمی‌می‌آراید . شور و غوغا بفلک میرسد . معشوقم نیز با او همراه است .اگرشاخه گلی بدستش دهم او را درآغوش می‌کشم و سرش را بدامانم میگذارم . اما گل سرخ در هیچ گلزاری نیست باید درکنج تنهائی بسوزم و بسازم .او دامن‌کشان از برم بگذرد و نظر نکند و دل و جانم را از شررعشق‌بسوزاند .

هزار دستان گفت :

ـ براستی‌عشق‌پدیده‌ای‌آسمانی است من عاشقی سینه چاک و دلباخته‌ام .نغمه‌هایم پر سوز و گداز است .آنچه برای اوسروراست برای من‌دردونیازاست . وه‌که چه دنیای عجیبی‌است عشق .

جوان گفت :

ـ نوازندگان در تالارهای بزرگ می‌نشینند ، نواهای روحنوازی می‌نوازند . با هر زخمه‌روح‌و جان من برقص درمی‌آید عشق در شریانهای من جاری‌می‌شود . محبوبم همراه با ترنم ساز برقص برمی‌خیزد و بگونه‌ای سبک وآسمانی پایکوبی می‌کند که گوئی پاهای ظریفش‌زمین را لمس نمی‌کند . نجبا و اشراف درگردش حلقه می‌زنند و در اوج خوشحالی او را نظاره می‌کنند . دلدارم با من به پایکوبی بر نمی‌خیزد چون گل سرخی ندارم که نثارش‌کنم .محبوبم‌چهرهٔ زیبایش را در بین دستهایش پنهان‌می‌کند و همانند ابر بهاران می‌گرید .

انوار زرین خورشید از لابلای برگ سبز درختان بچهرهٔ جوان تابید و پروانه سرگرم عشقبازی با آن بود بیکباره‌از پرواز ایستاد و از جوان پرسید .

ـ گریه معشوقه‌ات برای چه بود ؟

گل داوودی با نسیم فرحبخش بهاران برقص مشغول بود سری جنباند و با صدائی ملایمتر از لطافت ترنم ساز پرسید :

ـ معشوقت چرا گریه می‌کرد ؟

هزار دستان تاب نیاورد و گفت :

ـ او برای‌گل سرخ گریه می‌کرد .

آنها همگی خندیدند و یکصدا گفتند .

ـ گریه‌اش تنها بخاطر گل بود ! واقعا" چه کار احمقانه‌ایست !

تمام موجودات‌و حشرات آن دور و بر بحرفهای‌او خندیدند .هزار دستان که درد عشق‌رامیدانست‌و به‌این راز جانکاه پی‌برده بود فسرده و خاموش شد . بی‌اختیار بالهای

آسمانی رنگش از هم باز شد و آهنگ پرواز نمود و در یک چشم بهمزدن بهوا برخاست و به نرمی سایه‌های خیال برفراز گل و گلزار بپرواز در آمد . همانطورکه با چشمهای تیزبینش باطراف می‌نگریست بوتهٔ گلی نظرش را جلب کرد . گل نوخاسته چون نوعروسی در صحن چمن خودنمایی میکرد . هزاردستان یکسر بسویش رفت و بر فراز یکی از شاخه‌های آن فرود آمد و فریاد زد :

ــ آوازی دلنشین برایت می‌خوانم و تو هم ، اداش شاخه‌ای گل سرخ بمن ارزانی دار .

درخت سری تکان داد وگفت :

ــ گلهای من چون امواج لطیف چشمه‌ساران سفیدند . سفیدتر از برفهای قلل کوهستان . بسراغ برادرم برو تا جایش کنار آن ساعت آفتابی است شاید بتواند گلی راکه دوست داری نثارت کند .

هزار دستان از روی بوته گل سفید برخاست و بپروازد درآمد . دیری نپائید که بر روی شاخه گلی نشست که همسایه ساعت آفتابی کهنسالی بود و خطاب به او گفت :

ــ شاخه‌ای گل سرخ بمن ده تا آوازی روحپرور بخوانم .

درخت سری تکان داد و در جواب گفت :

ــ گلهای من همگی زردند . بهرنگ گیسوان پریان دریائی که روی تختهای مرصع و شاهانه می‌نشینند زردتر از رنگ گلهای نرگس که در بهاران چون عروسان در چمن حلوه‌گر می‌شوند .اکنون پیش برادرم شوکه در زیر پنجرهٔ اطاق جوان محصل شوریدهٔ روئیده است باشد گلی راکه بدنبالش هستی بتو ارزانی دارد .

هزاردستان به هوا برخاست . لحظه‌ای بعد روی شاخه گلی نشست که در زیر پنجرهٔ اطاق جوان عاشق بود . بیدرنگ بانگ برداشت و گفت :

ــ گلهای من سرخ هستند بسرخی پاهای کبکان دری که در بهاران پای در قدح خون آلوده‌اند . سرختر از روی زیبای مرجانهائیکه در دل اقیانوس آرمیده‌اند . من گل سرخ هستم ،معشوقه‌بلبلم ،مظهرتجلی شاهد ازلی هستم . زینت‌افزای باغ و بوستانم و فرح‌بخش دل‌دوستان .ازنفس مشکینم نسیم صبا معطر و از رخسارهٔ رنگینم صحن گلشن مزین است . طفل نازپروردهٔ مادر طبیعتم .از بوستان ابرشیر مینوشم و از دیبای رنگینش جامه می‌پوشم نسیم چمن گهواره جنبان من است و مرغ شباهنــگ مطرب غزلخوان من است . بدانکه صولت سرمای زمستان شریانهایم راخشکانید غنچه‌هایم از شدت سرما بجان فسردند . طوفان حوادث شاخه‌هایم را شکست وامسال قهر طبیعت ریشه جانم را تباه‌کرد .گلی ندارم که نثار رهت نمایم .

هزار دستان با آه و ناله گفت :

ــ یک شاخه گل سرخ میخواهم و بس . راهی بمن بنمای که بمراد دل برسم .

درخت‌گل در پاسخ گفت :

ــ تنها یکراه هست .ولی راهی‌است بسیار ژرف و خطرناک و مقصد ناپدید ومن یارای‌نشان‌دادن آنرا ندارم .

هزار دستان شادمان شد و گل‌از گلش شگفت و با خوشحالی گفت :

ــ بیمی نیست . اینراه را نشان ده . من از پیمودن راه عشق با تمام فراز و نشیب وخطرهایش خرسندم و از آن هراسی بدل‌ندارم .

درخت گفت :

ــ اگر در جستجوی گل سرخ هستی باید آنرا با نوای گرم و آسمانی موسیقی در پرتو سیمابگون‌مهتاب از ریشه جانت در زمین نشانی و با خون دل آبیاری کنی . نغمه‌ای دلنشین و آسمانی‌که از جان و روانت الهام گرفته سر دهی‌و خار آنرا چون پرنیان و پرند در آغوش بفشاری و تمام شب را شب زنده داری کنی شور و غوغا ببالم در افکنی و نیش خار را در درون دل فرو بری بطوریکه‌ازاین رهگذر خون گرم تو درآوندها و شرائین نهال خشک من جاری شود و تو در وجود من‌محو گردی .

بلبل در حالیکه بزاری می‌گریست گفت :

ــ فنا شدن موجود ناچیزی چون من برای‌گل سرخ زیبائی بی‌ارزش است" جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم " چقدر زیباست‌که‌در جنگلی خرم‌و سر سبز بنشینم و هر بامدادان خورشید را در سفینه‌ای زرین‌و مهتاب را در زورقی مرواریدگون مشاهده نمایم . بنظرمن صفای عشق از هر چیزی خوشتر است . با آوای این کلمات آتشین‌هزار دستان‌بال و پر زیبایش رابهم زد و آهنگ پرواز کرد . دیری نپائیدکه‌ازحضیض خاک بر اوج هوا خاست و چون‌شهباز خیال برفراز چمنزارها و باغ‌و بوستان گذشت‌و سایه آسا دامن‌کشان درختان‌را پشت سر گذاشت . محصل شوریده هنوز بر روی علفهای سبز باغ غنوده بود . بلبل همچون همای فرخنده بالی از بالای سر او گذشت و اشکهای حسرتی‌که در چشمان کوچک‌وقشنگش حدقه زده بود در اوج‌آسمان می‌درخشید . پرنده زیبا از اوج‌آسمان بانگ سر داد و گفت :

ــ خرسندباش و شاد زی . بخت تو یار و دولت تو پیروز است . دیری نمیگذرد که به وصال گم‌کرده‌ات میرسی .من آنراامشب با نغمه‌های جانسوز در پرتو نقره‌فام‌مهتاب با تاروپودوجودم پیوند میزنم و با قطرات گرم‌خونم آبیاری می‌کنم .از تو میخواهم‌که عاشق صادق باشی . زیرا عشق‌ازعقل بالاتر است .عشق‌از فلسفه برتر است .نیروی عشق از هر

نیروئی فزونتر است . الهه عشق ازهمه خدایان‌تواناتراست . بالهای آن برنگ شعله‌های سوزان‌آتش‌است . لبهایش‌ازعسل شیرین تر است و دم مسیحا دارد . جوان از دل و جان به‌نغمه‌های‌بلبل‌گوش‌فرا داد ولی چیزی دستگیرش نشد زیرا از فهم‌آن عاجز بود . درخت سرو به‌مفهوم‌گفته هزار دستان پی برد و رازآنرا بجان و دل شنید و افسرده شد زیرا او عاشق زار و دلخسته بلبل و روزگاران درازی همنشین بود سرو تا میتوانی نغمه سرائی کن من با سرود و آواز تو خوشم‌و بی‌وجود نازنینت گلشن در نظرم گلخنی بیش نیست .

بلبل دگر باره‌آوازی خوش سرداد . آوای او چون زمزمهٔ آن درجویباران و قهقهه صراحی درون ساغر روان را نوازشمیداد . وقتی‌هزار دستان‌ازآواز خواندن فراغت یافت جوان محصل از جا برخاست و قلم و دفترش را برداشت‌وآهنگ سرای خویش نمود . در مسیر راه به‌گفتار نغز و پر معنی بلبل اندیشید واز خود پرسید :

ــ نمیدانم دراین‌گفتارچه‌سری نهفته است ، چه انگیزه‌ای او را بدین‌مقصود رهنمون است .من‌ازنتیجه‌کاراو مأیوسم . پنداری‌او بجای صفا و خلوص‌نیت و توجه بماهیت مفتون ظاهر میباشد . محال‌است که مبادرت به‌چنین فداکاری و ازخودگذشتگی بنماید . او از جان شیرین به عبث نمی‌گذرد و باین‌ترهات تن در نمیدهد . گرچه‌او مدعی میباشد که عاشق است ولی عشق‌او ظاهری و زود گذراست .اینهمه سوز و گداز هیاهو و سرو صدائی بیش نیست . خردمندان و ارباب فضل جملگی برآنندکه‌خداوندان‌هنر بیش‌از دیگران خودپسندو خویشتن بین‌میباشند و درگیتی‌تنهابخود می‌اندیشند .گرچه براستی درآوای او سحری نهفته است ولی متأسفانه با دارا بودن‌اینهمه هنرو برازندگی حقیقت گرا نیست و به‌مسائل منطقی و عقلانی نمی‌اندیشد و احساسات او زود گذر است .

جوان به سرا اندر شد و از شدت هیجان وخستگی روی بستر خویش غنود و لختی به‌محبوبش اندیشید . بار دیگر اندوهی جانگزا وجودش را فرا گرفت و بر اثر آن خوابی عمیق‌اورا در ربود . شبانگاه که ماه‌امواج نقره فام را برپهنهٔ گیتی بگسترد ، هزاردستان بقصد دیدار یار آهنگ گلزار نمود . وقتی بدرخت گل رسید سکوتی‌مرگبار باغ و گلزار را فراگرفت .اوسینه‌اش‌را آماج خارهای جانگزا نمود و باسروری هر چه تمامتر آوازی دلکش سر داد . ماه برفراز آسمان شاهداین‌عشق آتشین و ملکوتی بود . بلبل‌لحظه به لحظه نوای شورانگیزش گوش فلک را کر نمود . و نیشهای خار بآهستگی به‌جسم و جان او آتش افکند .او همچنان باجسم و جان خسته خندان و شاد بود . سخنان بلبل همه در بیان عشق و دلدادگی دور میزد . دیری نپائید که بر فراز یکی‌از شاخساران خشک غنچه‌ای خوشرنگ و زیبا شکوفا شد و همچنانکه بلبل سرگرم غزلخوانی و نغمه سرائی بود برگها و گلبرگها یکی‌پس‌ازدیگری‌نمایان شدند ابتدا گلبرگها پریده رنگ و زرد فام بودند ولی‌هر-

چه‌نیش خار در جسم و جان بلبل پیش میرفت گلبرگها همرنگ ابر بهاران بر فراز چشمه‌ساران، برنگ گلگون شفق در بامدادان ، بسان سایه‌گل درآینه‌ای‌نقره فام و یا آبدانی از گلاب نمایان می‌شد . کم‌کم گل نوشکفته چون نوعروسی زیبا بر فراز گلبن پدیدار شد وبا وزش نسیم جانبخش بهاری برقص و نشاط برخاست . درخت گل بزاری گریست و آهسته از بلبل شیدا تمنا کرد :

ــ بلبل خوشنوا ، نزدیکتر آی وگرنه بزودی روز فرامیرسد و گلی بر گلبن نمی‌بینی

هزار دستان به تمنای درخت گل جواب مساعد داد و خود رانزدیکتر نمود و هر چه بسوی گل فراتر می‌رفت آوای او عاشقانه و جانسوزتر می‌شد و هر چه آواز او بیشتر به‌دل می‌نشست رنگ گلگونی به ظرافت گل میخک ارغوان در گلبرگها نمایان‌می‌گردید . رنگش سرخ شد بسان سرخی چهرهٔ معشوق در دیدار و بوسه‌و کنار با عاشق . ولی‌هنوز نیش خنجرسای‌خار به دل نازک بلبل عاشق نرسیده بود و قلب سرخ گل چون طومار نیکبختان سفید و بیرنگ بود و تنها خون دل بلبل شوریده میتوانست قلب گل را لعل فام نماید .

درخت گل بار دیگر گریه سر داد و آهسته بگوش بلبل زمزمه کرد :

ــ بلبل نغمه سرا بازهم نزدیکترآی زیرا دیری‌نمی‌کشد که انوار طلائی رنگ خورشید بر من و تو می‌تابد وکارمان زار می‌شود .

بلبل نزدیکتر و نزدیکتر شد .نیش جانکاه به قلبش نشست ودردی‌جانفرسا تار و پود وجودش را از هم‌گسست . فغانی دلخراش‌از درونش بر آسمان خاست . نغمه‌اش غم افزاوناساز گردید و بیکباره هستیش بباد فنا رفت‌ولی‌خاطرهٔ عشق و فداکاری را درجهان ازخودباقی‌گذاشت .رنگ گل برنگ خون پاک‌او مبدل‌شد . برنگ شفق در بامدادان .قلب گل‌سرخ‌برنگ یاقوت فام شد . آوای بلبل در گلویش شکست . صدایش به خاموشی گرائید . بالهای‌نازکش‌شکسته‌شد .غباری فروغ دیدگانش را پوشاند و بناگاه‌آخرین ترانه را سرداد .

مهتاب‌آنرا شنید دیگر غروب نکرد . ماه در آسمان سرگردان بماند . گل سرخ ترانه را شنید و از آن روز همواره بر فراز شاخ برقص و جنبش باقی‌ماند . بر اثر این ترانه است که درهوای فرح‌بخش و خوش بامدادی غنچه نوشکفته شکوفا می‌شود .این‌ترانه‌از دشتها و صحراها گذشت‌و به‌کوهستان رسید . انعکاس آن‌در کوهساران بپیچید چوپانها را از خواب نوشین بیدار کرد .این‌آخرین نغمه آسمانی بلبل شیدا بود که به‌مسیرجویباران رفت و به آبهای‌چشمه‌ساران‌رمزعشقبازی و ترنم آموخت‌به آنها تعلیم دادکه چسان دردهای درونی خود رابگوش‌دریای خروشان زمزمه کنند . دراین‌اثنا درخت گل جانی‌گرفت‌و تکانی خورد وآهسته در گوش بلبل گفت :

ـ برخیز ! نگاه‌کن! آنجا را تماشا کن ! کار گل تمام شد . به بین‌چقدر زیباست ! عروس باغ و گلزار را بنگر ! ولی دیگر جوابی نشنید . بلبل دیگر در وجود معشوق محو شده بود و از او جز پرو بالی باقی نماند .

هنگام‌نیمروزکه جوان محصل پنجرهٔ اطاقش را بگلزار گشود . لختی به باغ نگریست گل سرخ را دید بی‌اختیار بانگ برآورد :

ـ چه گل سرخ قشنگی است ! من‌در تمام زندگیم گلی به‌این‌خوشرنگی و قشنـــگی ندیده‌ام . گوئی بمثل‌از خونابهٔ دل عاشق زاری‌سیراب شده است .

بیدرنگ از پنجره بزیر آمد و آنرا در یک چشم بهمزدن چید و درون گلدانی زرین جای‌دادوبسوی خانه دلدارش روان شد . دختر زیبا با آبشاری از گیسوان‌زرین در آستانهٔ در خانه نشسته بود نسیم فرحبخش بهاری پیراهن پرنیان آبی رنگش را نوازش میداد و خرمن گیسوان طلائی رنگش را شانه‌میزد . توله سگ قشنگ بازیگوش در برابرش‌نشسته و بچشمهای غزال مانندش خیره شده بود . جوان عاشق پیشه بی‌اختیار گفت :

ـ دلدارم‌توبمن‌وعده‌دادی‌که‌اگر شاخه گل زیبائی نثارت کنم با من برقص و پایکوبی برمیخیزی‌وازآن من‌می‌شوی اکنون این‌من واین گل‌سرخ زیبا . این تنها گلی است‌که در همه عالم‌همتایش‌یافت‌نمی‌شود . بجاست که‌امشب‌این شاخه‌گل زیبا زینت افزای اندام سیمین چون‌تو دلارامی باشد .امشب آنرا زینت سینه وآغوش‌خود ساز وقتی آهنگ رقص‌کنیم عشق بی پایانم را بگوشت زمزمه می‌کند .

دختر‌ابروان در هم‌کشید و روی ترش کرد و با بی‌مهری‌تمام پشت بدو نمود و آهسته با ناز و کرشمه‌ای عاشق کش پاسخ داد :

ـ بسیار متأسف و اندوهگینم که‌این‌گل مناسب و درخور لباسهای خوشرنگ و زیبای من نیست .

برادر زادهٔ چمبرلن مقدار قابل‌توجهی جواهرات گران قیمت برایم فرستاده است وبدون‌تردیدبرتو پوشیده نیست که این‌گل ناقابل با آن گوهرهای درخشان و مرواریدهای غلطان قابل مقایسه وهم سنگ‌نمی‌باشد . جوان از اینهمه بی‌مهری معشوقه به‌تنگ آمد و با دلتنگی و ناراحتی تمام‌گفت :

ـ تو موجود بسیار ناسپاسی‌هستی و معنی عشق را نمیدانی‌و به‌ارزش آن آگاه‌نیستی

دختر از این گستاخی جوان‌بخشم‌آمد و در حالیکه چون ماده شیری میغرید گفت :

ـ توجوانی‌بی سرو پا و نادانی . در وجود تو اثری‌از آراستگی نمی‌بینم . تو بچه دبستانی‌هستی‌که درست‌را بخوبی فرا نگرفته‌ای و هنوز بمفهوم واقعی زندگی پی نبرده‌ای

بقیه در صفحه ۵۴

امثال فارسی افغانی در باره زنان

برادران افغانی که با ما ایرانیان بحکم سابقه تاریخی دیرین اشتراک فرهنگی و سنن باستانی دارند و لذا کشور عزیزشان مهدیک تمدن کهن و معتبراست ضرب المثل‌های جالب وآموزنده‌ای در بین خود دارند که در خور بررسی و دقت است و همگی حاکی از طرزتفکر و عقاید و قضاوت طبیعی افراد در مسائل مختلف بوده و در واقع برخورد جامعه را با هر موضوع خاص اعم از اینکه فردی باشد یا اجتماعی و غیره روشن میسازد و نمونه و معـرف جنبه‌های گوناگون تصورها و تعبیرها والهام و معاشقه وکنایه‌ها و ایهام و عکس العمل های مردم است و نمایشگر اندیشه وعادت‌هاو رسوم و نماینده ذوق و ادب وروح وفرهنگ باستانی آن ملت است .

این امثال را که ضرب المثل یا مثل یا متل یا متلک و در زبان‌های اروپائی :

Expression , Proverbe , Maxim , Idiom

میگویند و همه جمله‌های کوتاه و مؤثر قدیمی است که برای استدلال یا عذرخواهی یا بهانه آوردن یا ختم جدال وبحث ،یاتنبیه وتنبه یاشتم و سرزنش یا طلب بخشش یا وارستگـــی و استغنا وآزادگی یا تشویق و ترغیب و تهییج یا تمسخر یاحاضرجوابی یامطایبه و امثا ل آنها بکار میرود و همانند یک وسیله عمومی از طرف خوردو کلان و عالی و دانی وجاهـل و عالم وکشاورز و کاسب و شهری و دهاتی و کارگر و خلاصه از طرف هر طبقه و گروهی و بقدر فهم و استعداد و معلومات و دانش او بکار برده میشود .

این مثال بعضی اوقات ضد و نقیض هم هست ولی بهر حال برخورد اندیشه‌هــا و قضاوتهای یک جامعه محسوب است ، اینها اغلب ناشی از یک اتفاق و حادثه بوده بعدا ' بتدریج از طرف مردم قبول شده و در جامعه باقی مانده و قسمتی از ادب عامه را شکـل داده است و شاید در اوائل هم شکل فعلی رانداشته‌است لکن بتدریج ازخلال آسیا سنـگ زمانه و از غربیل دوران گذشته و تصفیه شده و دهن بدهن گشته و باب ذوق افرادوطبق طبع مردم شده‌و از خلال قرون و اعصار زنده‌مانده‌وبهرحال یادگار نیاکان وخردمندان‌و خوش‌ذوقان و طیبت طبعان ماست و جزئی از گنجینه‌ادب‌وما ترک ملی و قسمتی از فرهنـگ

و گوشه‌ای از هنر و ادب قوم محسوبست‌و در جهان دانش پژوهی حائز اهمیت‌خاص‌و ارزش ویژه و بهمین جهت در مباحث مردم‌شناسی مورد علاقه و توجه دانشمندان خوض دوق و علاقمندان دل آگاه است .

باری همچنانکه در ایران و نزد هر ملت قدیمی دیگر معمول‌است در افغانستان هم ضرب المثل‌های بسیار و متعدد و شیرین و جالب وجود دارد که از ازمنهٔ قدیم نسل به نسل و زبان به زبان بزمان ما انتقال یافته و بطوری که در بالا گفته شد قسمت عمده‌ای از فرهنگ عامیانه و " فولکلور " و ادب و فرهنگ مشترک دو ملت است .

البته در آن سرزمین مهمان دوست امثالی به زبان پشتو هم رایج است که قرابت و نزدیکی زیادی با سایر امثال فارسی دارد و عده‌ای از آنها را که من‌بنده شنیدم‌و مقایسه کردم بسیار لطیف و زیبا یافتم‌چنانکه میگویند" دو دی‌زما خوی چوچویه سلاخ‌خان‌کوی" "دودی" با کسر سوم نان است و "چوچو" بمعنی عوعو و صدای سگ است "خوی" باکسر اول یعنی میخوری و " کوی" با کسر اول بمعنی‌می‌کنی‌است‌رویهمرفته‌یعنی‌نان‌مارامیخوری و در سلاخ‌خانه پاسداری میکنی به کسی‌میگویندکه از شخصی احسان‌می‌بیندولی خدمتگزار و ستایشگر دیگری باشد ــ نان زما میخوری‌و خدمت دونان بکنی ،ما هم نظیر همین ضربه المثل را در فارسی داریم و ملاحظه میشود که چقدر این ضرب المثل پشتو زیباو پر معنی و شکل ظاهر آن هم موزون و دارای آهنگ و زیبائی است .

من بنده چند سالی که توفیق‌خدمت در سفارت شاهنشاهی درکابل را درسمت‌های مختلفی داشتم در خلال ایام و ساعات‌فراغت بجمع‌آوری ضرب المثل ها پرداختم و شکر خدای را که پس از ده سال صرف قسمتی از عمر چندین‌هزار مثل‌گردآوری‌شدکه مورد توجه دانشمندان و ارباب ذوق و هنر قرار گرفت .

در میان این امثله تعدادی هم راجع به زنان است یا کلمات مادر و دخترو امثال آنها درآن استعمال شده واکنون درمعرض ملاحظه و مطالعه خوانندگان عزیزگذاشته‌میشود بطوریکه ملاحظه میفرمایند پاره‌ئی اختلافات در برخی از واژه‌ها وجود دارد که توضیحات راجع بآنها نیز قید شده است .

اگر برخی ازین امثال‌علیه بانوان‌است باکمال معذرت بایدگفته شود که‌نظر و غرض خاصی‌نبوده و با نهایت احترامیکه نسبت به طبقه شریفه نسوان دارم وآنان‌را رکن محکم اجتماع و عامل موثر جامعه و زاینده و مربی مردان بزرگ می‌شناسم و حق بزرگی بر جامعه و افراد آن دارند لکن فقط از نظر اشاعه قسمتی از فرهنگ عامه اقدام باین کار شده و مقصودی جز خدمت به بسط مناسبات فرهنگی فیما بین و حفظ این اصطلاحات از دستبرد حوادث زمان نبوده و نیست . و من‌الله التوفیق‌وعلیه‌التکلان — دکتر محمد تقی مقتدری

با بررسی دویست سال تاریخ امریکا چنین‌بر میآید در بسیاری از اقوام‌اروپائی‌و آسیائی در پی طلب ثروت‌باین آب و خاک روی آورده‌اند ـ نکتهٔ مهم آنکه بیشتر این اقوام‌باایمان بخداوعیسی مسیح درجستجوی‌طلا و نفت و منابع ثروت از خونریزی و نبرد با یکدیگر هم دریغ نداشته‌اند .

پس‌ازجنگ‌انفصال و لغو برده‌گی روح آزادی در مشی زندگی اجتماعی‌و سیاسی آنان بر همه چیز غلبه یافت و بگفته لیپمن شاعر بزرگ امریکائی شهر بزرگ آنان شهریست که آزادی‌فردی‌واجتماعی برآن حکومت نماید و دیکتاتوری و زورگوئی همراه باخدعه و تزویر اگر در لباس دموکراسی باشد منکوب و مقهور است .

یکی ازمظاهر آزادیخواهی مردم امریکا خانم الینور روزولت همسر روزولت رئیس جمهور فقید امریکا در جنگ دوم جهانی است .

مقاله‌ای که اکنون از نظر خوانندگان گرامی میگذرد یکی از عالیترین نوشته‌های این بانوی بزرگوار است .

گذشت واژه زشتی است

من‌ازواژهٔ‌گذشت‌و اغماض‌خوشم‌نمیآید چه ، اگر ازچیزی چشم بپوشیم باید بدانیم که خوب‌آن را دوست نداشته‌ایم . گمان من براین است که در این دنیا دست‌از بدگمانی نسبت باشیاء برداشته وآنها را دوست بداریم .

آینده نشان میدهد که جز از راه دوستی و مسالمت زیستن امکان پذیرنیست زیرا امواج‌دنیارا بسیار کوچک مینماید و جهان با پیشرفت دانش چنان بهم گره میخورد که ما خواه‌ناخواه به ملل زیادی نزدیک میشویم که‌در گذشته هیچگونه آشنائی‌با آنها نداشتیم درآن حال امکان نخواهد داشت که نسبت بهمسایگان و مجاورین بیگانه بوده و چشم بپوشیم . خواه مابدوستی آنان روآوریم یاآنکه آنان از ماروگردان شوند .

دوستان بشر دوست ما بر آنند که ملتهای زرد پوست وگندم گون و قرمز و سیاه را بیکدیگر نزدیک و مربوط سازند درآنحال ازآمیزشی که حاصل میآیددین و عقیدهٔ آنان نیز همچون‌پوست‌بدنشان تغییر میکند وکم کم شعور و عقل آنان رنگ دیگری میگیرد .

از این رو عدم توجه‌به نژاد یا مذهب منافع و مصالحی را حاوی است که هر چه

رودتر باید پرده‌از روی آنها برداشته شود .

دراین‌کشورمردمانی زندگی میکنند که‌از حیث پیشرفت در نیروی مکانیکی بدرجات بلندی نائل آمده‌است . روحیه مردم مادر پی ایجاد و اختراع است و بیشتر از هر چیز علاقه‌زیادی‌بدانش فیزیک و مکانیک داریم این امر بدان‌پایه رسیده که در نزد ملل دیگر بصورت معجزه در آمده است . اما از طرفی مردمان و ملل دیگر چیزهائی را درک کرده و میدانند که‌اطلاعات ما در بارهٔ آنها بسی‌خردو ناچیز است . کودکان ماکه در هندوستان بزرگ‌شده‌اندچون‌بجانب‌ما‌بازمیگردنداز مردمانی‌سخن‌میگویند که در خود قوای مخصوصی داشته‌و شاخهٔ‌گندم را در برابر چشمان ماميرويانند . روشن است که ما ذره‌ای از این قوا آگاهی نداریم .

ازاین لحاظ در اینموقع که جهان سخت بهم نزدیک‌میشود . همانگونه که چیزهائی از دانش و فرهنگ بمردمان دیگر میآموزیم باید معلومات و اطلاعات تازه‌ای نیز ازآنان درک‌کنیم‌ولی‌اگرچشم‌پوشی‌و اغماض‌رواداریم هر یک قادر برآن نخواهیم بودکه اطلاعات خود را بدیگری داده و معلومات‌آنان را فراگیریم .

من‌عقیده‌دارم که همانطور که ملاطفت و درستکاری یاعشق نسبت بفرزند دردنیای کنونی‌میان‌تمام‌افراد بشر دیده‌میشود راههای اساسی هم برای‌یگانگی‌نوع بشروجود دارد که هر چه زودتر باید بسوی آنها بشتابیم .

چنانچه‌گامی‌از ترس ووحشت دور شویم براهی نزدیک‌میشویم که‌از سرآغاز آن عشق و دوستی خودنمائی میکند .

اگرازتجاوز و حملهٔ ملل بیکدیگر خواه بصورت تجاوز نظامی و خواه از راه‌اقتصادی بیم ووحشتی در دل نداشته باشیم میتوانیم درآن موقع به‌صلح پایدار امیدوار گردیم .

نخست‌باید ترس از قویارا از دل ملتهای کوچک بیرون آوریم وواژهٔ چشم پوشی را از فرهنگ‌لغات‌خودبرکنارکنیم و جای آن کلمه‌ای را قرار دهیم که‌زیبندهٔ دنیای کنونی وآینده‌باشد . زیست‌کنیم و بگذاریم مردمان دیگرهم زیست کنند . بگذاریم همهٔ ملتها باهم دوست و عزیز باشند و در کاربا یکدیگر همکاری و مساعدت نمایند .

اگر چنان‌کنیم بزودی‌بر آن میرسیم که نیازمندیهای مخصوص و امیال ما یکی شده و هم‌آهنگ‌گردند . بدینگونه تمدن‌را قرین‌کامیابی و سعادت ساخته و پیشرفتی به تمدنهای گوناگون‌بشری خواهیم دید . در این راه جمیع بشر بهره‌مند خواهند شد .چشم پوشی و اغماض را فراموش کنیم .امیدوار باشیم و بسوی نیک بختی رویم و بانهضت بزرگی راه یافتهٔ خودرا باز یابیم .

ترجمه محمد وکیل

دکتر محمد علی نجفی

واقعیت در هنر چیست؟

۳

واقعیت در هنر چیست : واقعیت‌در شعر و هنر جولانگاهی بی‌کران وسیع دارد در حد خود آدمی و زندگی ابدی و مداوم او در روی این کوکب . ولی‌اگر غرض‌از واقعیت ، زندگی‌نسل‌معینی در محدوده‌زمانی و مکانی مد نظر قرار گیرد ، این گونه ادبیات مسلما " بدور ار واقعیت محسوب مشود .

اما اگر هدف از واقعیت‌و حقیقت‌درادبیات و هنر ، موقعیت کلی انسان وموجودیت او بدور از محدوده زمان ومکان‌مد نظرباشد ، این گونه ادبیات غرق در واقعیت و مالامال از حقیقت‌میباشد . . .وازادبیاتی‌که‌بنام " ادبیات واقعی " شناخته میشود واقعی‌تر است ، یعنی ادبیاتی که حقایق افراد و یا نسل معینی را در زمان معینی میرساند .

مثلا " قهرمانهای‌افسانه‌ای‌یک داستان‌خیالی رادر نظر بگیریم . . . آنها نمونه‌های روءیاهاوایده‌آل‌های ضمیر انسانی است که در ذهن و ضمیر انسان بعنوان هدف غائی نقش بسته است .آنرادررویاهای‌خود مجسم و در ذهن خود آنرا حس میکند . . . زیرا خواهان آن و مورد تمنای او است . . . پس اگر نسلی و یا دورانی نتوانست برای بشریت به این ایده‌آل روبائی‌جامه‌عمل‌بپوشانداد‌بیات در پی آفرینش و قهر مانانی که مقیاسهای زمینی و محدود را در نوردیده‌و مافوق تصور و ضعف انسانی باشند بر میآید . . . معذلک انسان همواره‌این‌قهرمانان روبائی خود را مدنظر داشته و آنها را در افسانه‌های خود ارزنـــده نگهمیدارد . . . پس این قهرمانها حقیقت‌هائی بشمار میروند که در ضمیر انسانی واقعیت دارند و نمیتوان حقیقت آنها را نادیده گرفت . . .

نمونه‌های این‌قهرمانهارادرشخصیت‌هرکول (۱) ،اخشیل (۲) رستم‌وسهراب‌رومیو و ژولیت و شیرین و فرهاد و راما (۳) و ایوب (۴) . . . میتوان لمس کرد .

تذکر: مطلب‌این صفحه و یازده‌سطر صفحه بعد مربوط به قسمت دوم‌مقاله‌است‌و میبایست در ابتدای صفحه ۱۶ شماره ۲۰۸ آورده شود .

پس ما در این تصویرها بانمونه‌هائی کامل از خواسته‌های انسانی روبرو هستیم که عملا " بعلل گوناگون نمیتوان آنها را در وجودخود مان عملی سازیم . پس قهرمان ، نمونه‌های انسان‌های واقعی هستندکه مادر ذهن خود آنها را ترسیم میکنیم اما افراد معمولی نسخه‌های ناقصی هستند از کمال مورد نظرکه بنا بعللی که خارج از اراده آنها است ، رسیدن به این درجه از کمال برای آنان میسر نیست ، وهنگامیکه یک خصوصیت انسانی درفردی بحد اکمل میرسدآن فرد را دوست میداریم ...چرا ؟ زیرا او واقعیت موجودرا با ایده‌آلی که مادر ذهن خود از آن موضوع ترسیم کرده‌ایم بهم نزدیک ساخته است . مثلا " وفـــاو عشق مطلق تصوری است خیالی و در جلگه هنر و ادبیات تنها به موجودیت آن میتوان دست یافت و موجودزنده تاب قدرت و اعمال آنرا ندارد . ولی مجنون چنین قدرتی را از خودنشان داده است ، بهمین علت ما اورا دوست داریم ، زیرا او به یکی از رویاهای ذهنی ما تحقق بخشیده است .

* * *

و اکنون به دیدی دیگر و جهانی دیگر سری میزنیم ... جهانی که از خیرو فضیلت بکلی تهی است عاطفه انسانی و رابطهٴ افراد را سخت بباد مسخره میگیرد ... نظم جهان را در دست انداختن به این روابط می‌پندارد و بنی نوع ضعیف انسان را در این صحنه بیچارگانی فریب خورده بیش نمی‌بیند .

سازنده این جهان توماس هاردی (۵) است .

" آه ... معشوق من ... میخواهی که درخت سراب درکنار آرامگاه من بکاری ...

ـ نه ... معشوق تو دیروز برای نامزدی دختری ثروتمند اینجارا ترک گفت و باخود میگفت : به او چه زیانی از شکستن عهد من خواهد رسید !؟ ."

ـ پس این کیست که آرامگاه مرا میکند ... آه خویشان عزیز من هستند .!!؟.

ـ نه ای دخترک عزیز .. .آنان در جای خود نشسته و میگویند از کشت گل و ریاحین برمزارش چه سود . چه تأثیری برآرامش تن و روح او که در زیر خروارها خاک قرار گرفته است ! .

ـ ولی من صدای پائی میشنوم که مشغول خاک برداری از مزار من است ! این چه کسی میتواند باشد ؟ آیا آن دخترک پست و دشمن است که در زندگی هم مرا رنج میداد ؟!

ـ نه ... آن دخترک از هنگامی که شنید که تو از دری که کسی را راه فرار از آن نیست ردشده‌ای دیگر تراشایسته کینهٴ خودندانسته .. .وبرای او امروز هیچ مطرح نیست که درکجـاو کدام آرامگاهی بیارامی .

ـ پس این ضربه‌های پا بر روی گور من از چه کسی است ؟

آه خدایا ... من خسته و درمانده شدم ...

ـ آه . . . این من هستم مخدومه‌ٔ عزیز من . . .

من سگ کوچولوی‌تو !. . من درنزدیکی تو بسر میبرم و امیدوارم که رفت و آمد من ترا ناراحت نکرده باشد .

ـ آه . . . این تو هستی که بـــــر روی مـزار من آمدی چگونه‌حیوان نازنینی مانند ترا فراموش کردم ووجود تو بذهنم نرسید و فراموشم شدکه تنها یک قلب باوفا را در کنار این همه وجودهای‌تهی و بی‌عاطفه داشتم !. . . چه گونه‌میتوان احساس و عاطفه‌ٔ قلب امین‌وپاک ترا بااحساسهای زود گذر مردم مقایسه کرد ؟!!. . . از تو عذر میخواهم !. .

ـ مخدومه‌ٔمن !. . من اکنون جائی برای استخوان خودم تدارک می‌بینم ! تا آنرا در اینجا بعنوان‌نشان‌پنهان کنم و در گرسنگی بسراغ‌آن بیایم . . . از من گله نداشتـــه باش . . . زیرا فراموش‌کردم که اینجا آرامگاه‌ابدی تست که به استراحت می پردازی !!

* * *

جهانی است تیره و مالامال از یأس و بدبینی‌به نوع انسان و هر موجود دیگری !. هیچ‌روشنائی‌و سوری در آن بچشم‌نمی‌خورد . . . اوحتی عواطف و احساسهای انسانی راکه از سختی و بار مشقت انسانی در زندگی میکاهد و به‌او نوعی تسلی خاطر می‌بخشد ، پوچ سرتاپاریاوتزویر و بدوراز حقیقت‌می‌بینند . . . ولی باز این‌جهان و این دید جهانی است بزرگ و دیدی است منفرد .

<u>نمونه‌چهارم از جهانی دیگر</u> * این‌جهان‌باابعادی‌دیگروسیمائی دیگر است . جهانی است مالامال از پوچی و بیهودگی " بسان مشتی باد " بی‌هیچ‌اجری و مزدی حتی برای اندیشمندترین افرادش سخت‌تهی و بی دروپیکر .

جهانی‌است‌که‌بطلان و پوچی هسته‌موجودیت‌انسان‌وهمه‌ٔ فعالیتهای مادی وعقلانی اوراتشکیل‌میدهد .همه‌چیزتکرارمکررات‌وملال‌انگیرو یأس‌آوراست . " باطل‌باطلهاوپوچ (۶) و تهی‌بسان‌مشتی‌باد " حتی حکمت و اندیشه‌و خردرا پوچ‌وبی‌ثمر می‌بینند که‌از آن سودی عایدنیست . همه چیزدرقبضه‌بی‌رحم‌زمان ،فانی‌و زایل وبسمت‌نابودی و فراموشی‌است .

این‌جهان سیاه با ابعاد گسترده وویژه خود که درعالم اندیشه‌ٔانسانی منحصر بفرد و در تصویر و عرضه بی‌مانند است از حضرت سلیمان فرزند حضرت داود است‌که‌بنام‌سفر جامعه (۷) درکتاب عهد عتیق (۸) بچشم میخورد " کلام جامعه بن داود که‌دراورشلیم پادشاه بود .

پوچ پوچ هااست . جامعه‌میگوید . باطل‌اباطیل است بسان‌مشتی باد . همه‌چیزباطل

---

* ـ این فصل توسط نویسنده اضافه گردیده است .

است . چه سود انسانرااز تمام مشقتش که زیر آسمان میکشد . یک نسل میرود و یک نسل میآید و زمین تابه ابد پایدار است . خورشید طلوع میکند و خورشید غروب میکند و بجائیکه از آن طلوع کرده میشتابد . باد بطرف جنوب میرود و بطرف شمال دور میزند ، دورزنان ، دور زنان میرود و باد بمدارهای خود بر میگردد . جمیع نهرها بدریا جاری میشود اما دریا پر نمیگردد . بجائیکه نهرها از آن جاری شد بهمانجا باز میگردد . همه چیزها پراز خستگی است که انسان آنرا بیان نتواند کرد . چشم از دیدن سیر نمیشود و گوش از شنیدن مملو نمیگردد . آنچه بوده است همانست که خواهد بود و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه‌ای (۹) نیست .

ذکری از پیشینیان نیست و از آیندگان که خواهند آمد نزد آنانیکه بعد از ایشان خواهند آمد ذکری نخواهد بود . تمام کارهائیکه زیر آسمان کرده میشود همه بطالت و در پی باد زحمت کشیدن و پوچ است .

کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد . در حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید حزن را بیفزاید .

به حکیم همان میرود که به احمق و هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا بابد نخواهد ماند و مرد حکیم مانند مرد احمق می‌میرد . حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت ، دل اصلاح میشود . دل حکیمان در خانهٔ ماتم است و دل احمقان در خانه شادی . شنیدن عتاب حکیمان از شنیدن سرود احمقان بهتر است ، زیرا خندهٔ احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطالت و پوچی است . در تمام اعمالیکه زیر آفتاب کرده میشود از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه میشود و مرد عادل در عدالتش هلاک میشود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد باطل اباطیل است . خود "کل باطل" بسان مشتی باد" .

دنیائی است تیره و پوچ و چنان بامقیاسهای فکورانه و دیدی حکیمانه برداشت را عرضه میکند که برای هیچ اندیشمند شکی در واقعیت معروض نمی ماند ، حرکت انسان و نسلها را در دایره‌ای بسته و اسیر تکرار مکررات و بدون هیچ تجدید و تجددی و چنان اندیشه را بجولان در طی زمان و مکان و امیدارد که عرصه بر همه "تسلیات " تنگ میشود و آدمی را بدیدن تیره روزی خود واقف میسازد و بیهودگی تلاشش (۱۰)

(والعصر ان الانسان لفی خسر — قرآن مجید)

* * * *

نمونه‌هااز سفر انتخاب شدکه کاملترین نمونه بیان هنری و ادبی است . و مادامیکه ما بتوانیم زیست شاعرانهٔ آنانرابا روح خود درک کنیم و همان احساس صاحبان آنرابصورت " زیستی " در درون خود احساس کنیم ، و بر دیده‌های خود و متاعهای شاعرانه ای راکه در ذهن داریم بیفزائیم ، تا بتوانیم بر روی این کوکب کوچک بازبه راه خود ادامه دهیم و در زیر بار(۱۱) صلیب بفرمایش انجیل ویا " بارامانت " بقول خواجهٔ (۱۲) خودمان " دیوانه "نشویم . پایان

---

۱ ــ دوقهرمان افسانه‌ای یونان .

۲ ــ قهرمان داستان رامایانا هندی است که نمونه مطلق وفاو گذشت است .

۳ ــ ایوب قهرمان صبر وشکیبائی در کتاب عهد عتیق (سفر ایوب)

۴ ــ این فصل توسط نویسنده اضافه‌گردیده است .

۵ــ شاعر و رمان نویس انگلیس (۱۸۴۰ ــ ۱۹۲۸)

۶ــ Vanity of Vanities , All is Vanity .

۷ــ Ecclesiastes or the preacher .

سفر ۲۱ کتاب عهد عتیق .

۸ــ Old testement .

۹ ــ قول معروف

And no new thing under the sun

۱۰ــ اهمیت فکری و عرض استثنائی و عظمت این سفر در حدی است که متجاوز از ۳۰۰۰ کتاب ورساله در بارهٔ آن تحریر رفته است .

۱۱ــ " آدمی آفریده شده‌تابار صلیب خود را بردوش بکشد "

۱۲ــ آسمان بارامانت نتوانست کشید ــ قرعه فال بنام من دیوانه زدند .

<u>توضیح</u> : آقای خلیل سامانی (موج) توضیح داده‌اند که حسین دودی اصفهانی که احوالات وی درشماره پیشین مجله آمده بود در فن شاعری صاحب ذوقی سرشار و قریحه‌ای خداداد بود و یکی از غزلهای حافظ رااستقبال کرده‌بودکه‌بیت اول آن چنین است :

جامهٔ نو دهم از بهـــر می کهنه گرو　　　کهمراجام می کهنه به از جامه‌نو . . .

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند ، معانی دانست

۷

حسین بن منصور را در اسماء الهی سخنی در نهایت پختگی و موحدانه است بدین عبارت : (اسماءالله تعالی ، من حیث‌الادراک اسم ، و من حیث‌الحق حقیقةٌ) یعنی نامهای خداوندتعالی ازحیث ادراک در مقام معرفت او ، اسم و ازحیث حق ، همان حقیقت خداوندی است ، البته فهم کامل این عبارت بستگی دارد بدانستن مفاهیم احدیت مطلقه و حضرت واحدیت ، که شاید در موارد دیگراز نقد کتاب آورده شود .

حلاج در دفاع از حضرت موسی ع بمشاهده ذات الهی می‌گوید : (چون حضرت موسی درجمیع معانی انفراد در حق داشت وحق نیز انفراد باو ، و در هر منظوری حق مواجه و برابر او بود بوجه کشف ظاهر نه در غیب و باطن ، پس بهمین دلیل او بمسأله رویت حق بر انگیخته شد) و بقول عرفی :

لن ترانی نشود ، تا ادب آموز کلیم ماچه‌دانیم که ، حرمانی و دیداری هست

حکیم محقق ، خواجه نصیرالدین طوسی در فصل پنجم کتاب " اوصاف‌الاشراف " بیت زیر را از حسین بن منصور حلاج نقل کرده است [1] : و دانشمند محترم مصطفی

---

۱ — دیوان الحلاج ، مطبعةالمعارف بغداد .

میان عاشق و معشوق ، هیچ حائل نیست توخودحجاب خودی ، "حافظ" ازمیان برخیز

شیبی درزیرعنوان : (رفع الانیه دون الاثنینیه) در صفحه ۷۵ دیوان حلاج آنرا با چهار بیت دیگر آورده است :

بینی و بینک ، انی ، ینازعنی		فارفع ، بلطفک انی من البین

یعنی : میان من‌تو ، انیت من منازع من است ، پس بلطف خود آنرا از میان بردار ۱ . دراین‌بیت حلاج ، ــ سردار سربه‌داران ــ ضمایر متصل بینی و بینک ، و فصل امر انشائی که بمعنی دعا و خضوع و انکسار است ــ کلمه فارفع ــ و نیز ضمیر متصل در کلمه "بلطفک " و یاء متکلم وحده در" انی " دلائل لفظی و صریحی است بر اینکه حلاج مقام الوهیت را ازمرتبه ذلیل مخلوقیت بنحو آشکارا جدا و متمایز میداند و کسانی‌که به‌مفهوم عبارت " اناالحق " او توجه نداشته گوینده‌اش را بکفر و الحاد منسوب‌کرده‌اند ، بمفهوم ومفاد اشعار و عبارات این عارف حقائق الـهیه که بطور قطع وحدت وجودی است ، بررسی نکرده‌اند .

برای‌توجیه معقول و درست‌عباراتی از قبیل " انا الحق " و " لیس فی جبتی سوی الله "که‌نخستین از دهان حلاج و دومین‌از گلوی بایزید بسطامی برخاست ، ذکر مقدمه‌ای ضرورت دارد و گرنه فهم‌این عبارات سخت متعذر است .

کلیه‌موجودات‌ممکنه‌ومخلوقات متعین ، از حیث موجودیت دارای‌دو جنبه می‌باشند ، که‌باصطلاح یکی را جنبه‌عبدی و خلقی و دیگری راجنبه ربی و حقی ، یا بتعبیر دیگراینده را جنبه‌تقید و فانی و اطلاق و باقی‌نامیده‌اند . بعبارت ساده‌تر ، آنچه روی در جهت خلقیت دارد ، محدود بحدود و مرسوم برسوم منطقی است و چون جزیی و مقید است ، فانی و نابود شونده بوده ، مصداق واقعی کریمه : (کل شیئی هالک الاوجهه) می‌باشد زیراچنانکه ازاین پیش بیان شد . ماهیات ممکنه و اعیان خارجیه منهای رشحات وجودی دارای‌رطوبت‌هستی‌نیست ، و درآیه بالا از این ماهیات و موجودات متعین به " شیئی " ، تعبیرفرموده که موصوف بصفت هلاکت ، و فانی شونده‌می‌باشد ، وآنچه که روی در جهت خالقیت‌وربانیت ،واطلاق وحقیقت وجودی دارد ، باقی و جاودان و هست حقیقی است ، زیراهستی‌موجودمقیدومتعین ، مجازی و آنچه‌وجود حقیقی است ، همان‌جنبه و وجه الـهی است‌که‌درآیه مزبوره‌به لفظ (الاوجهه) مستثنی از صفت هلاک شده است . آیات متعدده دیگراز قرآن کریم این‌مطلب‌را به ثبوت و تحقق عقلی میرساند مانند کریمهٔ : (ما عندکم ینفد و ماعندالله باق) ــ آنچه که درنزد شما مخلوقات است نابود میشود وآنچه درنزد خداوند تعالی است‌باقی‌می‌باشد ــ که‌با توجه بنص صریح آیه‌ضمیر جمع " کم " خطاب به

---

۱ ــ از حافظ شیرازی .

مخلوق بوده، اسناد فعل مضارع (ینفد) باو ست .

پس از دریافت مفهوم این مقدمه ، باید دانست که سالک و مسیر الی الله ، با ریاضات شرعیه و عرفانیه و از طریق مستقیم کشف علمی و شهود معنوی و بمصداق (اتقوالله یعلمکم الله) به تزکیه و صفای باطن پرداخته ، پس از عبور از مراتب تعینات و اتصال به نفوس کلیه و سیر در عقول طولیه ، بالطبع قطع علاقه کلیه از ماسوی الله میکند ، و جنبه خلقی وامکانی او بافنای تدریجی ، رو بزوال و اضمحلال رفته ، بطور کلی عنوان غیریت و تعینات وی نابود میگردد ، و در این مرتبه وجودی ، از تمامی ذرات کائنات و اکوان موجودات ، ندای تسبیح تهلیل شنیده ، مفهوم آیه : (و ان من شیئی الا تسبیح بحمده) در نظرش مصداق می یابد و پس از ادراک توحید علمی ، بمقام توحید عیانی یا شهودی میرسد و در این مرتبه ، چون درنظراو غیریت در وجود منتفی است وحجاب کثرات امکانی از برابر دیدگانش برداشته شد ، در سراسر هستی ، جز حقیقت مطلقه احدیه را نمی یابد وچون در مقابل این حقیقت ، خودی او نیز فانی و هلاک گردیده ، ندای حق را از دهان همه کثرات و موجودات مقیده می شنود که بمصداق کریمه : (فلما اتاها ، نودی من شاطی الواد الایمن ، فی البقعة المبارکه من الشجره ان یا موسی ، انی انا الله رب العالمین) و چون این ندا ی حق از مجرای درختی تبدیل بصدا شده ، بگوش یکی از اولیاء الله ـ حضرت موسی ـ میرسد ، او میداند که این ندا ازجانب پروردگار است نه درخت ، و صداکه تبدیل شده ندا می باشد و انعکاس یا بازتاب آنست ، بوسیله درختی بگوش هوش حضرت موسی میرسد ، و جای بسی تعجب است ، کسانیکه "اناالحق "حسین بن منصوررا می شنوند و بتکفیر او می پردازند ، آیه مرقومه را نمی خوانند تا از درخت نکته توحید بشنوند .

این متشرعان کاذب ، که هرصدای حقی را با بلاهت جبلی خود ، در گلو خفه می کنند. نص صریح قرآن را در خصوص آوای درخت به : (انی انا الله رب العالمین) را نمی توانند انکار کنند ، ولی اگر صدایی که از حیث مفهوم پائین تر ازآیه کریمه بالا است ، بعبارت (اناالحق) از دهان مردی منقطع از ماسوی بنام حلاج برآید ، انکار می کنند ، و حال آنکه درخت کجا و انسان کامل ؟ ، اینستکه عارف شبستر میفرماید :

درآ ، در وادی ایمن که ناگاه	درختی گویدت ، انی انا الله
رواباشد انا الحق ، از درختی	چرا نبود روا ، از نیک بختی
چوکردی خویشتن را پنبه کاری	توهم ، حلاجوار ، اینندم برآری

اگردرخت بنص صریح قرآن بتواند مجرای ندای حق قرار گیرد و صدای (انی اناالله) برآورد ، ازحیث قیاس اولویت ، بطور یقین یک انسان کامل اولی به گفتن : (انا الحق) و (لیس فی جبتی سوی الله) می باشد و همانگونه که امکان دارد فیض تجلی ذات الوهیت

بردرختی در وادی‌ایمن ، آنرا بچنین‌آوایی بر انگیزد ، آیا ممکن نیست ، انسانی بکمال نسبی‌معرفت ذات‌واسماء و صفات وافعال حق ، با نفی غیریت از سراسر هستی و فنای خود درحقیقت‌معبود ، حق را در خویش بنگرد و به انگیزه ندای الهی صدای‌اناالحق برآورد؟

با یداز متشرعان دروغین پرسید ، مگر شما قرآن نمی‌خوانید و یا آیه انی‌اناالله‌در قرآن‌نیست ؟ ، یا معنی آن چیز دیگری غیر از مفهوم لفظی و تفسیر تاریخی آنست ، و یا اینکه مردی‌از اولیاء الله‌از درختی کمتر است ؟ . زهی حمق و فری بوجهل خوبی .

ازطرفی ، معنی انی‌انا الله ،که صریح درالوهیت‌است ، بسی از حیث مفهوم برتر و باصطلاح‌متشرعه‌کفر آمیز تراز اناالحق و لیس فـی‌جبتی سوی‌الله است ، زیرا در انا الحق مفهوم ازجهت‌عموم نازل‌ازالله‌است‌ودر انی اناالله‌این‌مفهوم بخصوص‌الوهیت‌می‌گراید ولی ازاناالحق‌چنین‌رایحه‌ای‌بمشام دل و جان نمیرسد وبتعبیر واضح‌تر لفظ الله را جلاله‌و اسم اعظم‌الـهی‌که‌مستجمع‌کلیه‌اسامی‌صفاتی و افعالی‌است دانند ولی لفظ‌حق را میتوان بمعانی بسیاری حمل‌کرد که فقط یکی از آن معانی ، آنهم بترکیب خاص و اضافی مانند ذات حق ، حقیقت‌حق ، حقتعالی و غیره میتوان بخصوص الوهیت‌تعبیر کرد . پس لفظ اناالحق بدو دلیل طبق صریح آیه : انی اناالله رب‌العالمین ، کفرآمیز نیست . یکی باعتبار تنزل مفهومی لفظ حق نسبت به الله و دیگری باعتبار ناطق آن که دراولی درخت و در دومی انسانی از کاملان اولیاء الله می‌باشد .

امادرموردکلام پیر بسطام به (لیس فی‌جبتی‌سوی‌الله) ، باید گفت ، هرگاه‌عارف که‌باسمع الـهی می‌شنود و با زبان الـهی سخن می‌گوید ، وحبه تعینات و هستی‌مجازی و فقر ذاتی‌و امکانی را چاک زده ، و خودی در مقام الله نمی‌بیند ، بلکه نفی‌کرات از موجودات امکانی‌کرده ، بمراتب فنای در افعال و صفات و ذات رسیده است ، و از زبان همه مخلوقات — نه تنها درخت — انی‌انا الله می‌شنود ، جرا وجود او مترنم به این توحید حقیقی نشود ؟ ، و انی‌انا الله و لیس فی‌جبتی سوی الله نگوید ؟ ، وبفرموده سعدی :

دمبدم ، می‌بدرم پیرهن از غایت‌شوق   که وجودم همه‌او گشت و من آن پیرهنم

پس‌حسین‌بن‌منصور حلاج و عارف کامل بسطام ، هیچیک حلولی و اتحادی نیستند و از فحوای سخنان آنان صرف توحید تحقیقی ذاتی و وحدت وجود مطلب ، بسمع دل و مغزشنونده میرسد و اینجاست‌که بایددر مقام دفاع از این کاملان توحید و سالکان راه‌رفته به‌بزرگی و تبجیل یاد کرد و آنها را زندگان واقعی و باقیان به بقای حق مطلق دانست . و کسانی جون آقای دشتی عقیده خود را دربارهٔ‌آنان‌تصحیح کرده ، از اتهام این معاریف ومفاخر عرفانی بکفر والحاد که مستلزم حلول و اتحاد است بپرهیزند ، باضافه ، وقتیکه عارف‌به‌مرتبه " لسان‌الحق " رسید متحقق به مظهریت اسم " المتکلم " میشود و زبانش

از حق و بحق تکلم میکندو اسرار حقیقتی‌راکه‌مسکوت‌عنه‌علماء رسوم وعوام‌الناس‌است ، می‌فهمد و بقول‌عارف شیراز لسان‌الغیب :

حلاج بر سر دار ، این نکته خوش سراید از شافعی مپرسید ، امثال این مسایل

چنین‌انسانی‌که‌بتطهیر باطن توفیق یافته ، به" عین‌الحق " بر هر جه بنگرد ، وجه احدیت‌را می‌بیند و بمنطوق :اینما‌تولوافثم وجه‌الله) باهرشیئی و درهرشیئی و قبل و بعد هر شیئی ، و جه قیومیت، حق رامی‌نگرد ، و وجود واحد را در حقیقت‌خود بدون تغییر و تبدیل می‌یابد و برای ممکنات فقیر ، در جنب خداوند یکتای غنی بقدر پشیزی اعتبار قائل‌نیست ، و این پست و بلند و شریف و ذلیل بودن ظواهر را غیریت ذاتی نمیداند و در مقام‌خرق حجاب و رفع اعتبارات‌امکانی ، وحدت حقیقی وجود را با تمامی شئون خود ملاحظه می‌کند و بقول مولانا بلخی :

رو مجرد شو، مجرد را به بین دیدن هر جیز را شرط است این

خواجه‌طوسی ــ استاد البشر ــ در توضیح معنی عبارات حلاج و پیر بسطام در کتاب اوصاف‌الاشراف مذکور میفرماید : (آنکس‌که‌گفت (اناالحق) و آنکس‌که گفت (سبحانی ما اعظم شأني) نه دعوی الهیت کرده‌اند ، بل دعوی نفی‌انیت خود و اثبات انیت غیر خود کرده‌اند) .

در عبارت خواجه باید تأمل کرد که جون‌بس‌از نفی انیت خود ، غیر خودی وجود ندارد تا انیتی برای اومحقق باشد بنابر این انیت برای حضرت حق ثابت است ، جنانکه در همین قطعه منقول ازحلاج آمده است :

أ أنت ، أم أنا ، هذافي آلهين حاشاک حاشاک ، من‌اثبات اثنين

درتوحید کامل ، اعتقاد به (من یا تو) اثبات‌گونه‌ای‌از دو بینی‌است‌که خود مبدأ کثرت‌وچندگانگی‌می‌باشد و حلاج پس‌از انکار آن ، در مقام فنا و انقطاع کلی‌از ما سوی‌الله معتقدبه وحدت حقیقی وجود ونفی کثرت و رفع انیات و تعینات امکانی بوده است ، زیرا مراتب سه گانه فنا را که نخستین‌آن فنای افعال عبد در فعل حق و دو دیگر فنای صفاتش درصفات‌حق‌وآخرین‌آن مرتبه فنای ذات عبد در ذات حقتعالی است‌طی کرده ، در مرتبه نخست فعلی در عالم وجود بجز فعل حق نمی‌بیند و در دوم همه صفات امکانی را در صفات‌حق مضمحل می‌یابد و در مرتبه‌آخر بجز حضرت حق هیچ وجودی را نمی‌بیند و در این مقام است‌که انا الحق گفته‌و فانی عن الفناء و باقی ببقای حقی‌گردیده است .

(ادامه دارد)

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

سئوال جوابی بین یک جوینده و یک مرد عارف

مجلس هجدهم

فرمود : گفتم‌که پس‌از اتمام مقدمات مکتب تصوف و طی دبیرستان آن من دیگر جنبه‌ی‌استادی دانشگاه را ندارم . فقط برنامه‌ی دانشگاه را ، آنهم به صورت فشرده ، به تو ارائه میدهم . این برنامه‌های دانشگاهی‌هم در سلسله‌های مختلف یک نواخت نیست . درطبقه‌بندی‌وفروع‌وبعضی‌تعریفها با هم تفاوت دارند . من سعی‌میکنم به آن قسمت‌هائی که‌موردقبول‌همگان است بیشتر تکیه کنم . اساس‌این برنامه مبنی بر سلوک است یعنی‌راهی که سالک باید بپیماید تا با موهبت الهی به‌مدارج عالی و اصل شود .

همچون‌مسافری‌ابتدابایدبه‌نقشه‌مراجعه کنیم‌و ببینیم به چه کشورهائی باید مسافرت نمائیم‌بعدازآنکه‌کشورهای مورد نظر را تعیین کردیم‌آنگاه راههائی‌که ما را به‌مقصدمیرساند انتخاب میکنیم .

در اصطلاح تصوف به‌این‌کشورها عالم میگویند .این‌عوالم را عرفا به‌تفاوف سلیقه به‌چندین‌قسمت‌کرده‌اندولی‌عوالم اساسی‌که مورد قبول همه است از درجه‌ی بالا به پائین از این قرار است .

اول لاهوت که مرکز اراده و ستاد پروردگار است‌که امر به خلقت کیهان، یعنی آن کیهانی‌که نه‌ازل دارد نه ابد ، ازآنجا صادر شده و میشود . هیچ کس‌را به فهم لاهوت دسترس نیست حتی پیغمبران مرسل . زیرا پیغمبران هم انسان هستند و انسان هر قدرکه کامل‌باشدبه‌این درگاه دست رس ندارد . فهم ما از لاهوت منحصر به درک آثار آن است نه ماهیت‌آن . برای‌علت خلق عالم چیزی نمیدانیم و هیچوقت هم نخواهیم دانست . آنچه هم گفته‌اند خیال بافی‌است . مصنوع از انگیزه‌ی صانع بی خبر است . این را هم بدانیم که حتی فکر در لاهوت هم‌ازحد ما خارج است . هر قدر هم‌که به‌مقامات بالا عروج

کنیم پی به این معما نخواهیم برد . پس همینقدر بگوئیم لاهوت کانون دستورهای پادشاه جهان است و ساکت شویم !

دوم عالم جبروت است که شاید بتوان آن را به کارخانه و بایگانی کل خلقت تشبیه کرد . در این جاست که تمام برنامه‌ها طبق اوامری که از لاهوت صادر میشود ، مرتب میگردد . برنامه‌هائی که نه اول دارد نه آخر واز قیدزمان و مکان آزاد است . در این جاست که مجمل و خلاصه تمام خصوصیات آفرینش ضبط است . قدما به آن لوح محفوظ میگفتند و اشکالی ندارد که ما آنرا به اصطلاح جدید به کامپیوتری تشبیه کنیم که مجمل لایتناهی خلقت به صورت حافظه در آن ضبط است . اگر بپرسی از اول ضبط بوده یا به تدریج ضبط میشود ؟ میگویم چون در این دستگاه زمان ومکان به طوریکه ما درک میکنیم وجود ندارد نمیشود گفت اول است ، آخر است ، جمعی است یا تدریجی است . همچنین ژن‌های تمام موجودات زنده که همان صورت مجمل جاندارها را دارند در این عالم است که باز حافظه‌ی آن ژن‌ها در عالم ملک صورت محسوس به جان‌داران میدهند . هم‌چنین عنصر هیدروژن که صورت مجمل تمام مفردات ومرکبات عالم ملک است در عالم جبروت بایگانی شده است . به طور تشبیه بسیار ناقص این مخلوقات از صورت مجمل به صورت مفصل در میآیند و مانند فیلم سینمائی که نه اول دارد و نه آخر در گردش هستند و نتیجه را در پرده‌ی تشخیص یعنی عالم ملک منعکس میسازند . شرح عالم جبروت با تشبیه و مثال غیر ممکن است همینقدر سعی شد که اجمالا تصوری از آن بنمائیم . در این مقام است که پیغمبر (ص) عرض کرد "اللهم ارنا الاشیاء کماهی" . عالم جبروت را بعضی عالم اعیان ثابته نامیده‌اند که مقصود همان است که گفتیم .

سوم عالم ملکوت است که عالم عقل وروح است . چون سالک در عالم ملک اعتلا یافت درک عالم ملکوت میکند و به عالم ملکوتی که از خواص انسانی است پی میبرد و همچون میوه‌ی رسیده‌ای از شاخه‌ی درخت ملک آزاد میشود . سیر در این عالم سالک را به وظیفه‌ای که انسان به عنوان خلیفه‌ی خدا دارد آشنا میسازد و اگر هنوز زنگاری در دل اوست زائل میکند . بالاخره او را مهیای درک عالم جبروت میسازد .

چهارم عالم ناسوت است که آنرا عالم ملک و عالم شهود نیز نامیده‌اند . این عالم محسوسات است یعنی آنچه با حواس درک شود . یعنی دنیای ظاهر که ما در آن زندگی میکنیم و حیات ما بسته به آن است . این عالم میان جماد ، نبات وجاندار مشترک است . با این تفاوت ، انسان که با عالم ملکوت پیوند دارد همینکه خود را از قیود عالم ناسوت آزاد ساخت میل به سوی عالم ملکوت میکند .

باز قدری بیشتر راجع به این عوالم توضیح دهیم . عالم جبروت از قبیل ملک و ملکوت نیست زیرا وجود خارجی ندارد بلکه ذات عالم ملکوت و ملک است . همانطور که

گفتم عالم جبروت کتاب مجمل است ، فهرست فشرده وقایع است ، حافظه‌های آن کامپیوتر عظیم است .عالم ملکوت وملک کتاب مفصل خلقت است یعنی اشیاء از مرتبه‌ی ذات به‌مرتبه‌ی صفات تنزل میکنند . در نتیجه میفهمیم که تمام موجودات ظاهری مظهر یک وجود است . جبروت و ملکوت و ملک مراتب این وجودند . باز به بیان دیگر جبروت نام عالم ماهیات است وملکوت نام عالم معقولات و ملک نام عالم محسوسات .این را هم بدان این سه عالم ازهم جدانیستند . هر سه باهمند و هر سه در همند . تابع زمان و مکان نیستند . مجموع این عوالم نه بالا دارد نه پائین نه جلو و نه عقب نه راست و نه چپ . تصور نکن که یکی در زمین است یکی درآسمان . تمام کائنات ازلی وابدی را شامل میشود . عالم جبروت به طوریکه مکرر گفتم مجمل تمام خلقت است ازل تا ابد . چون به عالم ملک آید مجمل مفصل شود .ژن‌های موجودات زنده با حافظه‌ای که دارند اشجار حیوانات و انسان را تولید مینمایند و هیدروژن آن خمیر مایه‌ای اولیه از صورت مجمل به صورت مفصل درآمده درعالم ملک تمام موادرابه‌منصه‌ی ظهور در میآورد .این‌ها حکایت آن ممکنات است که از کتم عدم به عرصه‌ی وجود آمده جلوه‌ی شهود یافته است .

در این عالم ناسوت یا ملک انسان هم حیوانی است ولی گل سر سبد خلقت است . تکامل این جاندارجنبه‌ی ملکوتی وروحانی دارد .این انسان اگر به‌اهمیت مقام خود، پی برد وعشق رجعت به‌مقصدراحس نماید چون تشنه‌ای که به طرف آب رود سیر در راه عالم ملکوت مینمایدوچون بازبیشتر ترقی کند انسان روحانی شود به‌عالم جبروت یعنی سر منشأ وجود میل کند . سیر سالک به‌انجام رسد و کثرت به‌وحدت انجامد .

شرح مفصل این عوالم ازحوصله‌ٔ مذاکرات ، خارج است و از برنامه فشرده‌ی ما تجاوز میکنندخاصه اینکه در بسیاری از قسمتها مشایخ هم عقیده نیستند . مثلا" همین عوالم را طور دیگر تقسیم میکنند و عالم‌های برزخ بین آن قرار میدهند .ولی اگر حشو و زوائد را بیاندازیم اصول یکی است .

انسان که کالبدش متعلق به‌ناسوت است و عقل و روحش به‌عالم ملکوت و جبروت تعلق دارد و از همان‌اول در او کششی است که به‌اصل خود باز گردد و ضمیر ناآگاه خود خاطره‌هائی از آن‌عوالم دارد که‌او را به‌کنگره‌عرش صفیر میزنند .عرفای شاعر ما شرح این دلبستگی به عالم‌بالا را به لطیف‌ترین‌وجهی در اشعار خود شرح کرده‌اند .

حالا دانستیم بچه کشورهائی باید سفر نمائیم اینک ببینیم راههایمان‌کدام‌است .

متصوف درعالم‌ناسوت سیرآفاق مینماید با محسوسات خلقت آشنا میشود و به عظمت صنع کردگار پی میبرد .بعد از این سیر بسوی‌عالم ملکوت و جبروت است .

مراحل این سیر را عرفا به‌اقسام مختلف شرح داده‌اند و حتی مراحل را به‌هزار

نوشته : احمد سعودی



در آداب معاشرت

انتظار نداشته باشید که همه مردم عاقل و فهمیده باشند باید بدانید آنها چطور نکرمیکنند . طرز آفرینش و سرگذشتهای هرکس در زندگی با دیگری فرق دارد باین جهت نکر و سلیقه هر فرد با دیگران کم و بیش تفاوت میکند .

بنابرین شما باید افکار و رفتارکسان دیگررا اگرچه بنظر نا صحیح باشد تحمل کنید و پیش‌خود خیال نکنید آنها باید عاقل و فهمیده باشند و حرف معقول شمارابپذیرند آنها شایددنیاراطور دیگری‌می بینند و مثل ما فکر نمی کنند پس باید اول مردم‌را شناخت طرز نکر شان‌رافهمیدو بمیل‌ورغبت و آرزوهای آنها درست‌پی برد . یکی از دانشمندان معروف مریکامیگویدنقطه نظر در معاشرت و ارتباط با مردم باید بیشتر شناختن یکدیگر و مبادله حساسات‌باشد نه معاوضه افکار وعقاید .گفتار و رفتارهرکس احساسات و حالات روحي اورا ظاهر میسازد .

هرکس‌محیطخارج‌خود را نامنظم و بی معنی می بیند بنابرین میخواهد مطابق میل سلیقه‌اش‌دنیای‌محدودو صحیح‌و منظمی برای خود درست کند باین قاعده رفتار آدمیزاد وافق‌نظریات و افکار مخصوص بخود اوست و برای دنیائیکه بسلیقه‌خود ساخته یا میخواهد سازدمقدار زیادی‌هم غصه‌و نگرانی دارد زیرا دنیا را مطابق ذوق و افکار خود نمی‌بیند آه‌وناله میکندمیل‌و آرزو دارد که دیگران هم مانند او دنیائی‌بسازند بهمین جهت افکار اعمال هرکس از همان نقشه‌ای که برای خود دارد سر چشمه میگیرد و در برابر این نبیل‌اشخاص گاهي ما بخود میگوئیم : مانمی فهمیم چرافلان کس اینطور عمل میکند یا ینگونه‌احساسات دارد علت اینستکه ما نباید از روی‌دنیائیکه بسلیقه خویش برای‌خود ساخته‌ایم افکار و رفتار دیگران را قضاوت‌کنیم و محسنات دنیائیکه ما ساخته‌ایم برای، نها توضیح‌دهیم‌وبآنها بقبولانیم باصطلاح لباسی‌راکه برای خود بریده و دوخته‌ایم بتن نها کنیم بنابرین اگر بخواهید کسی راخوب بشناسید باید سعی کنید دلیل کاری راکه

انجام داده‌درست بفهمید بنابرآنچه باختصارگفته شد در معاشرت با مردم باید اصول و قواعدی راکه ذیلاً " ذکر میشود در نظر داشت :

۱ـ اگر برای خیرو خوبی کسی چیزی‌بگوئید و نصیحتی‌کنید یا از او بخواهید که برای‌مصلحت‌ونفع خودش بعضی از روش‌ها و عادات خود را عوض کند بسیاری از این عمل خوششان نمی‌آید بلکه‌ممکن است از شما برنجند و دلتنگ شوند .

۲ ـ چون فهم مردم با یکدگیر متفاوت است بنابرین ممکن است معنی بعضی لغات و عبارات را بد بفهمند و همین امر موجب خشم و غضب و رنجیدگی خاطر آنها بشود .

۳ ـ در نتیجه‌خلقت‌و تأثیر محیط و سرگذشتهای زندگی افراد بشر با یکدیگر تفاوت دارند بهمین جهت نظر و سلیقه و روحیه آنها با یکدیگر اختلاف دارد .

۴ ـ درارتباط و معاشرت‌بامردم‌بجای اظهار عقیده و مباحثه باید بمبادله احساسات و عواطف نظر داشت تا موجب رنجیدگی خاطر نگردد .

۵ ـ اگر میخواهید مردم با شما سازش داشته باشند بجای گفتن‌چیزی بآنها باید از آنها چیزی‌پرسید و مطابق‌مقتضیات میل ورغبت و نوع تربیت‌و سرگذشتهائی که داشته‌اند با آنها حرف بزنید ومعاشرت کنید .

۶ ـ مردم از هر جهت با یکدیگر تفاوت دارند بنابرین بطوریکه انتظار دارید همیشه معقول و فهمیده بنظر شمانخواهند آمد .

بقیه‌از صفحهٔ ۳۸

رسانده‌اند . ولی اگر آن را ساده‌کنیم واز دست‌اندازهای غیر لازم اجتناب نمائیم اساس مراحل را به شش قسمت میتوان تقسیم کرد . از این قرار :

اول ـ میل جوینده در طی طریق که عبارت‌است‌از شوق و طلب و در این قسمت که فاصل بین دبیرستان و دانشگاه است مفصلاً " صحبت‌کردیم . وصول به‌این حالت حکم تهیه‌ی زاد راحله‌ی سالک را دارد .

دوم ـ زدودن موانع و از بین بردن عوایق است . ما این قسمت را نیز در تزکیه‌ی نفس و تمرین‌های‌مربوط‌آن بطور مستوفی بحث کردیم .

سوم ـ نقشه راهی که سالک را از مبداء به‌مقصود رساند .

چهارم ـ حال‌هائی که دراین سیر به‌سالک دست میدهد .

پنجم ـ حالهائی‌که بعد از سلوک به صوفی و اصل دست میدهد .

ششم ـ کارهائی‌که‌بعداز وصول صوفی برآن مقید است‌و باید مادام‌العمر به‌آن‌ادامه دهد .

درجلسه‌ی‌بعدبه‌حدی‌که‌لازم باشد ما دراین قسمتها مذاکره خواهیم کرد‌ان‌شاءالله .

دکتر عبدالله فـریار

رئیس پیشین دانشگاه فردوسی

زنگبار در دوران سید سعید

دوران آبادانی و پیشرفت زنگبار توسط سید سعید آغاز شد . وی در سال ۱۸۰۶ در سن پانزده‌سالگی فرمانروای عمان گردید و برای رسیدن باین مقام رقبای خود را بقتل رسانید واین شیوه در میان اعراب برای بدست آوردن قدرت مرسوم گردید . برای حفظ مقام خود درمقابل حوادث وهابی‌ها و قوم جواسمی که به دریانوردی و دزدی دریائی اشتغال داشتند از انگلیسی‌ها کمک خواست .

حملات جواسمی‌ها بحدی شدت یافت که دولت هندوستان با سعید همکاری کرد و در سال ۱۸۱۰ جواسمی‌ها را شکست داد . در ۱۸۱۴ سعید وهابی‌ها را نیز مغلوب کرد . در این زمان انگلیسی‌ها سید سعید را مجبور کردند که عهدنامه مورسی را امضاء کند . بموجب ایـــن عهد نامه برده‌فروشی محدود گردید و از این راه به سید سعید ضرر می‌رسید ولی درعوض دولت انگلیس ادعای او را برحکومت نواحی افریقای شرقی شناخت .

دراین زمان فامیل مزوری Mazuri که صدسال قبل مومباسا را تصرف کرده بودند برآن بندر حکومت می‌کردند وخود را مستقل می‌دانستند . سعید برای تصرف مومباسا مشغول اقدام شد ولی مزوری‌ها ازانگلیس تقاضای کمک کردند و حاضر شدند مومباسا تحت الحمایه انگلیس قرارگیرد . و کاپیتن اون Owen از جانب دولت انگلیس تقاضای آنها را قبول کرد و درنظر داشت از بندر مومباسا برای جلوگیری ازتجارت برده استفاده کند .

سید سعید به دولت انگلیس اعتراض کرد و انگلیسی‌ها که درآنزمان علاقمند به داشتن مستعمره در آفریقای شرقی نبودند اعتراض او را پذیرفته و بیرق انگلیس را از مومباسا پائین آوردند . سعید از اختلاف بین قوم مزوری استفاده کرد و در سال ۱۸۳۷ قلعهٔ عیسی را گرفت . و قدرت خود را بر مومباسا مستقر کرد .

طی چند سال که تصرف مومباسا بطول انجامید سید سعید به جزیره زنگبار که مردم آن باو کمک کرده بودند علاقه زیاد پیدا کرد و قسمت عمده وقت خودرا در زنگبار صرف می‌کرد وکمتر بمسقط می رفت . تصمیم گرفت که زنگبار را پایتخت ومرکز حکومت خود قرار

دهد. البته‌می دانست‌که بین زنگبار وعمان ۲۵۰۰ میل فاصله است وکشتی‌های بادی‌فقط درموقع بادهای موسمی می‌توانند بین این دو ناحیه رفت وآمد کنند وممکن است عمان را از دست‌بدهد. ولی‌سعید امکانات تجارتی زنگبار وآفریقای شرقی را درنظر گرفته و مصمم شد مرکزحکومت‌خود را درزنگبار قرار دهد. بعلاوه زنگبار سبز وخرم و هوای آن مطلوبتر ازعمان بود و فوائد دیگر نیز داشت که عبارت بود از بندرگاه بسیار مناسب وآب شیرین وگوارا ومرکزیت جغرافیائی وخاک حاصلخیز.

بااین خواص زنگبار قابل آن بود که مرکز و بندر عمده درافریقای شرقی بشودوکسب اهمیت کند. پس از ورود به زنگبار سعید کشت Cloves که منحصر به هند شرقی بود تشویق‌کردویکی از محصولات‌صادراتی عمده زنگبار قرارگرفت وهنوز هم همین مقام‌رادارد. دراثرفشار سیدسعید مالکین‌زنگبار به کشت این محصول اقدام کردند و درپایان سلطنت سعیدارزش‌صادرات‌این‌محصول‌بجایی رسید که پس ازعاج و برده در درجه اول قرارداشت. درحال حاضر نوددرصد محصول دنیا از زنگبار وجزیره‌مجاور پمبا بدست می‌آید.

توجه به محصول Cloves لطمه به صادرات دیگر زنگبار که برده وعاج بود نزد. برای‌تهیه‌برده‌درزمان سیدسعیدکاروانهایی بداخله فرستاده می‌شد و چندین راه کاروان‌رو بداخله‌کشیده‌شده‌و به دریاچه‌بزرگ ختم میشد. این کاروان‌ها البته‌پیاده حرکت‌می‌کردند ومدتهاطول‌می‌کشیدتا به‌زنگبار مراجعت کنند و درختم‌راه دهات ومراکزی بوجودآمده‌بود.

ایجاداین مراکزبرای توسعه مملکت وامپراطوری درداخله خاک افریقا نبودزیرا علاقه سعیدبه‌تجارت‌وکسب منفعت بود ونه به بسط‌حیطه حکمرانی. معهذا دراغلب نقاط‌داخلی امر سلطان را اطاعت می‌کردند ومکتشفین اروپائی از او دستخط و سفارشنامه‌گرفتند. ودر اثر این‌مسافرت‌ها و دادو ستد یک نوع امنیتی برقرار شده بود که برای توسعه تجارت‌مفید بود.

برای بسط تجارت وکسب، سعید تجار وکسبه هندی را تشویق به مهاجرت به مسقط کرده بود واین امر را در زنگبار نیز اجرا کرد. درزنگبار پست عمده رئیس گمرک معمولا" به‌یک‌هندوداده‌می‌شد. درنتیجه‌تعداد زیادی هندی در بندر زنگبار سکنی‌گزیدند وآن‌شهر ازیک بندرماهیگیری کوچک بصورت شهری درآمد که جمعیت آن در سال ۱۸۵۹ متجاوز از ۶۰هزارنفربودو زنگبارازلحاظ‌جمعیت از مومباسا جلوتر بود و دو برابر موزامبیک پایتخت پرتغالی‌ها درافریقای شرقی جمعیت داشت.

سیدسعیدمردباهوشی بود ونمی خواست انحصار تجارت بدست هندیها بیافتد میل داشت‌بابریتانیاوامریکانیز روابط تجارتی ایجادکند. پس‌از آنکه امریکایی‌ها استقلال‌حاصل کردند روابط تجارتی خود را توسعه دادند وکشتی های آنها بتدریج دراوقیانوس هند راه

یافت و بالاخره یک هیئت آمریکایی به مسقط آمد. سید سعید باکمال مسرت درسال ۱۸۳۳ یک قرارداد تجارتی باآمریکا امضاء کرد و۴سال بعد به امریکایی‌ها اجازه داده شد درزنگبار یک‌کنسولگری افتتاح‌کنند. در سال ۱۸۴۴ قراردادی نیز با فرانسویان امضاء شد وآنهانیز در زنگبار کنسولگری باز کردند. سید سعید می‌دانست این قراردادها برای حفظ زنگبار کافی نیست و باید حمایت دولت انگلیس را جلب کند وامضای قرارداد تجارتی باانگلیس درسال ۱۸۳۹آغاز ایجادرابطه بین دو مملکت گردید و کنسولگری انگلیس که درسال ۱۸۴۱ باز شد نفوذ زیادی در سیاست زنگبار داشت .

انگلیسی‌هاقول‌دادند از زنگبار حمایت کنند و درعوض تقاضا داشتند که برده‌فروشی درافریقا منع گردد و بکلی از بین برود. برده فروشی قرنها درافریقا رواج داشت واعراب افریقایی‌هارادرداخله‌افریقامی‌گرفتندوآنهارا به زنگبار که مرکز فروش برده بودمی‌آوردند. دراوائل قرن نوزدهم درسال ۱۵ هزار برده بفروش می رفت واز زنگبار به عربستان وایران ومصر وممالک دیگر فرستاده می شدند.

دولت بریتانیا که نقش عمده را در جلوگیری برده فروشی درقسمت مغرب وآمریکا بازی‌کرده بود علاقه‌داشت که تجارت برده را درافریقای شرقی نیز خاتمه دهد. البته‌منع تجارت برده‌موجب‌تقلیل درآمدسیدسعید و عصبانیت‌رعیت های عرب او میشد. بنابراین دولت بریتانیاتصمیم‌گرفت‌این‌اقدام را بتدریج انجام دهد. در۱۸۲۲ دراثر فشار بریتانیا سعید عهد نامه مورسی را امضاء کرد. دراین عهد نامه موادی وجود داشت که تخطی از مقرراتآنرا آسان می‌نمود. بنابراین در ۱۸۴۵ بریتانیا سلطان رامجبور کرد که اقدامات جدی‌تری برای جلوگیری از برده فروشی بعمل آورد. بدین ترتیب در موقع مرگ سلطان سعیددرسال ۱۸۵۶ تجارت‌برده بطور قابل ملاحظه‌ای‌تقلیل‌یافته‌بود اگر چه بردگی‌و غلامی هنوز ادامه داشت .

بسیاری‌از اعراب معتقد بودند که دوستی با بریتانیا برای سعید گران تمام‌شده‌است ولی‌حمایت بریتانیا اورا درمقابل تجاوزات فرانسوی‌ها حفظ‌کرد. و کشور او در اثر ازدیاد تجارت‌و رابطه‌با ممالک‌دیگرغنی‌گردید‌بطوریکه‌در۱۸۵۹میزان تجارت زنگبار باهندوستان متجاوز از ۳۳۲٫۰۰۰ لیره و با دول متحده آمریکا ۲۴٫۵۰۰ لیره رسیده بود.

سلطان‌سعیدعلاقه‌زیادی‌به‌الحاق‌سرزمین‌های افریقا نداشت و سرحدکشورومستملکات او بدرستی‌معلوم‌نبود.

اوفقط‌به‌گرفتن‌مالیات‌وگمرک‌ازمحصولات‌تجارتی‌راضی‌بوداگرچه‌فرمانداران‌وحاکمان‌نواحی مختلف اسما" تبعیت از او می کردند ولی دربسیاری از امور کاملا" مستقل بودند و سلطان

بقیه در صفحه ۴۵

سرلشکر باز نشسته : محمدمظهری

تاریخچه قوم صابئین
و عقاید فرق مختلفه آن قوم

بنابر عقیده بعضی‌از دانشمندان این قوم از پیروان صاب‌ابن شیث‌بودند و از این جهت‌اینانراصابئین خواندند . صاحب‌صحاح میگویداشتقاق‌صابی از صباء یعنی بیرون‌رفتن از دینی و گرویدن بدین دیگر است . عرب جاهلی‌رسول‌اکرم (ص) را صابی مینامیدند زیرا از دین قریش که بت پرستی بود خارج گشته‌بود . در مقابل صابئه ملت حنفا استو حنیف درلغت اعراض از گمراهی و نیل به هدایت است . امام حنفاء شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل‌الرحمن (ع) است‌که مکه را بنا کرد وآنجا را مرکز دین حنیف قرار داد و خاتم حنفاء سید الانبیاء حضرت ختمی مرتبت (ص) است .

بنیان‌مذهب‌صابئه‌بر پرستش روحانیون و ملائکه است‌ولی بنیاد مذهب حنفاء بر پرستش خدای واحد است .

صابئه بر چهار فرقه منقسم است :

فرقه‌اول ــ اصحاب روحانیون‌اند وآنها معتقدند که مبداء عالم ذات ربوبی وحقیقت قیومی‌است و چون بندگانش بواسطه فرو رفتن در مادیات و شهوات‌نمیتوانند تحصیل تقرب آنها معتقد بودند که‌قبایح و موجودات باو کنند پس‌ناچار بایستی وسائطی میان رب و خلق باشد و این وسائط همان روحانیون هستند .

فرقه‌دوم ــ اصحاب هیاکلند . پیروان این فرقه میگفتند انسان محتاج بواسطه است چون ملائکه‌و روحانیون بچشم دیده نمیشوند وما محتاج بواسطه‌هائی هستیم که دیده‌شوند پس باید ستارگانی را که بچشم دیده میشوند وسیله قرار دهیم و آنها را بپرستیم .

فرقه‌سوم ــ اصحاب اشخاصند . این فرقه باستناد اینکه هیکل سیارات گاهی پیدا و گاهی ناپیدامیشوند بتخانه‌ای بنا کردند و هر بتی را در مقابل هیکلی‌قرار دادند مانند هیکل‌عقل‌وهیکل‌ضرورت و هیکل نفس وامثال آن .

فرقه‌چهارم ــ حلولیه یا باصطلاح‌بعضی از مورخین حرانیه هستند آنها میگفتند که خدای‌معبود یکی‌است و معتقد بودندکه‌خدای تعالی در کواکب سبعه ظهور و جلوه نموده و متشخص باشخاص کواکب‌گردیده بدون اینکه تعددی‌درذات‌او حاصل شود . چنانکه گاهی خداوند در اشخاص ظهور میکند و این شخص خدای بشر میشود .

...ست را خداوند خلق نفرموده بلکه اینها از
...تصالات ستارگان نحس واجتماع عناصر پاک و
...ثیف پیدا میشوند .

خداوند تبارک وتعالی شیخ‌الانبیـــاء
...براهیم خلیل را برای هدایت قوم خود که
...صابئین بودند برانگیخت و او با فرقه‌های هیکل

پرستان و بت‌پرستان مناظره‌ها و مباحثه‌ها
فرموده و چون‌حجت علمی آن حضرت در
صابئین مؤثر واقع نشد حضرت ابراهیم بـــه
شکستن بت‌ها قیام نموده واین عمل را به بت
بزرگ اسناد دادکه شرح مفصل آن در تواریخ
ادیان مذکور است .

بقیه‌از صفحه‌ٔ ۲۰

سراپای‌وجودت باسگلکهای‌زرین‌کفش چمبرلن برابری نتواند کرد با خشم ونفرت او را ترک نمود و داخل خانه شد و در رابست . جوان از اینهمه کلمات موهن و زننده بجان آمد چون پیل دمان باخود میغرید و می‌گفت :

ــ عشق‌کلمه‌ای‌بی‌معنی‌است .مفهومی‌منطقی وعاقلانه بر آن متصور نمی‌باشد . عشق در رد و اثبات هیچ فرضیه و موضوعی‌نقشی‌بازی‌نمی‌کند . موضوعهائی را بمیان می‌کشدکه درعالم‌وجود خارجی ندارد .انسان راکورکورانه به قبول نکاتی وامیدارد که صحت ندارد (شایدجوان بزبان بی‌زبانی مفهوم نغز و پرمعنی‌شعرمولاناجلال‌الدین بلخی را تأیید می‌کند : عشقهائی کز پی رنگی بود . عشق نبود عاقبت‌ننگی بود) .

جوان رنجیده و سرخورده و مغلوب از در سرای معشوقه ستم پیشه‌ناکام بازگشت . با خود می‌گفت :

ــ از این پس به آغوش حکمت و فلسفه پناهنده‌می‌شوم .

سپس‌کوهی‌ازکتابهای خاک آلود کتابخانه را بیرون‌آوردوبجستجوو پژوهش پرداخت باشد که ازاین رهگذر گمشده‌ٔخویش را باز یابد و بمفهوم و معنای واقعی عشق برسد .

" پایان "

بقیه‌ازصفحه‌ٔ ۴۳

درامور داخلی آنها مداخله نمی کرد . امور اداری مملکت را حود سلطان شخصا" رسیدگی می‌کرد و وزیر و قاضی وغیره نداشت . هر روز بارعام می‌داد و به سکایات مردم رسیدگـــی می‌کرد و متخلفین رامجازات می‌داد .

پس‌ازمرگ سعید مملکت او چنانکه وصیت کرده بود تقسیم سد . عمان به پسر ارشداو رسیدو زنگبار به سعید مجید پسر دوم داده شد ولی اختلافی ... دو برادر ... که با مداخله فرمانروای هندوستان حل شد وعمان و زنگبار ... و از آن زمان ببعد هرکدام سلطان جداگانه داشتند تا سال ۱۹۶۲ که سلطنت زنگباراز میان برداشته شد و جمهوری اعلام گردید و با کشور تانگانیکا اتحادیه تزانیا راتشکیل دادند .

خاطره‌ای از رضاشاه کبیر

دریکی ازتشریف‌فرمائی‌های سالهای اول سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر بآذربایجان در عمارت عالی قاپوی تبریز صنوف مختلف از جمله صنف معارف (آموزش و پرورش) بهمراه مرحوم دکتر احمد محسنی (عماد ـ الملک) رئیس معارف آذربایجان برای اولین مرتبه همه باکت مشکی و شلوار راه راه و کلاه پهلوی قبلا "درعمارت دارالمعلمین (دانشسرا) پشت عمارت عالی قاپواجتماع وباصفوف منظم به تالار بزرگ عالی قاپو هدایت شدند در ورود تالارهم درالتهاب بودندوار فرصت‌گران بهائی که برای روبرو شدن و دیدن راد مرد نیرومند تاریخی ایران برای آنها حاصل شده بودسراز پانمیشناختند منهم چند ماهی بود بسمت معلم استخدام شده‌و افتخار حضور در جلسه داشتم.

انتظارزیادطول‌نکشید پرده‌ٔ صدرتالار کشیده‌شدهیکل مردانه و قدرسای اعلیحضرت رضاشاه‌کبیربااونیفورم نظامی باوقار و تمکین خاص‌قدم بتالارگذاشتندوهمه‌بی اختیار سرها را برسم تعظیم پائین آوردند اعلیحضرت‌با نگاه نافذ و در عین حال تلطف آمیزچند قدم پیش‌آمدند درسکوی پنجره‌ای تکیه‌کردنـد پشت سر ایشان مرحوم علی منصور والی آذربایجان‌وسرلشکرامیراحمدی‌فرمانده‌لشکر آقای تیمور تاش وزیروفت در بارشاهنشاهی وشیخ‌خزعل‌که (روزگارانی درصنف‌دولت وف مرکزدرجنوب کشور برای خود صاحب دبد وقدرت‌عجیب‌و افسانه‌ای شده بود) بالا محلی‌واردو درصف‌معلمین قرار گرفتند ا منظره باشکوه و با ابهت فوق‌العاده تا چ دقیقه باسکوت مطلق گذشت در اینموف اعلیحضرت‌رضاشاه کبیر خطاب به‌آقای دک احمد محسنی فرمودند محسنی آقایان سا دارند یاازز‌مان مأموریت تو بخدمت گما شده‌اند؟ بعرض‌رسیدا علیحضرتاعده‌ای‌باساب وعده‌ای‌از دورهٔ مأموریت چاکر میباشند. بفاصله کمی سکوت اعلیحضرت بطور شمرد و آرام چنین فرمودند آقایان متوجه وطبد سنگین‌مأموریت‌خطیرخود میشوند؟ ومیدان مربی فرزندانی میباشند که مردان آیـنـد مملکت‌خواهندبودباید طوری آنها را بااسا و عقیده بار آورند که تا آخرین قطرهٔ خو از دین و مملکت دست بردار نباشند. ابر مملکت محتاج چندین نفر عاشق است که د مقابل‌عشق‌خدمت‌کنندنه‌دربرابراجرومزد.



خاطرات سردار ظفر

۲۸

اشرارفراری‌رایکی‌دوتا در دهات گرفته می‌آوردند فردای آن روز رفتیم در فلاورجان باتمام‌اردوآنجاماندیم‌ازآنجارفتیم اصفهان اسب و تفنگ واسباب‌بسیار بدست‌بختیاری‌ها افتاد رضا و جعفر قلی گریخته بودند و هر یک‌از خوانین با سوار در جستجوی آنها بودند سردار جنگ در محل جوشقان بآنها رسید جنگ سختی هم میان‌آنها روی داد شجاع نظام دهکردی که مدت‌ها مشیر ومشار صمصام السلطنه بود و سالی بیش نمیرفت که با رضا و جعفر قلی‌همدست‌و بآنها خدمت میکرد در‌آن جنگ کشته شد جعفر قلی‌و رضا از همدیگر جدا افتادند وهر دو بدست بختیاری گرفتار شدند جعفر قلی زخمدار بود و در حبس مرد و رضا را پس‌از چند روز بدار آویختند پیش‌از اینکه رضا را بیاورند اصفهان سردار جنگ را جوزان برده هشتاد هزار تومان پولی‌که از انگلیس‌ها برده‌بود و در زمین‌پنهان کرده بود بیرون‌آورده‌تسلیم‌سردارجنگ کرد و این واقعه در ۱۳۳۷ قمری مطابق ۱۲۹۸ شمسی اتفاق افتاد .

خوانین بختیاری‌که در آن جنگ حاضر بودند اسامی آنها ثبت افتاد بدین قرار :

نصیرخان سردار جنگ ، جعفر قلی خان سردار اسعد ، علی اکبر خان سالار اشرف ، موسی خان بهادرالسلطنه ، علی مراد خان سالار بهادر ، اسکندر خان ، غلام رضا خان سرداربختیار ، علی رضا خان امیر اکرم ، علی محمد خان سالار ظفر ، عزت‌الله خان ، فتحعلی خان سردار معظم ، شهاب‌السلطنه ، شهاب‌السلطنه درآخر جنگ رسید .

سردار جنگ در عوض حمایت و همراهی‌های فوق‌العاده که من و سردار اسعد در این جنگ با او کردیم آنچه لازمهٔ بداخلاقی و بد زبانی بود با ماکرد و از سخنان‌خشن ما را آزرده خاطر کرد و بغیر از سردار محتشم برادرش هیچیک‌از خوانین‌وکدخدا زادگان و محترمین بختیاری از و خرسند نبودند و هیچکدام خشنود بولایت نرفتند .

سرداراسعد با نصرالدوله پسر ناصرالدوله فرمانفرما و نظام‌الدوله نوری و حمیدخان سیاح‌وصاحب نســـق مدتی در چغاخور بختیاری بودند پس‌از چندی رفتیم میزدج از آنجا باسرداراسعدرفتند برای‌کارکنان‌که درآنجا آب‌کوهرنگ‌راصفویه خواسته‌اند برگردانند جزو آب‌زاینده‌رودباصفهان و نتوانسته‌اند بتماشای آنجا رفتند و ازآنجا بعراق رفته و از عراق رفتند طهران من هم در بختیاری مشغول نظم‌ونسق‌وگرفتن مالیات بودم و بغیر از مرتضی قلی خان‌که هم مرا از خود راضی داشت و هم دیگران را سایر خوانین با من راه نفاق می‌پیمودند در این موقع وثوق‌الدّوله‌رئیس‌الوزرا بود پس از دفع و رفع رضا و جعفر قلی و اشراری که گرد آنها بودند نایب‌حسین‌وماشاالله‌پسر شرا از کاشان بتدابیر طهران آورده ماشاالله‌خان را بدار آویخت نایب‌حسین پدرش راهم با بقیه اشراربصحرای عدم فرستاده ازکارآنهاهم فراغت‌حاصل‌کرد من برئیس‌الوزرا تلگراف کردم که سردار محتشم و امیرمجاهد را بخواهد طهران رئیس‌الوزرا هم آنها را خواست من هم مصمم شدم بروم طهران‌کارهای ولایت را بمرتضی قلی خان واگذار کرده باتفاق سردار محتشم و امیر مجاهدبرای طهران حرکت کردم چند روز در اصفهان ماندم‌اتومبیلی بچهار صد تومان کرایه کردم قبادخان پســـرم را بـــرای درس خواندن همراه آوردم طهران از مورچه خورت آنها را از راه نطنزفرستادم برای کاشان خودم از راه‌دلیجان رفتم طهران امیر جنگ تا کهریزک استقبال من آمد با اتومبیل‌که تازه خریده بود بمن گفت ده روز دیگر با سردار اسعد میرویم کرمان من دانستم که در طهران دچار مشکلات میشوم مرتضی قلی خان هم درست ازعهده کارها در بختیاری بر نمی‌آید ملیون هم بر ضد وثوق‌الدوله قیام‌کرده‌اند شاه هم فرنگستان بود سردار اسعد هم تمام اتباع خود را فرستاد بکرمان .

اتفاقا " من و سردار اسعد مبتلا به ناخوشی ذات‌الجنب شده چهل و پنج روز در دو اطاق‌پهلوی‌هم خوابیدیم سردار اشجع و مرتضی قلی خان هم درگرمسیر با کمال استقلال بکارحکمرانی مشغول بو... سردارمحتشم وامیر مجاهد هم‌از طهران رفتند ولایت‌وثوق‌الدوله هم درست کار نمیکرد انگلیس‌ها هم خاموش‌نشسته بودند شاه هم ازخلیج فارس می‌آمد بایران بلشویک های روسیه هم تا بندر انزلی آمده بودند اردوی‌انگلیس‌ها از انزلی عقب نشینی‌کرده بودند سردار اسعد هم‌حالش خوب شد و رفت‌کرمان من ماندم طهران ماهی دوهزار تومان امیر حسین خان از یزد برای‌من میفرستاد خودم هم مبلغی قرض‌کرده خرج میکردم صارم‌الملک پسرم‌هم بطمع مال دنیا رفته ملازمت مرتضی قلی‌خان را اختیار کرد و برای‌مال و منال دنیوی باین بی‌حمیتی و بی‌غیرتی تن در داد .

شاه وقتی‌که واردمحمره شده بود شیخ خزعل از او پذیرائی‌شایانی‌کرده زانوی شاه را

بوسه داده عرض‌کرده بود خوانین بختیاری دشمنان منند و همیشه در پایتخت هستند اگر غرض رانی کرده سخنی دربارهٔمن بگویند اعلیحضرت بسمع رضا نشنود که هر چه گویند و نسبت بجاکردهند کذب و بهتان است شاه در جواب گفته بود من سخن هیچکس را درباره تونخواهم‌شنید شیخ تحف و هدایای بسیاری تقدیم شاه‌کرده بود شاه‌ازآنجا عتبات رفته وازراه‌بغدادوارد‌ایران شد آقای مستوفی و من تاینگی امام باستقبال رفتیم اعیان و اشراف بیشترشاه را استقبال‌کردند بطهران وارد شد هر کس بفراخور حال پیشکشی می‌داد سردار اسعدهزار اشرفی‌ازکرمان و امیرحسین خان پانصد اشرفی بتوسط من‌تقدیم‌کردندباورودشاه مردم بر ضد وثوق‌الدوله برخاستند شاه هم او را معزول کرد وثوق‌الدوله با من همراه بود وزیر دانشمند زبردستی بود هیچ یک از وزرا جدیت و فعالیت‌او را نداشتند .

من در طهران ماندم وزیر مختار انگلیس نشانی بادستخط‌از پادشاه انگلستان برای اینکه‌بی‌طرفی دولت‌ایران را حفظ‌کردم و نگذاشتم در بختیاری و خوزستان حادثه‌ای بر خلاف بی‌طرفی روی دهد بمن‌داد . من طرفدار انگلیس‌ها نبودم‌ودر کرمان هم‌که بودم تا توانستم بی‌طرفی دولت ایران را در آن‌حدود حفظ‌کردم .

میرزا حسن خان‌مشیرالدوله‌پیرنیارئیس‌الوزراشدآقای‌میرزاحسن خان‌مستوفی‌الممالک را وزیرمشاور خود کرد یک حسن‌از ریاست وزرا استعفا داد یک حسن رئیس‌الوزرا شد حسن دیگر وزیر مشاور بیشتر ریاست وزرائی‌بین‌این‌دوحسن‌بوداگر چه وثوق‌الدوله ومشیرالدوله هر دو کارپرداز بودند ولی‌وجهه‌ملی و ایران دوستی مستوفی‌الممالک منحصر بخود اوست وکسی در ایران مثل و مانند او نیست سیم و زر در نظر او از سنگ و خاک خوارتر اســت زمانیکه وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا بود انگلیس‌ها صد هزار لیره بوثوق‌الدوله دادند دویست هزارتومان سهم خود او شد باقی‌را وزرا که در کابینه او بودند بردند و فقط نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله بردند و بوزرای دیگر چیزی ندادند وثوق‌الدوله سهم خود را ملک خریـد باسم‌دولت‌قباله کرد خودش بهرهٔ نبرد ولی‌نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله بردند و خوردند و از ننگ بدنامی اندیشه نکردند .

در کابینه مشیرالدوله مستوفی‌الممالک که با من دوست‌حقیقی است‌خواست‌من بیکار نباشم‌تلگراف کردبسردار جنگ که‌شما بیائید طهران جزو وزرا باشید تا اصفهان را بسردار ظفر دهیم سردار جنگ‌اهل اصفهان را وادار به بلواکرد درمساجد ومعابر اجماع کردنـــد هیاهوئی بر پا کردند که ما نمیگذاریم سردارجنگ از اصفهان برود . (ادامه‌دارد)

حسن صهبا یغمائی
وکیل پایه یک دادگستری

امین صلح

قبل از انحلال عدلیه سابق و تأسیس دادگستری جدید مرحوم سید عبدالحسین ادیب یغمائی دوسه سال متوالی تا اواسط سال ۱۳۰۵ خورشیدی امین صلح دامغان بود وبعلت پاکدامنی و فضل و کمال و شهامت قضائی توجه واحترام عموم طبقات را بخود جلب کرده بود و بهمین جهت در تشکیلات جدید ـ مرحوم داوراورامجددا "بخدمت فرا خواند وبریاست دادگستری بیرجند و بعدا" تربت حیدریه منصوب نمودو تا سال ۱۳۱۳ هم حیات داشت خدایش بیامرزاد مردی بود مکتب دیده و با سواد و بمعنای واقعی کلمه (با تقوی) هم نویسنده بودوهم شاعر. قامتی کشیده وچهره‌ای تکیده داشت وعمامه‌ای سبزرنگ و عبا و عصا. هنگام صحبت گر چه افتادگی یکی دو تا از دندانهایش نمایان میشد لکن در عوض بیانی گرم و گیرا داشت و منطقی بسیار قوی.

باعث آشنائی نگارنده با کارهای عدلیه در حقیقت او بود. خوب بخاطر دارم در مأموریت دامغانش در مسئله‌ای حکمی داد که سر و صدای زیاد ایجاد کرد و همان حکم هم موجب شد که مرحوم یاسائی بمراتب فضل او پی برد و او را بمرحوم داور بعنوان یک قاضی روشنفکر معرفی کرد. مطلب بدین قرار بودکه در آن آوان یکی از معضلات و مشکلات مردم مسئله بیع شرط بود که حقوق ضعفاء را تضییع میکردوقانونا" هم علاجی نداشت زیرا در هر شهر و روستائی افرادی بودند که پول نزول میدادند و این افراد در مقابل پولی که قرض میدادند یا مال منقول برهن می‌گرفتند ویاملک غیر منقول بعنوان بیع شرط. و شرایط بیع شرط هم این بودکه اگر مدیون در رأس موعد دین را اداء نمیکرد خیار ساقط و بیع قطعی میشدوبیچاره مدیون بسا اتفاق می‌افتاد که ملک هزار تومانی را در قبال صد تومان قرض ازدست میداد. آخوندهای هر محل هم برای فتوای (خیار ساقط و بیع قطعی) همواره قلمدانشان آماده بود و احیانا" اگر از ده فقره یک نفر هم به عدلیه متوسل میشد تازه قانون اجازه نمیداد که ازاو حمایت شود. البته چند سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ مرحوم داورقانون بیع شرطی را طبق ماده ۳۴ قانون ثبت بکلی بهم زد و حق بدهکار بعد از آن تاریخ محفوظ ماندولی این صحبت مربوط بقبل از اصلاح قانون مربوط به بیع شرط است باری در دامغان مرد آبرو دار محترمی مبلغی در حدود پنجاه تومان از یک نفر نزولخوار قرض کرده و خانه مسکونی و طویله و باغچه سرخانه خودرابیع شرط گذاشته بود که در آنزمان گفته میشد بیش از هزار تومان مبیع ارزش دارد ـ بیچاره مدیون در روز موعد رفته بود که دین خود را بپردازد دیده بود که طلبکار نیست و

خانواده‌اش میگویند به ده رفته است مدیون هم‌باورمیکند و چند روزی میگذرد تا میشنود که طلبکار مراجعت کرده باو پیغام میدهد که پول‌حاضراست‌نوشته‌را بدهید و پول‌رابگیرید طلبکار میگوید متأسفانه دیر آورده‌اید و خیار ساقط شده‌و بیع قطعی است‌و فتوای ملای محل را هم نشان میدهد ـ مدیون بیچاره هر چه ایطرف‌وآنطرف مراجعه میکند.نتیجه‌نمی‌گیرد ناچار بدادگاه بخش دامغان عرضحال میدهد مرحوم‌ادیب‌پس‌ازرسیدگی‌واحراز اینکه‌مدیون مظلوم‌واقع شده‌حکم دادکه گر چه سند ابرازی بصورت بیع شرط تنظیم شده ولی با اوضاع و احوالی‌که بر دادگاه‌مکشوف گردیده محرزاست که قصد طرفین انعقاد عقد بیع شرطی نبوده بلکه غرض‌طرفین انجام یک‌معامله استقراضی باوثیقه‌بوده است‌و لذا طلبکار فقط ذیحق در دریافت طلب خود بانضمام خسارت است و هیچگونه‌حقی‌نسبت‌بعین ملک (یعنی مدیون حاضر برای پرداخت وجه است) ندارد چه عقود تابع قصود متعاملین است نه ظاهر نوشتجات .

این حکم گرچه در آنزمان قدری ثقیل بود ولی روشن بینی و حقیقت خواهی مرحوم ادیب یغمائی را بخوبی میرساند خصوص که قانون‌هم چند سال بعد بهمین ترتیب اصلاح شد . ورای‌مرحوم ادیب بصورت‌قانون کلی درآمد . باری‌مرحوم ادیب یغمائی ازمادر به یغمای جندقی می‌پیوندد و شعر بسیار خوب میگفت در سال‌های آخر عمر که مقیم کاشمر بوده و در آن جا بکار زراعت اشتغال داشته قطعه شعری بصورت طنز برای رئیس دادگاه محل‌ساخته که‌بخوبی نشان دهنده قدرت‌طبع او است آن قطعه شعر این‌است :

مفقهی شـــد امین صلـــح بلـــــد	که در آن عــدل مســـفر دارد
بلدی را کــه در میــان بـــــلاد	فخر از ســـرو کاشغــــر دارد
داشت قانون چنانکه هـــــر مأمـور	همره‌خـویــــش در ســــفردارد
هشت آنــــرا کنـــار طـــاقچـــه‌ای	تا گه احتیــــاج ســـر دارد
موشکـــی غافـــل از عـــواقـــب امر	مـــوشکـــی هوش خیرو شر دارد
رفـــت‌وسیــــن رسیـــدگـــی‌حائید	بی‌خبـــر که چــه پشـــت سر دارد
مفقه قد بلنـــــد کـــوتـــه عقـــل	کـــه‌خـــر نی ز هـــر و ســر دارد
کردمفهـــوم مابقـــی احــــــراء	گاه‌قانــــون‌چنیــــن ثمــردارد

طرفه کاندر چنین محیــــط ادیــــب
بر تــــن خـــود هنـــوز ســـر دارد

۱ ـ مفقه بمعنای کسی که ادای فقیه را درمیآورد در حقیقت بزبان شعر (مفقه) کاریکاتور (فقیه) است .

حاج شیخ مهدی شریف

تاریخ مشروطیت ایران

٤

در این ایام هم اعلیحضرت ملوکانه عزیمت فرنگستان کرده مسافر شدند همه زحمات تجار و صراف و اصناف بی‌نتیجه ، هنوز هم در کمال اقتدار رفتار مینماید دو روز بعد از حرکت ملوکانه والاحضرت ولیعهد بواسطه کشتن سید مصطفی نام کمره‌ای ، میرزا جعفرخان کمره‌ای را در میدان می‌کشند این فقره اسباب خوف عمومی میشود . بخصوص نان و گوشت خیلی سخت بود فراوان شد در اواخر ربیع‌الاول پاکتی از نجف اشرف بجهت حجّةالاسلام آقای آقاسید عبدالله بهبهانی رسید که صورت تلگرافی و بخط و مهر حجج اسلام از عتبات عالیات بود که در ذیل آن ورقه مرقوم شد که چون احتمال رفت تلگرافخانه در مخابره تهاون بنماید بتوسط پستخانه فرستاده شده است ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۳ حجةالاسلام آقای آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی تظلم و شکایت اهالی از تعدیات مسیو نوز مسیحی بحدی رسیده که دیگر اغماض نتوان کرد . وجود شریف امروزه حامی اسلام و خیرخواه مسلمین است لازم است محض حفظ اعراض و اموال و نفوس مسلمانان رفع و دفع ید آنظالم را باتمام اجزاء او از تمام بلاد مسلمین نموده تکلیف عموم همین است هر کس هم بهر لباس حمایت از او بنماید فاسق و حالش حال او است . محمد کاظم الخراسانی ــ عبدالله المازندانی ــ نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل بعد از رسیدن این تلگراف حجج اسلام نجف آقای بهبهانی خرده خرده زمزمه عزل مسیو نوز را با بعضی از علماء و طلاب و تجار و کسبه بازار مینمایند بلکه درهر مجلس و محفلی این مطلب مطرح کلام است ولی بواسطه نبودن پادشاه باکمال ملایمت صحبت میفرمایند . حضرت والا عین‌الدوله هم در کمال اقتدار تهدیدات سخت سخت مینمایند که بگوش آقایان برسد از این خیالات منصرف شوند . روز گذشته هم حضرت حجّةالاسلام بهبهانی عریضه مشروحی از امور و ترتیبات حالیه خدمت آیت‌الله خراسانی نوشته فرستاده شد مقاصد منظوره هم در نهایت ملایمت و آرامی مطرح کلام . بخصوص آقا سید جمال واعظ و حاجی ملک‌المتکلمین درمرور عنوان اخبار واحادیث گوشزد مردم مینمایند .

جناب‌سعدالدوله‌هم بحمایت‌تجار دنباله فقره مسیو نوز را دارند ولی بجهت نبودن شاه به‌ملایمت مذاکرات میشود .

در جمادی‌الثانیه‌هم دستخطی‌از آیت‌الله‌خراسانی بجهت حجه‌الاسلام بهبهانی رسیده است‌که روی پاکت نوشته شده: خدمت جناب مستطاب، شریعتمدار سید العلماء ـ الاعظم ملاذالاسلام المؤید من‌عندالله‌آقای آقا سید عبدالله‌بهبهانی سلمه الله تعالی نایل گردد . دهم‌جمادی الاولی ۱۳۲۳ بعرض شریف عالی‌میرساند . ان‌شاءالله تعالی همواره‌وجود مسعود آن منجي و مبقي‌اسم و رسم‌اسلام‌محفوظ از حوادث‌ایام و منظور نظر انور حضرت حجة‌الله امام زمان علیه‌افضل الصلواه والسلام بوده باد .مرقومه مطاعه و اصل و مطالب مندرجه مفهوم‌گردید . نرسیدن خطابه اسباب‌تعجب است .اگر چه با اینوضع حالیه‌عجیبی‌هم نیست‌چون‌علی‌المذکورحکایتی که بعنوان نهران و سرکار ودیگران بوده ومنافي با اغراض بدخواهان ملت و دولت بوده نگذاشته انداز قصر تجاوز کند حتی عریضه تجار بغداد در حسن سلوک جناب ممتحن السلطنه کار پرداز و استدعای بقای او را نموده بودند مدعی‌از قصر برگردانید سهل است عجالتا" از جانب خود و ابلاغا" از حضرت شیخ‌الاعظم حجة‌الاسلام آقای خمامي دامت برکاته و دیگران عرض می‌کنیم با نبودن شاه ایده و نصره ورود و دخول در کار بهیچوجه صلاح نیست لیکن باید حضور حضرت‌اقدس ولیعهد خلد دولته بواسطه بیغرضی‌بعرض برسانیدکه دشمن و دزد خانگی در مقام تخریب بین‌الخلافه و دارالسلطنه شخص‌شما است بقدری که اعلیحضرت همایونی را اغفال نموده‌اند از حضرت اقدس نشده است . فی‌الواقع رفع و دفع این‌مواقع در عهده آن حضرت است مبادا خدای نخواسته رفته رفته رشته‌امورمنقسم که دیگر چاره پذیر نیست برعساکر واین‌مطالب لازم است استغاثه بدرگاه حضرت پروردگار متعال و استغاثه‌ازحضرت‌امام‌عصر هم باید نمود . اللهم اعلم به شعثاو اشعب صدعنا . هر گاه تا ورود موکب همایونی‌امور بر وفق صلاح عامه و رعیت اصلاح شد فهوالمطلوب و اگر خدای نخواسته‌باز(یک‌کلمه ناخوانا) بهمهر سید آنچه لازمه اقدام است محض حفظ بیضهٔ اسلام‌ونگاهداری مسلمین که بزرگتر خدمتی‌است بدولت قصوری‌نمیشود از نرسیدن مکاتیب هم دلتنگ نباشید . از مجعولات دیگران هم ملول نشوید . گفتم اجمال مطلب رابرای بعضی در لباس دولت بخصوص جناب مشیرالسلطنه درهفته قبل با صورت جوابی که در هامش سؤال تجار نوشته شده بود فرستادند .اللهم عجل فرجه دلیله و انصره نصرا" عزیزا" حرره الجاني محمد کاظم الخراساني ـ حرره عبدالله‌مازندرانی ، در ربیع الثاني هم بعضی از تجار خدمت حجج اسلام عریضه عرض‌کرده بودند در شهر رجب ۱۳۲۳ جواب آمده . (ادامه دارد)

ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران

۷

خاندان ابراهیمی

امیرالامرا پس از توهین به مجتهد آزاد اندیش . ترساندن مردم و به اخاذی و پول‌ستانی می‌پردازد مطلق العنان حکومت می‌کند و برای اینکه بهتر بتواند بکار مثبت گرد آوری پول بپردازد از شیخ جانبداری نمی‌کند ولی بر اثر فشار آزادیخواهان خود امیرالامرا بتهران فراخوانده می‌شود شیخ ابراهیمیه نیز ناگزیر کرمان را ترک و برای چند صباحی فقط به‌رهبری درونی مردم می‌پردازد .

روزنامه اتحاد ملی که بجهات بستگی به کرمان در این مورد اطلاعات گسترده و درست دارد می‌نویسد : (شیخ از کنگر نامه‌ٔ به امیرالامراء پسر عم خود بتهران نگاشت و در آغاز آن نوشت : صبا بلطف بگو آن غزال رعنارا ــ که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را) . این اشاره بود به موضوع وزارت امیرالامراء در کرمان که علت اولیه حنگ عظیم و زحمت شیخ گردیده بود) .

امیرالامرا در دستگاه قاجار تقربی زیاد داشت او را با مظفرالدین شاه خصوصیتی بسیار نزدیک می‌بود ،دو شاه اخیر قاجار نیز برای او اعتبار واحترامی قائل بودند .

بعد از کودتای ۱۲۹۹ ، امیرالامراء در دستگاه دولت دارای سمتهای مهم بوده‌است مدتی رئیس دادگستری فارس ، رئیس ثبت اصفهان بود آخرین سمت وی ریاست دادگستری آذربایجان می‌بودکه بر اثر بروز اختلاف با داور سازمان دهنده نوین دادگستری از کار برکنار شد .

امیرالامراء دارای برادران وفرزندان ونوادههای برجسته است که بیشتر نام خانوادگی خود را (امیر ابراهیمی) برگزیدهاند ،در نیمه دوم قرن بیستم این شاخه نسبت به شاخه اصلی در کارهای سیاسی بدون پوشش، رشد بیشتری کردهاند معروفترین شخصیتهای (امیر ابراهیمی)اینان هستند : مؤید دیوان ، اسمعیل سالار محتشم ، مرتضی مؤیدالممالک مدیر روزنامههای صبح صادق و ارشاد ، ابوالحسن امیر معتضد ،اعتضاد دیوان و غلامحسین ساعدالممالک ، سرهنگ محمد رضاابراهیمی ، نصرت الممالک اول و نصرت الممالک دوم و سرهنگ ابوالقاسم امیر ابراهیمی . . .

سرهنگ ابوالقاسم امیر ابراهیمی ازافسران شریف بود ، فرزندان او چون پدر نیکنام هستند توسل امیر ابراهیمی مدیر کل پیشین وزارت دارائی و توکل امیر ابراهیمی از مدیر کلهای وزارت کشور و استاد مدرسه عالی قم ،معاون فعلی استانداری کرمانشاهان پسران وی هستند .

ساعدالممالک امیر ابراهیمی فرزندامیر الامراء از برجستگان و سرمایه داران بشمار میرود در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس دارای ۲۲ سهم بود .

محمدعلی امیرابراهیمی (نصرت الممالک دوم) پسر حسنعلی نصرت الممالک (متولد ۱۲۵۸ خ) از معاریف و شخصیتهای سیاسی میباشد هشت دوره قانونگذاری (از دوره ۷ تا ۱۴) نماینده مجلس از کرمان بود ۱ .

اعتضاد دیوان امیر ابراهیمی فرزندامیرالامراء دوم ازهواداران استبداد میبود ،گفته میشود داوطلب شدهبود به نجف برود آخوند ملا کاظم خراسانی را ترور نماید ولی بعد ازاینکار منصرف شد ،در شمار مشروطه طلبان درآمد بعد از کودتای ۱۲۹۹ به دولت نزدیک شد ،از هواخواهان دستگاه بشمارمیرفت . بعد از شهریور ۱۳۲۰ با گرفتن امتیاز (روزنامه مردان کار)فعالیت سیاسی خود را ادامه داد . از او فرزندان برجسته و سرشناس باقی مانده است .

تیمسار والی امیرابراهیمی ازافسران وامیران عالیرتبه و رؤسای ژاندارمری کل ،مهندس فتحعلی امیر ابراهیمی ، مهندس فریدون امیر ابراهیمی ، بیژن امیرابراهیمی ، هادی امیر ابراهیمی فرزندان اعتضاد دیوان هستند . مهندس فریدون امیر ابراهیمی جوانی پر کار ، با استعداد ، تحصیلکرده ولی بسیار عجول و جاهطلب و خود خواه است ،برای رسیدن بمقام شیوهمکیاویلیسم را برگزیده است از جبههملی بهایران نوین میرود حال درحزب رستأخیز ایران است کتاب چهرههای آشنا شرححال اورا نگاشته است وی ازرؤسای سازمان برنامه بودکه پستهای مهم زیررا احرازکرد : رئیس آب و برق منطقه بلوچستان وکرمان و بنادر ، فرماندار کل کوهکیلویه هم اکنون مباشر سرمایه دار معروف (هژبر یزدانی) است .

برادرش هادی امیر ابراهیمی ازمدیر کلهای وزارت اطلاعات بشمارمیرود ،مدتی اتاشه مطبوعاتی دربار شاهنشاهی و اتاشه تجارتی ایران در سازمان ملل بود .

ابوالحسن امیرابراهیمی (امیرمعتضد) فرزند دیگرامیرالامرای دوم نیز از شخصیتهای برجسته این خاندان بشمار میرود مدتی معاون استانداری فارس، معاون دارائی خراسان بوده است .

فرزندان برجسته امیر معتضد (فریبرز امیر ابراهیمی ، مهندس کامران امیر ابراهیمی و خانم عاطفه امیر ابراهیمی هستند) فریبرز امیرابراهیمی از مدیر کلهای وزارت اطلاعات وجهانگردی است مدتی رئیس رادیو تهران و هم اکنون مدیر کل اطلاعات و جهانگردی استان اصفهان است[۲] .

زنان برجسته امیر ابراهیمی

گیلانتاج امیرابراهیمی دختر امیرالامراء دوم همسر سرلشکر عبدالرضا افخمی اززنان سرشناس وبرجسته بشمار میرودکتاب زنان مشهور درباره ش می نویسد : (بانوئی که در اولین روز تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ ،نیابت ریاست را داشت . . .) هم اکنون نیز از پیشگامان سازمان زنان ایران است .)

زن برجسته دیگر خاندان امیر ابراهیمی (دکتر عاطفه امیر ابراهیمی) دختر امیر معتضد امیر ابراهیمی است ،همسر وی دکتر بیژن میباشد . دکتر امیر ابراهیمی مدیر عامل شورای ماماهای ایران مؤسس و رئیس انجمن برستاران وکانون ماماهای ایران ، دبیر دوم کمیسیون بین المللی شورایعالی جمعیت های زنان ایران ،عضو باشگاه بین المللی زنان و عضو کلوب زونتاب .

دکترامیر ابراهیمی در دوره ۲۳ قانونگذاری ازحوزه انتخابیه رفسنجان بنمایندگی تعیین شد[۳] .

پیوندهای سیاسی

خاندان ابراهیمی با خاندانهای سیاسی و حکومتگر افخمی ، ذوالفقاری ، بهادری، معین پور ، اسفندیاری ،مقدم ،کلالی ، تیمور تاش ، سیات ماکوئی ، ذوالریاستین . . . اینچنین خویشاوندی دارد خاندان حکومتگر افخمی ازچندسو بطور مضاعف باخاندان ابراهیمی منصوب می باشد .

سرتیپ غلامحسین افخمی داماد آصف الممالک ابراهیمی ،مجید ابراهیمی داماد تیمسار عزیزالله افخمی ،سرلشکر عبدالرضا افخمی شوهر گیلانتاج امیر ابراهیمی .

بقیه درصفحه ۵۹

خاطرات پاشا الله خان کاشی

۲

س ــ من با شماها چه‌کرده‌ام ؟

ج ــ اکبر پلنگ نوکر تو یکنفر رعیت را در صحرا تیر زده و کشته .

س ــ منکه‌اورانکشته‌ام شماها خودتان میگوئید اکبر پلنگ کشته من او را گرفته به شما میسپارم‌چنانچه بر حکام شرع‌ثابت شد او را اقصاص نمایند .

س ــ دیگر چه‌کرده‌ام ؟

ج ــ نوکرهای تو شب دکان کسبه راخالی کرده و اموال آنها رابه‌سرقت برده‌اند .

س ــ اولا" بقول شماها من‌نکرده‌ام و نوکرهای من‌کرده‌اند هر کس مال او را برده‌اند حاضرشودو بگوید دزد من کیست تا من دزد او را حاضر کرده‌و معلوم کنم‌مالی راکه از او برده‌اندگرفته و پس دهم و مرتکب نیز بقانون شرع‌مجازات شود .

ج ــ چنین نیست دزدی شماها محتاج باثبات‌نیست‌همه باید کشته شوید .

س ــ دیگر چه کرده‌ام ؟

ج ــ زن‌نجیبه محترم را بین روز نوکرهای‌تواز کوچه کشیده و به پشت مشهد برده و بی ناموسش کرده‌اند .

س ــ اولا" شهودی که بوده و دیده‌اند که این‌مطلب را حاضر شوند ادای شهادت کنند مرتکبین را نشان بدهند ثانیا" آن زن محترمه کیست‌خودش حاضر شود و این مطلب را بگوید هر کس را که نشان داد بدون محاکمه مجازات نمائید .

ج ــ آن زن باآبرواست‌حاضر برای چنین‌مطلبی نمیشود .

س ــ از حضور و آمدن‌آن زن نجیبه میگذریم شماها بگوئید آن زن کیست و از چه طایفه‌و خانواده است بمن نشان بدهید مرتکب رامعین کنید من بهمین قناعت میکنم بهر کس نسبت این عمل را بدهد او را حاضر کرده پاداش میدهم .

ج ــ ماگفتیم آنزن‌آبرودار است و بعلاوه با طایفه است‌هرگز او را نشان‌نمیدهیم و پرده او را نمیدریم .

س ــ آیا شما همه او را میشناسید یا نه ؟

ج ــ بله او را می‌شناسیم .

س ــ اگرشماراست میگوئید و چنین‌امری واقع شده و آن زن را هم‌میشناسید چه شده

استکه تمام‌شماها او را بشناسید اهمیتی برای آبروی‌او نیست کشیدن او بین روز در انظار خلق‌باین‌افتضاح‌ازوسط‌شهریا پشت مشهد مضر بشرف او نیست فقط شناختن من و دانستن اسمش دون شأن و مخل شرف و عزت و منافی آبروی اوست .

ج ـ اینجامجلس مباحثه نیست تقصیرات شماها خیلی بیشتر ازاینها است .

س ـ شما تقصیر و گناهی که بخو د من نسبت میدهید کدام است .

ج ـ اگرخودت‌نمیکنی‌اجزاء واتباعت‌میکنندوتمام‌این‌کارها را به پشت‌گرمی‌تومیکنند .

س ـ دیگه چه حرفی دارید ؟

ج ـ صاحب خون پهلوان‌قاسم را شماها کشتید .

س ـ صاحب‌خون پهلوان‌قاسم حاضر شود خون او را برگردن هر کس ثابت کرد قصاص کنید این‌مطلب هم‌محتاج به‌بلوانیست .

ج ـ صاحب خون پهلوان قاسم از شما میترسد که مطالبه خون او بنماید .

س ـ بااین‌جمعیت‌شماچرابايد بترسیداز آن گذشته یکی از شماها را وکیل کند بوفق شرع با من گفتگو کنید .

ج ـ حالا وقت‌این‌سخنها نیست‌معلوم شماها خواهم کرد .

س ـ دیگر چه میگوئید ؟

ج ـ رفتید سر راه و گاری پشت دولتی‌را زده بردید .

س ـ این‌گاری مسروقه اموالش از شماها بوده ؟

ج ـ خیر متعلق باهل کاشان نبود و راه‌گذر بود .

س ـ شما صاحبش رامیشناسید ؟ و از وکالت دارید .

ج ـ خیر صاحبش را نمی‌شناسیم‌واز وکالت نداریم بلکه برای‌خدا سخن میگوئیم‌از بندگان خدا رفع ظلم میخواهیم بکنیم .

س ـ شما که صاحبش راندیده و نشناخته اید از کجا بشما معلوم شد که چنین عملی از ما صادر شده آخر چرا دست‌از فتنه و فساد بر نمیدارید چرا گوش بسخن مفسدین و مغرضین میدهید اگربما غرض دارید برخود رحم‌کنید شهری بدین‌آرامی و امنیت را برهم نزنیدبی‌سبب خود را دستخوش اغراض چند نفر مفسد نکنید یک‌مشت‌مردم فقیر بیچاره را به‌مخمصه‌نیندازیدکاری‌نکنیدکه‌عاقبت پشیمان شوید اگراز من شکایتی دارید بگوئیدتلافی وتدارک کنم وهرگاه‌شکوه و دلتنگی شماها از بریان و بستگان من است بگوئید تا من‌تبرک آنها بگوئم وازآنها بکلی کناره‌کنم‌هرخدمتی‌بمن رجوع کنید دراطاعت و انجامش به‌جان ودل‌حاضرم‌اگردرست خدمت‌کردم وازعهده برآمدم فبها واگر قصور و فتوری‌از من دیدید آنوقت‌از من مواخذه کنید دیروز نوکرمرابی تقصیر کشته‌اند این بلوا و اجتماع شما خون

اوراپایمال‌میکند . شما راضی باین امر نشویداشخاص دانا وهوشیار دشمنان را به‌مهربانی واحسان‌دوست‌میکنندچرا شما دوستان را بگفته چند نفر خود خواه مغرض مجبور بدشمنی میکنید خدامیداند که دوستی‌من برای اهل وطن خیلی‌نافع است گذشته‌ها گذشته بیائید هوای‌نفس و غرض را کنار بگذارید و برای آزمایش‌وامتحان‌خدمت بزرگی بمن رجوع کنید و نتیجه و ثمر او را ببینیدالقصه چندانکه‌از این مقوله سخن گفتم آنانکه دامن دلشان از لوث غرض مطهر بود سخت ازسخنانم متأثر و متذکر شدند ولی‌از بیم مغرضین جرأت همراهی‌و مساعدت نداشتند لاجرم با کمال انفعال سرها بزیر انداختندوبفکر فرو رفتنداما کسانیکه غرض را وسیله کامرانی‌و باعث خوش زندگانی‌خود میپنداشتندو به طمع یک ارزن صدخرمن را آتش میزدند از ترس‌وقوع مصالحه آتش‌خشمشان شعلدور شده و از شدت غضب رگهای گردنشان پر باد وچشمهاپر خون و رنگها تیره شد شراره‌وارازجابرجسته صداها را ضخیم‌کرده‌وفریادزدندما گول این ترهات ترانمیخوریم و فریفته‌این مزخرفات تو نمیشویم ما نه بخدمت‌تومحتاجیم ونه به‌صحبت‌تو مایل‌هرگز خدمتی بتو رجوع‌نخواهیم‌کرد یا باید برسم پدران خود مشغول بکسب شوید یا ازاین‌شهر بیرون روید یااینکه تمام کشته شوید .

بقیه از صفحه۵۴

اعتضاد دیوان امیر ابراهیمی دامادسلطانعلی وزیر افخم ــ نخست وزیر (نیای خاندان افخمی) خود همین اعتضاد دیوان ماجناق اسعدالدوله‌ذوالفقاری ، محمد حسن امین‌الملک ،امیربهادر ، عبدالحسین‌تیمور تاش داماد امیرالامراء ، سرهنگ بیات‌ماکوئی داماد علی‌اصغر امیر ابراهیمی ،اعتضاد دیوان امیر ابراهیمی پدر زن سرلشگر معین‌پور ، خانباباسفندیاری‌داماد مختارالملک‌ابراهیمی ،احودان حضور ابراهیمی پدر زن علی‌اصغر مقدم .شیخ‌محمدکریم‌خان‌ابراهیمی دامادوکیل‌الدوله‌تبریزی ، ناهید کلالی (همسر اسکندر میرزا) (رئیس جمهوری پیشین پاکستان) بیوه افخمی .

جلیل‌الملک ابراهیمی پدر زن محمد باقر اعتماد السلطنه ، علی‌ذوالریاستین (وفا علیشاه) رئیس فرقه نعمت اللهی داماد شیخ‌محمد رحیم ابراهیمی . پایان

---

۱ ــ تاریخ ژاندارمری ایران ۲۱ ،کتاب‌نمایندگان ،روزنامه کیهان شماره ۲۷۳۲ ــ ۲۷خرداد ۱۳۳۱

۲ ــ چهره‌های آشنا ۲۵ . ۳ ــ زنان مشهور ایران ۱۲۱ ، راهنمای مؤسسات اجتماعی و خیریه ایران ۶۱ .

وزارت کار و امور اجتماعی

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار فارغ التحصیل در رشته‌های اقتصاد، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، جامعه شناسی، زبان و ادبیات فارسی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، حقوق قضائی، روزنامه‌نگاری، ادبیات و علوم انسانی، مدیریت و علوم اداری، روانشناسی و علوم تربیتی، روابط عمومی و تبلیغات، زبان و ادبیات خارجی با شرایط زیر دعوت میشود که جهت راهنمائی شغلی باداره اشتغال فارغ‌التحصیلان واقع در خیابان ویلا چهارراه ناصر ساختمان امور اتباع بیگانه طبقه چهارم مراجعه نمایند.

شرایط:

۱ــ جنس: مرد

۲ــ حداکثر سن: ۲۷ سال (متولدین ۲۸ به بالا)

۳ــ دارای برگ پایان خدمت نظام وظیفه

(اداره کل اشتغال ــ وزارت کار و امور اجتماعی)

" اطلاعیه

مدرسه عالی تلویزیون و سینما
و دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران

مدرسه عالی تلویزیون و سینما برای دوره فوق‌لیسانس در رشته‌های تکنولوژی آموزش (باهمکاری دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران) و تحقیق در ارتباط جمعی از طریق مسابقه ورودی و مصاحبه برای سال تحصیلی ۳۷-۳۶ تعدادی دانشجو می‌پذیرد .

شرایط لازم :

(برای مدرسه عالی تلویزیون و سینما)

۱ - داشتن درجه لیسانس

۲ - داشتن میانگین کل ۳

۳ - کسانیکه معدل کل آنها از ۲/۵ به بالا بوده و دارای تجربه یا پژوهش‌های ارزنده در زمینه رشته تحصیلی خود باشند میتوانند ثبت نام کنند .

۴ - حداکثر سن ۳۵ سال (متولدین ۲۵۰۱ به بعد)

۵ - برگ خاتمه خدمت یامعافیت دائم و یا برگ آماده به خدمت که اعتبار آن منقضی نشده باشد .

۶ - فارغ‌التحصیلان خردادماه سال جاری باید دارای میانگین ۳ در ترم‌های گذشته باشند .

۷ - تعهد خدمت در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران پس از فراغت از تحصیل برای دانشجویان اجباری است .

۸ - کارمند رسمی هیچیک از ادارات دولتی و سازمانهای وابسته نباشند .

داوطلبین می‌توانند فرم مذکور را تکمیل نموده تا پایان روز ۳۶/۴/۱ با پست سفارشی به آدرس مدرسهٔ عالم تلویزیون و سینما ساختمان شماره ۳ - خیابان پهلوی - کوی روان ارسال دارند به نامه‌هائی که پس از تاریخ مقرر پست شده باشد ترتیب اثر داده نخواهد شد .

برنامه زمانی آزمون ورودی

۱ ـ توزیع کارت‌های ورودی روز چهارشنبه ۳۶/۴/۱۵ از ساعت ۸½ صبح لغایت ۱۷بعد از ظهر و پنجشنبه ۳۶/۴/۱۶ از ساعت ۸½ لغایت ۱۲ بعد از ظهر با (در دست داشتن کارت شناسائی عکس دار)

۲ ـ امتحان‌ورودی روز پنجشنبه ۳۶/۴/۱۶ ساعت ۱۴ بعد از ظهر (محل امتحان زمان توزیع کارت ورودی اعلام‌خواهد شد) .

۳ ـ اعلام نتایج مرحله اول شنبه ۳۶/۴/۱۸ از طریق مدرسه ومحل امتحان

۴ ـ مصاحبه‌قبول‌شدگان‌مرحله‌اول‌روزهای‌دوشنبه ۳۶/۴/۲۰ سه‌شنبه ۳۶/۴/۲۱ چهارشنبه ۳۶/۴/۲۲ و پنجشنبه ۳۶/۴/۲۳

۵ ـ اعلام نتایج شنبه ۳۶/۴/۲۵ از طریق مدرسه .

۶ ـ دریافت‌فرم‌تعهد و ثبت‌نام‌از تاریخ دوشنبه ۳۶/۴/۲۷ لغایت یکشنبه ۲۵۳۶/۴/۲

مواد امتحان ورودی

از کلیه داوطلبان درمواد نامبرده در ذیل امتحان بعمل خواهد آمد .

ادبیات فارسی ـ روانشناسی ـ جامعه شناسی ـ فلسفه ـ تعلیم و تربیت ـ آمار ـ فیزیک ـ شیمی ـ ریاضی ـ انگلیسی ـ بیولوژی ـ اقتصاد

امکانات رفاهی

۱ ـ دریافت‌کمک هزینه تحصیلی برای متعهدین

۲ ـ استفاده از رستوران‌های سازمان‌رادیو تلویزیون با تخفیف مخصوص

۳ ـ استفاده‌از مرکز بهداشت سازمان رادیوتلویزیون ملی‌ایران

۴ ـ سال‌های‌تحصیل‌جزو سابقه کار در سازمان‌رادیو تلویزیون ملی ایران محسوب‌خواهد شد .

علاقمندان برای‌کسب‌اطلاعات بیشتر میتوانند با تلفن ۷ـ۶۸۳۸۸۴ داخلی ۳۲۷ دفتر خدمات آموزشی از ساعت ۱۰ الی ۱۲ صبح تماس بگیرند .

شرایط لازم :

(برای دانشگاه سپاهیان‌انقلاب ایران)

۱ ـ داشتن درجه لیسانس .

۲ ـ داشتن میانگین کل ۳ .

۳ ـ حداکثر سن ۳۵ سال (متولدین ۲۵۰۱ به بعد)

۴ ـ شاغل بودن در وزارت آموزش و پرورش

۵ ـ دارا بودن شرایط ادامه تحصیل‌از نظر وزارت‌آموزش و پرورش .

" فرم درخواست ثبت نام "

نام خانوادگی　　　　　　نام　　　　　　فرزند

شماره شناسنامه　　　　　صادره　　　　　متولد

داوطلب شرکت در مسابقه ورودی مدرسه عالی تلویزیون و سینما .

سازمان رادیوتلویزیون ملی ☐

دانشگاه سپاهیان انقلاب ☐

آدرس کامل وتلفن

مدارک زیر پیوست است .

۱ – فتوکپی لیسانس یک برگ

۲ – تائید دانشگاه یامؤسسه آموزش عالی مبنی بر میانگین کل ۳

۳ – دو قطعه عکس ۴×۶ با ذکر مشخصات کامل در پشت عکس

۴ – قبض رسید بانکی به‌مبلغ ۵۰۰ ریال به‌حساب جاری ۱۴۱۱ بانک ملی‌ایران شعبه سهیل (میدان ونک) این‌مبلغ قابل برگشت نیست .

۵ – فتوکپی خاتمه‌خدمت یامعافیت دائم یا برگ‌آماده بخدمت که اعتبار آن منقضی نشده باشد .

۶ – برای‌فارغ‌التحصیلان‌خردادماه‌گواهی دانشگاه یا مؤسسه آموزش عالی مبنی بر فراغت از تحصیل درخرداد ماه جاری .

۷ – موافقت‌نامه‌وزارت‌آموزش‌و پرورش‌مبنی بر دارا بودن شرایط برای داوطلبین دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران .

وزارت نیرو
شرکت سهامی تولید وانتقال نیروی برق ایران
توانیر

آگهی استخدام

شرکت سهامی تولید و انتقال نیروی برق ایران (توانیر) وابسته به وزارت نیرو بمنظور تکمیل کادر فنی و اداری نیروگاه شاه آباد اصفهان تعدادی کارمند محلی راکه واجد شرایط مندرج در جدول زیر باشند استخدام مینماید .

	عنوان شغل	میزان تحصیلات	سایر شرایط
۱	کارمند فنی	فوق دیپلم و دیپلم برق یامکانیک	ـ
۲	" "	دیپلم ریاضی یا طبیعی	حداقل معدل دیپلم ۱۴ وحداکثر سن ۲۷ سال
۳	کارمند اداری	" " "	حداقل معدل دیپلم ۱۳
۴	کمک اپراتور	سوم متوسطه	۳ سال تجربه درامور مربوطه

داوطلبان واجد شرایط میتوانند بمنظور ثبت نام و کسب اطلاعات بیشتر روزهای سه‌شنبه ۳۶/۳/۱۷ و چهارشنبه ۳۶/۳/۱۸ با همراه داشتن مدارک زیر بدفتر واحد انتقال نیروی این شرکت واقع دراصفهان ـ خیابان خاقانی کوچه داریوش مقابل خانه معلم مراجعه نمایند .

۱ ـ اصل و فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی
۲ ـ اصل و فتوکپی شناسنامه
۳ ـ اصل و فتوکپی کارت پایان خدمت وظیفه یامعافیت دائم
۴ ـ عکس ۴×۶ ، ۲ قطعه

آگهی مناقصه

شرکت دخانیات ایران یکصد و پنجاه هزارمتر کرباس نظافت بعرض ۳۲ سانتیمتر ببالا مورد نیازخود رااز طریق مناقصه خریداری مینماید داوطلبان بایستی مشخصات و شرایط مناقصه مذکوررا ازاداره خرید داخلی اینشرکت واقع در خیابان ایرانشهر دریافت نموده و باتوجه به شرایطو مشخصات مناقصه پیشنهاد خود راتهیه و تا ساعت ۹ صبح روز ۲۵۳۶/۴/۵ در مقابل اخذ رسید باداره دبیرخانه اینشرکت تسلیم نمایند پیشنهادهای واصله در ساعت ده صبح همانروز ۲۵۳۶/۴/۵ دراداره خرید داخلی شرکت دخانیات ایران بازوقرائت خواهد شد .

شرکت دخانیات ایران

آگهی مناقصه

شرکت دخانیات ایران تعداد چهارصد و هیجده (۴۱۸)قلم لوازم و تجهیـــزات آزمایشگاهی مورد نیاز خود را بر اساس سی انداف زمینی تهران از طریق مناقصه خریداری مینماید .

داوطلبان شرکت در مناقصه میتوانند با دریافت مشخصات و شرایط و طرح پیمان از اداره بازرگانی خارجی اینشرکت واقع در تهران خیابان ایرانشهر شمالی پیشنهادهای صریح وقطعی خود را به ضمیمه مبلغ /۵۰۰۰۰۰ ریال وجه نقد یا ضمانتنامه بانکی بعنوان سپرده شرکت درمناقصه تاساعت ۹ صبح روز ۲۵۳۶/۵/۱۱ مطابق ۱۹۷۷/۸/۲ باداره دفتر شرکت دخانیات ایران تسلیم نمایند . جلسه مناقصه در ساعت ۱۰ صبح همانروز دراداره بازرگانی خارجی تشکیل میشود . حضور پیشنهاد دهندگان یا نماینده آنان درجلسه آزاد و شرکت در مناقصه و دادن پیشنهاد بمنزله تصدیق وصول شرایط مناقصه میباشد . سپرده نفر دوم تا قاطعیت معامله با نفر اول آزاد نخواهد شد .

شرکت دخانیات ایران

آگهی استخدام

نیروی دریائی شاهنشاهی تعدادی لیسانسیه و فوق دیپلم و دیپلم الکترونیک را بصورت رسمی استخدام مینماید که پس از طی دوره زبان در مرکز آموزش زبان نیروی دریائی شاهنشاهی وطی دوره یکساله تخصصی درکشورهلند جهت خدمت بپایگاه دریائی بوشهر اعزام میگردند داوطلبان با داشتن شرایط عمومی استخدام میتوانند همه روزه جز ایام تعطیل و پنجشنبه‌ها جهت کسب اطلاعات بیشتر وانجام مصاحبه بمدیریت استخدام نیروی دریائی شاهنشاهی واقع درخیابان عباس آباد روبروی پمپ بنزین جنب مبل بی. بی. مراجعه نمایند .

وحید

نشریهٔ دانش پژوهان

۲۱۳

فهرست ۲۱۳

از اول تا ۱۵ مرداد ماه ۲۵۳۶ شعبان ۱۳۹۷ = ژوئیه ۱۹۷۷ میلادی .

* * *

مجله وحید ـ صاحب امتیاز و مدیر مسئول : سیف الله وحید نیا .
تاسیس دیماه ۲۵۲۲ (۱۳۴۲) . نشانی : تهران خیابان شاه ، کوی جم ، شماره ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ .
بهای اشتراک یکساله برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال . خارجه دو هزار ریال
تک شماره پنجاه ریال

* * *

درگذشت نیک پی

عزت‌الله نیک پی (اعزاز الدوله) یکی از نخبه رجال معاصر اصفهان در روز ششم مرداد ماه دار فانی را بدرود گفت و به رحمت حق پیوست . وی یک دوره نمایندگی مردم اصفهان را در مجلس شورای ملی و یک دوره هم نمایندگی سنا را داشت و در زمان قوام‌السلطنه وزارت پست و تلگراف و تلفن حساب اشرف را عهده دار بود و به استانداری هم رسید

مرحوم اعزاز الدوله از دختر ظل‌السلطان سه فرزند به نامهای : جمشید ، عبدالحمید و دکتر غلامرضا داشت که آقای عبدالحمید چند سال رئیس انجمن شهر اصفهان بود و آقای دکتر نیک پی علاوه بر وزارت سالها است شهردار انتخابی تهران است و به مردم پایتخت خدمت میکند .

تسلیت وارده را به خاندان نیک پی و وابستگان آنان تسلیت می‌دهیم .

خاطره‌ها و خبرها

روزنامه‌های ایران در اروپا

چند سالی است که روزنامه‌های ایران (اطلاعات و کیهان) در پایتخت چند کشور اروپائی و در جمع مطبوعات مختلف جهان عرضه میشود و مسافران ایرانی را با اخبار و رویدادهای کشور آشنا میکند. علاوه بر این ورود نشریات ایران در بازار جهانی مطبوعات خود موجب سربلندی است و امید است روزگاری جای همین روزنامه‌های عصر و سایر جراید ایران با اخبار و مطالبی در خور و خواندنی زینت فروشگاههای مطبوعاتی جهان شود و نوشته‌های جراید ایران مورد استناد قرار گیرد و ترجمه بعضی از نوشته‌ها و آثار ارزنده در مطبوعات معتبر بین‌المللی نقل و نشر شود.

ناگفته نماند که مبتکر این عمل ظاهر کوچک ولی معتبر، آقای محمد رهنما وزیر پیشین اطلاعات بود که در ابتدای امر با مقاومت مدیران جراید عصر نیز روبرو گردید.

فروش روزنامه‌های اطلاعات و کیهان ابتدا در پاریس در حدود صد شماره بود لیکن اکنون در تابستان چند صد شماره از هر کدام از این روزنامه‌ها در پاریس به بهای هر شماره (۲ فرانک) ۳۰ ریال بفروش میرسد.

جشن طوس

سومین سال جشن طوس هم بپایان رسید و شاید وقت آن رسیده باشد که کارنامه کار سازمان مسئول جشن نیز منتشر شود تا مردم بدانند در قبال مخارج هنگفتی که شده بهره و نتیجه آن چه بوده است.

طبق معمول برنامه ساز و آواز و کشتی و درگیری و مجادله‌ای نابجا چشمگیر جشن بود و این کارها را در همه جا و تحت هر عنوان دیگر هم میتوان انجام داد. ما معتقدیم جشن طوس باید برتر از این کارهائی انجام داده باشد که در کارنامه آن خواهیم خواند.

از نکته‌های جالب اینکه شنیده‌ایم دانشگاه فردوسی مشهد چندان دلبستگی به کار جشن نشان نداده و شاید آنرا یک کار جدی و آکادمیک بحساب نیاورده است.

گفته شد در مراسم گشایش جشن امسال دانشگاهیان خراسان شرکت نکرده بودند و یادآوری و تعریض استاندار سبب شده است که در جلسات بعد بطور مرتب شرکت کنند.

چهره شهرها

چهره غالب شهرهای درجه دوم و سوم ایران طی سالهای اخیر عوض شده و بصورت مراکزی برای کار و فعالیت درآمده است.

بعضی شهرها به اعتبار ایجاد سازمانهای صنعتی و تولیدی و برخی به پایمردی استانداران یا فرمانداران و حمایت و همکاری تدریجی مردم فرم و شکل جدید یافته‌اند و بطور کلی متحول شده‌اند. از جمله شهرهای نوع اول: لنجان (مرکز ذوب آهن) ، اراک (مرکز صنایع ماشین‌سازی و آلومینیوم) را میتوان نام برد

که‌هردو با یک‌جهش سریع از صورت یک‌منطقه محروم به‌هیئت یک محیط پر تلاش صنعتی درآمده‌اند .

از زمره شهرهای نوع دوم : ایلام و زنجان‌را بعنوان مثال میتوان ذکر کرد که دو استاندارجوان (آقایان افراسیابی و مهندس سیلاخی) باتلاش و کوشش فراوان و خودسازی مردم این‌دوشهر مهجور را بصورت دو منطقه مستعد و قابل کار و زندگی درآورده‌اند و در زمینه‌های مختلف‌فعالیتهای‌چشمگیر و درخور داشته‌اند . توفیق خدمت برای‌همه خادمان خلق خواهانیم .

بنیاد همدانیان

بنیاد همدانیان‌که با سرمایه‌ای‌کلان و امکانات‌فراوان‌از چند سال پیش تشکیل شده است‌ازموسسات بزرگ‌و سود بخش‌مملکت‌است وهزاران‌کارگر و کارمند در سازمانهای وابسته به بنیاد به‌کار و فعالیت اشتغال دارند .

آقای‌دکتر معتمدی‌رئیس‌پیشین دانشگاه اصفهان‌ووزیر فعلی علوم و آموزش عالی نیز یکی از اعضای هیئت امنای بنیاد همدانیان بود که‌پس از انتصاب به سمت‌جدید جای ایشان‌آقای‌دکترمحمدعلی طوسی رئیس فعلی دانشگاه به این سمت برگزیده شد و اخیرا" سرپرست هیئت‌مدیره کارخانه بزرگ شهناز اصفهان (وابسته به بنیاد همدانیان) را یافت آقای فرج الله ابکاری رئیس پیشین سازمان‌کارگران‌ایران‌که سالیان متمادی سمت مدیر کلی اداره کار وامور اجتماعی استان اصفهان را داشت‌اخیرا" به‌مدیریت عامل کارخانه شهناز برگزیده‌شده است .

ازمدیران پیشین‌کارخانه شهناز آقای تیمسار لشکری افسر باز نشسته و صحیح العمل ارتش رامیتوان نام برد که چند سال پیش سمت مدیریت عامل کارخانه شهناز را به عهده داشت .

آقای‌همدانیان موسس بنیاد همدانیان در حال حاضر مریض و بستری‌است‌و درامور کارخانه ها و بنیاد دخالتی ندارد .

یادداشتهای سفر

تابستان‌فصل مسافرت است ومردم‌وطن‌ما نیز به تک و تاب اروپائیان . دراین فصل‌بارسفر می‌بندندوترک دیار میگویند وایامی چند در شهرها و کشورهای مختلف‌جهان به‌سیر و سیاحت میگذرانند . برخی خسته‌و کوفته و بعضی با نشاط‌و سر حال باز میگردند

از این سفرهای دور و دراز همه تنسوق‌سفر با خود میآورند و سوغاتهائی که به نشریات‌ادبی‌وتاریخی میرسد ،همه‌یادداشتهای‌سفراست‌که بطور روزانه نوشته شده و بیشتر جنبه شخصی‌وخانوادگی دارد و نویسنده را بیشتر بکارمیآید .

طبیعی‌است‌که‌به‌دفترمجله‌وحیدنیزاز این قبیل یادداشتها فراوان رسیده و خواهد رسید‌لیکن‌صفحات‌مجله‌راگنجایش نقل آن‌نیست اما بطور اختصار بعضی از این یادداشتها راکه از دفاتر مختلف گلچین شده است هدیه می‌کنیم بر خوانندگان‌ارجمند وهنرمند را .

نامه‌ها و اظهار نظرها:

دانشمند معظم جناب آقای دکتر وحیدنیا: با نهایت احترام در مورد قسمتی از نوشته‌های جناب آقای ابوالفضل قاسمی تحت عنوان بند خانواده حکومتگر ایران آنچه مربوط بخانواده ابراهیمی میباشد نکات و اطلاعاتی هست که اگر بیان نگردد برای همیشه مکتوم خواهد ماند ذیلا مینگارد:

۱ ــ مهدیعلیخان پدر مرحوم ابراهیم خان در سال ۱۲۰۰ ق در استراباد بمرگ طبیعی درگذشته است آنکه بدستور آغا محمد خان در سال ۱۲۰۵ در تهران بقتل میرسد جعفر قلیخان سپهدار برادر رشید و وفادار او بوده است.

۲ ــ بیان چگونگی خلع ید متولی منصوص از رقبات موقوفه نیاز بذکر مقدمه‌ای دارد که ذیلا مینگارد.

مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله در سن ۲۳ سالگی بفرمان فتحعلی شاه بحکمرانی کرمان مأمور میگردد ظهیرالدوله برخلاف برادری ز خوی ایلی و تربیت خانوادگی که توأم با ملازمت عموی سفاکی چون آغا محمدخان خواجه بوده طبعی ملایم داشته و ذوقی شاعرانه به امور خیریه و جبران خرابیهای عموش مایل‌تر نشان میداده است. مجموعه‌ای شامل مدرسه، آب انبار، حمام و قیصریه‌ای در کرمان از خود بیادگار باقی میگذارد و برای نگاهداری این ابنیه و حق‌الطلاب و عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و اطعام مساکین، دکاکینی را اختصاص میدهد و چون پس از فتنه آغا محمد خان و قتل عام مردم کرمان مدارس شهر ویران و مدرسین و طلاب یا کشته و یا آواره میگردند پس از آنکه مرحوم ابراهیم خان بکرمان می‌آید و آوازه خوش‌رفتاری او بگوش مردم سایر شهرستانها میرسد عده‌ای از خراسان و یزد و شیراز بکرمان رو می‌آورند. مدرس و طلاب مدرسه ابراهیم خان را هم همین دسته و گریختها تشکیل میدهند. درهمین اوان آخوندی بنام ملاعلی که نابینا بوده برای فروش مقداری تنباکو از طبس بکرمان می‌آید چون تحصیلاتی در فقه و اصول داشته روزی بمدرسه ابراهیم خان میرود و در حوزه درس در نزدیکی مدرس می‌نشیند مدرس مدرسه باین عبارت کتاب (بهجة المرضیه فی شرح اللمعة الدمشقیه) میرسد (اذا صار الخمر خلا حل) یعنی هرگاه شراب تبدیل بسرکه گردد برقاعده استحاله حلال میشود مدرس این عبارت را غلط قرائت نموده و از بیان مفهوم آن عاجز میماند آخوند ملاعلی اعمی با چوب دستی خود بسر مدرس کوبیده عبارت را بنحو صحیح قرائت و تفسیر مینماید این قضیه

را باطلاع مرحوم ابراهیم‌خان میرسانند آخوند ملاعلی احضار میشود تولیت مدرسه و تدریس آنرا باو واگذار می‌نماید و سندی بعنوان وقفنامه تنظیم میگردد این سند را بشکل درختی (شجره) ترسیم نموده شرائط را در شاخ و برگ این شجره مینگارد و املاک را بتصرف واقف درمی‌آورند پس از مرگ مرحوم ابراهیم‌خان هنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم خان از کربلا مراجعت می‌نماید نسخه‌ای از این وقف نامه را در اصفهان خدمت مرحوم حاج سید زین العابدین مجتهد فرزند مرحوم حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام که در صدور حکم به بطلان موقوفات متجری بوده و به مبطل الاوقاف معروف بوده است میبرند و حکم بطلان این وقفنامه را از مرحوم حاج سید زین العابدین میگیرند چون حکمرانی کرمان در این موقع با فضلعلی خان بیگلربیگی شوهر خواهر مرحوم حاج محمد کریم خان بوده آسانی موفق بخلع ید از آخوند ملاعلی و بیرون نمودن طلاب از مدرسه میشوند . مرحوم حاج محمد کریم خان بعدا" ورثه مرحوم ابراهیم خان را جمع نموده از آنان میخواهد که مجددا املاک را طبق شرایطی که منظور نظر ایشان بوده وقف نماید چند نفر از ورثه که ارادتی به ایشان نداشته‌اند استنکاف نموده در سهام خود مالکانه تصرف می‌نمایند بقیه تسلیم شده سهام خود را وقف می‌نمایند و وقفنامه‌ای تنظیم نموده نام این سند را ثمره آن شجره میگذارند .

۳ـ درقسمت دوم در ذیل شرح حال مرحوم حاج محمدکریم خان به پیدایش فرقه‌ی ازلی در کرمان اشاره شده بود متذکر میگردد که سیدعلی محمد باب هنگامیکه دعوت خود را آشکار میسازد حاج محمدعلی بارفروشی را که از سران نورده‌گانه مذهب باب و مسبب فتنه قریه شیخ طبرسی و معروف بقدوس میباشد بعنوان رسالت نزد مرحوم حاج محمد کریم خان میفرستد و نامه‌ای هم بهمراه قدوس برای محمدکریم‌خان مینویسد این نامه را این پیک مخصوص در هنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم خان عازم صعود بمنبر بوده بایشان میدهد مرحوم حاج محمدکریم خان بدون آنکه نامه را قرائت نماید بمناسبت سابقه و آشنائی که با سید باب داشته بالای منبر ذکر خیری از او مینماید ولی بعدا" بذکر مضمون نامه که در واقع دعوت به پیروی از آئین باب بوده واقف میگردد روز دیگر بمنبر رفته و از سید باب تبری میجوید چند نفر از مرده منجمله آخوند ملامحمد جعفر پدر شیخ احمد روحی و جد خانواده روحی کرمانی کنجکاو شده با حاج محمدعلی قدوس ملاقات نموده فریفته او میگردند و فرقه ازلی کرمان را پایه میگذارند رهبری ازلیهای کرمان را آخوند ملامحمد جعفر و پسرانش بحرالعلوم پدر عطاء الملک روحی نماینده مجلس و سناتور سابق و افضل الملک کرمانی عهده دار بوده بانهایت تقیه ظواهر شرع را مراعات می‌نمودند وچون از ناحیه شیخیه مورد تعدی واقع و احساس ناامنی مینمودند در حمایت مرحوم حاج ابو جعفر و مرحوم حاج میرزا محمد رضا درمی‌آیند .

۴ ــ درمورد مندرجات قسمت دوم متذکر میگردد که آقای مجید ابراهیمی پسر ــ مختارالملک غیرازآقای مجید امیر ابراهیمی رئیس کلوپ روتاری و آنکه در کتاب سرجستگان ایران نامبرده شده میباشد .

۵ ــ در قسمت سوم درمورد تبعید مرحوم حاج ابوجعفر و مرحوم حاج محمد رحیم خان بایدیادآور شود که تبعید مرحوم حاج ابوجعفر بطول نینجامیده بلکه تبعیدگاه نوشته از طرف علماء نجف و ایران شدیداً بدولت اعتراض شده تا آن حد که ناصرالدین شاه مجبور میگردد حکم بازگشت ایشان را صادر نماید منتها مرحوم ابوجعفر اغتنام فرصت نموده عنان عزیمت را بسوی مکه معظمه معطوف میسازد و پس از انجام مناسک حج بکرمان مراجعت و تا سال ۱۳۱۲ بحکومت شرعیه اشتغال داشته در این سال فوت می‌نماید. بسط اقتدار و نفوذ مرحوم حاج محمدخان نیز از سال ۱۳۱۳ که مصادف با فوت مرحوم حاج ابوجعفر و کشته شدن ناصرالدین شاه و سلطنت مظفرالدین شاه شروع و تا سال ۱۳۲۳ که حاج محمد میرزا از نجف تحصیل بکرمان مراجعت می‌نماید ادامه داشته و پس از توهینی که بوسیله ظفرالسلطنه حاکم کرمان به مرحوم حاج میرزا محمد رضا میشود احساسات مردم کرمان آنچنان علیه حاج محمد خان اوج میگیرد که ایشان دیگر در کرمان نمانده بقریه لنگر که تقریباً در سی کیلومتری کرمان است میروند و پس از چند ماهی فوت مینمایند . مراجعت ننمودن مرحوم حاج محمدرحیم خان بکرمان در اثر تحریکاتی بوده که در داخله خود شیخیه علیه ایشان میشده و از همین حاا است که شیخیه کریم خانی بدو شعبه رحیم خانی و محمد خانی منشعب میگردد .

۶ ــ در قسمت ششم در شرح حال امیرالامراء مرقوم فرموده بودند که امیرالامراء برای ــ خوش‌آمد شیخیه بمرحوم حاج ابوجعفر و مرحوم حاج میرزا محمد رضا توهین نموده در صورتیکه امیرالامراء معاصر مرحوم حاج ابوجعفر نبوده است .

۷ ــ عنوان بالاسری را شیخیه بمتشرعه داده‌اند نه متشرعه به شیخیه برای آنکه شیخیه برای آنکه متشرعه ... ماتری بامتشرعه داشته باشند تارهائی را شعار خود قرار داده منجمله باستناد روایتی که سر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در نجف اشرف بالای سر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دفن است هنگام زیارت مرقد مطهر حضرت امیر طرف بالای سر نمیروند و چون متشرعه این روایت را صحیح و موثق نمیدانند شیخیه متشرعه را بالاسری می‌نامیدند ولی فعلاً این عنوان در بین مردم کرمان بفراموشی سپرده شده است .

با تقدیم احترام ــ سید عبدالحسین

آیت‌اللهی موسوی

عکسهای تاریخی:



هیئت رئیسه مجلس دوم به‌ریاست‌حسین‌پیر نیا (موتمن الملک) . از چپ به راست متین‌السلطنه (ثعقفی)- ارباب‌کیخسرو شاهرخ - امخم الملک -میرزا ابراهیم خان - پیر نیا - ممتاز الملک - حاج میرزا آقا خان - (عکس از آقای ثقفی اعزاز) .



ازچپ‌به‌راست : نیکسون در زمانیکه‌معاون ریاست جمهوری آمریکا بوده است .دکتر شریف امامی معاون وزارت کار - امیر کیوان نماینده کارگران اصفهان - حسینعلی مؤدبی نماینده کارگران ذوب مس - صادقیان‌نماینده کارگران (عکس در سال ۱۳۳۲ گرفته شده است) .



از چپ به راست : حاج شیخعلی ـ محمد هاشم میرزا (افسر) ـ عبدالحمید ثقفی (مبین السلطنه) ـ صدرالعلماء نمایندگان خراسان ـ باقرخان ـ ستار خان ـ حاج میرزا رضاخان نماینده آذربایجان ـ معززالملک (تیمورتاش) نماینده خراسان ـ کاشف نماینده خراسان . این عکس گویا وقتی برداشته شده که هیئتی از نمایندگان برای مصالحه و حسن رابطه با ستارخان و باقرخان در پارک اتابک حضور یافته بودند .



سرتیپ محمد حسین میرزا جهانبانی (سپهبد بعدی) در دوران جوانی و ریاست قزاقخانه . وی داماد ظل‌السلطان بوده‌است .



مسعود میرزا (ظل السلطان) فرزند ناصرالدین شاه در لباس نظام اتریشی .

(عکس‌ها از حسین ثقفی اعزاز)

استاد وحید دستگردی

ز هجر رویت ...

ز هجر رویت ای رشک بهاران
سرشک ازدیده میبارم چو باران
هزاران سال اگر گویم غم هجر
یکی ناگفته باشم از هزاران
رقیبان خون ما پامال کردند
رفیقان با رقیبان دستیاران
نگار بخت در آغوش دارند
گروهی دست و پای اندر نگاران
چه میدانند ناکامی کدامست
ز وصل ماهرویان کامگاران
به‌دشت محنت ار حال پیاده
ندارند آگهی هرگز سواران
خدارا با که گوئیم این شکایت
که از جور و جفای روزگاران
صفای گل دو روزی بود درباغ
جفای خار هم دی هم بهاران
اگر اغیار وار ار حالت ما
فراموشی نمی‌جستند یاران
چنین دور فلک بر ما نمیرفت
بکام خصم و رغم دوستداران
بجای باده خون ماست درجام
که می‌نوشند دائم میگساران
وحید آسا نبالد بلبل باغ
نیاید جنگ شیر از شیرخواران



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۳

بمورد نیست در این جاتذکر دهم که
زارت دارائی واقتصاد در دوره اعلیحضرت
قیدطوری که در مقاله قبل اشاره کردم
بارت بود از وزارت دارائی بمعنای اخص ـ
زارت کشاورزی و جنگلها و منابع طبیعی ـ
زارت بازرگانی ـ وزارت آبادانی و مسکن ـ
رکت ملی نفط ـ سازمان برنامه . بدین معنی
کارهائی که امروزدراین وزارت خانه‌ها انجام
شودباچندین معاون ومدیرکل تمام در وزارت
دارائی اقتصاد آنزمان با دومعاون و دو مدیر
انجام میشد .

درتاریخ ۲۰ آبان ۱۳۱۸ کابینه مرحوم
سقوط کرد مرحوم دکتر متین دفتری به
نخست وزیری منصوب ومرحوم امیرخسروی رئیس
بانک ملی بوزارت دارائی انتخاب شد و بلافاصله
قسمت‌های اقتصادی که بعد از فوت داور

دارائی برگشت داده شد . آقای اللهیار صالح
مدیر کل مالی بمعاونت اول قسمت مالی و
اینجانب مدیرکل اقتصادی بمعاونت دوم قسمت
اقتصادی منصوب وبه‌حضور ملوکانه و مجلس
معرفی شدیم ـ روز معرفی بحضور ملوکانه
فرمایشی فرمودند که بعدها درزندگی آقای صالح
ومن مؤثر گردید که شرح آنرا خواهم داد ـ
فرمایش اعلیحضرت این بود : خسروی وارد
بکار دارائی نیست من مسئولیت دارائی را از
شما دونفرمی خواهم و شما مسئول کارهاخواهید
بود) .

اثر فرمایش مزبور در سر نوشت زندگی
آقای صالح رودتر بروز کرد ـ باین معنی که
موردی پیش آمد که موجب نارضایتی شاهنشاه
گردید وحضورا " تغییربسیار به‌خسروی و آقای
صالح کردند درنتیجه آقای صالح بعنوان مرخصی

‌های ایشان مرحوم امیراعظم عضدی معاون لی وزارت دارائی گردید ـ اجمال قضیه ایـن ست . معمولا" در اواخر سال بودجه سال بعد سط وزارت دارائی تنظیم وحضورا" به عرض رسید تااگر نظریاتی واوامری از طرف شاهنشاه رفصدور می یافت در بودجه گنجانده شده و جلس شورای ملی برای تصویب فرستاده می ـ د ـ درخاطرندارم چه روزی بود ولی مسلم اخر بهمن ۱۳۱۸ بود ـ مرحوم امیر خسروی عادت داشت شب‌ها دیر بخوابد روز دیرتر ساعت ۱۱ و گاهی ظهر بوزارت خانه می‌آمد تا ساعت پنج و شش عصر می‌ماند ماکه صبح‌ها اعت ۸ یا ۷ اداری بوزارت خانه می‌آمدیم ناچار عصر بدون ناهار می‌ماندیم و رویه او این بود بمحض آمدن بوزارت خانه معاونین ومدیران کل ید به دفترا ومیرفتیم باحضورما دموازل گلد ـ رگ که ازبانک به وزارت دارائی آورده بودو با ضور این عده بکارها رسیدگی میکرد وچون یادبکارهای دارائی وارد نبود اغلب نظریاتی اشت که برخلاف مصلحت وکاربودو مدتـی مباحثه می‌پرداختیم درآنروز گفت اعلیحضرت مودماند ، فردا صبح بودجه‌را با دو نفر اون بکاخ برده شرفیاب شویم که اگر توضیحـی زم باشد بنده و آقای صالح توضیحات لازم بدهیم البته چون اعلیحضرت مسبوق بودند ایشان وارد نیستند امر کرده بودند برخلاف یه سالهای قبل که فقط خودوزیر شرفیاب می‌شد ن سال ماهم با مرحوم خسروی شرفیاب باشیم . لاصه رئیس اداره بودجه مرحوم صهبا و رئیس

نمودیم تا ساعت شش صبح ماندیم و بودجه حاضر شد ـ ضمن تنظیم درآمدها مرحـوم خسروی اظهار داشت یک قلم مبلغ پنج میلیون لیره در صورت درآمد منظور کنیم . این رقم درنتیجه مذاکراتی بودکه با انگلیسها شده بود که پنج میلیون لیره اعتبار بدهند بدولت برای خرید ریل و سیمان و سایر لوازم راه آهن . هر چه ما اصرار کردیم که درج این اعتبار که هنوز قرار داد آن تنظیم نشده .... صلاح نیست ومعلوم نیست چه کالاهائی ما در مقابل بآنها خواهیم دادو خلاصه صحبت پرداخت وجهی نیست بلکه اعتبار پایاپای کالا است درحدود پنج میلیون لیره ایشان قبول نکردنـد و گفتند من خودم مطلب راحضور شاهنشاه توضیح خواهم داد .باری صبح بمنزل آمده و خودرا برای شرفیابی ساعت ۱۰ حاضر کردیم ساعـت ۹ مـرحوم شکوه‌الملک رئیس دفتر مخـصوص تلفـن کرد که چـون ساعـت ۱۰ قرار است سفیر جدید آلمان برای تقدیم استوار نامه خود شرفیاب شود امر فرمودند ساعت پنج عصر وزیر دارائی و معاون مالی شرفیاب شوند واحتیاجی بآمدن معاون اقتصادی نیست ـ من عصر که بوزارت دارائی رفتم شنیدم آقای وزیر و آقای صالح شرفیاب اند و سپرده بودندکه تامراجعت ، دروزارت خانه بمانم ـ نزدیک ساعت شش آقایان مراجعت کردند و مرا باتلفن احضار کردند وقتی وارد دفتر وزیر شدم دیدم چه حالی ـ وزیر با حال افسردگی کامل گفت ما شلاق خوردیم ـ آقای



اللهیار صالح

بود که سخنی نمی‌گفت پرسیدم چه شد مرحوم خسروی گفت بعد از اینکه بودجه را بنظر مبارکشان رساندیم و نسبت باقلام در آمد توضیح دادیم رسیدیم بقلم پنج میلیون لیره یکمرتبه اعلیحضرت بشدت عصبانی شدند و شروع به تندی کردند که بموجب کدام اجازه شما می‌خواهید قرض کنید (چون اعلیحضرت رضاشاه در آنزمان قرض از خارجه را خیانت می‌دانستند و معتقد بودند قرض از خارجه بمنزله فروش کشور است به بیگانگان) و بودجه را مچاله کردند و زدند بصورت وزیر و با تندی آقایان را بیرون کردند — وضع ظاهری آقایان بقدری افسرده بود که هر کس را متأثر میکرد — آقای صالح اجازه گرفتند و رفتند — گویا بیشتر ایشان مورد بی‌مرحمتی واقع شده بودند چون مکرر فرموده بودند.

تو که مسئول بودی (اشاره بهمان فرمایش روز اول معرفی) چرا قبول کردی این رقم در بودجه منظور شود — مرحوم امیر خسروی که رنگ بصورت نداشتند با من مشورت میکردند حالا چه کنم، بمانم یا بروم منزل ضمناً "روز چهارشنبه بود و جلسهٔ هیئت دولت در حضور شاه تشکیل میشد. گفتم برو هیئت والا اعلیحضرت بیشتر عصبانی خواهند شد چون خیال می‌کنند شما قهر کردید و ناراحت خواهند شد خلاصه ایشان بهیئت رفته و چند روز بعد بودجه تهیه شد و با حذف آن رقم پنج میلیون لیره بمجلس رفت و بتصویب رسید.

آقای صالح که از این جریانات بسیار ملول شده بودند بفکر رفتن مرخصی افتادند و پس از عید باداره آمدند و بعد بعنوان مرخصی و سپس استعفا ترک خدمت کرده در سلام عید نوروز جلوی صف مأمورین وزارت دارائی اعلیحضرت رو بآقای صالح کردند و با اشاره بآن جلسه فرمودند: (خوب فرار کردی) آنها که شنیده بودند و از جریانات اطلاع نداشتند تصور کردند صحبت از تغییر سمت حتمی سفارت خارج از کشور است — با این ترتیب ملاحظه می‌نمائید اشاره‌ای که قبلاً کردم که بیانات اعلیحضرت در روز معرفی تأثیر در زندگی ما داشت نسبت بآقای صالح روشن شد. در قسمت خودم در یادداشت‌های بعدی توضیح داده خواهد شد.

(ادامه دارد)

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند ،معانی دانست

۹

باری شیخ اشراق راکه با اینهمه عظمت علمی و مبدعات فکری در سنین جوانی بدین درجت از براعت و برجستگی و نبوغ رسید .چنانکه بیشتر مورخان و تذکره نویسان متعرض شده‌اند ، عدم تحفظ ، راستی در عمل و صدق گفتار و انطباق قول و فعل ، و دوری از نفاق و ریا ، و یکسانی ظاهر و باطن و تندی بیان و صراحت لهجه و عدم ملاحظه تناسب اندیشی در زمان و مکان و مخاطب ، بکشتن داد ، و برای قتل او بهانه سوء عقیدت و پندار .

و بقول یاقوت الحاد و زندقه ، و تأثیر آن در فساد عقیده مردم ،موجب فتوای فقهای حلب وعلمای عامه و قشری بقتلش شد و بهر حال ملک ظاهر را بتوصیه پدرش صلاح الدین بدین عمل فجیع وخاموش کردن مصباح و مسکات انوار الهیه که از سینه و قلب این حکیم علی التحقیق می‌تابید ، بر انگیخت و در حالیکه اورا بجایی می‌بردند که میدانست زنده بر نمی‌گردد سروده است :

اراقدمی ، اراق دمی فهان دمی ، فهاندمی .
گامهایم را می‌بینم که بخونریختنم رهسپارند ،
پس خوار و ناچیز کرد نفس و خون مرا ، اینست پشیمانیم .

خلاصه‌گفتار اینکه ، عوامل و دواعی قتل ، در حسین‌بن منصور حلاج ، غیر از علل و اسباب و مقتضیات موجود در زمان شیخ اشراق بود . و نیز از حیث موضوع و موجبات و هدف‌وصلاح‌کاردر قتل ایندو ، بهیچ وجه وحدت و توافقی نبوده است ، پس باید موضوع قتل‌حلاج‌برزبانها‌و طبایع‌ادبیه جریان یابد ، زیرانوع کشتن و گفتار حلاج در همان هنگام باطرز تلقی شیخ‌اشراق از قتل متفاوت است‌ومقایسه آنها بهم دیگر ، اصولاً " نامناسب و بی‌وجه است بدون اینکه این موضوع کسرشأن وقادح مقام هیچیک از آندو بوده باشد ، و بطورکلی‌بایدگفت‌آنچه‌که‌دراین مختصر مذکورآمد ، جهات ظاهری و استنباط های شخصی وجزیی‌ازعلت قتل حلاج‌و شیخ اشراق است ، و امکان داردکه علل و دواعی دیگری ، غیر از آنچه‌ذکرشددر قتل آندو موجود بوده که به سبب بعد زمان و عوامل‌دیگر عیناً " بدست مانرسیده است تا در بررسی‌های‌علمی‌و تاریخی ، مؤثر افتد و راه هموار داوری در باره هریک‌را بروی پوینده بگشاید ، پس باید گفت والله اعلم بحقائق الامور .

امادر مورد اعتقاد شیخ اشراقی بوحدت وجود ، که آقای دشتی در صفحه ۷۷ کتاب مورد نقد آورده‌و بدین عبارت نوشته است :" عقیده وحدت وجود که در همین اوقات از طرف محی‌الدین بشکل نظریه اساسی تصوف مطرح شده است در هر دو رباعی دیده‌میشود و ایندو رباعی راکه‌از شهاب‌الدین سهروردی‌منقول است شاهد و اعتقاد حکیم اشراقی بوحدت وجود دانسته است ، و اینست آندورباعی :

در جستن جام جم ، جهان‌پیمودم روزی ننشستم و شبی نغنـــــودم
ز استاد ، چوراز جام جم بشـــودم آن جام جهان‌نمای جم ، من بـــودم

* * *

هان تا سر رشته خرد ، گم نکنـــی خود را زبرای نیک و بد ، گم نکنـــی
رهرو تویی و راه‌تویی ، منزل تـــو هشدار ، که راه خود ، بخود گم نکنـــی

پس از خواندن ایندورباعی ، تا کنون هم‌نتوانسته‌ام بدانم که چه دلیل لفظی یا معنوی ، و یاچه مفهوم آشکار یانهانی در ایندورباعی وجود دارد که آقای دشتی شیخ را به سبب سرودن‌آنها ،بوحدت وجود منسوب میدارد ، درحالیکه ایندلالت در منطوق و لحن بیان شعر ، موجود نیست .

برای اینکه‌خوانندگان محترم مجله وحید ، به‌سستی وبی‌اعتباری وعدم تحقیق در عقیده بوحدت وجودی بودن حکیم اشراقی پی برند و ضمناً " بعقیده شیخ اشراق در باب وحدت‌وجودوبصدق‌وکذب این مدعای بی‌پاآشنا شوند موضوع را در دومبحث مورد بررسی علمی‌و تحقیقی‌قرار میدهم .

۱ ــ اعتقاد حکیم سهروردبوحدت وجود .

آنچه از کتاب حکمة‌الاشراق سهروردی و سایر آثار اوازقبیل "التلویحات" و کتاب " المشارع والمطارحات " بدست میآید ، اینستکه این حکیم سترگ و زنده‌کننده فلسفه ایران باستان معتقد باعتبارعقلی محض بودن وجود است نه اصالت آن ووجود را در اعیان خارجی زائدبر ماهیت نمیداند و زیادتی وحود برماهیت را در عالم ذهن اعتبارکرده‌است این حکیم اشراقی بنابر نقل از شرح منظومهٔ فیلسوف وارع سبزوار ــ حاج ملاهادی ــ باصالت ماهیت و اعتباریت وجود عقیده دارد ، و در شرح منظومه خود می‌گوید : (۱)
" ان الوحود عندنااصیل ، و ثانیهماان الاصل هوالمهیه والوجود اعتباری ،وهومذهب شیخ الاشراق شهاب الدین السهروردی قدس سره ، و هومسارالیه بقولنا ، دلیل من خالفنا علیل " یعنی : هماناوجود در نزدما دارای اصالت است و دومی آندو قول ــ یعنی قائلان باصالت وجود واعتبار من ماهیت که قول اول است ــ اینست که اصالت درماهیت است ووجود امری است اعتباری . واین قول دوم ، روش وعقیده برگزیده شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی ــ قدس سره می باشد ، که درسخن ما باو اشاره شده است که دلیل کسانیکه مخالف ما دراصالت وجودند ناتمام وناقص می باشد "
فیلسوف مذکور پس از اینکه بتصریح اعتقاد شیخ اشراق رانقل ونقض می‌کند بدنبالهٔ عبارت خود می‌افزایدکه : " مثل ان الوجود ، لوکان حاصلا " فی الاعیان ، لکان موجودا " فله ایضا " وجود ، ولوجوده وجود ، الی غیرالنهایه " یعنی اگر وحود در اعیان خارجی حاصل شود ، هرآینه موجود است ، پس به سبب موجود شدن برای او وجود دیگری باید و برای آن وجود دوم وجود سومی تابی‌نهایت و پس از قول شیخ اشراق ، که آنرا با اندک تصرف لفظی از دو کتاب حکمة‌الاشراق فصل حکومت در اعتبارات عقلیه و سئوال و جواب مندرج در تلویحات گرفته است ، خود در مقام رد و نقض نظریه مزبور برآمده‌می‌نویسد :
" وهومزیف بان الوجودموجودبنفس ذاته لابوجودآخر ،فلایذهب الامرالی غیرالنهایه" یعنی نظریه شیخ اشراق ناسره و معیوب است بدین دلیل که وجود بنفس ذات خود موجود است ، نه بوجود دیگری ، وامر باذکر این دلیل به بی‌نهایت تسلسل نمی‌یابد ، زیرابا قبول و درک این حقیقت که تحصل وجود در اعیان خارجی بنفس ذات خود می‌باشد و در واقع حصول وجوددراعیان خارجی ذاتی است و نیازمند بوجود دیگری در تحصل نمی‌باشد تا کار به تسلسل انجامد .

البته مراد از لفظ خارجی درتحصل وجود ، نفس آنست در خارج ، نه اینکه خارج

۱ ــ چاپ سنگی ۱۲۹۸ صفحه ۵ و۶

طرف وجود باشد :

باری ، درمیان‌حکیمان‌الهی گفتگویی‌نیست که وجود بذات‌خود و در تحقق خارجی اصیل و در خارج از ذهن باماهیت متحد است و تمایز میان ایندو در ذهن است نه عین خارجی وگرنه‌هرگز اتحاد میان وجود و ماهیت حاصل نمیشد و ناگزیر باید یکی از ایندو امری اصیل و حقیقی ، و دیگری اعتباری عقلی و انتزاعی باشد و این‌امر حقیقی و اصیل بجز وجود چیز دیگری نیست ، لیکن چون وجود را مراتبی ازغناوفقروشدت‌وضعف است ، و در هر مرتبه‌ای از مراتب مذکوره دارای اوصافی ویژه آنمرتبه است ، این مراتب وجود را با التزام‌اوصاف یاد شده ماهیات‌نامیده‌اند و بقول مرحوم اعرف الحکماء المتأخرین ـ حاج آخوند هیدجی ـ(۱) وجود همانند نور آفتاب و مراتب شدید و ضعیف آن بمثابه شیشه‌های‌رنگارنگ است ، که تابش نور وجود بهر رنگی‌از رنگهای مختلف ، سبب پیداشدن وصف ویژه‌ای است که بنای معین موسوم است و این شیشه‌های رنگارنگ که پرتو خورشید وجودبآنهاتافته ، بنظر اشخاص سطحی و کوتاه بین ،نور حقیقی است و همین‌توهم موجب است کهاز ملاحظه خورشید و نور واقعی غافل مانند ، بهمین گونه نیز آنان که ماهیات را اصیل توهم کرده‌اند ، از اصالت وجود در حجاب غفلت مانده و ، باعتباری‌و انتزاعی بودن این وجودات ویژه که همان ماهیات هستند ، پی نبرده‌اند ، چنانکه عبدالرحمان جامی نیز در رباعی معروف خود متذکر است :

اعیان همه‌شیشه‌های گوناگون بود   کافتاد بر آن ، پرتو خورشید وجـــود

هرشیشه که بود سرخ یازرد و کبود   خورشیددر آن شیشه ، بدان رنگ نمود

کوتاه‌سخن‌اینکه،بقول‌مرحوم سبزواری ـ حکیم ورع ـ هیچیک از فلاسفه و متألهین باصالت‌وجود و ماهیت هر دو معتقد نبوده‌اند ، بجز معاصر او مرحوم شیخ‌احمد احسایی که بقول فیلسوف سبزوار :

" من‌الذین لم‌یعتبرواالقواعدالحکمیه" چنانکه ادله مردود بودن اصالت وجود و ماهیت‌هردوآن ، در شرح منظومه وتعلیقات مرحوم‌حکیم آملی و آشتیانی و هیدجی مندرج ومفصل‌است . بنابراین از مبحث ذکر شده این نتیجه حاصل می‌شودکه‌شیخ اشراقی معتقد باصالت ماهیت بوده ، و بهمین ملاحظه مورد نقد و تخطئه و رد و نقض حکمای متأخر قرار گرفته‌است ، امامعایب عقیده باصالت ماهیت بهیچ وجه مقام فلسفی وعلمی حکیم سهرورد را از اوج اعتلاء فرود نمی‌آورد و بمصداق " لکل عالم هفوه " هر دانشمندی در مراحل تحقیق بمقتضای صعوبت موضوع و گذرگاههای اندیشه گیر ، لغزشی دارد ، که ملازم فقر امکانی و ذاتی انسان است .

(ادامه دارد)

۱ ـ صفحه ۹۱ تألیفات حکیم نامبردار بر شرح منظومه چاپ عبدالرحیم .

ترجمه و نگارش : حسن نبوی

دانشیار دانشگاه تربیت معلم

کنت دوگوبینو

مورخ ، سیاستمدار ، شرق شناس و ایران شناس قرن ۱۹

کنت دوگوبینو مورخ و سیاسنمدار فرانسوی برای اولین باردر اواخر سال ۱۸۵۴ با هیئت سیاسی فرانسه (نیکلا پروسپر بوره Nicolas Prosperebourée) به عنوان منشی سفارت و برای تجدیدروابط ایران و فرانسه به تهران آمد .

گوبینوبعد از سه سال‌توقف در ایران‌بوسیله‌دولت متبوع خود به پاریس احضار شد . اما در سال ۱۸۶۲ مجددا" از طرف دولت فرانسه به عنوان کار دار سفارت در تهران مأموریت یافت .

او با توجه‌باینکه مدت طولانی در ایران اقامت‌نموده بود با غالب رجال ایرانی آشنائی پیداکرده واز اوضاع ایران و مردم‌این سرزمین اطلاعات دقیقی بدست آورد . بهمین جهت بعداز مراجعت خود به فرانسه کتابهائی دربارهٔ ایران منتشر ساخت که مهمترین آنها عبارتند :

۱ ــ سه سال درآسیا (Trois ans en Asie)

۲ ــ تاریخ ایرانیان (Histoire des Perses)

و نیز در مکاتبات سیاسی (۱) خود باوزارت خارجه فرانسه مطالبی بسیار جالب از اوضاع و احوال سیاسی ایران در دورهٔ قاجاریه ، همچنین در بارهٔ شخصیتهای درباری‌وسیاسی کشور ما گزارش نموده‌است که‌از نظر تاریخ جدید و معاصر ایران فوق‌العاده ارزنده و حائز اهمیت است .

مکاتبات خصوصی کنت دوگوبینو با دوستانش در اروپا در هنگام اقامت‌در ایران نیز محتوی‌مطالب‌تاریخی پرارجی است که‌کمتر میتوان در سایر اسنادو مدارک تاریخی یافت . مجموعهٔ مکاتبات گوبینو با دوست آلمانی‌خود ژنرال پروکش در سال ۱۹۳۳ در پاریس به چاپ رسیده است (۲) .

اینک ما در اینجا بخشی از مراسلات سیاسی و رسمی ویرا که در باره ایران در سال ۱۹۵۹ در پاریس به زبان فرانسه چاپ و انتشار یافته است ، جهت مطالعهٔ خوانندگان گرامی مجلهٔ " وحید " تدریجا " ترجمه و منتشر می نمائیم :

نامهٔ شماره یک . تبریز ۲۲ اکتبر ۱۸۵۶

آقای کنت (۳)

آقای بوره (۴) بامن تا پانزدهم همین ماه همکاری کرده و سپس به فرانسه عزیمت کرده است . من باجرأت به حضرتعالی اطمینان میدهم که تمام سعی خود را بکار خواهم برد برای اینکه نشان دهم ، شایستگی شغلی که به من واگذار شده است ، دارم .

هیچ خبری از هرات نرسیده است . امیدواریهائیکه حاصل شده بود از اینکه شهر از طریق مسالمت آمیز تسلیم شود ، بنظر نمی رسد عملی گردد . تصورات در بارهٔ محاصره شدگان ، خیلی مبهم و کمتر واقعیت دارد . اگر چه دولت ایران ادعا میکند که محاصره شدگان از گرسنگی و قحطی رنج بسیار می کشند ، اما باید اعتراف نماید که لشکریان خودش بهتر از آنها تغذیه نمی شوند .

عقب نشینی دوست محمد خان از قندهار به خاطر حفظ کامل یک حادثه ایست که به عقیدهٔ صدراعظم برای سرعت در کار جنگ لازم بوده است .

باوصف اینکه این مسئله هنوز تائید نگردیده ، گفته میشود حاکم فعلی هرات یعنی عیسی خان بدواخیلی مایل بوده به یک شاهزاده اتکاء نماید ، اما بدون شک می خواست بعد از مدت کوتاهی اورا از تاج و تخت سلطنت محروم نماید .

بازرگانان بخاراکه قریب یک ماه است از هرات آمده اند ، اطمینان میدهند در هنگام عبورشان از این شهر به زحمت میتوان آثار و علائم محاصره را دریافت ، مگر در مورد دروازه های اصلی شهر ، لذا آذوقه و حتی کاروانها آزادانه از سایر راههای خروجی وارد شهر میشوند .

دولت ایران مایل است منافع خود را در برابر انگلستان با یک رفتار مبهمی تأمین نماید و چنین بنظر میرسد متوجه نیست راهی راکه می رود مانند سرباز داوطلب قابل برگشت نیست .

شاه را بطوری خاطرجمع کرده اندکه بهیچوجه حاضر نیست صحبت فراخواندن لشکریانش را قبل از فتح هرات بشنود . از طرفی دیگر صدراعظم ایران میگوید که این جنگ موقعش مناسب نیست و می خواهد آنرا پایان دهد . صحت یکی یا دیگری از این دو نظریه بدون شک می تواند مردود شناخته شود . محتمل است تغییرات ناگهانی رخ دهد که در نتیجه امید یاترس را بطور طبیعی و نامحسوس در روسیه و ایران جلوه گر سازد . واکنش این سیاست در مذاکرات بین لرد رد کلیف (۵) و نمایندگان ایران در کنستانتنی نوبل احساس میشود .

در صورتیکه کمترین پیشرفتی برای ایرانیان در هرات حاصل شود ، دربار تهران به نماینده‌اش (۶) مینویسد که در برابر پیشنهادات نمایندهٔ انگلستان هرگز تسلیم نشود . نمایندهٔ ایران باعجله ازروی شرمندگی به دولت متبوع خود فورا پاسخ میدهد که ابدا " به مصالحه‌تن در نخواهد داد .

در این موقع انگلیسیها در ایران حالت تهدید آمیزی به خود گرفتند .

نمایندهٔ انگلیس در بوشهر و کونسولگریهای آنان در تهران و تبریز با خانواده‌های خود ایران‌راترک‌کردند درحالیکه پیش‌بینی میکردند جنگ غیر قابل اجتناب‌است .هیئت سیاسی و کونسولگریهای روسی با اینکه این جنگ رامورد انتقاد قرار میدهند ولی درعین حال‌اهمیت خاصی درمورد عدم‌امکان پیشرفت آن قائل هستند .

---

۱ ـ مراسلات سیاسی کنت دوگوبینو در ایران .

(les dépeches Diplomatiques du Comte de Gobineáu en Perse Paris 1959

۲ ـ مکاتبات بین گوبینو و پروکش .

.(Correspondance entre Gobineau et Prokesch) Paris 1933

Alexendre florian joseph Coloma -3
(1810 - 1880)
-Conte welewski

وزیر خارجهٔ فرانسه بین سالهای ۱۸۶۰ ـ ۱۸۵۵ .)

Nicolas prospère bourée (1811 - 1886) -4

این شخص در سال ۱۸۵۵ به سمت رئیس هیئت فرانسوی در تهران مأموریت یافت تا روابط سیاسی منظمی راکه ازدوران صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر قطع شده بود مجددا " برقرار نماید .

Stratford caming vicomte (de redcliefe (5)

سیاستمدار معروف انگلیسی که بین سالهای (۱۸۸۰ ـ ۱۷۸۶) می‌زیسته ، او از سال (۱۸۵۸ ـ ۱۸۴۲) به عنوان سفیر انگلستان در ترکیه مأموریت داشته است .

۶ ـ فرخ خان فرستادهٔ مخصوص دولت ایران به اروپا برای برقراری روابط سیاسی مجدد با دولت انگلستان بود . نامبرده مدتی در کنستانتنی نوپل توقف نمود وبا لرد ردکلیف سفیر انگلستان در عثمانی در بارهٔ روابط انگلیس و ایران مذاکره نمود ولی مذاکرات وی به نتیجه‌ای نرسید .

تضمین غزلی از حافظ

بیا ببزم و همه مصاحبان ما میباش
ز کیسه دار زمان و مکان جدا میباش
بیا بباغ و چو گل مظهر صفا میباش
بدور لاله قدح گیر و بی ریا میباش
ببوی گل نفسی همدم صبا میباش

نگویمت که بیکباره ترک هستی کن
نگویمت ز بلندی هوای پستی کن
نگویمت که به بنیاد راز دستی کن
نگویمت همه ساله می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا میباش

چو نقشبند قضا ترک کفالت کرد
چو شهسوار قدر دالی ایالت کرد
چو ترک آرزو و هوس موجد رسالت کرد
چو پیر سالک عشقت بمی حوالت کرد
بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

گرت سزاست بفیض یقین رسی
گرت بجاست بهمگانی شعیب رسی
گرت رواست که روزی بسر غیب رسی
گرت هواست که چون جم بسر غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نما میباش

اگرچه ز اهل نصیحت سخن نمی‌شنوی
سخن بمصلحت خویشتن نمی‌شنوی
صلای خیر در این انجمن نمی‌شنوی
وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش

اگرچه ظلم و فریب است در مدار جهان
خزان شده است بیکبارگی بهار جهان
بداغ و خون شده آغشته لاله زار جهان
چو غنچه گرچه فروبستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشا میباش

تو آفتاب جهانی نهان مشو حافظ
بفر و جاه کم از آسمان مشو حافظ
جدا ز صحبت پیر مغان مشو حافظ
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان پارسا میباش

تقدیم به دوستداران حافظ آشنا

نوروز فروردین ماه ۲۵۳۶ هامبورگ آلمان - حسام الدین دولت آبادی

دکتر محمد علی نجفی

قضاوت کمپیوتر درباره ادبیات جهان

برای اولین بار کامپیوتر قضاوت و بررسی را در ادبیات جهان عهده دار گردید. ۴۰ نفر متخصص سوئدی و نروژی کلیه خصوصیات هنری وادبی رمان (دون آرام) اثر میخائیل شولوخوف را به کامپیوتر سپردند و پس از یک دقیقه قرار قضائی قطعی کامپیوتر به مفهوم زیر اعلام گردید:

"دون آرام واقعا اثر شولوخوف است ونه فردی دیگر" و بدین ترتیب بطور قطع بحران قضیه دون آرام و اینکه اثر یاد شده از شولوخوف نمیباشد برای همیشه مرتفع گردید، و شولوخوف ۷۲ ساله از این تهمت (سرقت ادبی) تبرئه گردید.

موضوع تهمت:

خبر بالا را روزنامه واشنگتون پست در شماره ادبی اخیر منتشر و از نویسنده روس رفع شبهه کرد.

شولوخوف بخش اول رمان دون آرام را در سال ۱۹۲۸ هنگامیکه فقط ۲۳ سال داشت منتشر کرد. این امر باعث پیدایش شک و شبهه هم در داخل شوروی و هم در جهان خارج درباره نویسنده آن گردید. رمان تصویری دقیق و بسیار گویا و کم نظیر از حوادثی است که ده سال پیش بر مردم قفقاز گذشته است، یعنی هنگامیکه شولوخوف دوران کودکی خود را بسر میبرده است و علت این شبهه اینست که چگونه بچه‌ای در سن ۱۲ سالگی میتواند این چنین وقایع آن دوران را به آن زیبائی و دقت در ذهن بسپارد و بعد آنرا طوری بنویسد که نه تنها محافل ادبی داخل روسیه را تحت تأثیر قرار ندهد بلکه حتی محافل ادبی جهان را شیفته آن امر بکند.

اخیرا دو نفر نویسنده گمنام روس اعلام داشتند که دون آرام نوشته نویسنده قفقازی بنام تیودور کاریکوف است که مسوده آن بدست شولوخوف رسیده و آنرا بنام خود چاپ کرده است. شولوخوف در برابر این اتهام کاملا ساکت ماند تا اینکه مجله ادبی اسکندواسلاویکا دانمارکی متن حکم کمپیوتر را بشرح زیر اعلام کرد. —

"دون آرام اثر خود شولوخوف است. بررسیهای دقیق و همه جانبه، کلیه احتمالات وشک و شبهه‌ها را بکلی منتفی میسازد."

تحقیق بعدی که به کامپیوتر داده خواهد شد باید این نکته را روشن سازد:

آیا ایلیاد و اودیسه واقعا اثر شاعر کور یونانی است یا نه؟

مقدمات کار کامپیوتر و اطلاعاتی که باید تهیه و به آن داده شود تاکنون سه سال طول کشیده است ولی قضاوت کمپیوتر درمدتی کمتر از یک دقیقه اعلام خواهد شد. جل الخالق



محمد وکیل

مردان قورباغه‌ای در نیروی دریائی ایران

درجنگ دوم بین‌الملل آب بازان با نام مردان قورباغه شهرت جهانی یافتند.

گروه مردان قورباغه‌ئی انواع زره‌های زیر دریائی و تجهیزات گوناگون ناوهای جنگی را می‌شناسند- برخی از آنان چند زبان بیگانه راخوبی تکلم میکنند و اطلاعات کافی راجع بکاردستگاه‌های الکترونیکی که در ناوهاوزیر-دریائیها نصب شده‌دارند- اغلب هنگام شب بسواحل و مواضع نظامی در کنار دریا حمله میکنند. درجنگ اخیر جاسوسی و دستیابی بپرونده‌های متخصصین دانش فیزیک و شیمی جزء وظایف آنان قرارگرفت.

یکی ازشاهکارهای مردان‌قورباغه‌ئی درجنگ دوم یافتن مخفی‌گاه تهیه آب سنگین که مایه اصلی ساختمان بمب اتم بودو آلمانها درشمال نارویک سالها محرمانه در آن باره فعالیت میکردند بود.

نخستین‌محصول این کارخانه‌ها بمب-های س۲ بودکه‌هفته‌هابرلندن‌و سواحل‌دریای مانش‌ریخته‌و ویرانی و کشتار فراوان‌کرد. بن براورکه‌چندروزقبل‌درگذشت‌در این تاسیسات

سهم شایانی داشت هیتلر یقین داشت که بزودی‌بمب‌اتمی در اختیار ارتش‌آلمان در-خواهد آمد. این آخرین امید رایش بود و گوبلز‌بدستور‌پیشوا ملت آلمان رابظهوراسلحهٔ که پایان دهنده جنگ است وعده میداد.

اما مردان قورباغه‌ئی نقشه هیتلر را نقش برآب‌کردند -وقتی نقشه حمله در مخفی گاه زیرزمینی چرچیل‌درلندن‌تهیه شد و واشنگتن نقشه‌راتصویب‌کرد مردان قورباغه‌ئی باتعلیمات لازم آماده کار زار شدند.

قبلا انگلیسیها برای اغفال آلمانها‌بیشتر رزمناوهای خود را بدریای بالتیک فرستادند درحالیکه‌نیروی هوائی بریتانیا در هواازآنها حمایت میکرد - آلمانها که از وجود این همه رزمناودرشگفتی‌فرو رفته‌بودند نیروی‌دریائی و هوائی را آماده مقابله نمودند درهمانوقت صدهاکیلومتر دورتر از محل اجتماع رزمناوها یک‌زیردریائی انگلیسی‌آب‌بازانی راکه‌بزرگترین مأموریت‌تاریخ را داشتند در کرانه‌های‌شمالی نیمه شب پیاده کرد.

مردان قورباغه‌ئی با مین گذاری کلیه

ساختمانها و مراکز صنعتی و علمی آلمانها را منفجر و منهدم ساختند.

دولت انگلستان بمردان قورباغهٔ که بزرگترین ضربه را به آلمان زدند نشان "صلیب پیروزی" داد و اعطاء این نشان نمودار عظمت کار آب بازان جنگ آور دریا بود.

بعد از جنگ هم جنگ سرد بین جهان دموکراسی و کمونیست آغاز شد - در این دوره هم حادثهٔ که مردان قورباغه انگلیس بنام کراب بوجود آورد دنیا را سخت متشنج کرده بحدیکه نزدیک بود روابط سیاسی انگلیس و شوروی از هم گسیخته شود - کراب آب باز نامی انگلستان توانسته بود بکشتی جنگی حامل خروشچف نخست وزیر اسبق اتحاد جماهیر شوروی نزدیک شود - مبارزه او با مردان قورباغه‌ای شوروی و نگهبانان ناو جنگی و سرانجام ناپدید شدن او در اعماق اقیانوس جزء اسراریست که هنوز در بایگانی محرمانه نیروی دریائی بریتانیا باقی مانده است.

امادر ایران تاریخ شاهنشاهی نشان میدهد که مردان قورباغهٔ یا آب بازان جنگی در دوران هخامنشی و بعد در دوران صفویه بسیار مورد توجه و اعتماد بوده‌اند.

پس از شاه عباس ظاهرا بدلیل ضعف نیروی دریائی تربیت و پرورش این گروه فراموش شد در سلطنت رضا شاه کبیر که نیروی دریائی پس از چند قرن دوباره تأسیس شد بار دیگر گروه آب بازان بوجود آمد و اکنون در عصر پر افتخار شاهنشاه آریامهر با پیشرفت سریع

ایران در صف آزموده ترین پاسداران دریا درآمده است.

در ایران باستان برحسب نوشته‌های هرودوت خشایارشا هنگام لشکرکشی بیونان در تنگه داردانل بنشانه خشم و غضب امواج دریا را با ضربات شلاق کوبید. اما محققین معلوم کردند که شلاق کوبیدن خشایارشا بامواج دریا علامت و رمز جنگی بوده با مردان قورباغهٔ که با ۱۲۰۷ فروند کشتی ایران عازم نبرد سالامین میشوند از نقطه مشخصی بسوی کشتیهای دشمن پیش بروند و با حمله ناگهانی از زیر آب ناوها را سوراخ و غرقه سازند.

هرچند براثر طوفان عظیم و بی سابقه نیروی دریائی ایران در سالامین کاری از پیش نبرد اما بهمت آب بازان و غواصان جنگی صدها فروند کشتی یونانی دستخوش آتش شد و بوحشت بربری و مبروری سپاه ایران را در خشکی فراهم نمود و ارتش یکملیون نفری ایران آتن را بتصرف درآورد و سپاه یونان را تارومار کرد لطمه و خسارات نیروی دریائی یونان باندازهٔ شدید بود که در سالیان دراز حتی در زمان اسکندر هم نتوانست قدرت دریائی گذشته را بدست آورد اهمیت مردان قورباغهٔ در زمان پادشاهی شاه عباس باوج رسید - در جنگ با پرتغالیها در حالیکه کشتیهای پرتغال در خط مستقیم ارتش ایران را بزیر آتش گرفته بودند مردان قورباغهٔ از زیر آب باشنا خود را بکشتی ها رسانده و در نبرد تن به تن تعداد زیادی از سربازان دشمن را نابود نمودند. از ناوها را هم به آتش کشیدند.

[redacted]



وقتی جزیره هرمز بدست مردان قورباغهٔ وسربازان ایرانی افتاد غنائم بسیاری از پرتغالیها گرفته شد ازجمله این غنائم که بوسیله مردان قورباغهٔ باصفهان برده شد زنگ بزرگ کلیسای هرمز بود .

بر این زنگ بزرگ این جمله بلاتین حک شده بود :

Ora Pra Sancta Maria
Nubis Mulirius

"ای مریم مقدس بما بیچارگان کمک کن"

همچنین در تاریخ صفویه تألیف محمود بن هدایت اله افوشته بنام نقاوه الآثار فی ذکرالاخیار شمهٔ از عملیات مردان قورباغهٔ که بفرمان شاه عباس بیکار کرده‌اند یاد شده است فرمان شاه عباس چنین است : " جمعی از غواصان و آب باران را فرمودیم که تا ب فرو رفته از زیر کشتی ها را سوراخ نمایند و این چنین بیست هزار کس را بیکبار با اسباب و [redacted]

در هرحال سرگذشت مردان قورباغهٔ از ۲۵۰۰ سال پیش در نیروی دریائی شاهنشاهی قابل مطالعه است که از لابلای کتب قدیمه استخراج و تشریح شود .

منابع

۱ـ گزارشات 201 نیروی دریائی نجرچیل (یادداشت های جکس)

۲ ـ گزارشات گوناگون راجع بحادثه کراب I . N . I . F . B . A .

۳ ـ شناخت نامه باردن

۴ ـ تاریخ نیروی دریائی یونان

۴ـ تاریخ نیروی دریائی یونان

۵ ـ تاریخ صفویه تالیف نصراله فلسفی

۶ ـ مجله علمی حقوقی و اقتصادی شماره ۱۳۵ ـ ۱۴۰ تارعات حقوقی آقای کاشی ص ۱۶۷

۷ ـ دریاسالاری که جانشین هیتلر شد و حکومت کرد تألیف رائبر ۱۹۴۸ .

دکتر پرویز نیلوفری

استاد دانشگاه

واژه های پارسی در دانش گیاه شناسی

پیراستن زبان فارسی و تواناساختن آن مورد توجه همه افراد این مرز و بوم است ازیکسو در روستاهای ایران گاه چنان واژه‌های روان واصیل پارسی بکار میرود که آدمی حیران میگردد . از سوی دیگر با رواج آموزش عالی لزوم گرد آوری نامهای فارسی هر روز بیشتر محسوس میشود . از آنرو باید زبانی توانا و ساده بوجود آوریم که بدسیاری آن بتوان اندیشه‌های علمی نو را رواج داد . توانائی یک زبان به آن میباشد که بهنگام لزوم ونیاز واژه‌های نوینی پدید آورد ، که فهم مطالب علمی را برای افراد مردم آسان نماید ـ حقیقت آنست که کتابهای علمی ما معجونی از لغات بیگانه است که درک و فهم مطالب را بسیار مشکل میسازد ـ در حالیکه درک همین مطالب برای دانشجویان و اساتید کشورهای دیگر آسان‌تراست . از آنرو گرد آوری نامهای اصیل و فارسی گلها ، قارچها ، درختها و حشرات کمک زیادی به سالم سازی و آسان ساختن زبان فارسی مینماید ـ بسیار دیده شده است که روستائیان با تشبیهات بسیار زیبائی نامهای گلها ، باد ، خنه ، حشرات را انتخاب مینمایند.

بطور مثال گل نوروز یا پامچال نام فارسی گل پریمولا است که در ایام نوروز ایرانیا برای زیبائی خانه‌های خویش آن را بکارمیبر همچنین نام زیبای پنجه مریم " معادل نا لاتین گل سیکلامن است ، باکوچکترین توج و دقتی زیبائی این نام‌ها که در روستاها ایران رایج است نمایان میگردد . البته استعما واژه‌های لاتین یا لغات اروپائی گلها وجانورا برای طالب تحصیل کرده نه تنها مانعـ ندارد ـ بلکه گاه ضروری نیز میباشد ـ د حالیکه بیشتر اهالی این مرز و بوم سالهـ با واژه‌های فارسی خو گرفته و با واژه‌ها لاتین و اروپائی آشنائی چندانی ندارند .

از رشته‌های بسیار مفید و بسیار غنی ازلحاظ واژه‌های فارسی باید علوم گیاه‌شناس قارچ شناسی ـ حشره شناسی و جانور شناس را نام برد . تا آنجا که شاید نگارنده مطل است وضع واژه‌های نو این رشته‌ها بهمـ دانشمندانی از قبیل آقایان دکتر خبیری دکتر دواچی ، دکتر پارسا ، کاظم رجوی دکتر ثابتی ، جلال افشار ، دکتر اسفندیاری دکتر زاهدی ، دکتر ملکی ، دکتر زرگری ، دکت

[redacted]

مبین ، دکتربهزاد ، دکتر سپاسگزاریان ، — دکتر وجدانی ، دکتر شجاعی ، دکتر گل گلاب ، دکتر میمندی نژاد از زمان فرهنگستان ایران آغاز شده و تاکنون نیز ادامه دارد .

بسیاری از اساتید فوق و شاید بسیاری که‌حقیرارفعالیت‌های‌علمی آنان در این‌زمینه بی اطلاع است در کنابهای‌خویش واژه‌های فارسی مفیدی در برابر واژه‌های بیگانه بکار برده‌اندکه‌برخی‌از آنها بنصویب فرهنگستان ایران‌رسیده و بعضی نرسیده است . نگارنده در طی سالها تدریس منون کناورزی‌همواره با این‌مشکلات‌روبروبوده‌و برای وضع واژه‌های ساده و روان‌در این رشته ها کوشیده است بطور مثال میتوان بجای واژه " شانکر " — بیماری‌زخم‌درختان‌و بجای " بلبتر "بیماری " ناولی"را در قارح سناسی جنگل رایج‌کرد .

از واژه‌های فارسی که اینک در بین ما مصطلح است و در گذشته اسنعمال نداسته است‌دررشته‌فارج شناسی و حشره سناسی‌باید واژه‌های ،ریسه ،گند روی ، انگل ، هاگدان ، تندیدن هاگ ، تاژه ، تنجیدگی ، [1] بندش هاگ ، کاشت ، رنگ زائی ، بیماری ورم و باد کردگی کلم ، کاهش‌کرومانیک ، چرخه پخش ، چرخه پایداری ، بیماری همگیر ، هم آوری جنسی و غیر جنسی ، زاد آوری ، کشن گیری ، گیاهک ، کپک ، گزینش، بسه گزینی ،تخم ، گردمو ، گرد گلسرخ ، آویزه ، غیر هوازی ، هوازی ، زاد آوری دختری ، نوزاد ،رستنی ، گشایش سرپوشی آسک ،شیره باخته ،پوزکهای‌بالا ،پوزکهای پست ، بیماری،

[redacted]

برفک ،جاروب جادوگر ، راسنه سرپوش‌داران وبی سرپوشان ، سخبنه ، کپک خاکسری ، جسم‌جداگر ،بیماری‌لکه‌برگی ،افرا ،پیچیدگی برگ‌هلو ، دو شکلی ، گلداران ،کنش انگل ، سیاهک‌خوشه ، قارچهای سرون ، بوسیدگی سیاه ،نیام‌ساده ، زخم (شانکر) ، سفیدک ، س لادمغدی ، میزبان‌همزی ، همزیستی ، سیاهک گندم و پیاز ، برگک وگل آدبن ، کویچه ، زنگ سیاه گندم ، یاحنه پابک ، دستگاه رویش و بالش و زایش گیاهان (نقل از دانسامه علائی‌ابن سینا) ، خاستگاه [2] ، رنک‌خماننده‌کاج ، بهنج خوراکی ، انگل‌های زخم ،آسه محور ، فسفرسانی ، آبگونی شدن قارچهای‌چوب‌بست ، قارچ سیاه رطوبت سنج زمیـــــی دم ، بازدم ، پلشت بـری ، سنرون ،گند زدائی ، آخال ، پرز ، رسنه ، واروک ، ، مو ، پت ، (حمله) ، پنک ، آغسن ، گشن ، دورک ، بازه ، زفو (پوزه) آغاربان ، ریشه پائیان ،مزک‌داران ،مرجان مرجانیان ،بندپائیان (بامفصلی‌هـــا) ، کالبد شناسی ، گناه ، گیاه‌شناسی ،نهانـرا ، (مخفی التناسل ، گمزاد و خفی الزهر) ، بیداز (بارز التناسل ، روشنزاد) ، آوند نهانرادان‌آوندی (گمزادان‌لوله‌زاد ، محفی) خزه ،ریسه‌داران ،گلسنگ ، جلبک ،باکتری . ساخسه ،رده ، رده بندی ، گروه ، راستــه ، تیره ، جنس گونه ، جور ، بیژاد ، پـزوز ، بازدانگان ، (عربیان البذور) ، نهاندانگان (مستورالبذور) ، دو لیه (دوفلقتین)تک لپه ، (ذوفلقه [illegible]

وسته‌گلبرگان (پیوسته‌جام و متصل‌التماس) بخت شناسی ، جدا گلبرگان (گشاده جام منفصل الطاس) بی گلبرگان (بی جام و دیم‌الطاس) ، دمبرگ ، کاسبرگ ، گلبرگ ، سه (حقه) پرچم (میله نر) ، نافــه ، ساک (امسر) ، میله ، مادگی ، نوش جای ، ش آور ، بار خیز ، بار دهی ، بار آوری ، وره ،آشکوب ، چینه ، لایه (طبقه) ،بن د ، آهکی (کلسی) ، رستی (ترابی) ، زگار (س) ۹ دگردیس ، دگردیسی ، لاب ، منداب ، هامون ، آبریز ، لشاب ، لاب ،مرداب ، کلاک (استپ) ، بیابان ، چه ، تخمدان ، خامه ،گلابه ، (تکمه) ، ده (منی‌نباسی) ، گرده افشانی ، دستگاه جهازساحته) (سلول) ، انگل (طفیلی) ام ، مهمیز ، برگه ، گل آذین ، آرایش ، ش (جلد) ، پهنک (صفحه) ، زبانه ، بانک ، نیام (غلاف) ، کفک ، کلاپرک ، مزیستی (شرکت) ، موئین (شعبه) ، شنیدن ،شامه (غشاء) ، پالایش ،پالودن لایه (صافی) ، تنده (نطفه) ، تندیدن وبی (خشبی) ، آبکش (غربالی) ، ش (مقطع) ، آگنه ، بست (کافی) ، یسته (ضروری) عدسک ، کلاهک ، پیش رگ ، برگچه ، بی پایه ، شیره خام ،شیره رورده ،نوش ، زیست شناسی ، سه چینه‌ایها هان‌اولی‌ها ، دهان‌دومی‌ها ، بند پائیان ، اخک داران ، (آرواره داران) ، کژدم انندها ، رتیل‌ها ، عنکبوت ، مانند ها ، [illegible]

کفشدوزکها ، زنجره (چراسک) ، مگس ، بالداران ، باستان بالان ، نوبالان ، راست بال‌مانندها ،گوشخیزک‌ها ، سوسری‌مانندها ، بالتوری مانندها ، کیک مانندها ، بال غشاء مانندها ، دهان درونیان ، پادمان ، دم چنگالان ،دهان بیرونیان ، یک روزه‌ها ، سنجاقک‌ها ، شیخک ها (آخوندک‌ها) — کلنگ‌سانان (طیاره‌مانندها) ، بال‌همسانان ، (بال مساوی‌ها ، موریانه‌ها) بهاره‌ها ، چوبک‌مانندها ،زنجره‌بیابانی ،زنبور خانگی ، آب‌دزدک ،مورچگان ،پرندگان ،گوشتخواران ، جوندگان ، بالپوسان ، رفتارشناسی ، زاد آوری ، بوم شناسی (اکولوژی) ، خش ، (ترشحات شته ها بر روی درخت بید) را نام برد .

در مورددرختان و درختچه‌های ایران مجموعهٔ بسیار ارزنده‌ای از نامهای محلی و فارسی‌توسط آقای‌دکتر ثابتی استاد دانشگاه تهران گرد آوری شده است که نشان دهنده علاقه مردم این مرز و بوم به استعمال لغات فارسی‌است ، متأسفانه در فرهنگ‌های فارسی ایران دراین رشته‌های علمی چنان آشفتگی وجوددارد‌که خوانندگان راسرگردان میکنند. بطوریکه نام درختی‌درآن واحد عرعر "سرو کوهی" و سندرروس " است ـ در حالیکه هر یک‌ازاین‌نامها ،اسم درختان‌جداگانه‌ای‌محسوب میشوندازآنرو‌امیداست‌کنگره‌گیاه‌پزشکی‌نه‌تنها واژه‌های‌خاص‌گیاه‌شناسی‌وقارچ‌شناسی و حشره شناسی و جانور شناسی مورد لزوم مردم را وضع‌نماید‌بلکه تدابیری اتخاذ نماید که [redacted]

واژه‌های اصیل از سراسر ایران گرد آوری شده و یکنواخت گردد . گیاهان و درختانی که میزبان قارچها وحشرات هستند نیز باید با نام فارسی در کتابها آورده شوند تا درک نوع گیاه یا درخت ممکن باشد . بطور مثال شنیدن نامهای گلها و گیاهان و درختانی چون ، آلاله ، درمنه ، گلک ، زرد مرغک (برف مریم ، که نوعی آلاله است) ، شاه تره ، تره تیزک ، رز آوند ، شب بو ، خاکشیر ، مهر گیاه ، چوبک ، ببرک ، برنک ، والک ، بنفشک ، (بنفشه) ، ورک ، کهورک ، بامجال (گل نوروز) ، پنجه مریم ، (سیکلامن) ، مریم گلی (مریم نخودی باسلوی) سنگبیک ، ساهی ، بومادران ، ترخون ، بابونه ، سنگ، انگشتانه ، بادیانهای کوهی ، آدمی را شیفته زبان و واژه های فارسی مینماید .

عدم توجه به نام‌های اصیل پارسی باعث شده است که در کتب علمی ما نامهای عربی گلها و گیاهان و قارچها وحشرات و پرندگان بجای نامهای فارسی بکار رود ، و بسیاری از نامهای زبان‌های بیگانه در متن ما رایج گردد . بطور مثال ، واژه‌های قارچ (کماه ــ فطر) عاریقون (سماروغ) حشره ، آفت ، نرگس فراسیا ، بقس ، لوفیون ، و دهها نام دیگر بعلت آشفتگی تاریخی وعدم دقت نویسندگان ایرانی با آنکه بسیاری از آنها معادل های زبان پارسی و یا اصل یونانی دارد، در ایران بسط وتوسعه داده شده است ، بطور کلی با یک نظر کلی و سطحی بنام‌های گلها و گیاهان ، قارچها وحشرات میتوان آسان نام های فا [redacted]

را جدا نمود بویژه آنکه نامهای ترکیبی در این مورد بسیار است ، چون چتر مار (قارچ) اسکور (انگورخرس) ، دار دوست ، سیب پیر سال بستانه ، سب حسب ، گوشوارک ، لیلکی لالکی ، سنجد سال ، بربرک ، (افرا) ، ازملک ، سنگبله ، سفید بلت ، بم دار ، سال سنجان ، سرخ ولیک ، سیاه ولیک ، ورگ نی کعله بور ، تکلوچی ، سیسان ، سکرس ، بطور کلی این نامگذاری‌ها در شمال و باختر وجنوب ایران خالی از قواعد دستوری لهجه های محلی نیست . بطور مثال در طوالش درختانی چون زالزالک باولیک و عبره راکه دارای میوه‌های زبر سیاه است مانند گیله‌دار یا دارای میوه زبر خطاب میکنند و از آن رو بنا بر این اصل نامهای سیاه‌گیله ، جرم‌گیله ، تره‌گیله ، بی‌گیله ، سنگیله ، بوجود میآورند ، با آنکه واژه‌های هزار پا ، بند پا ، سن پا وپاسنجاقک‌ها ، سنجک ، جوبک ، آب دزدک ، چراسک آخوندک ، گوشخیزک ، بانک و پا بی‌بالان ، دو بالان ، سه پائیان ، باستان بالان ، نوبالان ، بال‌همسانان ، کلنگ سانان (طیاره مانندها) را بهمان قیاس میتوان بوجود آورد . گاه روستائیان جنگلی بودن درختی را به حیوانی نسبت میدهند در صورتیکه این حیوان شغال یا بلهجه محلی شال باشد نامهای زیر را آسانی میسازند ، شال سنجان ، شال زیتون ، سال‌سنجد ، شال پستانه همچنین در شمال ایران کلیه درختانی که بنحوی نام نلی ، بلو ، لم ، لام ، وپور دارندو نشانه

سید علینقی امین

امام مسجد جامع تهران پارس

حاج میرزا حسین علوی سبزواری

مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسین علوی سبزواری، به سال ۱۲۶۸ هجری قمری در قریهٔ آزاد منجیر سبزوار تولد یافت. پدرش میرزا حسن نام داشت و از سادات عریضی بود.

آقای حاج شیخ ولی‌الله اسراری ضمن شرح کیفیت تعلیم و تدریس جد امجد خود مرحوم حاجی ملا هادی اسرار، نوشته‌اند که:

" مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا حسین سبزواری در ابتدای امر که بمحضر درس آن مرحوم حاضر شده چون عمرش تقریبا " هیجده سال بیش نبوده و عادتا " این مرحله از زندگانی مقتضی فهم مطالب مشکله معضله نیست لذا مرحوم حاجی فرموده‌اند " فرزند ابتدا بمحضر درس فرزندم تشریف ببرید سپس بدینجا حاضر شوید " ایشان از روز بعد به محلس درس نرفته‌اند تا اینکه مرحوم سرکار اسرار بطریقه مرسومه و ساعت معموله معینه برای افاده و افاضه بمدرسه شریف می‌آورند سید (ره) در یکی از حجراتی که در خط سیر حاجی بوده شرح مطالع با نهایت متانت و تحقیق تدریس میفرموده مرحوم اسرار پس از شنیدن بیانات رفیعه منیعه مدت ده دقیقه ایستاده و از درس گفتن سید لذت میبرد سپس . . . بلافاصله مرحوم اسرار بیک نفر از شاگردان میفرماید که سید را به مجلس درس دعوت نماید و چون قومی الیه بمدرس حاضر میشود سرکار اسرار پس از تشویق بسیار و عذر خواهی بیشمار و محبتهای سرشار میفرماید فرزند از قراری که رفقا فرمودند شما شرح مطالع را نخوانده اید وباین خوبی و تدقیق مباحثه میفرمائید مرحباً آفرین بر شما باد ــ خوش آن چاهی که آب از خود بر آرد " .[1]

حاج میرزا حسین، بنابر این که درس هیجده سالگی به محضر حاجی ملا هادی راه یافته باشد حداکثر توانسته است چهار سال آخر عمر حکیم اسرار (متوفی ذیحجه ۱۲۸۹ هـ.ق) را درک کند. پس از فوت حکیم مدتی بر فرزند او آخوند ملا محمد تلمذ کرد و عاقبت به سال ۱۲۹۹ برای تکمیل فقه واصول و نیل بدرجه اجتهاد به عتبات عالیات رهسپار گردید و در سامرا از محضر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن شیرازی استفاده کرده بدرجهٔ عالیه اجتهاد رسیده سپس به خواهش مرحوم حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار به سبزوار معاودت

[redacted]

کردچنانکه‌آقای‌حاج‌شیخ ولی الله اسراری در ذکر اسامی تلامده حاجی ملاهادی سبزواری نوشته‌اند که :

"حضرت‌آیت‌الله‌آقای‌حاج‌میرزا حسین‌مجتهد سبزواری انارالله برهانه‌که از نوابغ زمان‌وبرجستگان‌دوران و فضائل و فواصل اینسان محتاج به تحریر و بیان نیست و از طراز اول شاگردان مرحوم آیت‌الله‌آقای حاج‌میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه هم بوده‌اند وحقیقتا "میتوان‌گفت‌که‌درکلیه علوم ازادبیه و نقلیه‌و عقلیه مجتهد مسلم الاجتهاد بود و در بلندی و رفعت مقام فقید معظم همین بس‌که مرحوم آیت‌الله شیرازی بمرحوم شریعتمدارآقای‌حاج‌میرزاابراهیم سبزواری رحمةالله علیه در اواخر جواب تقاضا و خواهش اعزام و فرستادن آقای حاج‌میرزا حسن (ردا) بسبزوار جنین نگاشته‌اند که :

" از فرستادن حضرت معظم‌له بایران بنا بتقاضای جنابعالی و سایر مؤمنین چاره نیست لذا با نهایت دشواری و سختی از مفارقت ایشان و سائل حرکت جناب معظم‌له را فراهم‌نمودم و بحمدالله المتعال جامع کمالات‌علمیه‌وعملیه در نهایت تقوی ،وثقه عدل جلیل‌نبیل ،دوقوه‌قدسیه‌وسلیقه‌مستقیمه‌وملکه‌راسخه‌مجتهدمطلق‌جائزالحکم نافذالامر ان شاءالله تعالی درآنچه مینویسند اگر جائی افاده تازه و تحقیقی داشته باشند بجهت حقیر بفرستید تامن و رفقامستفیض شویم [۲] .

درکتاب زندگانی شیخ مرتضی انصاری در ذکر محشین برکتب شیخ (ص۳۶۸) پس ازشرح‌حال‌مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری ذکر شده است‌که وی بر حجیت ظن و اصالت البرائه‌رسائل‌شیخ ، حاشیه دارد و در دائرة المعارف الاسلامیه مینویسد که‌وی را حوزه‌ای در فلسفه عالیه دارد .

نگارنده ، اوایل تحصیل ، زمان آن بزرگوار را درک کرده‌ام . قیافه‌یی ملکوتی‌و حافظه‌یی‌عجیب داشت‌و بسیاری‌از خواص و شاگردان او را عقیده بر این بودکه به جامعیت او در عراق عرب و عجم در عصر او کس‌نبوده است .

درسبزواراورا آقای بزرگ می‌گفتندو در برابر مرحوم‌حاج‌میرزاحسین‌پیسمازی‌متوفی ۱۳۶۸هـ.ق‌راحاج‌میرزا حسین کوچک میگفتند . کوچهٔ آقا ، در سبزوار بنام نامی او مشهور است .

عاقبت در بیست‌و یکم شوال ۱۳۵۲ هجری قمری در سن ۸۴ سالگی بدرود زندگی گفت محل دفنش در حجرهٔ پیش روی بقعهٔ سرکار اسرار است . بسیاری در مرگ او شعرو ماده تاریخ گفته‌اند . عبارت "الله غفور" ماده تاریخ است . ضیاء الحق حکیمی متخلص به ضیائی‌از اولاد زادگان حاجی ملا هادی حکیم ، ماده تاریخ فوت او را چنین سروده است :

آیت‌الله حاج میرزا حسین　　حجت وقت و افتخار زمان
زهد و تقوای او برد از یاد　　بشر حافی و بوذر و سلمان
لیلهٔ هفدهم ز بهمن ماه　　جان او وصل گشت با جانان
الغرض خواست چون ضیاء الحق　　سال تاریخ او بطبع روان
گفت او را سروش غیب بگو　　"آیت‌اله رفته سوی جنان"
۱۳۱۲

در آیت الله باید یک (لام) حساب شود تا مجموع مصرع آخر ۱۳۱۲ شود موافق سال خورشیدی که از خود شعر نیز بمناسبت ذکر بهمن ماه پیداست مقصود، سال خورشیدی است. و مرحوم حاج شیخ مهدی منظری که از علماء و ائمه جماعت مسجد جامع سبزوار بود چنین سرود:

حرف بردار وگو رفت از جهان　　" حجة‌الاسلام شهر سبزوار "

هرگاه حرف با که مرکب از ب و الف میباشد و جمع آن سه میشود از مصرع آخر برداشته شود ۱۳۵۲ باقی میماند مطابق سنه فوت آن عالم جلیل .

حاج میرزا آقا صبوری او را مرثیه گفته یک شعرش این است:

پس از عشرین شوال آمد او را　　ندای ارجعی از حی داور

شیخ الملک اورنگ و شاهزادهٔ افسر و دیگران نیز ماده تاریخ مرثیه گفته‌اند که در اینجا ضبط تمام آنها حاجت نیست ذیلا " بذکر چند تن از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسین علوی می‌پردازیم :

اول ــ حاج شیخ محمد حسین دولت آبادی ــ در ضمیمه تاریخ علماء خراسان به نقل اینجا ضبط تمام آنها حاجت نیست ذیلا " مردم دولت‌آباد دو فرسخی سبزوار بوده و از آنجا بسبزوار آمده و از علماء آنجا ویژه از مرحوم سید میرزا حسین علوی متوفی ۱۳۵۲ بهره‌مند شده و همانجا به ترویج دین پرداخته تا به سال ۱۳۵۵ فوت کرده است .

نگارنده این مقال، دولت‌آبادی مذکور را بسیار ملاقات کرده‌ام او را مردی بی‌آلایش و به امور مادی بی‌اعتنا دیدم .

دوم ــ شیخ محمد باقر قاضی جوینی ــ ادیبی فاضل و عالمی کامل و از شاگردان طراز اول مرحوم آیت الله حاج میرزا حسین علوی بود .

سوم ــ حاج میرزا محمد (سعیدیان) مهری ــ اصل او ازقریهٔ مهر سبزوار بود و بهمین جهت به حاج میرزا محمد مهری معروف بود . وی در سبزوار مسکن داشت و از شاگردان آیت‌الله علوی که مردی جامع و فاضل و در فنون ادبیه کم‌نظیر بود .

چهارم ــ سید حسن امین‌الشریعه ــ پدر نگارنده از شاگردان مرحوم آیت‌الله علوی

سبزواری بود و عاقبت در دهم مرداد ۱۳۱۸ خورشیدی در استرآباد فوت نمود.

پنجم ـ حاج شیخ محمد ابراهیم مدرس‌اسراری ـ دختر زادهٔ آخوند ملامحمدبن حاج ملاهادی سبزواری، متولد ۱۲۹۱ و درگذشته ۱۳۷۲ هجری قمری بنا بآنچه خود به مؤلف اعلام‌الشیعه اظهار داشته، معقول را از جدامی‌خویش و منقول را از مرحوم حاج میرزاحسین‌سبزواری‌ودیگران فرا گرفته است. مرحوم مدرس درمدرسه فصیحیه تدریس فقه‌و واصول‌ومنقول‌مینمودنگارنده‌از محضر او استفاده بسیار کرده‌ام و درادر فوت او اشعاری است که‌این دو بیت از آن قصیده ثبت میشود.

مرد مدرس بروز هفت جمادی جمعه‌اول بسوی اهل هدی شد

سال وفاتش "وانه لغفر" گفت طبع من‌و پیر عقل سبز رضاشد

ششم ـ فاضل هاشمی سبزواری ـ که‌اینجانب‌ازدرس‌معقول‌وی‌استفاده‌بسیار کرده‌ام و شرح حال او سابقا" در زمرهٔ شاگردان افتخار الحکماء طالقانی چاپ شد.

هفتم ـ حاج‌سیدعبدالله برهان المحققین ـ که شرح حال او نیز سابقا" در مجله وحیدطبع شدوازشاگردان‌مبرز مرحوم آیت‌الله‌علوی بودو دررساله مشکوة الضیاء در مسئلت ازباری‌تعالی چنین‌مینویسدوادام عکونی علی عتبة علم الاعلام‌و اطل و فوقی ببن یدی حجةالاسلام الذی هوعرش الحکم الالهیه‌و کرسی المعارف الربانیه مخزن الاسرار العلمیه و مکنز الانوار العملیه بقیةالنبوه‌و ودیعه الامامه الحجه من الحجه‌و الخلیفه من‌الخلیفه. الشخص‌الکلی‌والعالم العقلی آیت‌الله الملک الباری مولانا الحاج میرزا حسین سبزواری.

هشتم ـ مرحوم حجةالاسلام حاج‌میرزا حسن شبادنی مجتهد ـ فرزندمرحوم سید اسماعیل حسینی، در اواخر سال ۱۲۹۹ هـ. ق در قریه‌ایزی متولد شد از محضر افتخار الحکماء وعم‌خودآقامیرزاموسی‌استفاده کرده‌و سپس‌از محضر مرحوم حاج میرزا حسین علوی استفاده‌کامل برده تا آن‌که در ۱۳۳۷ قمری به نجف اشرف رهسپار و در ۱۳۴۵ قمری به سبزوارمعاودت و در ۱۳۸۵ قمری بدرود حیات گفت در این اواخر ریاست‌علمی و روحانی سبزوار با او بود. از درس ایشان بسیار استفاده‌کرده‌ام.

۱ـ آقای اسراری: شرح زندگانی حاج ملاهادی اسرار. چاپ سبزوار، دیماه ۱۳۳۲، ص ۱۷ ـ ۱۶

۲ ... ۸۴ ـ ۸۳

نوشته : سامرست موآم
ترجمه : نصرالله بیات

ازدواج در گرو یافتن خانه استیجاری

برای من به تجربه ثابت شده اگر زنی تصمیم بگیرد که‌مردی را پای بند خود نماید و اورا یک عمر بنده وزر حربد خود کند هیچ عاملی نمیتواند مرد را از این مهلکه رهائی دهد مگراینکه فراررا برقرارترجیح‌داده‌واز چنگال حریف‌سمج به سر زمینی‌دور دست بگریزد یادم‌می‌آیدزمانی‌یکی ازدوستان‌من دچار چنین خطری شد بلافاصله تصمیم خود را گرفت و بکمک‌سفینه‌ای تنها با یک چمدان که‌غیر از مسواک دندان فرصت گذاشتن چیز دیگری را در آن‌نداشت از سر زمین و دیار خود به نقطه‌ٔ نامعلومی گریخت . یک سال تمام چون تبهکاران‌ازاینشهربدانشهروازاین‌دیاربدان دیاردور دنیا را در نوردید و سرانجام شهری را برای‌سکونت‌اختیارنمودوآهنگ اقامت نمود و پیش خود اندیشید " زنها تغییر پذیرند . یکسال‌از ماجرا می‌گذرد و در ظرف اینمدت بدون شک برای همیشه‌فراموش شده‌ام و اگر مرا نه‌بیندنمی‌شناسد "با این افکار ازکشتی پیاده شد ولی با کمال‌تعجب منظره‌ای در جلویش مجسم شد که میخواست از تعجب شاخ در بیاورد زیرا اولین کسی که در اسکله به پیشبازش آمدو نسبت‌به او ابرازاحساسات‌و اظهار علاقه نمود بانوی ریز نقش و نازک اندام و ظریف بود .وی‌همان زنی است‌که دوست من شهر بشهر و بیابان به بیابان فرسنگها از او گریخته بود .

خاطره‌ٔدیگرم در موردمردی است که دچار موقعیت خطر ناکی شد . او نیز تصمیم گرفت‌خودشرااز‌خطری حتمی‌برهاند . دوست جوان من در عنفوان‌شباب دل در گروعشق ماهروئی سپرد نام او راجـر و نام معشوقش بارلو است . با اینکه دوست‌من‌خودرادرزمرهٔ جـــوانـــان‌همت خط و همه‌فن حریف میدانست و با این معنی‌ها در دام کسی نمی‌افتاد و اسیر هیچ صیاد ماهری نمی شد اما بارلو در راه او آنچنان دامی گشود که براستی بیشتر مردها در مقابل چنین تله‌هائی‌بیچاره و بی‌دماغ می‌شوند . وسوسهٔ خانم مشاعر ، قوه تشخیص و بالاخره دوراندیشی‌و احتیاط را از راجر سلب نمود . کوتاه سخن آنکه خانـــم بارلوزنی‌بودکه‌دوبارطعم‌بیوه‌گی را چشیده‌و در کارخود نهایت استاد بود . چشمان سیاه رنگ فتان و پرجذبه‌ای داشت ؛ کمتر مردی میتوانست تعادل خود را در مقابل این چشمهـ

حفظ کند .واقعاً " دوچشم سحرانگیز داشت که با یک "نگاه آتش بخرمن جان بیننده میزد و هیجانی برمی‌انگیخت که هیچ نیروئی در مقابلش یارای استقامت نداشت . در عین حال این زن دارای آنچنان احساسات رقیقی بودکه با جزئی ناپایداری مرد اشک از دیدگان براه می‌انداخت وهمین جاری شدن سرشک بآتش نگاهش را دو چندان مینمود و دل سنگ را کباب می‌کرد .

هیچ موجودی آهنین و توانا در مقابل چشمان معصوم ، گیرا و اشکبار این زن فتان نمیتوانست استقامت نماید .حتی راجر آدم ورزشکار سخت کش و آهنین با وجود پول فراوان و بی‌نیازی در کلیه امور زندگی فاقد را باخت سراز ملاقات با این زن می‌گفت :

ــ من درزندگی هیچ مشکلی ندارم . برهمه موانع دست یافته‌ام برای من چقدر لذت بخش است که از ستمدیدگان استمالت و دلجوئی کنم واز رنجدیدگان عمردائی نمایم باید این زن بی پناه را یاری دهم ،هرکس باشارلوبد تاکرده است . او آدم بدشانسی است که زندگی تا کنون باوروی خوش نشان نداده است . و روزگار همیشه با او بر سر بی وفائی و بی مهری است . اگر نامردی ازدواج نمود شوهر ستم پیشه از آب درآمد که همواره روح و جان او را آزرد . و حتی بن نارکنر از گل اورا با تازیانه ستم سیاه و کبود کرد . اگر دلال معاملات بااو وارد دادوستدی شد اورا فریفت وکلاه سرش گذاشت . بدشانسی او بحدیست که اگر آشپزی را در خانه استخدام نمود نادرست و مزاحم از کار درآمد .اگر زر خرید مس باو ارائه شد و بالاخره این فرشته زیبا در هر قماری هستی خود را باخته است .

روزی راجر گفت :

ــ شارلو چون فرشته است و در صفات واخلاق هیچ زنی با او برابر نیست من قصد دارم باو ازدواج کنم .

من خوشبختی اورا آرزو کردم و گفتم :

ــ آرزومندم شما برای یکدیگر دوستان خوبی باشید شارلو کمی از تو وحشت دارد و فکر میکند آدم بی احساسی هستی .

دیگر حرفی نزدم حقیقت اینکه شارلو را خوبی میشناختم و آشکارا میدانستم زن جنگ و احمقی است . وقتی شنیدم دامی در راه راجر گسترده و میخواهد تورش بزند شکی برایم نماند که زن قصد طرح توطئه‌ای دارد و چون دوستم راجر را آدم زرنگی میدانستم قصدم این بودکه توی دوق او نزنم بلکه هدفم این بودکه او خود بخود حریفش را بشناسد و توی چاله نیفتد .

نظرشخصی من دربارهٔ شارلو اینستکه آدمی حیله گرو پرفن میباشد بنظر من مثل گربه مرتضی علی ازهرطرف بزمین بیفتد روی چهار دست و پا می‌ایستد و آسیب نمی‌بیند . بادم

آید برای اولین بارکه اورا دیدم با من از در دوستی و صداقت در آمد . چند روزی با
مهر و محبت رفتار نمود . روزی از من خواست که با هم ورق بازی کنیم . وقتی حریف و
مبارزیم شد یکی دوبار خیلی ناشیانه و بد بازی کرد . من اورا بسیار پاک و بی آلایش دانستم و
همچون فرشته‌ای با او رفتار کردم . باید اعتراف کنم که تا آن روز من عقیده داشتم که اگر
اثر ناراحتی سرشک بچشمان کسی به بینم این اشک براستی از چشمان من براه افتاده
است . تا این حد نسبت به ناراحتی افراد حساس و تحمل ناپذیر بودم . وقتی در پایان
زیمان حساب و کتاب را بررسی کردم متوجه شدم که او مقدار زیادی بمن بدهکار شده است .
قرار شد در ازاء بدهی چکی برایم بفرستد . اما اینکار را نکرد . در عوض انتظار داشتم که
در ملاقات بعدی بجای همه چیز از دیدن من قیافه اشکبار و رقت انگیزی بخود بگیرد البته
همین هم شد . ولی ناگفته نماند شانس به او رو کرد راجر عاشقش شد . دیری نپائید که وی را
به تمام دوستان و آشنایان معرفی کرد . جواهرات گران قیمت و قشنگی برایش خرید . چند
بار هم بسفر رفتند . خبر ازدواج آنها بر سر زبانها افتاد . راجر بهمه اعلان کرد که در
آینده نزدیکی با بارلو ازدواج می‌کند . براستی راجر خیلی خوشحال بود . خوشحالی
بدان سبب بود که کار و موقعیت بسیار خوبی داشت و روبهمرفته فعالیتهای ارزنده و مثمر
ثمری میکرد و از انجام هیچ کاری رویگردان نبود . موقعیتش بسیار رضایت بخش بود و جای
تعجب نیست اگر بگوئیم که از زندگی و ماجراهایش کاملا " راضی و خورسند میباشد . ولی مهم
اینستکه او بیش از حد انتظار از زندگی خشنود است . کوتاه سخن اینکه دیری نپائید عشق
وجود راجر زایل شد و آن آتش سوزان و سرکش یکباره خاکستری گردید . علتش را
نمیدانم . بعید بنظر میرسد که تصور گردد او از بگو مگو خسته شده است . زیرا زن براستی
بگومگوئی نداشت . پس چه شد ؟ . شاید بخاطر سیمای رقت انگیز زن رغبت راجر از او سلب
گردید . از حق نمیشود گذشت چشمان او نهایت دقیق و سر بسر بود و تا اعماق روح حریف
را میخواند . یادم می‌آید که وی زمانی دقیق ترین و حساس ترین مرد آن دیار بود . با
روحیه‌اش کاملا " آشنا بودم . بزودی متوجه شد که بارلو واقعا " مصمم است اورا به ازدواج
وادارد . روزی برایم قسم خورد و گفت :

ـ جز دل من در دنیا هیچ چیزی قادر نیست مرا مجبور به ازدواج کند .

اما باوجود این روحا رنج می‌کشید و از این پیش آمد در شکنجه و عذاب بود . رنج
و دو سبب داشت یکی بدانجهت بود که زنی میخواست اورا باهمه زرنگی و استادی که در
کارش داشت فریب دهد و مغلوب احساساتش نماید و کار بجائی میرسید که با تمام علو طبع و
دوراندیشی و مهارت باید به این زن خواهش و التماس کند تا رهایش سازد و آزادش گذارد .
این امر برایش بسیار دشوار بود و قلبش را جریحه دار می‌ساخت ولی از طرفی سخت

اندوهگین بود چون سزاوار نمی دانست زنی را که با هزاران امید و آرزو به او روی آورده بود بیچاره و بی پناه رها سازد بخصوص که ماجرای رابطه اش با بارلو همه جا پیچید راجر می گفت :

ـ آخر مردم چه میگویند . بدون شک بدی داوری خواهند کرد و میگویند من نسبت به زنی بی وفائی و نامردی کرده ام . راجر سعی کرد رازش را در ضمیرش مخفی نگهدارد زیرا در اینباره مطلقا " کلمه ای بر زبان جاری نساخت . رفتار او کاملا عادی و طبیعی بود .
رفتارش بگونه ای نبودکه دلالت کند براینکه احساسش نسبت به بارلو عوض شده است .
کاملا مواظب کردار و رفتار خود بود . هیچگاه نسبت به خواسته های حریف بی اعتنائی نمی کرد . همه روزه با او به رستوران می رفت و ناهار میخوردند . باهم به گردش و سازی میپرداختند . برایش دسته گلهائی بسیار زیبا میفرستاد و همدردی و درد آشنائی مینمود بارلو نیز طبق معمول با نگاههای شررباز باو عشوه میفروخت و دلربائی میکرد راجر همیشه و در همه جا میگفت اورا دوست دارد و در آینده نزدیک با او ازدواج میکند همچنین شایع کرد درجستجوی یافتن خانه ای است که مناسب حال و زندگی خود و همسر آینده اش باشد شبها را در نجارخانه بروز می آورد . نامزدش شبها در یک اطاق مبله پذیرائی بطور موقت می خوابید . هر دو برای یافتن خانه مناسب پاشنه درو آن در میزدند . گروهی از آژانسهای معاملاتی دست اندر کار یافتن خانه ای برای آنها بودند .

آنهـــا بجستجو پرداختند . خانه های بسیاری دیدند . هنوز تعداد زیادی خانه باقی بودکه به بینند . دو سال آزگار آنها خانه دیدند . دیگر بارلو روحیه اش کسل و از زندگی مأیوس شد همیشه ساکت و گرفته بود و عصبی بنظر میرسید . آن چشمان زیبا و فتان و پراحساس دچار اندوه و افسردگی شد آخر شکیبائی هم اندازه ای دارد . آدمی تا چه حد میتواند تحمل داشته باشد . خانم بارلو صبر ایوب داشت .

ولی با اینهمه نتوانست بر انقلاب درونی و طغیان روحی خود چیره شود . بالاخره روبه نامزدش کردو گفت :

ـ آیا قصد ازدواج داری یا نه ؟

خشونت غیر ارادی در لحن صدای او احساس می شد ولی بهیچوجه این حالت آرامش ووقار اورا از بین نمی برد گفتارش در عین خشونت مؤدبانه و باوقارو دلنشین بود .

راجر باخونسردی روبه او کردو گفت :

ـ البته که من قصد ازدواج دارم . مشکل ما پیدا کردن خانه مورد پسند میباشد بمحض پیداکردن خانهٔ استیجاری مناسب عروسی می کنیم . یادم رفته بگویم امروز خبر خوشی برایت دارم پنداری یک باب خانه مناسب مورد پسند پیدا شده است .

ـ من دیگر پیمانه صبرم لبریز شده است و دیگر یارای دیدن خانه را ندارم .

ــ عزیزم ! عشق من : بی نهایت متأسفم که ترا اینگونه پریشان وخسته می بینم .

بارلو اورا ترک کرد و به اطاق خوابش رفت . او دیگر از راجر دلسرد شد و علاقه نداشت هرگز اورا ببیند زیرا راجر فقط دلش خوش بود که اورا بدیدن چند خانه استیجاری دعوت کند و یا برای نشان دادن بهترین احساسات قلبی خود دسته گلی نثارش نماید . ولی راجر دست بردار نبود و کماکان بدینسان وفاداریش را نسبت به او ابراز میکرد . هر روز برایش یادداشتی میفرستاد و روی آن مینوشت :

ــ امروز خانهٔ دیگری معرفی شد . فکر میکنم خانه خوبی باشد . باید هرچه زودتر برویم و آنجا را به بینیم بدون شک مورد پسندمان خواهد بود .

یکهفته از این ماجرا گذشت یک روز راجر نامه‌ای از بارلو دریافت کرد که مضمونش بشرح زیر بود :

راجر عزیز ! :

فکر می‌کنم که حقیقتا مرا دوست داشته باشی کسی برایم پیدا شده که واقعا کشته من است و من امروز قصد دارم با او عروسی کنم . " بارلو"

بارلو عزیزم ! .

مضمونی که برایم نوشتی بسیار جانگداز و رنج آفرین بود . من آنرا ضربه مهلکی به روح وروانم نمیدانم و از جانب تو کوچکترین گرد ملالی بر صفحه ضمیرم نمی نشیند بلکه آنرا بخاطر تو وسعادت تو بفال نیک میگیرم چون خوشبختی و موفقیت تو در زندگی بزرگترین آرزوی من است من برای تو آرزوی کامیابی و نیکبختی دارم . ضمنا در جوف این نامه آدرس هفت خانه را میفرستم . این هفت پیشنهاد امروز صبح بوسیله آژانسهای شهر بدستم رسید دلم میخواهد یکی از این هفت خانه را که مورد پسندت میباشد انتخاب کنی . " راجر"

بقیه از صفحه ۲۹

بلوطی یعنی درختچه‌ای که سیاه است و خاردارد . در باختر ایران نام‌های فارسی و کروی بنه و بادام و بخورک ، بادامک و شیر بادام و برو برو را بجای واژه‌های خارجی پسته ، جابلانفوش بکار میبرند ، همچنین واژه‌های گلها و گیاهانی از قبیل ، مانک ، لادن ، اسفند ، افرا ، گز ، شاهدانه ، شیربنک ، گزن ، ورک ، گلسرخ ، گل زرد ، ناز گوشتی ، تاج خروس (بستان افروز) گل آفتاب پرست ، دل آشوب ، بارهنگ ، شاهی ، بومادران ، برحوں ، بابونه ، میمون ، بادآورد ، مرزنگوش ، یا درختان ودرختچه‌هائی چون سیب حسب ، گوسوارک ، انگور ، شال پسانه ، سیاه تلو ، آزاد درخت ، آش انگور ، ارحنگ ، آلوگک ، اسبیدار ، اسبی‌گون ، اسفند ، دار دوست ، دار کنده داروان ، بالنگ ، بارانک ، برگ نو ، بید کریان ، بسانک ، برند ، بی آب ، بی چوب نخورک ، شاه بسند ، کنار ، کاورن کش ،

از تقریرات معظم‌السلطنه (دولت)

تحریر و تنظیم حسنعلی برهان

خوشتر آن باشد ...

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

وتااتابک (میرزاعلی‌اصغر خان امین‌السلطان ـ فرزند ارشد " آقا ابراهیم امین‌ـ السلطان) برای خواننده این نوشته شناخته نشود بهره‌ی کافی از یادداشتهای مرحوم معظم‌السلطنه‌حاصل نمیشود . بنابراین " اتابک " را مقدمه و یادداشتهای معظم‌السلطنه را "ذی‌المقدمه "مینمائیم . تقریبا " از اواسط دوران چهل و نه ساله سلطنت ناصرالدینشاه اتابک مصدر کار نخست‌وزیری (صدارت عظمی) شد ـ قبل از آن‌از دوران تدوین نسبت صفات :هوش‌واستعداد ـ بذل وجود ـ احترام گذاردن به هرکس برحسب مرتبت استحقاق و احترام گذاردن در حدمطلوب به‌اشخاص‌نفوذ و رسوخ در کسانیکه بهر تقدیر با او ربطی دارند ،ازساده‌تا پائین ترین فرد که سبب جود و بخششی که داشت اشخاص‌مربوط بااتابک اوراخیلی دوست‌داشتند و هم اینکه از او باصطلاح حساب می‌بردند سلیقه‌ی خاصی که در سیاستمداری‌داشت ،از آنجمله در دوران نخست‌وزیری سایر برنامه‌ی بارز، در امور مربوط به جنبه‌های مختلف اروپاشناسی ، سفیر یا وزیر مختار فرانسه‌را برای مشاوره انتخاب کرده بود ، چنانچه بعضی‌اشخاص متقاضی دیدار اتابک که بآنها گفته بودکه نباشند در پارک (اکنون تمام پارک محل سفارت‌کبرای دولت جماهیر شوروی ـ در تهران است) برای بزرگسالانی که‌اینجانب‌هم درمجلس آنان حاضر بودم بیان نمودند ـ وقتی در پارک حاضر میشدندـ میدانستند که اتابک با نماینده سیاسی فرانسه جلسه خصوصی دارد (باصطلاح زمان خلوت‌کرده است) و در آن اوقات و هم پس از آن از آنچه گفتند و شنیدم در هفته کمتر از دوبار نبوده‌که گاه گاه جلسه مصاحبه و مشاوره‌او با پاسی‌از شب بدرازا می‌انجامیده آنچه از این کار و برنامه‌و علاقه و سلیقه اتابک میتوان درک کرد آنکه : ۱ـ جزء سفیر و وزیرمختارهردولت،درمحل مأموریت خود اولا " فورا از روابط خوب یا بد دولت متبوعه‌اش باکشورهای‌دیگرو ثانیا " از روابط خوب یا بد یا تازه و عادی و یا فوق‌العاده و یا ناگهانی دولتهای‌معتبرزمان با یکدیگر بمنظور آنکه در مجالس‌ها وارد چه‌نوع گفتگو بشود یا ازچه

[redacted]

نوع گفتگو پرهیز کند و ثالثا " مطالب محرمانه‌ای که‌از طرف دولت متبوعه‌اش با نماینده فلان‌دولت درمحل‌مأموریتش‌بمیان‌نگذارد یا فلان مطالب را بمیان نیاورد یا در همکاریهای محلی‌همگام باشند و یا برعکس‌همگامی‌ننمایند و از این زمره روابط دیپلماتیک که بر عهده نمایندگان‌سیاسی‌است‌بخوبی‌آگاه‌هستندوافرادزیرک‌اگر با آنها بنحو خصوصی مجالست داشته‌باشند در واقع به آژانس خبری و آژانس اخبار هنوز فاش نشده و عمده و معتبر است دسترس‌دارندوچنانچه میدانیم از همین نوع استخبارات دولتهای اروپائی درباره فلان دولت تصمیم دوستی ــ پیمان‌تازه ــ اتحاد برای فلان منظور یا بالعکس تصمیم به جنگ‌و آماده کردن خود برای جنگ یا گفتگوهای مبارز و خصمی با فلان دولت‌میگرفتند و ناچارم برای‌اطلاع هم‌میهنان محترم این موضوع را هم‌که در ردیف مطالب نامبرده است ، اضافه بر منظور بنویسم " صمد خان‌ممتاز السلطنه در اواخر دوران قاجارها در پاریس نماینده سیاسی ایران بود و مدت اقامتش قریب سی‌سال و شاید چند سال بیشتر ادامه داشت ــ شخصا "متمکن ومتعین‌بودواز مال‌خود باغ و ساختمان عالی را در پاریس خریداری نموده سفارت‌ایران‌متمکن‌رادرآن‌محل‌مستقرکرده‌بودوتیز خیلی بیشتر از حد معمول علاقه داشت تعین و تشخص خود را مخصوصا " با مقامیکه در نزد اولیاء دولت فرانسه دارد به‌رخ فرانسویانی که در خور همنشینی با او بودند بکشد این مرد در مجالس معاشرتی خود با رجال‌محلی‌ونیزبارجالی‌که از نقاط دیگربفرانسه آمده و وجه‌تناسبی برای حضور در جلسات رجال فرانسه با ممتازالسلطنه بدست میآوردند روبرو میشد و از آنچه فردا و پس فردا در سالن " بورس " یا در محافل رسمی ظهور جدید (مثل ترقی یاتنزل بها و ارزش کالاهای تجارتی‌وارزهای خارجی) مینماید مطلع میشد و سایر خلوص عقیدتی‌که‌بقاجارهاداشت و خودرابه‌پادشاهان قاجار " نوکر " معرفی‌میکرد و چند سالی‌که‌سلطان احمد شاه در پاریس اقامت داشت ، همه روز قبل‌از باز شدن سالن بورس حتی‌موقعیکه هنوز سلطان احمد شاه‌از تخت‌خواب‌خود خارج نشده بود به نزد سلطان احمد شاه‌میرفت و دست‌شاه را میبوسید و استدعامیکرد : " امر بفرمایند امروز هر چه ممکن است‌فلان ارز را خریداری کنند . " و با این‌وضع‌وحال‌که‌همه‌روز اجرا میگردید ــ مرحوم سلطان احمد شاه‌که فقط‌از ایران یک قبضه شمشیرمرصع و بهادار التفاتی " آلفونس سیزدهم " پادشاه اسپانی را با خود برده بودبا

استفاده‌هائی که از خرید و فروش ارزهای خارجی (که حین ملاقاتهای قبلی و محرمانه رجال تجاری و اقتصادی که بکشور فرانسه برای مذاکره و قرارداد وارد شده‌اند احوال بالا و پائین رفتن ارزها قبل از علنی شدن آن در سالن بورس معلوم میشد) نمود ــ پولدار شدتاآنجاکه‌تا امروز از محل بهره آن تمکن که در بانکهای امریکا است ــ هزینه مقبره‌های

[redacted]

وبستگان تعیین نمود که پرداخت میشود . اتابک با شور و مصاحبت مرتب با وزیرمختار فرانسه از وضع باطنی روسها و انگلیسها که در چه حال و احوالی میگذرانند مطلع میشد و با همین میزان احاطه به‌احوال آنها و احوالی‌که بطور رسمی از جانب نمایندگان سیاسی روس و انگلیس احتمالا " هرگز ابراز و آشکار نمیشد داشت ، با هوش و فراستی که داشت . هم برای روابط با نمایندگان انگلیس و روس میدانست با آنها چه نوع گفتگو و سلوک کندو هم موفق بود ، خیلی خیلی بیش از آنچه شاه وسیله ترجمه روزنامه‌های رسیده از اروپا بوسیله محمد حسنخان اعتماد السلطنه خبردار میشد ، آگاهی‌های بالاتر بدهد همچنین بهریک‌ازنمایندگان ایران درکشورهای‌اروپائی و روسیه میتوانست بنابر اقتضای حال‌آنچه تازه مطلع شده است در صورت‌لزوم آگهی‌ها و دستورهائی صادر نماید و این اقدامات را انجام‌میداد و بنابر یادداشتهای معظم‌السلطنه که از قول نمایندگان ایران مقیم کشورهای اروپا نقل کرده است نمایندگان سیاسی ایران در دوران اتابک همیشه از ادوار قبل از او و بعدازاوبیشتربااوضاع و احوال عمومی جهان و هم‌احوال روابط‌کشورهای اروپائی با یکدیگر اطلاع پیدامیکردند ــ مخصوصا " که اتابک نمایندگان سیاسی را مأمور و هم تشویق مینمود که‌همیشه‌بایکی‌دو نفر به معتبر سیاسی محل مأموریت خود رابطه‌دائمی داشته و عنداللزوم باتشرمقالاتی ، بتوانند برله یا برعلیه شایعات یا حقایقی تأیید کنند مضافا " آنکه اتابک درتمام مراکز ایالات و ولایات باصطلاح زمان خفیه نویس داشت ونیز در نتیجه روابط خیلی خیلی دوستانه با دولت فرانسه در پاریس و شهربانی آن و مرکز اطلاعات سری شهربانی‌نفوذ داشت ، و خواست مظفرالدینشاه را بترساند (چنانچه با ناصرالدینشاه هم اگرچه‌اومانندمظفرالدینشاه جبون نبود بهمین قسم رفتار میکرد تا آخرین اقدام ــ وبنابر آنچه‌شنیده‌ام و هم بنابر آنچه‌مرحوم دوستعلیخان معیرالممالک (به پاس خویشاوندی با اتابک "خبرآخرین‌اقدام اتابک درباره ناصرالدینشاه را در چند یادداشت تلویحا " آشکار نموده‌است) ــ یک‌نفر از اهالی قزوین را که باو حقوق میداد و او را به اقامت در پاریس مأمور نموده بود بواسطه دستوربدهد که ناگهان‌حین عبور درشکه‌ی حامل شاه و اتابک از کنارخیابان‌خودراروی رکاب درشکه برساندو چند تیر با اسلحه کمری بطرف مظفرالدینشاه بپراند ــ که البته بنابر دستور فشنگ‌ها هیچیک گلوله نداشت و هیچنوع جراحتی به شاه و اتابک‌نرسیدــ بعدا "هم شهربانی پاریس‌کاو را دستگیر و از او بازجوئی و گزارش رسمی نمودکه "این مرد دیوانه و فاقد عقل است ــ او را به تیمارستان فرستادیم " اتابک دوتن از نمایندگان سیاسی (وزیر مختار) انگلستان را با آنچه به‌لندن نوشت و انگلیسها هم موضوع‌راواردتشخیص‌داده و مأمورین‌خود را ناچار احضار نمودند با خفت از ایران اخراج کرد ــ همچنین یکی از شارژ دافرهای روسیه را ــ بقسمیکه در کشور خودشان گرفتار ملامت

و توبیخ دولت ... خود شدند . باز ناچارم بحاشیه اضافه نمایم : در سال ۱۳۲۱ (۲۵۰۱ شاهنشاهی) سوء ابابت (اسمعیل اتابکی) دیپلمه کالج آمریکائی که انگلیسی را بابلاغت ... بعلت کشیدن تریاک بود و بعلت کم پولی از قهوه‌خانه‌های فقیرانه و پست استفاده میبرد ... روزی با چند هندی و زلاندی (ظاهرا " برای تریاک کشیدن و باطنا " برای منظور دیگر) در قهوه‌خانه " غلام زاغی " خیابان عین‌الدوله ــ روبروی خیابان نایب‌السلطنه (کوته) روبرو شد و برای حمقصود شرح عظمت تصدی نخست‌وزیری پدربزرگش را برای آنها نقل کرد ــ دو روز بعد دو تن مأمور بهقهوه‌خانه غلام زاغی وارد شده آقای اسمعیل اتابکی را بعذر آنکه شپش دارد و شپش در تهران سبب اشاعه وسرایت تیفوس است " در میدان توپخانه‌در ساختمانهای مرحوم لیسربا ایجاد ماکت بزرگ شپش و اثرات بشری وجود شپس نمایشگاهی ساخته ودر انظار مردم پشت وبیرین قهرار داده بودند " با خود بردند ــ آقای اتابکی جنان معلوم شد که سر نوشت خود پی برد ــ یادداشتی برای آقای عبدالحسین دقیقی (ناظم دبیرستان ادیب) که جلسایی در منزلش داشت وآقای اتابکی‌هم بعضا " حضورمی‌یافت و اینجانب هم در آنجا حاضر میشدم نوشت "مرابردندبه‌دادم برسید " و یادداشت دیر با بموقع وسیله غلام زاغی به آقای دقیقی رسید ــ لکن متأسفانه وقتی آقای دقیقی با برادرش آقای محمد دقیقی به کمپ انگلیسها (خارج از دروازه دوشان تپه در خیابان فعلی فرح آباد) رفتند ــ جواب آنها چنین بود "میراسمعیل فرزند عبدالله در گورستان مسگر آباد شماره ۱۹ است . " این حمله‌ها راهم بنویسیم وبه‌دی‌المقدمه‌برسم : میرزا رضای عقدایی (یزدی)که خود را بنابر مصلحت‌هائی "کرمانی "شناسانده‌بود ــ همیشه جیره‌خوار اتابک بود و هر زمان حبس شد و زجر باورسید ازطرف مخالفان اتابک‌بود ــ یکی یعنی نعیرازکامران‌میرزا نایب‌السلطنه (پسرناصرالدینشاه) که‌وزیرجنگ ــ حاکم تهران ــ سرپرست شهربانی و خفیه نویسهای شهر ــ آقابالاخان‌سردار افخم (معین‌نظام) معین کامران‌میرزا از جانب مقامات دیگر گرفتاری نداشت سبب هم آن بودکه‌اتابک در شئون کمترین نفوذی با تمام قدرتی‌که داشت و تلاشهائی که نمود نداشت و با سلطه‌و احاطه‌ای که به تمام امور مملکت داشت ، از این حیث احساس دوری و ناراحتی وسابدحقارت مینمود ــ میرزا رضا هر وقت‌گرفتار شد ــ زمانی بود که باصاحبمنصبان نظام تماس گرفته و برای آنها از بی‌قانونی آن‌زمان و قانون شناسی کشورهای باصطلاح متمدن (اروپاوامریکا ــ روسیه اروپایی) زبان حرف میزد ــ حتی در مشهد حاج رضا خان ضرابی سرهنگ قشون را بعنوان‌مداوای سرحاج رضا خان که کچل بود سه ماه تحمل و حجره خود در سرای نواب بالا خیابان ــ مشهد) حاضر میکرد و ضمن روغن مالیدن به سر حاج رضاخان از مقوله‌های فوق‌الذکر برای او حرف میزد و منظور اتابک ناجور کردن روابط وزیر

جنگ با صاحبمنصبان قشون و بالمآل خارج شدن کار قشون از دست پسر ناصرالدینشاه و بدست دیگری واگذار کردن آن بود که احتمالا" آن وزیر جنگ جدید زیر نفوذ و شعاع سلطهٔ اتابک قرار خواهد گرفت ــ چنانچه در واقعه انحصار تنباکو حرف مردم وازدحام آنها که تا در بزرگ جنوبی ارگ (میدان فعلی جلوی ساختمان رادیو) خود را رسانده و ناصرالدینشاه در فاصله دویست متری مهاجمین بود که ناچار اسلحه بدست گرفت و در باغ گلستان آماده زد و خورد شد و گفت " حالا که آنها میخواهند مرا بکشند ــ من هم آنها رامیکشم ." زیرا باوجود بستن دروازه جنوبی ارگ و قرار گرفتن سربازان مسلح در طبقه بالای دروازه (محل نواختن نقاره و کرنای روزانه) هنوز ازدحام هجوم داشته و در صدد آتش زدن در دروازه بودند که بالاخره تلفات جانی دادند و متفرق شدند ــ پسر ناصرالدینشاه شخصا" اســ سنگر نهائی را اداره میکرد ــ حرف مهاجمین آن بود که " معزی قرمزها یعنی صاحبمنصبان قشون اسباب خرابی مملکت و تعدی بمردم هستند و . . . و . . . " و روی سخن مهاجمین کلا" و جزئا" با دستگاه قشون و پسر ناصرالدینشاه بود ــ

اتابک در ظاهر با رأی ناصرالدینشاه در عقد پیمان انحصار تنباکو موافق ــ اما در باطن هم با بستن قرارداد انحصار تنباکو مخالف بود و هم ضمنا" موقع را خیلی مقتضی برای خرد کردن وزیر جنگ ناصرالدینشاه دانست ــ مرحوم سید عبدالله بهبهانی در بطون کار وسایل منظور اتابک را با دادن الهام بمردم فراهم ساخت . این میرزا رضا ماهها در صحن حضرت عبدالعظیم (باغ طوطی) منزل داشت ــ دارای یک طپانچه یک فشنگی بود ــ صبح روزهای جمعه دو نفر از مأمورین ناشناس اتابک (که نام آنها را بعدا" اشاره خواهم کرد) به حضرت عبدالعظیم میرفتند و پول هزینه یک هفته را باو میرساندند که در روزهای قبل از جمعه روز کشته شدن ناصرالدینشاه میرزا رضا دانست که باید روز جمعه تصمیم نهائی را بگیرد (آقای معیرالممالک با تلویح ابلغ من التصریح احوال این حکایت را در یادداشتهای منتشره خود ذکر کرده‌اند) .

در صفحات مجله خاطرات وحید خوانده‌اید که اتابک با چه تدبیر قدرت ظل‌السلطان را که حد و حصری نداشت با دست ناصرالدینشاه خرد کرد و چگونه در ساعت عزل ظل‌السلطان از سطوت ها در تهران ، مأمور خفیه اتابک در اصفهان حاج علیقلی خان (سردار اســـــد) را که جوانکی بود و در زندان میگذراند و صدی صد بیم کشته شدن او میرفت از زندان بیرون آورده و به تهران فرستاد و بعد اتابک درست نقطه مقابل ظل‌السلطان بـــا حاج علیقلی خان رفتار نمود و او را برای تمام عمر فدائی خود ساخت هنوز بکمال اتابک را نساختیم (اینجانب مطلقا" با خانواده اتابک و لاچینی و زال بک (پدر بزرگش) و نسب و سبب آقا ابراهیم امین‌السلطان پدر اتابک و با آل و اولاد او قرابت ندا[illegible]

[redacted]

من بنده تاریخ و مغز وقایع و معرفی حقیقی مردمان تاریخ دویست سال اخیر است) و هر چه بازاز اتابک و شرایط وجودی او گفته و نوشته شود ــ کم است ــ این مرد به یک درآمدی ساخته بود که هیچیک از اعیان و منتسبین به دستگاه سلطنت حاضر نبودند بآن توجه کنند اتابک قبل از صدارت " صاحبجمع " بود و صاحبجمع کسی است که دستگاه حمل و نقل شاه راشامل شترخانه و قاطرخانه و پرسنل آن راتصدی میکند ــ از همان زمان بافیمانده فضولات شترها و قاطرها را مردم تهران برای سوخت و گرمای حمامها ، برای تنورهای نان پزی ، برای سوخت چلوکبابی‌ها و پلوپزها و دیزی‌پزها ، برای سوخت اجاقها و کورهای قنادها ، همچنین تعداد زیادی خانه دارها برای سوخت خفیف (حلواره) مصارف خود ــ در آمد نه زیاد اتابک اما ثابت که صرف هزینه‌های روزانه میشد همین پول فروش فضولات شترخانه و قاطرخانه بود ــ البته در مصارف دیگر آن دستگاه که وسیع هم بود اتابک استفاده نمینمود .

اتابک تا آخرین روز صدارت دفترش و محلس پذیرائی و اداره امورش را فقط در حیاط آبدارخانه سلطنتی (حیاطی بین تخت مرمر و حیاط زرگرخانه که به گلستان متصل بود) قرار داد ــ میگفت پدر من آبدار و آبدار باشی شاه بود من هم در هر حال باید قدرو اعتبار تکلیف خود را بدانم) و با آنکه عمارت قصر ابیض که مرحوم ناصرالملک آنرا محل اداره خودو نخست وزیری قرار داد و تا قبل از سپهبد زاهدی هنوز مرکز نخست وزیری ایران بود صدمتر با حیاط آبدارخانه فاصله دارد و در اختیار مطلق اتابک هم بود ــ محل خدمت توارثی خود را محترم میشمرد .

اتابک در واقعه رژی دخانیات در ظاهر اوامر شاه راکه صد در صد با ایجاد رژی دخانیات موافق بود محترم میشمارد ولکن در باطن بمقاصد مکتوم انگلیسها که پس از استقرار ایادی خود در تمام ایران برای کشت توتون و تنباکو و ارسال و ایصال آن به سایر نقاط و توزیع وانبارداری محصولات و احاطه بر احوال مردم و نزدیک شدن بآنها و به زعمای قوم (چنانچه درهندوستان و سایر مستملکات با ایجاد امور تجاری رخنه نملیک و تسلط و فرمانروائی برآنهانمودند) میتوانستند با خرید و جودهای متنفذ یا تهدید آنها و ایجاد تحریکات وبلوا به مرکزیت ایران خاتمه بدهند ، پی برده و آنها را حتی میتوان گفت بهتر ازخودشان می‌شناخت .

آقای محمود محمود نقل از نوشته‌های وزارتخارجه انگلستان به نمایندگان سیاسی خود درایران مینویسد : " اتابک از داخل محل کار شما بیش از آنچه شما از داخل کارش مطلع باشید آگاه است !! " .

اتابک تاسه روزبعد از قتل ناصرالدینشاه که در این روزها مظفرالدین میرزا ولیعهد را به

تهران آمدن مهیا میکرد و بعضی کارهای دیگر انجام داد، نگذاشت کسی از مردن ناصرالدینشاه آگاه شود و روز سوم اجتماعی از شاهزادهها و اعیان قریب شصت تن فراهم ساخت و باین مضامین با آنها حرف زد: " . . . پس از مقدمات . . . حال چنین شده . . . هر طور میل دارید بعدا "ایران اداره شود ـ سلطنتی یا جمهوری و اگر بخواهید ـ نمیگذارم ولیعهد به تهران بیاید . . . هر دو کار میسر است " همه سکوت رضایت یا سکوت" نادانی " نشان دادند ـ غیر از سه چهار تن از شاهزادگان معمر که آنها روابط روزانه و کاری با اتابک نداشتند تقریبا " بحال تعرض اتابک را از افکاری که ابراز کرده بود ، دور کردند .

ونیز وسیله مجدالدوله به نایب السلطنه پسر ناصرالدینشاه پیغام داد : " اگر میل دارید ـ من شما را شاه خواهم نمود ـ شما هم کتبا " تعهد کنید که فقط من صدراعظم شما باشم . " پسر ناصرالدینشاه با تأثرات ناشی از وحشت جواب داد : " نه نه ـ مرا میکشند ـ سلطنت نمیخواهم . . . " اتابک پس از ناصرالدینشاه بخوبی و آسانی میتوانست تاریخ ایران را دگرگون کند ـ چون ابهت و نفوذ او در همه کس و همه جا حتی در دورترین نقاط ایران (چنانچه در دوران محمد علیشاه که کمی صدراعظم شد اغتشاش پشت کوه را با یک تلگراف بوالی پشتکوه خاتمه داد) اثر داشت و تمام سرشناسان مملکت با اطمینان به وعدههای او تمکین میکردند .

وحال که معلوم شد اتابک چه میتواند کرد به یادداشتهای آقای معظم السلطنه دولت میرسیم (مردی بود که خدمتش از عضویت وزارت امور خارجه شروع میشود ـ هرگز نتوانست بسبب داشتن نظریات ثابت با بی‌مسلک‌های جاه طلب ـ رشوه‌گیر ـ رشوه بده ـ دروغگو و متملق همگام باشد ـ او را به صندلی‌ها و مناصب بالاتر راه ندادند ـ اما عزت نفس را تا آخرین نفس حفظ نمود) و موقع بروز خبر قرارداد ۱۹۰۷ در مأموریت در سفارت ایران در استانبول بود ـ روزی در مجالست کوچکی در وزارتخارجه به اینجانب گفت که میل دارم شما یادداشتهای من راجع به ظهور مشروطیت را بخوانید و لکن باید در منزلم مطالعه کنید و هفته‌ی بعد که آنچه در یاد دارم در سال ۲۵۰۴ (۱۳۲۴) بود با تعیین وقت سه یا چهار روز متوالی عصرها بمنزل او (بازار ـ کوچه ، بگمانم غربیان) رفتم ـ هربار تا سه ساعت مقداری از ۹ صفحه بزرگ نوشته‌های او راجع بمشروطیت را خواندم (کتاب‌های زیاد و نوشته‌های فارسی و خارجی شامل روابط دیپلماتیک کشورهای جهان داشت که بعضا " مرا از ادامه منظور برای مدت کمی باز میداشت) و آنچه را بیاد سپرده‌ام چنین است . نوشته بودند : (در استانبول هستم) خبر داشتیم که مظفرالدینشاه از تهران به سوی پترزبورگ رفته‌اند (سفر سوم شاه است اکنون عین‌الدوله صدراعظم است) اتـــابک پس از نصـــب

عین‌الدوله حضور شاه ...

پسرش میرزا احمدخان و مخبرالسلطنه و احمد خان پیشکارش ویک آشپز بسفری رفته که همان مسافرت دوردنیا است ـ روزیکه از شاه اجازه گرفت عین الدوله تا جلوی کالسکه اتابک آمد و در کالسکه را به احترام اتابک برای اتابک باز کرد ـ اتابک پس از جلوس در کالسکه به عین الدوله گفت ـ " میر آخور . . . صدراعظمی کار میر آخورها و تفنگدار نیست !! " عین الدوله از دوران و مظفرالدینشاه در ولیعهدی ، میر آخور و تفنگدارباشی بود تا قبل از مقام صدارت هم آن مشاغل را داداشـــت) . یکهفته یاده روز بعد سفیر مرا از اطاقش احضار کرد ـ دستورنشستن داد و دستور داد چای آوردند به پیشخدمت گفت : " تانگفته ام کسی نیاید . "بعدفرمودند : از پترزبورگ به من نوشته اندکه شاه آمده اینجا ، حال خوشی هم ندارد ـ درملاقات باامپراتور گفته است : " با تمام سوابق دوستی خاندان اعلیحضرت امپراتوربا ایران و خانواده ی ما از اعلیحضرت متوقع نبودم که به چنین قراردادی (پیمان مربوط به تقسیم ایران با انگلستان) رضایت بدهید . " امپراتور هم از قرار معلوم گفته است : " من خود با این قرار داد زیاد موافق نبودم اما رئیس دولتم و وزیر خارجه ام و بعضی سفیران ما درپایتختهای مملکت ها همه نظر موافق داده اند و اکنون هم اگر اعلیحضرت انگلستان را حاضر بفرمائیدکه ازاین قرار صرف نظر نماید ما موافقیم و . . . و . . . " و شاه باکدورت عازم اروپا شده است ـ قریب بیست روز بعد بار دویم سفیر مرا احضار کرد این بارمختصربود و ایستاده بودم اما به پیشخدمت سفارش کردند که " کسی نیاید . " گفتند ازپاریس نوشته اندکه شاه با احوال خیلی ناجور و پریشان حال به پاریس آمده ، معلوم میشود در لندن تقاضاهائی نموده اما مثل آنست که به شاه التفاتی نشده و اتابک هم در پاریس است و اتابـــک را احضار کرده ـ معلوم نشده که چه میخواهد از او (در خاطرم نمانده است یا نوشته بود که مرخصی گرفتم و به پاریس رفتم یا از پاریس باو خبر رسیده ـ در هر حال جریان ملاقات اتابک با شاه را نوشته اســـت) شاه اتابک را احضار کرد و گفت . . حال چه باید کرد ؟ وضع خوب نیست و بعد با دستمال اشک چشمانش راخشک کرد و بسیار مکدر . . . و از این مرحله ببعد را آقای سفیر بعدا " بمن فرمودند که : اتابک با تعظیم غرایـی عرض کرده بود که زیاد مشکل نیست ـ اگر اجازه میفرمایند چاکر یک کاری میتوانم انجام بدهم و امیدوارم با قبال بی زوال اعلیحضرت شهریاری به نتیجه هم برسد . سخن آقای سفیر که باین جارسید . آهی کشید و کمی سکوت کرد و متأثر شد و با صدای لرزان گفتند : " چه اشتباهی شد که اتابک را معزول و عبدالمجید میرزا (مقصود عین الدولـه است) را صدراعظم کردند ، پدر ایران درآمد ، . . . امید بخدا است ، خدا کند اتابک بتواند این بدبختی را رفع کند و . . . " اتابک بعرض رسانده بودکه پول هم لازم داریم و شاه جواب داده بود ، پول بشما میرسانم ـ شما دستگردان و فراهم کنید بعد بشما میرسانم .

این خبر موقعی به آقای سفیر رسید که او را اتابک به پاریس احضار کرده بود ــ بقیه ورثه و آقای سفیر هم با ترن اکسپرس از استانبول عازم شدو از آن بعد آشناها خسته و ریخته اخبار خوش و ناخوشی از آلمان و پاریس و لندن به استانبول میدادند ، اما خبر صحیح را آقای سفیر بعد از یکهفته اقامت در پاریس باستانبول آمدواطلاع داد که : " اتابک من وچند نفر دیگر را احضار کرده بود (کنفرانسی تدارک کرده بود) و جمعا " ۹ نفر بودیم فرمود که . . . میدانید . . . وضع خوب نیست . . . شاه خیلی ناراحتند و از من و شما خواستهاندکه با جان و دل هر چه از دستمان بر میآید ــ کوتاهی ننمائیم و از یکایک پرسید که : " حالا چه باید کرد . . . و بعضی پاسخهائی دادند ــ بعضی گفتند : هرطوری میفرمائید مطیعیم . . . " بالاخره اتابک گفت : اولا " از حالا ، همین حالا در محل مأموریت با یکی دو روزنامه نافذ و آبرومند محلی خصوصیت دایر کنند و اگرخرجهائی هم داشتید ، بهخود من صورت آنرا بدهید و دریغ از مایهگذاشتن نکنید و روزنامهها از بیعدالتی روس و انگلیس درباره ایران مقالاتی بنویسند و خودشما هم در مهمانیها و جلساتیکهامردما معتبر دارید سر گله را از این بابت باز کنید و اگر بتوانید نمایندگان دولتها را حاضر کنید که مطلب را به مراکز خود راپرت بدهند و نسبت بهایران و تعدی روس و انگلیس بایران اظهار نظر نمایند ــ منهم از همینحالا در مملکت ایران کارهائی خواهمکرد و اغلب شما میدانید که ایرانیها قرارداد رژی را ناچیز کردند ــ یعنی زعمای قوم و آن زعمای قوم حالا هم هستند ، اما یک کسی مثل من (اتابک) . . . کمی تأمل و سکوت کرد ، بعد گفت به هر مبر آحوری . . . که مرد هم نیست . . . وامیدوارم باهمت و فداکاری و جان نثاری شما نسبت به شاه موفق باشیم ــ در هر حال یک جناح این کار در خود مملکت است و یک جناح آن در اروپا و آمریکا . . . باز کمی سکوت کرد و گفت امیدوارم به بنگی دنیا برسم و بتوانم آن دولت را که بهتر از همه از تعدیات انگلیسها و روسها خبر دارد و با آنها از اینجهت خوب نیست رفیق پر گرام خود بنمایم .و شما بدانیدکهجناح اصلی شما هستید ــ بعضی از شما میدانند که قرار داد رویتر (قبل از آنکه من افتخار صدراعظمی داشته باشم) را خود انگلیسها لغو و ناچیز قلمداد کردند و دولت انگلیس و وکلای پارلمان انگلیس قرار داد روبتر را تعدی و مضحک معرفی کردند و روبتر تنها و بیپناه ماند و کارش به الغای قرار داد رسید ــ اما انگلیس ها بهمیل چنین کاری نکردند. میدانید و روزنامههای اروپا در همان موقع خیلیاز مرکزیت سیاسیامور اروپا در آلمان کهصدراعظم (بیزمارک)آنراباعمال نفوذهابوجود آورده بود نوشتند و ناصرالدینشاه درمهمانیامپراتورآلمان از شاه ایران قضیه را (که میرزا حسینخان سپهسالار و ملکم خان اشتباهکردهاند) برای بیزمارک نقل کرد و بیزمارکهم گفته بود : " ما هماز آن قرار تعجب

کردیم ، این نوع قرار دادها خود بخود لغو شدنی‌است و من این سهل‌انگاری انگلستان را که با تمدن او جور نیست به نخست وزیر انگلستان یاد آوری مینمایم و پیش از آنکه اعلیحضرت شاه بفرمایندمنتهی‌بعنوان دیگر عزم داشتم‌سبکسری اولیاء انگلستان را بآنها تذکر بدهم .

و در همان‌روزهای‌اقامت‌ناصرالدینشاه در لندن ـ در مجلس انگلستان ناجور بودن قرار داد بارن رویتر (اتابک گفت : بارن هم برای‌این جور اشخاص طماع و دیوانه زیاد است)مطرح شد و وکلا متفقا " آن را کان لم یکن شمردند .

حال‌هم باهمت شما و اگر خواسته‌های دولتی که در آنجا مأمور هستید هم کمک کند من امیدوارم مذاکرات روسها و انگلیسها به‌جائی نرسد . خاتمه کنفرانس اتابک با نمایندگان‌سیاسی‌ایران مقیم اروپا و بعدا " از کاغذهائی‌که از تهران پست میآورد دانستیم که در تهران شلوغ شده ، (معظم‌السلطنه چیزهای دیگر مربوط به استانبول و کارهای سفارت نوشته بودند که خواندن آنها منظور من نبود و هم آنچه نوشتم دراصل بقلم معظم‌السلطنه‌خیلی قلمفرسائی ها و حواشی و اظهار نظرها داشت و مفصل بود) و از این ببعد مشهودات و شنوده‌ها و ادراکات خود رامینویسم : هشت سال داشتم ، کم و بیش میخواندم ومی‌نوشتم ، زیرا از سه سال قبل‌از شاگردی مدرسه قدسیه (بعدا "اقدسیه و دبیرستان‌سعیدالعلما شد) چون پسر بودم باید از بام تا شام در بیرونی منزل نزد معلم و مربی باشم‌که پس‌از انقضای درس دو سه تن‌مستخدم دیگر خانه در آنجا مجتمع شده و صرف غذا میکردند و هریک از خارج خانه بخانه‌میآمدند ، خبرهائی میدادند و میشنیدم ـ در این دو سه سال قرآن خواندن را به‌اینجانب یاد دادند وکم کم هم سیاق نویسی و نوشتن چند سطر از روی گلستان سعدی را یاد گرفتم . اول بار خبر رسید که علاءالدوله سید قندی را بچوب بسته ، بعدا " . . . رابطه شیخ محمد سلطان الواعظین با (نام او از یادم رفته) یکی از اهل منبر با صاحبان محاضر تیره شده و شیخ محمد بالای منبرها مردم را تهییج مینمایند . بعد خبر رسید که سربازهای‌مقیم‌قراولخانهٔ میدان باغ (پسته بیک) (بازارچه حمال نواب در محله عود به لاجان‌که‌در اصل‌او لجن است)خواستند از ازدحام‌طلاب مدرسه‌ی حاج ابوالحسن معمار جلوگیری کنند و سیدعبدالحمید (یکی‌از طلاب) کشته شده ـ و جسد او را طلاب روی دوش‌گرفته‌و در کوچه و بازار میگردانندو از شقاوت عین الدوله حرف میزنند . و اشعاری هم روی اوراق واحد باچاپ سنگی‌و بد خط مستخدمین آوردند که مربی اینجانب نوشته‌ی آنرابرای‌دیگران‌خواند :سید عبدالحمید ، کشته‌ی عبدالمجید (عبدالمجید عین‌الدوله است) و چند بیت دیگر که دیدم و خواندم اما درست درک نکردم و در ذهنم نیست .

وحال‌ازاینجا از قول مرحوم‌آقاسیدعلی مدرسی یزدی که خود یکی‌از طلاب مدرسهٔ حاج‌ابوالحسن‌معماربود (پدرآقای‌وامق قاضی باز نشسته) نقل نموده و مینویسم : ایشان گفتند که چند روز قبل‌از ازدحام و قیام طلاب مدرسه‌ی حاج ابوالحسن ـ آقاسید عبدالله بهبهانی‌چهارپنج نفر از سالمندان طلاب راخواستند (از قراین چنین است‌که نظارت بر موقوفات‌مدرسه‌حاج‌ابوالحسن با آقا سید عبدالله‌بوده) و فرمودند که بنابر احادیث‌اکنون آن زمانی‌است‌که وعده داده شده و سلطنت نوبت سادات روحانی‌است عین الدوله هم تعدی‌بمردم میکند ـ سید قندی مرد محترم و اولاد پیغمبر را در دیوانخانه در انظار به چوب‌و فلک بسته و... و... الان بازار را بسته‌اند و در مسجد جامع متحصن شده و دادخواهی ازشاه میکنند ـ سربازها هم با اسلحه و تهدید مزاحم آنها هستند . و... و... شماطلاب‌مدرسه‌مدارس دیگر هم بروید و سایر طلاب را باخود مجتمع کنید و بروید مسجدجامع (مسجد جمعه فعلی) ـ ما هم بعد از رجعت چند تن از معمرین طلاب و ابلاغ دستور آقا سیدعبدالله عازم شدیم که سربازها مانع شدند ـ ما مقاومت نمودیم ـ سید عبدالحمید را با گلوله کشتند و نعش او را برداشته با شیون و گریه و زاری در حالی که شالهای سیاه و سبز را برای ماتم دور گردن‌خود آویخته بودیم و سرهای ما برهنه بود در کوچه و بازار گرداندیم ـ اما بامید آنکه از این ببعد مقام سلطنت ایران از ما است‌بسیار علاقه‌مند و جدی باجرای دستور آقا سیدعبدالله قیام و اقدام داشتیم ـ بقسمی‌که دل ما محکم‌شده‌بوداز سربازهاهم باکی نداشتیم ـ همان روزها مرحوم سیدالعلما تمام شاگردان را بعد از ظهر دوبدو بصف تشکیل داد و با خود آورد به مسجد جمعه و در آنجا از روی پرچمهائی‌که دیدیم شاگردان قریب ۵ مدرسه‌ی دیگر هم با اولیاء خود در مسجد جمعه بودند ـ صف‌شاگردان‌مدرسه در کنار سکوی شمالی مسجد جمعه در سه طرف ایستاده بودند وآقا سید عبدالله بالای منبر رفت‌و در حال ایستاده در صدر منبر با هیجان‌فوق‌العاده‌ای شنوندگان‌را به مخالفت با عین‌الدوله تهییج میکرد وآنچنان دراین سخنرانی به هیجان آمد که یکباره دستمالش را بیرون آورده و جلوی دهانش گرفت و دندانهای مصنوعی خود را درون دستمال انداخت و با دهان بی‌دندان به سخنرانی ادامه داد ـ و با بیان بدون دندان و در حال هیجان همه‌مردم شیون و زاری نمودند ـ ما اطفال هم تحت تأثیر گریستیم .

برنامه آقا سید عبدالله‌که با حاج شیخ‌فضل‌الله نوری دراین مورد همگام و همصدا بودندباالهامی‌کهاز اتابک گرفته بود آن‌بود که بالنتیجه ملت به صدا درآمده و دستگاهی راکه‌جابراست‌قبول‌ندارد و تدریجا " ملت دشمنی خود را با دستگاهی که نشسته و قرارداد تقسیم‌مسلمانان را کفار بین خود نقشه میکشند و ساکت است ابراز کنند و تدریجا " صدای

تهران به‌شهرستانهامیرسیدوبانفوذ و رابطه آقا سید عبدالله با روحانیان مقیم شهرستانها هم‌چنین قیامهائی بشود و یکباره در تمام مملکت ملت بر علیه وضع برخیزد ـ چنانچه‌در واقع رژی مقارن تهران ـ شیراز و تبریز هم بصدا درآمدند و قوت و بسط مخالفت با رژی بیشترشاه رامرعوب کرد که بالمآل تهران به شهرستانها خبر داد که " قرار داد لغواست " (در یک خانه آلبومی‌از دستخط‌های تاریخی ناصرالدینشاه به پسرش نایب‌السلطنه و وزیر جنگ موجود است‌که از چهل سال قبل از آن خانواده دور افتاده‌ام و امید وارم بتوانم دسترسی داشته و یکی دو تا از دستخط‌های ناصرالدینشاه‌به وزیر جنگ و حاکم تهران در روزهای‌قیام برعلیه‌رژی‌راکه‌دارای‌مطالب بزرگ است استنساخ نموده‌و بمجله وحید برسانم ـ روزیکه‌آلبوم‌رادیدم‌طی ده دقیقه اجمالا " به‌آن آلبوم نگاه‌کردم) . از آقا سیدعبدالله برمیآمد که یکپارچه ایران را بشوراند و هر وقت‌ملت بشورد کارهائی میشود ـ جنگ دوم و چهارساله عباس میرزا نایب‌السلطنه فتحلیشاه با قوای روس در اثر شورش ملت واقع شد ـ واقعه گری بایدف و کشته شدن او با تعدادی دیگر در محل سفارت روس در تهران که بالاخره تزار روسیه هم ادامه دوستی باایران‌رابر کشته شدن عده‌ای از مأمورین سیاسی و اتباعش‌ترجیح‌داد و نتیجه‌به‌سود ایران بود ـ لکن افسوس بوضعی که آقای‌عبدالله بهرامی مینویسد درهمین حیص و بیص حاج امین الضرب که دلتنگی شدیدی بعلت چوب خوردن از طرف شاه داشت‌وسیله حاج محمد تقی بنکدار با دادن مبالغی به حاج محمد تقی مردم را به چلو و پلوی موجود در سفره‌ای در باغ سفارت انگلیس انداخته میشود برد و آقای بهرامی مینویسد که‌حاج‌محمدتقی‌از قلت متحصنین در سفارت به‌حاج امین‌الضرب گزارش دادوحاج‌امین‌الضرب‌باپرداخت پولهای اضافی دستور داد : " بروید طلاب را از مدارس به‌سوی‌سفارت‌تشویق‌کنید و برعده‌ی متحصنین به تحصن افزوده میشود . (در سال ۱۳۰۲ در مشهد در کنار خیابان در بساط خرده فروشی یک دوره از عکسهای حالات مختلفه متحصنین‌در سفارت انگلیس تهران یافتم ـ نمیدانم به علت گران بنظر رسیدن بهای آن یاعلت‌دیگر میل خرید داشتم ولی مقدور نگردید ؟ یکی‌از عکسها کلا " از اجتماع تقریبا " یکهزارنفری‌است‌که همه‌معمم به‌رنگ سیاه و سفید هستند این عکس در کوچه‌ی شمالی‌جنوبی بین باغ سفارت‌و محل اصطبل سفارت از روی بام برداشته شده ـ طلاب رو به جنوب در صفوف ۵ و ۶ نفری پشت سر همدیگر از جنوب‌تا شمال آن کوچه ایستاده و کمی‌سرشان به بالا به دوربین که روی‌بام است‌نگاه میکنند و تمام کوچه را اشغال کرده‌اند (این کوچه باندازه ۱۵ ـ ۱۶ متر دوراز ضلع غربی سفارت بود که در تمام طول شمال و جنوبی باغ سفارت‌اصطبل در محل همان ۱۵ ـ ۱۶ متر پهنا قرار داشت ـ یک محل وسیعتری‌هم در این‌پهنا داشتندکه‌جای‌اسبهانبود ـ معروف به فیلخانه که هر زمان از هندوستان انگلیسها

لازم بود فیلی برای شاه بفرستند تا چندی که فیلبان ایرانی با فیل مأنوس شود فیل را درآن‌محل‌پذیرائی کنند . اگر بکتاب دیو لافوا نماینده فرانسه در دربار ناصرالدینشاه‌و تصاویر آن کتاب النفات شده باشد ــ در عکس یکی از سلامهای ناصرالدینشاه که از پشت جماعت‌که‌روبه‌تخت‌مرمر و شاه ایستاده‌اند برداشته شده ــ جلوی صفوف، جماعت سه زنجیر فیلهای درشت ایستاده‌اند و محل فیلخانه برای جنین‌کارها و چنین پیشکشها تهیه شده بود) .

افسوس‌که نقی زاده‌ها ــ امین‌الضربها ــ بنکدارها برنامه آقا سید عبدالله را مغشوش کردندو برنامه اتابک و آقا سید عبدالله (و منم‌نمودار و نفوذ او یعنی آقا سید محمد طباطبائی که توأما " سام سیدین سندین مشهور شده بودند) را منحرف ساختند ــ آقای بهرامی‌مینویسددر روزهای‌تحصن ، چند بار بنکدار با چند تن دیگر را وزیر مختار احضار دراطاقش و از آنها علت تحصن را پرسش‌کرده بود ــ و در آخرین ملاقات که نمایندگان متحصنین میگفتند : " ما عدالتخانه میخواهیم . "وزیر مختار بآنها تعلیم داده بود : "ازاین‌ببعد بگوئید ما (مشروطه میخواهیم) . " . و باید اضافه نمایم ، بنابر آنچه طی مذاکرات کتبی‌و تلگرافی ،مأمورین سیاسی انگلیسی میان تهران و پترزبورگ و لندن معلوم است‌ــ انگلیسهاجدا "برابن‌مدار گفتگو کرده‌اند : " چون پایتخت ایران و مقر محمد علی میرزا درتهران‌و در منطقه‌ی نفوذ روسها است محمدعلی‌میرزاهم بهیچوجه‌میانه‌خوش‌حتی میانه‌ی‌عادی‌باانگلیسهاندارد‌لذااین کیفیت سبب تزلزل خاطرماو مزاحم منافع انگلستان است . و بعقیده من خواسته‌ی سفارت انگلیس در تهران برای جلب تحصن مردم بسفارت تحریک‌وتشویق‌مردم به خصومت با محمد علیشاه بودکه بر برنامه اتابک و آقا سید عبدالله غالب شد و برنامه‌اتابک و آقا سید عبدالله آنچنان بود که هر گاه به تحصن هم برسد ــ البته اماکن مقدس باشد و البته سفارتخانه ها نباشد ــ چنانچه سیدین سندین به حضرت عبدالعظیم و قم هجرت موقت هم نمودند .

پایان

بقیه از صفحه ۲۹

گل دورنگ ، گل دوروی ، سرحدار ، سرو ، زربین ، نوشت ، شیر خشت ، و صدها نام زیبای‌دیگرفارسی‌این عقیده را بیشتر استوار میسازدکه‌بایدکوشش‌شودبرای قاطبه جماعت ایرانی نامهای زیبای فارسی انتخاب شده و در دسترس آنها گذارده شود .

در کتب فارسی علمی قدیم‌ایران واژه‌های فارسی‌و عربی بسیاری از گیاهان و درختان‌و جانوران‌و حشرات و قارچها وجود دارد‌که در صورتیکه دقیقا " مورد مطالعه‌قرار گیرد میتواند بهره های بسیار دهد . بطور کلی‌در زبان‌فارسی میتوان از ریشه‌های‌اصیل لغات‌و پیشوندها وپسوندهای‌گوناگون‌هزاران واژه‌فارسی بوجود آورد و بزبان فارسی رونق بیشتری بخشید .

خاطرات ماشاالله خان کاشی



۵

گفت‌خیر ، گفتم پس حکم‌کنید مدعیان من یک یک حاضر شوند و بامن محاکمه کنند که حق و باطل از هم جدا شود قاضی تصدیق کردو بهمین ترتیب یک‌یک‌را پیش طلبیـــده هریک‌اظهاردعوی کردند و من با کمال استقامت از روی صحت جواب گفتم . .

یکی مدعی شدکه شبها نوکرهای خودت‌را میفرستادی دکانها و خانه‌ها را میبردند واموال مسروقه‌رابرای‌تومیآوردند . جواب گفتم بگو ببینم تو در این‌دعوی اصیلی یا وکیل اگر میگویی اصیلم به شهادت عدلین ثابت‌کن و غرامت از من بگیر و اگر میگویی وکیلم موکل توکیست ووکالت نامه‌ات کجاست و مابه‌النزاع چیست ؟ گفت من مدعی نیستم بلکه شاهدم‌گفتم پس مدعی کیست‌که‌تواز برایش ادای شهادت‌میکنی بیچاره‌از جواب عاجز ماند و بجای‌خودنشست و دیگری‌از جا برخاست ومدعی شدکه‌نوکرهای‌تو در فین از چشمه زنانه

دوازده "ن‌را کشیده و بردند در باغ شاه و سه شبانه روز آنهـا را نگـاه داشتی و بعد رها کردی جواب گفتم بگو بدانم آیا آن زنها از داخل کاشان بودند یا نه و ضمنـــا " شوهر و اقارب داشتند یانه گفت البته بیکس نبودند . گفتم شوهر و کسان و خویشان آنها برای این ظلم بزرگ چرا در مقام تظلم برنیامدند ، چرا بدولت عریضه و تلگراف نکردند؟ گفت ازتو میترسیدند گفتم حالا که من در کاشان نیستم که‌ازمن بترسند من پول تلگرافش رامیدهم بآنها تلگراف کن تا شرح این مطلب را بدولت عرض کنندو مرا آنوقت مجازات نمایند .گفت من آنها رانمیشناسم گفتم پس بدون شناسائی از کجا این مطلب بتو معلوم شد گفت من تفتیش نکردم که آنهارا بشناسم گفتم بقول خودت تو آنها رانمیشناسی آیا در میان میان شما یکی نیست که آنها را بشناسد و این اقدام را بکند و فاعل این فعل شنیع را از میان بردارد ، و خلقی‌را از دست ستم و تعدی او آسوده نماید گفت من نمیدانم در میان این جمعیت کسی آنهارا میشناسد . گفتم آیا آن چه سال چه ماه و چه روز بودکه این عمل واقع شد ـ گفت بکلی روزو سال وماهش فراموش شده گفتم آیا کاشان حاکم داشت یانداشت؟

گفت البته حاکم داشت ،گفتم این ظلم بزرگ‌راچرا مؤاخذه نکرده گفت از شما میترسید ، گفتم حالا که از من نمیترسند تو نزد آن حاکم برو همینقدر بنویسدکه سال حکومت من در کاشان چنین کاری واقع شده من قبول نموده و تصدیق او میکنم گفت من کاسبم میخواهم یک لقمه‌نان برای عیالم پیدانماید سرم برای این کارها درد نمیکند من که‌سهل‌است پدرم هم حریف‌زبان‌تو نمیشود و این را گفته و نشست ناگاه‌صدای خنده تماشائیان بلند شددیگری گفت این دارائی که داری از کجا آورده‌ای ؟ جواب گفتم سه چهار دکان‌درب دروازه و و یک‌خانه و یک باغ چهار جریبی که تمام سه چهار هزار تومان ارزش ندارد این ها را در مدت نه‌سال‌ازکسب پیدانموده‌وعلاوه‌بر این اشخاصیکه از قبیل وزرا که مدت قلیلی هرکدامی دویست هزارتومان دارائی پیدا کرده‌اند ازکجا پیدا کرده‌اند چرا نمیپرسی ؟

کار که بدینجا رسید حضرات هموطن دیدند حریف قوی و غالب است کم کم کـــار برسوائی میکشد باهم گفتند در مبارزات تن به تن جنگ کردن برای‌ما امید فتح و فیروزی نیست باید جنگ رامغلوبه کردواز اطراف همگروه براوتاخت و بیک حمله مردانه کارش را ساخت بیکدفعه‌اجماعا " صداها را بلند کردند و زبان به تهمت و بهتان گشودند ، یـــکی گفت این بی‌مروت تا کنون زیاده‌ازصدنفر را کشته دیگری گفت‌تا بحال هزار دوشیزه رابحرام برده خلاصه هر یک‌بدین ردیف سخن گفتند من دیدم کار سخت شدواز محاکمه به محاربه رسیدنظرم به چند نفر از آقایان‌معمم و صاحب علم کاشان افتاد منجمله دو نفر از وکلای کاشان راکه آقا نظام و آقا میرسید حسن بودند در آنجا دیدم ساکت نشسته چون کمال انصاف درحقشان‌داشتم از روی توسل ونیازمندی روباآنها کرده‌و گفتم این چه مروت است

چه‌نسبتهاکه مردم بمن میدهند شماها که مرا نیکو میشناسید چرا ساکت هستید ؟ عقیده‌ام این بود که بمحض شنیدن‌کلمات برمن‌ترحم‌خواهند کرد و بی غرضانه برپاکی دامانم شهادت‌خواهندداد ـ سبحان‌الله پناه برخدا از آنچه آنها کردند کار راواز دیگران گرفتند آغاز شهادت نمودند آنچه کفر و ظلم که قابل تصور است بمن نسبت دادند و هر فتنه و فسادو خونریزی‌که‌از زمان‌آدم ابوالبشر تا کنون روی داده تمام‌را بمن نسبت دادند کشتن قابیل‌و هابیل را تقصیر من گفتند باندازهٔ گفتند که مجال تکلم برای من نماند قاضی عدلیه تمام‌راگوش میدادو بمضمون میل‌القاضي خير في‌الف شاهد یک‌کلمه پرسید که دلیل شما برصدق این‌نسبتهاچیست بلکه فاشافاش برای یکصد تومان رشوه که گرفته بود طرفداری و تصدیق‌آنها رانمودو پس از انقضای‌آن مجلس نامبارک به قاضی گفت ببریدش و زنجیرش نمائید چون هموطنان مرا بازنجیر دیدند شروع‌بدست زدن نمودند بطوریکه تماشاچیان آنهارا ملامت کردند آنوقت مرا به محبس نظمیه بردند و سخت مغلول ومقیدم ساختند و پاسبان غلیظ القلب برمن گماشتند تا پس از صدور حکم عدلیه بردارم زنند به نظمیه رسانیدندم و چندین زنجیر محکم برگردنم و پایم نهادند .

بعداز خروج‌من‌ازعدلیه بواسطه ازدحام همشهری های مفسد و فشار به قاضی‌و رئیس محکمه حکم قتل مرا صادر مینمایند که در روز شنبه اعدام نمایند یکی‌از دوستان من هم در همان‌جمعیت بود و برای ملاقات من به محبس آمد ومطالب را باوجود اینکه مأمورین حضور داشتند فسمی‌رسانید که هیچکس غیر از من ملتفت نشد . چون من کارچنان دیدم و فهمیدم‌که‌عنقریب بواسطه‌اتهامات و غرض مفسدین در میان مردم اعدامم خواهند نمود خیلی پریشان بودم‌تمام روزو شب را تفکر نمودم بعد از نماز مغرب و عشا روی بدرگاه باری تعالی نموده و خلاصی خود را از آن‌ورطه طلب نمودم تا صبح بیدار بودم و هیچ راهی و مفری پیدا ننمودم نزدیک صبح‌ازشدت فکر وخیال خواب رفتم .

فرار از زندان :

سیدنورانی را در خواب دیدم و شروع به‌التماس‌وزاری و تضرع نمودو دست بدامان آن‌سید نورانی افکندم باحالت خوبی مرا پذیرفته و در جواب بمن فرمودند که هیچ‌واهمه منما توفردا شب خلاص میشوی.از خوشحالی بیدار شدم .

دیدم از اثر گریه وزاری خواب تمام صورتم ترشده فهمیدم که راه نجاتی برای من میرسداز همان ساعت باعقیده‌کاملی که‌نسبت به‌خامس‌آل عبا داشتم در صدد فرار برآمدم روز را مشغول دعاو نماز بودم پانزده‌سرباز هر شب مأمور کشیک محبس بودند و تمام شب را سه قسمت مینمودند دو دسته میخوابیدند و پنج نفر چهار ساعت بیداربود و پاسبانی مینمودند بعد پنج نفر دیگر را بیدارنموده و آنها میخوابیدند بهمین ترتیب تا صبح پنج

نفر از آنها بیدار بودند من باخود خیال‌کردم که‌اگر امشب هم مثل سایر شبها یکعده بخوابند وعده‌دیگر کشیک بکشند موفقیت برای من نخواهد بود تصمیم گرفتم که امشب را شروع به حکایت و قصه نموده آنها را بکلی مشغول بخود نمایم شب شدآن شب رفقا و پاسبانان‌رابه صحبت‌وخوردن‌چای و کشیدن‌چپق و سیگار سرگرم و مشغول داشتم تا ساعت هشت‌از شب گذشته بخواب‌نروند همینکه ساعت از هشت شب گذشت دیدم تمام بیتاب شدند واز روی بی‌اختیاری بخواب رفتند منهم وقت را غنیمت شمرده کاسه آب‌در پیشم بودو چون نمیتوانستم بواسطه زنجیرهای متعدده بلند شوم چند قطره از آن آب را

بصورت رفقائیکه آنها هم مثل‌من قرار بود فردا اعدام بشوند افشاندم از خواب بیدار شدند تصمیم خود را بآنها گفتم رفقا گفتند با اینهمه حفاظ و پاسبان از میان ارگ‌دولتی چگونه‌ممکن است فرارکنیم من با کمال اطمینان گفتم از قول من تعجب نکنید کارهابدست قدرت خدااست (یدالله فوق‌ایدیهم) آنگاه خواب‌خود را برای آنها ذکر کردم وآنها رانیز شریک فرار خود نمودم آنروز عیالم در جوف قابلمه غذا تیغه‌اره مخفی کرده و برای من آورده بود در آنوقت بیکی‌از رفقا اشاره کردم که تیغه اره‌را از جوف‌متکا خارج نماید و بمن بدهد او آورد بدست من داد .

بوسیله‌آن‌قفلی‌راکه بر طوق گردنم زده بودند شکستم و به سهولت طوق را از گردنم برداشتم‌ازجابرخاستم‌و برفقا اشاره کردم که بهمراه‌من بیائید باهم آمدیم تا بدرب زندان رسیدیم درب مقفل بود من بدون زحمت قفل زندان‌را بادست درهم شکستم واز خارج، (در خارج) شدیم وارد حیاط شدیم، دیدم پاسبانان سلطنتی در اطراف حیاط بخواب رفته‌اندو یکدسته‌در بالای بام بیدار و مشغول صحبت وخوانندگی بودند ، جاروی فراشی درکنارباغچه‌دیدم‌چوب‌محکمی داشت آن چوب را کشیده و به اطراف مشغول گردش شدیم ناگاه بدرگاهی رسیدم که‌از گچ‌وز آجر ساخته بودند خدا را یاد کرده حرکتی بدودادم . دیوار خراب‌شد نظرکردم دیدم اطرافش‌جمعی از مستحفظی حاضر و بیدارند و فرار از آن راه‌ممکن نیست از آنجا برگشتم .

لیکن‌ازصدای‌خراب‌شدن‌درگاه‌پاسبانان ملتفت شدند واز پی‌جستجو آمدند . رسیدم به موضعی که سه کنجی حیاط بود بوسیله تیر بالا رفتم دست به لب بام رسانیدم و بربام برآمدم دست رفقا راگرفته‌آنهاراهم‌بالای بام بردم شروع بدویدن کردیم چند نفر متعاقب بما رسیدندبرگشتم‌و با چوب دسته جاروب به آنها حمله کردم فرارکردند رفتیم رسیدیم به پله بام نمیدانستم به کجا میرویم ولی تمام نظرم به کرم پروردگار و تکیه‌اعتقادم بعنایت‌ومرحمت خامس‌آل عبا بود .

ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران ۳



امین السلطان اول

دومین پسر زال بیک ابراهیم یا محمد ابراهیم استکه در آغاز نزد سامخان ارمنی کار می‌کرده است بعد بهمراه برادرش اسکندر بیک و با بقول امین‌الدوله با برادر دیگرش (حسین) وارد دربار ولیعهد ناصرالدین‌میرزا در تبریز می‌شود و در شمار پیشخدمتان در می‌آید ابتدا عمله آبدار خانه و سقاخانه می‌شود چون جوانی زبر و زرنگ و با سلیقه و مستعد بود اسکندر بیک امور خرید و تدارک آبدارخانه را باو میسپارد . پس از درگذشت برادرش امور و کارهای اسکندر بیک بین برادر و پسر اسکندر بیک تقسیم می‌شود ابراهیم عهده‌دار آبدار باشی و برادر زاده‌اش یوسف کارهای سقاباشی را بعهده می‌گیرد .

محققان و آگاهان ابراهیم آبدار باشی را مردی بیسواد و امین‌الدوله (بکلی بیسواد) می‌نویسد عبدالله مستوفی اعتقاد دارد (حتی سواد خواندن و نوشتن اسم خود را نداشت) ولی در برابر جوانی کاردان، پر تلاش، کارآمد، زیرک و هوشیار می‌بود حتی ظل‌السلطان این رجل بیسواد را در سیاست بالاتر از پسرش امین‌السلطان (صدراعظم ناصرالدین‌شاه مظفرالدین‌شاه ...) می‌داند بطوریکه با آشنائی به روحیه ناصرالدین شاه در اندک‌مدتی مورد توجه خاص قرار می‌گیرد بسال ۱۲۶۸ لقب امین السلطانی و در ۱۲۸۸ عنوان صاحب جمعی را بدست می‌آورد .

عبدالله مستوفی بنقل از وکیل‌السلطنه (پسر علی اصغر خان امین‌السلطان) از قول

داستان سگ تشنه‌ای را در بیابان می‌نویسد که امین السلطان در بیابان بی آب و هوای گرم وسوزان بدنبال شکار شاهانه بخود جرأت میدهد تنها تنگ آب سرد دامن در حالمه‌پریخ را به سگ بدهدواو را از مرگ برهاند این داستان آدمی را بیاد حکایت (کسی در بیابان سگی تشنه یافت) سعدی می‌اندازد. با این تفاوت که امین‌السلطان باداش نیکی‌و احسان خود را در همین دنیا می‌گیرد به بالاترین پایگاهها می‌رسد .

ناصرالدینشاه مردی پر خور و اکول بود میبایست همیشه سبزیجی‌و آجیل ، شربت و خوراکش روبراه باشد دکتر راک آمریکائی‌که او را دیده غذای ناصرالدینشاه را برابر چهار نفر آدم تندرست می‌نویسد . می‌گویند روزی در حضور وی صحبت از تداخل در غذا شد شاه از طبیب مخصوص خود پرسید : منهم تداخل می‌کنم . طبیب مخصوص می‌گوید (به قربان شما همیشه می‌خورید) .

امین السلطان این نقطه ضعف شاه را دریافته بود از اینرو همیشه موتور آرواره‌های قبله عالم‌رابامغز بادام و پسته ، لیموی شیرین خبیص ، سیب خراسان ، انار ساوه ،کشمش ملایربافلواوسمک یزد ، شربت ریواس نیشابور ، موسیر تفرش ، گوشت کبک و تیهو تحفه گرمک نو داده تا دهن نصفه بار . . . در حرکت‌نگاه میداشت از اینرو طولی‌نکشیدآخنبار دار کل‌آبدار خانه شدو چون بقول امین‌الدوله آبدار خانه مرکز دید و بازدید ، زد و بند درباریان می‌بود با بذیرائی از آنان حساب هزینه آبدارخانه هم لب و لبنی‌از رحال می‌کردوهم‌با پی بردن به رازهای ترقی و بند و بست سیاست تنگان راه پیشرفت خود را باز وهموار می‌نمود .

صاحب چهل شغل !!!

اینکه‌گفته‌اند امین‌السلطان مردی نهایت زیرک‌و موقع شناس می‌بود گذشته از بازگو کردن آن‌داستان ، رفتار با طبیعت و سلوک شاه بعضی از کارها و تظاهرات عوام‌فریبانه اودرجهت نشاندادن امانتداری و رستکاری اوست تا بتواندار راه‌تسخیر

اودرجهت نشاندادن امانتداری و رستکاری اوست تا بتواند از راه تسخیـــر روح شاه هر چه‌می‌خواهد در مشاغل بعدی انجام‌دهد .

امین الدوله در این باره اعتقاد دارداو برای‌امین و صدیق نشان دادن خود پول فروش سرگینهای قاطرهای‌آبدارخانه‌رامی‌فروخت‌وبشاه‌می‌دادوبدینوسیله میخواست نشان دهداو نه تنها به بودجه‌آبدارخانه و تدارکات بی‌نظر است حتی پهن و سرگین ، اصطبل را میفروشدو به حساب می‌آورد .

در اینجا نیز مثل رویداد پیشین اندکی بعد باداش (حسن شهرت و نیکنامی خود را در صرفه جوئی و خرج) بدست می‌آورد (ریاست آبدارخانه ، صندوقخانه ، شربتخانه

قاطر خانه ، انبار غله مرکزی و ضرابخانه ، ساختمانها ، باغات ، قنوات و وزارت گمرگ وخزانه‌را رسما " در اداره خود میدارد، و کمتر کاری در دستگاه دولت می‌گذشت که نظر او در آن‌مداخله نداشته باشد) .

ظل‌السلطان بااضافه‌کردن وزارت دربار ، وزارت گمرگ ، ریاست درب اندرون ریاست قراولان مخصوص و بیست شغل بمشاغل وی می‌نویسد (تقریبا " لغت‌جمله الملکی رابمعنی شخص اول دولت معنا داشت)
(همه کاره شاه یعنی همه کاره ایران شد) .

همان عمله آبدار خانه‌شاهی‌همان‌کفشدوز سلطنتی که در ابتدای‌کارخودرا بدانحد صدیق و درستکار و بی اعتنا به پول‌نشان‌میداد اینچنین بر خر مراد سوار شد و چه‌خوب بوددرتمام‌این‌مقامات‌درهمان پاکی باقی میماند وقتی مرد (یکی‌از متولین درجه ۱)بود .

محمدابراهیم‌امین‌السلطان‌دراوج قدرت‌و ثروت در سال ۱۳۰۰ هـ .ق (۱۸۸۳م .) بهنگام مسافرت ناصرالدینشاه به‌خراسان در (داور زن) بدرود زندگی گفت بدستور شاه با تجلیل کم نظیری او را بخاک سپردند .

اعتمادالسلطنه‌او را (همه کاره دولت) و در دیگر کتاب خود او را سر آمد همگنان و ذوالریاستین‌و بهنگام فوتش (مشاغل او را زیاده از جهل) می‌شمارد دکتر فوریه او را صدراعظم‌ایران‌معرفی‌می‌کند . عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدینشاه نظرمیدهد (عقل شاه در دست امین السلطان است او سلطان‌حقیقی است)

اعتماد السلطنه در خاطرات‌خود می‌نویسد (اختیار این دولت بدست‌پادشاه است واختیارپادشاه‌بدست‌امین‌السلطان) در جای دیگر او را (وزیر اول) (فی‌الواقع شخص اول) می‌نویسد و وقتی‌امین‌السلطان بیمار می‌شود شاه دستور میدهد امین اقدس زن مورد احترامش‌برای پرستاری‌او برود سخت ناراحت می‌شود در گزارش جمادی الثانی ۱۳۰۰ در این‌باره‌می‌نویسد (صبح که عشرت آباد رفتم شاه فرمودند امین اقدس راحکم کرده عیادت امین‌السلطان‌برود بلکه هر روز رفته پرستاری کند سبحان‌الله گمان نمیکنم درهیچ تاریخی چنین اتفاق افتاده باشد که پادشاه مستقل ایران عیال‌خود را به عیادت و پرستاری نوکر بفرستد خلاصه‌من از شدت حیرت بعد از ناهارشاه‌نماندم) . . دنباله دارد

---

*خاطرات‌سیاسی امین‌الدوله ۳۱ ـ تاریخ من یا تاریخ اداری‌و اجتماعی قاجاریه جلد ۱صفحه ۳۷۰ـسرگذشت‌مسعودی ۳۶۰ ـ صدرالتواریخ ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۱۸۰ ، ۶۳ تاریخ رجال ایران ۶ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ۱۷۳۳ سه سال در دربار ایران ۱۳۲ .

تقي دانش
مستشار اعظم

اختلاف اتابیك وعین الدوله

مظفرالدین‌شاه بعلت ناتوانی در مزاج و اختلاف‌خلوتیانش با اتابیک یک نفس راحت نکشید . مدتی‌دچارمخاصمه حکیم‌الملک با اتابیک‌بود و چندی دچار کشمکش عین‌الدوله بااتابیک . خود در دربار حاضر بودم که شاه‌پس‌از مدتی نقار عین‌الدوله بااتابیک اورا راضی‌کرده بودکه‌بدربار آید و با اتابیک ناهار خورد و التیام پذیر شود . دراول ناهار از باغ گلستان بر سرناهار رسید .اتابیک اظهار مهر کردو گفت شاهزاده :

نازرا روئــی بباید همچو ورد   چون نداری گردبد خوئی مگرد

عین‌الدوله‌در جواب‌گفت تاکسی چه باشد و نازش چه باری .

ناهار بخوردند و بهمین صحبت خاتمه یافت .اوضاع فرنگ درمیان آمد و شبی‌در رمضان دربار بودم‌که بروایی آوردند اتابیک مهر کند ازجمله دو هزارتومان‌مخارج گاوان و علوفه‌گاوی بودکه‌از فرنگ مظفرالدین‌شاه برای سیر آن به طهران آورده بود . . .

تبجیل از نوبخت

حبیب‌الله نوبخت ، همان مردوارسته‌ای که سالهای واپسین عمر خود را در نهایت سختی و در حالت انزوا میگذرانید بعد از مرگ مورد تبجیل و تجلیل مجلس شورای ملی قرارگرفت .آقای دکتر عاملی بمناسبت‌در گذشت آنمرحوم وآقای دکتر مشیر نماینده فسا بمناسبت چهلمین روز وفاتش در مجلس ازاو یاد کردند و مکارم اخلاق اورا برشمردند و استقامت واستواری اورا درراًی و عقیده ستودند .

قرار بود درارديبهشت امسال بدعوت آقای دکتر مشیرو در خدمت مرحوم نوبخت به فسا برویم که بامرگ استاد این مسافرت عملی‌نشد و نوبخت که سالها وکیل فسا بود و آرزو داشت باردیگر حوزه انتخابیه خود رابه بیند و پیشرفتهای آن را مشاهده کند این آرزو را باخود بگور برد . خدایش رحمت کناد که فقیر محض بود .

[redacted]

قابل توجه جویندگان کار

ازجویندگان‌کاربرای‌مشاغل‌زیردعوت‌میشودجهت مصاحبه و راهنمایی شغلی‌تاتاریخ۱۵/۵/۲۵۳۶ به‌مرکزکاریابی‌واشتغال کرج و یا به نزدیکترین مرکزکاریابی‌واشتغال محل سکونت خود مراجعه‌نمایند . کارگران‌ماهر و نیمه ماهر که دارای‌گواهینامه مهارت‌حرفه‌ای از مراکز آموزش حرفه‌ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	نام شغل	تحصیلات	تعداد
۱	تکنیسین سردخانه‌وتاسیسات	فوق دیپلم	۱۰ نفر
۲	اپراتور	ششم ابتدائی	۵ نفر
۳	موتورچی	ششم ابتدائی	۵ نفر
۴	دیپلم فنی رشته برق	دیپلم	۱۰ نفر
۵	پرستار	دیپلم	۱۰ نفر
۶	بهیار	سیکل	۱۰ نفر
۷	کارآموز زن و مرد	سیکل	۱۰ نفر
۸	متخصص رادیولوژی	دیپلم	۳ نفر
۹	متخصص آزمایشگاه	دیپلم	۳ نفر
۱۰	ماشین نویس فارسی‌ولاتین	دیپلم	۲ نفر
۱۱	فروشنده	سیکل	۵ نفر
۱۲	برقکار	سیکل	۵ نفر
۱۳	پرسکار	خواندن و نوشتن	۵ نفر

۱۴	تراشکار درجه ۱ و ۲	خواندن ونوشتن	۱۰ نفر
۱۵	جوشکار	خواندن ونوشتن	۱۰ نفر
۱۶	مونتاژکار	خواندن ونوشتن	۵ نفر
۱۷	مکانیک‌ماشین‌آلات صنعتی	خواندن ونوشتن	۵ نفر
۱۸	نقاش پیستوله	خواندن و نوشتن	۳ نفر
۱۹	فلز کار	خواندن و نوشتن	۵ نفر
۲۰	خمکار	خواندن و نوشتن	۳ نفر
۲۱	منه کار	خواندن و نوشتن	۵ نفر
۲۲	صافکار	خواندن و نوشتن	۵ نفر
۲۳	بافنده زن و مرد	خواندن و نوشتن	۵ نفر
۲۴	صفحه تراشکار	خواندن و نوشتن	۳ نفر
۲۵	خیاط و چرخکار	خواندن و نوشتن	۳ نفر
۲۶	کارگر حروف چین	خواندن و نوشتن	۲ نفر
۲۷	مستخدم زن و مرد	خواندن و نوشتن	۱۰ نفر
۲۸	بسته بند داروئی	خواندن و نوشتن	۲۰ نفر
۲۹	کارگر ساده زن و مرد	خواندن و نوشتن	۱۰۰۰ نفر

اداره کل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال

وزارت کار و امور اجتماعی

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۲۵۳۶/۵/۲۵ به مرکز کاریابی و اشتغال قزوین و با شهرستانها به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگران ماهر و نیمه ماهر که دارای گواهینامه مهارت حرفه ای از مراکز آموزش حرفه ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	نام شغل	تحصیلات	تعداد
۱	خم کار شیشه	خواندن و نوشتن	۲ نفر
۲	بافنده پتو	ششم ابتدائی	۳ نفر
۳	مهندس مکانیک		۵ نفر
۴	مهندس مکانیک		۱ نفر
۵	برقکار	دیپلم	۴ نفر
۶	مکانیک ماشین آلات صنعتی	ششم ابتدائی به بالا	۲ نفر
۷	تکنسین مکانیک	فوق دیپلم	۱ نفر
۸	تراشکار	آشنا بزبان انگلیسی	۲ نفر
۹	تکنسین فلزکار رشته تراشکاری	آشنا بزبان انگلیسی	۱ نفر
۱۰	پرسکار	خواندن و نوشتن	۴ نفر
۱۱	نگهبان	ششم ابتدائی	۴ نفر
۱۲	آشپز فرنگی پز		۱ نفر

۱۳	ماشین نویس فارسی	دیپلم	۲۰ نفر
۱۴	ماشین‌نویس فارسی و لاتین		۲ نفر
۱۵	حسابدار	لیسانس‌مسلط بزبان انگلیسی	۱ نفر
۱۶	حسابدار صنعتی	لیسانس مسلط بزبان انگلیسی	۱ نفر
۱۷	مهندس مکانیک		۱ نفر
۱۸	سرپرست‌تولیدقسمت ورقکاری	فوق دیپلم	۱ نفر
۱۹	متصدی‌سنجش زمان	فوق دیپلم	۱ نفر
۲۰	قالبسازی	ششم‌ابتدائی‌به‌بالا	۱ نفر
۲۱	مهندس برق		۱ نفر
۲۲	لوله کش درجه یک		۱ نفر
۲۳	کارگر ساده زن و مرد	خواندن‌و نوشتن	۲۰۰ نفر
۲۴	کارگر قسمت حلاجی		۲ نفر

اداره کل مطالعات نیروی‌انسانی و اشتغال وزارت‌کار واموراجتماعی

آگهی استخدام

صندوق تأمین اجتماعی وابسته به وزارت بهداری و بهزیستی بمنظور تشکیل کادر خود به تعدادی راننده که دارای شرائط زیر باشند نیاز دارد :

۱ ــ داشتن حداکثر ۳۰ سال تمام .
۲ ــ داشتن گواهینامه رانندگی .
۳ ــ داشتن برگ پایان خدمت وظیفه عمومی و یا معافیت دائم .
۴ ــ داشتن حداقل مدرک تحصیلی ششم ابتدائی یا پایان مرحله اول تعلیمات عمومی .

داوطلبان میتوانند بمنظور ثبت نام برای امتحان همه روزه بجـــز پنجشنبه‌ها و ایام تعطیل از ساعت ۸ الی ۱۶ با در دست داشتن مدارک فوق بمدیریت کارگزینی صندوق واقع در خیابان آیزنهاور کاخ تأمین اجتماعی مراجعه نمایند .

صندوق تأمین اجتماعی

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۶۶/۵/۲۰ به مرکز کاریابی و اشتغال اراک و یسا به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگران ماهر و نیمه‌ماهرکه دارای گواهینامه مهارت حرفه‌ای از مراکز آموزش حرفه‌ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	نام شغل	تحصیلات	تعداد
۱	میکانیک ماشین‌آلات درجه‌یک		۲ نفر
۲	لوله کش درجه یک		۲ نفر
۳	صندوقدار (با ضمانت)	سیکل	۲ نفر
۴	کارآموززن برای دوره بهیاری	سیکل	۶۰ نفر
۵	کارمند زن	دیپلم	۲۰ نفر
۶	کارآمور	ششم ابتدائی	۳۰۰ نفر
۷	کارگر ساده ساختمانی		۱۰۰ نفر

اداره‌کل مطالعات نیروی‌انسانی و اشتغال

وزارت کار و امور اجتماعی

سازمان انرژی اتمی ایران

آگهی استخدام

واحد طرح نیروگاههای اتمی جهت تکمیل کادر فنی خود احتیاج به افراد زیر دارد :

مهندس هسته‌ای ، مهندس برق ، مهندس الکترونیک ، مهندس مکانیک با سابقه‌کار در زمینه‌مربوطه .

داوطلبان واجد شرایط در صورت‌موفقیت در امتحانات‌مربوطه جهت کارآموزی فنی برای نیروگاههای اتمی بمدت ۲ تا ۳ سال به خارج از کشور اعزام خواهند شد .

شرایط استخدام :

۱ ـ تابعیت دولت شاهنشاهی .
۲ ـ دارا بودن حداقل‌مدرک لیسانس در رشته‌های مربوطه .
۳ ـ داشتن برگ خاتمه خدمت و یا معافیت دائم غیر پزشکی .
۴ ـ نداشتن تعهد اشتغال بکار درمؤسسات و سازمانهای دولتی .
۵ ـ دارا بودن سلامت کامل به‌تشخیص سازمان .
۶ ـ آمادگی خدمت در جنوب کشور .

داوطلبانی‌که‌برای دوره کارآموزی اعزام میگردند باید تضمین رسمی بسپارندکه‌پس‌از خاتمه کارآموزی حداقل دو برابر این مدت در هر نقطه‌ای که سازمان تعیین نماید خدمت کنند .

ازمتقاضیان واجد شرایط دعوت میشود هر چه زودتر از ساعت ۷/۵ صبح‌تا ۴ بعد از ظهر با در دست داشتن مدارک لازم بکارگزینی واحد طرح نیروگاههای‌اتمی سازمان انرژی اتمی ایران‌واقع در خیابان کریمخان زند ، خیابان زاهد ساختمان شماره ۲۷ و یا با ارسال درخواست خود اقدام نمایند . ف

وحید

نشریهٔ دانش‌پژوهان

۲۱۵

فهرست ۲۱۵

از اول تا ۱۵ شهریور ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = رمضان ۱۳۹۷ = سپتامبر ۱۹۷۷

مجلهٔ وحید : صاحب امتیاز ومدیر مسئول : **سیف الله وحید نیا** .

تأسیس دیماه ۲۵۲۲ (۱۳۴۲) نشانی . تهران ، خیابان شاه کوی جم ، شمارهٔ ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ .

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال . خارجه دو هزار ریال .

بهای تک شماره پنجاه ریال و بعد از یکماه دو برابر .

خاطره ها و خبرها

قانون اساسی افغانستان

در قانون اساسی افغانستان که در سال ۱۹۶۴ [illegible] گذشته است چنین [illegible]

[illegible] افغانستان پشتو و دری [illegible]

[illegible] تصویب در مجلس [illegible] سال تمام معین شده [illegible]

[illegible] افغانستان باید [illegible]

[illegible] جمهوری ،
[illegible] جمهوری [illegible] گردد .

[illegible] نظام حزب [illegible] شده است .

[illegible] و ...

[illegible] آمار [illegible] در اسرائیل حاکی است که تعداد ۲۵۳ روزنامه و مجله گوناگون در این [illegible] که از میان آنها ۱۶۲ روزنامه [illegible] عبری بوده است .

[illegible] از این روزنامه ها به زبان عبری ، ۸۴ عدد به انگلیسی و ۹۶ عدد به زبانهای دیگر و ۶۴ عدد هم به دو زبان انتشار یافته است . [illegible] از این تعداد ۱۴ روزنامه یومیه به زبان عبری و ۱۴ روزنامه یومیه به زبان عربی و به هر یک از زبانهای انگلیسی ، فرانسه ، لهستانی ، آلمانی ، مجارستانی ، رومانی ، بلغاری و روسی نیز یک روزنامه یومیه منتشر شده است .

انحلال گروه ادب

پشمین زنخی که به اصطلاح سرپرستی گروه ادب تلویزیون را بعهده داشت اعلام کرده :
" بخاطر تجربه گروه از سوی مسئولان شبکه ها که بدون آگاهی من انجام یافته است در آستانه ششمین سال فعالیت گروه ادب از سمت خود استعفا میدهم و انحلال گروه را اعلام میدارم . "

ملاحظه کنید یک عضو تلویزیون چگونه و با چه جسارتی سخن میگوید . بر تلویزیون ملی ایراد است که این افراد را از دستگاه بیرون بریزد و ...

ظریفی میگفت بهترین برنامه گروه ادب همین اعلام انحلال گروه بود و گرنه اینان را صلاحیت ادبی نبود و پاس حرمت ادب را نگاه نمیداشتند .

مخالف خوان

این هلاکوی رامبد هم از فنومنهای پارلمان ما است . وی سالها است در مجلس شورای ملی سنگر گرفته و نان مخالف خوانی خودرا میخورد . طی چند سال اخیر با همه

دولتها مخالفت کرده ، هنگام طرح بودجه دولت مرحوم آقای منصورودولت‌آقای هویدا بقول‌خودش !! با رقم و عدد اشتباهات سیاست‌اقتصادی‌آنان راتشریح و تبیین کرده است .

رامبد در دو دستگی‌های حزب مردم طی چند سال اخیر نیز دست‌داشت‌و کوشش میکرد که بر مسند دبیرکلی آن حزب تکیه زند لیکن شانس با او یاری کرد و پشت در ماند و دبیرکل‌های حزب " یکی مرد و یکی مردار شد " .

وی اخیرا " د رموقع طرح برنامه دولت آموزگار بازخود را پشت تریبون انداخت‌و این بار بخلاف سابق سخن گفت‌و در ضمن ازهویدا ،همان هویدائی که در تمام برنامه‌هایش رامبد مخالف‌خوانی کرده بود تجلیل کرد و در پایان گفت :

" در اینجا این سوال پیش میآید ' شما امروز اینقدر طوطی خوش الحان‌شده‌ا... پس‌آن‌مخالفت‌ها باهویداچه بود ؟ ـ چند نمایندگان " . که باید گفت جف القلـ...

گفتگوهاومشاجرات‌بین‌الاثنین‌عباس میرزا... و رامبد در مجلس شورای ملی هم جالـ... است زیرا هر وقت رامبد در سخن گفتن د... برداشته‌است عباس میرزائی باتک شعرابیها بموقع و بجا او را نوازش !! داده است .

طریفی میگفت‌همانطورکه‌میدانید رام... نوه‌دختری‌احتشام‌السلطنه رئیس ... اول مجلس است [illegible] بازهم بدهد میخواهد بجای جدش بنشیند والبته و ... البته که آرزو به جوانان عیب نیست .

راه نجات

شهراصفهان‌یکی‌ازباسابقه‌ترین‌روزنامه‌نگاران‌ایران و کهنسال‌ترین‌روزنامه‌های کشور ر... هم اکنون در دامان خود دارد .

روزنامه نگار با سابقه‌این شهر فاصل‌مقدام امیر قلی‌امینی مدیر پیشین روزنامه اخگر و روزنامه اصفهانست .

رورنامه راه نجات‌اخیرا "واردشصت‌و یکمین سال‌خدمات مطبوعاتی‌خود شده است .

مدیروموئسس‌روزنامه‌راه‌نجات ،مرحوم ابراهیم‌راه نجات بودکه‌باعزت و آبرو زندگی کرد و پس‌از درگذشت آن رادمرد اداره‌نشریه بعهده فرزند ارشدش ، آقای نجات‌الله راه‌نجات محول گردید .

راه نجات در حال‌حاضر تنها روزنامه‌یومیه اصفهانست‌که با شکل و فرم و محتوی خوب برای مردم این شهر منتشر میشود ،توفیق خدمت برای‌آقایان راه نجات و همکاران ایشان آرزو داریم .

نامه ها و اظهار نظرها

مدیر محترم مجله وزین وحید

نشریه‌ای که از طرف روابط عمومی شهربانی کشور بمناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی منتشر شده بود اخیراً مطالعه نمودم، خواستم نکته‌ای که در تاریخچه تأسیس شهربانی و اسامی روءسای آن تاریک بود روشن نمایم و آن تصدی نظمیه در سال ۱۳۱۸ هـ ـ ق که عنوان وزارت نظمیه و احتسابیه و ژاندارم داشت میباشد در سال ۱۳۱۸ بعد از ریاست نظمیه سالار مکرم کردستانی پسر امیر نظام کردستانی و قبل از ریاست نظمیه سردار افخم برحسب اوامر مظفرالدین شاه، محمد اسماعیل خان بیگلربیگی بوزارت نظمیه و احتسابیه منصوب شد که ممکنست مدارکی در آرشیو شهربانی کل وجود نداشته باشد ولی چون این شخص پدر بزرگ اینجانب بوده اسناد و مدارکی از او و وزارت نظمیه باقیمانده، منجمله مهر وزارت نظمیه که نزد اینجانب میباشد () دیگر اوراق در خانواده هست و رسید حقوق و مساعده‌ای که افسران و کارکنان نظمیه در آنموقع تسلیم داشته‌اند همچنین ورقه‌ای که هزینه موزیک و تشریفات مراجعت شاه از اروپا را تعیین نموده و قرارداد تهیه لباس جهت کارکنان نظمیه و اوراق بسیار دیگر که فتوکپی چند نسخه آنرا بانضمام عکس آن مرحوم که نسخه اصلی آن وسیله عکاسخانه دارالفنون در آنزمان برداشته شده تقدیم میدارم.

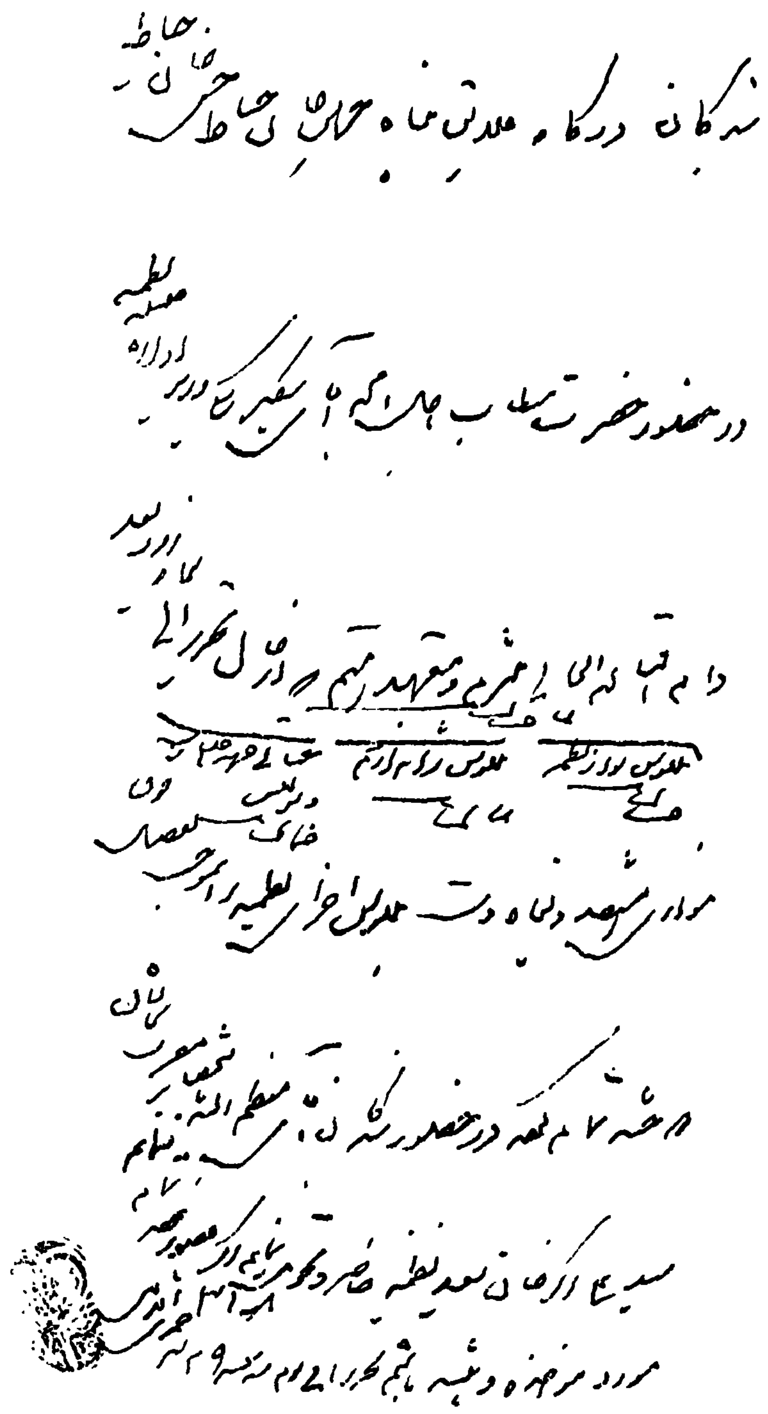


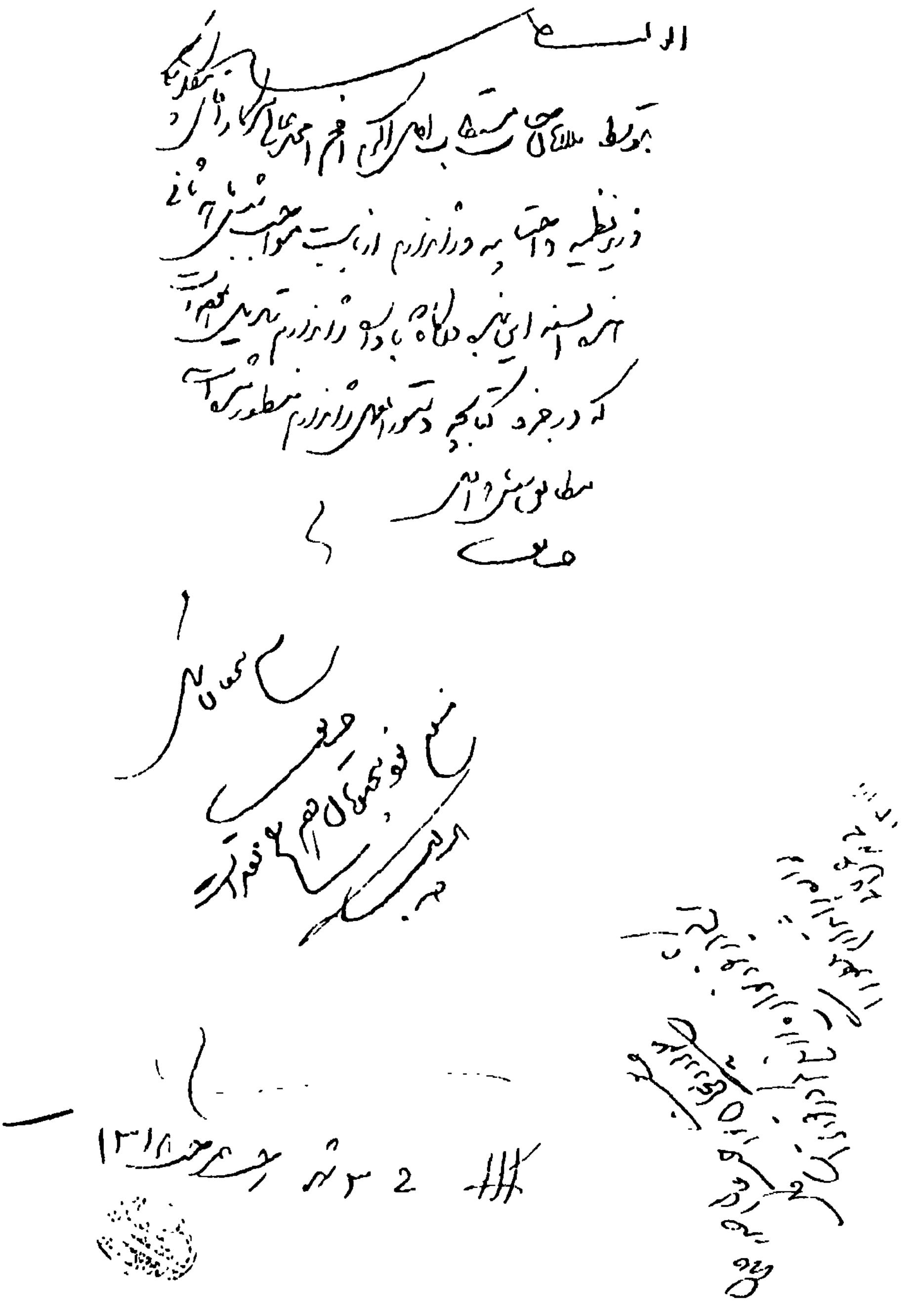
محمد اسمعیل خان بیگلربیگی تاج بخش وزیر نظمیه

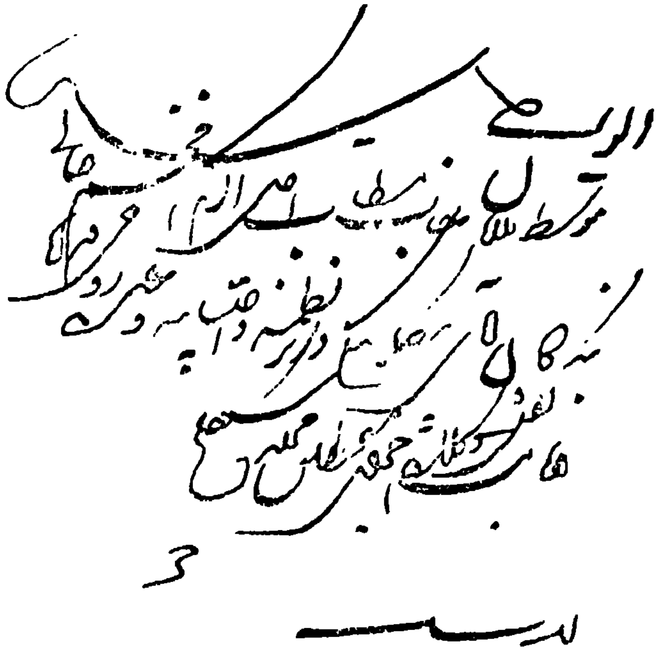
نظر باینکه شهربانی کل کشور همیشه به مناسبتهائی تاریخچه شهربانی را منتشر می‌نماید فکر کردم ممکنست این یادآوری تا اندازه‌ای به روشن شدن تاریخچه کمک نماید. چنانچه اطلاعات و مدارک بیشتری مورد نیاز بود اعلام فرمائید تا با کمال افتخار در دسترس بگذارم.

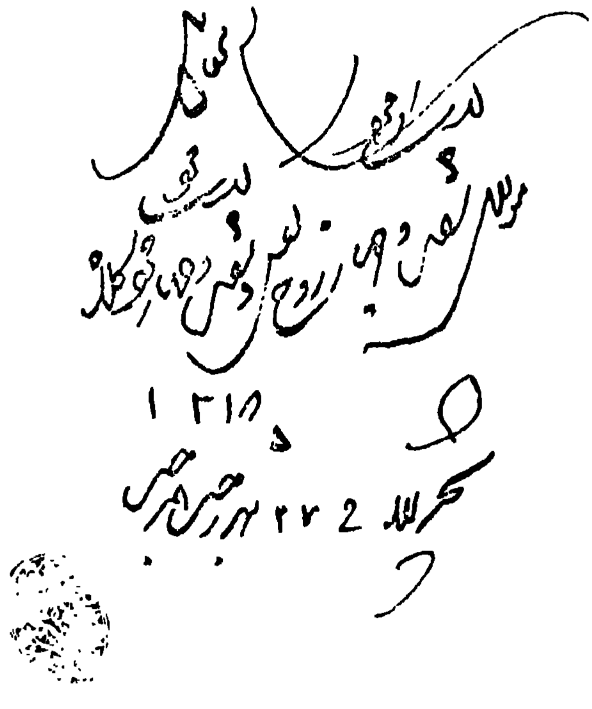
با تقدیم احترام ـ محمود تاج بخش

متن سند و تعهد نامه‌ایست‌که دو نفر خیاط برای‌تهیه لباس اجزای نظمیه داده‌اند.









دانشمند معظم جناب آقای دکتر وحید نیا : بانهایت احترام در مورد قسمتی از نوشته‌های جناب آقای ابوالفضل قاسمی تحت عنوان صد خانواده حکومتگر ایران آنچه مربوط بخانواده ابراهیمی میباشد نکات و اطلاعاتی هست که اگر بیان نگردد برای همیشه مکتوم خواهد ماند ذیلا مینگارد :

۱ـ مهدیقلی‌خان پدر مرحوم ابراهیم خان در سال ۱۲۰۰ در استراباد بمرگ طبیعی درگذشته است آنکه بدستور آغامحمد خان در سال ۱۲۰۵ در تهران بقتل میرسد جعفرقلی خان سپهدار برادر رشید ووفادار او بوده است .

۲ ـ بیان چگونگی خلع ید متولی منصوص از رقبات موقوفه ساز بذکر مقدمه‌ای دارد که ذیلا مینگارد :

مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله در سن ۲۳ سالگی بفرمان فتحعلیشاه بحکمرانی کرمان مأمور میگردد ظهیرالدوله بر خلاف نژادی وخوی ایلی و تربیت خانوادگی که توأم با ملازمت عموی سفاکی چون آغامحمد خان‌خواجه‌بوده طبعی ملایم داشته و ذوقی شاعرانه به امورخیریه‌وجبران‌خرابیهای‌عمویش‌تمایل نشان میداده‌است ، مجموعه‌ای شامل مدرسه ، آب‌انبار ، حمام و قیصریه‌ای در کرمان از خود بیادگار باقی میگذارد و برای نگاهداری این ابنیه و حق‌الطلاب و عزاداری حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام و اطعام مساکین ، دکاکینی را اختصاص‌میدهد و چون پس از فتنه آغامحمد خان و قتل عام مردم کرمان مدارس سر ویران‌و مدرسین و طلاب باکشته و یا آواره‌میگردند پس‌از آنکه مرحوم ابراهیم خان بکرمان می‌آید و آوازه حوش رفتاری او بگوش مردم سایر شهرستانهامیرسد عده‌ای از خراسان ویزد و شیراز ، بکرمان رو می‌آورند . مدرس و طلاب مدرسه ابراهیم خان را هم همین جسته‌و گریختها تشکیل میدهند . در همین اوان آخوندی بنام ملاعلی که نابینا بوده برای فروش مقداری تنباکو از طبس بکرمان می‌آید چون تحصیلاتی در فقه و اصول داشته روزی بمدرسه‌ابراهیم‌خان‌میرود و در حوزه درس در نزدیکی مدرس می‌نشیند مدرس مدرسه باین عبارت‌کتاب (بهجة‌المرضیه‌فی شرح‌اللمعة‌الدمشقیه) میرسد (اذاصارالخمر خلاحل) یعنی هرگاه شراب بدل بسرکه گردد برقاعده استحاله حلال میشود مدرس این عبارت را غلط قرائت‌نموده واز بیان مفهوم آن‌عاجز میماند آخوند ملاعلی اعمی باچوب دستی خود سر مدرس‌کوبیده عبارت‌را بنحوصحیح قرائت و تفسیر می‌نماید . این قضیه را باطلاع مرحوم ابراهیم خان میرسانند آخوند ملاعلی احضار میشود تولیت‌مدرسه و تدرس آنانرا باو واگذار می‌نماید و سندی بعنوان وقفنامه تنظیم میگردد این سند را بشکل درختی (شجره) ترسیم نموده‌شرائط‌را در شاخ و برگ این شجره مینگارد و املاک را بتصرف واقف در می‌آورند پس‌از مرگ مرحوم ابراهیم خان هنگامیکه مرحوم‌حاج محمد کریم خان از کربلا مراجعت

می‌نماید نسخه‌ای از این وقف‌نامه را در اصفهان خدمت مرحوم حاج سید زین‌العابدین محمد فرزند مرحوم حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجةالاسلام که در صدور حکم به بطلان موقوفات متحری بوده و به مبطل الاوقاف معروف بوده است میبرند و حکم بطلان این وقفنامه را از مرحوم حاج سید زین‌العابدین میگیرند چون حکمرانی کرمان در این موقع با فتحعلی‌خان بیگلربیگی شوهر خواهر مرحوم حاج محمد کریم خان بوده بآسانی موفق بخلع ید از آخوند ملاعلی و بیرون نمودن طلاب از مدرسه میشوند . مرحوم حاج محمد کریم خان بعداً " ورثهٔ مرحوم ابراهیم‌خان را جمع نموده ازآنان میخواهد که مجدداً املاک را طبق ترتیبی که منظور نظر ایشان بوده وقف نماید چند نفر از ورثه که ارادتی به ایشان نداشتند استنکاف نموده در سهام خود مالکانه تصرف می‌نمایند بقیه تسلیم شده سهام خود را وقف می‌نمایند و وقفنامه‌ای تنظیم نموده نام این سند را ثمره آن شجره میگذارند .

۳ ــ درقسمت‌دوم در ذیل شرح حال مرحوم حاج محمد کریم خان به پیدایش فرقهٔ ازلی در کرمان اشاره شده بود متذکر میگردد که سید علی‌محمد باب هنگامیکه دعوت خود را آشکار میسازد حاج محمد علی بارفروشی راکه از سران هیجده‌گانه مذهب باب و منسوب قریه شیخ طبرسی و معروف بقدوس میباشد بعنوان رسالت نزد مرحوم حاج محمد کریم خان میفرستد و نامه‌ای هم بهمراه قدوس برای محمد کریم خان مینویسد این نامه این یک مخصوص درهنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم خان عازم صعود بمنبر بوده باشد بدست مرحوم حاج محمد کریم خان بدون‌آنکه نامه را قرائت نماید بمناسبت سابقه و آشنائی که با سیدباب داشته‌بالای‌منبر ذکرخیری‌از او مینماید ولی بعداً " بذکر مضمون نامه که در واقع دعوت به پیروی‌از آئین باب بوده‌واقف میگردد‌روز دیگر بمنبر رفته واز سید باب بدگوئی مینماید چند نفر ازمردم منجمله آخوند ملامحمدجعفر پدر شیخ‌احمد روحی و جدخانوادهٔ روحی‌کرمانی کنجکاو شده با حاج محمد علی قدوس ملاقات نموده فریفته او میگردند و فرقهٔ ازلی کرمان‌را پایه‌میگذارند رهبری‌ازلیهای کرمان را آخوند ملامحمد جعفر و پسرانش بحرالعلوم پدر عطاءالملک روحی نماینده‌مجلس و سناتور سابق‌و اصل‌الملک کرمانی عهده دار بوده بانهایت تقیه ظواهر شرع را مراعات می‌نمودند و چون از ناحیه شیخیه مورد تعدی واقع و احساس ناامنی مینمودند در حمایت مرحوم حاج ابوجعفر ومرحوم حاج میرزا محمد رضا درمی‌آیند .

۴ ــ درمورد مندرجات قسمت‌دوم متذکر میگرددکه آقای مجید ابراهیمی پسر مختارالملک‌غیرازآقای مجید امیرابراهیمی رئیس‌کلوب روتاری‌و آنکه در کتاب برجستگان ایران نامبرده‌شده میباشد .

۵ــ درقسمت‌سوم در مورد تبعید مرحوم حاج ابوجعفر و مرحوم حاج‌محمد رحیم خا

... سطور منتخب ... بلکه بتعبد گاه نویسنده از ... وزرای ... تا آنجا که ناصرالدین شاه مجبور ... مرحوم ابوجعفر ... فرصت نموده عنان ... از انجام مناسک حج بکرمان مراجعت و با ... این سال فوت مینماید بسط اقتدار و نفوذ ... که مصادف با فوت مرحوم حاج ابوجعفر و کشته ... و تا سال ۱۳۲۳ که حاج محمد میرزا ... از توهینی که بوسیله ظفرالسلطنه ... احساسات مردم کرمان آنچنان علیه حاج محمد ... نسبت به شیخ ... بلکه ... لشگرود که تقریباً در سی کیلو ... مراجعت نمودن مرحوم حاج محمد ... در داخله خود سخنه علیه ایشان مشده وار ... محمد خانی منشعب میگردد.

... نموده بودند که امیرالامراء برای ... رضا توهین نموده در صورتیکه ...

... ناسب که سخنه برای آنکه ... قرار داده متحمله باسناد روایتی که ... بالای سر حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام ... طرف بالای سر میرفتند وچون ... مزرعه را بالا سری میمانند ولی ... شده است.

با تقدیم احترام — سید عبدالحسین
آیت‌اللهی موسوی

... طاهری نگارش نامه‌نمو ... بحث، ... مساعد .

در ...

نوشته‌های ... در سرسرای خارجی و محلات داخلی

روحی ... در مورد احضار روح — خانه‌هائی که روح

درج شده ... چون ... ها آمد ورفت دارد با پیشگوئی فال گیران ،

کف بینان قصه‌هائی نقل میگردد که خواننده
بدون توجه باینکه حکایتی مطابق باواقع است ،
یاداستانی تخیلی از عناوین این قصص
میگذرد ودرهاله‌ای‌ازشک و تردید رهامیسازد .
ولی روایات تیمسار مظهری (که وقایع را
به مشاهدات عینی خود مستند ساخته‌اند و
احضار روح را امری ممکن ومعمول به پنداشته
درجزئیات ارتباط باهر یک‌از درگذشتگان و
نحوه پاسخی که‌به پرسشها داده شده و میزان
قدرت‌بیان‌این‌درگذشتگان‌شرح مبسوطی ایراد
فرموده‌اند) سزاوار آنست که در پیشگاه عقل
و منطق بر قواعد برهان و دلیل عرضه گردد
براین‌انگیزهٔ آنچه‌بذهن‌اینجانب خطور نمود
بعرض میرساند :

روح بعقیده جمهور معتقدین آن اعم
از صاحبان ادیان یا پیروان فلسفه و عرفان
جوهری است مجرد و منزه‌از عوارض حدورسم
جنس و فصل ، همان قسم که کثرت و
عدد از خواص ماده است وحدت‌و تجرداز
شئون‌روح و روان موجزترین تعبیری‌که‌از روح
شده آیه کریمه (قل‌الروح من‌امرربی) است .
مرگ‌درحقیقت‌زمانی است که روح مطلق

تجلی‌خود را از تن بردارد (انالل
راجعون) دیگرا تمرد و تشخصی متصو
بتوان‌روح شخص مخصوصی را از
احضار نموده‌درمعرض‌سئوال‌و جواب
در تنگنای تشبیه تجلی روح
تن‌به‌شعاع نوری تشبیه نموده‌اندکه
بدرون کلبه‌ای تابیده باشد و ظ
کلبه حدی پیرامون شعاع متوهم
محض ویرانی جدارکلبه حد ظلما
گردیده امکان‌آنکه نور تابیده‌از ر
دریای‌بیکران‌نورمشخص‌نمود غیر مت
لفظ ارواح بصیغه جمع نیز
مجازی‌که‌باعتبار هیاکلی‌که روح برآ
نموده استعمال میشود که خود رو
رادرساحت روح راهی نیست واد
از عوارض عدد است و لوازم‌کثرت
در خاتمه باعرض تشکر امید
مختصرارزش‌درج‌درمجله شریفه وح
نموده‌تیمسار سرلشکر مظهری نیزبا
توضیحی که مستندبدلائل عقلی‌و
شوائب‌نقض وشواهد نقلی‌باشدمرة
تابرای‌خوانندگان‌بینش بیشتر حا
سید عبدالحسین آیت‌الله

نامه سر دفتران

نامه‌ای به‌امضای سر دفتران دفتر خانه‌های شماره ۱۸ و ۷۷ و ۱۱۲ و ۱۷۴ و
۲۲۸ و ۲۵۰ و ۲۸۲ و ۲۸۴ و ۳۲۷ و ۳۲۹ و ۳۳۷ تهران به دفتر مجله رسیده و د
خبری‌که تحت عنوان (مالیات کلان) در شمارهٔ ۲۰۸ چاپ شده ،تقاضا کردها
مشخصات دفتر خانه تنظیم‌کننده‌اسناد مربوط به‌مالیات کلان‌از طرف‌مجله اعلام
موضوع روشن‌و رفع نگرانی‌از آقایان بشود . . .

درپاسخ‌اعلام میداریم‌که‌اسناد موردنظردر دفترخانه‌های‌فوق‌الذکرتنظیم نگرد

استاد وحید دستگردی



پایداری

بــه هامــون پهنــاوری ریگـــزار   چو دریا روان ریــگش از هر کنار
ز توفنده صرصربه‌ـنزدیک کــوه   بپا خواست تلی چو کــوه از شکوه
شداز سر بلندی چــو با کوه جفت   سر آورد در گوش کهسار و گفــت
که ای سال عمر تو بیش از شمـار   ز بطن جهـان زاده بــا روزگـار
بدینسان کــه من تا ز جا خاستم   بر از تــو بــه بالا و پهنــاستــم
بمان تا به بینـی کـــه سال دگر   مرادامنــی بــاشی انَـدر کمـر
چنین گفت خارا بــــه تل بلنــد   که ای غـافل از روزگـار گـزنـــد
مراپایه‌سخت است و پــای استوار   توپا تا بسر سست و نـاپـایـــدار
غباری که انگیخت صرصر ز جای   بیک‌رشحه ابرش نشانـــد بپـــای
هنوز این سخن بود اندر میـان   که‌بر خاست طوفان باد از کـــران
ز بن کند آن تــل یکروزه خیـــز   ولی کوه چربید از او در ستیـــز
مثل راست‌شد کانچــه بـاد آورد   هم‌آخر بنـاگاه بـادش بـــــرد
سزد مـــرد درکـارهـا پایـــدار   که‌از چار پایه است سقـــف استوار
چو ناپایدار است درکـــار مـرد   بر انگیزد از وی چو تـــل باد گرد

دریــن پهنه آن وارهــد از هلاک
کـــه کوه گـرانست نی تـــل خاک



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۵

فروش لیره :

یکی از اقداماتی که آقای امیر خسروی انجام دادند که اگر توجه مرحوم داور وزیر دارائی وقت نبود نتیجه اسف باری برای کشور داشت فروش لیره در سال ۱۳۱۴ توسط بانک ملی بود . چون لیره‌های ذخیره کشور که از عایدات نفت بدست میآمد در بانک ملی متمرکز بود بهای لیره روز بروز ترقی میکرد . مرحوم امیرخسروی به تصور اینکه قانون عرضه و تقاضا در پائین آوردن قیمت مؤثر است شروع کرد به فروش لیره به بهای رسمی هشتاد ریال . هرچه او میفروخت بانک شاهی میخرید و این عمل هیچ تأثیری در تنزل بهای لیره نکرد الا اینکه ذخیره کشور کم کم داشت از بین میرفت که مرحوم داور با عجله و با قید دوفوریت لایحه تشکیل کمیسیون ارز و نظارت



داور

در معاملات اسعار خارجی را به مجلس برد و تصویب شد . بموجب ماده دو قانون مزبور برای نظارت در کلیه امور ومعاملات اسعاری کمیسیونی به‌اسم کمیسیون ارز در وزارت مالیه تشکیل شد مرکب از نماینده وزارت دارائی نماینده اداره کل تجارت و بانک ملی .

[redacted]

تشکیل کمیسیون ارز :

با تشکیل کمیسیون مزبور دیگر مداخله مستقیم بانک ملی در خرید و فروش از بین رفت .

این بود یکی از کارها و اقدامات مرحوم امیر خسروی که بنظر و فکر خودش اقدام میکرد . مرحوم بدر وزیر دارائی برای اینکه از اقدامات بی رویه او جلوگیری کند با اجازه اعلیحضرت مفاد اساسنامه‌ای برای بانک تهیه و بعد از گفتگوهای زیاد بین ایشان و مرحوم امیرخسروی که اکثرا" من واسطه بودم بالاخره نظریاتش مورد موافقت اعلیحضرت قرار گرفت و اساسنامه بانک به مجلس رفت و در تاریخ ۲۲مرداد ۱۳۱۷ شمسی به تصویب رسید در این اساسنامه درکارها بانک مرکب بود از مدیر



امیر خسروی

کل ، شورای عالی ، [illegible] ، هیئت اعتبارات ، هیئت نظار ، اداره اسکناس ، هیئت نظارت و بازرسی دولت .

با توجه به اختیارات هیئت شورای عالی و هیئت اعتبارات که در اساسنامه قید شده بود محدودیت‌های زیادی برای مدیر کل ایجاد شد . مدیر کل که سابقا" اکثر معاملات بانکی و دادن اعتبارات و [illegible] بانکها خارج و خرج [illegible] اجازه چاپ و نشر اسکناس و بالاخره [illegible] تعیین خط مشی کلی اعتبارات و اظهار نظر نسبت به نوع و میزان کلی اعتبارات و سایر مسائلی از قبیل تصویب بودجه ، [illegible] نامه‌های داخلی ، تصمیم راجع به مطالبات مشکوک الوصول تماما با شورای عالی [illegible] شورا که هفت نفر بودند برای [illegible] سال در مجمع عمومی انتخاب میشدند . پس از تصویب اساسنامه و ابلاغ برای اجرا قرار شد دو نفر از اعضای شورا توسط وزارت دارائی انتخاب شود .

دو نفری که از طرف دارائی برای اولین هیئت شورا انتخاب شدند مرحوم حاج قطب الملک جلالی رئیس دیوان محاسبات وقت بودو بنده که مدیر کل وزارت دارائی بودم و جزو سه نفری که از شورا برای تشکیل هیئت اعتبارات انتخاب شدند من بودم . با این ترتیب من همانطوریکه قبلا" تذکر دادم علاوه بر مشارکت در کارها ، بستگی و تماس که با مرحوم امیر خسروی همکاری داشتم (چون عضو شورا و عضو هیئت اعتبارات بودم) . طبعا" اکثر روزها عصر که از وزارت دارائی

خلاص می‌شدم به‌بانک‌رفته و در دفتر مرحوم امیر خسروی با ایشان کار میکردم و چون در شوراو هیئت‌اعتبارات‌بیشتر ملاحظه نظریات آن مرحوم را میکردم آشنائی‌ما ،مبدل به دوستی‌گردید از این‌لحاظ بودکه‌وقتی مرحوم امیرخسروی وزیر دارائی شدند با من بیشتر مشورت میکردند حتی در کارهای مالی .

دراین‌جابی‌مناسبت نیست تذکر دهم ازاشخاصی که‌اولین اعضای شورایعالی بانک ملی بودند فقط من‌هستم که فعلاً" نیز عضو شورا و بامرحمت آقایان رئیس شورایعالی بانک‌ملی میباشم و تیمسار سرلشکر علائی که سالها خزانه دار ارتش بود . . .

ازمطالب‌معترضه‌بگذریم و بر سر مطلب آئیم :

انتقال‌شرکتهااز وزارت دارائی :باری انتقال‌شرکتهاوانحصارات‌از وزارت بازرگانی (آن قسمت‌که به‌وزارت بازرگانی رفته بود) شروع‌شد . مرحوم امیرخسروی نظریاتی داشته که بقول خودشان نظرشان به تمرکز Centraliation و عدم تمرکز decentralisation و معتقد بودند باید شرکتها بصورت اداره درآیند و قسمت خرید اجناس‌اعم‌از گندم و توتون و چای و قماش و برنج وغیره در اداره خرید متمرکز شود . قسمت پخش و توزیع در اداره‌پخش، جهت تولید در کارخانجات ، مثلا" اداره کارخانه دخانیات ،کارخانه پنبه پاک کنی ، کارخانه گونی بافی ، کارخانه برنج کوبی ، کارخانه‌های‌چاپ خشک کنی که هیچ با هم تناسب نداشت . در اداره کارخانجات و هگذا .

اختلاف با امیر خسروی :

این‌اول اختلاف من با ایشان‌بود و هر چه با ایشان مذاکره کردم راضی نشدند حتی بدون اطلاع من یک نمودار مطابق نظریات‌خودش تهیه و بعرض رساندند والبته دیگر جای‌مخالفت‌نبود . مشکل دیگری که در بین بود انحلال شرکتها که طبق قانون مدنی وقت می‌گرفت رسیدگی بحساب سود و زیان وتنظیم بیلان وغیره چون با این کار عجله‌داشتندبایشان‌گفته شد این کار محتاج به‌قانون‌مخصوصی‌است . ایشان طرحی تهیه وبعرض‌رساندو قانون اجازه انتقال انحصارها وشرکتهای دولتی به قانون‌انحصارات وزارت دارائی در تاریخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ از مجلس‌گذشت .

ماده ۲ قانون صراحت دارد : به وزارت‌دارائی‌اجازه‌داده‌میشودکه انحصارهای دولتی و شرکتهای دولتی راکه دارای حق دولتی و شرکتهای دولتی راکه دارای حق انحصار هستند وکلیه سرمایه آنهامتعلق به دولت است بر چیده و به قسمت اقتصادی منتقل نماید و با این قانون دیگر تشریفات انحلال شرکتها نبود و تمام جزو ادارات شدندو طبق نظر آقای‌امیر خسروی به‌ادارات خرید و پخش و غیره تقسیم‌شد . تنها اداره‌ای که‌من‌نوانستم‌ازاین‌تشکیلات به دور نگهدارم اداره‌هیئت غله بود چون با تجربه‌ای که من

بقیه در صفحهٔ ۴۴

م- مشایخ فریدنی

ملاحظاتی در فرهنگ هند وایرانی

۱

قسمت دوم

انقلاب بزرگ فرهنگی

از هر فرهنگ و آئین باگذشت زمان افکارمخالفی زاییده میشود و باز از ترکیب همان افکار مخالف باآئین اصلی عقاید جدیدی قدم بعرصه وجود می‌نهد ... اینست ناموس تطور و تکامل .

فرهنگ و آیین ساده ودائی هم در دست برهمنان در یک دوران هزار ساله چنان مسخ ومزاحم شد که دیگرقابل‌تحمل نبود . باینجهت زرتشت وبوداوسایرمصلحان دینی و اجتماعی بر خاستندو ازترکیب اصول عقاید آریایی با واردات و مکتسبات ذهنی‌خویش و مقتضیات زمان آداب وشرایع تازه‌ای بمردم‌آموختند وکتابهای جدیدی تصنیف کردند .

ولی باز طبیعت بسنت همیشگی خود ادامه دادو دیری نگذشت که‌رایان و برهمنان و اکاسره و موبدان فرهنگ و آیین را در جهت کام گزاری و خود کامگی برگرداندند . عصر نابغه‌ها وجهانگشاهاو افتخار طلب‌ها در هند و ایران شروع شد ـ حق تعلیم و تعلم از توده‌ٔ مردم سلب‌گردید .زمامداران دم‌ازخدایی زدند و مردم را بپرستش خود گماشتند علمای‌دین بجای‌مبارزه‌باستمکاری‌خوددر پناه ستمگاران در آمدند و ریزه خوار خوان یغمای ایشان‌شدند . هر کس دم‌از عدل و مساوات زد بردار شد . اساس اجتماع بر عدم تساوی طبقاتی‌ونژادی‌قرار گرفت . همه خود را محکوم طبقات فوق حس‌میکردند و به "سیستم" غلامی خوگرفته‌بودند .اقتصاد عمومی به پست‌ترین و ظالمانه‌ترین شکل تنزل کرده بود . روح سلحشوری کشته شد . آرتش هدف ملی نداشت و در هر آزمایش شکست میخورد . مذهب هاو مسلک‌های گوناگون که مولود عدم رضایت عمومی بود واز اختلاف شاهزادگان و اعیان‌بر سر املاک و امتیازات ریشه‌ٔ وحدت ملی‌راتباه‌کرد . همه از سر نوشت خشمگین و در پی‌وصول فرج‌از غیب بودند و همه مظلوم ووحشت زده و جاهل و فقیر و طفیلی می‌نمودند . در فجر این‌شب‌ظلمانی بودکه‌ندای عدل و مساوات از حلقوم محمد بن عبدالله

(۵۷۱ـ ۶۳۳م=۵۳ق‌هـ ـ ۱۱هـ) بگوش ستمکشیدگان رسید و شکست در [illegible]

و کاخ های ستمکاری افکند .

داستان ورود اسلام به ایران و هند از جهاتی شبیه است . توجه اول [illegible]

سند و هند وارد شد ولی در هیچیک ازدو کشور با دفاع جدی روبرو نشد وعامه مردم [illegible]

دین تازه‌که‌شریعت‌مساوات وراه‌نجات ایشان‌بوداستقبال کردند .اسلام در [illegible]

بزرگترین‌و عمیق‌ترین‌انقلاب‌معنوی فرهنگی را‌بوجود آورد و [illegible]

و پوسیده راواژگون نمود در هند و ایران [illegible]

ومقدس بوجودآورد که سوابق‌فرهنگی‌و خصایص [illegible]

فطرت و عقل و آزادی در خود جمع ساخته .

مسلمانی از همان‌سال که ابوبکر به خلافت [illegible]

مداین بسال شانزدهم هجری (۶۳۷ میلادی) دروازه‌های خود را [illegible]

(۲۳ق‌هـ ـ ۵۵هـ = ۶۰۳ ـ ۶۷۵م) باز کردو [illegible]

تسلیم نعمان بن مقرن که در همان جنگ [illegible]

مؤبدان و امراء و شهرداران (ساتراپ ها) [illegible]

ساخته شد . طبقات محروم رنجبر موج [illegible]

شمارشان از یک‌ششم‌سپاهیان [illegible]

تاکتیک و استراتژی و مهندسی [illegible]

را در دلها گشودند و هنوز [illegible]

مسلمان شدند .

این نهایت نادانیست‌که [illegible]

شمشیرمسلمان‌شدند و هیچوقت [illegible] !! [illegible]

پس چرا از همان‌صدراول‌امامان‌وتاریان‌و محدثان و [illegible]

و حکیمان‌وپزشکان‌واخترگران‌و شاعران و نویسندگان . . . ایرانی کمر به [illegible]

و معارف‌اسلامی‌وتشکیل‌ادبیات‌ونظم‌و نثر عربی بستند ؟ ـ چرا واژه‌های‌تازی را بعنــوان

جزء مقوم زبان خودپذیرفتند ؟ ـ چرا سرمایه معنوی [illegible]

وحدیث است ؟ـ چرا خط عربی‌را برگزیدند‌و زبان دری را [illegible]

Lingua Franca جامعهٔ مسلمانان آسیائی ساختند؟ ([illegible]

زبان مؤبدان وزبان‌زندوپازند در آتشکده ماند . ولی خط عربی و زبان دری [illegible]

مسلمانان ایران و سایر مسلمانان غیر عرب گردید) ـ چرا بتقلید [illegible]

عروضی گفتند و چرانثر مسجع نوشتند و چرا تا به‌پنج قرن مکاتبات رسمی و دولتی ایران

دوست بسیار عزیزم آقای دکتر وحیدنیا : برای یادگار آخرین قطعه شعری راکه نوشته‌ام بحضورتان تقدیم میکنم .

پاریس ــ ژوئیه ۱۹۷۷ــ ارادتمند

علی اصغر حریری

آفرینش

گویندکه ازمشیت پروردگار فرد ،
در هفت روز خلقت عالم بسر رسید .
روز نخست از آبی و خاکی سیاه و سرد ،
گرگ آفرید و روز دوم بره آفرید ؛
پس در دو روز دیگر خار آفرید و ورد ،
آنگه پدید مردو پس از وی زن آورید .
زآن پس که کار خلقت موجود راست کرد ،
با یک اشاره درتن شان روح بردمید ،
تا گرگ زنده‌شد ، بره را بردرید و خورد ؛
خاراز حسد مراقب ورد را گزید .
دیگر مجال فکر و تأمل نداشت‌مرد ،
بگشاد بازوانش وزن را بسر کشید ،

تازی بود ؟ ــ پاسخ همهٔ این چراها در یک جمله‌جمع‌است . ایرانیان ریاکاری نکرده و نمیکنند ــ اسلام را با دل وجان پذیرفتند . فرهنگ اسلام را به سائقهٔ ایمان تدوین کردند و زبان عربی را از روی همین عشق و علاقه تکمیل نمودند و سیبویه شیرازی (عمرو بن عثمان بن قنبر ۱۴۸ ــ ۱۸۰ = ۷۶۵ ــ ۷۹۶م) روی‌همین عشق وعلاقه باتدوین صرف و نحودر "الکتاب" زبان تازی را از صورت بدوی درآورده جنبه علمی و بین‌المللی بدان داد .

از دههٔ آخرقرن‌اول‌هجری که اسلام همراه " شیرازیان " و سپاهیان عرب وارد هند و سند شدوازاوایل‌قرن‌پنجم که خراسانیان غزنوی لاهور را پایتخت ساختندــآئین اسلام همراه بافرهنگ ومعارف ایرانی سراسر شمال و غرب و شرق هند رافرا گرفت‌و زبان و ادب ، و تصوف و شعر و هنر فارسی در اقصی نقاط‌آن کشور رایج گردیدو نه تنها ملتی مستقل‌و جداگانه بنام ملت اسلامی (امروزپاکستان و بنگلادش) بوجود آورد بلکه از ترکیب فرهنگ هندی با فرهنگ ایران مسلمان یک فرهنگ سازنده و ثمر بخش پیدا شدکه آنرا فرهنگ‌هند واسلامی In do Islamica یا فرهنگ هند و ایرانی In do Iranica نــام

(ادامه دارد)

مولا محمد باقر یزدی کاشف لگاریتم؟

نگارش سید محمود درستکار

دبیر دبیرستانهای یزد

ازجمله‌دانشمندان‌نامبردارعصر صفوی مولا محمد باقر یزدی فرزند مولازین‌العابدین یزدی‌است‌که‌درعلوم عقلی ونقلی از ستارگان قدر اول دانش بشمار میرود .اززمان ولادت ونیزسال‌وفاتش‌آگاهی صحیحی در دست نیست ، مؤلف جامع مفیدی او را به‌کثرت تألیف و تصنیف درعلوم دینی و فنون عقلی بویژه دانش ریاضی توصیف میکند ولی بسبب آنکه مؤلفات و مصنفات او شهرت فراوان داشته است ازآن‌ها نامی نمی‌برد . همین مؤلف اشارتی دارد باینکه برادر او مولا محمد صادق دردانش‌های عصرخویش تبحر و اشتهار داشته است‌و هم چنین‌از فرزند خلف او مولا محمد مجیدا یادمیکند کهاز جمله بزرگان علم در " دارالسلطنه " اصفهان بوده است و پیوسته گروه کثیری از دانشجویان از محضر پر فیض‌او بهره‌میبرده‌اند [1] . مؤلف روضات الجنات او را به فضل و حکمت و مهارت در

---

۱ ـ " اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب‌زهد و ارشاد و مظهر فیض‌الهی ، مولا محمد باقر یزدی" " برادر اعیانی طغرای فرامین فضل وکمال وعنوان مناشیر عزت و جلال مولانا محمد صادق بود ، شعر :

هر یکی درمکارم اخلاق　　　　شده چون آفتاب عالم گیر

فضایل و کمالات ارسطو حکمت ، افلاطون دانش مولانا محمد باقر بسیار است و تصنیفات افادت‌آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم بی‌شمار و محتاج به شرح و بیان‌نیست ، مصراع : به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را ، لاجرم‌خامه گوهرفشان بر صفحات بیان به‌همین قدر اختصار نمود و به‌مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب انعطاف میدهد که جامع فضل و کمالات مولانا محمد حسین‌که مصراع : به فضل وهنر مثل‌او کس‌نبود ، و عالیجناب حقایق ومعارف آگاه مولانا محمدمجیداکه‌درفضل‌وکمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی نموده ، شرف صبیه‌زادگی مولانا زین العابدین برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده و همواره نکات رنگین‌وکلمات شیرین بر لوح بیان می‌نگارد و پیوسته در مسجد جامع دارالسلطنه اصفهان مجلس افادت‌گشاده‌وجمعی کثیر و جمی غفیر ،از طلبه علوم از میامن با برکاتش مستفیض و بهره‌مند میگردند " منقول از صفحه ۳۰۹ جامع مفیدی جلد سوم .

فنون ریاضی توصیف میکند و تصریح می‌نماید که ازجمله استادان شیخ بهایی دانشمند بزرگ عهدصفوی بوده‌است وازاثر مهم او : عیون الحساب ، نام مببردکه در دانش‌ریاضی کتابی مانندآن نوشته نشده است [۲]. علامه بزرگوار حاج آقا بزرگ تهرانی در تألیف مشهور خویش، الذریعه، مولا محمد باقر یزدی را نیز از جمله استادان شیخ بهایی میداند ، با وجود این‌احتمال تلمذ او را نزد شیخ نفی نمیکند اما در این‌مورد تصریح هم‌ندارد [۳]. بهر حال اشتهار و عظمت مقام‌علمی مولا محمد باقر یزدی بسبب تصنیف کتاب جامع‌او موسوم به‌عیون‌الحساب است‌که‌اکثرآن‌رابی‌مانند دانسته‌اند . مؤلف‌الذریعه ، عیون‌الحساب رامشتمل بر یک مقدمه و پنج باب‌توصیف میکند و اشارت می‌نماید که فرزند مصنف موسوم به‌شیخ‌محمدحسین‌تحشیه‌ای‌برآن افزوده ودانشمند دیگری بنام ابراهیم‌آن را به تحشیه‌ای دیگر محشی ساخته و علامت آن " ا هم " است [۴] .

افزون برآن‌چه درباره‌مولا محمد باقر یزدی نقل گردید نکته گفتنی و قابل توجه ، نظری هست‌که آقای دکترسیدحسین‌نصراظهارفرموده‌اند ، بنابرفرموده‌ایشان‌مولامحمدباقر درتحقیقات‌ریاضی‌دانشمندی‌مبتکر بوده است‌وحتی بعضی از ریاضی‌دانان متأخر اورا بالاستقلال کاشف لوگاریتم دانسته‌اند اما این ادعا هنوز بطور کامل مورد تحقیق و تأیید ــ

---

۲ ــ " ثم لیعلم ان المولی الفاضل الحکیم الحاسب الماهرفی فنون الریاضی مولانا محمد باقر بن المولی زین العابدین الیزدی صاحب کتاب عیون‌الحساب الذی لم یکتب مثلها فی هذا الباب عبرهذا الحساب المعدس الالقاب و قدکان من مشایخ شیخنا البهایی ولم‌اعرف‌الی الآن زیاده علی ما ذکر فی حقه و الله العالم " منقول از حاشیه صفحه ۱۱۷ روضات الجنات . چاپ افست . استنساخ شده سال ۱۳۵۶

۳ــ " عیون الحساب الذی لم یکتب مثلها فی هذا الباب للمولی محمد باقر بن المولی زین‌العابدین الیزدی من مشایخ البهایی کماحکی عن الریاض واحتمل بعض انه من تلامید البهایی فراجع " منقول از الذریعه جزء پانزدهم صفحه ۳۷۸ . چاپ دانشگاه تهران .

۴ ــ "رتبه‌علی‌مقدمه‌وخمسه‌ابواب فی حساب الصحاح و الکســـور و المساحه استخراج المجهولات بالخطائین والجبر و المقابله والاربعه المتناسبه واستخراج الوصایا المبهمه و ذکرلکل قاعده امثله کثیره " و " ذکر فی اوله شطرا " من فوائد علم الحساب و اسمه و اسم الکتاب و تبویبه وعلیه حواشی منه کثیره وجمله‌من الحواشی للولد المصنف الشیخ محمد حسین سلمه الله و بعض الحواشی الاخر رمزها " ا هم " تدل علی غایه الفضل المثنی و لعل اسمه ابراهیم " منقول از الذریعه جزء پانزدهم صفحه ۳۷۸.

معامله کلیمی و زرتشتی

در شماره ۱۴ مجله شرحی راجع به دفتر معاملات مرحوم حاج میرزا یحیی امام‌جمعه خوئی نوشتیم و اسامی و چند تن از کسانیکه معاملات خود را در دفتر اسناد رسمی امام جمعه انجام میدادند چاپ کردیم و صورت یکی از معاملات را هم نقل کردیم اکنون صورت معامله قطعه زمینی که بین آقای ارباب کیخسرو شاهرخ (نماینده زردشتیان ایران) و آقای میرزا و آقا عزیز فرزندان رحیم القانایان معامله شده است می‌آوریم . شماره ۵۸۳۹ —

غرض از تحریر این کتاب مستطاب و منظور از این ورقه شریفه شرح مآب آنکه شرف حضور یافت در عالی محضر اقدس اولیای شرع مطاع لازم الاتباع طهران . جناب آقای ارباب کیخسرو نماینده مجلس شورای ملی و بعدا بحضور فی حاله یصح منه جمیع الاقاریر والاقاویل شرعا " از روی رضا و رغبت و میل ، دون الاکراه ، والاجبار ، دانسته و فهمیده بعنوان مصالحه لازمه صحیحه شرعیه و معاقده ملیه اسلامیه نقل ومنتقل نموده به عمدةالتجار و الاقران آقامیرزا آقا و آقا عزیز ولدان عمدةالاماثل رحیم کلیمی معروف به القانایان همگی وتمامی و جملگی یک قطعه زمین محصوره واقعه در خیابان معروف به خیابان یمین‌السلطنه ملک متصرف خود را که محدود به حدود اربعه ذیل و بر حسب مساحت یکهزار و هشتصد و نود و هفت ذرع مضروب است با کافه توابع والواحق و مستقلات و مضافات و منسوبات از عرصه و اعیان محدود به خیابان یمین‌السلطنه و مدرسه زردشتیها و زمین نوروزیان و ممر و مجری المیاه و اشجار واحجار و دروب و شبایک و غیر ذلک من دون استثناء شئی و جزء منها درقبال عوض معین و مال‌الصلح معین مبلغ ششهزار و یکصد و شصت و پنج تومان و دو هزاروپانصد دیناردوهزاری فضی پنج عدد یکتومان وضع مصالحه لازمه صحیحه شرعیه در محضراجرا و تمامی عوض بایصال متصالحین مرقومین و اصل و عاید ناقل مومی‌الیه گردید و کافه‌خیارات محتمله متصوره در مقام خصوصا " خیار غبن و غبن در غبن ولوکان با علی مراتبه العالیه و اقصی (؟) مدارجه المتعاله هر چند که مورد صلح پنج مقابل مال الصلح یا پنج‌یک آن ارزش داشته باشد با العلم و العمر و الاختیار از طرفین اسقاط شد و تأکیدا " للضمان در ضمن عقد خارج لازم‌شرط شرعی شد به اینکه در صورتیکه از تاریخ تحریرورقه الی انقضای پنجاه سال قمری تمام‌کشف فسادی بای نحوکان در مورد صلح مزبور بشود و

بقیه در صفحه ۴۲

کلا" ام بعضا" عینا" ام منفعه مستحقا" للغیر برآید و بدرجه ثبوت شرعی برسد ناقل مزبور علاوه بر ردمثل العوض از عهده جمیع غرامات و خسارات و تضررات وارده بر متصالحین مرقومین فوق بر آیند .

محض‌نماندآنکه‌دیواردو طرف زمین مسطور که‌دیوار سمت جنوبی و مغرب است‌کاملا" جزء مورد صلح است و دو دیوار سمت شمال و مشرق مشترک است بین مالک زمین ومالک پشت‌که نصف‌هر یک متعلق باین‌زمین و جزء مورد صلح است فعلی تلک المراتب المسطوره گردید .تمام یک قطعه زمین محصوره محل مرقومه مفصله فوق مع جمیع توابعها و متعلقاتها کائنه ،کان‌حق‌طلق و ملک صدق متصالحین‌منها التصرف فیها کیف متایا و متی‌اراد ادکان ذلک و قوعا" و تحریرا" فی بیستم شهرذی الحجه الحرام من‌شهور سنه یکهزار و سیصد و چهل و سه من‌الهجرة المبارکة النبویه . . . کتبه بیده الجانیه الاحقر یحیی‌الخوئی . "

بقیه‌ازصفحه ۲۱

واقع نشده است [5]. باتوجه به عظمت مقام علمی مولا محمد باقر یزدی که پیش ازین توصیف گردید از یک طرف . و اظهار نظر مستند استاد دکتر سیدحسین نصر از طرف‌دیگر ضرورت داردکه صاحب نظران در دانش ریاضی و محققان تاریخ علم در پیرامون آراء و عقاید و ابتکارات این عالم مشهور یزدی پژوهش کافی بعمل آورند واگر بواقع وی سهمی بسزا در کشف لوگاریتم و پیشرفت علوم ریاضی داشته است ارزش پژوهش‌های ابتکاری او را روشن سازند .

۵ ــ " تجدیدحیات دوره صفویه در ایران آخرین مرحله فعالیت‌نسبتا" گسترده‌ای درزمینه‌ریاضیات بشمار میرود ولی آگاهی جهان خارجی از کارهای این دوره بسیار ناچیز است .معماران و مهندسان‌مدارس و مساجد و پل‌های این زمان ، همه از ریاضی‌دانان قابل بوده‌اند ،معروف‌ترین‌چهره ریاضی این قرن دهم ،شانزدهم ، بهاء الدین‌عاملی است ، تألیفات‌ریاضی وی‌درواقع تلخیص‌و تحریری از آثار استادان سلف بوده است و همین تألیفات‌بصورت‌متن‌های نمونه و راهنمادرشاخه‌های‌مختلف علم ریاضی از آن زمان به بعد درمدارس درآمدکه‌تحصیل‌ریاضی‌منحصربه‌خواندن " خلاصه‌ها " شد و تحقیقات‌جدی‌تر و دقیق‌تر ، تنها بسته به‌ابتکار و علاقه افراد بود . یکی از معاصران بهاءالدین‌عاملی ملا محمدباقر یزدی است‌که‌درآغازقرن دهم / شانزدهم ،شکوفان‌شدمطالعات‌وتحقیقات اصیل و ابتکاری‌در ریاضیات داشته است ، حتی بعضی از ریاضی‌دانان متأخر بر این عقیده‌اند که وی بالاستقلال لوگاریتم را کشف کرده بوده است ولی این‌ادعا هنوز کاملا" مورد تحقیق‌و تأیید قرار نگرفته است . منقول‌از کتاب : علم و تمدن در اسلام چاپ اول ، صفحه ۱۵۰ .

دانستنیها

ترجمه: پ. ک.

نفتکش غول پیکر

شرکت کشتی سازی چین‌ملی (درتایوان)

یکی ازبزرگترین نفت‌کشهای دنیا را آب انداخت این نفت‌کش ۴۴۵۰۰۰ تنی سومین نفت‌کش بزرگ دنیا است و بیکی از کمپانیهای امریکائی تعلق دارد. بزرگترین نفت‌کش دنیا با ظرفیت ۵۲۰۰۰۰ تن بفرانسه و نفت‌کش دوم با ۴۷۰۰۰۰ تن ظرفیت بژاپون تعلق دارد. نفت‌کش ساخته‌شده در تایوان ۳۷۸/۴ متر درازا و ۶۶ متر پهنا دارد. بلندی آن ۷۲/۷ متر از کف تا میله را داراست. موتوراصلی این کشتی قادر بتولید برق برای یک‌شهر دویست‌و بیست هزار نفری است ظرفیت بارگیری آن ۲۶۰۰۰۰۰ چلیک ۵۳ گالونی است (هر گالون انگلیسی ۳/۷۸ لیتر و هر گالون امریکائی ۴/۴۵ لیتر است) اگر، بجای نفتی که در یک نوبت بارگیری بار آن میشود در آن شیر بگذارند ۱۶ میلیون نفر تایوانی ظرف یکماه میتوانند از آن شیر تغذیه کنند.

موتور اصلی این نفت‌کش برابر ۴۵۰۰۰ اسب بخار تولید قوه میکند و بهای آن پنج میلیون دلار است و ۵۵۰ قسمت مختلف کشتی را ترکیب میدهد.

موزهٔ ملی چین

موزه‌ملی پالاس درتایوان یکی از دیدنی های تایوان برای جهانگردان است نه فقط ساختمان آن بسبک کاخهای امپراطوران چین است بلکه درداخل آن گنجینه‌های امپراطوران سلسله‌های مختلف چین انباشته شده است محل این موزه در تپه زیبائی نزدیک شهر تایپه پایتخت تایوان قرار گرفته است بواسطه وجود قطعات و اشیاء جالب از سال ۱۹۵۶، سال افتتاح آن، بیش از ده میلیون تماشاگر آنرا دیده اند و سالی قریب هشتصد هزار نفر از این موزه دیدن میکنند.

اینموزه قریب دویست و پنجاه هزار قطعه اشیاء عتیق دارد واگر این اشیاء را سه ماه بکبار عوض کنند برای دیدن تمام این اشیاء ده سال وقت لازم است.

گرد آوری هزاران هزار آثار هنری شامل اشیاء برنزی "زبرجد" "ظروف چینی و بارفتن" پرده‌های نقاشی و خطوط زیبای چینی نشان دهنده گنجینه فرهنگی و هنری ملت چین در طول چهار هزار سال است و آثار هنری زمان سلسله‌های پیاپی فرمانروایان کشور پهناور چین که درکاخهای سلطنتی جمع آوری شده است در آن دیده میشود.

در طبقه دوم موزه آثار شش ملت ساکن

بقیه در صفحه ۲۷

بتاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۷
لهستان ـ کراکو

دکتر محمد حبیب‌اللهی

ایران شناسی در لهستان
آلکساندرهوچکو

یکی‌ازایران‌شناسان یا مستشرقین بزرگ لهستان در قرن ۱۹ آلکساندر هوچکو است.

هوچکوبخاندانی‌تعلق داشت‌که در قرن نوزدهم چندین‌نویسنده‌و دانشمندبه جامعه لهستان‌تقدیم‌کرده‌بود. پدراوژان‌هوچکونویسنده‌و دانشمند لهستانی نقشی بزرگ در فراما سونری‌این‌کشورداشت. او دولژ در لهستان تأسیس کرد یکی در ویلنو [1] و دیگری در شهر منیسک. آلکساندر هوچکو در نزدیک شهر ویلنو در ۱۸۰۴ متولد شد و تحصیلاتش را در دانشگاه‌این شهربانجام‌رسانید. او بزودی‌توجه زیادی بادبیات لهستانی پیداکرد و جزو علاقه‌مندان به شعر شد و به گروهی پیوست‌که در راس آن آدام ینسکویچ [2] بزرگترین شاعرومتفکرلهستانی‌قرارگرفته بود. سپس برای‌تحصیل زبانهای شرقی به سنت پترزبورگ رفت‌و بالاخره منشی سفارت روسیه در ایران شد و چندی بعد معاون‌کنسول در شهر رشت گردید. او آشنائی بسیار عمیق بزبان فارسی و زبانهای اسلامی پیداکرد و بعداز سال ۱۸۴۲میلادی در پاریس مستقر شد و وقت خود را وقف کارهای ادبی‌و زبانشناسی کرد. درسال ۱۸۵۸میلادی‌دولت‌فرانسه‌کرسی‌زبانهای ادبیات‌اسلاورا در کلژدوفرانس باو واگذار کرد. درهمین‌هنگام‌حکومت ایران او را سرپرست دانشجویان ایرانی در فرانسه نمود. در سال ۱۸۸۴بازنشسته‌شدوتابعیت فرانسه‌راپذیرفت (۳) ودرسال ۱۸۹۱در گذشت. مطالعات و تألیفات مهم او در مورد ایران وادبیات‌این‌کشور بدین قراراست :

---

۱ ـ این‌شهر اکنون به‌اتحاد جماهیر شوروی تعلق دارد.

۲ ـ مجسمه‌این‌شاعررادرتمام شهرهای لهستان می‌توان دید. و نیز بعضی خیابانها را باسم او نام‌گذاری کرده‌اند. مقبره او در آرامگاه پادشاهان لهستان قرار دارد یعنی در مقبره‌ای‌کنار قیصر واول‌در کراکو.

۳ ـ زیرادراین سالها حکومتی باسم حکومت لهستان وجود نداشت و دو کشور آلمان و روسیه این‌کشوررا بین‌خود تقسیم کرده‌بودند.

۱ ــ جنگی از اشعار محلی‌ایران‌که در سال ۱۸۴۲ میلادی در لندن با شرح بزبان انگلیسی‌منتشرشدو سپس بزبانهای آلمانی و فرانسوی بوسیله‌ولف وزرژساند معروف ترجمه شد .

۲ ــ تآترفارسی ــ تعزیه یادرام‌که برای‌اولین‌دفعه از فارسی بفرانسه هوچکو در سال ۱۸۷۳ میلادی ترجمه وشرح شد .

۳ ــ دستور معاصر زبان فارسی .

۴ ــ گیلان و نواحی باتلاقی دریای خزر ۱۸۵۰ ــ ۱۸۴۹ پاریس .

۵ ــ خراسان و پهلوان‌ملی او ۱۸۵۲ پاریس .

۶ ــ مسافرت‌ازتهران به سواحل بحر خزر بههمراهی سر هــ راویلسون در ۱۸۵۰

۷ ــ پرورش کرم‌ابریشم در ایران (پاریس ۱۸۴۳)

۸ ــ صنعت ابریشم سازی در ایران ۱۸۵۴

۹ ــ نوشته‌هائی‌که‌هنگام‌خلع محمد شاه در محل فراهم شده است (پاریس ۱۸۴۸)

۱۰ ــ جنگ‌شهادت یا اشعار مذهبی مربوط به‌تعزیه (پاریس ۱۸۵۵)

۱۱ ــ مطالعات‌زبانشناسی‌راجع به‌زبان‌کردی ــ دستور این‌زبان‌و تلفظ‌آن (پاریس ۱۸۵۷)

اما منظور از این‌مقدمه معرفی یکی‌از کتابهای‌او است درباره تئاتر در ایران . این کتاب‌بنام‌تئاترپرسان نام‌گذاری شده است‌و در سال ۱۸۷۸ در پاریس به طبع‌رسیده است . نویسنده در مقدمه این‌کتاب می‌نویسد که‌او اولین کسی‌است که تعزیه‌را بطور کامل‌بزبان فرانسه‌ترجمه‌کرده‌است .او میگوید راجع به این‌مطلب شاید مطالب سر و دست شکسته‌ای‌از مسافرین‌رهگذر بجای‌مانده باشدولی چنین مطلبی کامل‌تاکنون نوشته نشده است . سپس می‌نویسدکه‌مجموعه‌ای‌که‌من‌تهیه‌کرده‌ام‌شامل سی و سه تعزیه است‌که برای‌اختصار قسمت‌اول و آخر آنرا بنده در اینجا نقل‌میکنم :

۱ ــ جبرئیل‌ازطرف‌خداوندبه‌حضرت محمد پیغام‌میآورد که دو نوه او کشته خواهند شد .

۳۳ ــ خاندان حضرت امام‌حسین ازاحوال‌خود به مدینه خبر می‌فرستند .

سپس می‌نویسد که تمام این تعزیه‌ها به‌گویندگان یانویسندگان‌مختلفی متعلق است امااوکه آنها را جمعا " از خواجه حسین علی‌خان متصدی و مأمور برگزاری تعزیه در دربار خریده است‌و این خواجه‌حسین‌علی‌خان‌اگر نه خود به‌نظم آورنده تمام‌این تعزیه‌ها است ولی شهرتی در این‌زمینه دارد ومی‌توان‌تغییرو تبدیل و باصطلاح نوکاری بعضی‌ازآنها را باو نسبت‌داد .

در مقدمه شرح بسیار جالبی از صحنه برگزاری تعزیه در ایران بدست میدهـــد. ترتیب جای گرفتن اشخاص درروی زمین یا هر جا که رسید برای تماشای تعزیه ، پنجرمها و ایوان خانه‌هائی که مشرف بر محل برگزاری تعزیه است و اختصاص بهاشراف و نجبا دارد واینکه‌دراین‌ایوانهااز مهمانهای خارجی پذیرائی می‌شود . در اینجامی‌نویسد که ایرانی‌ها در چنین‌روزی بدون هیچگونه‌وسواسی از مهمانهای خارجی دعوت بعمل میآوردند .

جای جداگانه زنها ، فراشانی که در این روز با چماق‌های خود مشغول رفت‌و آمد و باصطلاح رتق‌و فتق امورند مشغولیاتی که باسم آجیل‌و تخمه ونخود و غیره مخصوصا " در قسمت‌زنانه پیدا میشود و شرح درست کردن این‌مشغولیات که او آنها را باسم Passe - Temps می‌نامد . بچه‌هائی که مشغول تقدیم‌آب‌و شربت به‌مردم هستند و آنها را باسم نذری‌می‌نامند سپس لباس‌وآرایش‌این بچه‌ها را بدینگونه‌وصف میکند:"هیچ چیز زیباتر از این بچه‌ها که باشخاص شربت‌و آب تقدیم‌میکنند نیست ، لباس‌آنها بسیار با شکوه و زیبا است ، مژگان‌وابروی آنها به رنگی‌آبی‌تیره نقاشی شده است موی سر آنها مجعد و بر روی شانه‌هاریخته‌وشب‌کلاهی‌کسمیری بر سر دارند که با مروارید و سنگ‌های قیمتی زینت یافته است‌او تعزیه‌را با نمایشی بنام میستر Les mystères که در قرون‌وسطی معمول بوده است‌مقایسه‌میکندو میگوید این نمایش برای‌بعضی‌ادیبان بسیار گیرا بود و آنهائی که تآتر یا تراژدی های عاشقانه را نمی‌پسندند بی‌گمان تعزیه را خوش دارند . سپس‌می‌نویسدکه آقای کنت گوبینو ۱۵ سال بعد از من بایران‌مسافرت‌کرده‌است (او هم‌این تعزیه را دیده است‌و بسیارپسندیده‌است) و در کتاب معروف خود (مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی) قسمتی از آن را تحت نام " عروسی قاسم " آورده است . در آخر مینویسد که بتازگی کتابخانهٔ ملی پاریس نسخه کاملی ازاین‌درام مسلسل را تحصیل کرده‌است . این‌مجموعه جزوکلکسیون‌نسخ فارسی بشمار میرود و تحت‌نمره ۹۹۳۰ نام‌گذاری شده است تمام این درام به شعر است .

بقیه درشمارهٔ آینده

بقیه از صفحه ۲۳ اشیاء بازمانده

راه‌آهن‌ژاپون گزارش‌جالبی راجع باشیأ مانده‌درترنها منتشر کرده است . بموجب این گزارش در سال ۱۹۷۶ اشیائی بنهای ۲/۹۷ میلیون‌ین (هرین‌معادل ۱/۵ ریال است) بجا گذاشته‌اندکه‌ازجملهٔ‌آنها قفسی است که‌سه مار زهرداردر آن بوده است نیز ۵۰۵۰۰۰ چترکه صدی‌هفده‌اشیاء جامانده است دیده میشود .

مسافر دیگرجامه دانی باقی گذاشته است‌که در آن‌سرگزاری جاداده شده بود .

چین‌ازچینی‌ـمنچو ـمغول ـ مسلمان ـ تبتی و میاو بنمایش گذاشته شده است . در طبقه سوم فرش ، پارچه های‌دست دوزی (بردری) پرده‌های‌نقاشی ، اشیاء از زبرجدهای کهن ، قطعه‌های خط زیبای‌چینی ، کنده کاری‌و دیگر آثار هنری دیده میشود .

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی‌خواند ،معانی دانست

۱۱

" قتل‌عین‌القضات همدانی "

نویسنده " در دیار صوفیان " پس‌از ذکر کشته شدن منصور حلاج و شیخ اشراق ، به بیان قتل عین القضات ــ محمد بن عبدالله ، یا عبدالله بن محمد بن الحسن بن علی المیانجی الهمدانی ــ که دارای کنیه ابوالمعالی یا ابوالفضائل بوده است پرداخته و دربارهٔاش مینویسد : " عین القضاه همدانی هر چند شوریدگی حسین بن منصور حلاج را نداشت ،وآن بنیه حکمت واستقلال فکری شیخ‌اشراق در وی نبود ، یکی‌از درخشانترین سیماهای بزرگان‌صوفیه است " .

معلوم نیست ، برای مقایسه حلاج و عین القضات از لحاظ شوریدگی و نیز مقایسه هموبا شیخ‌اشراق در حکمت‌واستقلال فکری ، چه‌میزان و ضابطه‌ای در دست نویسنده‌بوده است ، زیرا :

مقایسه‌این‌هرسه‌بیکدیگر از حیث شوریدگی و حکمت واستقلال فکر ، نیازمند اینست که‌کسی‌ازمعاصران‌آنها ، آنهم با داشتن شوریدگی واستقلال فکری بکمال ، بدقائق نظرات و اعتقادات این سه‌مردالهی‌را بررسی کند ــ که البته با توجه بمغایرت زمان حیات آنان چنین کاری‌ممکن‌نیست ــ آنگاه بدین‌دقیقه التفات کند که‌هر یک در اعتقادات و نظرات خودتاچه حد مستقل و چه‌مقدار مقلدند ، سپس بحالات و اوقات زندگی‌خصوصی و روانی هر یک بطور تحقیق وارد شود ، تا از اندازه شوریدگی‌و شیفتگی هریک‌درواکنش لطائف عرفانیه‌ودقایق‌حکمیه الهیه آگاه شود ، آنوقت در کمال انصاف بداوری میان‌آنان بنشیند

و سخن حق و حق داوری را درباره این سه تن اظهار کند ، واین خود کاری است ــ علاوه بر عدم امکان بس پراهمیت ، اما ازحیث نتیجه عبث و بی فایده ، زیرا داوری یک تن درباره سه مرد الهی ، برای خودش حجت است ، ولی برای غیر ارزشی ازلحاظ دلیلیت ندارد ، ونمیتوان بدین داوری وزنی قائل شد ، زیرا برداشتها و دریافت‌های یکنفر ــ هر چه دانشمند و پر شور ــ با فهم و ادراکات دیگران فرق دارد وهمین امر سبب عدم دلیلیت داوری او برای دیگران است .

اما ، نه چنان کسی پیدا شده ونه چنین کاری واقع گردیده است . پس باقی میماند که کسی ازآثار باقیمانده این سه تن بمقدار کمالات و بقول آقای دشتی بشوریدگی واستقلال فکری آنان پی برد . اما درهمه مبحث مربوط به قتل عین القضات که در صفحات ۷۸ تا ۸۳ که مربوطبه علم کلام صوفیان است ، چیزی ازاین حیث تحقیق نشده ، حتی نویسنده محترم به کتب علمی وآثارباقیمانده این سه تن ، برای کسب موازین و مواد مقایسه ، مراجعه نکرده واگرکرده ازاین منابع ذخار با دست و دامن تهی برگشته است . لاجرم داوری آقای دشتی درباره آنان جز عبارت پردازی و تنظیم دستوری الفاظ چیز دیگری نمی‌باشد .

آری ، عین القضات هم چنانکه خودش از خدا خواسته بود :

ما ، مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم وانرا ، به سه چیز کم بها ، خواسته‌ایم
گر دوست چنین کند ، که ما خواسته‌ایم ما آتش ونفت و بوریا ، خواسته ایم

بدارآویخته شد ، پس پوست بدنش راکندند و در بوریایی آلوده به نفت پیچیده و اوراسوزاندندوخاکسترش را بباد دادند [۱] . اما اینکه آقای دشتی در صفحه ۸۱ کتاب مورد نقدسخنان عین القضات را " تب آلود " دانسته ، می‌نویسد : " ولی همین گونه توجیهات علیلانه که در نوشته آقای عین القضات فراوان است ، او را بپای چوبه دار کشید " و این عبارت راپس از نقل کلامی ازعین القضات درباره ذنب ابلیس ، نوشته ، که متأسفانه مأخذ خود را نیز قید نکرده است .

دراین باره نیز مانند همه داوری‌های ایشان در اطراف عقائد و زندگی بزرگان صوفیه و حکمت وعرفان اسلامی ، باید گفت :

چو بشنوی ، سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای ، جان من خطا اینجاست

دانشمندیکه درسنین نوجوانی در حکمت و کلام بارع و سرآمد روزگار خود بوده است ، و چنانکه در مقدمه کتاب بی بدیل و ارزشمندش بنام " زبدة الحقائق " آورده قصدش

۱ ــ ریحانة الادب جلد سوم صفحه ۱۴۵ چاپ ۱۳۲۹ شمسی .

عبارت پردازی و تظاهر بزینت گفتار از جهت رعایت‌علوم ادبیه‌نبوده است ، و با اینکه ملا جامی در نفحات الانس متذکر بفضائل صوری و معنوی وی شده ، و می‌نویسد : " چه عربی و چه فارسی ، آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی‌کرده است ، کم کسی کرده " دریغ است‌که بر سخنان‌چنین‌نابغه طریف وفهمامه لطیف ، بوصف ناپسند " توجیهات علیلانه "خرده گرفت‌و کلام‌او را تب‌آلود ، بمعنی قدح و ذم دانست .

ابوالمعالی ، نابغه همدان نبوغ پرور ، که بشهادت کتب ومستندات‌تاریخی ، در هرزمینه از علوم و معارف آلهی‌دست‌اول‌ها را به بشریت تحویل داده است ، در دیباچه زبدة الحقائق [1] می‌نویسد :

" من این فصول را برای گروهی املاء کردم ، که سرگرمی به تشابه الفاظ ، آنانرا از درک‌حقائق‌معانی باز ندارد ، و از بسیاری ممارست‌در حقائق عقلیه بجایی راه یافته‌اند ، که با بودن در عالم‌ملک و ناسوت ، راه انس بملکوت فهم اسرار بر آنان بریده نمیشود " و چون عین‌القضات ، این رمز آشنای غریب میداند ، بشرهائی نامبشر در زمان اووپس از فقدانش ، بژرفای‌مطالب سنگین و باریکی‌های گفتار ظرافت آثارش نمیرسند ، با کرامتی شگفتی‌انگیز در این باره می‌نویسد : " همانا ، راه بسوی معرفت خداوندگار ــ عز وجل ــ دشوار وناهموار ، و رفتنش سخت ، و درآن لجه‌های غرق کنندهو آتش‌های سوزنده ، و کوههایی‌سر بعرش سوده ، و بیابانهایی مملو از صاعقه و . . . بی شمار و بسیار است و هر یک‌ازمدعیان سلوک بنفس خود می‌پندارند که از واصلان بحقیقت معرفتند ، و حال اینکه چه‌بسیاراست‌گمراهی جمیع خلق در این ورطه بجز کسی‌که خداوندگارش بفضل و کرم خود نگهداردتابه‌نهج‌قویم‌وصراط مستقیم‌راه یابد " [2] . در مورد عقاید ونظرات عین القضات بفروع‌معارف‌واصول‌اعتقادات‌اسلامی سخن ، اندیشه گیرتر از اینست‌که درصفحاتی‌اندک ، بتوان ازعهده‌آن برآمد ، لیکن برای‌اینکه‌معلوم شود عبارت " توجیهات علیلانه " در شأن‌نابغه‌ای آتش برافروز چون‌این همدانی پر ادراک و سوز نیست و از هیچ اصل و فرعی ازمباحث‌حکمی‌وعرفانی‌بجزتوجیهاتی‌فاخروبکمال ، نکرده است با ذکر برخی‌از اعتقادات ویژه‌اش این‌مبحث را بپایان‌می‌برم .　　(ادامه دارد)

---

۱ ــ چاپ دانشگاه تهران ، تحقیق عفیف عسیران صفحه ۴ و ۵ متن عربی .

۲ ــ ترجمه از همین‌کتاب .

دکتر محمد علی نجفی

برداشتهای فلسفی درادبیات کهن
بررسی داستان ایوب بابلی و حماسهٔ فلسفی ایوب
در عهد عتیق
۲

داستان‌ایوب‌عهدعتیق آیه‌ای‌است منحصر در عرصهٔ حقیقت جوئی ، ونمونه‌ایست ازاندیشه‌مطلق و آزادی دید که بر فراز همه اعصار و قرون متلالاء و درخشان‌میماند .

مکانت و ساحت‌مقدس‌انسان وحرمت اندیشه او چنان فخسورانه و با مباهات توأم باغرورو فخر انسانی در برابر خالق عرضه شده که‌جز تسلیم‌قادر مطلق را راهی نمی‌ماند. اما باز با حرمتی که‌خاص‌مقام است . ارزش‌انسان‌وپاکی و تقوای او با معیارهای‌ریز و خـرد اندیشه‌سنجیده‌نشده ، بلکه با موجودیت‌مقور و سنگین تاریخی‌خود انسان‌مقایسه و رهبری گردیده است .

مؤلف‌داستان‌علاوه‌از بر خورداری از یک دید فلسفی‌غنی ، از بیان توانا ، فرزانگی ودهادر " مقام خاص " ، و در بر خورد با عالی‌ترین " مرجع هستی " از یک نیروی تفکر بی مرز و کران‌هم بهره‌مند است که‌توانسته‌کار خود را درمتون پا برجای وبا عصمت‌تاریخ بگنجاند .

دراین‌حماسهٔ‌فلسفی‌وادبی‌تاریخ‌انسان ،همه‌شاخصها و شخصیتها در سر حد قطبیت یاصحیح‌تر بگوئیم استقطاب (Polarisation) فکری قرار گرفته‌است . داستانی است‌ازعصیان‌انسانی‌که بلازدگی او در حد مطلق قرار داردکه این فاجعه نیز بدنبال رفاه ونعمت مطلق او است . هم عنان‌این بلا زدگی‌عصیان اندیشه را (چنانکه خواهیم دید) وانقلاب فکری انسان را در تنگنـاترین عرصات تامل‌نیز درجهتی مطلق ملاحظه میکنیم . اندیشه‌دربرابرقادر متعال سرکشی و طغیان کرده ،و سرانجام همانطور که‌گفته شد در برابر حرمت راستین ایوب و برداشت بی‌شائبه‌او سر تسلیم فرو میآورد و نظرهای‌او را در این ناهنجاری‌ها می‌پذیرد . و دراین پذیرش که توسط یک یا گروهی‌از مفکران‌جهان باستان دراین‌داستان بعنوان پایان آمده است ، بنظر میرسد نه تنها پاسخ قطعی‌را به این مشکل فلسفی نداده است بلکه مشکل را وارد دهلیز پیچیده‌تر دیگری‌نیز کرده است‌که‌تازه خود

سرآغازفصلی دیگرو دیدی دیگر میتواند قرار گیرد . بهر حال از قدیم ترین مفکران جامعهٔ سومری و بابلی تا جامعه آرامی و جهان اندیشمند پیش از مسیح و بعداز آن تا دورانهای اخیر این مسئله همواره مورد بحث و تامل هوشمندانه بوده است .

ناصر خسرو ، خیام ، حافظ ، ابوالعلاء معری ، باباطاهر و دهها دیگر لب به ایراد و ایرادی گاهی آرام و گله آمیز و زمانی خشن و سهمگین در این مورد گشوده اند و بتلخی معترض شده اند ... چرا ؟ ... چرا ؟ چرائی بزرگ در حد مصیبت و فلاکت نوع بشر و با ابعاد نامحدود رنج ومشقتهای او در زیر این گنبد دوار و اما ایوب عهد عتیق :

ایوب در سخت ترین لحظات پیش از آنکه درجستجوی مرگ ، بهزمین وآسمان نفرین بفرستد ، نه تنها ضعفی از خود نشان نداده وتسلیم سرنوشت نمیگردد بلکه دچار خشمی است فکورانه وآرام و نه عاجزانه و زبون ، بعنوان قهرمان پایداری [1] و نه صبر حاضر نیست رنج و مشقت خود را نه بعنوان " حکمت ازلی " بپذیرد و نه نیز بعنوان وسیله ای از برای "آزمایش بنده اش " . ایوب سه دوست خود را با آنکه در بیان و استدلال فوق العاده ماهر و زبردست و صاحب حکم ! میباشند ، استدلال آنانرا رد کرده حاضر بقبول سخنان آنان بعنوان تسلی خاطر نمیباشد ، و رو در روی " قادر مطلق " به احقاق حق در زندگی و بمناظره در این مورد میپردازد .

ساحت بحث وانسفر مناظره آرام و در خورداهل حکم [2] و اندیشه است . اطراف مناظره همگی جویای حقیقت اند ، حتی خود خداوند [3] با کمال متانت به گفته های ایوب گوش میدهد و در عین برتری و برخ کشیدن این برتری بدور از روحیهٔ استبداد ، بتامل و سنجش فکورانه می نشنید که چنین سیمائی بخردانه از او در سایر متون عهد عتیق کمتر بچشم میخورد !! .طرح و مقایسه مسائل بسیار بسیار ساده است و بدور از سفسطه های سقراطی و گیرودارهای گمراه کننده آن در مناظرها ! .

در بررسی متون ما با سه داستان از ایوب بر خورد میکنیم که دو ایوب آن مربوط به دوران بابلی است و یکی ایوب در عهد عتیق است .

نخست به بررسی ایوب عهد عتیق بپردازیم .

---

۱ ــ دوست فاضل دکتر دلیجانی معتقد است که کلمه صبر در برابر پایداری ترجمه شده است از زبان عبری .

۲و۳ــ در متن انگلیسی کلمه (Lord) بکار رفته است در عهد عتیق نامهای متعددی از برای نیروهای مرموز بکار گرفته شده است : ــ الوهیم ــ یهوه ــ ساباوت ــ خداوند (رب) وهر کدام از این نامها خصوصیات ویژه ای را مشخص میکنند ودرجاتی ازقدرت برای انسان آنرور قرار دارند .

تخت سلیمان یا سقورلوق در زمان مغول و بعد از آن



قادر جعفری

۲

باید اضافه نمود که لسترنج در تدوین و تألیف کتاب سرزمینهای خلافت شرقی دچار اشتباهات بزرگ و زیادی شده که خوشبختانه مواردی از آن نظر محققین شرقی معاصر را جلب کرده است ، مرحوم سید احمد کسروی مورخ عالیقدر بنکات بسیاری از آن برخورده و مقالهٔ جالبی دراین باره نوشته است [1] نیز دانشمند معاصر افغانی آقای عبدالحی حبیبی هم از مطالعه کتاب مزبور اشتباهات فاحشی بنظرش رسیده ومطالبی دراین مورد نگاشته و محققان را هشداری داده که مطالعه وترجمهٔ چنین آثاری را باید با امعان نظر و دقت کامل انجام داد [2] خود من نیز ضمن مطالعه این کتاب باشتباهاتی برخورده ام ولی چون موضوع خارج از بحث ما است از شرح آن میگذرم [3].

متأسفانه آقای محمد دبیرسیاقی نیز بدون امعان نظر و توجه به منابع دیگر به تبع از لسترنج و اینکه نزهة القلوب چاپ لسترنج را اساس کار قرار داده در چاپ خود از کتاب مزبور عینا " کلمهٔ ستوریق را در متن آورده و در ذیل صفحه سفوریق و سروق و سقوریق را به

---

۱ ــ مراجعه شود به کتاب کاروند کسروی بکوشش یحیی ذکاء چاپ کتابهای جیبی صفحه ۲۳۷ و بعد از آن .

۲ ــ مراجعه شود بکتاب هفتاد سالگی فرخار انتشارات مجلهٔ یغما مقالهٔ عبدالحی حبیبی افغانی صفحه ۸۶ و بعد از آن .

۳ ــ رجوع شود بکتاب سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان ۳۴۶ و ۳۴۷ وهمچنین کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تألیف مقدسی طبع لیدن صفحات ۴۸۸ و ۴۸۹ بامقایسه ومطالعه مطالب دربارهٔ طایفهٔ قفص یا کوچ در کتاب اخیر با کتاب سرزمینهای خلافت شرقی .

نقل از چاپ اروپا ومجددا " سقوریق را در یک نسخه خطی نسبنا " صحیح ومورد اعتنا ک در اختیارش بود ذکر کرده است [۱]

کلمهٔ سقورلوق‌که در منابع تاریخ معول بکرات ازآن اسم برده شده به تخت سلیمان اطلاق می‌شده است و بطوریکه بعدا " ذکر خواهیم‌کرد به صورتهای ، سقورلق ، سقورلوق ، سغورلوق ، سورلوق ، سورلق ، سورلغ ، سیورلق ضبط شده است . کلمهٔ مزبور تحقیقا " ترکی مغولی است متأسفانه این جانب‌تسلطی بزبان ترکی‌مغولی ندارم آنچه معلوم است لوق یا لق پسوند مکان و بمعنی جا و محل است‌مانند سولق بمعنی‌محل وجای آب . جا دارد دانشمندانیکه بزبان ترکی تسلط دارند معنی این کلمه را دریابند وروشن‌نمایند .

بایدگفت‌درکتاب‌عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندر بیک ترکمان این‌نام تنها بصورت سیورلق ضبط شده است و چون مؤلف کتاب‌مزبور ترک زبان بوده حتما " معنی سقورلوق را میدانسته‌است‌وشاید‌سیورمعنی‌ترکی‌سقور مغولی باشد و اگر این‌حدس صحیح باشد سقورلق معنی جای شادی‌و یا محل دوست داشتنی رامیدهد .

بایدمتذکرشد که املاء صحیح کلمات مزبور سقورلوق‌می‌باشد ، ضبط‌آن به سورلوق ، سورلق ، سورلغ ، سیورلق همان تحریفی از سقورلوق است واین‌امر ناشی‌از عمل کتاب بی سواد می‌باشد .

دردورهٔ مغول‌تمام منابع ایرانی کلمهٔ سقورلوق را به تخت سلیمان اطلاق نموده‌اند ودرمنابع‌زمان تیموریان وخاصه صفویان باز این ضبط‌رایج بوده ومکرر استعمال شده‌است . ولی جای شگفتی‌است‌که تنها سندی که در زمان صفویه سقورلوق و تخت سلیمان را با هم ذکرکرده‌است‌قاضی احمد غفاری قزوینی در کتاب خود تاریخ جهان آرا می‌باشد و نیز در کتاب‌لب‌التواریخ‌اثریحیی‌بن‌عبداللطیف قزوینی بجای سقورلوق تخت سلیمان آمده است چنین بنظرمی‌رسد کلمه تخت سلیمان در زمان سلاطین صفویه وتوسط‌خودآنها بجای سقورلوق‌انتخاب‌واطلاق‌می‌شده است ولی‌هنوز عمومیت پیدا نکرده بوده و کاملا " استعمال تخت سلیمان رایج نشده بوده است چه مورخینی مانند اسکندربیگ ترکمان مؤلف‌عالم آرای عباسی که تاریخ مفصل زمان شاه‌عباس اول رابه‌رشتهٔ تحریر درآورده و چندمورخ دیگر بجای کلمهٔ تخت سلیمان سیورلق و سقورلوق ذکر نموده‌اند .

---

۱ ــ نزهة القلوب حمدالله مستوفی به‌تصحیح محمد دبیرسیاقی صفحهٔ ۷۰ نیز به نظرآقای‌دبیر سیاقی صحیح کلمه شاید قلوق هم بوده است در حاشیهٔ همان صفحه وای کاش اسم سقوریق را بجای ضبط صحیح کلمه قرار میداد چون درنسخه خطی همین طور ضبط شده‌ومضافا " بر این تصحیح سقوریق به سقورلق خیلی آسانتر و بذهن نزدیکتر بود .

باید گفت‌که‌تقریبا" در تمام دوران پادشاهی سلاطین مغول و صفویه تخت سلیمان یکی‌ازمراکزییلاق‌تابستانی آنان بوده و هنگام فراغت بیشتر ایام تابستان را در این محل به شکار و خوش‌گذرانی بسر برده‌اند .

مادر سطور بعدی‌از بدو استیلای مغول بر ایران تا جائیکه و زمانیکه آگاهی‌از مدارک ومنابع داریم تاریخ تخت سلیمان ووقایعیکه در این‌محل اتفاق‌افتاده است ذکر می‌نمائیم .

هنگامیکه مغول برایران‌تسلط یافتند هولاکوخان مراغه را پایتخت کرد و چون در اطراف این شهر ییلاقات‌و مراتع زیاد وجود دارد لشکر مغول اکثر ایام سال را در کنار رودخانه‌های جغاتو و تغاتو (زرینه رود و سیمینه رود حالیه) اتراق می‌کرده‌اند بعداز فوت‌هلاکوخان‌که در ۶۶۳ قمری واقع شد اباقاآن پسرش با امرا و لشکریان مغول درجغاتو (زرینه‌رود)مقام داشت‌و در تاریخ نوزده جمادی الاول ۶۶۳ به پادشاهی‌انتخاب‌گردید [1] این‌پادشاه‌بعدازمغلوب‌کردن براق که یکی‌از سرداران‌مغول و در ماوراء‌النهرحکومت داشت برای‌دومین بار و در همین‌محل بنا برسم مغول مجددا" در تاریخ چهارشنبه دهم ربیع‌الاخر۶۶۷تاجگذاری‌نمود [2] چنین بنظر میرسد که مرتع و محل تاجگذاری اباقاآن تخت سلیمان یا به قول مغولها سغورلوق یا جائی نزدیک آن بوده است چون فاصله‌زرینه‌رود یا جغاتو با تخت سلیمان خیلی کم می‌باشد .

سال‌بنای‌عمارت‌اباقاآن‌درتخت‌سلیمان‌برروی‌پی‌بنا‌ها و پی‌های آتشکده آذرگشسب دقیقا" معلوم نیست‌ولی چنین گمان میرود که در سال ۶۶۸ قمری‌انجام پذیرفته باشد .

اباقاآن در چهارشنبه بیست ذیحجه سال ۶۸۰ در همدان فوت کرد و بعداز او برادرش تکو دار مشهور به سلطان احمد ... خان به تخت نشست ، مراسم به تخت نشستن وی در جغاتو نزدیک سغورلوق (...) روی داد [1] ارغون‌خان پسردیگراباقاآن‌کهازاین‌امرهم ناراضی بود به‌جانب جغاتو (زرینه رود)آمد و با لشکریان جدش جای گرفت واو را بسیار دوست‌میداشت‌و بخاطر او اغلب به سرور وعشرت مشغول می‌بود وزیردستان‌رابخشش‌می‌کرد بارضایت ارغون خان‌پسرش غازان خان را به بولوغان خاتون‌همسرش‌کهاولاد نرینه نداشت و در همانموقع عازم سغورلوق (تخت سلیمان) بود

---

۱ ــ جامع التواریخ رشیدی به‌کوشش دکتر بهمن کریمی جلد دوم صفحه ۷۴۲.
۲ــ همان‌کتاب صفحه ۷۶۵.

۱ ــ تاریخ‌مبارک‌غازانی‌وداستان‌غازان‌خان‌به‌تصحیح‌کارل‌یان‌چاپ‌افست کتابفروشی طهوری صفحه ۳

سپرد [1] این اولین باری است که در تواریخ مغول اسمی از سقورلوق برده می‌شود و البته مراد از آن تخت سلیمان می‌باشد ، این رویداد نشان‌دهندهٔ این است که در سال ۶۷۳ هجری قمری ساختمان سرا و عمارت اباقاآن در تخت سلیمان باتمام رسیده و از هر حیث آماده سکونت شاهان و شاهزاده‌های مغول بوده است ونیز هیچ شکی باقی نمی‌گذارد در اینکه عمارت تخت سلیمان در زمان مغول بدست‌وی صورت گرفته‌است‌و این امر را رشیدالدین فضل‌الله همدانی [2] و حمدالله‌مستوفی [3] تأیید کرده‌اند .

چون‌بعدازاین سال است‌که تواریخ زمان مغول بکرات از سقورلوق (تخت سلیمان) اسم‌می‌برند چنین پیداست در سالهای ۶۷۰ تا ۶۷۲ هجری قمری ساختمان سرای اباقاآن درتخت سلیمان بانجام رسیده باشد . و دلیلی که برای‌این‌امر موجود است این است که غازان خان پسر بزرگ ارغون ونوادهٔ اباقاآن که در تاریخ ربیع‌الاخر سال ۶۷۰ هجری قمری‌تولد یافته [4] هنگامیکه سه ساله بود در سال ششصد و هفتاد و سه‌موقعیکه ارغون خان بعزم‌دیدار پدرش (اباقاآن) از مازندران عازم شد غازان که طفل سه ساله بود در دل خودمدتی‌درسقورلوق (تخت سلیمان) رحل اقامت افکند [5] . آخر الامر سلطان احمدتکودار بعد ازسه سال پادشاهی بدستورارغون خان در شب پنج شنبه بیست و ششم‌جمادی‌الاول سال ۶۸۳ بقتل رسید . ارغون بعد از این کار باتفاق سران طوایف مغول در محلی بنام آب شور از توابع بوز آغاج [6] اجتماع کرد و وی را به پادشاهی اختیار کردند .

ماجرای دسیسهٔ ارغون و اتفاق با سران قدرتمند مغول برای از بین بردن سلطان احمدبسیارجالب‌و چون قسمتی‌از آن مربوط به بحث ما و در مورد تخت سلیمان و یا وقوع قضایائی در آنجا می‌باشد بطور اختصار می‌آوریم .

(ادامه دارد)

* درآخر سطر دوم زیر نویس صفحه ۳۲ باید صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ اضافه شود.

۱ ــ همان‌کتاب صفحهٔ ۷

۲ ــ جامع التواریخ رشیدی به‌تصحیح بهمن کریمی جلد دوم صفحه ۱۱۰۴

۳ ــ نزهة‌القلوب حمدالله‌مستوفی به‌تصحیح دبیر سیاقی صفحه ۷۰

۴ ــ جامع التواریخ به‌تصحیح بهمن کریمی جلد دوم صفحه ۷۸۴

۵ ــ همان کتاب صفحهٔ ۷۸۸

۶ ــ مرحوم عباس‌اقبال این‌محل را از محال هشترود آذربایجان وصف‌کرده رجوع شودبه‌تاریخ مغول تألیف عباس‌اقبال صفحه ۲۱۳ و جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحهٔ ۸۵۷ .

حسن صهبا یغمائی
وکیل پایه یک دادگستری

خاطره‌ای از محسن گنابادی و مسئله خاکبازی



حسن صهبا یغمائی

مسلما غالب خوانندگان فاضل مجله وحید مرحوم محسن گنابادی راکه‌از قضات عالی قدر دادگستری و در اواخر عمر دو سه دوره نماینده مجلس شورا و بعدا" هم سناتور انتخابی‌از حوزه خراسان بودند می‌شناسند و میدانندکه‌دردوره‌خدمات سیاسی (نمایندگی مجلس و سناتوری) چون مرد فاضل و صاحب نظری بود اکثرا" برای تدوین‌قوانین جدید طرف‌مشورت‌اولیای امور بود ـ هنگام بیکاری و بازنشستگی روزی برای دیدن رفقای‌قضائی خودش به یکی‌از شعب دیوان کشور آمده بود که اتفاقا" نگارنده هم در آنشعبه‌کاری داشتم وچون‌مدتهابود یکدیگر را ندیده بودیم موقع رامغتنم شمرده ساعتی‌باهم نشستیم‌ودنباله صحبت مرحوم‌گنابادی ادامه یافت خلاصه داستان این بودکه می‌فرمود در آخرین باری که آقای گلشائیان از استانداری آذربایجان وزارت‌دادگستری منصوب شد (ظاهرا" برای ۱۳۳۵خورشیدی) کمیسیونی‌از جمعی‌ازرجال تشکیل دادو مراهم دعوت‌کرد تا بـــرای جلوگیری از خاکبازی و تصرف مسیل‌هاچاره‌ای بیاندیشیم‌ودرآن‌جمع‌که رئیس سازمان‌برنامه و چند وزیر وغیره حضور داشتند هرکدام اظهار نظری میکردند تا نوبت به من رسید و نظر مراپرسیدندمن (آقای گنابادی)گفتم بنظرمن‌تامبین‌منظوردولت‌درباره زمین محتاج به‌تدوین‌قانون‌جدیدو مخصوص نیست قوانین جاریه کشوربرای‌جلوگیری از تصرف مسیل‌هاو ممنوعیت‌ازبورس‌بازی‌زمین‌کافی ووافی است اگر واقعا "دولت می‌خواهد جلو این‌بی‌ترتیبی را بگیرد باید یک نامه به اداره ثبت بنویسد که‌اسنادمالکیت صادره هنگامی معتبر است که برطبق قانون مدنی در خصوص‌تملک‌صادرشده باشدو حتی‌بدون این نامه هم‌مسلم است که سندی که بر خلاف موازین تملک مندرج در قانون مدنی صادرشده باشد دست هرکس که

باشد باطل است منتهی دولت باید خود را مصمم در مراعات قوانین اصولی بداند و بتمام محاضر قدغن کند که حق ندارند سندی را بر خلاف قوانین تنظیم نمایند حاضرین در جلسه از اظهارات من خیلی شگفت زده شدند و پرسیدند آخر چه جور؟ جواب دادم قانون ثبت املاک را بدقت بخوانید قانون مدنی را هم بخوانید خواهید دید اساسا "زمین قبل از آنکه بوسیله زراعت یا ساختمان یا حفر چاه آب مورد تصرف بشر قرار بگیرد نه قابل تصرف و تملک است و نه قابل ثبت و معامله و پس از آنکه بشرح بالا مورد عمران و آبادی قرار گرفت ملک همان شخصی میشود که آنرا حیازت کرده است.

مخصوصا" قانون ثبت تصریح کرده که متقاضی ثبت زمین باید تصرفات خود را مدلل سازد و نماینده ثبت برود و برای العین عمران و آبادی و تصرفات در زمین را ببیند و پس از آن ثبت شود ولی با کمال تاسف در ایران متقاضیان ثبت بدون آنکه کاری روی زمین انجام داده باشند تقاضای ثبت آنرا کرده و نماینده ثبت هم با دریافت یک برگ استشهادیه سهل التهیه وظیفه قانونی خود را در احراز آبادشدن زمین و تصرفات متقاضی انجام یافته دانسته و میلیونها متر زمین خدا را که دست بشر برای عمران بر آن نرسیده بنام متقاضی ثبت نموده و سند مالکیت صادر کرده‌اند — بدیهی است چنین اسناد مالکیتی اعتبار قانون ندارد و باطل است درست مثل این است که نماینده ثبت سند مالکیتی برای یک نفر صادر کند و در آن ششدانگ کره مریخ یا عطارد را بنویسد و یا بحر خزر را بنام کسی ثبت نماید آیا چنین اسنادی دارای اعتبار است؟ بالاخره جلسه کمیسیون در آنروز بهمین جا خاتمه یافت و قرار شد جلسه بعد را اطلاع بدهند — مرحوم گناباد‌ی می‌فرمود دیگر در جلسه بعد مرا دعوت نکردند و همانروز هم یکی از آقایان گفت که اگر صدای این کار را بلند کنیم تکلیف اسناد مالکیت که دست مردم داده‌ایم چه میشود ؟ جواب دادم جلو فساد هرچه زودتر گرفته شود بهتر است. باری اگر برای مردم عادی مطلب روشن نباشد مسلما" برای افرادی که با قوانین سروکار دارند خیلی واضح است که مسئله خرید و فروش زمین و تنظیم اسناد رسمی بروی آن، گرچه بسیار رایج است ولی از کارهای رایجی است که غلط است و همین کار غلط بکلی به اقتصاد کشور لطمه زده و مردم را از راههای راست کار و کوشش منحرف ساخته و یک طبقه ثروتمند بوجود آورده و عرصه زندگی را بر اکثریت مردم که با درآمد معین باید زندگی کنند تنگ ساخته و بالاخره وضعی بوجود آورده که هیچ کارمندی حتی قاضی با استاد که نسبتا" حقوق بیشتر دارند اگر خانه شخصی نداشته باشند نتوانند زندگی کنند بنده گرچه خودم مستاجر هستم ولی بالاخره یک جوری با صاحب خانه خود کنار آمده‌ام و ۱۵ سال بیشتر است که باهم ساخته‌ایم وازهم راضی هستیم ولی در بین نزدیکان خود می‌بینیم مثلا" افسر شهربانی که تمام حقوقش شاید پنجهزار تومان بیش نیست چهار هزار و پانصد تومان کرایه

بقیه در صفحهٔ ۴۱

سید حسن امین*

جلوگیری از آلودگی خلیج فارس**

ازدیرباز فضولات و کثافتهای زمین را به دریا می‌ریخته‌اند و در علم حقوق وسیاست مدن نیزبحکم آن‌که دریاهای باز و بزرگ را به آزادی بار شناخته‌اند چندان منعی و مزاحمتی ازاین آلایش معمول نبوده است. در حقوق عام ملل این نکته محل سئوال و اشکال است که آیااصل آزادی دریاهامشتمل برآزادی وجواز آلودگی آنهانیز میشود یانه. در جواب بنظر می‌آیدکه‌اصل آزادی دریاهارا نباید مطلق‌تصویر و تفسیر کردو این‌اصل حقوقی نیز باید به قیودو شروطی محدودومقید باشدواز این قواعد یکی آن است که هرحق باید بنوعی ونحوی مورد استفاده و اجراء واقع شودکه دیگری رااز آن زیان نرسد. و دیگر آن که کشورهائیه حکم حقوق عام ملل محکوم‌اند که قلمرو خود وحقوق خود را بنوعی بموقع اجراء گذارند که کشور ثالث متضرر نشود. لذا استفاده‌از اصل آزادی دریاهادر حدود معقول و مقید و بنوعی که مانع اضرارغیرنشود قابل‌دفاع است و آلایش دریا رانمیتوان بعنوان حکمی ناشی از اصل‌آزادی دریاها، آزاد و مجاز تلقی کرد. همچنین اگر حقوق انحصاری کشورهای ساحلی به‌اکتشاف‌واستخراج‌منابع طبیعی موجوددر کف دریاوزیر کف دریا در حقوق عام ملل پذیرفته‌شده‌است‌این شناسائی حق نیزآلودگی دریا را در اثر عملیات اکتشافی و فعالیتهای استخراجی تجویزو تنفیذ نمیکند. به این قواعد در قرار دادهای مربوط به دریاهای آزاد (ماده ۲۴) وفلات‌قاره (ماده۵) ـژنو ۱۹۵۸ ـاشارت رفته است.

آلایش‌دریا، گاه‌اختیاری‌است چون‌مواردی‌که‌کشتیهای‌نفتی پس‌از تخلیه، نفتکشهای خودرادردریا بشویندو یا طی عملیات‌اکتشاف و استخراج‌منابع زیر کف دریا اسباب آلودگی آب دریا شوند، و گاه غیر عمدی و اضطراری ازقبیل تصادف و تصادم کشتیها.

---

* لیسانسیه حقوق قضائی، فوق لیسانس حقوق، دکترفلسفه‌در حقوق، قاضی‌سابق دادگستری برندهٔ جایزه علمی دانشگاه گلاسکو (۱۹۷۷)

** بگزارش‌روزنامه‌تایمزمالی (لندن، ۱۶، جون۱۹۷۷) پس‌ازسالهامذاکره‌کنفرانس جلوگیری از آلودگی‌خلیج فارس در مهر ماه امسال (اکتوبر ۱۹۷۷) باشرکت نمایندگان کشورهای‌ایران، بحرین، عراق، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی، امارات‌متحد عربی در کویت انعقاد خواهد یافت.

در این اواخربه‌امر جلوگیری از آلودگی دریاهابه‌نسبت گذشته توجهی درخور بذل شده است هم‌از جانب‌دولتها که‌کشورهای ساحلی‌ذی‌نفع علاوه‌بروضع مقررات داخلی به انعقاد قرار دادهایی در این‌زمینه‌توفیق یافته‌اند وهم از سوی اهل علم که عالمان‌ضرورت جلوگیری‌از آلودگی دریاوحقوقدانان‌طرق‌و قواعدنیل به این مقصود را دفتر ها پراکنده‌اند که این مختصر تاب‌آن مباحث ندارد و یادداشت گونه‌یی است درباب جلوگیـــری‌از آلودگی خلیج فارس باختصاص .

موقع خاص وحالت استثنائی خلیج فارس که‌بگزارش اهل اطلاع اکنون یکی‌از کثیف ترین مناطق دریائی‌جهان‌است (بنگریدبه‌تایمز مالی "لندن ۱۶، جون ۷۷) در خور توجه بیشتراست .مقررات داخلی غالب‌کشورهای‌ساحلی خلیج برای منع موءثر از آلودگی دریا کافی نیست .بهره‌برداری‌از ذخائر نفتی زیر کف این دریا و نیز حمل و صدور مواد نفتی استخراج‌شده‌در این حوزه آلودگی دریا را خطری است جدی . دولت شاهنشاهی ایران و دیگرکشورهای‌حوزه‌خلیج‌برسبیل‌مقدمه قواعدی‌دراین باب‌تمهید کرده‌اندومذاکراتی معمول داشته که‌اولیاء ملک و دولت و منخصصان‌و اهل فن دخیل و مسئول آن‌اند .

خطر آلودگی خلیج فارس را دو منشاء مهم است یکی آلایش دراثر بهره برداری از منابع کف وزیرکف دریاو دیگری آلودگی ناشی‌از ریختن مواد زائد و شتشوی‌نفتکشهـــا دردریا .

در گذشته خطـر آلودگی دریا در اثر اکتشاف و استخراج ذخائر واقع در کف دریا و زیر کف دریا چندان قابل پیش بینی نبوده‌است واگر بوده است در برابر مسائل حساس دیگری که بهنگام انعقاد قراردادهای نفتی مطمح بوده‌است جنبه‌ثانوی و فرعی داشته. جبران این نقصان تنها باوضع قواعد متقن و محکم جدید ممکن است .

در باب جلوگیری‌از آلودگی دریاوسیله‌کشتیهای‌نفت کش ، مقررات جدید ایران راجع به‌حق‌نظارت‌و بازرسی کشتیها تا حدود پنجاه‌میل دریائی از سواحل ایران درخلیج فارس و دریای‌عمان در احراز حفظ و صیانت دریا از آلودگی بسیار موءثر تواند بود و بی شبهه از فوائد دیگر نیز در جهت حفظ منافع ملی خالی نیست .

اینک که کشورهای ساحلی خلیج فارس در مقام انعقاد کنفرانس منطقه‌یی جلوگیری از آلودگی خلیج‌اند چند نکته‌مهم قابل پیشنهاداست :

۱ ــ قوانین‌و مقررات‌داخلی کشورهای حوزه خلیج فارس در شدت وحدت منع‌آلایش دریا باید تا حد مقدور یکسان‌و یکنواخت باشدکه وجه خلاف ،خلاف منظور و نقض غرض است .

۲ ــ از آنجاکه خلیج فارس از حیثیت جغرافیائی ، دریائی نیمه بسته است همکاری بیشترکشورهای ساحلی محل حاجت است و کشورهای بزرگتر حوزه مانند ایران و عربستان سعودی در مقام رهبری و پیشقدمی در حل این مسائل نقشی سازنده و مؤثر عهده دارند .

۳ ــ مسوولیت و اشتغال ذمه به جبران زیان حاصل از آلودگی دریا به اثبات تقصیر و خطاء محتاج نیست . در این باب بهتر است بجای نظریه تقصیر به نظریه خطر استناد جست یعنی صرف نظر از وقوع تقصیر و ارتباط آن با زیان حاصل بصرف آلایش دریا مطالبه‌ٔ غرامت کرد .

۴ ــ دستگاههائی از قبیل آنچه ایران چند سال قبل در بندر ماهشهر تأسیس کرده است که با جدا کردن نفت از آب ، مانع آلودگی دریا به مواد نفتی میشود (در اصطلاح اهل فن آن راسیستم ال .او .تن . گویند) افزایش یابد و استفاده از آنها نیز اجباری باشد .

۵ ــ در قراردادو امتیازهای نفتی جدید شرکتهای طرف قرارداد بنحو مؤثری به جلوگیری از آلودگی دریاملزم و متعهد شناخته شوندو باوضع مقررات داخلی یکجانبه به شرکتهای شاغل که درامتیازنامه‌های قبلی متعهد این خدمت نشده‌اند نیز همین تعهد الزام و تحمیل شود .

یادداشت .

این بنده در باب مسائل حقوقی خلیج فارس به غالب منابع فرنگی و عربی و پارسی نگریسته است از مطبوع و مخطوط . ارجاع به آن متــون در ذیل این یادداشت بسیار مختصر بی نتیجه است چه بفرض علاقه مندی خوانندگان دسترسی بدانها در کتب خانه‌های مادر ایران ممکن نیست . یکی از بهترین کتبی که در باب کلیات این قضیه (منع آلودگی دریا) بنظر رسیده است فصول آخر رساله‌یی است که فاضل شهیر پروفسور ادوارد بــراو ن Edward duncan BrowN که تا سال گـذشته در دانشگاه لندن (یونیورسیتی کالج) متعهد تدریس بودند بعنوان رساله‌ٔ دکتری خود مرقوم فرموده‌اند و آن رسالــه اکنون در کتابخانه‌ٔ دانشگاه لندن نگاهداری میشود .

بقیه از صفحه ۳۸

آپارتمان میدهد و پانصد تومان هم برای گازوئیل و غیره و بالاخره تردید نباید کرد که این وضع نمی‌تواند قابل دوام باشد و اولیای امور باید سریعا چاره‌ای بیاندیشند امید آنکه دست اندرکاران امور اقتصادی کشور فرصت خواندن این قبیل مقالات را داشته باشند بامید آنـــروز

سرلشکرمحمد مظهری

بررسی در اطراف مذاهب باستانی



بطوریکه‌استنباط میشود مذهب‌زرتشتی وودا (در هندوستان قدیم) هر دو دارای مبداء مشترک بوده و با آثار و شعائر قدیم آریائی ارتباط محسوسی داشته‌اند . مذهب زرتشتی بموجب عقیده‌بعضی‌از دانشمندان در اثر اسارت یهودیان در بابل در طرز فکر و معتقدات مذهبی آنها موثر واقع [illegible] عقاید ایرانیان قدیم‌از یهودیها [illegible] منتقل گردید بطوریکه‌قسمت اعظم [illegible] مذهب‌عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ ومحاکمه روح و دریافت پاداش نیک و ناسزای بد و زنده شدن اموات در روز جزا و غیره با معتقدات ایرانیان قدیم مطابقت دارد .

یکی‌ازمعتقدات‌مذهب‌زرتشت [illegible] یهودیها وعیسویها هم‌آن عقیده‌دارند مربوط بفروهر است .ایرانیان معتقد بودند که فروهران یا ارواح طیبه‌قبل از پیدایش انسان وجود داشته‌اند و اهورامزدا فروهران را مختار کرده بودکه در عالم ارواح باقی بمانند یا در جسم‌انسان حلول کنند و نظریه افلاطون راجع به موجودیت وهمی و موجودیت ذاتی جسم‌از اینجا سرچشمه گرفته .

زرتشتی ها ضمن معتقدات اصلی خود قائل به وجود ذات پاک اهورامزدا و لزوم رعایت‌پندار‌وگفتار و کردار نیک اینطور عقیده داشتند که‌وجدان‌ازجسم اطاعت نمیکند وحتی هنگامیکه بشر مرتکب گناه شدوجدان‌طهارت ومعصومیت‌خود را حفظ میکند و همینکه انسان فوت کردوجدان تا پل چینوات با روح‌همراهی میکند و در موقع عبور از این پل اگر روح نیکو کار باشد وجدان بشکل دختر زیبا و خندانی باستقبال او میآید و اگر روح گناهکار باشد وجدان بصورت دیومهیبی‌در میآید و روح را متوحش میکند . این عقیده که با مختصر اختلافی با معتقدات مسیحیان و مسلمین شباهت دارد هزار هاسال‌قبل مورد قبول ایرانیان بوده واز لحاظ‌کلی باعقیده هندیها و مصریهای قدیم فرقی ندارد .

ایرانیان‌قدیم‌هم عقیده‌داشتندکه‌اهورا

مردا اینداایک جهان روحانی و سپس یک جهان مادی آفرید وحلقت کائنات را در روز آخر با آفریدن آدمی تکمیل کرد . آنها معتقد بودند که روح آدمی پس از مرگ به عالم بالا بر میگردد و در اوستا ذکر شده که فروهران پاکان یعنی ارواح آباو اجداد هر خانواده در ده روز آخر هر سال (فاصله بین سال قمری و شمسی) آزاد میشوند و بسوی زمین باز میگردند و مهمان زندگان هستند و مقصود از آنسازی و جشن و سرور وسایر آداب و رسوم باستانی عبارت از خانه تکانی و پوشیدن لباس نو اطعام مساکین ودادن عیدی و غیره این است که باین مهمانان آسمانی در ظرف این ده روزه خوش بگذرد واز زندگان خوشنود باشند .

درتورات بنی اسرائیل اسطور نوشته شده که خداوند موجودرا بوجود نیاورد بلکه اسطقس زمین و اسطقس آسمان را (یعنی آنچه را بالذات وجود داشت) مبدل به شیئی کرد .

پیروان مذهب ودادر هندوستان قدیم هم میگفتند که ماده و روح یکی هستند و روح مطهر درجه اعلای عنصری است که شکل دیگر آن ماده است . آنها معتقد بودند که سراسر کائنات همواره مملو از سیاله مرموزی بوده است موسوم به آکاشا یا اثر (اتیر) که همیشه در حال حرکت میباشد و همهٔ چیز از آن بوجود آمده و بآن باز میگردد . آنها میگفتند اثر نه جسم است نه روح و بوسیله آن بود که در ابتدای امر هوا بوجود آمد واز هوا روشنائی واز هوا و روشنائی حرارت واز مجموع این عوامل شرایط پیدایش آب بدست آمد که مایه حیات موجودات زنده است . سپس جرثومه نباتی به وجود آمد و این عوامل بدوی و لطیف زندگی توأم باشعور ابتدائی ازگیاهان به کالبد موجودات ذره بینی اولیه وارد گردید و بعد از یک دورهٔ تکامل طولانی و غیر قابل وصف برسبیل تورات از نباتات به حیوانات و سپس به انسان منتقل گردید . روح انسانی هم بعد از طی مراحل رشد وکمال تدریجی که در پیش دارد رفته رفته مصفی تر وکاملتر میشود و بالاخره به (نیروانا) یامبداء خود که بطور موقت از آن جدا گردیده باز میگردد .

علمای و معتقدات مذهبی کلدانیان (کلده) هم در مورد پیدایش و سیر تکامل موجودات درهمین زمینه است . آنها میگفتند که جهان در آغاز جزآب چیزی نبود و اولین موجودی که تولید شد شکل ماهی را داشت (که علوم جدیده این نظریه را تأئید میکند) وبعدا" بتدریج حیوانات دیگری به وجود آمدند که با پیروی از اصل تنازع بقاو به نژادی منشاء پیدایش انسان تلقی بشمار میروند و نظریات داروین هم ازنظرمادی اصولا" متکی برهمین معتقدات است .

درهندوستان قدیم عقیده داشتند همانطور که خداوند در کالبد انسانهائی مانند بوداو کریشنا تجلی کرده بود در وجود فردا" فرد ابناء بشر نیز حلول کرده باتفاوت اینکه بودا و کریشنا خدا را در وجود خود شناختند ولی یک فرد عادی هنوز اورا در وجود خود نیافته است و نزدیکترین راه برای درک این حقیقت تفکردر حال عزلت است . آنها معتقد بودند

که انسان عبارت است اولا" از جسم مادی که بعد از مرگ از بین‌میرود . ثانیا" یک‌شیئی روحانی که همزاد انسان است و باوجود اینکه طول‌عمرآن‌از جسم زیادتر است بازهم بعد از مدتی میمیردواز بین میرود . ثالثا"یک روح غیرفانی‌که بعد ازمراحل طولانی و مختلف به مبداء‌خودواصل‌میگردد یعنی به خدامی پیوندد تا توضیح اینکه‌انسان‌هر قدر از مبداء خوددور شود وجنبه‌مادی‌آن قویتر بشود پست و منحط میشودو برعکس هر اندازه جنبه مادی خود را ازدست‌بدهدوروح‌خود را تصفیه نماید بهمان نسبت‌ترقی‌میکند تا اینکه به مبداء اصلـــــی میپیوندد .

هندیهای‌باستانی معتقد بودند که مدت عمر دنیا یک‌روز برهما است‌که بعقیده آنها ۴۳۲۷ میلیون سال است .

مصریهااولین‌ملتی بودندکه‌گفتنـدروح انسانی جاویدان است و بعداز مرگ با فاصله سه‌هزارسال‌مجددا"در قالب جسمانی انسان دیگری حلول میکند .

مردم یونان‌قبل‌ازسقراط‌معتقد به پاداش ومجازات بعد از مرگ نبودند و می‌گفتند روح فانی‌نفس‌خود میباشدوخداو بهشت و جهنمی وجود ندارد ووصول بمبداء بسته باستعداد ارواح و پرهیز از منهیات و پیروی از افکار و اعمال نیک است .

ضمنا" طرفداران ماده یعنی مادیون بر خلاف معتقدات‌طرفداران‌روح‌میگفتند همانطور که روشنائی بدون شمع از بین‌میرود فکر بدون مغزهم نمیتواند وجود داشته باشد و همینکه مغزمیمیردفکرهم‌از بین میرود . در عین حال نظریه مادیون متوجه این نکته نیزهست که تولیدفکردرمغز انسانی‌بایستی توأم با زندگی باشد که خود زندگی‌صورتی‌از ماده است و در اینصورت‌بایستی‌قوه و یا عنصری‌از خارج وارد ماده بشودتا آن ماده بتواند تولید زندگی بنماید و اینجا است که مادیون به بن بست میرسند و باطرفداران روح تاحدی‌هم‌عقیده ، می‌شوند که منشاء این قوه یا عنصر با شعور و مافوق قوااگر همان خدا نیست پس چیست ؟

منتهی بعضی هاقدرت وعظمت و نیروی اراده‌و نظم و ترتیب این قوه مافوق قوا را در تمام شئون آفرینش و در همه جا و هر قدم میبینندوبرخی دیگر بطوریکه‌بعدا" شرح داده خواهد شد پس‌از گذشتن از اینهمه دالانهای تاریک‌وپرپیچ و خم‌و بمحض برخورد با اشعه‌ء تابناک حقیقت راه خود را گم کرده و قسمتی دیگر از عمر خود را دوباره در وادی تردید و سرگردانی سپری میسازند .

بقیه از صفحه‌ء ۱۵

داشتم با نان شهرها نمیشد شوخی کرد تجربه تلخ قحطی خراسان‌که یکی‌از جهات انتحار داور بود خود من و رساندن غله از تهران‌در زمستان سخت و پر برف و راههای بسته دخیل بودم و می‌دانستم که نباید کار هیئت‌غله‌وتأمین نان شهرها را کوچک گرفت وبی جهت تشکیلات اداره رامختل کرد .

(ادامه دارد)

بقلم : ج ـ ئی ـ بنیز　　　　ترجمه : نصرالله سبیات

" گورکن "

در ۹۹ سال زندگی پراز رنج و محنت عمو سیلاس فرازونشیبهای پی در پی و گوناگون بچشم میخورد . او با این عمر نسبتا "طولانی فرصت یافت که بهر کاری دست بزند و خود را در تمام زوایای زندگی بیازماید . زمانی بسبب تلاش معاش و بکار انداختن اراده زندگی پیشه قبر کنی اختیار نمود . در آنروزگار کلیسای سالزبورگ در مسافت قابل ملاحظه‌ای دور از شهر مذکور در مجاورت دهکده برفراز تپه کوچک نسبتا " بلندی بنا شده بود . کلیسا از یکطرف مشرف به دره بسیار زیبا و فرح انگیزی میباشد که چشم انداز جالب و قشنگی را داراست .

قبرستان در دامنه‌های این دره فرح انگیز قرار دارد ـ عمو سیلاس روزها و هفته‌ها با تن بوسی زنده و زشت در این قبرستان به پیشه گورکنی اشتغال داشت .

او تنها با فاصله کماه گوری میکند بیشتر این بود که شاید بنده‌ای از بندگان خوب خدا که بسرای جاوید می‌پیوندند احیانا " در این آرامگاه ابدی استراحت نماید و از برکت این ماجرا نان و آبی هم باو برسد .

او با هیچکس رابطه ندارد . مونس دائمی او گنجشکها و پرندگان کوچکی هستند که بیشتر اوقات دوروبراو در پروازند و کرمهارا از لابلای خاکهای تازه شکار کرده می بلعندو شکرانه زحماتش نغمه سرمیدهند . اگر کسی از فراز بام کلیسا به ته دره خیره شود هیکل ناموزون عموسیلاس رامی بیند . ابتدا فکر میکند قطعه سنگی غلطان از فراز بام کلیسا بزیر در غلتیده است ولی دیری نمی‌پاید که با اندکی کنجکاوی بوجود موجود بینوا و سالخورده پی میبرد که دیرزمانی است در زیر این گنبد مینائی بسر برده است و هنوز هم چون محرمین بزندگی با اعمال شاقه محکوم است . و تا بسی تاعمر دارد کوشش کند و بار زندگی تلخ را بدوش بکشد .

دریکی از روزهای خوش بهاری پیر مرد سرگرم کار خویشتن بود . بهنگام نیمروز که تابش آفتاب بهاری رخوت و سستی در وجود ناتوانش ایجاد کرد دست از کار کشید و در درون قبری که کنده بود بر زمین نشست . غذای سبک و ناچیزی راکه همراه داشت از درون توبره‌ای مندرس بیرون کشیدو بخوردن مشغول شد . و پس از آن خواب اورا فراگرفت . ساعتی ازخواب و آرامش اونگذشت که با صدائی وحشتناک از خواب جست . وقتی باطراف نگریست زن سالخورده‌ای را دیدکه از بالای قبر چون هیولائی بروبر نگاهش میکرد . از صورت زن

قهر و غضب فرو می‌بارید پنداری ماجرائی اورا عصبانی و خشمگین نموده‌است . زن در آن حال چنری بدست داشت و نوکش رادمبدم بزمین فرومیکردو ناخودآگاه‌شیارهائـــــی در خاک ایجاد میکرد . اندامی لاغر، صورتی افسرده و پربده رنگ و چهره‌ای بغایت زشت و کریه داشت .چکمه‌های بزرگی بپایش بود در زیر لباس ضخیم و تیره رنگ ساقهای بزرگ و صاف و آفتاب خورده‌اش با رنگی قهوه‌ای و برنزه بچشم میخورد .وران‌های گوشالودش چون شعبه عصائی هوسهای‌مرده پیر مرد را زنده کرده یکباره نظر اورا جلب نمود .

عمو سیلاس پس از اینکه اندام زن را جزء بجزء از زیر نظر گذراند سرش را برگرداند ولی قبل از اینکه نگاه خریداری دیگری باندام جا افتاده وی بیفکند با عتاب و خطاب بیمقدمه و شدید زن روبرو شد . و خطاب به پیر مرد گفت :

ـ چرا آبجو مینوشی . اینجا قبرستانی مقدس است و آرامگاه ابدی بندگان خداست مشروب‌خوردن‌کاری‌شیطانی‌است . ارتکاب این عمل ناشایست آنهم در چنین مکان گناهی بزرگ و نابخشودنی است .

پیر مرد با خونسردی تمام گفت :

ـ نه مادام ! اشتباه‌میکنی ! من‌مست نیستم مطمئن باش اشتباه میکنی دلم میخواست واقعاً" مشروبی داشتم‌و باهم حالی میکردیم .

اما افسوس !

پیر زن فریاد زد و گفت :

ـ هنوز شیشه‌های‌آبجو توی توبره بی‌صاحب مانده‌ات دیده می‌شود . پیر مرد کثیف حرف از ریش سفیدت خجالت نمی‌کشی ؟

عمو سیلاس بطری آبجو را برداشت و گفت :

ـ مادام محتوی‌این‌بطری‌چای‌است‌نه‌آبجو ، اگر باور نداری امتحان کن و کمی بچش .

زن بانعرض گفت . .

ـ من از دهانهٔ این بطری نمی‌نوشم .

پیر مرد با ملایمت و مهربانی جوابداد :

ـ خیلی خوب من با فنجان از این چای بشما میدهم .

عمو سیلاس از داخل توبره‌اش فنجانی فلزی بیرون آورد و بیدرنگ پر از چای نمود و بدست پیر زن‌داد و بالبخندی مهر آمیز گفت :

ـ خواهش میکنم از این چای بنوشید مطمئن هستم که شمارا بی آزارد .یک کمی بنوشید .

پیر زن با درندگی و خشونت زیاد گفت :

ـ بسیار خوب !

آنگاه دستشرا دراز کرد و فنجان را گرفت و بکراست به لبهای کلفت و چروکیده‌اش نزدیک نمود و مقداری از آنرا نوشید و پس از کمی تأمل گفت :

ـ پنداری نوعی چای است .

عمو سیلاس گفت :

ـ مادام البته در این تردیدی نیست . البته چای معمولی است من اینرا امروز صبح درست کرده‌ام تازه‌دم ومطبوع ، بسیار گوارا است .

ـ خیلی تازه است ، طعم مطبوعی دارد . پنداری تمام خستگیهایم را برده‌است .

پیر مرد پیدرنگ فنجانی دیگر پیمانه نمود و بدستش دادو گفت :

ـ پس حالا بفرمائنوش ، نوش جانت باد .

مادام با ناز و کرشمه گفت :

ـ بلی ، راه طولانی مراخسته کرده است . از مسیربلفور آمده‌ام فکر نمیکردم راه تا این اندازه‌دور و درار و خسته کننده باشد . خوب ! میدونی بیشتر عمرمان را گذرانده‌ایم دیگر جوان نیستیم که این راههای طولانی برایمان بی‌اهمیت باشد .

ـ اوه ! راست میگوئی ! چه نرگل وورگل و شوخ و شنگی :

پیر مرد کتش را در آورد و روی خاکهائیکه تازه ازگودال قبر بیرون ریخته‌بود پهن کرد سپس به پیر زن تعارف نمود و گفت :

ـ بفرمائید ، بنشینید . گلهای قشنگ بهاری راتماشا کنید و لذت ببرید .

پیرزن بدون اعتراض و مخالفتی بیدرنگ بروی زمین نشست و اینکار او علاوه براینکه عمو سیلاسرا غرق در حیرت و شگفتی نمود شادی وخرمی وی رانیز دو چندان کرد . پیر-زن فنجانی دیگر چای خواست و پس از آنکه پیر مرد فنجانی لبالب بدستش داد بالبخندی مستانه گفت :

ـ اوه ! هواخیلی گرم شده بهتر است کلاهم را از سر بردارم !

مادام بیدرنگ کلاه را از سر برداشت و آنرا رویزانویش قرار داد . عمو سیلاس که از این تغییر حالت ناگهانی و شنگولی پیر زن خوشحال بود و در دل قند آب می‌کرد بی‌اختیار گفت :

ـ دختر جان ! حالت چطوره ! براستی مادام تو حالا مثل جوجه‌ها میمانی . تامل کن تا بسن من برسی . آنوقت بهتر میتوانیم صحبت کنیم و همدیگر را درک نمائیم . من سالهاست‌که‌در زیراین طاق آبنوسی رنگ زندگانی می‌کنم . دنیا را پیر کرده‌ام . جنگهای کریمه را خوب بیاد می‌آورم .

پیر زن باسخنانی مهر آمیز گفت :

ــ براستی چنین است .قیافه شما نشان میدهدکه زندگی خوب و پراز لذت راگذرانده‌ای.

پیر مرد گفت :.

همینطور است . البته مادام خوب تشخیص داده‌ای .

پیر زن که برای اولین بار لبخندی نمکین روی لبهای کلفت و چروک خورده‌اش نقش بست باناز و ادائی فراوان گفت :

ــ مرابببخش که امروز باتو آنگونه‌رفتار کردم .از این پیش‌آمد خیلی متأسفم . من فکر میکردم که تو در این مکان مقدس و روح نواز مشروب مینوشی !

پیر مرد گفت :

ــ مادام حق با شماست . من سالهاست که لب بمشروبهای قوی و سکر آور نیالوده‌ام بهمین‌جهت معتقدم‌که سالهاست‌موجود بدرد خور و مفیدی نبوده‌ام زیرا مدتی از بهترین دوران زندگی راتباه کرده‌ام .

عمو سیلاس در این هنگام با یک بطری پر از درون قبر بالا آمد و در کنار پیر زن نشست و باو گفت :

ــ میدانم خیلی خسته‌ای و باید بیشتر بیاسائی .

مادام خندید و عمو سیلاس پیمانه دیگری بدستش دادو در حالیکه ازاینهمه‌لطف و جوانمردی‌پیرمرد لذت میبرد باچشمانی که رخوت‌و سستی از آن می‌بارید از اینهمه مهمان نوازی عمو سیلاس اظهار خرسندی و رضایت خاطر نمود و زیر لب گفت :

ــ جوان خیلی متشکرم !

پیر زن حالا به اوج خوشی و نشاط رسید . چند فنجان چای سرد اورا کاملا" دگر گون واز خود بیخودنمود .بوی عطر گلهای بهاری و تابش آفتاب رمقی در او بجا گذاشت . صورت گوشتالود و پاهای عریان‌و قهوه‌ای رنگش که در مقابل تابش خورشید قرار داشت نشئه‌ای‌ـ مستانه بدو بخشید .دیگر او جوان شد و چون دختری کم سن و سال و دم بخت یکبار دیگر مفهوم زندگی شیرین‌را درک نمود . قلبش در سینه تپیدن گرفت و عرق شرم روی گونه‌های گلگونش نشست و سرافکنده بسان دوشیزگان زیر لب زمزمه نمود :

ــ تو چقدر زیبائی ! چه خوب و نازنینی ! بهترین مرد روی زمین هستی .

ــ بلی مادام‌درست میگوئی روزگاری‌آنچنان بودم :

پیرمرد سرشرا برگرداند . نگاهش متوجه تپه‌هاو مزارع‌دور دست شد . مرغ افکارش در آسمانهاپریدن گرفت .

طوفانی سهمگین اقیانوس‌وجودش رافرا گرفت . گذشته‌های تلخ و شیرین از جلـــو

دیدگانش رژه رفتند . سیمایش غم عمق دروش را نشان میداد .خوشیها ، ناخوشیها ، ناکیها ، ، همه و همه یک سیک بیادش آمد و سرانجام)چندقطرهاشک درچشمان گودرفته و بیفروغش درخشید بی اختیار سرش را بلند کردو گفت :

ــ بلی مادام من اکنون بهترین مرد روی زمین هستم .

پیر زن در حالیکه نشاط و خوشی بارو بود وخودش رابه رقص در آورده بود گفت :

ــ من روزگار درازیست که با استعمال‌مشروبات الکلی مبارزه می‌کنم .

پیر مرد نگاهی باو افکند و گفت :

ــ جنگ‌و مبارزه با مشروبات الکلی بسیار شنیدنی است منهم سالهاست که باین‌ــ درد مبتلی هستم !

پیر زن که اکنون ازکوچکترین سخن عموسیلاس بی‌اندازه به وجد می‌آمد پرسید :

ــ کی این مبارزه را شروع کردی و چند سال بطول انجامید ؟

عمو سیلاس گفت :

ــ من در سال قحطی بدنیاآمدم .روزگار بدی بود .وضع نان و آب مردم وحشتناک و رفت باربود . ناخوشی و فقر و نکبت‌همه جارا فراگرفت . درست یادم می‌آیدکه در خانه بجای همه چیز آب جو داشتیم .در خانواده‌ها هرکس بجای غذا آبجو میخورد .در گهواره کودکان بعوض غذا و شیر آبجو مینوشیدند . من بیش از ۸۰ سال اینگونه مبارزه کردم !

مادام باتعجب پرسید :

ــ حالا چه فکر میکنی آقـا آیا با اینهمه جنگ و جدال پیروز شدی ؟

عمو سیلاس نگاهی بچهره زن افکند و در حالیکه قیافه‌اش‌نشان میداد مقدار مشروبی راکه‌در این عمر طولانی خورده است می‌توانست آسیای بزرگی را بگردش‌آورد و گنـدم شهری‌را به آرد تبدیل کند گفت :

ــ بلی مادام ! من در این مبارزه پیروز شده‌ام !

عمو سیلاس شیشه آب جوپری رابدست گرفته‌گفت :

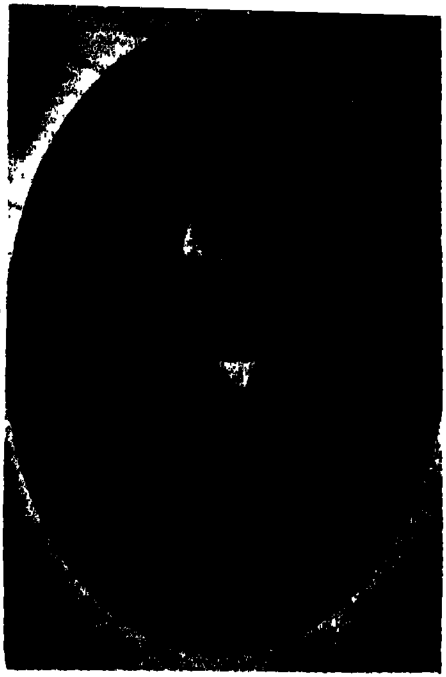
ــ در این مبارزه طولانی خوراک من جز این چای سرد چیزی نبود . تو هم امروز بسبب خستگی راه بیش از حد معمول از این چای سرد نوشیدی! ایطور نیست ؟

مادام در پاسخ گفت :

ــ از لطف و مهمان‌نوازی تو بی‌اندازه ممنونم .

عمو سیلاس‌فنجانی‌دیگر از چای سرد لبالب نمود و بدستش داد .پیر زن از خوشی روی‌پاسند نبود بناچارروی‌دیواره قبر نشست و در پرتو تابش‌گرم خورشید فنجان را لاجرعه سر کشید . مادام ششدانگ سر کیف آمد از سخنان‌پیر مرد لذت‌میبرد . ساعتی دیگر کنار

بقیه در صفحه ۵۲



ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران

۴ خاندان اتابک

بزرگترین پسر محمد ابراهیم امین السلطان (محمد علی امین حضرت) است که از مادر با اتابک جدامی بود .

بسال ۱۳۰۶ متولد شده‌است او جوانی خوشگذران و خوش دل بود شاید بدینجهت هم کارش در دستگاه‌دولتی نگرفت ، همواره زیر دست برادرش (اتابک) می بود .

پسردوم امین‌السلطان ، علی‌اصغر اتابک رجل نیرومند و کم‌رقیب دوران قاجار است .

اتابک در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۷۴ (۱۸۵۸م .) در تهران پابجهان‌می‌گذارد ، مردی باسواد دارای خط‌خوش و طبع شعر و سواد عربی بود از برازندگی و زیبائی بهره کافی داشت در ۱۲۸۷ (۱۳ سالگی) بعنوان پیشخدمت همایونی وارد کارهای دولتی و درباری می‌شود ، در ۱۲۸۹ بجهت عهده‌دارشدن امور دواب لقب (صاحبجمع) پیدا می‌کند در مسافرتهای شاهانه که پدرش همراه موکب همایونی می بود درنبودن پدر در تهران نیابت امور (وزارت دربار) به او سپرده می‌شود . در ۱۲۹۷ خزانه دار کل و در ۱۲۹۸ به منصب سرتیپی اول و خطاب لقب جنابی ممتاز می‌گردد ، در ۱۲۹۹ بالقب (امین‌الملک) به معاونت کلیه خدمات پدرش میرسد و در ۱۳۰۰ به دریافت نشان درجه اول شیروخورشید نایل می‌گردد .

بعد از مرگ پدرش تمام مشاغل چهل‌گانه او به اتابک میرسد بقول حاج سیاح (در معنی صدراعظم شد[1]) سه سال بیش از مرگ پدر نمی‌گذرد چهار شغل دیگر به امور اتابک افزوده می‌شود پس از مرگ یوسف مستوفی‌الممالک وقتی شاه مصمم به تعیین صدراعظم می شود ،

۱ـ خاطرات حاج سیاح ۲۷۷

در سال ۱۳۰۶ اوی به صدارت میرسد ولی میدانیم که او از شش سال پیش همه کاره دولت می بود .

اتابک که در سال ۱۳۱۰ به صدارت عظمی میرسد در این سمت تا هنگام فرستادن ناصرالدینشاه میماند ، صدارت او در آغاز پادشاهی مظفرالدینشاه ادامه می یابد . سه ماه بعد در محرم ۱۳۱۵ (۱۸۹۶م.) از کار برکنار و به قم تبعید می شود . یکسال و سه ماه بعد در ۲۲ ربیع الاول ۱۳۱۶ (اوگست ۱۸۹۸) دگربار صدراعظم میگردد و در آغاز جنبش مشروطه خواهی بعلت مبارزه با آزادی خواهان ناگزیر در ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۲۱ (سپتامبر ۱۹۰۲) از صدارت کناره گیری اختیار می کند و برای آخرین بار در ۲۰ ربیع الاول ۱۲۲۵ (۲۰ ژوئن ۱۹۰۷) به نخست وزیری رژیم مشروطیت میرسد و در سه شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) ساعت $\frac{1}{2}$ ۲۰ در ۴۹ سالگی در جلو بهارستان ترور می شود .

اتابک سیاستمداری توانا ، کارآمد و زیرک می بود که اگر دارای تقوا و احساسات ملی و میهن گرایی بود ، منافع مردم را بر منافع خود و دیگران رجحان داده می توانست منشاء اثرات سودمند و سازنده برای جامعه ایرانی باشد .

بیشتر سیاستمداران و مردان برجسته ای که او را دیده و آگاهی ... از وی پیدا کرده اند اورا در تدبیر و کشورداری و نیروهای عقلی و ارادی ستوده اند .

(سرآرتور هاردینگ) سفیر کبیر انگلستان می نویسد : (امین السلطان بدترین دشمنان خود را با یکی و دو ملاقات بکلی خلع سلاح می کرد ، آنها ... مبدل بدوستی میشد .[1]) والنتین چیرول نماینده سیاسی بریتانیا هوش او را با سیاستمداران دیگر برابر می کند[2] .

ناظم الاسلام کرمانی می نویسد : (با همه کس بطور دلخواه آنها رفتار و همه مشربی می کرد ، در نزد متصوفه اظهار درویشی می نمود ، با طلاب ... با علما تدلیس می کرد وحسن عقیدت بخرج میداد ، متملقین راهم اطراف خود ... نزد آنها می انداخت .[3])

حال به بینیم روابط اتابک با ناصرالدین شاه ... چگونه بوده است .

اصولا "باید دانست در ایران به یادداشتها و خاطرات و سفرنامه های باقیمانده رجال نمیتوان اعتماد کامل کرد ، اگر آنان را آدمهای بی نظر بگیریم باز بسبب نحوه تفکر و انس با محیطی که زندگی می کردند نوشته هایشان دور از غرض نیست ولی به کلی هم نمی توان خط بطلان بر همه این اسناد کشید چون بی آن اسناد شناخت رجال کار دشواری خواهد بود ... با توجه

A Diplomatist In the East ,p - 1

The Middle Eastern Question P. 250 - 2

بهمه این نوشته‌ها و تواتر نظرات می‌توان تاحدی رجال ایران را شناخت .

مامجموع‌گفته‌هاو نوشته‌هارا کنار هم‌می‌گذاریم تا بتوانیم سایه و روشن سیمای رجال ایران را ترسیم کنیم .

اعتمادالسلطنه‌بااتابک‌تفاهم‌کامل‌نداشت‌ولی هردو از مقربان شاه وازکسانی بودند که همه عمر مصادر مهم‌سیاسی‌رابعهده‌داشتند ، بنابراین در عین حال‌که نمیتوان‌دربست نوشته‌های‌اعتمادالسلطنه‌رادر باره‌اتابک‌رد کرد . درست هم‌نخواهد بود همه را بپذیریم از اینجهت مانیز با فشردگی هر چه بایسته فقط پاره‌ای از مطالب را که‌روابط نزدیک اتابک را با شاه نشان میدهد در اینجا می‌آوریم .

اعتمادالسلطنه در گزارشات ۱۸ ذی قعده ۱۳۰۰ ق که‌اتابک ۲۵ سال بیش نداشت اورا (وزیر دربار و فی‌الواقع صدراعظم ایران) می‌داند ، ششماه بعد اورا (صاحب ۴۴ منصب بزرگ)می نویسد ،سال۱۳۰۳وزارت‌مالیه‌راضمیمه سایر مشاغل اومی‌کند و می نویسد : (هرچه‌او بخواهدشاه‌می‌خواهدوهرچه‌نخواهدشاه‌نمیخواهد) در رجب ۱۳۰۴ (۱۸۸۷م .) وزیر اعظم۷ رجب ۱۳۱۰ (۱۸۹۳م .) که شاه بفکر درست کردن صدراعظم می‌افتد اتابک به صدارت میرسد و در ۱۳۱۸ ق (۱۹۰۰م .) دارای لقب (اتابک اعظم) می‌گردد .

مورخان و محققان بطور دقیق دوره اول صدارت وی را از ۱۳۰۵ تا۱۳۰۸ متأثـر از سیاست بریتانیا میدانند و معتقدند ، او بدون اجازه (سر درومندولف) وزیر مختار انگلیس‌کاری انجام نمیداد . ازاینجهت بدنیست بنظر خود همین دیپلمات در بـاره شناسائی‌اتابک‌توجه‌شود ، ولف مینویسد : (از خیانتهای تمام صدراعظم‌های سلف ایران که فریفته انگلیسها شده‌بودند و خودشانرا در اختیارآنها گذاشته بودند .خیانت اتابک برهمه‌آنهامیچربد[۱] . لرد کرزن‌اورایک عنصرآنگلوفیل[۲] ، دکتر فوریه نوکر سیاست انگلیس[۳]امین‌الدوله اورا هواخواه انگلیس[۴] ، معرفی‌میکنند ، تقی‌زاده‌که به‌دوران مشروطه‌با اودرگیری داشته‌است‌در این سالها ضمن نکوهش‌ازاتابک‌اورا (اولین‌روس پرست ایران[۵])می‌نویسد : در ماجرای تحریم قرار داد تنباکو وقتی‌موج اعتراض بحد شدید بالا میگیرد ،عزل‌اورامیخواهند و شاه تصمیم به عزل اومیگیرد بنابنوشته اعتمادالسلطنه بکمک چرچیل دبیر سفارت انگلستان تلگرافی تهدید آمیز از طرف سالیسبوری صدراعظم جعل میکنند واز شاه‌ابقای اودرخواست میشود .

---

۱ ــ تاریخ‌روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۷۳۳ ــ ۱۷۷۸ه ۲ــ ایران و مسئله ایران ۷۶
۳ ــ سه سال در دربار ایران ۱۳۲ه ۴ ــ خاطرات سیاسی‌امین‌الدوله ۳۱ ــ ۳۰

ولی از آنسو چون دیپلمات ورزیده‌ایران‌عملا " می‌بیند حریف‌شمال نیرومند است ، بااوبهتر میتواندکار کند اینچنین جهت سیاسی خود را تغییر میدهد: بسفارت‌روس رفته بادوبوتزف وزیرمختار ملاقات‌میکند (باواطمینان میدهد که از روش سابق برگشته و سپس وزیر مختار را مخاطب میسازد .ممکن‌است شما بقول من اعتماد نکنید ولی عملیات من در آینده‌صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت) .

ایندوره صدارت اتابک که‌شش‌سال طول کشید مهمترین ادوار تاریخ ایران بود که (اتابک‌ایران را دست‌بسته تسلیم روس کرد .) .

وی بقدری برمزاج‌شاه مسلط شد هرکار میخواست‌انجام میداد ، شاه مثل مومی در اختیار او بود از اینرو بعضی (مقام اورا در این زمان در ردیف تاجداران قرار داده‌اند ، (۶)(Ever Ranking with Princes

انگلستان‌که‌در این‌زمان‌ازجنگهای جنوب افریقاو بوئرها نجات یافته بود تمام نظر خود رامتوجه‌عقب ماندگی سیاست‌بریتانیا در ایران کردو چون می‌دید در صحنه سیاست ایران باحریف نیرومندی روبروست تمام نیروهای خود رااز فراماسونری ، مراکز آئینی، کهنه‌پرستی ، داخلی و خارجی تجهیز کرد بدنبال مسافرت لردکرزن فرمانفرمای هند و هاردینگ سفیرکبیر انگلیس در ایران به بصره وصدور این حکم تکفیر اتابک در ۲۱جمادی الثانی ۱۳۲۱ بامضای بزرگترین‌علمای تشیع (محمد شربیانی ، محمد کاظم خراسانی ، محمد حسن مامقانی ، میرزاخلیل‌تهرانی) صادرمی‌شود . (ادامه دارد)

۶ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۶۸۹

بقیه از صفحه ۴۹
هم‌نشستند و به نوشانوش چای سرد سرگرم شدند دیگر آن جای نظاهر سرد آنچنان را آنچنان نرکرده بود .

سر انجام باچهره‌ای گلگون و نشئه از شراب ناب خوشحال و غرور آمیز با پیر مرد بدرود گفت‌وآهنگ‌خانه‌نمود و عمو سیلاس‌دیگر هر گزاورا ندید . آنروز بعد از ظهر ساعت ۳/۴۵ دقیقه ترن بمقصد سالزبورگ حرکت‌کرد در بین ازدحام مسافرین پیرزنی که چتری بزرگ در یکدست و دسته گلی‌قشنگ در دست دیگر داشت دیده می‌شد .ناگفته نماند که در هوای گرم آنروز و انبوه‌جمعیت واگن مسافربری بوی قوی تر و زننده‌تر از چای سرد در فضای داخل واگن پراکنده بود . پیر زن‌نسبت به مسافران دیگر خوشحال و شنگول بنظر میرسیدو لاینقطع وراجی می‌کرد تمام حرفهایش در مورد انسان نازنینی بودکه امروز بعد از ظهر به تورش خورده بود با خوشحالی فراوان به مسافرین می‌گفت :

ـ چه مرد وارسته و نازنینی وخوش مشربی بود .

کشکول محتشمی

مرحوم حاج محتشم السلطنه از رجـال صدر مشروطیت‌واز مردان علم و سیاست قرن اخیر ایران‌است .

وی‌قریب‌نیم‌قرن در کار سیاست مملکت صاحب‌نفوذ و اثر بوده ودرسنین آخرعمرنیز چندسالی‌ریاست مجلس‌شورای ملی را بعهده داشته است .

شرح‌حال‌آن مرحوم درمجلهٔ خاطـرات وحید درج شده و خوانندگان علاقمند را به آن نشریه حوالت میدهیم .

اما غرض‌ازتحریر این سطور معرفی اثری ازآن‌رادمرد بزرگ‌است‌که اخیرا " توسط فرزنـد برومند ایشان آقای سناتور دکتر حسینعلی اسفندیاری به زیور طبع درآمده و احیانا " درپائیز امسال عرضه بازار دانش خواهدشد .

آقای‌دکتراسفندیاری در مقدمه کوتاهی برکشکول‌محتشمی‌چنین‌نوشته‌است : "مجموعه‌ا ی که به دوستداران ذوق و ادب تقدیم میگردد یکی‌ازتاًلیفات‌پدرم مرحوم‌حاج حسن اسفند ــ یاری محتشم‌السلطنه است . در روزگاری‌که او بعلت مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ در کاشان درتبعید بسر میبرد کار تاًلیف و تحریر این جنگ‌راآغازکردوازآن پس نیز سالها آنچنانکه من شاهد بودم بهنگام فراغت از امور دیوانی به‌ادامه و تکمیل آن میپرداخت . . . ازآنجا که‌من به‌هنگام درگذشت‌پدرم در ایران نبودم ازجزئیات‌کتابخانه‌اش‌بی‌اطلاع‌ماندم تا اینکه چندسال قبل بر حسب اتفاق به این مجموعه دست یافتم‌و . . . برای من موجب خوشوقتی است که اکنون میتوانم این جنگ‌جالب و آموزنده‌را به طبع رسانیده‌و در اختیار دانش پژوهان و علاقمندان قرار دهم .

جلداول مجموعه ۴۷۷ . . . وجلد دوم ۵۳۰صفحهٔ "است‌اکنون‌برای‌مزید فایدت یک صفحهٔ‌از کتاب کشکول عینا " گراور میشود تا به حسن انتخاب و حسن خط‌و تسلط مؤلف دانشمند آن‌وقوف حاصل گردد . این صفحه با سه‌خط‌فارسی‌وفرانسه‌وعربی تنظیم و تحریر یافته است .

ی‌ــ وحدانی

۳۱۱

ژوستی نین امپراطور روم که تا ۵۶۵ مسیحی سلطنت داشت کلیسای سن سفی را بنا نمود و سلطان
ملقب بفاتح بعد از پنجاه و سه روز محاصره اسلامبول را فتح و کلیسای مزبور را باسم ایاصوفیه
مسجد مسلمانان قرار داد و تمام تزئینات آنرا برداشت

این پادشاه باسم Corpus juris civilis قوانینی در چند جلد کتاب
جمع نموده که بنام او هنوز باقی است

قال علی کرم الله وجهه ما جمعت من المال فوق قوتك فانما انت فیه خازن
لغیرك

امیرخسرو

سخن گرچه هر لحظه دلکش تر است | چو بینی خموشی از آن بهتر است
در فتنه بستن دهان بستن است | که گیتی به نیک و بد آبستن است
پشیمان ز گفتار دیدم بسی | پشیمان نگشت از خموشی کسی

لعمرك ما الرزیه فقد مال | ولا فرس یموت ولا بعیر

شیخ مهدی شریف

تاریخ مشروطیت ایران ۶

تلگراف از اصفهان :

امروز هم این تلگراف از اصفهان از حجةالاسلام آقای آقاشیخ جمال‌الدین اخوی آقای‌نجفی آمده . حضور حضرت حججالاسلام درخصوص تعدیات اعمال‌مسیونوز ازبابت گمرکات‌واستهزاء به‌شریعت مقدسه‌وغیره‌از اطراف تظلمات فوق‌العاده نموده‌اند و عمده بذل مرحمت ملوکانه‌ازجانب امنای‌دولت علیه موجب امیدواری و تأخیر در اقدامات کافیه شده علماء اعلام وعموم‌اهالی انتظار فرج بعد از شدت ووفاء به وعده دارند . حقیقت حال را اعلام فرمایند تا تکلیف معلوم شود . داعی شیخ جمال‌الدین .

تا ۲۳ شهرشعبان۱۳۲۳ که اعلیحضرت مراجعت از فرنگستان کرده در این مدت پنج ماه مسافرت شاه هم‌اصلاحی درفقره گمرکات نکرده سهل است قدری هم بخیال مجازات به‌مجاربه‌جهت‌اظهارات‌در شهر صفراضافه کردند بعدازمراجعت پادشاه حجةالاسلام بهبهانی فقره عزل مسیونوز را دنبال کردند . ماه رمضان پیش آمددر اغلب مساجد و منابر شکایت از صدارت‌عظمی‌وعزل مسیو نوز مطرح کلام‌بود . رمضان هم تمام شدواصلاً " گوش به حرف آقایان‌نکردند . در دویم‌سوال ورقه اعلان زلانیهی در عنوان جواب اعلان رمضان انتشار یافته مطرح کلام مردم است .

صورت جواب اعلان رمضان . امروز ورقه اعلانی دیده شد که نقل ازآیات قرآن و استدلال برخون بدن انسان‌و خرابی ایران و گرسنگی سربازان‌راکرده‌بود بعد صـــلای عام داده که‌هر یک‌از مسلمانان که دارای رأی صحیح است رأی و فکر خود را بهر وسیلـه اظهار نماید .خوب‌بودکه‌حالا که‌نگارنده‌استدلال‌حکمی‌مینماید‌عقب‌حالت‌ثبات‌باشدکه‌یک وفتی‌مریض‌به‌مقامی‌میرسدکه‌حالت‌ثبات‌هم‌بهم‌میرساندکه‌اصلاً "مداوا‌ثمرندارد‌مرض‌این‌مطلب به‌مقام‌ثبات‌شده‌که‌بجزبهت‌بودن‌کاری‌نمیتوان‌کرد‌والا‌گفتن‌چقدرمثال،چقدرتأسف،چقدرذلت چقدرظلم ،چقدربی غیرتی باردیگرترتیب‌امورو‌کارها‌ازفکروتدبیرگذشته‌زیراکه‌مطلب‌واضـــح است‌که‌رشتهٔ ظلمها‌بدست‌وزراء ورجال دولت‌وحکام‌بلاداست‌که‌بهرنحوکه‌میتوانند‌میتازند‌وزیر داخله‌ازوزیرامورخارجه‌جاهل‌وبی‌رحم‌تر ،وزیرخارجه‌ازوزیرعدلیه‌احمق‌وخرتر ،وزیرعدلیه‌از وزیرمالیه‌مدمغ‌ترومتکبرتر ،وزیرمالیه‌ازوزیربلدیه‌متفرعن‌تر ،وزیربلدیه‌ازوزیرلشکر مـوذی‌ـ ترو بدنفس‌تر ،وزیرلشکراز وزیر علوم نانجیب‌تر، ورذل‌تر ، وزیر علوم‌از تمام وزراء کودن

و طماع و بی‌رحم‌تر ، وزیر دربار از میرعصب‌ها و سگ‌بدتر ، عین‌الدوله که شخص اول دولت است از همه آنها ناجورتر ، مشهورتر . این است حال و روز وزرای بایمت سلطنت . ظلم حکام در بلاد وامصیبت است از این رعایای بی‌حس بی‌اتفاق که کاری ساخته نیست چاره منحصر است به اقدامات مجدانه علمای اعلام که برحسب غیرت مسلمانی جلوافتاده تا مردم متابعت نمایند ، عقب آنها باشند .

افسوس افسوس که آنها هم به اغراضهای شخصی رفتار مینمایند چیزیکه در میانه نیست رضای خداوند و خدمت به شرع ، حفظ وطن یا ملاحظه نوع یا غیرت یا فتوت است و غافلند از اینکه نزدیک است عقاید مردم بکلی از آنها قطع شود به مجردیکه قطع شود یقینا " یک شاخص و رئیس بجهت خود تعیین خواهند داشت مثل کاوه آهنگر یا پناه به سفارتخانه‌ها یا کلیساها خواهند برد آنوقت بعضی مردم بهر نحو معامله که باوزراء بکنند باعلماهم خواهند کرد . اینکه نگارنده اعلان نوشته که فدائیان ملت جان شیرینی خود را به کف نهاده جانبازی مینمایند (بسم‌الله) اعلب این اشکالات را امیربها در خرورک ، احمق بدرسوخته مرتب گردید علماء اعلام حکم کنند اورا بکشند . این پدرسوخته به قانون شریعت اسلام خونش هدر است . چرا حکم نمیفرمایند . اگر ملاحظه خونریزی را میکنند از صدر اسلام همین نحوها بوده . در صدر اسلام بجهت اعلای کلمه اسلامیه حقدر خونها ریخته شده ، بجهت اجرای این مقصد در تمام دولت ، چه خونها ریخته شده . این چند روز ، عمر اینقدر همیت ندارد برفرض چندین نان دیگرهم خوردید مثل حیوانات چند دفعه دیگر هم جماع کردید آخر چه باید بشود .

بی‌غیرت مردم عنقریب بچنگال روس و انگلیس و عثمانی گرفتار خواهیم بود . پیش از وقت باید فکری کرد . اگر علما راست میگویند که طالب محض عدالت هستند یکدل و یک جهت باطلاب و سادات کفن بگردن ، قرآن بدست به مسجدها حاضر شوند یا عزیمت به زاویه مقدسه باهجرت به سمت عتبات و بارو بدرگاه خدا فریاد یا الله یا رسول‌الله بلند کنند . مسلما " سرباز و توپچی مسلمان شلیک بسماها و قرآن نخواهند کرد . ای بی‌غیرت مردم یکسال و نیم است که علما بر حسب آیات قرآن فقره مسیو نوز را منع کرده استدعای دفع اورا نموده اصلا " محل اعتنا نشده و حال آنکه رجال دولت ؟ اگر حس حیوانی میداشتند باید ملتفت مفاسد او باشند زیرا که فقره معامله ارامنه با دولت عثمانی و یا دولت روسیه و یا اهل قفقاز را باید میزان گرفته حساب کار خود نمایند که چگونه سزاوار است باین سد ارامنه را تسلط دادند که هزار نحو احتمال مفاسد داشته باشد . اینها تمام از بی‌غیرتی مردم است والا اینقدر قابل نیستید خون تمام به گردن این علماء است و الا این پدرسوخته‌ها چه قابلیت اینقدر ظلم کردن دارند . باقی دارد . هواخواهان ملت .



خاطرات ماشاءالله خان کاشی

۷

کم‌کم بسده که یکی‌از نواحی کاشان است رفتیم ، اما سهام‌السلطنه بعد از آنکه دید از مسافرت به قم فایده حاصل نشد به‌کاشان‌حرکت نموده و چند روزی در آنجا به تدارک‌و استعداد مشغول شده و باز برای تعقیب ما حرکت نمود اول سمت اردهال رفته و در هر قریه هر چه تفنگچی و صیاد بود همراه خود حرکت داد و از اردهال بجانب سده حرکت نمود چون‌این‌خبر بما رسید من هم با عده‌ای جلو راه آنها رفته و در کوه در پشت سنگها مخفی‌شدیم‌تاآنکه آنها رسیدند ناگاه ازبالای‌کوه بر آنها حمله‌کرده و شروع به شلیک بطرف آنهاشدیم و باآنکه بکشتن یک تن ازآنها راضی‌نبودم چنان‌عرصه را به‌آنها تنگ‌کردیم‌که پا از سر نمیشناختند . رئیس و مرئوس تابع و مطبوع در پشت سنگها خزیده و از ترس میلرزیدندهمین‌قدر چند اسب‌از آنها تیر دار و کشته شد تمام از جان خود مأیوس بودند تا قریب به‌غروب گلوله بر آنها میریختیم و آنها از ترس مثل زن گریه میکردند عاقبت بر آنها ترحم کردیم و از تیر انداختن دست کشیدیم .

بعدار آنکه‌از جانب‌ما مطمئن شدند و یقین کردند ما قصد کشتن آنها را نداریم با نهایت‌شتاب بر اسبهاسوار و مشغول‌به فرار شدند واز راهیکه آمده بودند مراجعت کردند و در آنروز نه‌نان‌داشتند و نه آب‌و همه گرسنه و تشنه بودند اگر تا صبح دست از آنها بر نمیداشتیم‌همه‌از گرسنگی و تشنگی هلاک‌میشدند . عجب آنکه در این سفر سهام السلطنه چندین کندو زنجیر بار کرده بود که پس‌از دستگیری ما را مغلول‌و مقید نماید بیچاره‌ها با هزاران‌رنج و زحمت‌زنجیرها و کندها را دوباره بخانه خود برگرداندند . پس‌از فرار آنها

ماهم بمزرعه‌دوک مراجعت‌نمودیم اما چه‌مزرعه و چه آبادی‌نام عمارتش خراب‌وهموطنان چنانش ویران‌کرده‌بودندکه‌اثر آبادی در او معلوم نبود حتی قنات آن را پر کرده‌بودند ما در آن خرابه ماندیم و مشغول به‌تجدیدآبادیش شدیم با دست تهی و کیسه خالی با هزار زحمت مختصر عمارتی در آنجا بنا کردیم‌و سرنمائی برای سکونت عیال‌و اولاد خود مرتب ساختیم‌و قنات آنجا را بازکردیم‌و به‌امر زراعت و فلاحت مشغول گشتیم نه ما با کسی‌کاری داشتیم نه کسی با ما ولی‌از رفتن بشهر و پشت‌مشهد ممنوع ومحروم بودیم تا اینکه بامر شاه مخلوع بمباران‌پارلمان‌در میان‌آمدو شد وآنچه شد پس‌از چندی اقبال الدوله بحکومت اصفهان‌مأمور گردیدو از طهران‌حرکت‌کرد چون بکاشان رسید من با برادران نزد او رفتیم وشرح‌حال و گرفتاری‌و صدمات‌خود را باو اظهار داشتیم بی تقصیری خویش را در حضرتش معلوم نمودیم برای‌اصلاح ذات البین ما را بوعده احقاق حق اسکات نمود .

نیابت حکومت نراق

پس‌از آن معظم السلطنه عماری را حکومت محلات و سایر بلوک نمود و مرا هم باو سپرد و رعایت طرفداری مرا بسیار باونمود و برادرم سجاع لشکر را بهمراه‌خود باصفهان برد . معظم السلطنه مرا به نیابت‌حکومت نراق و بمقر حکومت روانه ساخت من حسب‌الامر با دونفر از برادرانم و چند نفر نوکر به نراق وارد شدیم و از روی مهربانی و قانون عدل و مساوات‌بدون‌غرض‌آن‌سامان را قرین به انتظام ساختم و ازحسن سلوک تمام اهالی نراق را شیفته‌و فریفته‌خویش نمودم . پس ازآنکه معظم السلطنه برای رفتن محلات به نراق آمد نایب‌حسین‌نراقی‌علاوه‌بر آنکه‌از سابق با ما عداوت و دشمنی داشت نراق را هم دستخوش خود و طایفه‌اش نموده بود دید وجود من در نراق مخل دخل و تعدیات اوست‌به تدابیر وحیل بسیارقلب‌معظم‌السلطنه را از من رنجانیده و او را از من ترسانید معظم السلطنه بخلاف سفارشات اقبال الدوله و وعده‌های‌خودش وضع را تغییرداد دمبدم از احترامات و شئونات‌من کاست‌بحدی‌که‌ازخجالت وشرمساری ازنظرهمگنان مکث‌و قرار در آن دیار برایم نماندناچارچشم‌ازحکومت‌نراق‌پوشیده و بدوک برگشتم و درآنجا بودم تا زمانی که‌معظم ــ السلطنه‌ازسایربلوکات بکاشان‌معاودت‌نمود درآنوقت محمد آقا بیک پشت مشهدی داروغه شهربودو بسبب‌همراهی اهل شهرباوو کشتن نوکرهای من دماغش‌از غرور پر باد و جرأت وجسارتش هر دم زیادتر میشد دمی از اذیت وآزار بستگان ما در کاشان فرو گذار ننمودبا آنکه ما در گوشه صحرا با کمال سختی گذران میکردیم دست از ما بر نمیداشت‌و همه روزه پیغام میداد که شما نبایددر کاشان و اطراف آن بمانید اگر سلامت را طالبید سر خود را گرفته‌و از این‌خاک بروید‌بجائی که بوی کاشان‌بمشامتان نرسد والا تمام کشته خواهید شد .

کشتن آقابیک پشت مشهدی در حمام

ماوقعی بسخنان وپیغامات او نمیگذاشتیم هر چه از ما ملایمت میدید بر سختی و سدی می‌افزود تا اینکه کسان و بستگان ما بستوه آمدند و دفع او را کمر بستند و آتش وجود او ر به‌آب مجازات خاموش کردند و به سزای عملش رسانیدند باین شرح که روزی باتفاق چند نفرتفنگچی و مأمورین داروغه به حمام یکشنبه کاشان برای استحمام رفته بود خبر به برادرم اکبرشاه میرسد آنهم باتفاق یکنفر به طرف حمام میرود یاران محمد آقا که از دور آن دو نفر را دیدند فرار را بر قرار ترجیح میدهند اکبر شاه هم با نوکرش بدون ترس وارد حمام شده و می‌بینند محمد آقابیک حنا بسته و نشسته است و به محض دیدن آنها دست خود را بسمت اسلحه که در لنگ پیچیده بود که از رطوبت محفوظ باشد میبرد که آنها امانش نداده و با یک گلوله بزندگیش خاتمه میدهند .

مغرضین کاشان از وقوع این امر نوایر اعراضشان اشتعال یافت بی در پی عرایض تظلم از دست ما به وزارت خانه‌ها و ادارات دولتی نوشتند تا آنکه بعد از سه ماه مدیر السلطنه حکومت سابق معزول و مکرم الدوله بحکومت کاشان منصوب گردید و نیز هژبر السلطنه بختیاری برای دستگیری ما مأمور و با سوارهایش به کاشان آمد من به عادت دیرینه خود که پیوسته میل و عشقم به سلم و صلح بود و همواره از فتنه و فساد فراری بودم لذا برای خاموش کردن آتش جنگ و همراهی به اهالی بیچاره کاشان با پدر و برادران بطرف خونسار رفتیم که در آنجا به آقای میرزا محمد مهدی ثقة‌السلام خونساری پناهنده شویم و بیگناهی خود را در حضرتش معلوم و محقق نمائیم شاید او به مکاتبات و مخابرات دولت را از دنبال کردن بما منصرف سازد و ما و ملت بیچاره کاشان را از قتل و غارت و نزاع آرام و آسوده نماید . متحیرم که در اینکار چه مصلحت بود که مقصود معکوس و از سوء اخلاق مفسدین نتیجه بر خلاف بخشید بدین نحو که پس از رفتن ما بجانب خونسار معاندین از این حرکت مطلع گشته نزد هژبر السلطنه رفتند و گفتند حضرات به‌محض شنیدن خبر ورود شما بیمناک شدند و فرار نمودند دست شما از آنها کوتاه شده و زحمت شما بی‌نتیجه ماند ولی اهل و عیال آنها اکنون در قریه نیاسر ساکنند و اموال و اوضاع بسیار همراه دارند خوبست جمعی سوار بدانصوب بفرستید که عیالاتشان را اسیر و اموالشان را غارت نمایند خلاصه اینقدر او را بطمع میاندازند که بواسطه طمع مال چشم از زشتی این عمل پوشیده و دسته‌ای سوار برای غارت و اسیر کردن عیالات ما به نیاسر میفرستند .

یادداشتهای سفر

ورود به قاهره: قبل از توصیف شهر قاهره و بیان چگونگی این سفر بد نیست متن اطلاعیه‌ای را که جهت آگاهی مسافران عازم به مصر در سفارت آن کشور در تهران و در مدخل کنسولگری الصاق کرده‌اند نقل نمایم:

" سفارت جمهوری عربی مصر ـ قسم روادید.

این سفارت باطلاع تمام دوستان میرساند که برای گرفتن روادید برای مصر باید این کار را انجام بکنید.

۱ـ تشریف بفرمائید به باجه شماره ۶ بانک ملی شعبه فردوسی ۱۰۰ پوند انگلیسی پرداخت برای هر یک گذرنامه و بعد این سفارت را مراجعت بکنید با یک قطعه عکس.

۲ ـ یادآوری می‌کنیم این چک بانکی است بدون هیچ شماره حسابی است وحداقل خرج شما در قاهره است.

۳ ـ وقتی که به قاهره میرسید این پول برای شما برگشت خواهد کرد.

۴ـ برای گرفتن روادید ۲۴ ساعت داده میشود وبهیچ وجه در همان روز داده نمیشود.

این سفارت شمارا آرزو خوش وقت گذراندن درمیان مصریان وآثار ایشان که خیلی قشنگ و بسیار عجب دارد.

این چک برابر ۱۰۰ پوند انگلیسی ۱۲۳۹۵ ریال ایرانی است."

... ساعت ۱۶½ بوقت قاهره به فرودگاه این شهر رسیدیم. اختلاف افق قاهره با تهران دوساعت ونیم است و ساعت ۱۶½ قاهره برابر با ساعت ۲۱ تهران. تشریفات گمرکی فرودگاه به سهولت و سرعت انجام شد.

در باجه بانک فرودگاه لیره یا جنیه مصری تهیه کردیم و از دفتر جهانگردی هم هتلی در مرکز شهر و در کنار رود نیل رزرو کردیم و آنگاه با تاکسی عازم مقصد شدیم. در موقع خروج تاکسی از محوطه فرودگاه، پلیس مقصد راننده را سئوال کرد و شماره تاکسی را هم برداشت و همه این مشخصات را در دفتری یادداشت کرد.

در راه با آنکه راننده مقصد ما و هتل محل اقامت ما را پرسیده بود چندین بار گفت آقا در این هتل جا نیست و اگر اجازه دهید شمارا در هتل خوب دیگری که محل خالی هم دارد ببرم... ومعلوم شد رانندگان تاکسی هم وسیله راهنمائی مسافرانند وهم با هتلداران مربوطند و مسافر برای آنها میبرند...

... هوای قاهره بخلاف تصور ما و بعکس آنچه گفته بودند زیاد گرم نبود و هفت هشت درجه سانتیگراد از تهران خنک‌تر بود.

... وضع قاهره، عبور و مرور در شهر، ساختمانها، وسائل نقلیه، بناهای قدیم وجدید اهرام، موزه‌ها، مساجد آن محتاج نوشته‌های مفصل است که علاقمندان را به کتبی که بخصوص درباره موزه‌ها و آثار باستانی مصر نوشته شده حوالت میدهم و فقط چند یادداشت کوتاه راجع به بعضی مسائل نوشته‌ام که ذیلا "نقل می‌کنم.

ی ـ وحدانی. (ادامه دارد).

[redacted]

گزارشهای محرمانه
مربوط به: دوره مشروطیت

جمعه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۵

محرک شیرازی‌ها تحقیقا" آقای شعاع‌السلطنه است . بتوسط احلال الدوله و صفدرمیرزا دستورالعمل میدهد . مستشارالدوله ومعتمد دیوان اسباب کار را فراهم مینماید . تمام مخارج این چند روزه بتوسط صفدرمیرزا بحضرات رسیده است . فرش و اسباب از خانه مستشارالدوله آورده‌اند بجهرم ودهات خریداری مشارالدوله . وکسانش نوشته‌اند جمعیت بفرستید شیرازکه در بلوا حاضر باشد . امروز تلگرافی برای حضرات شیرازیها رسیده است . اولیم انگلیسی که قوام الملک الواط‌را محرک شده است ، بنای آشوب و شرارت داده‌اند و الساعه ماها محصوریم و اطراف ماتیرو تفنگ میشود .

دیروزعصربعدازآنکه ازاحضار قوام الملک مطمئن شدند ، بعضی از شیرازیها خواستند از مجلس مراجعت کنند ، بعضی گفتند ماهاو عراقی هاو شاهسون بغدادی آمده‌ایم تاکار آنها اصلاح شود .

ماهاازمجلس حرکت نمیکنیم . ولی امروز صبح از مجلس خارج شدند عصر هم بعداز رسیدن تلگراف انگلیسی ، رفته‌اند بمنزل آقای سیدمحمد . تامعلوم شود آنجا چه مذاکره کرده‌اند احتمال کلی میرود بعد از رسیدن این خبر مجددا" بمجلس معاودت کنند یاجای دیگر متحصن شوند .

* * +

یوم سه شنبه ۷ ذی حجه الحرام

در منزل آقاسیدمحمد مرحوم آقاسید علی اکبر جماعتی آنجا بودند صحبت شد از این که نصرالسلطنه را شاه میخواست بکشد . یکصد هزار تومان خون خودش را خریده شاه هم پولها را گرفت چند روزی دیگر لابد یک ترتیبی دیگرخواهدچیدوپولها میگیرد ازاین‌ها و قرض شاه را هم خودش میدهد . ابدا" این بار نمیرود که این پول ملت ، جمع شوند هر نفری یک تومان ، دوتومان بدهند . آقاسید محمد گفتند در چند روز قبل از خانه امیر بهادر چهار اراده توپ بیرون آوردند . امیر بهادر خیالها داشت . آقاشیخ علی‌اکبر گفتند ، خداوند انشاءالله که روزبروز برعمروعزت‌واقبال‌این‌وجود مقدس ملوکانه‌اش بیفزاید . عجب سلطانیست خداوند بما عنایت فرموده‌باید‌قدراین سلطان‌را بدانیم که نعمت کامل است برای رعیت انشاءالله‌مخربین و

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت‌میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۲۵۳۶/۷/۱ به مرکز کاریابی‌و اشتغال بروجن واقع در خیابان انوشیروان طبقه دوم بانک‌ملی به نزدیکترین‌مرکز کاریابی و اشتغال‌محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگران ماهرونیمه‌ماهر که دارای گواهینامه مهارت حرفه‌ای از مراکز آموزش حرفه‌ای ذیصلاح‌باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	نام شغل	تحصیلات	تعداد
۱	جراح عمومی		۱ نفر
۲	دندانپزشک		۱ نفر
۳	راننده پایه یکم	مطرح نیست	۹ نفر
۴	لوله کش	مطرح نیست	۱۰ نفر
۵	جوشکاری برق و کاربیت	خواندن و نوشتن	۵ نفر
۶	آرموتوربند	خواندن و نوشتن	۶ نفر
۷	برقکار	خواندن و نوشتن	۳ نفر
۸	بنا	خواندن و نوشتن	۶۰ نفر
۹	آشپز	ششم ابتدائی	۲ نفر

اداره کل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال
وزارت کار و امور اجتماعی

دعوت از دانشمندان برای همکاری با فرهنگستان زبان ایران

فرهنگستان زبان ایران برای استفاده از نظرهای همه دانشمندان و کارشناسان فارسی دان رشته‌های گوناگون دانش و فن و صنعت و هنردر واژه گزینی نوین فارسی ، واژه‌های بیگانه‌ای را که به برابر فارسی آنها نیاز باشد با تعریف هر یک از آنها درجزوه‌هائی با عنوان " پیشنهاد شما چیست ؟ " چاپ و نشر می‌نماید .

ششمین شماره نشریه یاد شده که به تازگی چاپ گردیده است بخشی از واژه‌های پزشکی را در بر دارد .از دانشمندانی که مایل هستند دراین باره با فرهنگستان زبان ایران همکاری نمایند خواهشمند است نام و نشانی و رشته تخصص و سمت و پیشینه فعالیت خود را از تاریخ این آگهی تا ده روز به این فرهنگستان بفرستند تا جزوه نامبرده برای آگاهی از نظرهای آنان فرستاده شود .

نشانی : تهران ، خیابان ایرانشهر جنوبی شماره ۴۳ فرهنگستان زبان ایران .

بقیه از صفحه ۶۲

منافقین دولت ذلیل میشوند . آقا سید محمد گفتند که آقا سید جمال تمام این مردم را که عوام هستند از راه بیرون برده ایران را هرج ومرج کرده مردم را ازراه بدر برده . آقاسید محمد گفتند بگمان خودشان میرسد که باین ترتیبات دولت منهدم میشود واز میان میرود . دیگرنمیدانندکه منتهای عمده اینها تا بعد از ماه صفرمیباشد وسلطنت شریک بردار نمیشود . اطلاعاً عرض شد عبدالوهاب .

* * *

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت‌میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۳۶/۶/۲۰ به مرکز کاریابی‌و اشتغال شهرستان کرج واقع در خیابان رضا شاه کبیر و یا به نزدیکترین مرکز کاریابی‌و اشتغال محل سکونت خودمراجعه نمایند . کارگران ماهر و نیمه‌ماهرکه دارای گواهینامه‌مهارت فنی از مراکز آموزش حرفه‌ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	عنوان شغل	تحصیلات	جنس	تعداد مورد نیاز
۱	تکنسین آزمایشگاه	فوق دیپلم	مرد	۲ نفر
۲	تکنیسین داروسازی	فوق دیپلم	مرد	۲ نفر
۳	پرستار	لیسانس پرستاری	زن	۵ نفر
۴	بهیار	دوره اول متوسطه	زن و مرد	۵ نفر
۵	کمک بهیار	دوره اول متوسطه	زن و مرد	۵ نفر
۶	حسابدار	دیپلم	مرد	۴ نفر
۷	منشی و ماشین نویس	سیکل دوره اول متوسطه	زن	۴ نفر
۸	صندوقدار	سیکل دوره اول‌متوسطه	زن و مرد	۴ نفر
۹	فروشنده	سیکل دوره اول‌متوسطه	زن و مرد	۴ نفر
۱۰	مکانیک ماشین‌آلات صنعتی	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۱	جوشکار برق وکاربیت	خواندن و نوشتن	مرد	۱۰ نفر

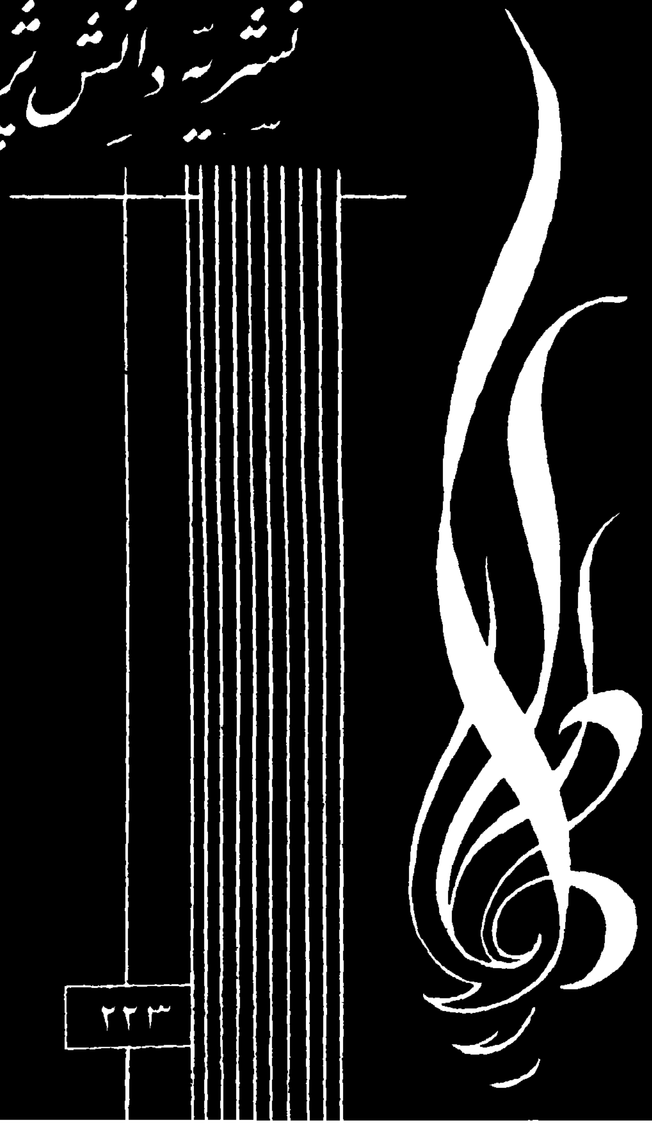
ردیف	عنوان شغل	تحصیلات	جنس	تعدادموردنیاز
۱۲	پرسکار	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۳	ورقکار	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۴	نگهبان	ششم ابتدائی	مرد	۵ نفر
۱۵	برشکار	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۶	فلزکار	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۷	آهنگر	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۱۸	فرزکار	ششم ابتدائی	مرد	۵ نفر
۱۹	تراشکار	ششم ابتدائی	مرد	۵ نفر
۲۰	جوشکار برق	خواندن و نوشتن	مرد	۱۰ نفر
۲۱	نقشه کش صنعتی	دیپلم یا دوره‌اول‌متوسطه	مرد	۵ نفر
۲۲	صفحه تراشکار	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
۲۳	کارگرماهرکمپرسور و دیگ‌بخار	خواندن و نوشتن	مرد	۲۰ نفر
۲۴	کارگر ساخت‌کفش‌ماشینی	خواندن و نوشتن	مرد	۲۰ نفر
۲۵	کارگر ساده	خواندن و نوشتن	زن و مرد	۱۰۰۰ نفر
۲۶	ریخته گر	خواندن و نوشتن	مرد	۵۰ نفر
۲۷	مدل ساز	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر

اداره کل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال

وزارت کار و اموراجتماعی

وحید

نشریهٔ دانش‌پژوهان



۲۲۳

فهرست ۲۲۳

ار اول سا ۱۵ دىماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = محرم ۱۳۹۸ = ژانوىه ۱۹۷۸

محله وحید ـ صاحب امىىار و مدىر مسئول : **سیف الله وحیدنیا**

نشانی : ىهراں ـ حىاباں ىىاه، کوى حم ـ ىىماره ۵۵ ىلفں ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ ىهاى اىىراک
سالاىه ىراى ۲۴ ىىماره ىکهرار و دوىىىت رىال ـ حارحه (دو هرار رىال (ىا پىىىت رمىىى ،
ىک ىىماره **پنجاه ریال** . **بعدار یکماه دو برابر** .

نامه‌ها و اظهار نظرها

جناب مدیر دانشمند مجله وحید

آیت‌الله امین‌امروز ، شنبه نوزدهم نوامبر ۱۹۷۷ ،تلفنی بمن اطلاع فرمودند کـه قسمتی از اظهارات شاعروادیب معاصر آقای عبدالرحمن پارسا تویسرکانی (مندرج در شمارهٔ ۲۱۷مجله وحید) راجع به احوال مرحوم آیت‌الله حاج‌میرزا حسین سبزواری، محتاج توضیح و تصحیح است.

آقای پارسا تویسرکانی مرقوم فرموده‌اند :"چنانچه‌میدانیم حوزهٔ درس حاجـــی ملاهادی سبزواری بیش‌از یکهزار تلامـــذه داشته و پس‌از درگذشت حکیم سبزوار مهمترین حوزهٔ درس معقول ومنقول ، درس حاجی میرزا حسین بود که علاوه بر شهرهای ایران از کشورهای عراق وهندوستان نیز مردمی برای‌استفاده از این حوزهٔ علمیه به سبزوار آمده بودند. . . " (پارساتویسرکانی ـ عبدالرحمن، نامه‌ها واظهارنظرها ،مجله‌وحید شمارهٔ ۲۱۷، ص۹) .

آقای‌امین توضیح فرمودندکه‌سن‌مرحوم حاج میرزا حسین هنگام مرگ حکیم حاج مـــلا هادی سبزواری (ذیحجه ۱۲۸۹هـ.ق) بیش از بیست ودوسال نبوده است و بـا آنکه تحصیل وتدریس دریکزمان بین‌اهل همیشه‌معمول‌بوده است ومرحوم آقای حاج میرزا حسین درهمان‌جوانی هم بیقین معقول (بنگریدبه، امیـن سیـدعلینقی ، حـاج میرزا حسیـن علوی سبزواری ،مجله وحید ، شمارهٔ ۲۱۳ ،ص۳۰، پاراگراف دوم ، راجع به تدریس شرح مطالع) و شایـد هم "سطح " منقول بـه بعضی طلاب درس می‌فرموده‌انـــد درآن زمان ایشان هنوز در عداد طلاب و محصلین بوده‌اند نه علما و مدرسین ، و بهمین جهت پس‌از فوت حکیم سبزواری مدتی بر فرزند او آخوند ملامحمد تلمذ کرده‌اند و ده‌سال پس از مرگ حکیم حاج ملاهادی برای تکمیل فقه و اصول در ۱۲۹۹ هـ.ق‌از سبزوار به "عتبات عالیات" رفته‌اند. آنگاه پس‌از تلمذ نزد مرحوم آیت‌الله‌حـــاج میرزا حسن شیرازی و نیل بدرجهٔ اجتهاد بنابتقاضای مرحوم آقای حاج‌میرزاابراهیم شریعتمدار از سامراء به سبزوار مراجعت فرموده‌اند.

از این بیان واضح است که اظهارات مندرج در شمارهٔ ۲۱۷ مجلهٔ مشعر به انتقال حوزهٔ حکیم سبزواری به مرحوم آقای حاج میرزا حسین مجتهد ، مطلق نادرست و بی اعتبار است .

اینک در ارتباط با توضیحات یادشده چند نکته مختصر دیگر نیز مذکور می‌افتد :

یکم ـ در باب هجرت جمعی از طلاب علوم دینی از مشهد به سبزوار بجهت استفاده از حوزه مرحوم آقای حاج‌میرزا حسین (که در توضیحات آقای‌پارسا با حوزه معقول حکیم سبزواری خلط شده است) بشمار این به موضوع اشاره شده . (امین ـ سیدحسن ، امام جمعه‌کاشمر و مراثی او ، مجله ارمغان ، اردیبهشت ۲۵۳۶) .

دوم ـ مرحوم شاهزاده‌محمدهاشم میرزا افسر که آقای پارسا به هجرت ایشان ازمشهد به سبزوار اشاره کرده‌انددر زمرهٔ شاعران و ادیبان بوده‌اند نه ملایان و عالمان . بالحاظ اشاراتی که مرحوم محمد قزوینی (دریادداشتهای‌خود) و آقای‌سید عبدالکریم امیری فیروزکوهی (درمقدمه دیوان جوبش) به موقف ادبی شاهزاده افسر کرده‌اند استعداد علمی افسربرای استفاده از حوزه‌منقول یا معقول مرحوم حاج‌میرزاحسین‌بسیار محل تردید است .

سوم ـ درکتابخانه نفیس امین‌الشریعه حکمی شرعی‌متضمن عنوی مرحوم آقامیرزا محمد آقازادهٔ خراسانی‌و براساس‌آن حکمی‌از " عدلیه اعظم خراسان " دائر به خلع یدمرحوم آقای حاج‌میرزاحسین مجتهد از موقوفات عامه سبزوار ،که تولیت آن حسب الوقف بااعلم بلد است ،موجود است .من چند سال قبل بمناسبتی اصل آنها را بنظرجناب حسن تقوی ، نمایندهٔ ادوار اسبق مجلس، رسانیدم و چون آقای پارسا برآن اسناد استحضار یافتند سوادآنها را بضمیمه شرحی نزد ایشان به مجله کانون سردفتران فرستادم . بجاست آقای پارساکنون آن اسناد مهم و معتبر نصف هفتادساله را نیز در اختیار مجله وحید بگذارند .

چهارم ـ مرحوم‌آقای حاج‌میرزاحسین وخاندان ایشان به‌آقای‌امین لطف‌خاص داشته‌اند چنانکه پس‌از مرگ مرحوم آقامیرزاحسن‌آقازاده (نمایندهٔ ادوار نخستین مجلس شورای ملی و فرزند ارشد مرحوم آقای حاج‌میرزاحسین) باآنکه بسیاری‌از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسین در قید حیات بودندبازماندگان آن مرحوم ، قضاء فریضهٔ حج ایشان را از آقای امین خواستندو آقای امین به نیابت مرحوم‌آقازاده متعهداین فریضهٔ دینی شدند .

بعلاوه درکتابخانه امین الشریعه چندین قطعه‌عکس دسته جمعی موجود است که مرحوم آقای حاج‌میرزاحسین و یافرزندان او را با مرحومان امین‌الشریعه و یانظام العلماء نشان می‌دهد .من یکی‌از آن تصویرها (تصویر امین الشریعه و آقامیرزامهدی آقازاده) را به

مناسبت در کتابی چاپ‌کرده‌ام (امین سیدحسن ، فراش‌باشی : داستانی‌از آخرین دهه پیش‌ازمشروطیت ، تهران ، ۱۳۵۱ ،ص۲۱) .

ذکر این اشارتها که البته به نقصان ارادت من به‌آقای پارسا حمل نخواهد شد معلوم می‌دارد که اظهارت ایشان در باب احوال مرحوم آقای حاج‌میرزا حسن بشرح مندرج در شمارهٔ ۲۱۷ مجله در قسمتی که تازه است ،نادرست‌است و دردیگر قسمتها تکراری‌است .

از این که سخن بدرازا کشید اعتذار می‌کنم و امیدمی‌دارم که این آگاهیهای تاریخی و رجالی اهل تحقیق را بکار آید .

نیمه شب نوزدهم نوامبر ۱۹۷۷

شیراز مورخه ۳۶/۸/۱۸

استاد عزیز و فاضل ارجمند جناب آقای دکتر سیف‌اله وحیدنیا :

با عرض سلام چند روز قبل ضمن تجسس در اوراق مختلفه در منزل یکی از دوستان به نامه‌ای برخوردنمودم که با مطالعه‌ی متن آن دریغم آمد از آن گذشته به بوته‌ی فراموشی سپرده شود .

نامه به مهر و امضای والی فارس (ایالت فارس و بنادر) ممهور می‌باشد و از طرف ایشان به حکومت مرودشت (یا کارگذار) طی شماره ۱۲۷۲ مورخه ۱۲ شهررمضان ۱۳۳۶ نوشته شده و به امضای عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی فارس مختوم است و چون خط و مطلب آن به نظرم جالب و آموزنده رسید (احتمالا" و شاید بطور قطع خط و انشای نفی دانش مستشار اعظم باشد) ضمن تقدیم یک نسخه فتوکپی آن خواهشمند است در صورتیکه صلاح بدانند نسبت بدرج مطلب و کلیشه‌ی آن در مجله‌ی محترم وحید اقدام نمایند . ضمنا" در صورت لزوم اصل نامه که نزد اینجانب محفوظ‌است امانتا" تقدیم خواهد شد . لزوما" باستحضار عالی میرساند مخاطب نامه مرحوم نصراله‌خان اسخری میباشد که در حال حاضر آقایان یداالله استخری و دکتر احسان استخری از احفاد ایشان در قید حیات میباشند و چاکر را نیز در این مورد معذور خواهند داشت . موقع را برای تجدید احترام و مودت مغتنم میشمارد .

با احترام ــ محمود چاووسیان نائینی

مورخه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۶

ریاست فارس و بنادر

معتمدالسلطان نصرالله خان ــ سه چهار روز قبل مختصر ضمیمه دستخطی بشما

مرقوم داشتیم که چرا نوشتجات شما نمیرسد و از راپورت محل خودتان بما اطلاعات نمی‌دهید جواب آن دستخط بما نرسید بتازگی شنیدیم شما در پل خان آمده به بعضی اقدامات مشغولید و با خان باز و بعضی عرب‌ها مرابطه مخصوص میورزید و پاره عنوانات از شما راپورت رسیده است اگر چه هنوز تحقیقات نشده و از صحت و سقم این خبر بی‌اطلاعیم لیکن لازم میدانیم اولا" نظر بخیرخواهی عمومی که نسبت بهمه کس داریم ثانیا" نظربلطف و مرحمت‌مخصوص که از سابق با پدر و خانواده تو داشتیم و در این سفر هم خودت بدرجه کمال مورد عنایت و مهربانی ما بوده این‌مطلب را تصریحا "بنویسیم اگر این مرابطه و مراوده را فرضا" برای حفظ فلان مقدار محصول خود از چپاول اعراب میکنی نمی‌گوئیم‌این ملاحظه را منظور نداشته باش بر هر کس تا یکدرجه به تحصیل بعضی روابط ایمنی از تطاول دیگران و محافظت خود لازم است اما باندازهٔ این مرابطه و خلط و آمیزش باشد که بجای جلو گرفتنی از چپاول پانصد من یا هزار من جنس در دایره و خط اقداماتی‌مجبور شوی که بالاخر لطمه آن نظم بتمام حیثیات و هستی تو بزند چنانچه به‌رأی العین می‌بینی همین خان باز ملک فاروفش‌خالصه و آن خالصه بدست جناب آقای وکیل شیرازی افتاد ، با هوشی که داری ملتفت باش و تجربه بیاموز همینطور که دیگران امروز عبرت تو میشوند تو روزی اسباب عبرت دیگران شوی و فاروفها بتصرف خالصه‌ها ودست‌حاجی آقاهای نوعی‌نرسد آنان که برای اجرای اغراض شخصی یا اضطراب خود به بعضی اقدامات بی‌رویه خانمان برافکن مشغول شده و در یک مملکتی سلب امنیت و انتظام کرده مخالف با حکم و اوامر دولت شده‌اند و سلب آسایش عمومی از افراد ملت نموده‌اند بی‌علت‌و بی‌سبب بهانه‌جوئی کرده و برای میل و غرض خود یک مردم بدبختی را آلت دست و اجرای اعمال خود قرار داده چه نتیجه خواهند برد شاید یکماه تا چهل روز بیشتر طول نکشدکه ما وشما و همه‌کس‌از مشاهده وخامت عواقب امور آنها به‌تجربیات عمر خود بیفزائیم‌و برأی‌العین به‌ببینید و به ببینیم که نتیجه کج روی از راه دورافتادن وبه‌بیابان‌هلاکت‌دچار شدن است این شرح و تطویل فقط برای بیداری تو و امثال تست که یکوقت نگوئید نگفتید و نمیدانستیم حالا میگوئیم که بدانید ما ابدا" با احدی غرض نداریم و عموم را در امنیت و آسایش میخواهیم و مایلیم هر کس بخیر و صلاح خود واقف باشد و از اطاعت و امر دولت سرپیچی نکند و بمحظورات و مخاطرات نیفتند و آنروزهای سخت آتیه را نه‌بینند اگر چنین است که با خان باز و آن اعراب مراوده داری دوستانه میتوانی خیر آنها را بآنها حالی کنی و بفهمانی‌که اقدامات آقای سردار عشایر تمام برخلاف امر دولت و صلاح ملت است چنانچه تلگرافات دولت بما و بخود معزی الیه و بجناب مستطاب اجل قوام الملک همه موجود و حاضر است که تصریحا" ما را امرباصلاح

واسکات این جنگ و خودش را امر به ترک این مشی وروبه فرموده‌اند و گمان نداریم در این مملکت عقلا و خیرخواهان راضی بچنین آشوب باشند و این رویه را تصدیق کنند مگر معدودی که برای تحصیل مقاصد غارتگری یا آب گل‌آلود کردن و ماهی گرفتن مایل باین آشوب باشند و آنها هم یک عده جهال بی‌خبرانید که نمی‌دانند چه عاقبت وخیمی از این فتنه‌گری در جلو دارند و بجای بدست آوردن کلاه باید سر بدهند خلاصه اگرخان باز و دیگرانرا میتوانی بصلاح و خیر خود واقف کنی هم در دوستی خیر آنها را خواسته‌ئی هم خدمت بزرگی کرده‌ئی که جمعی رعیت دولت را از راه کج وخبط و خطا و ضررهای آتیه نجات داده با آنها حرف بزن اگر مایل باشند دو نفر فهمیده از آنها بشهر بفرست کاغذ بنویس رابطه و واسطه کارشو در این موقع البته بروز خدمت اثرات دیگری دارد ما و آقای قوام‌الملک و دیگران از گذشته‌های آنهاصرف‌نظر می‌کنیم آنها راطرف محبت قرار میدهیم خدمت رجوع می‌کنیم نان میدهیم آتوقت خواهند دانست که راهنمائی مرحمت درچنین موقعی بجان آنها چه فواید خواهد داشت و اگر خدا نخواسته باین راه نمائی و نصایح ما و شما حاضر خدمت نشوند و در صدد بعضی دنباله‌گیری از هواهای نفس نبوده باشند و بخیال موهومات نیفتند خیلی زود بعواقب دچار خواهند شد که درد بی‌علاج باشد وموقع چاره‌جوئی از کف برود ما بوظیفه ایالت و مسئولیتی که نزد خداو خلق و دولت و ملت و وجدان خود داریم گفتیم و نوشتیم و از وظیفه نوع پرستی و مسلمانی در این (یک کلمه لایقرء) و خیرخواهی امروز فروگذاشت نکردیم شما و آنها میشنوید و میخواهید دیگر سعادت و بدبختی منوط بتقدیرات عالم است خاتمة این نکته را هم مینویسم و شما و آنهـا را متذکر می‌نمائیم که بدانند برای بروز خدمت و تحصیل رضای خاطر ما و آقای قوام‌الملک حفظ منصبات حالیه وعفو ازگذشته بهتر از امروز روزی بدست آنها نمی‌آید اگر می‌خواهند گذشته خودرا چاره بکنند و سعادت آتیه را ابدیت و دوام دهند بهتر از این موقع موقعی نیست بشتابند و وقت را دریابند (امضاء فرمانفرما)

دیگرموقع گذشته‌است وقتی دیدمن از مذاکراتش بسیار ناراحت و عصبانی شدم گفت در هرحال می‌باید این پیشنهادرا بدولت خودم بفرستم منتظرنظردولت انگلیس باشید — من بعد شرفیاب شدم و جرئت گفتن این مطالب را نکردم فقط به‌عرض رساندم که نماینده تجارتی انگلیس بمن گفت من باید پیشنهاد اعلیحضرت را به لندن اطلاع دهم و منتظر جواب باشم اعلیحضرت فرمودند من می‌دانستم پدرسوخته دروغ می‌گوید ممکن نیست این زمان انگلیس بما اسلحه بفروشد خودشان که‌آنقدر باسلحه

ا... [illegible]

خاطره‌ها و خبرها

قائد اعظم

طی یکماه اخیر دولت و مردم پاکستان در جشن بزرگ ملی خود ازصمیم قلب و جان شرکت جسته‌اند .

درآذرماه مراسم باشکوه صدمین سال ولادت اقبال لاهوری را برگذار کردند و در دیماه سالروز تولد قائد اعظم (محمدعلی جناح) را جشن گرفتند . جالب اینکه در بزرگداشت علامه اقبال علاوه بر اینکه در اغلب کشورهای جهان مراسمی برپا گردید ، نمایندگان سی کشور نیز در لاهور گردآمدند و درباره فلسفه و عظمت اقبال داد سخن دادند .

سالروز ولادت قائد اعظم نیز برای مردم پاکستان در حکم جشن ملی است و تبریکات ما را هم پذیرا خواهند بود .

رباعیات خیام

سال گذشته مجموعه رباعیات خیام و کتاب "پدرم رضاشاه کبیر" تالیف شاهنشاه آریامهر توسط آقای گنجعلی نویسنده و مترجم دانشمند ترک به زبان ترکیه ترجمه و انتشار یافته است .

از این مترجم آثار دیگری نیز از تاریخ و فرهنگ ایران ترجمه و درکشور دوست و همسایه ما ، ترکیه و به زبان ترکی منتشر شده است .

اشعار اقبال

علامه اقبال لاهوری در زمینه‌های اقتصاد ، سیاست ، فلسفه ، تاریخ ، ادبیات و جنبش‌های مذهبی مردم پاکستان تاثیر عمیق داشته و آثار نفوذ معنوی وی هر روز آشکارتر میشود .

اقبال باآنکه به زبانهای آلمانی و انگلیسی تسلط کامل داشته مع الوصف همه اشعار خودرا به زبان اردو و فارسی سروده است . وی در اشعار خود بیش از هرچیز به معنای شعر توجه داشته و به بیان فلسفه و نقل افکار خـــود پرداخته است .

از قرار مسموع دولت پاکستان اشعار وی را به زبان انگلیسی نیز ترجمه کرده و دردسترس علاقمندان گذاشته است .

به عقیده صاحبنظران اشعار فلسفی و پند آمیز اقبال را فقط باید به همان زبانهائی کـــه سروده شده خواند تا لطف کلام و معانی آن بصورت کامل وصحیح به خواننده منتقل شود .

سفیر جدید

آقای ایرج امینی که اخیرا" به سفارت ایران در تونس برگزیده شد فرزند آقای دکتر علی امینی وزیر اسبق ایران است .

پدر ، پدرو پدر مادر آقای ایرج امینی ، یعنی آقایان امین‌الدوله و وثوق‌الدوله نیز نخست وزیر بوده‌اند وعلاوه براین عموی مادرش (قوام السلطنه) و شوهران دخترخاله‌هایش حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا نیز سالها کسوت صدارت به تن داشته‌اند .

البته ریشه‌های فامیلی خاندان ایشان با مصدق ، بیات ، دفتری رجبعلی منصور نیز نباید فراموش شود .

[redacted]

سفارت در عربستان

سفارت ایران در عربستان سعودی یکی از پرکارترین سفارتخانه‌های کشور ما در خارج است زیرا علاوه برآنکه در فصل حج هزاران ایرانی به‌عربستان میروند در سایر فصول سال نیز هزاران هزار هموطن برای انجام حج عمره راهی دیار عربستان میشوند که در بین آنان دهها نفر رجال و شخصیتهای مختلف و نیز افراد عادی با سفارت سروکار پیدا میکنند و سفارت ایران را بصورت مرجعی پرکار در میآورند.

همچنین بعلت آنکه شخصیتهای بزرگ جهانی درسالهای اخیر بطور مداوم از عربستان دیدن می‌کنند سفرای مقیم آن کشور نیز در استقبالها و بدرقه‌ها و مجالس مختلف باید شرکت کنند و سفارت در کشور عربستان که در گذشته بصورت شغلی آرام و بی تحرک شناخته شده بود اکنون به صورت یکی از متحرک‌ترین مشاغل مأموران درآمده است.

سفیر ایران در عربستان آقای جعفر رائد که از مردان خودساخته زمان و از نویسندگان و شاعران معاصر است با درایت و حوصله تمام و تمام در آن دیار به انجام وظایف مشغول است و با معرفتی که به احوال مردم آن سامان و موقعیت محل دارد مشکل‌گشای همه معضلات در آن دیار شده است.

صبح

صبح مجموعه‌ایست از اشعار فارسی و عربی استاد دکتر حسین مجیب‌المصری در ۱۴۸ صفحه و مزین به تمثال شاهنشاه آریامهر و حضرت انورسادات رئیس جمهوری مصر.

دکتر مجیب‌المصری از عشاق فرهنگ و ادب فارسی و از علاقمندان به این آب و خاکست وی در پیشگفتار کتاب مینویسد: "این چند صفحه متضمن یک مجموعه از اشعار فارسی این جانب است با ترجمهٔ آن بشعر عربی که بهمان وزن انجام دادم. ناگفته نماند که مورد آن اشعار عشق و علاقهٔ بی‌اندازه‌ای بوده که بزبان و ادبیات فارسی دارم.. و در حدود چهل و یکسال است که این عشق و علاقه در دلم جایگیر شده... بتحصیل آن همت گماشته‌ام... در دانشگاه مصر سمت استادی دارم و مؤلفاتی در این باب منتشر ساخته‌ام...".

توفیق خدمت و سلامت برای استاد عزیز القدر، دکتر مجیب‌المصری آرزو داریم و امیدواریم بتوانیم در آینده آثار و اشعار ایشان را درمجله درج کنیم.

استاد وحید دستگردی



طره مشکین

از درآمد دلبرم صهبا زده — راه‌دل بر مردم دانا زده

طرهٔ مشکین بی آهوی او — لطمه‌ها بر مردم بینا زده

رهزن آدم شده‌از زلف و خال — طعنه‌در ابتکار بر حوا زده

هرکه‌در محراب عشقش کرده روی — پای بر دنیا و مافیها زده

در دو عالم کیست دانی سرفراز؟ — بر دو عالم آنکه پشت پا زده

آرزوها را به شیشه‌بسته سر — شیشه را بر سنگ استغنا زده

رخت از این دریا بساحل میبرد — هرکه دل یکباره بر دریا زده

نشکنش پیمانهٔ پیمان بسنگ — می کشیده سنگ بر مینا زده

سود و سودای جهان دیوانگی است — مردم عاقل نشد سودا زده

هرکه درعشق تو مارا پند داد — نقش بر یخ، مشت بر خارا زده

خرده گیری کی توان پروانه را — کاندر آتش از چه بی پروا زده

ما بگردون کوس رسوائی زدیم — طعنه کس بر مردم رسوا زده

هم زاهریمن هم از یزدان وحید
دست کوته کرده و سر وا زده

[redacted]

از فریدون توللی

میزبان

شتابان ، همی رستم از راه دور
هوا ، سردگون بود و ، جنگل‌خموش
نهان گشته ، خورشید زرین‌حدنگ
همی تافت ، از بام نیلی سپهر
به دریاچه ، امواج نیلوفری
ورغ ، سر برون کرده ، از آب‌ها
خراب بود و (کالسکه) در نور ماه
سمندان چالاک اندیشه سوی
بدینگونه ، پویان و پویان ، جوباد
بدیدم ، یکی باغ آراسته
فروزان چراغش ، به رنگین بلور
گل افکنده بارو ، به بالای سرو
فراخواندگان ، حمله سرمست هم
که ناگه ، به لبخند ، آن دلنواز
که : ای خسته جانم ، به دیدار تو
بهانه است ، این‌بزم‌و ، این بوستان
نخواهم ، دگر میزبان خواهیم
بیا ، تا درین بوستان ، کم شویم
که سرگرم خویش‌اند ، این انجمن
شنیدم چو آن نغمه ، زآن کبک مست
که ای جان شیرین ، به قربان تو

بدان بزم فرخنده ، لبریز شو
در افتاده ، پوشیده باد ، از خروش
شب آسوده ، بر دست فیروزه رنگ
به رخسارگری ، ماه سیمینه‌چهر
بصد جلوه ، در کار افسونگری
نواخوان ، در آغوش مرداب‌ها
همی تاخت ، آرام و جابک براه
ز گردن ، بر افشانده یال از دو سوی
رسیدم ، بر آن بزم نیکو نهاد
به کاخ اندرش ، گونه گون خواسته
برآورده ، از سرکه ، دریای نور
به هر شاخسارش ، نواخوان تذرو
به دلبستگی ، دست در دست هم
فریبش من شد ، بصد مهر و ناز
جو من ، کس مبادا ، خریدار تو
جو من با نوام ، بگذر از دوستان
همان به ، که آرام‌جان خوانیم
گریزنده ، از چشم مردم شویم
توئی اندرین گوشه هشیار و من
سرانگشت نازش ، فشردم بدست
سر ، از پا ندانم ، ز فرمان تو

*

پس‌آنکه ، در آن باغ پربرگ و شاخ / که بومی کهن بود و ، دشتی فـــراخ
چو تیری ، که بیرون جهد ، از کمان / گذشتیم ، از چشم نـــامحـــرمان
بسی ، تا نهادیم ، بـــرخار و خس / من از پیش و ، آن ماه پیکـــر ز پس
چو لختی ندیدگونه ، راهـی شدیـم / گریزنــــده ، اندر سیاهـــی شدیـــم
مه ، آهسته ، از پشت دیـــوار باغ / فرا پیش ما شد ، به سیمین چـــراغ
به دامان آن چشمه ، در پای بیـــد / دل ، از عشق سرشار و ، جان پرامیـــد
نشستیم ، بر سبزه ، در پیش مـــاه / نفس ، آتش‌آلود و ، لب ، بوسه خواه
از آن پس، چگویم ، بما چون گذشت ؟ / که صد عمر خوش ، بر فریدون گذشت

* * *

چو از پشت کهسار خـــــاکستری / سحر ، جلوه گر شد ، به رخشانگـــری
فسونکاره خورشید نوشینه خنـــــد / به یکسو زد ، آن ارغوانـــــی پرنـــد
از آن بزم دوشینه ، و آن انجمـــن / در آن باغ پرسایه ، او بـــود و مـــن

آمدم اینک به پیش شاه عشق / پیش اقبال این چراغ راه عشـق
آنکه از " رمز خودی" آگـاه بود / درد بود و سوز بود و آه بـــود
آنکه زنجیـر غلامـی پـاره کـرد / دردهـای مـردمـانرا چاره کرد
از کـلام الله کلیـد تازه یـافت / سـوی بـاغ آرزو دروازه یافت
گشت فارغ از گـزند بیش وکم / سرکشیـد از دیـر در کنج حـرم
رهبـر خود جستجـو را بـرگزید / در خطرهـا آرزو را بــرگـزید
از رمـــوز سر حـق آگاه گشت / هر کجـا با خـلق او همراه گشت
نـالهٔ مظلوم در شعرش دوید / دست گشت و دامن ظالم درید
از شـراب زنـدگی سرشـار شد / آنقـدر شد تشنه تا هشیـار شد
سنـگ ز و چندان به مینای فرنگ / تا کـه ساز و محوزان مینـا شرنگ
مردمان هنـد را بیـش فزود / گرد ذلـت از رخ ایشـان زدود
برگرفت از حکمت قرآن سبـق / هم ز حـق گفت و هم از مردان حق
باشد از افـلاک برتـر خـاک او / صد سلامـم بـر روان پـاک او
من به درگـاهش نیـاز آورده‌ام / تحفـه‌یی از سور و سـاز آورده‌ام
قطره‌یی چند از دو چشم من چکید / خون دل بد ، شعر شد ، سویش دوید

تا شود گلدسته بر سنگ مزار
تا ابد ماند در آنجا یادگار

بقیه از صفحه ۱۲

ادیب بروسند

(رهزن آزادگی)

غمی نسسته بجانــم کزو امانم نیست　　فغان‌کزین‌غم‌پنهان ،امان‌بجانم‌نیست
زمانه رهـــــزن آزادگی و آزادیست　　فغان که ایمنی از رهزن زمانــم نیست
رهین فکر و زبانم چه بابدم چه‌کنم ؟　　در آن‌دیار که همفکرو همزبانم نیست
مرا که جلوه گلها ، بدیده خار آیــد　　بهار ، خوشرو خرم‌مر ازخزانم نیست
بگلبن‌ار چه دریں باغ ، آسیان بستم　　فراغ بال ، ز گلچیں و باغبانم نیست
زسوز عشق نتالم چرا که اینم هست　　بیاددوست‌بگریم همی ، که آنم نیست
در آن چمن که نباشد امانــم‌از صیاد　　قفس کننده‌مر از کنــج آشیانــم‌نیست
زبس‌هر آنچه‌که‌دیدم خلاف آیین‌بود　　حزین قبیل ، در آیینهٔ گمانــم نیست
بهرزه تازی طفلان ــــی سوارم بین　　که‌جزفریب ، دریں‌عرصه‌همعنانم‌نیست
نه‌جنب‌وجوش حیاتی ،نه‌هایهوی‌کسی　　بجز سکوت ، دریں‌شهر :ردگانم نیست
فغان ،علاج دلم گرچه‌نیست،وای‌بمن　　که درد میکشم و رخصت فغانم نیست
بسان رایت از آن سرفراز دورانـــــم　　که پرده‌سان ،سرخدمت‌برآستانم‌نیست

مگیر خرده برین شکوه ، درزبان غزل
که من (ادیبم) وجزشعرترجمانم نیست

بقیه از صفحه ۳۶

عرب ــ کی رحم نخود ، تو رو کیاری
امام‌حسین (ع)ــ هیهات عرب خبر نداری

و تعزیه ادامه دارد ...

---

* فارغ از اظهار نظرهای موافق و مخالف در مورد تعزیه و صرفا " بعنوان نثر اشعار و گفتاری که‌در این تعزیه آمده ودرآینده‌حداقل‌به‌صورت‌وبا‌این‌مضامین‌ومعانی‌مطرح نخواهد شد به درج این مقاله مبادرت شد . (و)

وزارت بهداری و بهزیستی
صندوق تأمین اجتماعی

موضوع: درآمد مقطوع مبنای کسر حق بیمه کارگران کافه رستورانها در شهرستان تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار

باستناد ماده ۳۵ قانون تامین اجتماعی ، از تاریخ اول آذرماه ۲۵۳۶/ درآمد مقطوع روزانه مبنای کسر حق بیمه کارگران کافه رستورانها در شهرستان تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار بشرح زیر تعیین گردیده است :

الف ـ کارگران کاباره لوکس

۱ ـ سر آشپز	یکهزار و دویست	۱۲۰۰/ـ ریال
۲ ـ آشپز	نهصد	۹۰۰/ـ ریال
۳ ـ سر پیشخدمت	هشتصد	۸۰۰/ـ ریال
۴ ـ پیشخدمت ، حسابدار ، بن نویس ، صندوقدار	ششصد	۶۰۰/ـ ریال
۵ ـ کمک آشپز ، کباب پز	پانصد	۵۰۰/ـ ریال
۶ ـ بستنی ساز ، اردورچی ، بوفه‌چی ، آبدار	چهارصد	۴۰۰/ـ ریال
۷ ـ کمک پیشخدمت	سیصد و چهل	۳۴۰/ـ ریال
۸ ـ ظرفشوی ، نظافتچی	سیصد و بیست	۳۲۰/ـ ریال
۹ ـ دربان ، مامور رختکن	سیصد	۳۰۰/ـ ریال

ب ـ کارگران کافه رستوران لوکس

۱ ـ سر آشپز	هفتصد و پنجاه	۷۵۰/ـ ریال
۲ ـ آشپز	هفتصد	۷۰۰/ـ ریال
۳ ـ سر پیشخدمت	ششصد	۶۰۰/ـ ریال

۴ ــ پیشخدمت — پانصد — ۵۰۰/ــ ریال

۵ ــ کمک آسپز ،کباب پز — چهارصد — ۴۰۰/ــ ریال

۶ ــ حسابدار ، بن نویس ، صندوقدار ،
بستنی ساز اردورچی ، بوفه‌چی ، آبدار — سیصد — ۳۰۰/ــ ریال

۷ ــ کمک پیشخدمت ، ظرفشوی ، نظافتچی — دویست‌وهشتاد — ۲۸۰/ــ ریال

۸ ــ دربان ، مامور رختکن — دویست‌وپنجاه — ۲۵۰/ــ ریال

ج ــ کارگران کافه رستوران درجه یک

۱ ــ آشپز ، سرپیشخدمت — پانصد — ۵۰۰/ــ ریال

۲ ــ پیشخدمت — سیصدوپنجاه — ۳۵۰/ــ ریال

۳ ــ کمک آشپز ، کباب‌پز — سیصد — ۳۰۰/ــ ریال

۴ ــ حسابدار ، بن‌نویس ، صندوقدار ، بستنی‌ساز ، اردورچی ، بوفه‌چی ، آبدار ، کمک پیشخدمت ، ظرفشوی ، نظافتچی ، دربان ، مامور رختکن
دویست — ۲۰۰/ــ ریال

د ــ کارگران کافه رستورانهای درجه۲و۳

۱ ــ آشپز — سیصدوپنجاه — ۳۵۰/ــ ریال

۲ ــ پیشخدمت — سیصد — ۳۰۰/ــ ریال

۳ ــ کمک‌آشپز ، کباب‌پز ، حسابدار ، بن‌نویس ، صندوقدار ، اردورچی ، بوفه‌چی ، آبدار ، کمک‌پیشخدمت ، ظرفشوی . نظافتچی ، دربان ، مامور رختکن ،
دویست — ۲۰۰/ــ ریال

از کارفرمایان این قبیل کارگاهها خواهشمند است حق بیمه کارگران خود را از تاریخ مذکور در فوق با توجه به ارقام مقرر پرداخت و در صورت نیاز به کسب اطلاعات بیشتر به نواحی بهداری و بهزیستی (شعب سابق‌تامین اجتماعی) مراجعه فرمایند . ۴/۳۳

صندوق تامین اجتماعی



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۱۲

دومطلب دیگر نظر مرا جلب کرد یکی اینکه سازمان وزارت دارائی راکه مرحوم امیر خسروی زیرو رو کرده بود وعملا ثابت شده بود نه تنها کمکی به پیشرفت کار نکرده بلکه کارها را فلج و درآمد کسرگردیده است بصورت اول برگردانم — و هم از افراط و تفریط که روی گشادباری مرحوم امیرخسروی در وضع حقوق‌ها بود جلوگیری نمایم — و ضمنا طوری عمل کنم که بکارهای جاری لطمه وارد نیاید .

در صفحات پیش اشاره کرده بودم که موقعی که امیر خسروی وزیر دارائی شد یک عده از کارمندان بانکی را بوزارت دارائی منتقل کردو کارهای وزارت دارائی رابآنان سپرد — مرحوم فرزین که جانشین ایشان در بانک ملی شده بودند از این امر ناراضی بودند فکرکردم اگر این آقایان رادوباره ازوزارت دارائی ببانک برگردانم هم مرحوم فرزین را راضی کرده ام هم اعضاء وزارت دارائی را که مقام‌های آنان را کارمندان بانک گرفته‌اندواین آقایان رؤسای وزارت دارائی از من که چندین سال باآنها همکار بوده‌ام وحالا بکمک و صمیمیت آنان احتیاج دارم انتظاردارنداین بود که با مرحوم فرزین صحبت کردم و آنان را به بانک برگرداندم — البته نباید از انصاف بگذرم این آقایان افراد باسواد وبااطلاعی بودندولی خیلی جوان ودرکارهائی گمارده شده بودندکه یک عده ازمحترمین وزارت دارائی ناچار به مراجعه به آنان بودندوبسیار


امیر خسروی

برای آنها ناراحتی ایجاد میکرد ـ مثلا ریاست کل کارگزینی را به دکتر کاویانی داده بودند آنوقت اشخاصی مثل حاج عز الملک رئیس دیوان محاسبات یاحاج فطن الملک که مدنی معاون وزارتخانه بـــود برای گرفتن مرخصی یاکارهای دیگراستخدامی ناچار بودند به دکترکاویانی مراجعه‌کنندو برای آنهاخیلی سخت بود یااعضاء دیوان محاسبات مثل میرزاحسنخان ناصر و باساهزاده رخشانی و یا دولتشاهی و فروزان و ابتهاج السلطان وامثال آنها ـ بجای همان کارمندان بانک صاحبمنصبان فوق رامجددا بکارها گماردم دو اداره بسیارحساس در قسمت اداری وزارت دارائی بود یکی اداره تعویض املاک ـ دیگری قسمت ساختمان که با حسابداری املاک اختصاصی شاهنشاه تماس مستقیم داشت .

روز چهـــار شنبـــه ۲۸ اردی بهشـــت ماه اســـت جلســـه اولـــــی اســـت کـــه درهیئت دولت حاضرمی‌سوم درکاخ مرمر ـ همان طور که مرحوم منصور گفته‌بود یـــک ربع قبل از ساعت سن کاخ مرمر بودم و صورت موجودی ارزی و ریالی خزانه را هم همراه داشتم چـــون یقیـــن داشتم اعلیحضرت پرسش خواهند فرمود ـ سرساعت اعلیحضرت تشریف آوردندبه جلسه و قدری اظهار دلتنگی از رفتار امیر خسروی

کردندو به منصور گفتند تکلیف قرارداد باانگلیسیها راروشن کنید ـ در هیئت مطالعه و نظر بگیرید وزیر دارائی بعرض برساند ـ ضمنا " این راهم عرض کنم که اعلیحضرت فقید در جلسات وزراء را باسم مخاطب قرار نمی‌دادند بلکه به سمت خطاب میکردند مثلا اگربا وزیر عدلیه کار داشتند می‌فرمودند دادگستری ـ اگر با وزیر راه کار داشتند بجای اینکه بفرمایند دکترسجادی می‌فرمودندراه مثلاتاکجاریل گذاری کرده‌اید


علی منصور



محمد ساعد

بعداز اینکه‌راجع بقراردادبا یوکه‌سی‌سی دستورصادر فرمودندروکردندبمن‌و فرمودنداین فرزین هم‌کوتاهی کرده من هرچه با او صحبت می‌کنم هی‌دست‌به‌دست می‌مالدو من از حرفهایش چیزی نمی‌فهمم درکاراین قرارداد هم کوتاهی کرده که چند میلیون اسکناس از بانک ملی به بانک‌شاهی داده است‌یک نفر را درنظر بگیربرای بانک ملی‌و درهیئت مطالعـــه کنید و بعد درجلســه مطـــرح کنیــد ـ وقتـــی جلســـه تمام شد با ایشان مشورت شد من گفتم فرزین قریب یکسال‌است‌رئیس‌بانک‌بوده قبلاهم قائمقام‌بودبنظر من‌خوبست‌خود اورئیس‌بانک‌بماندرفقاگفتندچون امر کردماندیگری را درنظر گرفته شود خودت شخصی را در نظربگیردر جلسه بعدبعرض میرسانیم ـ درجلسه بعداعلیحضرت پرسیدندبرای بانک‌چه شخصی‌را در نظر گرفتی عرض‌کردم اگر اراده ملوکانه به تغییر آقای فرزین است هژیر که بـــازرس دولت دربانک ملی است یا ابوالحسن ابتهاج که رئیس بانک رهنی است در دولت مذاکره کردیم وبه عرض میرسانم فرمودند هژیر همان کور رامی‌گوئی (از روح مرحوم هژیـــر پوزش‌میطلبم چون در نظر دارم عین مطالب را گفته‌باشم‌این‌عبارت شاهانه را درج می‌کنم)چون‌دیدم‌نظرموافق ندارندعرض کردم‌ابتهاج رئیس‌بانک رهنی‌اعلیحضرت دستها و بازوهایش رابلندکردوگفت آن پهلوان ورزشکار بعد از مکث مختصـــری فرمودندهمان فرزین خوب‌است بماندولی باو تذکربده که دیگربی‌اجازه‌اسکناس‌های بانک‌ملی‌راتحویل بانک شاهی ندهد ـ و باین ترتیب ازتغییر مرحوم‌فرزین صرفنظر شد ـ خالی از لطف نیست که تذکردهم من با مرحوم هژیر دوست بودم از جوانی مناسباتمان همیشه بسیار خوب و حسنه‌بود درکابینه ایشان در سال ۱۳۲۷ که من استاندار خراسان بودم مرا بطهران برای وزارت دادگستری دعوت کرد ومن برای دفعه دوم وزیر دادگستری شدم لیکن‌دوماهی طول نکشید و کابینه ایشان‌مستعفی و درکابینه بعد که مرحوم ساعد تشکیل‌داد من وزیر دارائی شدم ـ باآقای ابتهاج نیز از موقعی که در تشکیلات نظارت برسرکشها که مرحوم داور تشکیل داده‌بود و مرحوم علاء رئیس‌آن بود آشنا شدم‌آقای ابتهاج دبیر شورای‌نظارت بودوازنزدیک با او همکاری داشتم و بعد هم که مدتی رئیس بانک ملی بودند وزمانی که من وزیر بودم تماس‌اداری داشتیم ـ هردواز مردان مطلع و درستکارند ـ مرحوم هـــژیر

ناجوانمردانه به قتل رسید و مردی که ممکن بود مدتها از وجودش در خدمت به شاه و میهن استفاده شود از بین رفت و ابتهاج هم روی غرض‌ورزی اشخاص و تهمت ناروا از کاربرکنار گردید .

در فصل گذشته اشاره کردم که وزارت دارائی بمناسبت سیاست انحصارات که در کشور نحوه‌ای تجارت آزاد وابسکه تجارت ما قسمت اعظم آن با دولت هائی بود که آنها روس انا سیسم داشتند (روسیه و آلمان) هفته‌ای یک بار با بدنمایندگی تجارتی شوروی و نماینده تجارتی آلمان مذاکره کرد ـ مذاکرات با نمایندگی تجارتی شوروی را خود مرحوم امیر خسروی انجام می‌داد و مذاکره با فروسال نماینده تجارتی آلمان با من بود حالا من باید هر دو مذاکره را انجام دهم ـ مذاکره با نماینده انگلیسیها که بعهده آقای امینی بود با جریانی که پیش آمد و منجر به انفصال مرحوم امیرخسروی شد مسکوت گردید ـ چند روزی که از عمر کابینه من گذشت روزی آقای منصور اظهار کرد انگلیسها زمزمه دارند که قرارداد با ما اجرا نمی‌شود با اینکه ما حاضر برای هر نوع همکاری می‌باشیم ـ شاه در هیئت از من پرسیدند مگر قرارداد با ایشان لغو شده ؟ اظهار کردم خیر (معلوم شد آقای منصور اظهارات انگلیسها را بعرض رسانده بود) فقط فشار آوردم با آقایان طبق نظر مبارک حسابهاشان را حتی‌الامکان در بانک ملی باز کنند واز سی میلیون اسکناس که سرسپ امیر خسروی حواله داده بود به بانک شاهی منتقل شده ده میلیون آنرا پس گرفتم ـ شاه فرمود اگر راست می‌گویند و حاضر برای همه قسم همکاری هستند آنها را بخواه و بگو حاضریم همه نوع سفارش بدهیم مخصوصا ریل لکوموتیو و اسلحه از هر قسم گفتم اطاعت می‌شود فردای آنروز اتاشه تجارتی سفارت مستر کامبربج Camberbash را خواستم فرمایشات اعلیحضرت را بایشان گوشزد کردم (اعلیحضرت رضاشاه کامبربج را چمبربک می‌گفت) با نهایت گستاخی اظهار کرد دیگر این صحبت‌ها دیر شده پرسیدم چرا ؟ اظهار کرد سال گذشته خود من پیشنهاد اتی به وزیر دارائی وقت کردم یعنی همان موقعی که بنا بود دولت انگلیس پنج میلیون لیره قرض به دولت ایران بدهد وزیر دارائی قبول نکرد بعد از آن هم آن هیاهو و افتضاحات نفط و مقالات تند و هتاکی روزنامه‌های شما و فشاری که دولت شما برما وارد آورد که سالیانه چهار میلیون لیره که سه میلون آن قابل تبدیل به دلار باشد بدولت ایران بدهیم اعم از اینکه استخراج داشته باشیم یا خیر شما فراموش کردید در موقعی این فشار را برما وارد آوردید که شب و روز لندن و شهرهای انگلیس زیر بمباران طیارات آلمانها از بین میرفت حالا دست دوستی به سمت ما دراز میکنید

بقیه از صفحه ۷

ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران

۳

خاندان آشتیانی

آشتیانی مصطفی

دیگر فرزند برجسته و سرشناس آیةالله میرزا حسن آشتیانی ، شیخ مصطفی آشتیانی یکی از رجال معروف دوران مشروطیت است . میرزا علیخان امین الدوله که با این خاندان چندان میانه خوبی ندارد درباره‌وی چنین می‌نویسد : (شناختن میرزا مصطفی آشتیانی چون معرف دستگاه‌دولت و دلیل تنزلات مملکت است اگر او را بشناختیم بدرد کاربهتر وقوف می‌یابیم .

این جوان دومین فرزند میرزا حسن آشتیانی است سیمای او بپدر بزرگوار سخت مانند است آبله از آن مهرکه بروی پدرگذاشته بچهرپسر هم هداسواد مطابق لاصله نوشته است و در او من بیتابه‌ابه محاطلم گفتند (آمیزش باجوانان و اقتضای جوانی ذوق تحصیل‌علوم دینیه را از او برد از حرفت بیگانه شد فهم‌اصول و فقه و ممارست کتب اخبار و رجال نتوانست)سپس اضافه میکندکه میرزامصطفی دنبال شعر و شاعری میرود و چون‌مایه‌نداشته کاری جز انشاء و دیباچه‌ای در مدح امین السلطان بارخود را بست چنانکه از مالیات و تحمیلات رعایای فقیر ایران بیش از دوازده هزارتومان خود وکسانش وظیفه مقرری بردند وبه‌اسامی مختلف‌در سلک مهاجر و انصار وتوپچی و سرباز وسید و ملاوبیک و میرزا و قس علیهذا مبلغ‌ها برقرار نمود طبعا "از زندگی ملائی تجاوز کردخانه مکلف و مزخرف آراست ... درلباس علم کار این‌دولت پیش گرفت . احکام و فرامین که در دایره میرزامصطفی

نوشته و او خود نیز نزد امین‌السلطان میبرد بملاحظه مهر و امضا میسد وبناکار که وزارتخانه‌ها برحسب وضعیت بحائی رسیده سرپوشی پدبرفته بود محکوم‌علیه به میرزا مصطفی ملتجی و پاسخ قرارداد ووراء را بلا تامل صادر میکردند و همچنین در ارتکاب منکرات و فضایح و قبایح اراو درالسنه وافواه شهرت یافت . . . (۱)

اگر مقداری از نوشته‌های امین‌الدوله‌رابدینجهت‌که بقول افراد خاندان آسیانی در قطب مخالف سیاست خارجی بوده قابل تأمل‌ندانیم از نوشته‌ها دست کم‌میزان نفوذ و قدرت او در صدارت اتابک‌معلوم میشود .

در راه مشروطیت

بعد از عزل اتابک وی علیرغم عین‌الدوله و علمای طرفدار صدراعظم پیشین نظیر بهبهانی ، به مخالفان می‌پیوندد (۲) و به مشروطه‌طلب‌ها نزدیک‌میشود ، استعداد در تحریک و تهییج‌مردم علیه‌استبداد نشان داده بسرعت در صفوف آزادیخواهان پیش‌می‌آید در شمار نزدیکان طباطبائی و بهبهانی میشود . دکتر ملکزاده مینویسد (ناصرالسلطنه یکی از محارم اتابک برای نگارنده نقل کردکه اتابک پیش از حرکتش از تهران مبلغ مهمی در میان روحانیون قسمت‌کرد و اعتبار بی‌پایانی دراختیار کارکنانش گذارد منجمله مبلغی بتوسط خود من برای میرزا مصطفی آشتیانی . . فرستاد پیغام دادکه من بامید دوستی و مردانگی شما در انتظار هستم ۳)

اولین اقدام وی در تهییج‌مردم موضوع ویران‌کردن سرای بانک است ، بانک روس یک مدرسه ویران و یک گورستان کهنه را در میان شهر خریده درآنجا سرای بلند و استواری برای خود میساخت طباطبائی و همدستان او از این کار ناخشنودی مینمودند . . .

شیخ‌مرتضی و برادرش مصطفی بعد از اینکه بایس عمل دولت روس اعتراض کردند که گورستان مسلمانان را نمیتوان‌خریدو ویران کرد ، شیخ فضل‌الله نوری بی‌حق واجازه این جاهارا فروخته باقدامات شدید خود علیه روسها دست زدند .

(شب ۲۶ رمضان ۱۳۲۲ در خانه آشتیانیان با بودن بهبهانی و طباطبائی و دیگران نشستی برپا گردید و نقشه کار کشیده شد میرزا مصطفی بگردن گرفت‌که فردا سرای نیمه

۱ ـ حاطراب سیاسی‌امین الدوله صفحه ۲۳۸

۲ـ تاریخ انقلاب مشروطیت‌ایران جلد ۱ صفحه ۲۷۱

۳ـ کتاب عین الدوله و مشروطیت ۷۵

ساز بانک را براندازد)

فردا شنبه چهارم آذر (۲۷رمضان) وی آخوندها و مردم را در مسجد نهبیج‌کرده ببهانه زیارت اهل قبور بسرای نیمه‌ساز بانک میکشاند (دو ساعت نکشید که همه آن بنیاد را برانداختند وخزآجر و دیر وافزارهای پراکنده و درهم‌نشانی از آن بازنگذاردند . . .کسانی گفته‌اند میرزا مصطفی بچهل‌تن مردوهشت زن بهریکی سه تومان مزد داده و برای اینکار آماده گردانیده بود)

میرزا مصطفی در انقلاب مشروطیت ایران از رهبران مسلم بود دردستخط مظفرالدینشاه درباره مشروطیت‌که به عده‌ای ازرهبران مخاطب‌شده ودر ذیقعده ۱۳۲۳نوشته شده است نام وی‌دیده میشود وبهمراه علمابعنوان اعتراض‌به شاه‌عبدالعظیم رفته پناهنده میشود .

وقتی عین‌الدوله نمایندگانی از علماجهت مذاکره دعوت میکندوی جزء چهارنفر نمایندگان علما نزد عین‌الدوله میرود و مذاکره میکند (عین‌الدوله بدستاویز آنکه این گفتگو را بشاه برساند آنانرا در خانه خود نگهداشت و گفت میباید فردا شب راهم اینجا بمانیدگویامیخواست نگذارد بازگردند و هریکی‌را بجای دور دیگری‌بفرستند .بعین‌الدوله گفته بودندهمه کارها در دست این چهارتن میباشد آقایان خرسندند که بشهر بازگردند ولی اینان نمیگذارند این بود میخواست اینان را از میان بردارد بروبال علما رابکند)

این تظاهرات باعث شد (شاه بعین‌الدوله گفت البته مقاصدآقایان را اجرا داریدآنها را تا فردا بیاورید بشهر والا من خودم میروم آنها را میآورم)

عین الدوله مستبدکه به این آسانی به خواستهای ملت‌تن درنمیداد آقایان را بشهر بازگردانید ولی رفتار خود را بامردم شدیدتر میکنددر همه جا با دژخوئی و ددمنشی به گرفتن و بستن و کشتن آزادیخواهان میپردازد در این روزها میرزا مصطفی کمی زبونی از خود نشان‌میدهد که کسروی‌چنین مینویسد : (شب‌شنبه برای‌کوشندگان‌شب‌اندوهگین بدی بود ،مردم‌با دلهای شکسته بخانه‌های خود برگشته ازآنسوعلما در مسجد بادسته اندکی مانده‌اند امشب لغزشی‌از میرزامصطفی آشتیانی سرزد وآن اینکه ببهانه بیماری‌مادرش از مسجد بیرون شد و بخانه امیربهادر رفت و بااو از در سازش درآمد آنشب را درخانه او بسربردولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد بازگشت دیگران فهمیدندبه او بدگمان گردیدند ۱)

ادامه‌دارد

۱ــ تاریخ مشروطه کسروی صفحه ۱۰۴ــ ۵۶

موثن بیگلری

نام آوران دوره افشاریه

" عبدالحسین "

میرزا عبدالحسین ملاباشی

میرزا عبدالحسین ملاباشی یکی از علمای طراز اول اواخر صفویه و اوایل دوره نادر است او از مخالفین نادر در امر پادشاهی و سیاست مذهبی وی میباشد نام این شخص را مختلف ذکر کرده اند . میرزا عبدالحسین مخالفت خود را با سلطنت و سیاست مذهبی نادر شاه در صحرای مغان هنگامی که رجال سراسر ایران جهت تعیین نادر بپادشاهی گرد آمده بودند ابراز کرد و کشته شد لکهارت در این باره گوید . " تنها یکی از حضار یعنی میرزا عبدالحسین ملاباشی در خفا اظهار داشت که همه ایرانیان موافق با سلطنت خاندان صفوی میباشد و اظهارات وی از جانب جاسوسان بیدرنگ به نادر رسید و روز بعد در حضور او اعدام شد . " [1] صاحب عالم آرای نادری نوشته . " میرزا ابوالحسن ملاباشی در چادر خود گفته بود که هر کس قصد سلسله صفویه نماید نتایج آن در عرصه عالم نخواهد ماند جاسوسان این خبر را بسمع همایون رسانیدند که یوم دیگر طناب به حلقش انداختند در حضور اقدس خفه نمودند و دیگر احدی را یارای آن نبود که در آن باب سخن اظهار نماید . " [2] مریزر بدون اینکه نام وی را ببرد میگوید . " نادر وقت تاجگذاری ومیی درباره سیاست مذهبی خود از رئیس علما صدرالصدور سئوال کرد که رأی خود را اظهار کند صدرالصدور گفت . " در باب امور مذهب راهنمای ما احکام خدا و احادیث پیغمبر است سلاطین نباید تغییر وتحدیدی در آن بکنند طهماسبقلیخان (نادر) فورا " حکم کرد صدر را خفه کردند که مردم متابعت این اظهار او را ننمایند ." [1] مرعشی در مجمع التواریخ گوید . " همه گفتند درست است مگر چند کس که یکی از آنها میرمحمد حسین ملاباشی بود ، قبول ننمود بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و دربدر شدند . " [2] معلوم نیست که این اختلاف نامها برای چیست ولی ظاهرا " همه نام یکنفر باید باشد .

---

۱ ــ لکهارت نادر شاه ــ ترجمه مشفق همدانی ص ۱۳۹ چاپ تهران ۱۳۳۱ .

۲ ــ عالم آرای نادری ج ۲ ص ۳۱ مسکو ۱۹۶۵ ــ م .

کاظم سرک (سهرین)

نبرد اندیشه

پرچم بدست حیرتم و پیش میروم … درآتش مسلسل نور سپیده دم

گل‌خون همرهان عزیز است بر زمین … با راز کشتگان که جهان میزند رقم

دشمن زمان‌بزرو آنسوی تپه‌هاست … جاسوس اوست دردلم اندوه بیش و کم

اسبان باد از جهش تیغ آفتاب … در دشت خاوران هیاهو نموده رم

حیران مشو چو نیرخرد کارساز نیست … باروت بوی ارتش فکرت کشیده نم

اندیشه گر مدد ننماید درین نبرد … شیرازهٔ نظام جهان بگسلد زهم

دشمن بازضربت اندیشه باخته است … اندیشه است دشمن و اندیشه دوست هم

اندیشه نیکو دهد آرامشی بجان … اندیشه پلید بجانها کشد ستم

از اصل خویش و پیوند نیاکان چو بگذری … دشمن فرستدت بنواهای زیرو بم

فرمان راستین زمان هوشیاری است … شهرین بهوش باش و منه دربدی قدم

نصرالله عرفانی

خوی دلدار

بود بیگانه با من دل، دل یار است پنداری … ندارد روشنی بختم شب تار است پنداری

نیاساید دمی چشمم نبخشاید بجان اشکم … بدل آتش زند هردم غم یار است پنداری

دل آشفته‌ام با یاد او دارد سر الفت … نگردد رام با من خوی دلدار است پنداری

مرا خاطر زیاد غم نگردد یک نفس فارغ … خیال غم پرست عاشق زار است پنداری

نخیزد حزنوای غم دگر از خاطر عرفان … بدام زلف دلداری گرفتار است پنداری

سیدمحمدعلی جمال‌زاده

یک نامه تاریخی

شادروان شیخ احمد روحی کرمانی از شهدای آزادی و عدالت از شهر طرابوزان به مادرش که در کرمان بوده در ۲۲ ماه رمضان ۱۳۱۳ هجری قمری نامه‌ای نوشته است و این نامه توسط جلال ازل از بازماندگان مرحوم شیخ احمد روحی که در همین سنوات اخیر در جزیره قبرس وفات نمود باین حقیر سیدمحمدعلی جمال‌زاده رسیده است (با توضیحات دیگری که انشاءالله توفیق بیابم روزی بچاپ برسانم) متن این نامه از این قرار است :

۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۲)

فی ۲۲ شهربور رمضان عن طرابوزان الی کرمان

مادر مهربان من قربانت شوم   امید است مزاج بهاج آنمخدره قرین صحت و سلامت باشد. دو مکتوب شما از کرمان بتوسط شیخ اخوی از اسلامبول این هفته رسید بسیار خرم شدم شرح حالم را بخواهید طولانی است مختصراً اینکه چهار ماه است که گرفتار دو پادشاه اسلامم بواسطهٔ خدمت بزرگ که در اتحاد ملل اسلامیه بآنان نموده‌ام با جمعی دیگر که از مردمان متدین عاقل چندی قبل یعنی دو سال قبل خونکار روم (۲) از جناب سید جمال الدین افغانی که خیلی مقرب و دوستش بود خواهش نمود که هرگاه بتوانید ملل اسلامیه را بیک اتحاد سیاسی دعوت نمائید که اگر سایر ملل عیسویه بر ضد ما برخیزند هرچه مسلمان

---

(۱) این نامه بعدها از طرف خانواده مرحوم شیخ احمد روحی به مرحوم جلال ازل از اولاد دختری شیخ احمد روحی (مقیم جزیره قبرس) رسیده بوده است و ایشان هم از قبرس به ژنو برای این بنده سیدمحمدعلی جمالزاده فرستاد . یکی از دخترهای شادروان صبح ازل عیال شیخ احمد روحی بوده است .

(۲) مقصود سلطان عثمانی است . (ج.ز) مرحوم صبح ازل دو دختر خود را یکی را بزنی به میرزا آقاخان کرمانی و دیگری را به شیخ احمد روحی کرمانی داد و شادروان جلال ازل که ساکن قبرس بود و به ایران هم مسافرت کرده بود از اولاد و نوادهٔ شیخ احمد روحی دختر صبح ازل و مرد ایران دوست و فاضلی بود خداوند او را بیامرزد .

روی زمین است با هم متحد باشند در اینکه یکدیگر را معاونت نمایند و ما با جمعی مردمان دانا و آگاه نوشتجات بسیار اول بعلمای بغداد نوشتیم و آنان هم در نهایت امتنان قبول نمودند و عرایض در این باب بسلطان عثمانی نوشته از طرف سلطان هم بدیشان نشانها و هدیه‌ها و اکرامها شد. این کار مایه اعتبار و اشتهارما در دولت عثمانی شد و بنا بود بما احسانها و اکرامها نمایند خبر این اتحاد بسلطان ایران رسید.

ازجهالتشوحال اینکه این معنی تمام بخیرو خوبی اوبود بدون هیچ نوع ضرری خیال نمود مبادا علمای ایران بسلطان عثمانی روی آورده فردا بر ضد من برخیزنـد بسفیرش باسلامبول نوشت و تلگراف نمود که بهر قسم ممکن است اینها را نفی و طـرد نما سفیربی تدبیر هم در این موقع که تغییر صدارت و نظارت اینجا شده و دولت مشغول مسئلهٔ ارامنه بود بتمامی رفته اظهار داشته بود که سه چهار نفر از اهالی ایران که مفسد و دشمن دولت و ملت هستند در اینجایند شما آنانرا تسلیم ما نموده ما هم در عوض ارامنه را که بخاک ایران رفته‌اند به شما تسلیم می‌نمائیم سلطان هم نشناخته ما را تسلیم کرد یعنی بنده و سرکار خان (۱) و جناب حاجی میرزا حسن خان جنرال قونسل سابق اسلامبول را روانـه طرابزون کهاز اینجا بایران ببرند نمودند روز بعد از حرکت ما معلوم میشود که ما که بوده و مصدر چه خدمت شده‌ایم امر تلگرافی قبل از ورود ما باینجا بتوقف ، در طرابزون صادر شد که بعد ما را باسلامبول عودت دهند و کنون سه ماه است در نهایت احترام از مـــا نگاهداری نموده و چهار نوکر بخدمات ما گماشته و در هتل بسیار اعلائی منزل داده‌انـد تا اینکه چندروزی گذشته ما را باز باسلامبول عودت بدهند ابول جاهل چون نمی‌خواست نان کاسبی مانند آدم بخورد چرخ خیاطی را که بده‌تومان خریده بود و روزی دو قـــران صرف میکرد و همه مخارجش راهم من میدادم چرخ را بدوتومان فروخته مبلغ سی‌وپنج‌تومان هم از شیخ گرفته از راه مشهد روانه کرمان شد لابد تا حال رسیده است بسیار مرد جاهلی است مراتب را میداند اهل خانه شش ماه متمادی است نزد پـدر و مـــادرشان هستند دو جاریه زاده سلامت هستند احوال خودم هم بد نیست هوای اینجا مانند خبیص کرمـــان است برای زمستان مناسب ظاهرا" تا عید رمضان باسلامبول حرکت مینمائیم (۲)

---

(۱) مقصود میرزا آقاخان کرمانی است. (ج.ر)

(۲) امضاء یک حرکت قلم است بصورت ع و درست معلوم نشد که چه امضائی است ولـی از معنای نامه معنوان یقین داشت که نامه مرحوم شیخ احمد روحی است به مادرش کـــه بعدها نسخهٔ خطی " سرگذشت حاجی بابای اصفهانی " هم در خانه آنها در کرمـــان بدست آمد (ج.ر)

اردشیر بهمنی

بهار در همدان

بهار شهرکی است در ۱۵ کیلومتری همدان با جمعیتی در حدود ۱۵ هزار نفر ــــ با زمستانهائی سرد و تابستانهائی معتدل و فرحبخش . اطرافش مملو از درختزار ، تاکستان و صیفی کاریست . مردمی خونگرم و غیرتمند و مهربان دارد .

از سابقه‌ی تاریخی این شهر جز اشاره‌ای مختصر که حمداله مستوفی مورخ نامی قرن هشتم در کتاب " نزهة القلوب " نموده آگاهی چندانی نداریم بنا باشاره‌ء مستوفی بهار در قرن هشتم بصورت قلعه بوده " بهار قلعه‌ای است و در زمان شاه سلیمان دارالملک او بوده " ۱

با امعان نظر و دقت در این گفته‌ی مختصر مستوفی این نتیجه حاصل میشود کـــه سلیمان‌شاه از شاهان محلی معول بهار فعلی را که مسلط برحوزه‌ی حکمرانی‌وی (کردستان ، همدان ، لرستان) بوده بعنوان پایگاه و دارالملک برگزیده است و این قلعه بعدا " بمرور زمان تبدیل به شهر فعلی بهارگشته که اینک اثری ازآثار قلعه بودن در آن موجود نیست .

آنچه موءید نظر مستوفی در قلعه بودن این شهر بشمار می‌رود دلایل زیر است .

۱ ــ در بهار فعلی محله وسیعی هست که هنوز هم بنام قلعه خوانده میشود و آن در زبان محلی بدو قسمت تقسیم و نامگذاری شده است " قلعه " و " دولر قلعه " ۲ با توجه بمعنی "دولرقلعه" این حدس پیش میآیدکه ساکنین قسمتی از قلعه سربازان معول‌ومحافظین و گارد شاه سلیمان بوده‌اند و مردم بهار با توجه بانزجار و نفرتی که از مغولان‌ستمگــــر و سفاک داشته‌اند و فجایع و وحشیگریهای آنان را سینه بسینه از پدران بیاد داشته‌اند این نام را بآن کوی داده‌اند . نظر دیگر که درست بنظر نمی‌آید این است که این کوی محــل دیوان محاسباتی مغولان بوده اما دلیل بر رد این نظر آنست که " دولر " جمــع " دو " یعنی دیو است در حالیکه جمع " دیوان " محاسباتی میشود " دیوانلر " .

۲ ــ دربهار محله دیگری هست که درزبان محلی "آق دروازه " ۳ خوانده میشود .

---

۱ ــ نزهة القلوب ــ در ذکر بقاع کردستان صفحه ۱۲۷ تصحیح دبیر سیاقی ۱۳۳۶

۲ ــ " دولر قلعه " بمعنای خانهء دیوان

۳ ــ آق دروازه بمعنای دروازه سفید

دقت دروجه تسمیه این اسم این طن را تعویت مبکند که در قلعه بهار دروازه هائی متعدد وجـود داشته است که یکی ار آنـها آق دروازه نامیده میشود که از آن‌عبور و مروربســـوی کردستان انحام مگرفنه است .

آنچه گفته‌ی مستوفی‌را در قلعه بودن سهار نا‌ٔیبد میکند دلایل موق است زیرا لازمه قلعه داشتن دروازه است .

اما از سابقه ناریخی ابن شهر پیش از فرن هشتم اطلاعی در دست نیست و معلـوم نگشته که ابن شهر چه زمانی بنا گردیده و نام قبلی آن چه بوده است و چرا بدان نـــام بهار را داده‌اند ؟ آیا با توجه بهوای معـدل و فرحبخشی که این شهر در فصل بهـــارو تابستان دارداین‌نام‌رابرآن برگزبده‌اند و با ابن نام از نام بتکده معـروف " نوبـهار " که پرسنشگاه مغولان شمس پرست بوده گرفته شده و یا از نام ایل ســهارلو که در این محل سکونت گزبده‌اند) [1]

ارمساهیر و نامبرداران‌سهار در دوره‌معاصر میبود ار مرحوم‌حاج‌سیف‌الله سهمی‌ــسرهنگ عبدالله بهاری ــ مهندس فتح‌الله بهاری ــ دکنر مهندس عبادالله‌سهاری‌ــ عزت‌الله سهاری ــ سرهنگ دکنر شهریار سهاری ــ یوسف مصائی مؤلف معاصر ــ علامرضا بهمنی و نخصـوص حاج‌شیخ‌محمد بهاری و حاج‌شیخ محمدباقر سهاری نام برد .

(بـهار)

در تذکره‌ها و بیوگرافی‌های موخر [1] نام دونفر از مشاهیر بهار ذکر گردیده کــــه آنان رامنسوب به همدان دانسته‌اند .

۱ ــ حاج شیخ محمد سهاری فرزند میرزا محمد بهاری نجفی .

وی که‌دربهاربه حاج شیخ‌شیرمحمدبهاری معروف‌است یکی از علماء و فضلاء وعرفای عصر خویش بود . نامبرده در نجف اشرف میزیست و درآنجا مجالس درسی و تـعلیمی داشته است . وی در نـهم رمضان ۱۳۲۵ قمری در زادگاه خویش بهار دار فانی را بدرود گفت . مقبره نامبرده درگورستان عمومی بهار جای دارد و امید است انجمن آثار ملی یـا نیکوکاران محلی به تجدید بنای آرامگاه ایـن مـرد بزرگ اقدامی بنمایند تا از وضـــع نامناسب فعلی بدرآید .

ازحاج شیخ شیرمحمد کتابی بنام (تذکرة‌المتقین) در شرح و ترتیب زیارت و آداب

۱ ــ ماٴخذ مورد استفاده . اعیان الشیعه ج ۴۶ ــ تذکرة المتقین چاپ ۱۳۳۸ ــ بزرگـان و سخنسرایان همدان ج .

توحیدوسایرمطالب مذهبی باقیست که در سال ۱۳۳۸ شمسی تحدید طبع گردیده است . ۱

از حاج شیخ ،اولاد ذکور باقی نمانده و بهمین جهت ناشر در مقدمه کتاب مینویسد " چون آن جناب اولاد ذکور نداشت این کتاب طبع شد تا جانشین فرزند او شود . "

از شیخ منشآتی نیز باقیست که در خاتمه کتاب فوق‌الذکر آمده است و دارای عبارات و ترکیبات عربی فراوانیست .

۲ ــ حاج شیخ محمدباقر بهاری فرزند محمدجعفر یکی از بزرگترین علماء و فقهـــار محدثان بزرگ ناحیه همدان بود . حاج شیخ محمدباقر تحصیلات خود را در نجف بپایان رسانیدو مجالس درس میرزا حبیب‌اله رشتی و میرزا حسین خلیلی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رادرک کرد .در اخلاق و سلوک و حکمت از علامه‌ی شهیر مولی حسینقلی همدانی کسب فیض نمود و از وی و دیگر علماء اجازه‌ی روایت کسب کرد در ۱۳۱۶ قمری به همـــدان برگشت و بانجام وظائف شرعی پرداخت .

حاج شیخ محمدباقر ،مردی‌بسیار سختگیر و در عین حال سنگدل بود و در اجرای‌امربه معروف و نهی‌ازمنکر بکسی‌رحم نمیکرد . نقل است که وی در محلی که اکنون بنام قبرستان میرزاتقی مشهوراست،حکم بگردن زدن مرد فاجرو فاسقی داد و چون این مرد باید گردنش با یک ضربه زده میشد اطرافیان و مریدان از انجام این عمل وحشت‌انگیز سخت مضطرب و و متوحش شدند و چون کسی را جرأت چنین اقدامی نبود خود شیخ آستین ها را بالازده و عبا را بر زمین نهاد بمانند یک غازی سر محکوم را بیک ضربه از تن جدا ساخت . حـــاج شیخ محمدباقر یکی از مجاهدان راه آزادی و مشروطیت ایران بشمار میرود و اقدامات او در نهضت مشروطه ارزنده و موثر بود . از وی قریب ۶۰ جلد کتاب و رساله در موضوعـــات مختلف باقیست از جمله :

الدعوه‌الحسینیه ــ حاشیه بر شرح الفیه ابن مالک در نحو ــ شرح قطرالنـــــدی ــ الطلع النضیه ــ عقدالدررفی امام المنتظر ــ البیان فی الحقیقة الایمان ــ حاشیه بر فوائد شیخ‌انصاری ــ روح‌الجوامع ــ سلاح‌الحازم‌فی دفع‌المظالم ــ نثار الباب فی تقبیل‌التراب ــ النور ــ رساله در رد نصاری ــ رساله در رد منکرین صاحب‌الزمان ــ رساله در رد قصیـده بغدادیه ــ و کتابهاورسالات‌دیگر . . . شیخ محمدباقربیشتر عمر خود را بتالیف و تصنیف گذرانیده کەنسخ این تصانیف و تالیفات به خط وی موجود است . مرگ وی را در ۱۳۳۲ قمری در همدان ذکر کرده‌اند .

---

۱ ــ دکتر درخشان ــ نقل‌اقوال‌شفاهی .

۲ ــ ماخذ مورد استفاده ــ اعلام الشیعه علمای قرن چهاردهم ــ اعیان الشیعه ــ بزرگان و سخنسرایان همدان ج .

ترجمه ـ نصرالله‌بیات
نوشته ـ جیمزتربر

دواخانه

گاهی اتفاق کوچکی روی میدهد که با وجود بی اهمیت بودن بسیار شگفت‌انگیز و غیر منتظره می‌باشد . جندی پیش برای دیدن دوستم بشهر کلمبو واقع دراوهایو رفتم . نام دوستم آلبارتوس است . وی آدمی بسیار حساس و دقیق میباشد .

در دنباله سخنانش اظهار داشت .

ـ یک روزصبح برای یافتن چیزی به قفسه داروئی منزل مراجعه کردم ضمن جستجوی زیاد به شیشه کوچکی که مارک داروئی داشت برخوردم . ناخود آگاه بیادم آمد که زنم چندی پیش بعنوان داروی معده از این محلول استفاده میکرد . ناگهان بیادم آمد که اخیرا" در بولتن روزانه نکته‌ای خاطر نشان شده بود که استفاده از داروی فوق‌الذکر بسیار زیان آوراست بهمین جهت فوری بزنم دستور دادم که باقیمانده آنرا دور بریزد و هرگز از چنین دارو استفاده نکند . زنم نیز بمن قول داد سفارشم را عمل نماید .

آقای آلبارتوس که از کوچکترین پیشامدی که بر خلاف میلش بود به آسانی از جا در میرفت به سخنش ادامه داد و گفت .

ـ با وجود اینکه زنم بمن قول داد باز هم بگفته‌اش اعتماد نکردم وشیشه دارو را از پنجره حمام بیرون انداختنم . ناگهان پنداری چیزی بخاطرم رسید و در یک آن داروی سینه و برخی داروهای دیگر را که در قفسه انباشته بود یکی پس از دیگری از پنجره بیرون انداختم علت این تصمیم غیر منتظره دوستم بدانجهت بود که قفسه داروئی از شیشه های محتوی مواد مرموز و غیر قابل تشخیص انباشته بود . معمولا" چنین منظره‌هائی موجب خشم و ناراحتی مردهای امریکائی می‌شود . در حالیکه قفسه های داروئی در انگلیس و فرانسه بصورت ساده‌تری مرتب می‌شود و با سلیقه بهتری تهیه میگردد که هیچگاه زننده و بگونه‌ای وحشت‌آور جلوه نمی‌کند زیرا خانمهای امریکائی همیشه عادت دارند در همه چیز حتی دارو صرفه‌جوئی کنند و هیچ چیز را دور نمی‌اندازند حتی شیشه های خالی و بیمصرف را بعنوان روز مبادا نگهمیدارند . بدین سبب داروخانه خانوادگی گاه بسیار در هم و برهم وشلوغ جلوه می‌کند . خانمهای امریکائی بیشتر اوقات ۱۵۰ تا ۲۰۰ نوع‌وسائل مختلف‌ازقبیل‌نخ‌تمیزکردن‌دندان ،اسیدبوریک ، تیغ صورت تراش ، پربوریت سدیم ، نوار

جسب و روغن نارگیل را در کنار هم قرار میدهند و بقولی از شیر مرغ تا حان آدم دراین قفسه های داروئی یافت می‌شود. بسبب همین درهم و برهمی گاه خود خانمها ازتمیزکردن و نظم دادن بقفسه داروئی وحشت دارندوعلیرغم هر گونه فعالیت و دقتی که در حزئیات کارهای خانگی بخرج میدهند دراینمورد بخصوص از منظم کردن وآراستن این قسمت مهم وسایل لازم خانواده طفره میروند و هفته ها بلکه ماهها به آن نمی‌پردازند.

یادم می‌آیدکه وقتی درآپارتمان شماره ده کوچه پنجم درخانه زن وشوهری پانسیون شدم. آنها با من بسیار صمیمی و مهربان بودند. یک روز برایم اتفاق جالبی روی داد که با شنیدنش از خنده روده بر می‌شوید درست یادم می‌آید که تعطیلات آخر هفته را در خانه گذراندم قصد داشتم صبح دوشنبه با صورت اصلاح کرده تر گل و ورگل و بشاش یا بعبارت دیگر با ظاهری مکش مرگ ما وآراسته از خانه بیرون بروم. آنروز شاید بعلت دیر خوابیدن شب ویا بسبب خستگی زیاد از سانس بد دیر از خواب برخاستم بطوریکه زن و شوهر زودتر از من بیرون رفتند من طبق تصمیم قبلی بر آن شدم که با شتاب هر چه تمامتر کارهایم را انجام و هم بلکه زودتر از خانه خارج شوم. قبل از هر کار ابتدا به دستشوئی رفتم باصلاح سروصورتم مشغول شدم قیافه‌ام با خمیر ریش منظرهٔ جالبی داشت. ظرفی پر از آب داغ کردم وآهسته باصلاح صورتم برداختم ولی جشمتان روز بد نبیند بمحض حرکت دادن تیغ اصلاح ناگهان گوشم را بریدم بیدرنگ خون، بطور وحشتناک فواره زدبطوریکه از شدت ناراحتی دست و پایم را گم کردم کمتر کسی پیدا می‌شود که گوش خودش را با تیغ ببرد ولی از بخت بد حنین بلائی ناگهان بسرم آمد شایداشتباه بخاطر این بود که معلم من طریقه قدیمی حرکت مچ را بمن آموخته بود و منهم آنروز از روش او برای اصلاح صورتم استفاده کردم در واقع گوش یکی از اعضاء حساس اندام انسان است زیرابسبب نازک نارنجی بودن بیش از اندازه خونریزیش فراوان است و باین زودیها خونش بند نمی‌آید من از اینوضع بکلی از کوره در رفتم و سخت پریشان وعصبانی شدم‌نمیدانستم چه بکنم کاملا "مستأصل و بیچاره بودم بی‌اختیار در قفسه داروخانه را باز کردم و سر آن شدم وسیله‌ای پیدا کنم که از خونریزی گوشم جلوگیری کند بسته سیاهرنگی نظرم را بخود جلب کرد وقتی آنرا باز کردم دیدم نه عدد سوزن لحاف دوزی است بکر و ناراحت شدم با بی اعتنائی آنرا دوباره بهم پیجیدم که سر جایش گذارم ناگهان بسته از دستم لغزید و درون ظرف آب داغ‌افتادودریک آن واحد کاغذ لفاف آن نیز از هم متلاشی شد و سوزنها درآب غوطه خورده به ته ظرف رسیدند. باندازه‌ای دستپاچه و ناراحت شدم که اضطراب و پریشانی مانع از آن می‌شد که سوزنها را از درون آب داغ بیرون بیاورم. فکر نمی‌کنم هیچ آدمی در آن حالت پریشان و بدبختی که خمیر ریش روی صورتش وز زده و از گوشش

مثل‌لوله آفتابه خون می‌ریزد قادر باشد کوچکترین تصمیمی بگیرد و خود را از مهلکه رها سازد . باوجود این از ترس و ناراحتی اینکه مبادا سوراخ وان حمام بسته شود و یا اتصالی برق منجر به آتش سوزی مدهشی گردد ترس مرموزی سراپای وجودم را فراگرفت . برآن شدم که درون ظرف آب داغ رالمس کنم باشد که سوزنهارابیابم . پس از جستجوی زیاد درحالیکه چهارعدد سوزن در یک دستم و سه عدد سوزن در دست دیگرم بود مات و مبهوت بر جای خشک شدم .مانندبرق وصاعقه‌این فکراز خاطرم گذشت .خوب حالا دو سوزن دیگر کجاست ؟

راستی راستی کار خارق‌العاده‌ای است ، آدمی که خمیر ریش بطور وحشتناکی روی صورتش ماسیده و گوشش بریده است و خون‌ریزی زیاد باو امان نمیدهد تا دست از پا خطا کند البته تصدیق خواهیدکردکه با این حالت دلخراش نمیتواند کاری صورت دهد ، چه رسد باینکه بفکررفع خطری باشد . من با دل و جراءت شگفت‌انگیزی سعی کردم سوزنهائیکه در دست چپم بود توی‌کف دست‌راست‌نگدارم‌ولی‌ازبحت‌بد پنداری سوزنها مثل سیریشم بکف دستهایم چسبیده بود و نمیخواستند از آنها جدا شوند . بی اختیار اینفکر از خاطرم گذشت‌که شاید چسبندگی سوزنها بر اثر خیس بودنشان است . ناچار حوله حمام را که روی میله آهنین بالای وان قرار داشت دو انگشتی برداشتم و سوزنها را با سختی و ناراحتی فراوان روی حوله حمام ریختم و یک بیک خشک کردم . ولی وقتی خواستم دوباره سوزنها را از روی حوله بردارم با شگفتی دیگری مواجه شدم زیرا من تنها توانستم ۵ سوزن از ۷ سوزن را بیابم از بخت بد دوتای دیگر از سوزنها متاءسفانه در لابلای پرزهای حوله گمشده بود . بمن حق میدهید که جستجوی سوزن در روی حوله حمام دشوارترین کارهای زندگی است و میتوانم بگویم شاید کمتر کسی تاکنون دچار چنین گرفتاری هولناکی شده است . شوخی نیست ! چهار سوزن در آن واحد بطور مرموزی گمشده بود من وضع بسیار اسفناک‌و پریشانی داشتم که دل سنگ بحالم کباب می‌شد . هرلحظه‌حتی‌فکرایبکه‌دوسوزن‌دروان حمام و دو سوزن درداخل حوله ناپدید شده است روح و جانم را میفشرد از این افکار وحشتناک و دیوانه کننده جانم بلب آمد . بیم آنکه اگر کسی بخواهد در این وان حمام کند و یا با حوله‌ش خود را خشک نماید چه بسرش خواهد آمد تاروپود وجودم را از هم میگسست . بناچار یکبار دیگر به جستجو پرداختم ولی هر چه بیشتر گشتم کمتر یافتم .بی اراده همچون بره‌ای که تسلیم قصاب شده باشد در کنار وان حمام نشستم و به اندیشه فرو رفتم تنهافکری که بخاطرم رسیداین بود که حوله را توی روزنامه بپیچم و با خود بیرون ببرم و ضمنا " برای زن و مرد صاحبخانه نیز پیامی بگذارم و ماوقع را به آنها اطلاع دهم و سفارش نمایم که هنگام‌استفاده از وان حمام و دستشوئی مراقبت کامل نمایند که از سوزنها آسیبی نه بینند ولی بدبختانه همه جای آپارتمان را جستجو کردم و نتوانستم قلم ، مداد و حتی

ماشین تایپ را پیدا کنم از همه بدتر اینکه در تمام زوایا وسوراخ‌وسمبه خانه کاغذی هم یافت نشدکه روی‌آن بتوانم‌کلمه‌ای یادداشت کنم بی اختیار فکر بکری بنظرم رسید نمیدانم گاهی چه نیروی انسان را وامیدارد که از گوشه و کنار حافظه خود یاری طلبد و مشکلی را از پیش پا بردارد . بی اختیار اینفکر از خاطرم گذشت حالا که مداد و قلمی پیدا نمی‌شود اینکار را بکمک ماتیکی انجام دهم . فکر خوبی بود ممکن است این ابتکار را در فیلمی دیده‌ام ویا درداستانها خوانده‌ام بهر جهت از این عمل غیر منتظره خودم بسیار خوشحال شدم و تصمیم گرفتم پیام را بوسیله روژ لب برای صاحبخانه بنویسم . واقعا " فکر خوبی‌بود زیرا بدون شک خانم خانه روژلب اضافی خود را جائی میگذارد تا روزی از آن بنا برضرورت استفاده کند خوب که فکر کردم ناخودآگاه بنظرم رسید که طبیعتا " این محل جز دارو خانه منزل‌نمیتواند جای دیگری باشد بشتاب بسوی قفسه رفتم و بجستجو پرداختم ناگاه در زیر انبوه محتویات داروخانه چیزی شبیه به ماتیک نظرم‌را بخود جلب کرد گوئی علامت قسمت فلزی سرآن مرا بسوی خود می‌خواند که ماتیک و ساید در وجودش‌تردید داشته باشم گل از گلم شکفت و مانند قهرمانی که به پیروزی خارق‌العاده‌ای رسیده است بی اختیاردستم بسوی آن دراز شد و چون ماتیک خیالی در زیر اشیاء دیگر داروخانه قرار داشت و بیرون آوردنش خالی‌از اشکال نبود بر آن شدم که بکمک دو انگشت خود آنرا بدون خطر بیرون بکشم ولی چشمتان روز بد نبیند با تکان دادن آن ناگهان مصیبت بزرگی برایم ببار آمد زیرا هر چه درون قفسه بود بیدرنگ بر رویهم لغزید و اشیاء داروخانه یکی پس از دیگری روی سرم ریختند قیچی ، تیغ صورت تراشی ، میل کانوا بافی ، شیشه های جوهر و مرکورکرم درون روشوئی و کف زمین پخش شدند . سر و صدای عجیبی در فضای خانه طنین اندازشد و در یک چشم بهمزدن عطر و ادکلن و آب اکسیژنه و بالاخره کرمها و پودرهای جور واجور همه و همه سررویم را پوشانید . ساعتها طول کشید تا توانستم آت وآشغال در هم و برهم را جمع و جور کنم ولی ابدا " حوصله نداشتم که آنها را مجددا " در درون قفسه داروئی جابجا کنم چون میدانستم انجام اینکار دستهای ماهر و افکاری سلامت لازم دارد و از من بیچاره و پریشان چنین کاری‌ساخته نیست فقط با زرنگی خاص همه اشیاء را در یک گوشه رویهم تلمبار کردم و در کمترین فرصت پیامی تلگرافی باین مضمون رویشان گذاشتم .

توی وان حمام سوزن هست . حوله را بیرون برده‌ام . بعد تلفن میزنم و همه چیز را سیرتا پیاز شرح میدهم این مضمون را بوسیله محلول ید با ته مسواک روی بدنه کتری نوشتم ولی با نهایت تاسف باید بگویم که هنوز هم تلفن نکرده‌ام زیرا تا بحال این شهامت را نداشته‌ام که افکارم را جمع و جور کنم ماجرای اتفاق افتاده را شرح دهم . بنظرم رسید که حتما " صاحبخانه فکر میکند عمدا " سوزنها را بداخل وان حمام انداخته‌ام و دو تا راهم

محمد حسن رجائی زفره‌ای

تعزیه شهادت امام حسین

سخنی است از تعزیه شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام . این تعزیه در آ
زفره ZEFRE کوهپایه اصفهان خوانده می‌شد .

امام حسین (ع)ــ سپای مانده در رنج و غم و درد و بلا زینب

زینبــ خود جانم به قربانت ،چه است فرمان ، چه است مطلب

امام حسین (ع)ــ بنشین اندر بر من جان خواهر از ره یاری

زینبــ برادرجان بفرما ارچه باشد زاروامکاری

امام حسین (ع)ــ سرم امروز می‌گردد جدا از پیکر ،ای خواهر

زینبــ الهی کاش می‌مردم نمی‌دیدم ترا مضطر

امام حسین (ع)ــ سرم را شمر بی‌دین از بدن سازد جدا امروز

زینبــ خدایا این حسینم را غریب و بینوا امروز

امام حسین (ع)ــ تنم را بعد کشتن می‌نمانند این سپه عریان

زینبــ چه‌سازم زین مصیبت ای‌برادر با دل بریان

امام حسین (ع)ــ سه‌روز افتد تنم اندر زمین بی‌غسل و بی‌کافور

زینبــ از این فرمایش ای‌جان‌برادر ،گو چه‌ات منظور

امام حسین (ع)ــ تن زارم به روی خاک ماند بی‌کفن خواهر

زینبــ خود جانم به‌قربان تن‌صدچاکت ای سرور

امام حسین (ع)ــ الا ای زینب محزون بیاور پیرهن این‌جا

زینب علیها سلامــ کدامین پیرهن خواهی برادرجان بیان فرما

امام حسین (ع)ــ همان پیراهنی کز نوح و آدم یادگار استی

علیاجناب زینبــ نمیرد خواهرت از چیست چشمت اشکبار استی

امام حسین (ع)ــ همان پیراهن یعقوب و یوسف در برم آور

علیاجناب زینبــ ترا منظور این پیراهن آخر چیست ای‌سرور

امام حسین (ع)ــ بخواهم تا بپوشم زیر ملبوس تنم امروز

زینب ــ فکندی بردلم راس گفتگوت آتش جان سوز
امام حسین (ع) ــ نماند برسرم باقی، مگر این پیرهن آخر
زینب ــ الهی کاش می‌کردی تو خواهر را کفن دربر
امام حسین (ع) ــ برو آن کهنه پیراهن بزودی دربرم آور
زینب ــ بهلاتو بپرسه، این کهنه پیراهن بود آخر
امام حسین ــ نخواهم تا‌بسازد کس ورا از بکرم بیرون
زینب ــ برادرجان ازاین باب نمودی این دلم پرخون
امام حسین ــ بکش زحمت تو از رحمت مکن تاخیر ای خواهر
زینب ــ خدایا بی‌برادر می‌شوم من با دل مضطر
امام حسین (ع) ــ برای عزت من عرش و لوح و ما سوا گرید
زینب ــ بشر محزون، ملک نالان، فلک درغم رحاگرید

امام حسین علیه‌السلام

خواهر الم برور از چه می‌زنی بر سر رو برایم ای خواهر کهنه پیرهن آور

زینب

وامصیبت ای‌یاران، چون‌کنم من‌نالان بادو دیده گریان، وای از دل زینب

امام حسین علیه‌السلام

قسمتم شهادت شد، قسمت تومحنت شد روز رنج و فرقت شد کهنه پیرهن آور

زینب

رحمی‌ای‌برادرجان کن به‌خواهرگریان کن تو ترک این‌میدان وای از دل زینب

امام حسین علیه‌السلام

وقت‌کوچ‌رفتن شد، تازیانه خوردن‌شد سربرهنه کردن شد کهنه پیرهن آور

زینب

آه و آه و واویلا، زاین مصیبت عظمی رو نهم سوی صحرا وای از دل زینب

امام حسین (ع)

شیعیانم افکارند حملگی گنه‌کارند چشم سوی من دارند کهنه پیرهن آور

زینب

گفت مادرم زهراچون‌طلب کنی آن‌را کشته می‌شوی جانا وای از دل زینب

امام حسین (ع)

کهنه‌پیرهن باشدساتر بدن‌باشد آن مرا کفن باشد کهنه پیرهن آور

زینب

رفتی از کعبه صد داد گبراز می‌باساد | گوسمت مبارک ساد وای از دل رینب

امام حسین علیه‌السلام

درروزگار موسی من ای کعبه سوئی | بعد ار سهادتم به تنم بیرهن نوئی
بوی سهست می‌رسد اندرمشام من | ای بیرهن سمن نوئی و یاسمن نوئی
رخت و لباس و سرسودارمن همه‌حدا | باقی اگر بجای بماند بتن نوئی
گرقوم دون ترا بکنند از تنم برون | تا روز حشر برتن صد جاک من نوئی

بعد از خداحافظی با اهلبیت و گفتگو باامام سمار و آمدن به میدان جنگ. ودرخواست‌کمک ،وآمدن ملائکه و جنیان (جبرئیل و زعفر به‌ساندگی آنها می‌خوانند) و گفتگوبا آنها و مرخص کردن آنها عرب قاصدی که حامل نامه فاطمه بیمار است از راه می‌رسد :

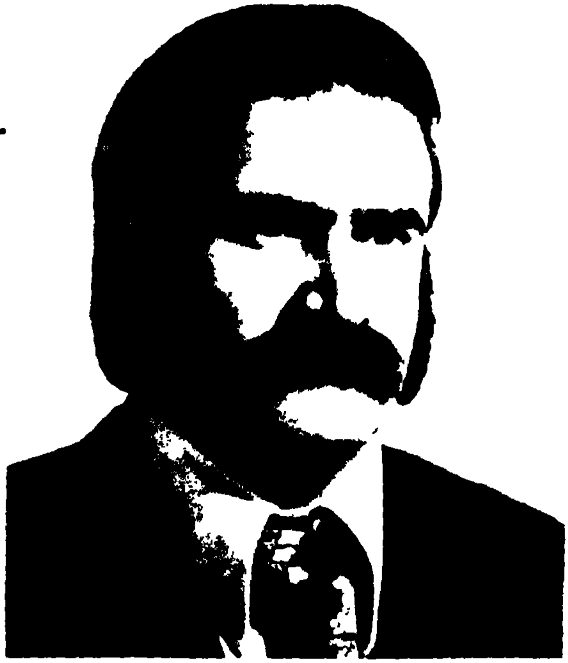
عرب قاصد

الا یاایهاالعسکرچه شوروابن چه‌شرباسد | جهانی پرزخوف و عالمی پر ازخطر باشد
به‌یک‌سو یک‌صفی بینم همه‌بی‌رحم‌وسنگین‌دل | زیک جانب سپهساهی که میرنحرو بر باشد
گمانم این‌همه‌لشکر به‌عزم جنگ‌این‌یک‌تن | مهیا گسته‌اند اماچه نفع و چه ضرر باسد
مسلمانی مگر نبود کنداین فرقه‌راباک | روم‌این فرقه راباک بنامم‌خوبتر باشد

عرب ــ ای مرد چرا کنی تو دعوا
شمرــ از پادشه حکم گشته بر ما
عرب ــ ای‌شاه بکش تو دست ازاین کار
امام‌حسینــ گردست کشم کنندم آزار
عربــ ظالم حذری ز روز محشر
شمرــ من شرم ندارم از پیمبر
عرب ــ شاها تو بروکه‌کعبه دارند
امام‌حسین (ع)ــ گرمی‌بروم ، نمی‌گذارند
عربــ ای‌قوم بهاین غریب رحمی
شمرــ مارا ز رسول نیست شرمی

بقیه‌درصفحه۲۳

عرفان کرمانی



قصهٔ آزردگی

شمع هرشب اشک میریزد بحال زار من	حز سرشک غم نبارد دیده‌ء خونبار من
ای احل یا همتی یا اندکی نزدیکتر	انتظار مرگ دارد دیده‌ء بیدار من
آتشم ،خاکسترم‌کن تانسوزد بیش ازاین	پیکر افسرده و غمدیده و بیمار من
هاینهای‌گریه‌هایم قصه‌ء آزردگیست	حز حدیث شکوه نتوان خواند از آثار من

نیست (عرفان) رابغیر از غم نشان‌دیگری
آشیان غصه باشداین دل هشیار من

مرغ شکسته بال

امشب دوباره مست زمیخانه آمدم	بی‌خویش در هوای تو مستانه آمدم
آواره‌ام بوادی پر درد زندگی	با کوله بار غصه بکاشانه آمدم
از هستی دو روزه نداریم حاصلی	دست تهی بجانب این خانه آمدم
مرغ شکسته بالم و از جور روزگار	درآرزوی دانه بدین لانه آمدم
هرکس درآتشی بتمنای‌دوست‌سوخت	منهم در این‌بساط چو پروانه آمدم

در شام تیره‌ام ندمیده است نورصبح
(عرفان) دوباره‌جانب میخانه آمدم

دکترابراهیم ثنائی
استادیار دانشکده علم وصنعت ایران

ترجمه از : لوموند دیپلماتیک

علم و صلح

LA SCIENCE ET LA PAIX

نقش دانشمندان در روابط بین‌المللی

مقدمه . حکومتهای امروزی ، انحصار روابط بین‌المللی را در اختیار ندارند ، بلکه موسسات بزرگ خصوصی که در کشورهای خارجی سرمایه‌گذاری میکنند یا مواد تولیدی و تکنولوژی خود را بخارج صادر می‌نمایند ، هم چنین صنعت توریسم که روابط بین انسانهای یک قاره را بقاره دیگر افزایش میدهد ، و نیز شبکه‌های جهانی توزیع فیلم و کتاب و غیره بسبارنــد عواملی ازاین قبیل که بمقصودهای مفیدو یازیان‌بخش ، در این دیپلماسی شرکت می‌کنند .

درجریان ارتباطات بین ملل ، دسته‌ای از انسانها نقش پیچیده‌ای دارند . صاحبان علم که بشهادت تاریخ همیشه روابطی ماوراء مرزها داشته‌اند وبخصوص بعد ازجنگ جهانی دوم ،دربین مجامع علمی این سوءال بطور بارزی مطرح شد که از ، نتایج کارها وتحقیقات آنها در چه مواردی استفاده می‌شود . با تکامل این فکر ، بتدریج خانواده علمی جهانی موفق به برقراری و تثبیت روابط فیمابین گردیده وتوجه خودرا نه فقط معطوف به تحقیقات ، بلکه به مورد جهتی که دولتها ، از آنها استفاده بعمل می‌آورند ، نمود .

با توجه به زمینه فکری حاکم در روابط بین‌المللی ، نقش جامعه علمی ضمن اهمیت خاصی که دارد ، هنوز در پرده ابهام باقی مانده است .

علم ـ کاپیتالیسم ـ دموکراسی

عقیده‌ی عموم بر آنست که تاریخ یا جامعه شناسی و یا بطور اعم علوم انسانی ، از عینیت بدوربوده ، ومسائل و مباحث قرن رابابرداشتهای قدیمی موردمطالعه قرارمیدهد ، درحالیکه علم در مفهوم کلی آن از این افترا بدور مانده است . صاحبان چنین عقایدی قبول دارند ؟ که موارد استفاده از آثار علوم موردبحث ، میتواند نتایج بد داشته باشد ، مانند ساختن بمب اتمی و یا آنچه که آمریکا بر سر ویتنام آورد ، ولی در هرحال مدعی هستند که پژوهش‌های علمی ذاتا " جهت گیری خاصی نداشته و هدفی جز کشف قوانین طبیعی ندارد .

جمعی از محققین و پژوهشگران جوان معتقدند که ، از این دیدگاه ایدئولوژیکی واقعیتهابنحو کامل تغییر فرم یافته و غیر واقعی بیان می‌شوند . جدا کردن فعالیتها

علمی و فکری ، از روابط اجتماعی حاکم بر جوامع بشری که در آن این فعالیتها صورت می‌گیرد ، و علوم ارتباط آن با نتایج اعمال اجتماعی و جمعی ، باعث میگردد که فعالیتهای علمی ، کاملا" مجرد و آبستره بنظر برسد .

اغلب اتفاق می‌افتد که پژوهشگر در مورد مفهوم اعمالی که انجام میدهد ، خود را فریب می‌دهد . " او فکر می‌کند که درباره‌ی مسائل مربوط به مادون قرمز کار می‌کند ، در حالیکه در راه ارائه‌ی سیستم جدیدی است که به ردیابی موشکهای جنگی و یا چریکهای تایلندی میانجامد . او در نظر دارد که فقط در مورد تغییرات فیزیکی منابع اشعه‌های رادیوئی تحقیق نماید ، ولی عملا" سیستم علامتگذاری برای زیردریائیها را تولید می‌کند . او مطمئن است که آنچه مورد توجه قرار داده ، عبارتست از کشف ارتباط و صحبت بین ماهیهای اقیانوسها ، در صورتیکه نتیجه کار او کمک به ایجاد روشی می‌کند که برای بی‌اثر کردن رادارهای زیر دریائی حریف بکار گرفته می‌شود . "

بنا براین فعالیت در این زمینه مانند هر نوع فعالیت دیگری ، متاءثر از ساختمان اجتماعی آن محیط است . سازماندهی آزمایشگاهها ، جهت دهی تحقیقات ، آزاد گذاشتن و یا جلوگیری از پخش اطلاعات ، بهره‌برداری از نتایج تحقیقات ، مستقیما" بستگی به طبیعت ، نوع و فرم اقتصادی و اجتماعی آن محیط دارد .

برخلاف آنچه در سیستم کاپیتالیست میگذرد که درآن ، هدف از دانستن در مفهوم کلی آن ، غالبا" کسب سود بیشتر است ، در سیستمهای دیگر هدف از زندگی بر اصول دیگری استوار بوده است ، مثلا" در چین فئودالی قرن هفده ، هدف جامعه ، حکومت و تملک بر طبیعت نبوده ، بلکه مطالعه طبیعت بمنظور شناسائی ، و تطبیق بیشتر انسان با آن بوده است . ژان نیدهام در کتاب " علم چینی و غرب " می‌نویسد : ترکیب اجتماعی امپراطوری آسمانی چین (۱) ، اثرات بسیار مهمی روی تدوین مقدمات تئوری امواج ، کشف و شناخت جذر و مد و کشف روابط موجود بین عناصرمعدنی و گیاهان داشته است .

در اروپای کاپیتالیستی ، در مسائل مربوط به پژوهش ، بجای فلسفه هماهنگی و توازن چین ویونان قدیم ، منطق وسیله و ابزار برای تولیدراجانشین کرده‌اند ، مدتهاست که تحقیقات علمی ، بعنوان وسیله تولید برای جامعه سرمایه‌داری ، از حالت بی‌تفاوت و بی جهت خارج شده وبتدریج سرمایه موفق به کنترل وسازماندهی تولیدات علمی و تکنیکی گردیده است . بعنوان مثال در کشور فرانسه تقریبا" تمام بودجه تحقیقات از محل ثروت عمومی تاءمین می‌شود و حکومت تقریبا" پنجاه در صد مخارج مربوط به انجام تحقیقات را تاءمین می‌کند .

۱ـ چینی‌ها امپراطور خود را پسر خدا میدانستند .

هنگامیکه حکومت بمنظور انجام تحقیقات سرمایه گذاری می‌کند . طبعا " به آنچـــه که از نظر او اولویت دارد ، توجه می‌نماید . در حال حاضر فعالیتهای تحقیقاتی بیشتردر چهار زمینه دنبال می‌شود . علم‌فضاوهواپیمائی ،شیمی ،صنعت‌مکانیک‌الکترونیک‌وبالاخره اتومبیل که باستثنای مورد آخر ، بقیه فعالیتها غالبا "به منظورهای نظامی‌انجام میگیرد . درفرانسه مانندایالات متحده آمریکا ،فعالیتهای علمی بیشتر در جهت تاءمین احتیاجات ارتش صورت می‌گیرد .

بدینترتیب ملاحظه می‌شود . علمی که زیر نفوذ خواستها و برنامه‌های نظامـــی ، اقتصادی و اداری قرار گرفته ، اساسا "تبدیل به وسیلهٔ اختناق و فشار بر ملتها شــــده است .

اولین مرحله اختناق ، فراموشی است . یعنی آنچه که سودآور نبوده و در جهـت تاءمین منافع طبقه حاکمه نمی‌باشد ، بتدریج فراموش می‌شود و اهمیت خود را از دســت میدهد . بیل زیمرمن در کتاب " علم برای مردم " در تاءیید این مطلب ، اشاره بـــه سرمایه گذاریهای کلانی می‌کند که در پزشکی برای تحقیق روی سرطان ، مرضهای قلبـی و خونریزیهای مغزی که بیشتر ،طبقات متوسط و بالابه آن مبتلا می‌شوند ، انجام میگیرد . ولی بامراض مانند ، کمبود و بعضی مواد خون ، که بیشتر سیاهپوستان مبتلا به آن‌هستند و یا به انراب متعدد کم خوری که دوسوم انسانهای کره زمین را در بر میگیرد ، توجهـی نمی‌شود .

مرحله بعدی اختناق ، ایجاد فعالیت بدون قید و شرط در انسان است . درچنین جوی تحقیقات علمی بمنظور رویاروئی با قدرت سرمایه‌داری صورت نمی‌گیرد . زیــرا در سیستم کاپیتالیستی ، علم ، بدون قید و شرط در جهت افزایش شناخت علمی ،بمنظور افزایش قدرت صاحبان سرمایه قدم برمیدارد .بعبارت دیگرهر نوع کشفیات جدیدعلمی ، درخدمت قدرتمندان در می‌آید.و همچنانکه فیلسوف فرانسوی میتل سر می‌گوید . تقریبا " تمام استفاده از دانش در جهت انهدام و نیستی قرار گرفته است .

و ــ وی ــ باش یکی از دو رهبر علمی پروژه اتمی آمریکا ، نظر مشابهی دارد ، در کتاب " علم و نظامی " آنجا که میگوید . پیشرفت در علم بیولوژی نه تنها بما میآموزد که چگونه از بروزواشاعه مرضها جلوگیری کنیم و چگونه آنرا معالجه نمائیم . بلکههمـ چنین بما تعلیم میدهد ،چگونه مرضهای جدیدی بوجود بیاوریم ، یا آنکه چگونه ازنقطه نظر توارث بتوانیم روی ژنهای یک قوم تاءثیر بگذاریم . بدینصورت است که پنتاگـــون سرمایه لازم جهت تحقیق روی کروموزم مالیخولیائی و عدم ارتباط با واقعیات را تاءمین می‌نماید . در حالیکه بخش تحقیقاتی سلاحهای ضد شورشی ، آــارپــا (A.R.P.A)

در زمینه تحمل یا عدم تحمل پروتئینهای خون مردم جنوب شرقی آسیا ، در مقابل مواد آلوده خاصی ، به جستجو می‌پردازد .

پس آن کدام علم است که هدفش استعمار و اسارت انسان نباشد ؟ علم هواشناسی ، به بشر امکان داده تا بادهای مخرب و یاخشکسالیهای نابودکننده ایجاد کند (آیا جز این است که آمریکائیها در ویتنام ، بارانهای مصنوعی جهت زیرآب قراردادن جاده هوشی مین ایجاد کردند ؟) تحقیقات اساسی در زمین شناسی باعث شد کاشفین کالیفرنیائی تحت عنوان حفظ محیط زیست ایالت ، منافع عظیمی تحصیل کنند .

بعدد تحقیقات پائولوف (pavlov) و اسکینر (skinner) ، پزشکان آمریکائی بااستفاده ازالکتریسیته بمعالجه هموسکسوئل‌ها (هم جنس بازان) میپردازند ، درحالیکه پلیس آلمان فدرال ،باتکیه بر تحقیقات انجام شده روی اثرات سکوت (نبودن صدا) ، مخالفین سیاسی خود را در سلولهائی که از نظر علمی کاملا " ایزوله شده و هیچگونه صدائی را انتقال نمیدهند ، زندانی می‌کنند . (۱)

تحقیقات دامنه‌دار در اپتیک (تئوری عدسی‌ها) کمک به یافتن سیستم کنترل و تحت نظرگرفتن مخفیانه کارخانه‌ها و زندانها نموده‌است . وبالاخره جمع‌آوری اطلاعات ، توسط جامعه شناسان و قبیله شناسان روی جوامع جهان سوم بقدرتهای بزرگ اجازه میدهد که رهبران دیکتاتور و مستبد را مدتها براریکهٔ قدرت نگهدارند .

ادامهٔ این سیستم کار را بجائی کشانده که حتی نتیجه مطالعه بر روی حیوانات ، بر ضد انسان بکار برده می‌شود . در حالیکه تحقیق تجربیاتی در زمینه نحوه ارتباط بین فک‌ها ، انجام میدهند . نیروی دریائی آمریکا سالهاست تحقیقاتی در مورد امکان حمل مین‌های دریائی ودوربین‌های زیردریائی رابوسیله‌این حیوانات ادامه میدهد . بنابراین جای تعجب نخواهد بوداگر معلوم شود که قسمت اعظم بودجه لازم برای تحقیق دربارهٔ فک‌ها را دفتر تحقیقاتی نیروی‌دریائی آمریکا تاءمین می‌کند .

آیا می‌توان گفت ازکارهائیکه بهیچوجه رنگ سیاسی ندارد . سوءاستفاده می‌شود؟ نه ، زیرا اصولا " در عصر کنونی نمی‌توان انجام تحقیقات را مستقل از کاربرد آنهـا در نظر گرفت . در واقع هر دو جزئی از یک مجموعه مدرن با هدفهای مشخصی می‌باشد .

هر قدر هم که یک محقق بی طرف بوده و هدفی جز یافتن حقایق نداشته باشد ، باید این واقعیت را قبول کند به موءسساتی که احتیاجات مالی او را تامین می‌کنند ، مسلما " از نتایج اکتشافات او مطابق خواست خود بهره خواهند گرفت . بنابراین نتیجه میگیریم که " امروز کمتر از هر زمانی علم به عالم تعلق دارد . "

آیا امکان دارد که علم و تحقیقات علمی از اسارت سرمایه نجات یابد ؟ بمنظور

نیل‌باین هدف و مبارزه بااین‌طرز تفکر که " تحول همیشه غیر از آنجائیکه ما هستیم تکوین یافته و انجام می‌گیرد " پاره‌ای از محققین در مراکز علمی خود ، دست به عمل و اقدام زده‌اند .هر چندهنوز تشکیلات آنها ناقص بوده و کاملا " واقف به نقش اجتماعی خود نمی‌باشند ، و در این مورد شباهت زیادی به جامعه کارگران اواخر قرن گذشته‌دارند که همچنانکه تحت نفوذ کارفرما بوده و قدرت اجتماعی کافی نیافته بود .

بیش قدمان گروه معترضین معتقدند که نحوه‌ی عمل بایستی طوری باشد که جامعه رنجبران علمی ــ که بدون آنها هیچگونه تحقیقی امکان ندارد ــ با علم به نیروی عظیم خود متشکل شوند و سازمانهای منظمی بوجود آورند . با افشاء مخالفت با حکومت ماشینیسم در امر تحقیق ، تقاضای استقلال و عدم وابستگی آزمایشگاهها به سیستم سرمایه‌داری و با همکاری گروههای دیگر می‌نوانندبه‌نلاش‌خودشکل‌بدهند .

ولی برای آنکه فعالیتهای علمی صورت دموکراتیک ببدا کند ، لازم است اقدامات بیشتری بعمل آید . هدف علم بایستی این باشد که نوسط همه و در راه منافع هر چه بیشتر مردم قرار نگیرد . " زیرا علمی در خدمت مردم است که توسط مردم بکار گرفته شود . "

مسلم‌است که نغییرات‌اساسی دراین زمینه ،بابستی در جامعه‌ای با مشخصات کاملا " متفاوت با جوامع موجود صورت گیرد ، ولی در انتظار نحقق چنین جامعه‌ای ، میتوان کارهای بسیاری صورت داد .

روزیکه هر انسان سهم خود این سئوال ساده را از خود بکند " که هدف از علم و تحقیقات علمی جیست و برای کیست ؟ " اولین قدم برای رهائی انسانها برداشته شده است .

(۱) منرجم . نحقیقات وسیع دراین زمینه معلوم‌داشته است که نگهداری‌شخصی در شرایط سکوت مطلق بمدت بنج دقیقه ، موجب ایجاد اختلال حواس شده و حتی‌انسان را در مرز دیوانگی قرار میدهد . در آلمان فدرال این روش را در مورد گروه دست چپی بادر ــ ماینهوف بکار بستند . که موجب خودکشی یکی از افراد این گروه شد و دیگران نیز در شرایط بسیار بدی بسر میبردند .
مطبوعات آلمان در این زمینه اعتراضات دامنه‌داری بدولت آلمان نمودند .

نوشته: دنی دیدرو (۱)
برگزیده وبرگردان از: (دکتر) اکبر اصغری تبریزی ـ استادیار دانشگاه اصفهان

در باره سواد آموزی

باسوادکردن یک ملت همانامتمدن ساختن آن ملت است. خاموش کردن مشعل فروزان علم ودانش درمیان یک قوم همانابرگرداندن آن قوم به دوران توحش و جاهلیت است. یونان قدیم، ابتدادر گرداب جهل ونادانی غوطه میخورد، سوادآموخت واستعدادهایش شکوفان گشت. و اما یونان امروز چه وضعی دارد؟...

ایتالیای باستان یاروم قدیم نیز نخست در ورطهٔ جهل و بیسوادی گرفتار بود، سواد آموخت واستعدادهایش گل کردولی بمجرد اینکه مشعل هنرودانش در آن بعللی که مبدانیم به خاموشی گرائید، سیر قهقرایی پیش گرفت...

ملل مصرو آفریقانیز ابتداهمان وضع یونان و روم قدیم را داشتند وسپس بعداز گذشتن از یک دوران طلایی ودرخشان، دوباره به همین سرنوشت دچارگشتند وهم این گونه خواهد بوددر آینده وضع وحال هرامپراطوری و هرقوم دیگربر عرصهٔ پهناورگیتی، مگر آنکه مشعل دانش خود را پیوسته پاس دارند و نگذارند که با طوفان حادثه به یغما برود.

جهل و بیسوادی قسمت بردگان و وحشیان است. سوادو آگاهی به انسان شرف و عزت معنوی میبخشدوبه لطف آن هربرده‌ای بزودی درمییابدکه برای برده بودن متولدنشده است و هرانسان وحشی ببرکت آن، خوی درنده و حیوانی که موجب سرپیچی از قراردادها و مقررات زندگی اجتماعی وسبب بی اعتنایی وی نسبت به قانون میشود ـ رامتدرجا "رهاکرده و بااحساس مسئولیت درقبال اجتماعی که درآن زندگی میکند، اطاعت از مقررات آن واحترام بقانون رابه خیروصلاح خودمیبیندوآزادی خودرامنوط و محدودبه آزادی دیگری میداند.

یک انسان باسواد و آگاه برای یک دولت ویا حکومت فرزانه عنصری باارزش و برای یک دولت و یاحکومت بی تدبیر و کم مایه، از شکیباترین و "میانه‌رو" ترین افراد خواهدبود.

پس از نیازهای جسمی وفیزیکی که انسانهارابرای مبارزه باقهرطبیعت (مادر مشترک و در

همین حال غدارترین دشمنشان)گردهم می‌آورد ،هیچ‌عامل‌دیگری به اندازهٔ نیازهای‌روحی و معنوی در نزدیک‌ساختن آن‌ها به همدیگر مؤثرنمیافتد.

سوادوآگاهی خلق وخوی انسانی رانرمی و ملایمت‌می‌بخشد ،او را بروظایف خودبعنوان یک فردمسئول اجتماعی آشنامیسازد ، عشق به نظم‌وعدالت و فضایل اخلاقی را بردلها میدمد وآدمی رااز موهبت ذوق و سلیقه‌ای عالی و دلپسنددر تمام‌زمینه‌ها و شئون زندگی بهره‌مند میکند .

بیسوادان ای‌بساباهم به‌سفرهایی طولانی‌میروندبدون آنکه حتی‌سخنی باهم بگویندجرا که آنان‌چیزی نمیدانندتادربارهٔآن‌بسط مقال‌نمایندباسوادان برعکس همواره در صددآنند تا پای صحبت یکدیگربنشینندچه ،آنان به لطف دانش واقعی‌که دارنددائم تشنهٔآموختن هستند و لذا از مباحثات و مناظرات علمی بادیگر تشنگان فضل و معرفت لذت میبرند .

دانش و آگاهی میل غریزی به‌مورد احترام و توجه‌بودن را دردل آدمی بیدارمیسازد .

براستی هرکسی دوست داردمردم‌همه جا او رابا انگشت نشان داده وبگویند : "این او است ، خودش است ! "

مفاهیم شرف و عزت و افتخار معنوی مولودهمین میل غریزی انسان‌بوده‌وهمان فضائلی هستندکه درعین اهتزاز واعتلای روح‌آدمی ،همهٔ رفتار ،گفتار و آداب او رادرپرتوهاله‌ای دلپسند از لطافت و ظرافت میگیرند .

بعلاوه من‌بجرأت میتوانم‌روی این نکته‌تأکید نمایم‌که‌تزکیهٔ نفس و تهذیب‌اخلاق‌همگام و هماهنگ با سیرتحول تن‌پوش و لباس — از پوست حیوانات وحشی گرفته‌تادیبا و حریر— تحقق‌پیداکرده است .چه بسیارفضایل و مکارم‌اخلاقی لطیف و ظریف که برده و وحشی از آن حتی بویی نبرده‌اند !

اگربعضیهاتصور میکنندکه این فضایل‌و مکارم‌اخلاقی مولودقراردادهای اجتماعی‌بوده‌و تصنعی هستند ،سخت در اشتباهند .حقیقت این است‌که این فضایل ومکارم اخلاقی‌همان اندازه به سوادو بینش راستین بستگی داردکه برگ به درخت‌می‌جسبدو زیبایی آنراموجب میگردد .

پایان

---

(۱) Denis Diderot ، نویسنده‌وفیلسوف شهیرقرن‌هیجده‌فرانسوی نگاه‌کنید به مجموعه آثار"دنی دیدرو" ،جلد ۱۱ (یازده) ، صفحهٔ ۷۴۵،چاپ ۱۹۷۱ ، پاریس، کلوپ فرانسوی کتاب (club Français du lirire)

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند ،معانی دانست

۱۸

نکته برهانی :

مرحوم علامه آملی در تعلیقات رشیقه خود بر شرح منظومه فیلسوف سبزوار بدین نکته دقیق متعرض است و در مبحث ((فی عموم قدرته تعالی)) و در توضیح این بیت منظومه :

اذخمرت طینتنا ،بالملکه ولک فینا ، جعلت بالحرکه

می‌گوید : تخمیر طینت بافیه انسان بملکات است ــ چه‌ملکات پسندیده و چه زشت ــ واین ملکات ازحالات و حالات هم بنوبه‌خود از حرکات بدنی یا نفسانی حاصل می‌شود ،بنابراین قاعده‌عقلی اتحاد عاقل ومعقول هرحالت نفسانی که حادث بر نفس انسان است ،خودبتدریج مقداری از وجودنفس میشود و در واقع تکوین نفس چون ((جسمانیة الحدوث)) است ، از همین حالات و حرکات میباشد ، و بهمین جهت مولانا در مثنوی میفرماید :

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

پس ، اگر این حرکات و حالات جسمانی و نفسانی بخود ماواگذار شده باشد ،چون همین حرکات و حالات مبادی تحقق ذوات ما می‌باشند ــ زیرا حقیقت ذوات ماازحیث بقاء بجز همین ملکات نیست .

و این واگذاشتن حرکات و حالات ما بما ،درست‌همان‌واگذاشتن حقیقت ذوات‌ما در

مرتبه بقا بخودمان می‌باشدکه امری بدیهی‌البطلان و مردود عقل و شرع است ،پس‌حرکات و حالات ما در مرتبه‌ایجابی و ایجادی منسوب بذات پروردگار ، و درمرتبه‌اعدادی و تهیه اسباب و مباشرت منسوب بما می‌باشد ، و آنچه که موجب تقوم و تحصل فعل است جنبه ایجابی و ایجادی آنست نه تهیه و اعدادو اسباب امکانی .

صورت دیگر این مبحث را میتوان بدین‌برهان بیان کرد ،از پیش دانستیم که وجود امکانی خلق انسان ــ را دو نسبت است .یکی نسبت‌بفاعل که خداوند تعالی است وموجب ایجاد و خلق انسان می‌باشد ، و دیگری بقابل ، یعنی ماهیت در حد استواء وجود وعدم که مربوط بحود انسان است ،و هر ذات موضوعی ،یا مخلوق و ماهیت ممکنی ازاینده‌ونسبت خالی نیست و چنانکه وجود مستعار امکانی‌منسوب‌بماهیات‌بندگان‌خداست ــ یعنی نسبت انسان بقابل ــ در عین حال‌بفاعل هم منسوب‌است و این‌فاعل‌موجب ایجاداوست‌وبهمین قیاس و رویه است افعال انسان نسبت بخود و خداوندگار ، که از حیث قابل بودن دارای جهات‌عدمی‌است و از حیث فاعل موجود و دارای جهات وجوبی‌و ایجادی‌است‌و چنانکه حکیم سترک سبزوار فرموده است :

لکن کماالوجود ، منسوب لنـا فالفعل ، فعل الله و هوفعلنا

که در شرح منظومه برای رفع نقیصه‌ادبی مصراع‌نخست‌در مورد ((لنا)) فرموده‌است : ((ای الینا)) زیرا لنا غلط و الینا درست است و ضرورت شعری‌و مقتضای سبب این‌عذرخواهی توضیحی شده است .

یعنی ،ولیکن آنچنانکه‌وجود از خود ما نیست ومنسوب بما است ،پس‌فعل‌هم درعین اینکه فعل ما می‌باشد فعل‌خداست ،وچون‌ایجاد باوجودهمدوش و همبابوده و هرجاوجود باشد ایجاد با اوست پس وجود مااز حیث‌وجوبی‌بفاعل و خداوند وازجهت‌امکان بقابل منسوب است .بنابراین ایجاد افعال هم از همین خصیصه برخوردار بوده زیرا ایجادمتفرع بر وجود می باشد .

در کرائم قرآنی این موضوع بتصریح آمده است که : ((ما رمیت اذ رمیت ، ولکن‌الله رمی))و ((ان الذین یبا یعون ،انمایبایعون‌الله)) پس افعال انسان تفویض و اختیارمحض نیست ،و برخلاف معتزله نمی‌توان در صدوروایجاد افعال دعوی استقلال کرد ،و جبرهم نیست‌بطوریکه منکر مباشرت در صدور افعال از ناحیه انسان‌شویم و تهیه اسباب و اعداد وسایل‌را در عالم‌امکان‌نادیده‌بگیریم ــ برخلاف اشعریه ــ بلکه‌امری‌است در میانه ایندو، که از مواقف‌مرتبه‌آنها‌برکنار بوده ، خود چیزی جداگانه می‌باشد ، و جداگانه بودن‌این امر بدین‌تعبیراست‌که‌افعال صادره از ناحیه انسان‌برای تقوم‌وتحصل‌وجوبی‌نیازمندبفاعل موجب ((بفتح جیم))میباشد و تهیه اسباب در جهان امکانی به تنهایی میتواند فعلی‌را

بمنصه ظهور رساندو اگرفیض وجودی وایجادی یک آن از موران خود باز ایستد آنوقت معلوم میشود که حدود قدرت مخلوقات در ایجاد افعال چیست ؟ و بقول خواجه انصاری پیرهرات :

ای قطره منی ، در ترازوی قدرت چند منی ؟ و چنانکه سعدی فرموده است :

ای قطره منی ، سر بیچارگی بنه کابلیس را ، غرور و منی خاکسار کرد

برای تمام بودن این مبحث چنانکه از پیش وعده شده است بذکر انظار علمی و فلسفی ، دانشمندان و حکمای اسلام می پردازم ، تا غور رسی و تحقیق بنحو کامل در پیرامون این بحث شریف و حائز اهمیت وتنوع تامه باشد .

اما قبل از این بهآوردن نظر اختصاصی آقای دشتی نویسنده در دیار صوفیان مبادرت می کنم ، تا در قبال اینهمه آراء دقیق و شریف ، بمقدار حسب و بساحت این نظر عاری از موازین عقل و شرع پی برده ، و انصاف دهیم :اگر بی هنر نداند که هنرچیست ،هنرانصاف دهد که هنرمند کیست .

آقای دشتی در صفحه ۹۳ دردیار صوفیان پس از نقل عقیده اشعریه وطعن ورد آن ، مبادرت باظهار نظر شخصی کرده نوشته است : ((آیا بعقل سلیم ومنطق خداشناسی ، برازنده تر نیست که خداوند را آفریننده جهان فرض کنند ، و مشیت ویرا در امور جزیی دخیل ندانسته و معلول خواص ذاتی موجودات گویند و برای توجیه عقاب و ثواب ، برای آدمی اختیار قائل شوند))

هرگز راه حلی تا بدین درجه موجب سخره ، تصور نمیتوان کرد ، چه با تعلیل عبارت بالا ، سه موضوع بدست می آید : ۱ ــ عدم دخالت مشیت خدایی در امور جزیی ۲ ــ امور جزیی را معلول خواص ذاتی موجودات فرض کردن ۳ ــ اختیار آدمی برای توجیه عقاب و ثواب . که هریک را در بوته تجزیه وتدقیق قرار میدهیم :

یک : در مورد عدم دخالت مشیت خدایی در امور جزیی ، اول باید مشیت را شناخت و فرق آنرا از اراده تمیز داد ، سپس باصل مبحث پرداخته شود . چنانکه صدر فلاسفه الهی ملاصدرا در کتاب شرح اصول کافی باب مشیت و اراده بنحو اجمال بتوصیف آن مبادرت کرده است ، نسبت مشیت باراده مانند نسبت ضعف بقوت ، وقفر بعنا وظن مقید علم به جزم ویقین علمی است ، سپس مشیت را داخل در اراده دانسته است و هردو را عین علم وقدرت و ایندو را هم مانند همه صفات عین ذات خداوند متعال میداند . فیلسوف کبیر اسلامی مشیت را از صفات ذات برشمرده و آنرا به مشیت ازلیه کلیه و مشیت جزئیه تقسیم کرده است ، و توضیح میدهدکه هرچه در نظام اعیان خلقت وادهان واقع شود بعلم و مشیت الهی است و از مقتضای آن بهیچ وجه تخلف ممکن نیست .

و مرحوم مجلسی در شرح کافی بنام مرآت العقول باب التوحید ، در خصوص مشیت

نقل کرده است که برخی از افاضل دو تعبیر از مشیت آورده‌اند، یکی متعلق به شائی ـ بصیغه اسم فاعل ـ که از صفات کمالیه الهی می‌باشد و آنرا چنین تعریف کرده که: از صفات قدیمه و نفس ذات حق سبحانه و تعالی است و در واقع مشیت متعلق بشائی بودن ذات کردگاری است بنحویکه مختار در آنچه خیر و صلاح است میباشد، و دیگری مشیت متعلق به مشیی بر وزن فعیل کالمفعول که بحدوث مخلوقات حادث بوده، هیچ مخلوقی از مقتضای آن تخلف نمیکند و مشیت بدو قسم یادشده از صفات عین ذات است ـ زائد بر ذات .

برخی از فلاسفه اسلام را عقیده بر اینست که فرق میان اراده و مشیت در این است که، مشیت متعلق به شیئیت ماهیت مقدور است، ولی اراده متعلق بوجود می‌باشد و بعبارت دیگر اراده بکلی و مشیت بجزئی تعلق دارد .

حال، پس از اندک تعریف و توصیفی از اراده و مشیت و موارد بکاربرد هریک، باصل موضوع بررسی می‌کنیم که آیا انسان می‌تواند بدون مشیت پروردگاری حتی در امور جزئی خود بنحو استقلال مبادرت و اقدام کند یا نه؟ البته از آنچه که دست برای خواننده مدبر معلوم شد که همه امور چه کلی و چه جزئی بنحو استقلال و بدون دخالت علم و اراده و قدرت و مشیت حضرت احدیت ممتنع الوقوع بوده تا ترجیح وجودی و وجوبی ذات خداوندگاری بر آنها نباشد هرگز بمرحله ایجاد نمی‌آیند، فاعل مرجح و جودی و ایجادی همه افاعیل و اعمال ذات لایزال اوست، و بدون دخالت خداوند هیچ امری تقرر و تحقق نخواهد یافت و کریمه قرآنی ناظر بدین عقیده است که: ((والله خلقکم و ما تعملون)) و این آیه منافی با اختیار انسان در حد و منزلت امکانی و قابلیت او نیست، و از این قبیل است کریمه: ((قل الله خالق کل شیی)) و غیره پس جزء اول راه حل آقای دستی بر اثر جهالت صرف تعقیده کلیه فرق اسلامی است چه رسد بفلاسفه معظم سبعه .

دو: در مورد، امور جزیی را معلول خواص ذاتی موجودات فرض کردن، باید گفت که این قسمت از راه حل، بمراتب از جزء اول آن سخیف تر است چه امور را معلول از ناحیه علتی دانستن که آن علت خود خاصیت ذاتی موجودی از موجودات باشد، این معنی را بلافاصله متبادر بذهن انسان میکند که آقای دستی هنوز مفهوم علت و معلول را ندانسته و از این مهمتر اینکه اندورا با خواص ذاتی موجودات تمیز نداده است که متأسفانه به سبب رعایت اختصار ناگزیرم از تعریف و تقسیم و ویژه‌گی‌های هریک که بتفصیل در کتب حکمیه و کلامیه از آنها بحث شده و سخن بمیان آمده است صرفنظر کنم، و از باب تذکر اجمالی بگویم که هر معلولی داخل در علت خود و هم سنخ آنست، زیرا از حیث حدود و رسوم منطقی به قول شیخ المشائین بوعلی سینا در کتاب شفا، دارای تقارن می‌باشد و چون علت العلل یا علت غایی همه اشیاء و موجودات ذات الهی است، پس با همه افراد و آحاد سلسله معلولات

معیت قیومیه و بقول عرفا ((قرب وریدی)) دارد ، النهایه به سبب قرب و بعد هر یکاز حلقه‌های این سلسله بعلت موجده و مبقیه خود ، مفهوم سنخیت وجودی بشدت وضعف می‌گراید ، و نسبت‌خاک از عالم پاک جدا می‌شود ، و در هر مرتبه از وجود بنام‌وماهیت و عنوانی ویژه نامیده میشود ، بطوریکه در مفهوم امکان ممکن ، و در مفهوم وجوب ذاتی واجب می‌باشد و خواص ذاتی موجودات که بنظر آقای دستی علت امور جزیی می‌باشند و امور جزیی معلول آنها ، خرافه ترین پندار کودکانه است که از هیچ شخص شیدایی هم شنیده نشده است ، زیرا فی‌المثل شیرینی و تلخی خاصیت ذاتی خرما و حنظل است ،و از نویسنده‌در دیارصوفیان‌می‌پرسم که از ایندو خاصیت‌ذاتی چه امر یا کدام اموری بوجود می‌آید که مستند بعلت اولی و ذات آفریننده آنها نباشد ؟ !.

پس‌ این قسمت از راه حل آقای دشتی‌هم مثال سایرعقایدش در کتاب مورد نقد بی اساس و نادرست بود . ۳ : در مورد ، اختیار آدمی برای توجیه عقاب وثواب ، نیز باید متذکر شوم که آنمقدار ازاختیار آدمی که از این بیش بشرح و بسط بذکر آن پرداختیم ، بنا بر عقیده بزرگترین فلاسفه‌جهان وبانیان اصول فلسفه‌اش کافی بنظر میرسد ، زیرا جز موجود امکانی که دارای وجودی نه از خود و مستعار است در ایجاد و صدور و خلق‌افعال بیش از اینکه مذکور افتاد نیست ،و همین اندازههم برای توجیه عقاب‌وثواب‌کافی‌میباشد ، در غیر اینصورت یعنی با فرض‌اینکهانسان در امور جزیی‌خود بنحو استقلال مختارباشد ، لازم میشود که در این امور جزیی ذات واجب الوجود دخیل نباشد ، آنوقت‌باید از آقای دشتی پرسید فاعلی که فعل انسان را از حد عدم خارج‌وبه‌ترجیح‌وجوبی آنرا موجودکند ، و مربوط و مستند بخداوندگار هم نباشدباید از کجا آورد ؟! مگر انسان برای ترجیح وجود فعل‌ازعدم‌آن‌دارای‌استطاعت ووجوب‌ذاتی‌است که باندک التفاتی افعال را ازحد استوای وجودوعدم‌خارج کرده ، موجود کند ؟!.. باری ، عقاب و ثواب بطور مسلم بانسان‌مختار تعلق می‌گیرد ولی‌نحوه‌این اختیار و کیفیت‌ومقدارآنرا باید با بررسی در نظریات‌حکیمان و عارفان اسلامی دریافت ، تا موضوع بحث بحد مستوفا و بکفایت‌مورد تحقیق قرار گرفته باشد . (ادامه دارد)

بقیه‌ازصفحه۳۳

در لابلای حوله حمام فروبرده‌ام ،همه چیز خانه را بهم ریخته‌ام ولی از طرفی بظن و گمان خود هم مطمئن نمی‌باشم . چون اگر چنین بود او برایم تلفن میزد با کمال تأسف باید بگویم که تا این لحظه از او خبری‌ندارم و حتی به من زنگی هم نزده است .

پایان

مکاتبات تقی‌زاده و ابتهاج درباره نشر اسکناس

متن نامه شماره ۱۲/۱ مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۲۸ آقای ابتهاج بعنوان آقای تقی‌زاده

جناب آقای سید حسن تقی‌زاده

۳

مرقومه عالی مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ دیروز جمعه ۲۶ فروردین ۱۳۲۸ در منزل عز وصول بخشید.

از آنجائیکه پس‌فردا برای معالجه عازم اروپا هستم پاسخ آنرا پس از مراجعت خود به تهران مشروحاً معروض خواهم داشت و فعلاً بدینوسیله از جنابعالی خداحافظی میکنم

ابوالحسن ابتهاج

متن نامه شماره ۳۹/۱ مورخ سوم خرداد ۱۳۲۸ آقای ابتهاج بعنوان آقای تقی زاده

جناب آقای سید حسن تقی‌زاده

در تعقیب نامه شماره ۱۲/۱ مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۲۸ خود اینک که بتهران مراجعت نموده‌ام بپاسخ نامه مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ جنابعالی که مقارن حرکت اینجانب باروپا زینت وصول بخشیده بود مبادرت مینمایم وخیلی متأسفم که با توضیحات کافی و مفصلی که در نامه مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود برای رفع هرگونه ابهام و سوء تفاهمی داده بودم بار نگارش این نامه ضرورت پیدا میکند.

اساساً "عرض اینجانب آن بودکه خاطر محترم عالی را بحقایقی چند متوجه سازم و هر گز تصور نمیکردم که نامه اینجانب را "مجادله آمیز" ومبنی بر "احتجاج" تلقی فرمائید زیرا جنابعالی در پشت تریبون مجلس شورای ملی مطالبی بیان فرموده بودید که بدون شک عده‌ای را گمراه کرده و اینجانب بوسیله نامه خود فقط خواسته بودم که حتی المقدور حقایقی را در ذهن آنجناب روشن سازم تا شاید از این ببعد در مجلس شورای ملی با ین

قبیل اظهارات که بزبان کشور منتهی میشود مبادرت نفرمائید و بسیار جای تعجب است که نامه‌ایکه با این نیت مستقیما" بعنوان خود آنجناب نگاشته شده مجادله آمیز و مبنی بر احتجاج تلقی گردد.

در قسمت اول نامه مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ تعریف و تمجیدی از اعمال دوره تصدی وزارت دارائی خودتان فرموده و بذکر این مطلب پرداخته‌اند که در آنزمان بودجه مملکت معتدل بود (قریب چهل میلیون تومان) و بیشتر آن صرف کار میشد نه برای "حقوق باطله....." در دو سطر بعد هم مرقوم فرموده‌اید "... میزان اسکناس بیش از سی و چهار میلیون تومان نبود ......"

جوابا" عرض میکنم که کمی رقم بودجه نمیتواند جزو افتخارات و آرزوهای ماباشد زیراهربودجه باید در درجه اول احتیاجات ضروری مملکت را تامین نماید و اگر احتیاجات واقعی کشور رو بفزونی باشد رقم بودجه هزینه کشور نیز طبعا" باید افزایش یابد و این یک امری نیست که از مختصات کشور ماباشد بلکه حقیقتی است که در بودجه سایر کشورهای جهان نیز برأی العین مشهود میگردد.

اما اینکه فرموده‌اید بیشتر این بودجه چهل میلیون تومانی صرف کار میشد نه برای حقوق باطله ، باید خاطر عالی را مستحضر سازم که امور تولیدی و انتفاعی که در زمان اعلیحضرت شاه فقید صورت گرفته است مانند ساختن راهها ، ایجاد کارخانه‌های تولیدی ، اعزام محصلین بخارجه و ایجاد دانشگاه و غیره هیچیک در زمان وزارت دارائی جنابعالی نبوده بلکه در دوره آنجناب بر خلاف آنچه مرقوم فرموده‌اید قسمت اعظم همان چهل میلیون تومان نیز صرف حقوق کارمندان میشده است .

اصلاحات اقتصادی که در زمان اعلیحضرت شاه فقید بعمل آمد با نطق و خطابه و منفی بافی و عوام فریبی و ذکر عدمیات انجام پذیر نبود بلکه برای آن اقدامات عظیم و سودمند ضرورت داشت که متدرجا" هم بمقدار پول در جریان و هم ببودجه هزینه کشور افزوده شود .

این بود که بودجه چهل میلیون تومانی سال ۱۳۱۰ بتدریج تا سال ۱۳۲۰ بچهار صد وبیست و سه میلیون تومان رسید و سی و چهار میلیون تومان اسکناس منتشره سال ۱۳۱۰ نیز به تدریج تا سال ۱۳۲۰ بدویست میلیون تومان بالغ گردید . حتی دکتر میلیسپو که علنا" یکی از مخالفین سرسخت اعلیحضرت شاه فقید بشمار میرفت در کتاب خود موسوم به "امریکائیها در ایران" عملیات دوره اعلیحضرت شاه فقید را محیرالعقول دانسته است .اما پس از شهریور ۱۳۲۰ افزایش نشر اسکناس معلول ورود قشون متفقین بایران بوده و این نکته مورد تردید نیست که اگر قشون متفقین بایران نمیآمدند و احتیاجات ریالی پیدا نمیکردند تا این اندازه بانتشار اسکناس ولو باپشتوانه صد در صد اقدام نمیشد .اینجانب باآنکه هیچوقت

طرفدار و مدافع عملیات آن حکومتها نبوده‌ام برخلاف انصاف میدانم که کسی بدون ملاحظه و توجه باوضاع‌واحوال استثنائی آن زمان اعمال دولتهای وقت را مورد انتقاد قرار بدهد .

اینکه میفرمائید " ...... ولی پس از جنگ این اسکناسهای محتاج‌الیه خارجیان جمع آوری نشد و در دست مردم و در جریان ماند .... " اعتراضی است که عده‌ای بی‌اطلاع واحیانا" مغرض ببانک‌ملی‌ایران میکنند که‌بهیچوجه معقول نیست .زیرا اصولا" جمع‌آوری اسکناس بسه طریقه بیشتر میسر نیست . اول در مقابل دادن طلای پشتوانه ، دوم در مقابل‌دادن‌ارز ، سوم تقلیل میزان اسکناس بوسیله ضبط قسمتی‌از اسکناسهای‌منتشره واین طریقه سوم همان عملی است که در عده‌ای از کشورهاانجام گردیده‌است .

طریقه‌اول را بانک ملی ایران نمیتواند قانونا"بموقع اجرا بگذارد زیرا ماده ۱۰ همان‌قانونی‌که‌شخص‌جنابعالی‌درزمان وزارت دارائی‌خودتان یعنی در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۱۰ بتصویب مجلس شورای ملی رسانیده‌اید (که این قسمت در قانون مصوب ۱۳ اسفند ماه ۱۳۲۱تائیدشده) بانک‌ملی ایران‌رااز دادن طلا در مقابل‌اسکناس ممنوع میسازد . طریقه دوم‌نیز با اینکه با مقررات خاص اجرا شده مورد اعتراض شخص جنابعالی‌قرار گرفته است که‌میفرمائید چرا دولت‌ارزهای‌خودرا در مقابل ورود پاره‌ای کالا از دست بدهد و بنابراین اگردرمقابل‌اسکناسهاارز زیادتری داده میشد ناچار مخالفت زیادتری با عقیده جنابعالی داشت . طریقه سوم که عبارت از ضبط‌اسکناسها باشد از جمله اقداماتی‌است که‌امیدوارم در کشور ماهیچوقت بآن متوسل‌نشویم .

بعلاوه‌شایداطلاع داشته‌باشیدکه"پول" تنها اطلاق باسکناس‌نمیشود بلکه سپرده‌های مردم درنزدبانکهابااسکناس در جریان فرقی‌ندارد چه‌هر دو وسیله‌پرداخت و قوه‌خریدند . بنابراین‌بفرض‌آنکه‌آن‌قسمت‌از" پول "که بشکل‌اسکناس در دست‌مردم است بوسائل مختلف از دست آنها خارج شود و بشکل "سپرده"درآید تازه‌اثر محسوسی در تقلیل قوه خرید یا تنزل قیمتهانخواهد داشت .

آنجاکه نخستین بار ضمن نامه جنابعالی‌باظهار نظر مثبت مبادرت شده است‌مرقوم فرموده‌اید" ....شاید‌تبدیل اسکناسهای‌گرانبها باسکناس‌خودره (خرده) و کم بها یکی‌از تدابیر مفیدی باشد ... " .

تصورمیکنم‌که‌نظرآنجناب‌معطوف‌باقدامی است که در انگلستان بآن مبادرت کرده‌اند یعنی اسکناسهای درشت را باسکناسهای ریز تبدیل‌نموده‌اند در صورتیکه این اقدام در انگلستان‌بمنظورجلوگیری‌ازبازار سیاه‌بوده‌است‌که‌اصولا درایران‌بدینوسیله‌نمیتوان‌بآن‌نتیجه مطلوب‌رسید . در کشور مامتابعت از این رویه نه‌تنها اسکناسهای درجریان رااز حیث مبلغ تقلیل‌نخواهدداد‌بلکه تعداد آنهارا اضافه خواهد نمود ازاین راه‌مبالغ خطیری‌هم بهزینه

چاپ اسکناس خواهد افزود . بعلاوه این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که درشت‌ترین اسکناس ایران اسکناس یکهزار ریالی است که با مقایسه با غالب کشورها خرده ، محسوب میشود .

راجع به پشتوانه اسکناس و میزان آن در زمان وزارت دارائی خودتان مرقوم فرموده‌اید : "چنانکه در خود قانون هم منظور شده (مقصود قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ میباشد) معادل شصت درصد اسکناسهای منتشره مسکوک نقره در جریان بوده یعنی مردم مملکت معادل همان مقدار اسکناسی هم که در ذخیره زیر قفل بود نقره در دست داشتند و نمیدانم چرا این مقدار نقره منتشر در دست و پای مردم . . . " نباید در حقیقت (اگر نه اسما") ذخیره اسکناس و پشتیبان معتبر چکهای منتشره شمرده شود . . . " .

اینجانب اطمینان کامل دارم که در هیچیک از ادوار تاریخی و در هیچ نقطه‌ای از نقاط جهان حتی یکنفر هم مانند آنجناب پیدا نشده است که گفته باشد پول جاری در دست مردم که ممکن است آنرا ذوب کنند یا در صندوقهای شخصی نگاهدارند یا زیر خاک پنهان نموده یا حتی از کشور خارج کنند (چنانکه در ادوار مختلف بارها اتفاق افتاده است که مسکوک نقره ایران یا در داخله ذوب و یا بطور قاچاق از مرز ها خارج شده) ممکن است جزو پشتوانه اسکناس قرار بگیرد . اگر بعقیده جنابعالی نقره در دست مردم را بتوان پشتوانه نامید پس بطریق اولی باید جائز باشد که گوشواره و دست بند و سینه ریز طلای زنهای کشور راهم بعنوان پشتوانه قبول نمود زیرا زینت آلات مزبور اقلا از طلا ساخته شده و برای پشتوانه اسکناس شایستگی بیشتری نسبت بنقره دارد . خطای این عقیده نیازمند دلیل نیست .

جنابعالی مختارید که شصت درصد از مسکوک نقره در دست مردم یا احیانا" خارج شده از مرز را جزو پشتوانه اسکناس بدانید لیکن اینجانب و سایرین از قبول این عقیده معذوریم زیرا معتقدیم که لفظ "پشتوانه" را باید صرفا" بآن چیزی اطلاق نمود که نزد بانک ناشر اسکناس حفظ و نگاهداری میشود . بارعایت این معنی حداکثر پشتوانه‌ای که جنابعالی بموجب قانون ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ برای اسکناسهای این بانک قائل شده و بتصویب مجلس شورای ملی رسانیده بودید از ۴۰% تجاوز نمینمود و بنابراین اول کسی هم که نبایستی با پشتوانه ۵۰% مخالفت بنماید قاعدتا" باید خود جنابعالی باشید و حال آنکه اکنون با این منطق مخالفت میورزید و راجع بفوریت و اصل لایحه‌ای که پشتوانه ۴۰% دوره وزارت دارائی جنابعالی را به ۵۰% میرساند یعنی ۱۰% هم افزایش میدهد در جلسه بیست و ششم اسفند ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی اظهار میدارید که " . . . اینطور غافلگیر کردن و اینطور فوری آوردن خوب نیست . . . اینکار بضرر ملت است و مخالف مصالح مملکت است و بحدی مضر است که میترسم بگویم . . . بخدای لایزال قسم است که این عمل فوق تصور آقایان برای مملکت

مضر است . . . " .

بی مناسبت نمیدانم که در اینجا میزان پشتوانه عده‌ای‌از کشورهارا در دوره وزارت دارائی جنابعالی و میزان پشتوانه همان‌کشورها را در زمان حاضر باطلاع عالی برسانم تا ملاحظه‌فرمائید که‌باوجود آنکه‌پشتوانه آن‌کشورهانسبت بآن‌تاریخ‌تقلیل‌یافته میزان‌پشتوانه ایکه‌دولت‌فعلی‌پیشنهادکرده‌و مورد اعتراض جنابعالی‌واقع شده‌نسبت بآنکه خود جنابعالی بتصویب‌مجلس‌شورای ملی رسانیده‌اید لااقل‌ده در صد بیشتر است .

	میزان‌پشتوانه‌الزامی در ۱۳۱۰	میزان پشتوانه‌الزامی کنونی
فرانسه	۳۵%	ندارد
انگلستان	۲۶%	۲۰ صد هزارم
آمریکا	۴۰%	۲۵%
ایتالیا	۴۰%	ندارد
شیلی	۵۰%	ندارد
استرالیا	۱۵%	ندارد
کلمبیا	۶۰%	۳۰%
ایران	حداکثر ۴۰%	۵۰% طبق لایحه تقدیمی اخیر

جنابعالی در نامه‌خودتان در اینخصوص میفرمائید " . . . قیاس مع‌الفارق است . . . اگر ممالک پرثروت و بااعتبار و بسیار بسیار متمول برای اسکناس‌خود فلان مقدار ذخیره طلارالازم دانسته‌باشند . . . ماکه فقیر تر و بی‌موازنه‌تر و بی‌اعتبار تر هستیم باید حتما" لااقل سه برابر آن مملکت ذخیره طلای فلزی داشته‌باشیم . . .

این‌منطق‌کاملا" ناصحیح و حقیقه مایه حیرت‌است زیرااگر کشورهای ثروتمند حاضر نیستند قسمت‌اعظم دارائیهای فلزی و ارزی خود را بعنوان پشتوانه بلااستفاده و محبوس نمایندوآنهارادرراه‌تولیدزیادتری خرج میکنند بطریق اولی اولیای امور کشورفقیری مانند ایران که بیش‌از ۸۰% مردم آن گرسنه و برهنه‌میباشند و جنابعالی همیشه در ظاهر نسبت بآنهادلسوزی‌فرموده‌اید‌نبایداین‌دارائی‌را مخفی‌کرده و بعنوان اینکه‌توانائی مالی ندارند مصائب مردم را باخونسردی و لاقیدی تلقی نمایند .

کشورماامروزدرحدود ۱۹۰ میلیون‌دلار طلا و ارز بعنوان پشتوانه نگاهداری مینماید ومقررات‌قانونی‌حتی‌مارااز‌استفاده‌ازیک دینار آن محروم میسازد در صورتیکه کشور متمولی مثل انگلستان بطوریکه در بالاذکر شد در مقابل هر یکصد هزارلیره اسکناس‌در حدود ۲۰ لیره پشتوانه‌طلا دارد و بقیه‌آن اسناد قرضه ایست که بانک بدولت داده است .

در نامه خودتان‌به‌اینجانب مرقوم‌میفرمائید که" . . . لزوم‌وجود صددرصد ذخیره

اسکناس در سنه ۱۳۲۱ را تصدیق فرموده و آن را برای کاستن از نگرانی مردم لازم و مفید میشمارید ولی معلوم نیست که چرا حالا باید نگرانی مردم باوجود موجباتی که خرابی اداری و مالی و اقتصادی و اسرافات و ائتلاف آن اراده برابر مزید گرده کمتر از سابق بشود . . .

اینجانب تصدیق میکنم که داشتن پشتوانه صد در صد را در سال ۱۳۲۱ برای اسکناس های منتشره لازم میدانستم اما علل و موجبات آن زمان بهیچوجه با زمان حاضر یکسان نیست زیرا در آن تاریخ انتشار اسکناس بیشتر برای رفع حوائج مفقس بوده و مابافزار دادن پشتوانه صددرصد آنها را مجبور میکردیم که در مقابل هراسکناسی که میگفتند معادل آن طلا یا ارزبما تحویل بدهند و علاوه بر این نمیتوانستیم بعلت جنگ و بسته بودن راههای بازرگانی و کمبود تولید دنیا این طلاها و ارزها را تبدیل بکالا کنیم و رفع نیازمندیهای خود را از این حیث بنمائیم در صورتیکه حالا میخواهیم مقداری از همان طلا یا ارزها را در راه عمران و آبادی کشور خرج کنیم و برمیزان تولید بیفزائیم . بنابر این داشتن پشتوانه صددر صد در حال حاضر باوضع اسفانگیز افراد کشور خلاف مصلحت و اصول اقتصادی میباشد .

در نامه خودتان خطاب باینجانب میفرمائید : " . . . درمقابل اصرار و میل شدید جنابعالی باینکار باشصت و بهیچ از آن هفتاد در صد موافقت کردم . . . "

باید یاد آور شوم که درجلسه ای که در تاریخ ۱۲ دی ۱۳۲۷ با جنابعالی مذاکره کردم ابدا " صحبت از ۷۰% نبود و جنابعالی باهمان ۶۰% موافقت فرمودید چنانکه قبل از تقدیم لایحه بمجلس شورای ملی نیز یکی از آقایان وزیران همین ۶۰% راپیشنهاد کردید .

دلیل این مطلب که چرا بانک ملی ایران بجای ۶۰% فقط ۵۰% پیشنهاد کرد و هیئت دولت هم این پیشنهاد را پذیرفت در نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ این جانب باستحضار جنابعالی رسیده است .

اما اینکه راجع باین ۶۰% میفرمائید : " . . . ولی منظور من طلای فلزی موجود بود نه ارزخارجی . . . " خوشوقتم از اینکه منظور خود را در این نامه تشریح فرموده اید زیرا در آن جلسه چنین نظری را ذکر نفرمودید . بهر حال هرگاه بلایحه تقدیمی دولت توجه بفرمائید مشاهده خواهید فرمود که پشتوانه پیشنهادی ۵۰% عبارت از طلا و ارزهای تضمین شده بطلا است که لااقل نصف این ۵۰% بایستی طلا باشد . در مورد ارزها هم اگر روزی ارزش آنها نسبت بطلا تنزل نماید بلافاصله تفاوت آن بما تادیه خواهد شد چنانکه چندی قبل بمناسبت ترقی مختصر طلا در بازار لندن تفاوت لیره های تضمین شده بما پرداخت گردید . با این وصف ملاحظه میفرمائید که ارزهای پشتوانه پیشنهادی فعلی از لحاظ ثبات ارزش مثل طلا است درصورتیکه ارزها ای که جنابعالی در سال ۱۳۱۰ بعنوان پشتوانه برای اسکناسهای این بانک قائل شده بودید چنین تضمینی را نداشت .

بقیه در صفحه ۶۰

از محمد وکیل

سخنان نافذ وجاوید

۴۱ـ" سگ زیبای من چه قدر از زشتی کردارت بی‌خبری ؟! "
سخن نیوتون کاشف نیروی جاذبه زمین خطاب بسگ کوچکش ـ نیوتون سگ کوچک زیبائی داشت شبی بمهمانی رفته بود سگ بازی‌کنان جراغ را واژگون کرد وآتش سوزی آغاز شد. اثاث خانه و نوشته‌هامنجمله کتاب خطی دست‌نویس نیوتون که در نگارش آن رنج بسیار برده بود طعمه آتش گردید. نیوتون که از آتش سوزی آگاه‌شد بشتاب بخانه آمد همه چیز سوخته بود واز کتاب‌هم‌جز مشتی خاکستر باقی‌نمانده بود نیوتون باتاثر جمله بالا راگفت این جمله از لحاظ ارزش اخلاقی نمودار رفتاربسیاری‌از مردم جهان است‌که از میزان زشتی کردار و رفتار خود بی‌خبرند .

۴۲ـ ما ندانیم خدا داند! سخن چنگیزخان مغول پیش از آغاز هرجنگ (چنگیزخان تالیف هارلد لمب امریکائی) .چنگیز قبل‌ازهر نبرد میگفت پایان نبرد را ماندانیم خدا داند.

شگفت آنکه حنگیز که سواره‌بمسجد میرفت و کتاب آسمانی را دور میانداخت وروحانیون رابمسخره‌میگرفت بکدام قدرت لایزال عقیده داشت ؟! از شگفتیهای‌روزگار دیگر آنکه‌چنین مردانی‌که میلیونهاانسان رابخاک و خون کشیدند ناپیداست . گور چنگیز ـ آتیلا ـ هیتلر نامعلوم و ناپیداست .

۴۳ـ " خاموش باش باد بی‌نیازی خداوند است که میوزد ، سامان سخن گفتن نیست " گفته امام عالم رکن الدین دانشمند بنام عصر سلطان محمد خوارزمشاه .

روزیکه بفرمان چنگیز مغولان مردم بخاراراقتل عام‌کردند و بناموس زنان و دختران با بی‌شرمی تجاوز مینمودندامیرجلال‌الدین علی‌ابن‌الحسن هرندی بمولانارکن الدین رسید وگفت مولانا این چه حالت است ؟این که می‌بینم به بیداریست‌یارب یابخواب ؟و مولانا جواب بالا را گفت (تاریخ مغول واسیلی یان ترجمه هرمزان تاریخ مغول ، عباس اقبال ، جهانگشاه جوینی) .

۴۴ـ " آیا در روی زمین جای آرامی پیدا نمیشودکه از گزندمغولان در امان باشم " ؟!

[redacted]

آخرین سخن سلطان محمد خوارزمشاه هنگام فرار از دست چنگیزخان . سلطان محمد خوارزمشاه ر آمل بصلاحدید سران سپاه بجزیرهٔ آبسکون پناه برد و در آنجا شمشیر و تاج سلطنت را بفرزندش جلال الدین سپرد ولی ر آن جزیره (که اکنون درزیرآب است) گرفتار گروهی بیماران جذامی شد و هلاک گردید .

ی از یکماه که تیمور ملک فرمانده قوای خوارزمشاه بجزیره آمد با جسد عریان اوروبروشد . منظرهٔ حزن انگیزی بود ، تیمور ملک شمشیر از کمر گشود ودر زیر پا شکست و گفت "افسوس ی که سپاهی عظیم زیرفرمان داشت و میتوانست عالمی را مسخر کند اکنون قادر نیست د بجنباند و کلاغ از خود براند ، او تک و تنها بی آنکه جامه‌ای برای سترعورت و مشتی خا ، وطن برای گور خود داشته باشد در اینجاافتاده است " (ر.ک چنگیز خان واسیلی یان تر هرمزان ص ۲۴۲ ، جهانگشاه جوینی بتصحیح علامه محمد قزوینی) .

۴۵ــ وای بر مغلوبین !

این سخن چندبار در تاریخ لشکرکشی‌های سرداران نامی شنیده شده است و اشاره به بازگشت ده‌هزار یونانی از ایران است که بفرماندهی گزنفون از خاک ایران رانده شدندو پس از آن هربرگشتی که سرداران بیگانه میکردند از شدت ندامت و رنج و بدبختی فریاد وای برمغلوبین را بلند میکردند .

۴۶ــ"یا امیرالمومنین‌مرا از بهردشمنان خودبگذار ،من جز از خدا از کس‌دیگرنترسم " آخرین سخن ابومسلم خراسانی بمنصور خلیفه عباسی .

منصور که از دلیری و پایمردی ابومسلم در هراس بود بحیله و تزویر او را دعوت کرد . روز اول چنان احترام شایسته نسبت بابومسلم بجا آورد که آن رادمرد ایرانی راخاطر آسوده گشت ولی روز دوم در حالیکه مردان مسلح بفرمان منصور در پشت‌پرده‌های اطاق پنهان بودند خلیفه آغاز سخن‌بدرشتی کردتا جائیکه ابومسلم گفت این سخنان بگذار من جزازخدا ازکس دیگر نترسم ، در این موقع باشاره منصور مردان مسلح بر او حمله نمودهو ناجوانمردانه سردار بزرگ خراسانرا از پای درآوردند (تجارب‌السلف تالیف هندوشاه.)

۴۷ــ" دوستان گریه نکنید ! ، اگر میترسید جسم مرا لاشخورها بخورند یک چوبدستی کنار دستم بگذارید تا آنها را برانم .افلاطون تنهاخواهش من این است یک‌مرغ بهمسایه بدهکارم باو رد کن .

آخرین سخن سقراط حکیم بزرگ یونان‌باستان است سقراط‌که محکوم بمرگ شده بود به قانون کشورش احترام‌گذاشت و از فرار خودداری کرد و پس از یک سخن‌رانی (که در کتاب حکمت سقراط مذکور است) جام زهر را نوشید درحالیکه بدنش‌آرام‌آرام سرد میشد از گریه‌وزاری شاگردانش‌تعجب کرد وبشوخی بآنهاگفت‌که‌در کنار جسدش‌چوبدستی بگذارند .

دانشمندبزرگ‌فقط یک مرغ بهمسایه‌اش بدهکار بود که وصیت‌کرد افلاطون وام او را بدهد.

۴۸ـ "اگر هیتلر بکشف من پی‌میبرد بدون تردید اکنون جهانی وجود نداشت "

سخن اوترهان نخستین کسی که ساختن سلاح اتمی رااز راه شکافتن هسته پیداکرد.

اوترهان درآلمان هیتلری باین‌کشف دست یافت . بزودی گشتاپو این خبر را بـــه پیشوا رسانید اوترهان از شرح کشف خود خودداری کرد او را بزندان بردند با آنکــه شکنجه بسیار شد راه ساختن سلاح اتمی را رهنمون نشد ـ پس‌از چندی بیاری سفارت سوئیس از زندان گریخت و بامریکارفت و با رفتن او بامریکا نخستین بمب اتمی آماده شد و شهر هیروشیما با این بمب بخاکستر تبدیل گردید .

۴۹ـ " باران نشانه رحمت آسمانی است و ماهمیشه در این مورد چشممان بآسمان است ولی بعقیده من لازم‌است کاری‌کنیم که درآینده نگاه مابآسمان فقط نشان توجه قلبی مابه پروردگار باشد نه‌سراغ گرفتن‌ابر وباران ، زیرا از این لحاظ ماباید وسائل آبیاری و زراعت را طوری کامل ومدرن کنیم‌که بفکر آمدن یا نیامدن باران نباشیم "

سخن شاهنشاه آریامهر در اول فروردین سال ۲۵۱۸ سلام نوروزی

بهترین راه پیشرفت و بهبود زندگی مردم‌ایران توسعه‌کشاورزیست ـ اشاره شاهنشاه به اهمیت آب در صنعت کشاورزیست غیر از ایجاد سدهای بزرگ تنقیه قنوات که قرنها منبع آب کشاورزی‌ایران بوده است مورد نظر شهریار ایران‌است .

۵۰ـ "دلم میخواهدولیعهددر زمان حیات من برتخت‌نشیندتااز طوفانهاو گردبادهائی که من در چند سال نخستین سلطنتم دیدم مصون بماند "

" سخن شاهنشاه آریامهر دربارهٔ جانشین خود والاحضرت ولایتعهد "

سالهای‌نخست سلطنت‌شاهنشاه‌آریامهر بر اثرحوادث ناشی‌ازجنگ دوم بسیار حزن‌انگیز بود ایران ناگهان‌بایک هرج ومرج مادی و معنوی روبروشد . متفقین که ظاهرا ایران رادوست و متفق خود میخواندنددر باطن برای پیش‌بردمقاصد خود وآینده‌نگری در اجرای مداخله هرچه بیشتر نقشه میکشیدند و توطئه بر پا میکردند .

منجمله نقشه‌های شیطانی کنفرانس وزراء خارجه‌سه دولت شوروی و امریکا وانگلیس بود که‌بدولت‌پیشنهادنمودندکه با تشکیل کمیته سه نفری اوضاع‌ایران رابطور اعم وآذربایجان را بطور اخص مورد بررسی قرار دهند وحتی در تشکیل انجمن‌های ایالتی حق اظهار نظر داشته باشند .

اما پایداری و پایمردی شاهنشاه آریامهردر برابر این خواسته‌هاکه مخالف قانون‌اساسی و مشروطیت ایران بود وزراء خارجه سه دولت را سخت ناامید کرد و به پیروزی شاه خاتمه یافت .

سپس نبرد با کارتلهای غول پیکرنفت آغازگردید ـ این بار انگلیس و شوروی چشم‌طمع بمنابع زیرزمینی ایران دوختندااما این بار هم ایمان شاه بخداوند و عشق بایران وایرانی پیروزی نهائی را نصیب ایران کرد، پهلوی دوم‌پیروزشدوایران‌رابراهی که راه‌سعادت و نیک‌بختی بود سوق داد. شاه ایران بادر نظر گرفتن آن حوادث آرزو داردکه در زندگی ولیعهدبمقام سلطنت برسدتا اگر باز هم نقشه‌ها ونوطئه‌هائی بوجود آید از تجارب‌گذشته استفاده نماید .

۵۱ـ یخ بست و شکست . سخن فی‌البداهه ملکه نورجهان همسرامپراتور جهانگیرشاه .

ملکه نورجهان که‌نام‌آورترین زن درتاریخ‌هندوستان است روزی در محلس جهانگیرشاه طالب‌آملی را دیدکه غزل تازهٔ خود را میخواند بابن‌بیت رسید وشاعر با خواندن آن به چهرهٔ حاضرین بحال استفهام نگاه کرد .بیت‌این بود :

زشرم آب شـدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا روزگار چون شکست ؟!

نورجهان بی‌درنگ در برابر این سؤال گفت " یخ بست و شکست "

۵۲ـ " این زمستان مرده‌ایست که بهاری را در آغوش دارد "

آخرین سخن میرابو مرد انقلابی فرانسه هنگام مرگ. وقتی میرابو آخرین دقائق عمر را طی میکرد دختر زیبایش در بالین او وی را بآغوش کشید و میرابو این سخن راگفت و خاموش شد .

۵۳ـ "تا آنجا که در توانائی من بود درکمال رساندن آثارم کوشیده‌ام . نمی‌خواهم که بنام من آثاری منتشر شود که شایسته مردم نباشد" .

آخرین سخن شوبرت موسیقی‌دان نامی‌لهستان .

شوبرت در روزآخر عمر بسیاری از یادداشتها و نوتهای ناتمام خود را خواست تا آتش بزنند شوبرت مردم دوست بی‌نظیری بود. آهنگهای‌دلپذیر وآسمانی او جاویدان است . بهترین سخنی که دربارهٔ این هنرمند میزنند میتوان‌گفت همان است که کویاتکوسکی پس از مرگش‌گفت‌که" او همچون یک قطرهٔ اشک پاک بود" (بهترین شرح حال این موسیقی‌دان را نویسنده دانشمند دکتر تقی‌تفضلی درکتاب نوازنده شاعر نوشته است)

۵۴ـ "هرگز سعادت شخصی قلب مرا مالامال در برنگرفته زیرا خوشبختی و شادکامی خود را جز در جامعه نمی‌بینم "

سخن ژان ژاک روسوـ خردمند بزرگ فرانسه که اندیشه‌اش برپایهٔ سعادت اجتماعی‌قرار داشت . روسو درکتاب خود بنام تفکرات رهروی گوشه‌گیر" درمسیر سالهای زندگی عقیده اجتماعی را تائید میکند .

۵۵ـ " یک امپراطور باید سرپا بمیرد نه در بستر"

آخرین سخن‌وسپازین‌امپراطور رم‌است ــ امپراطورسخت‌بیمار شددر حالیکه‌دیگرتوانائی ایستادن نداشت ، ناگهان از جابرخاست و جمله بالا را گفت و در آغوش‌افسرانش‌جـان سپرد. وسپازین در وضع قانون مهارت بسزائی داشت ودر دفاع از عقاید خود نیرومنـــد بود. در آخرین سال وسپازین مالیات سنگینی بر آبریزهای عمومی بست مردم که سخت عصبی بودندبه‌پسرش رو آوردندکه‌پدر را از گرفتن چنین مالیاتی منع نماید .

پسربدرخواست‌مردم نزد پدر رفت و گفت پدر بزرگوار اخذ مالیات از آبریزهای عمومی شایسته امپراطور نیست ، امپراطور مشتی پول خرد از جیب درآورد و گفت " پسرم پول بو ندارد .

"تاریخ رم قدیم سالهای قبل‌ازمیلادی

۵۶ــ " آدم‌ها نسبت‌بیکدیگر مانند گرگ هستند همدیگر را پاره می‌کنند"

جمله لاتین   که سخن و شعار فلاسفه بدبینی است که میگویند انسان خوی درندگان دارد ومانند گرگ یکدیگر را پاره می‌کنند .

برعکس گروه دیگری هستندکه عقیده دارند ، آدم‌ها نسبت بهم روش ملکوتی و خدائی دارند و جمله لاتین "   " معرف این اندیشه است .

بیشتر فلاسفه ایران پایهٔ حکمت و روش فلسفی خود را برپایه محبت و انسان دوستی گذاشته‌اند ــ سرآمدآنان مولاناجلال‌الدین بلخی و شیخ اشراق است (برای‌مطالعه بیشتر این‌دو مکتب بسیر حکمت در اروپا ــ روانشناسی دکتر علی اکبر سیاسی و شرح حال مولانا بقلم فروزانفر و نوشته‌های آقای دکتر رضانژاد در مجله وحید مراجعه فرمائید) .

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۵۵

درنامه‌خودتان‌بپولهای‌ایران در مسکو یعنی مقدارطلاو دلاری که در اتحاد جماهیر شوروی داریم اشاره فرموده‌اید . بااینکه در لایحه‌پیشنهادی دولت از این‌پولها بعنوان پشتوانه ذکری‌بمیان‌نیامده است معهذا چون ما این دلار وطلاهارا طلب مسلم وغیر قابل انکار خود میدانیم و اطمینان کامل داریم که‌آنها را از بدهکار وصول خواهیم شود. دلیلی وجود ندارد که آنها را جزو دارائی‌خود نشان ندهیم .ضمنا " لازم میدانم‌متذکر شوم که این‌قبیل‌اظهارات‌جنابعالی ممکن است تو هماتی ایجاد کند که خدای نخواسته‌مالا " بضرر کشور تمام بشود .

درباره‌جواهرات‌نیزهرچند در لایحه‌دولت‌تصریح‌شده است که جزو پشتوانه نخواهد بود اماکسی که مسکوک‌نقره در دست مردم و یا خارج‌ازکشور را "پشتیبان" پول بداند حق ندارد بوجود جواهرات‌پشتوانه اعتراضی نماید . (نا تمام)

خاطرات ماشاءالله خان کاشی ۱۴



قاصدین ما آمده وخبرآوردند که هژیرالسلطنه با عده اش متعاقب ما میباشد. فردای آنروز در بین راه امیرآباد ودروازه با هژیرالسلطنه مقابل شدیم وجنگ مفصلی واقع شد چون بلندی کوههای آنجا را سوارهای ما گرفته بودند آنها نتوانستند، جلو بیایند واز آنجا به اردستان مراجعت نمودند و ضمنا" از حالات ما که مصمم رفتن به بیابانک هستم مطلع شده بودند به اصفهان و مرکز راپورت داده بودند چون تعقیب کردن ما برای آن ها دربیابانک خیلی مشکل بود و حتی احتمال، تلف شدن تمام آنها را داشت ناچارا" هژیر السلطنه و عده اش عازم اصفهان شدند.

ماهم به شهر آب رفته و از آنجا منزل بمنزل رفتیم تا به یکنفر سخی بیابانک رسیدیم و در دهی که جلو راه بود منزل کردیم قاصدی به بیابانک فرستاده ومقداری پول هم دادیم که سیورسات خریده و بیاورد پس از اینکه قاصد به بیابانک رسید مانع دخول او بحصار شده و میگویند نه سیورسات میدهیم و نه میگذریم داخل بیابانک بشوید وقاصدرا کتک زیاد زده و پول ها را از او گرفته روانه اش نموده بودند.

قاصد آمد ومطالب را اظهارداشت چون اطراف ما بکلی کویر بود فقط همین آبادی را درنظرداشتیم حالیه که آنجا هم مانع ورود ما هستند وهمچنین سیورسات هم نمی فروشند

در اینصورت نه میتوانیم جلو برویم ونه میتوانیم برگردیم و چنانچه درهمانجاهم توقف نمائیم بواسطه نبودن آذوقه تلف میشویم با پدرم مشورت کرده اظهار داشت چنانچه در هر آبادی سنگربندی کنند و مانع ورود ما بشوند پس در اینصورت ما باید همیشه در بیابانها زندگانی نمائیم و چنانچه این خبر به سایرآبادی‌ها برسد آنها هم همین عملیات را خواهند نمود و دیگر نخواهیم توانست زندگانی نمائیم صلاح آنست که بهر نحوی که ممکن باشد آنجا را محاصره نموده و داخل آبادی شویم من نیز تصدیق قول ایشان را نموده و مصمم محاصره بیابانک شدیم من با چند نفر سوار شده وبرای تفتیش وضعیات بیابانک حرکت نمودیم همینقدر که دیدندما آنطرف قلعه میرویم شروع به تیراندازی نمودند ما اهمیتی به تیراندازی آنها نداده و تفتیشات لازمه نمودیم قلعه را بسیار محکم دیدم واز طرفی اطراف قلعه را هم سنگر نموده بودند اطراف بیابانک هم بکلی مسطح به قسمی که هیچ پناهی برای انسان نیست مجددا " به اردوگاه خود برگشتیم و نقشه جنگ را به این قسم کشیدیم که هرگاه از یکطرف بخواهیم به قلعه یرش ببریم خیلی اسباب زحمت و دادن تلفات زیاد است ولی چنانچه از چهار طرف حمله نمائیم یقینا " یکی ازاین دستجات موفق خواهند شد برادران و کسانم را طلبیده و بهریک دستور دادم عده سوار بسرکردگی شجاع لشکر روانه شد . ویک عده هم بسرکردگی برادر دیگرم سرتیپ ازطرف جنوب روانه نمودم سایرین را هم دستور دادم از سمت شرق حمله نمایند خودم نیز با پنجاه نفرازسمت مغرب حرکت نمودم از قلعه شروع به شلیک شدند سواران ماهم سواره مشغول تیر انداختن به قلعه شدند اهالی قلعه فقط با دستجاتی که از طرف مشرق و جنوب رفته بودند جنگ میکردند ولی بواسطه وحشتی که از دیدن اردوی ما برای آنها حاصل شده بود ملتفت سایر دستجات نشدند تا اینکه دسته شمالی و دسته من به حصار بیابانک رسیدیم فورا " پیاده شده و در پشت دیوارها سنگر نموده و مشغول شلیک به قلعه شدیم آنوقت اهالی قلعه سایر دستجات را ول کرده و با ما مشغول جنگ شدند آن دستجات هم وقت را غنیمت شمرده و آنها هم به حصار رسیدند که بیکمرتبه از چهار طرف شروع به شلیک وجلورفتن شدید بسمت قلعه را نمودیم پس از یکساعت جنگ به کوچه‌های آنجا رسیدیم اسبها را گذاشته و پیاده مشغول جلو رفتن شدیم نزدیک غروب آفتاب به پانصد قدمی قلعه رسیدیم تمام اهالی خانه‌ها را خالی نموده بودند و به قلعه رفته بودند خانه ها را سنگر نموده و مشغول جنگ شدیم شجاع لشکر و سرتیپ در آن جنگ خیلی رشادت بخرج دادندحتی بخانه‌هائیکه وصل به قلعه بود رسیده بودند و با سنگ با هم جنگ مینمودند بدین منوال چهار ساعت تمام جنگ بود چند نفر از سواران ما از راه قنات وارد قلعه میشوند .

اهالی قلعه از ورد آنها مطلع شده بسمت دهنه قنات شلیک میکنند دراین ضمن تمام

قلعه‌ها متوجه قنات شده وبکلی متوحش شده بقسمی که دست را از پا نمیزشناختند چند نفر از سواران با نردبان خود را ببرج قلعه رسانیدند ومشغول شلیک به داخل قلعه شدند اهالی که تمام توجهشان بطرف راه قنات بود یکدفعه ملتفت میشوند که برجهای قلعه‌را سواران ما گرفتند چاره جز تسلیم ندیده ناچارا" تسلیم شدند سه ساعت از شب گذشته همگی به قلعه رفتیم پس از تحقیقات معلوم شد .

که شش نفر از آنها مجروح شده‌اند یکی از آنها پس از دو روز فوت شد از ما فقط دو نفر تیردار شده بودند اهالی را اطمینان دادم که به هیچ وجه با آنها کاری نداریم فردای آنروز تمام اهالی از قلعه خارج شده و بزراعت خود مشغول شدند پس از چند روز توقف در آنجا کاغذی از انتظام الملک عرب پسر مصطفی قلیخان سهام السلطنه رسیده و تقاضا نموده بود که با عده‌اش مایل است به جمعیت ما ملحق بشود . من پذیرفته و جواب نوشتم انتظام‌الملک‌هم‌که مدتها بود ازاوضاع مرکزرضایت نداشت بواسطه ظلم و تعدی‌هائیکه از طرف ظل السلطان باو شده بود .مجبور به یاغی‌گری‌شده ویکصد نفر سوار تهیه نموده‌و درآن حدود بود چون خبر ورود مارسیده بودمصمم ملحق شدن با من‌شده‌بودمن‌هم بپاره ملاحظات پذیرفتم پس ازدو روز به‌حوالی بیابانک‌رسیده‌منهم برای‌پاس احترامات اوعده‌سوار بسر کردگی سرتیپ به استقبال او فرستادم پس از ورود به قلعه و ملاقات یکدیگر هم عهد و هم قسم شدیم مدت سی و پنج روز در بیابانک ماندیم قاصد به اطراف فرستادیم‌منجمله قاصدی هم بکاشان فرستادیم پس از چندی از کاشان خبر رسید که اردوهائیکه برای‌تعقیب ماآمده بودند بمرکز مراجعت نمودندعده مادرآنوقت قریب پانصد نفر بود پس‌از مشورت صلاح در حرکت و مراجعت بکاشان دیدیم فردای آنروز لوازمات سفر از قبیل آذوقه و آب تهیه‌نموده‌و بطرف شهر اب حرکت نمودیم‌یکشب هم در شهر آب توقف نموده و ازآنجا به اردستان آمدیم از اردستان هم بطرف کاشان حرکت نمودیم همینکه خبر ورود بکاشان رسید اهالی عموما" از تجار و کسبه و غیره برای استقبال ما از شهر خارج شدند در روز دو شنبه۱۷ ذیقعده ۱۳۲۸باتجلیل زیاد مارا بکاشان وارد نمودند چون خانه ومسکن نداشتیم .

و تمام‌راخراب‌نموده بودند ناچارا" بخانه حکومتی منزل نمودیم با اهالی کاشان از دوست و دشمن بطور مهربانی رفتار نمودیم در این مدت جلب قلوب دشمنان را هم نموده باوجود آن همه بدرفتاری که نسبت به ما کرده بودند ما جز نیکی ننمودیم‌و بحکم‌فتوت فراموش‌کردیم تمام‌علما و تجار و کسبه شهر دسته بدسته بدیدن‌ما آمدند مدت نوزده روزبا کمال راحتی در کاشان بودیم ازآنجائیکه همیشه آشوب طلب‌ها

منتظروقت بوده و همواره مترصد میباشند که آب را گل آلودنموده و ماهی بدست بیاورند مجدداً" چندنفری در طهران بنای تظلم ازدست ما را گذاشته و به هیئت دولت شکایتها کردندمن‌هم همه‌روزه تلگرافات به‌مرکزنموده واظهاراطاعت‌وعدم رضایت‌ازکارخود مینمودم عده هم از تجار و علمای کاشان شخصاً" تلگرافاتی بمرکز نموده‌و تقاضای تأمین نامه برای ما کردند در جواب آنها دولت تلگراف نموده بود که همین چند روزه قرارمقتضی در این کار میدهم سهداللـه هیئت دولت وقت که آقای مستوفی الممالک بود خیلی میل با صلاح این قضیه را داشت ولی بختیاری ها میخواستند این مسئله به اصلاح نرسد چونکه چند تن سرکرده‌های بختیاری بدست ما کشته شده‌بود از دولت تقاضای قلع و قمع ما را کردند دولت هم ناچاراً" قبول نموده و این مأموریت را به آنها واگذار نمود وشش عراده توپ‌و عده‌ای از طهران فرستاده امیر مفخم سردار ظفر ، سردار جنگ ، سردار بهادر ، شهاب السلطنه و معظم السلطان گلپایگانی با نه هزار بختیاری به قصد جنگ با ما حرکت‌نمودند همینکه‌این خبر بما رسید ما هم شروع به سنگر بندی و تهیه قوای خود شدیم برج و باروی شهر را سنگر نمودیم دروازه‌ها را هر یک به سردارهای خود سپردم .

دروازه فین وملک آباد را به شجاع‌لشکر واگذار نمودم‌دروازه دولت را به برادر دیگرم‌لنحور را به غلام برزی و دروازه اصفهان را به‌حسینخان انتخاب السلطان ودروازه عطار را به شاطر اکبر که یکی از سر کرده‌های رشید من بوده سپردم در ماه ذیحجـــه ۱۳۲۸ روسای بختیاری به یکفرسخی کاشان رسیدند و در لنحور منزل نمودندفردای آنروز یکعده از آنها به راهنمائی سواران رشیدالدیوان رئیس امنیه کاشان به محله پشت مشهد کاشان آمده وچون‌درآنجاکس از ما نبود داخل‌شده‌ودر آنجا مشغول‌سنگربندی‌شدند و محله پشت مشهد با شهر چندان‌مسافتی ندارد ولی چون دارای حصاری نیست که‌بتوان در آنجاجنگ نمود ما بکلی آنجا را خالی نموده و در شهر بودیم پس‌از اینکه مطلع شدند که پشت مشهد خالی است شبانه بانجا آمده و آنجا را سنگر نمودند فردا که این خبر بما رسید مصمم شدیم که آنها را از پشت مشهد خارج نمائیم یکعده بهمراه سرتیپ به پشت مشهد فرستادیم چون عده ما بدان محله آشنا بودند از خانه‌ها و پشت بامها خود را به حوالی سنگرهای آنها رسانیدند . (ادامه دارد)

متن دو استعفا نامه

ریاست محترم مجلس شورای ملی

نظر به اینکه اینجانب در انتخابات میان دوره‌ای سنای آذربایجان‌شرقی به نمایندگی مجلس سنا انتخاب شده‌ام .

نظربه‌اینکه‌طبق قانون عنوان نمایندگی دو مجلس در زمان واحد قابل جمع نیست .

نظربه‌اینکه‌تحقق‌عنوان‌نمایندگی موکول به تصویب‌اعتبارنامه در مجلس مربوط است .

نظربه‌اینکه‌درصورت تصویب اعتبارنامه درمجلس‌سناسمت نمایندگی مجلس شورایملی اینجانب منتفی خواهد بود .

باعرض‌مراتب بالا در صورتیکه آنجناب بانظرفوق‌موافق‌باشند‌دوران نمایندگی مجلس شورایملی اینجانب رااز تاریخ تصویب اعتبار نامه‌ام‌درمجلس‌سناخاتمه‌یافته اعلام خواهند فرمودودرصورتیکه‌احیانا" نظری غیر از آنچه معروض‌افتاد داشته باشند ، خواهشمندم این نامه‌رااستعفادر نمایندگی‌تلقی ومقرر فرمایند تشریفات‌مربوطه‌طی شود ، باتقدیم احترام —

محمد حسین موسوی

ریاست‌عظمای مجلس شورای ملی

بمناسبت‌قبول‌پست‌معاونت نخست وزیر استعفای‌خودراازنمایندگی مجلس شورای ملی ازحوزه‌انتخابیه‌استهبان ونی‌ریزد بدینوسیله اعلام میدارم .

بااحترام — محمد صادق کاظمی

دستگیر همه کس

در تیرماه ۱۳۱۵ که برای بازرسی فرهنگ به تربت جام رفته بودم دیدم جنب مقبره احمد جام روی سنگ مرمری نوشته شده بود :

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس — ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس

در گاه تو است قبله گاه همه‌کس — لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته با دیه بی سرانجامی — محمد همایون — ۱۴ شوال سنه ۹۵۱ این خط و یادگار مربوط به‌محمدهمایون‌پادشاه‌هندی است که در زمان شاه طهماسب اول‌صفوی بایران پناهنده شده و پادشاه ایران او را بگرمی‌پذیرفت و پناه داد و در باره اواز مهمان نوازی و مهربانی فرو گذار نشد. صاحب تاریخ عالم آراء عباسی در باره این مهمان عزیز و میزبان کریم نوشته است :

" آنچه شایسته مهمانی چنان و در خور میزبانی چنین باشد تکلف فرموده‌اند. "

بعدا" آن‌سنگ را به تهران‌منتقل کردند و در موزه ایران باستان نگاهداری میشود.

(داستانهائی از پنجاه سال معزالدین مهدوی).

وزارت کار و امور اجتماعی

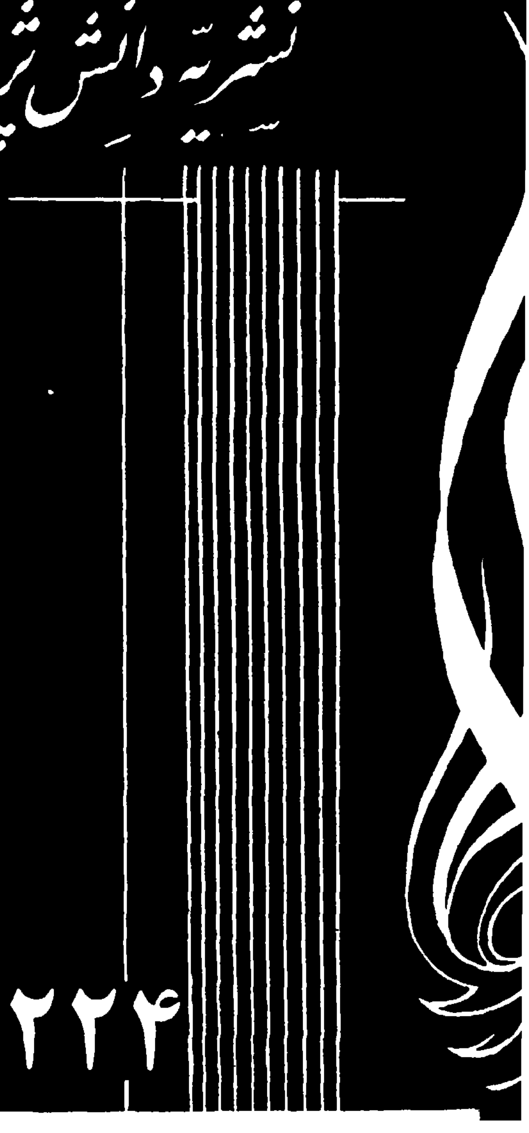
قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیردعوت‌میشود جهت مصاحبه‌و راهنمائی شغلی تاتاریخ ۲۵۳۶/۱۰/۲۰ به مرکز کاریابی و اشتغال کرج و یا به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند. کارگران ماهر و نیمه ماهرکه دارای گواهینامه مهارت حرفه‌ای از مراکز آموزش ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

ردیف	نام شغل	تحصیلات	تعداد
۱	مهندس برق	لیسانس	۱نفر
۲	مهندس مکانیک	"	۱نفر
۳	مهندس صنایع تولیدباقالبسازی	"	۱نفر
۴	مهندس کنترل مرغوبیت	"	۲نفر
۵	مترجم زبان فرانسه	"	۳نفر
۶	مدیر فروش	"	۲نفر
۷	متخصص دستگاههای الکترواستاتیک	لیسانس	۲نفر
۸	طراح صنعتی مصنوعات فلزی	دیپلم ببالا	۲نفر
۹	نقشه‌کش و محاسب صنعتی	" "	۲نفر
۱۰	متخصص بسته‌بندی مصنوعات فلزی	" "	۳نفر
۱۱	تکنسین در رشته‌های برق ، مکانیک فلزکاری ، شیمی ،ساختمان ، ماشین آلات عمومی آشنا به نقشه خواندن		۲۱نفر

وحید

نشریهٔ دانش‌پژوهان



۲۲۴

فهرست ۲۲۴

از ۱۵ تا ۳۰ دیماه ۲۵۳۶= صفر ۱۳۹۸= ژانویه ۱۹۷۸

نوضیح: در شماره ۲۲۲ صفحه ۱۴ سطر ۱۱ متن صحیح عبارت چنین است : "البته همیشه با لباس نظام بودند . . . "

در شماره ۲۲۳ سطر ۷ فهرست اشتباه است و اشعار ذیل صفحه ۱۲ نیز ناقص و در غیر محل خود چاپ شده که در این شماره در صفحه ۲۶ متن کامل آنرا ملاحظه میفرمائید . اینگونه اشتباه‌کاریها و غلطها را افراد ناوارد و غیر مسئول مرتکب میشوند وموجبات شرمندگی ما را فراهم میآورند .

مجله وحید: صاحب امتیاز و مدیر مسئول : **سیف‌الله وحیدنیا**

تاسیس دیماه ۲۵۲۲ (۱۳۴۲) نشانی : تهران ، خیابان شاه کوی جم ، شمارهٔ ۵۵
تلفن ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ .

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزاردویست ریال . خارجه دوهزار ریال .
بهای یک شماره **پنجاه ریال و بعد از یکماه دوبرابر .**

استاد وحید دستگردی

طریق زندگانی

ای چشم خرد بکار بینا باش — وی بازوی معرفت توانا باش
ای تیغ هنر برهنه پیکر شو — وی پای شکوه پهنه پیما باش
ای حزم فسون سراکران جو شو — وی عزم کناره جو تو با ما باش
ای مرد ادب پژوه دانشور — در پاس ادب سپاه آرا باش
از گلشن شعر خار سوزی کن — وز کشور علم جهل پیرا باش
بر دفتر علم و فضل شیرازه — بر صفحهٔ فر و جاه طغرا باش
پیرایهٔ علم حسن اخلاق است — از دانش و خوی خوش‌مطرا باش
ویرانه مکن جهان ز خوی زشت — معمار جهان بخوی زیبا باش
آئین و طریق زندگی اینست — بشنو ز وحید و کارفرما باش
نو برتر از این سپهر مینائی — هم برتر از این سپهر میناباش
از جامهٔ ناکسی مجرد شو — وز تربیت کسان مربا باش
زشتند اگر کهان تو زیبا شو — کورند وگر مهان تو بینا باش
در کار خود از کسی مدار امید — نومید ز ناکسان دروا باش
تا سرسائی به افسر خورشید — در کار چوگوی پا برجا باش
مغرور مشو بحرف سوداندیش — ورنه بزبان همینه سودا باش
تا چند زبون جانور تا چند — گر آدمئی هم آدم آسا باش
خواری مکش از زمانه ریمن — بر تیغ ستم چو سنگ خارا باش
برخصم چو تیغ‌زن بر ابرو چین — با دوست چوگل گشاده سیما باش
چون خضر مخواه زندگی برخویش — زنده کن مرده چون مسیحا باش
بر خدمت آدمی کمر بسته — در خاک چو بر سپهر جوزا باش
بر چرخ بسای دوستان را سر — بر خاک ز دشمنان جبین‌سا باش
همچون خم مل بجوش بر مردم — درمینا بادهٔ مواسا باش
در پرده‌شدن چو زن زنامردی‌است — بی پرده سخن کن و هویدا باش
نه بنده خلق باش و نه خواجه — نه حکم بکش نه حکمفرما باش
نه‌خلق خدای‌را بخون درکش — نه در طلب خدای یکتا باش
از روی و ریا و مکر شو بیزار — یکرویه چو آفتاب و آتلا باش
بر خلق به عدل و داد کوشش کن — در راه به اعتدال پویا باش
امروز زمانه راست فردائی — امروز مبین و فکر فردا باش

به قلم فریدون توللی

نبیرهٔ چنگیز !

حکایتی طنزآمیز، بر شیوهٔ کهن

نبیرهٔ چنگیز، به خلوت اندر، بر اریکهٔ عزّت بود و، ندیم و وزیر، در خدمت وی؛ که ناگاه، آن بزرگ را، تیزی خرد بجست و، ندیم، آن بانگ بشنید و، سرِ ستایش، بر خاک نهاد و، چنانکه شیوهٔ متملقان است گفت:

— ای امیر! این نغمه که از تو برآمد، به لطافت چنان بود، که زهره، از نواختن آن فرو ماند و، نکیسا، از آن زخمه، پرداختن نتواند!

خاقان را، ستایشی چنان، خوش نیفتاد و، مدیحه، بر ریشخند گرفت و، گوینده، به جلاد سپرد.

شامگاهان، که (وزیر) به خانه اندر شد و، خبر واقعه، بر دخت خود، بازگفتن گرفت، دختر گفتش:

— شکر ایزد، که تو، به شنیدن آن بانگ، زبان درکشیدی و، خاموشی گزیدی!

وزیر گفت: ای جانِ پدر، اگر راست خواهی، من، پندِ نیای تو، بجای آوردم، که خود، عمری در وزارت مغولان بود و فرمود: « ای پسر، اگر خدمت این امیران پیشه کنی، بهوش باش، که هرچه شرفِ صدور یابد، به شرف عرض رساندن، نتوان! ».

قطعه

تیزِ خاقان، گر شنیدی، بر گرانگوشی گرای
کز گرفتارانِ عالم، خواجه آزاد است و بس!
گرچه، مداحی در آن درگه، ولی در مدحِ تیز
پاسِ آن گوهرفشانی، تیغِ جلاد است و بس!



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۱۳

درصفحات قبل اشاره کردم زمانی که‌امیرخسروی سمت وزارت داشت مذاکرات با روس‌ها راخودانجام میداد . بعدازاینکه وزارت دارائی بمن سپرده‌شد ناچار ضمن مذاکره با آلمانها مذاکرات با نماینده تجارتی شوروی را هم خودم انجام میدادم . کالاهایی‌که در مقابل کالا بما تحویل میدادند اکثر از راه بحر خزر و جلفا میرسید . درسالهای‌عادی، اغلب موازنه بازرگانی بنفع ما بود بدین معنی که بیشتر کالابمامیرسیدو کمترصادرمی‌شد ولی در هر حال در حساب تهاتر آخر سال سعی می شد موازنه برقرار باشد .

پس‌ازشروع جنگ جهانی‌و قبل از حمله آلمان‌به روسیه هم این روش ادامه داشت ولی از اوائل خرداد کم‌کم مقدارجنسی که بایستی بما تحویل شوددر مقابل اجناسی که ما بآنهاتحویل‌میدادیم‌تنزل کرد و مکرر کشتی‌های‌آنهابه بندرپهلوی و نوشهرخالی‌میآمدند و اصرار داشتند هر چه بیشتر جنس‌از ما تحویل بگیرند یکی از کالاهائی که در قرارداد ما بآنها تحویل میدادیم برنج بود (سالی پنجاه‌هزار تن برنج به روسها می‌فروختیم) .

بطور معترضه باید تذکر بدهم که در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید بااینکه‌فقط در مازندران و گیلان برنج کاری می شد ، علاوه بر مصرف داخلی پنجاه‌هزار تن نیز همه ساله صادرمی‌کردیم ولی متاسفانه‌فعلا "اجازه‌برنج کاری درفارس وخوزستان هم داده شده همه‌ساله‌پانصدهزارتن‌یا بیشتر برنج‌برای مصرف داخلی وارد میکنیم‌ولی از یکطرف وزارت کشاورزی مدعی است که محصول سالیانه‌برنج کشور از مرز یک میلیون تن گذشته است .با

این احصائیه وزارت‌کشاورزی‌صحیح نیست یا اینکه باید تصورکنیم هر فردی اعم از کوچک و بزرگ در روز چند کیلو برنج مصرف میکند .

در سالهای قبل از جنگ برای تحویل برنج هزاران هزار ایراد میگرفتند از حیث داشتن‌شلتوک یا رطوبت بیش از چند درصد که در قرار دادقیدشده بود ولی‌بعد از شروع جنگ جهانی دیگر این ایرادات نبود و هرچه ازما می گرفتند بدون چون و چرا رسید می دادندوروز بروز هم اصرار داشتند تا جنس بیشترتحویل‌بگیرند بدون اینکه عملا" کالایی تحویل بدهند .

من الکسیف نماینده تجارتی‌شوروی‌را چندبارخواستم وباو تذکر دادم و جواب او این‌بود : "به مسکو تلگراف‌می کنم "حتی یک روزناراحت شدم و گفتم‌تصور نمیکنم دولت شوروی‌درمسکو باشدو ازمسکو عقب نشینی کرده‌اند .بسیار ناراحت شد وگفت‌خیراستالین هیچوقت مسکو را ترک نمی کند بعدها فهمیدم این صحبت نابجای من در زندگی بعد از شهریورم بی تأثیر نبود .

خلاصه یک روزکه‌شرفیاب حضوراعلیحضرت بودم فرمودند روسها در مذاکراتشان تغییری داده‌اند و کارهای آنها مثل گذشته جریان دارد یا نه ؟

عرض کردم این اواخر کمتر به ما جنس تحویل میدهند و بیشتر می‌برند و اکثرا" کشتی‌هایشان خالی میآید .

فرمودند با آنها صحبت کرده‌ای ؟

عرض کردم بلی . نماینده تجارتی‌آنهامیگوید مراتب را به‌مسکو اطلاع‌داده‌است.

من‌که‌عادت‌دارم با هر کس در زندگی‌اداری‌و اجتماعی کار کرده و تماس‌داشته‌ام دروغ‌نگویم‌و برخلاف‌صمیمیت عملی‌نکرده باسم عرض کردم تصورمی کنم آقایان نظرخاصی دارندو علتی‌در کار است که‌از دادن جنس بما کوتاهی میکنند . (البته در آنموقع هنوز آلمان به روسیه حمله نکرده بود) اعلیحضرت در فکر فرو رفتند و چیزی نفرمودند . من مرخص شده وبه‌وزارتخانه آمدم .شب آنروزمرحوم دکتر نامدارکه با او از مدرسه‌دارالفنون آشنا شده بودم و روابطی دوستی بین ما برقرار بود بافتخار وزارت من چند نفر از وزرا و دوستان و نخست وزیر را به منزلش در شمیران دعوت کرده بود .

بجاست حاشیه‌ای کوچک بروم و یادی از مرحوم دکتر نامدار کنم .

مرحوم دکترنامدارپسرمرحوم شیخ‌علامرضا خان ازقضات‌قدیمی وزارت دادگستری بود و با مرحوم داور دوست بود .

مرحوم داوردر موقع وزارت‌خود با کسب اجازه از اعلیحضرت فقید اقدام کرد و دکترمهدی نامدار و فتح‌الله خان پسردکترامیر اعلم‌را که بخرج وزارت جنگ به شهر لیون

در فرانسه فرستادند و هر دو دکتر در دارو سازی شدند . دکتر نامدار پس از بازگشت از اروپا مدتی افسرو رئیس داروخانه‌سپه بود و سپس موفق شد از نظام خارج شده در دانشگاه تهران با سمت استادی به کار بپردازد و سپس هم در کابینه رزم آرا شهردار تهران شود .

وی مردی بود بسیار با استعداد و با هنر و مدنی هم مدیر مدرسه تاءتر بود ، گل باز و خانه‌اش همچون گلستان بود و بهترین گلها را پرورش میداد نسبت به دوستان فوق‌العاده علاقمندبود و از کمک به‌اشخاص و دوستان کوتاهی نداشت . افسوس که درآخر عمردرنتیجه‌اشتباهی که‌درزندگی‌خصوصی‌مرتکب شد دوستان را از خوددور کردوزندگیش زیر و روشدوعاقبت در نتیجه تصادف با ماشین و پس از یک عمل جراحی فوت کرد . خدایش بیامرزاد من تا آخرین روزهای زندگیش بر عکس اکثر دوستان دیگرش با او ترک دوستی نکردم و هیچوقت صحبت‌های او را در موقعی که رئیس شرکت‌داروسازی کشور بود نسبت به‌دختر نازنینم که مبتلا به مننژیت بود و پسرم فریدون که مبتلا به حصبه بود فراموش نکرده و نخواهم کرد .

باری‌شب رابا خانم بمنزل دکتر نامدار رفتیم ، مرحوم منصورالملک نخست‌وزیر هم آمدند . هنوز سرشام نرفته بودیم مرحوم میرزا عبداله‌خان نبوی (دوستانش او را عبداله گاوی میگفتند چون بسیار چاق بود) که دائی خانم منصور بود وارد شده رو به منصور کرد و گفت که من تمام شهر را عقب شما گردیدم چون اعلیحضرت چند بار شمارا خواستند که فورا " شرفیاب شوید .

منصور با عجله رفت . ما همه نگران شدیم که چه پیش‌آمده که شاه اوائل شب منصور را احضارکرده است . بعد ازمدتی منصور مراجعت کرد و همه منتظر بودند که علت احضار را بدانند منصور مرا در خلوت خواستند و گفتند امروز در شرفیابی چه گفتی که اعلیحضرت را نگران کردی؟

گفتم راجع به مذکرات با روسها پرسیدند و من جواب دادم که روسها احتمالا" نقشه‌ای دارند که در بردن جنس بیشتر اصرار دارند و از تحویل جنس کوتاهی می‌کنند .

منصور گفت چرا اینطور صحبت کردی اعلیحضرت بسیار نگران شدند و مکرر پرسیدند مقصود گلشائیان از این مطلب که اظهار کرده چیست ؟ و من تا حدی خیالشان را راحت کردم . تو هم فردا برو و یک جور عرض کن که رفع نگرانی از معظم‌له بشود .

من به‌منصور گفتم شرفیاب خواهم شد ولی حاضر نیستم دروغ بگویم چون کتمان حقیقت آنهم از شخصی مثل اعلیحضرت همایونی علاوه براینکه خلاف صمیمیت و نوکری است ممکن است عواقب ناگواری هم داشته باشد .

بقیه در صفحه ۱۲

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی‌خواند ،معانی دانست

۱۹

نظریات دانشمندان‌بزرگ اسلام در خصوص اختیار .

شیخ فلاسفه‌مشاد ــ ابوعلی‌سینا ــ عقیده دارد که ، اختیار یابه سبب است‌ویابداعی و اختیار بداعی ــ خواننده‌وخواستارانجام‌فعل ــ عین اضطرار است و اختیار حقتعالی‌در افعال خودبه داعی و سبب نیست . زیرا هر مختاری بجزذات واجب الوجود ، دراختیار خود مضطر و در افاعیل خویش مجبور می‌باشد بدین برهان که اختیار در ممکنات حادث است و هر حادثی ناگزیر ازوجود محدث ــ حادث کننده ــ می‌باشد ، پس اختیار انسان‌از سبب مقتضی‌وعلت موجبه است که بواجب‌الوجود منتهی می‌شود ،و انسان در عین اختیار خود مضطر است ، و بقول مولانا بلخی در غزلیات خویش :

دور است زجبر ، اختیارم مجبور ، باختیار خویشـــم

و در موضع دیگر ، در معنی‌واجب الوجود با لذات می‌گوید :که خداوندتعالی‌نفس واجب بودن است ووجود او با لذات ،و هر صفتی‌ازصفاتش بالفعل میباشد ،و قوه‌واستعداد که از خصوصیات ممکنات است در او نیست ،پس‌اگر او را باختیار و قدرت وصف می‌کنیم ، منظورمان‌اینست که اختیاروقدرت او بالفعل می‌باشد ، عکس مخلوقاتش که قدرت‌واختیار درآنان بالقوه بوده ، مختار بالقوه هرگز قادر نیست که فعلی را بوجودآورد . از جـانب دیگر خداوند متعال در اختیار خود داعی نیست یعنی در انجام فعل‌خود نیازمندبداعی نمی‌باشد ، زیرا اختیار او ذاتی‌است نه عرضی پس مختار بالفعل می‌باشد ، و اختیار در

انسان‌چون بالقوه و عرضی‌ومستعار از اوست ،اختیارش عین قوه و امکان و استعداد بوده ، و این هرسه بنوبه خود از مصادیق امور سلبی‌و عدمی می‌باشند ،و درنتیجه اختیار بمعنی حقیقی خود در انسان مساوق‌و هم آغوش عدم است .

صدرفلاسفه‌جهان ــ صدرالمتالهین ــ در کتاب اسفار میفرماید : چون‌قدرت‌درانسان قوه‌یعنی‌وجودخیلی‌ناقص ، و در خداوند تعالی بالفعل ــ یعنی بکمال وجود ــ می‌باشد ، پس امکان ندارد که از قدرت‌انسان‌فعلی‌صادرشود که‌بمرجح‌واجبی‌نیازمندنباشد ،وچون‌قوه از خصایص‌عالم‌ماده است ،توصیف خدای تعالی بقدرت در حقیقت توصیف‌بفعلیت‌بوده ، بدلیل اینکه واجب الوجود با لذات ، واجب الوجود از جمیع جهات و حیثیات میباشد ، پس اراده او در آفریدن مخلوقاتش ، اراده وجوبی و ذاتی بوده وازقصدوداعی‌مبرااست ، ولی در انسان چون اراده از حیث نسبت میان وجود مورد اراده و عدم آن متساوی است خود بخود برای رجحان یکی از دوطرف‌وجودی و عدمی برطرف‌دیگرصالح نیست ،وچون یکی از ایندو طرف بردیگری رجحان یافت ، همین دلیل بردخالت علت موجبه و اراده جازمه خدایی است ، که موجب فعل می‌شود ، پس بطور کلی ماسوی الله در اراده خــود مضطر و مجبور هستند و نسبت اراده بمراد ، مانند نسبت علم بمعلوم و وجود به موجود است ،و ترجیح ایجابی ذات واجب‌الوجود در افعال نه‌تنهامنافی اختیار انسان درصدور افعال نیست ، بلکه همین خود دلیل‌تاکید اختیارانسان در حد و دخالت وحیطه امکانی اوست ، ولی اگر اراده ذاتی خداوندتعالی ایجاب‌نکند هیچ فعلی بوجود نمی‌آید ، وپس از تعلق اراده‌اش ، راهی برای تخلف ممکن صرف از مرید باقی نمی‌ماند و با نظربذات‌او واجب میشودکه عالم بوجود آید ، پس‌نسبت عالم بذات‌او مانند نسبت حرارت بآتش و نور بخورشید یا زوجیت باربعه می‌باشد .

پس ذات باریتعالی فاعل‌حقیقی‌و موجب‌است ، نه مختار ، زیرا معنی موجب‌اینست که فعلی را ایجاب و ایجاد کند و اراده موجبه او مبدء صدور فعل باشد .

استاد بشر و عقل حادی عشر ــ خواجه نصیرالدین طوسی ــ عقیده‌داردکه‌در مورد جبر و اختیار باید به‌سبب‌اشرف بودن اختیار از جبر ،اختیاررابخداوندتعالی‌نسبت‌داد ، اگرچه ذات‌پاک او از جبر و اختیار منزه و از نسبت‌منزه هم‌منزه‌می‌باشد ،اما درموردنسبت اختیار باو ،چون اختیار مسبوق بعلم و قدرت و اراده و حیات می‌باشد ، بنابراین اختیار بروجهی‌که‌رایج است از ذات‌الهی منتفی بوده ، چون چنین اختیاری‌نداشته باشدبطریق اولی‌جبرهم باو منسوب‌نخواهدبودوانسب اینستکه خداوند متعال را فاعل‌بالذات‌خوانند نه مختار و هرچه مفهوم و معقول و متخیل و موهوم باشد از خداوند تعالی مسلــوب و از اینگونه مصادیق منزه دانند .

اما درانسان قوایی نهاده شده که بی اختیارمنشاء افعالی میشود و برخی از آن قوا مبادی افعالی دیگرند ،مانند ادراک که مبداء شهوت و غضب و جزآن میباشد ، وبهرحال صدور افعال ارادی در انسان ، بحسب‌این قواست و با نبودن هر دو ، یا یکی از آنهافعل ممتنع‌می‌باشد .

قدرت و اراده در بشر مستندباسباب دیگرند تابرسد به سبب اول ،یعنی‌ذات‌واجب الوجود که مسبب الاسباب است ،ومراد از اینکه انسان‌مختار می‌باشد ، اینستکه قادر برانجام بعضی‌افعال‌بحسب اراده خود می‌باشد و امرونهی و ثواب و عقاب‌این فایده را دارد که‌در انسان شوقی حاصل می‌کند برای طلب کمالی که آن‌شوق مبداءاراده او می‌باشد و آن‌اراده باعث طلب و کوشش برای رسیدن بکمال‌موردنظرمی‌شود و وجودانسان و قوا و افعال‌ارادی و غیر ارادی او در سلسله معلولات ذات واجب الوجود مرتب و منظم است و افعال انسان نسبت بقوایش باقتضای تقدیر و مشیت الهی است ، وهرچند که‌علم خداوند موجب فعلی معین است اما چون موجب ،سبب لازم دارد وسبب‌آن قدرت و اراده شخصی‌است‌که‌منافی با اختیارآن‌شخص‌نخواهدبود ، و اگر گویندکه کوشش وجهد راچه فایده‌ای‌متصور است‌زیرا هرچه تقدیر باشد .محاله بانسان میرسد و اگر تقدیر نباشد ، جهد را فایده‌ای نیست ، باید گفت : اگر تقدیر باشدکه‌چیزی‌بواسطه جهدا حاصل شود ، پس بدون آن حاصل‌نخواهد شد و جهدناکردن‌دلیل برعدم تقدیر چیزی است که در آن جهد نشده است ، ولی جهد نکردن دلیل بر تقدیر نکردن خداوند تعالی نیست ، و چون جهد به تنهایی‌سبب موجب فعل یا چیزی نیست ، بلکه باید باشرایط دیگری توام شود که آنها را ((حسن توفیق)) یا ((استجماع شرایط)) گویند وسوء توفیق فقدان بعضی از آن‌شرایط‌واسباب است ، و حتی وجودسبب‌غیرموجب‌یعنی سبب ناشایست‌برای‌انجام کاری ، اقتضای‌وجودمسبب نکند ،پس در افعال اختیاری مردم علم خداوند موجب ،و اسباب‌و شرایط‌و آلات‌این‌ایجاب ازانسان است که مبادی این آلات‌و حواس،یعنی ارادموقدرت و حیات و علم ،باز مربوط‌بخداوند میباشد .

در صفحه۹۴ کتاب موردنقد ، تحت عنوان : " اعمال خداوند بدون‌علت‌است" بنقل از فصل‌بیست کتاب " التصوف لمذهب اهل التصوف" عبارت کلابادی را اینطـور ترجمه‌کرده است : " مشایخ همداستانند در اینکه اعمال انسان موجب سعادت یا شقاوت آنها نیست ، بلکه هر یک از این اعمال بنابر مشیت خدا حاصل میشود" اما اصل عبارت کلابادی اینست : " واجمعوا ، ان الافعال لیست بسبب للسعاده و الشقاوه ، وان السعاده و الشقاوه ساتقبان بمشیه الله تعالی لهم وکتابه علیهم " .

آقای‌دشتی ، علاوه براینکه عبارت کلابادی را ابتر و بدون توجه بدنبالهٔ‌آن‌نقل

و ترجمه کرده ، در ترجمه هم راهی بخطا و دلخواه خود پیموده است ، نه در حفظ معنی و امانت علمی ، زیرا ترجمه باید بیان واظهار معنی مافی‌الضمیر متکلم یا نویسنده‌باشد ، نه خبردادن و بیان عقیده ترجمه کننده ، واما ترجمه درست‌عبارت کلابادی : " و همه صوفیه بالاتفاق برآنند که کارهای بندگان خدا سبب نیک بختی و بدبختی آنان اینست، و نیک بختی و بدبختی هر دو سابقند بر خلق بندگان بمشیت خدای تعالی و نوشتن او برایشان " . آقای دشتی چون از بنیان و پایه ، در علوم و معارف الهی بی‌وقوف وناآگاه است ، بنابراین‌در ترجمه عبارات صوفیه و عرفانیز ، این بی وقوفی آشکار میشود ،وعلی‌ـ الاصول اجماع و اتفاق عقیده صوفیه برخلق افعال که در مباحث پیشین بطور مفصل مورد بررسی‌واقع شد ، قابل دقت نظری بیش از این سادگی‌های عامیانه است ، و توجه‌خواننده محترم را بامعان درمطالب زیر جلب می‌کنیم :

۱ ــ پیش از خلق مادی و وجود خارجی هر ماهیتی از ماهیات ، و هر عینی‌از اعیان‌ثابته ، آن‌ماهیت‌وعین ، در علم عنایی و ذاتی‌حق سبحانه وتعالی دارای‌موجودیت است ، بطوریکه تجلی حضرت حق در مرتبه و احدیت بصورت اسماء و صفات و ماهیات و اعیان‌موجودات ، مستلزم‌تجلی مزبور بشئون و احکام و آثار و افعال هریک ازآنهاست ، و بعبارت دیگر تجلی از مرتبه‌لااعتباری یعنی احدیت مطلقه و ذاتیه ، بمرتبه وجود اعتبارات اسمایی و صفاتی ، با تجلی بشئون واحکام‌و آثار و افعال هریک از اعتبارات‌و ماهیات و اعیان ، با هم و واحد'است . فی‌المثل ، ماهیت و عین هر انسان در علم‌الهی با همه صفات و خصائص وافعال و آثارآن انسان است ، بطوریکه در مرتبه خلق و وجود خارجی عینا" همان وجود علمی ذاتی میباشد ، و اعمال و آثار وخصائص و صفات او از خوش بختی و بدبختی همان است که قبل از خلق مادی و لحمی او در عالم علم ذاتی و عنایی حضرت حق موجود ، و بدان اوصاف از ماهیات و اعیان دیگر متمایز بود ، و این همان‌نظریه است که عارف کامل و حکیم شامل الوقوف ، میرفندرسکی در مطلع قصیده‌اش فرموده است :

چرخ ، با این‌اختران‌نغز و خوش زیباستی ــ صورتی در زیردارد ،آنچه‌دربالاستی

و چون‌صورت زیرین باید با نردبان علم و عمل و معرفت و ایمان باصل خود پیونددوهر دو صورت منطبق شوند فرمود :

صورت زیرین ، اگر با نردبان‌معرفت ــ بر شود بالا ، همان‌با اصل‌خودیکتاستی

بنابراین سعادت و شقاوت نیز برای هر انسانی ، پیش از خلق مادی و خارجی‌او ، موجود در علم ذاتی حضرت احدیت بوده ، چنانکه اصل وجود و یقین و ماهیت و تمایز وی از موجودات دیگر ، در دست اختیار و بفعل خودش نبوده ، اوصاف وافعال و خصائص اوهم

سابق برخلق مادی و لحمی وی در مرتبـه و احدیت و مقام اعتبار اسماء و صفات ثابـت به ثبوت و تحقق علمی عنایی و تجلی صفاتی حضرت حق ـ جلت کبریائه ـ بوده‌است، و بهمین دلیل است که کلاباذی حدیثی‌از عبدالله بن عمر بدنبال عبارات خود نقـــل می‌کند که حضرت رسول‌ص فرمود : " این کتابی است از پروردگار جهانیان کـــه در آن نامهای اهل بهشت و پدران و قبائل آنان است الی آخر . . . . و هم چنین است‌درباره اهل جهنم . سپس کلاباذی اضافه میکند که : " وقال علیه السلام ، السعید من‌سعد فی بطن امـه و الشقی‌من شقی فی بطن امـه " که آقای دشتی درنقل همین‌عبارت معـروف هم امانت علمی را رعایت نکرده و بجای " من سعد و من شقی " کلمات سعید و شقـی را تکرار کرده است .

(ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۷

ایشان قانع نشدند . منهم تصمیم گرفتم اگر باز صحبتی در حضور شاه شد نظر خود را تکرار کنم . البته حاضرین‌درجلسه ملتفت نشدندکه علت احضار منصور چه بوده . فقط خود منصور گفت احضار من مربوط به کارهای جاری بود . بی‌مناسبت نیست در اینجا اشاره کنم که فرمایشات اعلیحضرت فقید در ژوهانسبورگ که مکرر فرموده‌بودند مرا اغفال کردند و همماش با عبارت خاطر مبارک آسوده بـاشد مرااز جریان واقعی سیاست دنیا و ایران‌بی‌اطلاع گذاردند . من از این مختصر کاری که مربوط به خودم میشد فهمیدم ایـن طرز رفتار اطرافیان یک پادشاه یا یک رئیس چه نتایج سوء و مفسده‌هائی دربی دارد .

(ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۱۷

چنانکه بیگنهم عامل تـــو خـــواند شقی

همـــه عـــواملت از اشقیای عـــالـــم بـاد

الهی آنچه مسلم بود بـــدان خـذلان

تـــو را و آل و تبـــار تـــــو را مسلـــم باد

بدود آه و دم سرد مـــــن نبخشودی

که دودمان تـو منطوقـــــه فدمدم باد

در کاشان کسالت ادیب ادامه یافت و مآلا" در نیمهٔ اسفند ماه ۱۳۱۲ بـدرود حیات‌گفت و چندی بعد ازفوت او محاکم مربوطه‌در طهران که بپرونده او رسیدگی میکردند وی را از اتهام‌منتسبه مبرا دانسته و الغاء حکم صادره علیه ایشانرااعلام و بورثه او ابلاغ و جمیع حقوق‌مربوطه‌او را نیزبورثه‌اش پرداختندولی چه فایده که مصداق نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود .

مجموعه عکس

مجموعه‌ای از عکسهای نخست وزیران ایران از ابتدای مشروطیت تا زمان حاضر دردفتر وحید فراهم‌آمده و آقای‌والی‌نقاش و هنرمندچیره دست‌معاصر چهره‌پردازی این رجال‌رادرکمال اصالت و استادی نقش آفرین بوده است .

این مجموعه زبده دفتر وحید را بصورت موزه‌ای‌جالب‌ودیدنی‌درآورده و موجب شده است که شاعر بدیهه سرا و صاحبدل‌معاصر آقای‌صهبا نیزدر معرفی این،مجموعه شعری بسرایند و ابراز لطفی بفرمایند.

با توجه باینکه مدیر مجله وحید از نشر مطالب مربوط به خوداعراض دارد مع‌الوصف درج شعرآقای صهبا را که فی‌الحقیقه جنبه معرفی یک اثر هنری دارد اجازه‌نشر داده است .

((دفتر مجله))

موزه عبرت انگیز "وحیدنیا"

به خانه‌ای بس آثار جاودان دیدم
هزار نقش من از گردش زمان دیدم

بهر کرانه تصاویر دلکش آنرا
" نگار خانه" گویای این جهان‌دیدم

از آن زمان‌که بپاشد " اساس‌مشروطه "
"رجال نامی" آنرا در آن میان دیدم

مگر که محفلی‌ازجمع "صدراعظم "هاست ؟
که " صدراعظم " بسیار هر کران دیدم

چو شاعرانه نظر دوختم بهر تصویر
بسی‌حقیقت پنهان در آن عیان‌دیدم

یکی برفت وز خود یادگار نیک گذاشت
که نام او همه ایام برزبان‌دیدم

بدور زندگی و پنج روز نوبت خویش
بفکر عبرتی از کار دیگران دیدم

یکی دگر که همین فکر مال‌و منصب‌بود
چو رفت‌ازاونه دگر نام‌و نه نشان‌دیدم

چو" موزه‌ای " بوداین "خانه‌وحیدنیا"
در آن‌چو اینهمه نقاشی گران دیدم

چه رازهاست در آن پرده‌های‌رنگارنگ
چه شاهکار هنر را در آن مکان دیدم

اگرچه‌خانه زیبای‌او به " تهران" است
درآن نشانه‌ای از ذوق" اصفهان"دیدم

ارادتی است به این یارمهربان ما را
که‌در جبین وی از مردمی نشان‌دیدم

یادی از شادروان ادیب بیضائی کاشانی

یکی از ادبای فاضل و استادان مسلم شعر و سخن قرن اخیر ایران مرحوم ادیب علی محمد بیضائی کاشانی است که با اینکه قسمتی از آثارش تحت عنوان (دیوان ادیب بیضائی کاشانی) در سال ۱۳۲۸ شمسی چاپ شده است معذالک تاکنون ناشناخته مانده و در واقع حق شناسائیش در جامعهٔ ادب ایران ادا نشده است .

ادیب بیضائی درسال ۱۲۹۹ هجری‌قمری درقصبهٔ بزرگ آران واقع در نه کیلومتری شمال کاشان بدنیا آمد پدر و جدش هر دو عالم و فقیه و شاعر بودندجدش روح‌الأمین و پدرش ابن روح تخلص میکردند و آثاری از هر دو موجود است .

بیضائی را بعد از فراغت از تحصیلات قدیمه در مدرسهٔ سلطانی کاشان درحالی که معمم بود و تازه ادارهٔ عدلیه (دادگستری) در کاشان تأسیس یافته بود بعضویت عدلیه فراخواندندو درآنجا بکارمشغول گشت ولی یکسال بعد که ادارهٔ مالیه (دارائی) نیزدر کاشان تأسیس یافت او بدارائی انتقال نمود و عمامه‌را نیزبکلاه تبدیل کرد و دیگر تا آخر عمر در این اداره خدمت میکرد .

سمت ادیب در دارائی کاشان ریاست ادارهٔ خالصجات بود اشخاصی میخواستند بدست ایشان کارهائی بکنند ولی چون او شاعری وارسته و ادیبی متقی و فاضل پرهیزکار و متدین بود اعتنائی بخواسته‌های آنها نداشت و با امیال آنان موافقت نمی‌نمود تطمیع و تهدید هم در او کاری نکرد در صدد برآمدند از آن سمت خلعش کنند و این کار بهانه لازم داشت درکاشان‌مزرعهٔ خالصه‌ئی بود بنام ولاشان یا والاشان گویا اشتباهی در ارقام عوائد آن واقع شده بود (که بعداً" معلوم شد آن اشتباه از مرکز ناشی شده بوده است) آنرابهانه‌کرده‌پرونده‌ئی بنامش‌تشکیل‌داده بمحاکمه‌داریش‌کشیدند وبسه‌ماه‌بیکاری‌محکومش کردند ادیب بطهران آمد (تیرماه ۱۳۱۱) .

وزیر وقت دارائی مرحوم سید حسن تقی‌زاده بود و چون معروف بود که وی اهل قلم و با ادبیات سروکاری دارد ادیب قصیده‌ئی ساخته بوی فرستاد و گویا انتظارش این بود که دستور دهد بیغرضانه بکارش رسیدگی نمایند و لکهٔ این ننگ را که بصرف غرض

[redacted]

بردامن پاکش وارد ساخته‌اند بزدایند بدنیست آن قصیده را برای اطلاع برمایهٔ ادبی و طبع شیوا و استادانهٔ او در اینجا ملاحظه نموده سپس بقیهٔ داستانرا که بنهایت اختصار نوشته میشود بخوانید. (۱)

قصیده

با نقی زاده زمن عرضه دهای باد شمال
کای ز فرو شرفت داده جهان عرض جمال
آسمانی تو اگر دهر بود علم و هنر
آفتابی تو اگر چرخ بودفضل وکمال
ای بهین خواجهٔ آزادهٔ پاکیزه سیر
وی مهین صاحب فرزانه فرخنده خصال
رفت یک عمر که این ناظر اعلام وجود
دیرگذشت که این فتنهٔ آثار رجال
بسط افکار تو میخواست ز اعوام وشهور
حظ اقبال تو میجست ز ایام ولیان
تا فکندی بجهان همچو فلک سایهٔ قدر
تا کشودی بوطن همچو ملک پر جمال
چندسال‌است ز ممد وحترین وصف‌ومدیح
دیرگاه است ز مقبولترین شعر و مقال
گه روان کردم زی کوی تو نهری زرحیق
که برافشاندم بر پای تو عقدی زلال(۲)
نزدر قهر بیفشاندی برمن دامن
نز سر مهر بپرسیدی از من احوال
نک سه ماه است که با خجلت تضییع شرف
نک سه ماه است که با محنت هجران عیال
میبرم درکنف جاه تو آسیب‌سپهر
میخورم با نظر لطف تو تشویر وبال
عامل خودسر کاشان تو از کژی فکر
کرد سوء نظر اندر عمل من اعمال

(۱) این قصیده دارای صنعت ترصیع است (۲) معلوم میشود درگذشته ایهام نیز اشعاری بنام او فرستاده بوده است.

ای وزیر انشد کم بالله این جرم من است
که نیابد سند زید ز عمر و استکمال
سهو و الاشان (۱) از مرکز و پرگار صفت
در من آویزد سرگشتگی استیصال
گاو بگریزد و گوسالهٔ پادر گل را
شیخ نصرالدین با چوب بکافد دنبال (۲)
حمل بار ستم آنسان بر من میسند
که نگیرد شان مرد خرد الاحمال
این روا داری در عصر تو بر باد رود
آبروئی که بیند و ختمش بیست و سه‌سال
این روا داری تا هست مرا خامه بدست
از تو و عصر تو نالم بخدای متعال
بنده آن نیست که در تذکره فضل و ادب
بگذارد نظر دهرش مجهول الحال
آنکه زین جنس سخنهای دلارا گوید
بیشک از حالش تاریخ نمیماند دلال
عمر من یکسره در خطهٔ کاشان بگذشت
همه با مار بغار اندر و با سگ بجوال
آنچنان روز جوانی من از دست برفت
که تصورنتوان کرد مگر خواب و خیال
چون از آن گوهر گم کرده همی اندیشم
برخ از دیده فرو میگسلم عقد لآل
آنسه مه گفتی زودا شود انجام پذیر
بسرآمد ولی ایخواجه ندانی بچه حال
داوری کن که اگر حال بدادم نرسی
داوریها کند از ماضی ما استقبال

(۱) این همان مزرعه است که قبلا "عنوان شد (۲) داستان ملا نصرالدین معروف است که گاو لگدزده فرار کرده بود چون ملا دستش باو نرسید گوساله‌اش را که بسته بود شروع بزدن نمود

. . . .

قلم شیوا بـــا فـــکر تـــوانـــا دارم
همت فـــربـــــه در پیکـــرم افکنده هـــزال
هم اگر نـــادان بـــاشم نیم ازآنـــان کم
که سه مه بیگنهم دادنـــــد ایـــن رنج و نکال
تا کمال است باوج اندر بال افشان باد
پرچم رایت اقبال تـــو در اوج کمـــال

ولی تقی زاده توجهی ننمودو یا از غایت خودپسندی اصلا" قصیده را نخوانـد علیهذانه‌جوابی‌بگوینده‌داد و نه‌از احوالش پرسید چون مدت انتظار بیضائی برای جواب بپایان‌رسید و خبری نیافت کم‌کم ایام عید نوروز ۱۳۱۲ شمسی فرا رسید مرحوم ادیب که ازاین‌ناروائی‌ها بیحدمتاء ثر بود قطعه ذیل را ساخته برای آقای تقی‌زاده فرستاد و بعداز چندی نیز بکاشان معاودت نمود و در اثر ناراحتی‌های فکری که در این مدت وی را آزرده بود مریض و در بستر افتاد .

آن قطعه که برای ایام نوروز بتقی‌زاده فرستاد این است .

خدایگانا ایـــن عیـــد بـــرتو ماتم باد
دل تو پهنهٔ انـــدوه و عـــرصـــهٔ غـــم باد
چنانکه از تو بمن فرودیـــن محـــرم شد
همیشه بهـــر تـــو هـــر فرودیـــن محـــرم بـــاد
چنانکه نام مـــرا زشت کـــرد دورهٔ تـــو
همیشه نـــام تـــو بـــا یاد زشت تـــوام بـــاد
در این بهار که تـــر کرده اشک چهرهٔ من
گل جمـــال تـــو را آب دیـــده شبنم بـــــاد
چنانکه گوش ندادی بدادخـــواهـــی من
ز التماس تـــو کـــر گـــوش رب اعظـــم بـــاد
چنانکه فکر مرا در جهنـــم افکـــندی
همیشه فـــکر تـــو افکنـــده در جهنـــم بـــاد
بدانصفت که پریشان شد از تو خاطر مـــن
همیشه فـــکر تـــو و خـــاطـــر تـــو در هم‌باد
شکست پرچم تقوای مـــن وزارت تـــو
وزارت تـــو الـــهـــی شکـــته پـــرچـــم بـــاد

از : دکتر پرویز کاظمی

زیارت از مزار مولانا جلال‌الدین بلخی

از زمان کودکی و نوجوانی که براهنمائی و تحت تعلیم استادان دانشمند و بزرگواری مانند مرحوم استاد والامقام فاضل تونی کم و بیش با دیوان بیمانند مثنوی معنوی آشنائی پیدا کرده و از حکایات دلپسند و آموزنده و اشعار آن جان و دل راسیراب میکردم شائق دیدار مزار این فخر بشر و مباهی کننده قوم ایرانی بودم تا آنکه در اوائل مهرماه امسال سفر ترکیه و زیارت مزار مولانا نصیبم شد وبعنوان رهآورد این سفر مختصری بنظر خوانندگان میرسانم .

قونیه شهری که آرامگاه مولانا در آنجا واقع است در ۲۶۰ کیلومتری جنوب آنکارا در دشت وسیع و سرسبزی قرار گرفته و جاده اسفالته خوبی پایتخت ترکیه را بآن شهر وصل میکند .شهر قونیه قریب دویست وشصت هزار نفر نفوس دارد و اطراف آن مزارع کشاروزی و پرنعمت فراوان است .

شهر قونیه با وجودیکه شهری قدیمی است بسبک شهرهای نوساز خیابانهای آسفالته داشته ودارای چند مهمانخانه نسبتا مرغوب وارزان ولی پاکیزه میباشد که درآن خدمتکاران آزموده و مؤدب آماده پذیرائی میهمانها هستند .

مزار مولانا در مرکز شهر در میدان کوچک پرگل ودرختی قرارگرفته ودارای گنبد و منار است . برای زیارت مرقد مولانا ورودیه مختصری پرداخت میشود وسپس زیارت آرامگاه این استاد علم وادب آغاز میگردد . مزار مولانا در تالار مستطیل وسیعی قرار گرفته ودرزاویه شمال شرقی آن گوربرآمده‌ای آشکاراست که با کاشیهای مرغوب کوچک آبی رنگ تزئین یافته که روی آن باپارچه نفیس پوشیده شده و عمامه بزرگ سیاهرنگی بسبک مغولان روی آن قرارگرفته که طبق توضیح راهنما جسد مولانا و سلطان ولد درآن مدفون است .گوردیگری متعلق به بهاء الدین ولد سلطان العلماء پدر مولانا درجوار آنست .

اطراف مرقد مولانا آرامگاه اولاد و اصحاب او از جمله چلبی‌ها و دیگران مشاهده میشود که

روی آنها نیز عمامه ولی برنگ‌سفید گذاشته شده‌است . قبور با پارچه‌های نفیسی پوشیده شده .از فاصله دومتری قبور زنجیری کشیده‌اند . دروسط تالار جعبه‌های شیشه‌آینه‌بندی گذاشته شده‌که درآن‌چندین‌جلدکتاب مثنوی و قرآن‌های خوش خط و تذهیب شده و آثار آن عصر بنمایش درآمده‌است .

در ابتدای‌تالار مثنوی قطوری با کاغذ مرغوب و تذهیب زیبائی جلب نظرمیکند که در ۱۲۷۸ میلادی یعنی سه سال بعداز فوت مولانا نوشته شده و قدیمی ترین مثنوی از حیث قدمت در تاریخ نویسندگی است . و چون نویسنده مکرر راجع به بیت اول دفتر اول مثنوی نظریات مختلف راجع بکلمه‌حکایت یا شکایت در مصرع اول آن شنیده بودم درآن دقیق شدم و بیت اول را چنین دیدم :

" بشنو از نی چون شکایت میکند   وز جدائیهـــا حکایت میکنـــــــد "

نسخه های دیگر مثنوی و قرآنهای خطی زیبای دیگردر شیشه آینه‌هانمایش‌داده میشود و نیز دیوارها از مرقعات و نوشته‌های زیبا بخط فارسی پوشیده شده است . اماچون تقریبا " تمام زائرین ترک از خواندن آنها محروم بودندوقتی از نویسنده سطور خواستند با صدای بلند آنرا بخوانم ، گرد هم جمع شده و متعجب بودندو شاید دردل خودآفرین میگفتند واز ناتوان‌بودن‌در خواندن‌آن افسوس‌میخوردند .

بدین مناسبت‌بد نیست یادآورشوم که‌تغییر الفباء در ترکیه وتبـدیل رسم‌الخط ترکی که‌از خط نسخ سرچشمه میگرفت ، گرچه برای تعلیم و فرا گرفتن زبان بی‌اثر نبوده‌ولی‌همه‌مردم ترکیه را از بهره‌مندی ازمنبع پربرکت‌ادبیات فارسی‌و عربی که زبان ترکی بآنها وابستگی‌دارد محروم‌کرده است ،نقصی که دیگرقابل جبران‌نیست و فقط برای آن واسفا باید گفت و این خود باید درس عبرتی باشد برای آنانکه ناآگاهانه گاهگاه پیشنهاد تغییر الفباء فارسی را کرده و نابخردانه کلمات اصلا " عربی راکه در زبان ما وارد شده و رنگ فارسی بخود گرفته تغییرا ملاء داده‌مثلا " حتی را حتا و مصطفی را مصطفا مینویسند چه نمیدانند الف مقصور در زبان عربی چیست و ازکاهلی میخواهند ث و س وذال‌وز" و ضاد و ظا یک جور بنویسند در صورتیکه مخرج این حروف با یکدیگر بکلی متفاوت است .

مگر ژاپونیها که درآشنائی بزبان خود ونوشتن آن باسوادترین مردم‌جهانندو طبق آمار سازمان ملل بی‌سواد درآن کشور وجود ندارد با داشتن چهارهزار حرف در زبان خودکه‌میراث خط چینی‌است از خواندن‌و نوشتن‌زبان‌خود عاجز مانده‌اند و بفکر تغییر کتابت زبان خود بخط‌لاتن شده‌اندکه ما بدین افکار نابخردانه تغییر

خط که نتیجه آن دفن آثار ادبی پر ارزش زبان شیرین فارسی باشد بیفتیم؟ زهی تصور باطل زهی خیال محال!

برگردیم بمزار مولانا وبدیدار نمایشگاه آثار و ابزار زمان مولانا (سلجوقیها) که در تالار بزرگی در جوار مزار قرار گرفته برویم. در این تالار که سماع خانه نامیده میشود ومحل دست افشانی وپایکوبی درویشان است روی دیوارها مرقعات ولوحه‌ها بخط فارسی و در جعبه آینه مانندی البسه تن پوش مولانا و غیره و ابزار معمول آن زمان از هرقبیل قرارگرفته‌که تماشای آنها ساعتی طول میکشد. در وسط تالار جعبه پوشیده از صدف گذاشته‌شده که مدعی‌شده‌اندکه‌چندتار از موی‌محاسن‌حضرت‌ختمی مرتبت صلوات علیه در آنست، والله اعلم!

در جوار تالارنمایش اطاقی بسبک قدیم‌ترتیب داده شده‌که درآن مجسمه‌درویشی با جلیقه سرخ ولباس بلنددر حال مطالعه کتاب است ومنقل آتش‌وکتب و البسه آن در طرف دیگر اطاق قرار گرفته ودر اطاق دیگر مجسمه درویشی در حال رقص سماع است.

مزار مولانا واقعا "زیارتگاه است ومردم از اقطار ترکیه و دنیای عرب برای زیارت و دانشمندان برای دیدار از آرامگاه‌این‌عارف‌بزرگ بقونیه میآیندحتی اولین‌دیدار عروس‌وداماد بعداز خطبه ازدواج زیارت مزارمولانا بوده‌و آنرا از واجبات میدانند در موقع دیدارمانیز عروس ودامادی برای‌تبرک بدانجا آمدند وبااحترام تمام این فریضه را بعمل آوردند.

ازآثار ایرانی درآن مزار غیر ازکتب خطی مثنوی وقرآنهای خطی ازکتاب‌ایرانی مرقعات ولوحه‌هائی‌بزبان فارسی دیگر چیزی دیده نمیشود جز تصویری با آب رنگ در قاب مینا که‌استاد نعمت اللهی از تهران فرستاده و در مدخل مزار نصب است. چون ترکها در نوشته‌های خود ودر جزواتی‌که بزبانهای مختلف راجع بمولانا جلال الدین و کتب‌او نوشته اند و در مدخل مزار مولانا بفروش میرسد این عارف نامی را ازآن خود میدانند وزادگاه او راکه در کانون زبان فارسی و مرکز ایرانیت بوده و علت مهاجرت پدرش و او را بآسیای صغیر در حمله مغول و پناه بردن بسلجوقیان آناتولی که دور ازمعرکه بودند ودیوان‌مثنوی معنوی و دیوان کبیر با آنهمه اشعار را که بفارسی سروده نادیده میگیرندوظاهرا دولت ایران هم‌بملاحظات سیاسی‌و برای نرنجاندن ترکها اقدامی در توسعه آرامگاه‌مولانا جلال الدین و تثبیت هم بستگی

او بموطنش ایران مانند آنچه در بعضی از اعتاب مقدسه میکند ننموده و چشم و گوش را بسته و لب را خموش کرده است . مراسم تجلیل مولانا جلال الدین هرسال درنیمه اول ماه دسامبر (آذرماه) که مقارن سال مرگ اوست و ما نام آنرا جشنواره نهاده‌ایم بمدت پانزده روز در قونیه برگذار میشود . در آن ایام علاقمندان بعارف ربانی و دانشمندان شرق وغرب و درویشهای سلسه‌های مختلف بقونیه میایند . بساط سماع و دست افشانی و پایکوبی درسماع‌خانه برقرار است ویکباره شهر قونیه مانند ایام زیارتی ما پرغلغله شده واغلب نیزمجامع علمی درآن موقع در قونیه تشکیل میشود و مطالب و نکات عرفانی مسطور در دیوان مثنوی معنوی مورد بررسی وموشکافی دانشمندان قرار میگیرد و گزارشهائی هم از این جلسات منتشر میشود .

در قونیه علاوه برآرامگاه مولاناچند مسجد کهن وعالی مانند مسجد علاء الدین کیقباد و سلطان سلجوقی معاصر مولانا و مسجد سلیمیه و چند موزه وجود داردکه خیلی آموزنده ودیدنی است .

آثارباستانی دیگری هم مانند مسجدسلجوقی ومجموعه ساختمانهای صاحب عطاو چندموزه درقونیه وجود داردودرجنب مسجد دیگری آرامگاه شمس تبریزی رابرپاکرده‌اند که معلوم نیست حقیقت داشته باشد چه اقوال تاریخی حاکی است که شمس تبریزی ناپدیدشده است امافرق مساجد ترکیه با مساجدایران در آنستکه مساجدترکیه فقط عبادتگاه است وجای کشیدن سیگار و قلیان وآشامیدن چای و شربت وکولاها (کلاهها) و بستنی و پالوده و شیرینی ومیوه‌که در موقع جشنهای مذهبی بین‌ما مرسوم است نیست و این تظاهرات ریاکارانه در آنجامحلی‌ندارد .وقتی نمازگزاری بمساجد ترکیه برای نماز میرود واقعا " داخل عبادتگاه دور ازتجمل و تشریفات زائدوبی‌اثر میشود وبا آرامش خاطر وخلوص باطن داخل صف نمازگزاران شده در نماز جماعت شرکت کرده و با شنیدن تلاوت‌قرآن پیوندخود رابا خالق یکتا محکم‌میکند .چنانکه برای نویسنده در جامع سلطان احمدوینی جامع استانبول چنین فیضی نصیب شدوحال وشوریکه در آن عبادتگاه خالی از ریا بمن‌دست داددرکمتراوقات برایم پیش‌آمده‌است . کاش‌ماهم چنین کنیم تاعبادت‌ما مقبول و در پیشگاه آفریننده ماءجور شویم .

در خاتمه لوحه‌ایکه در مخرج مزار مولانا که شعر خود اوست وبا خط خوش نوشته شده‌که پرمعنی وعارفانه است‌یادآورمیشویم .

بازآ بازآ هرآن که هستی بازآ — گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ

این درگه مادرگه‌نومیدی نیست — صدبار اگر توبه شکستی بازآ

ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران ۴

خاندان آشتیانی

ترور آشتیانی

از میرزا مصطفی آشتیانی بیش‌از این سستی در کار مشروطیت دیده نشد بنابراین گذشت‌زمان این نقطه ضعف را از دیدگان دور داشت ، درسال ۱۲۸۸ میانه‌آزادی‌و خود کامگی بوخامت گرائیدمحمدعلیشاه باکودتادست بنابودی مشروطیت زد ،درچنین روزهای پرخطردگربار میرزامصطفی بدفاع‌از آزادی پرداخت‌باگروهی‌ازروحانیون درشاه‌عبدالعظیم به بست نشست ، استبداد خون آشام برای نابودی او ودیگران بدسیسه پرداخت (مفاخر الملک رئیس نجارت که دستیارحکمران تهران نیز می‌بود شب چهارشنبه چهارم فروردین صنیع‌حضرت راباکسانی از لوتیان تهران فرستادکه ناگهان سرش ریخته میرزا مصطفی رابا سه تن دیگر کشتار کردند ۱) عباسقلی آدمیت در یادداشتهای خود ترتیب این ترور را چنین نوشته‌است : (ناگهان‌درشب چهارم حمل ۱۳۲۷ عده‌ای مسلح با چهره مستوربه خانه میرزا مصطفی آشتیانی ملقب به افتخار العلماریختند وآن بیچاره را با سه نفردیگر شهید ساختند . میرزامصطفی بضرب نه گلوله ، شیخ غلامحسین پیشنماز با پنج گلوله ، میرزاعبدالرشید دبیر همایون برادر عیال‌میرزا مصطفی با شش‌گلوله ، و میرزا اسماعیل با چهارگلوله کشته شدند ، نعش شهدای حقوق طلب تا دو روز بعد در ایوان امامزاده حمزه مورد نظاره زائرین بود درهمانجا مدفون و قرین رحمت گردیدند(۲)

۱ــ تاریخ مشروطه ۹۵۱

۲ــ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ۳۳۲

[redacted]

اعتماد السلطنه برای آیه‌الله آشتیانی پسری بنام افتخارالعلماء می‌شناسندو ازرشتی اخلاق اوزیادتعریف میکندکه از لحاظ پژوهش بیطرفانه عین آن در اینجا آورده می‌شود .
وزیر انطباعات ناصری در وقایع روز سه‌شنبه۸ذی‌حجه ۱۳۱۱می‌نویسد (امروز که بندگان همایون بعد ا بازدید عشرت‌آباد مراجعت می‌فرمودند جمعی اززن و مرد در سرراه آمده عرض کردندسه روز قبل افتخار العلما پسر میرزاحسن آشتیانی با اعتمادلشکر بهجت‌آباد رفته بودند عرق زیادی صرف نموده بودند و هنوز معلوم نیست بچه جهت افتخارالعلما با طپانچه کالسکه‌چی اعتمادلشکرراکشته بعضی‌ها می‌گویند خوشگل بوده خواسته بااولواط کند کشته بعضی میگویند آخوند مست بوده مبادرت به تیراندازی کرده قتل بخطائی از او سرزده بعد از قتل این بیچاره آخوند به گبرهای بهجت‌آباد پول میدهد شکم مقتول راپاره کنند در یک گوشه دفنش می‌کنند و خودشان‌بشهر می‌آیند . ورثه مقتول دوسه روز می‌بینند قوم‌وخویششان‌نیامده است تحقیق می‌کنند پی می‌برند که مقتول و مدفون است نعش رااز زیر خاک بیرون‌می‌آورند در سرراه شاه عرض می‌کنند حکم بحبس اعتمادلشکر می‌شود پانصدتومان از اوگرفته به ورثهٔ مقتول دادند حالا شاه ادعای پنجهزارتومان از برای خودش می‌کنداما افتخارالعلماراز ترس میرزاحسن ابدا تنبیه‌نکردند) افتخارالعلما پسر این شخص است(۱).

آشتیانی ،هاشم

هاشم آشتیانی فرزند دیگر آیه‌الله میرزا حسن آشتیانی است که از کوشندگان انقلاب مشروطیت ایران می‌بودو در ادوار ۲و ۳و ۴و۵و ۶و ۷و۸و۹ قانونگذاری بنمایندگی مجلس تعیین شد ابتدا جزء دسته اصلاح طلبان مجلس می‌بود که ملک‌الشعراء بهار از این گروه بنیکی یاد کرده است . بعد ازکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میرزاهاشم آشتیانی در استوار ساختن‌نظام نوین فعالانه میکوشد ، ولی در انتخابات دوره چهارم بین او و گروه مخالف و مقتدر آنروز ایران درگیری روی میدهد ، او بناچار خود رابسوی اقلیت مجلس که در راء سرآن‌مدرس می‌بود می‌کشاند وقتی اعتبارنامه آشتیانی در مجلس طرح می‌شود (مدرس در برابر تدین‌ازاعتبارنامه‌آشتیانی‌دفاع می‌کند) و چون رنود می‌بینند حریف میــــدان مبارزه این‌قهرمان ضدالیگارشی نمی‌شوند ،برای دفاع ازیک الیگارک به مقام‌مدرس‌توهین می‌شود (دکتراحیاءالسلطنه بهرامی . . . بمدرس نزدیک شده کشیده‌ای‌بگوش سیدبزرگوار می‌زند) براثر هیجان ناشی‌ازاین توهین اعتبار نامه آشتیانی تصویب‌می‌شود ، آشتیانی سپس تسلیم اکثریت می‌گردد و بدینجهت پنج دوره دیگر مجلس به وکالت‌مردم تعیین

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۹۶۴

می‌شود ، مدرس وجه‌المصالحه قرار می‌گیرد .

میرزا هاشم در ۹۲ سالگی و بسال ۱۳۳۹ بدرود زندگی می‌گوید .

آشتیانی ،ابراهیم

ابراهیم آشتیانی زاده فرزند میرزاهاشم آشتیانی نواده آیه‌الله میرزاحسن آشتیانی که از رجال مورد اعتمادرضاشاه می‌بود در دربار پهلوی خدمت میکرد ، ولی بعلت ارتباط و همکاری بامدرس از کار برکنار گردید . مدتی نیز بازداشت شد ،سپس به امور غیرسیاسی و بازرگانی پرداخت .

پس از دوره بیست‌ساله دوباره فعالانه به سیاست بازگشت ،جمعیت رفیقان و روزنامه بهار راتشکیل داد .

دردوره۱۴ بنمایندگی مجلس برگزیده شد از افراد مبرز پارلمان واز افرادمؤثر اقلیت و مخالف دولت بشمارمیرفت ازسال ۱۳۳۲دگر بار از سیاست‌بدور افتادکتاب رجال بدون ماسک می‌نویسد : (وی گنجشک سیاست است امروز روی‌این شاخ فردا روی آنشاخ است ۱)

دکتر آشتیانی ، جواد

دیگرفرزندبرجسته‌میرزاهاشم ،دکترجوادآشتیانی است‌که در۲۵ مهر۱۲۷۵ (۱۸۹۸م .) پابجهان میگذارد تحصیلات عالی خود را در دانشکده پزشکی پاریس بپایان‌میرساند در دوران تحصیلی گزارشگر فعالیتهای سیاسی دانشجویان ایرانی می‌شود اینچنین پایه‌های ترقی‌در دستگاه دولتی می‌پیماید :نماینده صحی دولت شاهنشاهی در اروپا ،بازرس کل محصلین اعزامی به اروپا ،ریاست تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ ، استاد دانشکده پزشکی (۱۳۱۳)استاد داروسازی ودندانپزشکی ، عضو شورای عالی‌فرهنگ وعضو شورای‌دانشگاه تهران ، بازرس کل بیمارستانهای پایتخت ، استاد بهداشت دانشکده پزشکی ، رئیس بهداری‌بانک‌ملی ،رئیس دانشکده پزشکی (دوبار) عضو شورای علمی بنگاه‌پاستور ،نمایندد مجلس در دوره ۱۵ ، مدیرعامل سازمان اجتماعی شاهنشاهی از ۱۳۲۷ وزیر بهداری در کابینه مهندس شریف‌امامی (۱۳۳۹)

دکتر جواد آشتیانی‌از کسانیست‌از ابتدای احرازمشاغل‌مهم عالی‌هیچگاه‌بی شغل‌نمانده و همواره دارای چند شغل دریک زمان بوده است از دوره ۴ سناتور میباشد .

۱– رجال بدون ماسک ۳۰

بدریافت نشانهای تاج درجه ۳و۲و۱، از ایران و نشان لژیون دونور از فرانسه نایل آمده است (۱)

فرزند دیگرهاشم آشتیانی، برادر دکتر جواد آشتیانی دکتر عماد آشتیانی از بازرگانان و مقاطعه کاران معروف، برادر دیگرش حسین آشتیانی مدیرکل سابق وزارت بهداری، نورالدین آشتیانی رئیس آژانس آشنا، از مدیر کلهای پیشین وزارت کار .

آشتیانی ،فضل‌الله

از قضات برجسته دادگستری که مدت طولانی ریاست دادگاههای بدایت و استیناف استانهای ایران را بعهده داشت سپس بمقام عضویت و مستشاری دیوان عالی کشور نائل میگردد .فضل‌الله آشتیانی از قضات خوشنام و موجه دادگستری بود .

دکتر آشتیانی ،رکن‌الدین

فرزند ابراهیم آشتیانی متولد (۱۹۱۴م ۰) از صاحبمنصبان برجسته وزارت امورخارجه تحصیلکرده دانشگاه‌تهران که ابتدا کارمند وزارت دارائی بود سپس باستخدام وزارت خارجه‌در میآید اندکی بعد دبیر سفارت‌ایران در اسرائیل ،برن ، پاریس، منشی وزارت خارجه ،رئیس اداره اطلاعات، کنسول ایران در هامبورگ ،رایزن سفارت ایران در لاهه ، کاردار سفارت پرتقال ، رئیس اداره اقتصاد وزارت خارجه ، نماینده ایران در کنفرانس بین‌المللی کار در ژنو، عضو شورای اداری کنفرانس حقوق‌بشر، کاردار ایـــــــران در پراگ ، عضومهم شورای اداری ، وزیر مختار ایران‌در الجزایر ،وزیرمختارایران دراردن ، وزیرمختار ایران درمراکش، نماینده‌دولت دررم وپاریس بمنظورعقدقراردادتجارتی ،وزیر مختار ایران در تایلند و از سال ۱۹۷۱(۱۳۵۰ح) وزیر مختار ایران در لبنان است .

پیوندهای سیاسی

این‌خاندان باخاندانهای‌بزرگ طباطبائی ،سجادی ،امام‌جمعه ،خواجه‌نوری ،دولتشاهی ، وثوق ، قاجار ،امینی ، اعلم ، قراگوزلو ، محسنی ، نفیسی ، امیرسلیمانی ، امامی خوئی ، عضدی ، دفتری . . . اینچنین خویشاوندی دارد : بقیه در صفحه ۲۸

۱– چهره‌های آشنا ۷ ، رجال زیردره‌بین ۵۵ ،

پوهاند محمدرحیم الهام ، افغانستان

صدمین سال تولد اقبال

علامه محمد اقبال در سال ۱۹۳۳ میلادی به افغانستان مسافرت کردودر ختم سفر اثر معروفش " مسافر " را به این مناسبت سرود . این ابیات بخشی از مجموعه‌یی است که به "جواب " مسافر اقبال تکمیل خواهد شد . این ابیات را در کانگرس صدمین سال ولادت اقبال در لاهورقرائت کردم وبرای چاپ به‌مجله‌وزین‌وحید سپردم .

به جواب مسافر

اندران وقتی که آن دانای راز — حضرت اقبال پیر سر فراز
آن خدیو ملک فقر و بی‌نیاز — شمع سان روشن ، ولیکن بی‌گداز
کرد سوی کشور افغان گذر — دفتری بنوشت در ختم سفر
اندران دفتر بسی در سفته است — نکته های بهتر از درگفته است
همچو لعل‌وچون در و گوهرعزیز — نزد هر افغان‌شد آن دفترعزیز
گرچه آن پاکیزه بد هم از ما — با خبر از درد و سوز و ساز ما
کام وی شیرین بد از جام جلال — پیر بلخ آن راز دان با کمال
گر چه بود اندر کنار گنج بخش — آنکه ازغزنی به‌لاهور رانده‌رخش
گرچه بد لعل بدخشانش نگین — کرد چون در کلک شعر انگشترین
گرچه آن دانای راز انجمن — گفت با دنیا به لفظ ما سخن
گرچه اندر شعرش آن‌صاحب یقین — گفته بود این نکتهٔ مهر آفرین:
" آسیا یک پیکر آب و گلست — ملت افغان در ان پیکر دلست"
گرچه درس از بوعلی آمخته بود — دیگ فکرت باسنایی پخته بود
بازهم خودرا "مسافر"خوانده بود — وین‌لقب بر دفتر خود مانده‌بود

* * *

خواستم من هم خطابی آورم — آن مسافر را جوابی آورم
گرچه من مهجورم از نور وصال — میزنم اندر هوای عشق بال

اشک چشمی میفشانم پر ز درد   از رخم مأسرد آهسته گرد

* * *

صبحگاهان ، چون برید خوشخرام   بهر ما آورد این حرم پیام
گفت: راه خطهٔ لاهورگیر   مقصد نزدیک و راه دورگیر
رو بدانجایی که باشد مهد راز   یادگار روزگاران دراز
هر درخت باغ وی افسانه یی   هر گلش ننشاندهٔ فرزانه‌یی
طوطیش منقار دارد پر شکر   گلبنش بیجاده دارد پرگهر
دیده‌خاکش بس فراز وبس‌نشیب   دارد اندر دفتر تاریخ زیب
بسکه از خون شهید انباشتست   نرگس آنجا چشم مردم کاشتست
آبها در حوضهای شالمار   میجهد مستانه و سیماب وار
تا رسد بر تربت صاحبدلی   راز دانی ، راد مردی ،مقبلی
تا نهد بر تربت اقبال سر   گردد از اسرار هستی باخبر

* * *

چون شنیدم این پیام خوشگوار   شوق آتش شد ، به‌جانم‌زو شرار
در دل من رازها آمد پدید   شور جانرا سازها آمد پدید
برگ بی برگی گرفتم در بساط   لاف درویشی زدم از انبساط
همچو شاهین از فراز کوهسار   پر گشودم ، بیخبر ، دیوانه وار
شوق وصل‌از بسکه مستی‌میفزود   جانم از سرپیشدستی مینمود
محمل من بود بال جبرئیل   آنکه هست الهام یزدانرا بدیل
جرعهٔ جام سنایی در دهان   درد هجویری‌نهان‌اندر بیان
سید افغانیم بر ره دلیل   پرتوم ازشمع بلخی در سبیل
آنکه در شبهای تار زنده‌گی   مهر وی دارد چو خور تابنده‌گی
خفته را گوید که برخیز ای‌پسر   از سراب‌وهم بگریز ای پسر
تو ز دریایی ، سوی دریا شتاب   موجزن،چون‌ریگ‌درصحرا مخواب
گر خرد هر چند باشد رهبرت   عشق باید گاه رفتن شهپرت

* * *

آمدم اینک به پیش شاه عشق | پیش اقبال این چراغ راه عشق
آنکه از " رمز خودی" آگاه بود | درد بود و سوز بود و آه بود
آنکه زنجیر غلامی پاره کرد | دردهای مردمانرا چاره کرد
از کلام الله کلید تازه یافت | سوی باغ آرزو دروازه یافت
گشت فارغ از گزند بیش وکم | سرکشید از دیر در کنج حرم
رهبر خود جستجو را برگزید | در خطرها آرزو را برگزید
از رموز سر حق آگاه گشت | هر کجا با خلق او همراه گشت
نالهٔ مظلوم در شعرش دوید | دست گشت و دامن ظالم درید
از شراب زندگی سرشار شد | آنقدر شد تشنه تا هشیار شد
سنگ ز و چندان به مینای فرنگ | تا که سار و محوزان مینا شرنگ
مردمان هند را بیش فزود | گرد دلت از رخ ایران زدود
برگرفت از حکمت قرآن سبق | هم ز حق گفت و هم از مردان حق
باشد از افلاک برتر خاک او | صد سلامم بر روان پاک او
من به درگاهش نیاز آورده‌ام | تحفه‌یی از سوز و ساز آورده‌ام
قطره‌یی چند از دو چشمم می‌چکید | خون دل بد ، شعر شد ، سویش دوید

تا شود گلدسته بر سنگ مزار
تا ابد ماند در آنجا یادگار

بقیه از صفحه ۲۵

آیه‌الله شیخ مرتضی آشتیانی داماد آیه الله محمد طباطبائی پیشوای مشروطیت .

میرزا یحیی بیشنماز پدر دکتر سجادی داماد آیه‌الله آشتیانی.

میرزا احمد آشتیانی شوهر شوکت‌الدوله عمه دکتر خواجه نوری.

سیدحسین طباطبائی دولتشاهی داماد میرزا احمد آشتیانی.

دکتر جواد آشتیانی داماد وثوق‌الدوله باجناق دکتر علی امینی ، دکترامیراعلم ، سردار اکرم قراگوزلو، نظام الدین امامی خوئی ، یدالله عضدی ، میرزاهاشم آشتیانی هستند .

آیه‌الله زاده اصفهانی داماد میرزا احمد آشتیانی.

شهمنش نوه حاج آقامحسن عراقی داماد ابراهیم آشتیانی.

ناظم‌الاطباء ، نظام‌الدوله‌خواجه‌نوری ، مؤدب‌الدوله‌نفیسی‌دامادهای‌میرزااحمدآشتیانی.

میرزا هاشم آشتیانی شوهر خواهر عضدالملک (امیر سلیمانی).

فضل‌الله آشتیانی داماد موثق السلطنه دفتری .

سخنان نافذ و جاوید

ر. یکی از آخورها رابرای خود نگاه‌دار"
ام‌جمعه تهران خطاب به امیرکبیر مرد نیرومند عصر سلطنت ناصرالدین‌شاه "
، در راه اصلاحات تغییر رژیم قوهٔ قضائیه را در نظر گرفته بود تا بتواند
، قضائی را حفظ کند و از نفوذ و خودکامگی برخی از روحانیون بکاهد دستور
، خانه علماء را که بعنوان بست‌نشینی محرمین با بیگناهان را پناه می‌داد
نند ــ در این طویله‌ها متهمی که بست می‌نشست دیگر دسترسی باو ممکن نبود
ار میکرد. روزی که امر به خراب کردن طویله منزل امام جمعه داد شخصا "
یستاد تا طویله راخراب کنند وکسی مانع کار آنان نشود امام جمعه از خانه
امیرکبیر گفت " امیر یکی ازاین آخورها را برای خود نگاه‌دار"
نشان دادکه آخورها سنگری برای مردم در برابر ظلم و ستم فرمانداران و
ده است. در شرایط آن زمان صدق گفتار امام جمعه معلوم شد زیرا امیرکبیر
مورد غضب واقع شد آرزو میکرد کاش آخوری بودکه از ظلم و ستم دولتیان
برد واز علماء که مظهر اراده ملت بودند برای نجات خود استفاده نماید.
طون را دوست دارم اما حقیقت را بیشتر دوست دارم "
و دربارهٔ عقائد افلاطون است. معلم اول عقیده داشت که افلاطون برای
ز است ولی اندیشه‌های او که برپایه پندار و عواطف انسانی است دربرابـر
، و حقیقت قابل قبول نیست و نمیتواند افکار او را دوست داشته باشد.
تا سقرهم برود او را تعقیب خواهم کرد"
ن سلیم پادشاه عثمانی خطاب به شاه‌اسمعیل صفوی ــ شاه اسمعیل دربرابر
رباز ترک‌که بخاک ایران هجوم کرده بودند شیوهٔ جنگی روسها را بکار برد
ه‌کلیه آبادیها و شهرها را تخلیه وآذوقه وگندم را نابود کرد ودشمن را به
ران میکشید که یکباره آنها را نابودکنند.
م‌که‌در تعقیب شاه اسمعیل بود نزدیک بود که با شورش و نافرمانی سربازان
د،زیرا هرچه پیشتر میرفتند جز ویرانی و قحطی چیزی نمی‌یافتند ــ عاقبت
چالدران فقط با بیست هزار قزلباش با نیروی دویست هزارنفری ترک که

با توپخانه نیرومند مجهز بود روبرو شد هرچند سمت راست نیروهای ترک را تارومارکرد ولی براثــر اشتباه تاکتیک‌جنگی شکست خورد. معهذا سلطان سلیم با اینکه پیروز شدولی ناچار بمراجعت شد وشهرهای ویرآن و مزارع‌سوخته‌را که‌بدست‌آورده‌بود،رها کرد . (رجوع فرمائید بکتاب چند مقاله تاریخی وادبی استاد نصرالله فلسفی ص۷ ببعد)

۶۰ـ " دراین جهان دوچیز مارا بشگفتی و اعجاب وامیدارد. یکی آسمان پرستاره که بالای سرمااست و دیگری وجدان اخلاقی که در دل مانهفته‌است "

سخن امانوئل کانت فیلسوف شهیر آلمان است .بنابر وصیت کانت این سخن را بر کتیبه آرامگاهش نبشته‌اند ـ کانت‌در سالهای آخر زندگی بینائی خود را از دست داد اما اندیشه‌های او که در کتابهای "دین در حدود عقل" و "نقدی از عقل"منتشر شدروشنائی و نور تازهٔ در برابر بشر در راه تاریک زندگی فروزان ساخت .

کتیبهٔ‌آرامگاه او از لحاظ اینکه‌بشر را بکنجکاوی در فضاو آسمان و نیروی درونی‌رهنمون است سخنی ابدی و جاوید خواهد ماند. "

۶۱ـ " سه روزنامه مخالف از هزار شمشیر خطرناکتر است "

سخن ناپلئون بناپارت دربارهٔ مطبوعات است. امپراطور فرانسه از تهاجم مطبوعات در لحظات حساس بسیار بیمناک بود. هرچند روش‌آزادی مطبوعات را درکشورانگلیس می‌ستود ولی در حکومت خود در فرانسه برای قبول گفته‌های مخالفین آمادگی نداشت و گاهی بوسیله رئیس پلیس دستور بازداشت یا تبعید روزنامه مخالف رامیداد.

۶۲ـ " اغلب با توجه بمصلحت ، ونه‌اخلاق بعنوان رهنما، میتوان پنداشت که دروغ گفتن جایز است . درحقیقت گاهی حتی مذهب نیزآنرا جایز شمرده‌است . لیکن نیازبه حقیقت‌در مذهب و اخلاق ، قطعی و غیر مشروط‌است بنابراین، قانون نیز باید پشتیبان همین اصل باشد".

سخن‌لرد‌دنینگ است که در ماجرای‌پروفیومیوـ کیلر در سال۱۹۶۳ که در تضعیف‌حزب محافظه کار و پیروزی حزب کارگر انگلستان مؤثربود زیب کتاب " عصر رسوائی‌ها " گردید ماجرای روابط عاشقانه وزیر جنگ انگلستان با دختری بنام‌کریستیان کیلر که دربارهٔ آن وزیر جنگ دروغ پردازی کرده بود و بکناره گیری از کارش منجر گردید مدتها برسر زبانها بود ـ نتیجه‌ای‌که از آن ماجرای زشت بدست‌آمدبرای ملت انگلیس همان‌سخن لرددنینگ است که عقیده داشت که حقیقت‌بالاتر ازهرسیاستی است . (کتاب عصر رسوائی‌ها بـه وسیله آقای عبدالله‌گله‌داری ترجمه شده است‌وجمله‌دانینگ زیب سرآغازاین کتاب است)

۶۳ـ "پیش از دیدار از شوروی‌میاندیشیدم که بسرزمینی میرسیم که حکومت مردم بر مردم را بشکل تازه اجرا می‌کنند ومن شاهد آزمایش جالبی در شیوه حکومت‌خواهم بود.

من شاهدحکومت سوسیالیستی شدم ولی نه بر پایه واساس حکومت مردم برمردم.سخن برتر راندراسل دانشمند معاصر انگلیسی است . راسل که در اندیشه خود حکومت شوروی را حکومت واقعی مردم برمردم می‌پنداشت پس‌از مسافرت ودیدار وضع اجتماعی‌وسیاسی به اشتباه خود پی‌برد و بجای حکومت فاضله و مدینه فاضله حکومت قدرت و زور را حکمروا دید .

۶۴ـ " بیائید به‌بینید چگونه یک سردار فرانسه در میدان جنگ‌میمیرد "

سخن‌مارشال "نی" سردار بزرگ ناپلئون در جنگ واترلو است .

مارشال "نی" که با یک یورش دلیرانه به پروس‌هانزدیک بود خط حملهٔ آنانرادرهم‌شکند گرفتار آتش توپخانه " ولینگتن " فرمانده نیروی انگلیس شد .درآنحال که افراد سپاهش چون برگ‌خزان بروی هم میافتادند ناگهان بوسط میدان رفت و سخن بالا را گفت . اما تقدیر و سرنوشت‌او چیز دیگر بودو باران‌گلوله‌کوچکترین آسیبی باونرساند ــ پس از شکست قطعی‌ناپلئون وسقوط امپراطوری ،مارشال نی بمحاکمه دعوت‌شد وعاقبت محکوم‌و تیرباران گردید درحالیکه آرزو داشت با تیر دشمن درمیدان جنگ از پادرآید .

۶۵ـ مگرنه اینکه "مانیفست کمونیست "وعده‌میدهد که منافع طبقه کارگر و کمونیست‌ها همسان و مشترک خواهد بود ؟ پس‌چرا کمونیست ها تاکنون از تفویض قدرت بکارگران و ادغام آنها در یک نظام حزبی همه‌گیر سر باز زده‌اند ؟!

سخن و پرسش پرفسور فرهت قائمقامی‌که با تجزیه و تحلیل عقاید مارکس بنحو احسن سستی پایه‌حکومت پرولتاریای‌امروز را در" نظریه‌های جدید سیاسی و اجتماعی " نمایان ساخته‌است . (مارکسیست‌ها)

ازمطالعات او درکتاب "مارکسیست‌ها "چنین‌برمیآیدکه اجتماعات و حکومت‌های‌کارگری بر عقاید لرزانی استوار استکه فقط‌حافظ منافع خاصی است . (مارکسیست‌ها از پرفسور فرهت قائمقامی)

۶۶ـ " هیچ چیز از بین نمی‌رود ، هیچ چیز خلق نمیشود .

سخن لاوازیه پدر شیمی جدیداست‌لاوازیه این سخن را بعدا " بصورت قانون اصل بقاء ماده وضع‌کرد و دلیل‌او این بودکه در فعل وانفعال شیمیائی‌مجموع وزن مواد بیش از فعل وانفعال مساوی وزن موادبدست آمده‌است .البته‌این نظر مربوط باجسام در عالم است اما ازنیروئی که‌سلولهای مغز لاوازیه را بکار انداخت تااین قانون پدید آید ، از نیروئی‌کـه قابل توزین‌و دیدن و لمس‌کردن و بوئیدن‌و چشیدن و شنیدن است سخنی بمیان نیاورد . لاوازیه‌در انقلاب فرانسه بجرم توطئه علیه آزادی محکوم بمرگ شد وقتی که بپای گیوتین رسید گفت " باکشتن من چنان ضربتی بدانش شیمی میزنیدکه اندیشمندترین مردم قادر

بدرک اهمیت آن نیست "

۶۷ـ " علم آن چیزی است که ما میدانیم وفلسفه آن چیزیست که ما نمی دانیم "

سخن برتراند راسل در مصاحبه رادیو لندن در جواب بپرسش مقایسه علم و فلسفه.

راسل عقیده داشت که فلسفه غرب اندیشه ها و پندارها را در حصاری از ابهام کشانده است حتی مسائل اخلاقی مرموز و پیچیده تعریف شده است تا آنجا که "ازهرلحاظ شایسته تقدیرنیست زیرا ابهام نمیتواند متضمن حقیقت باشد" (ر.ک گزیده آثار راسل اثر رابرت اگنــر ترجمه آقای مهدی افشار).

۶۸ـ " چه سخت است که عقل و احساس در یکجا باشد "

سخن هیرونوموس فیلسوف یونانی که از قول اگیلاوسی پادشاه خردمند اسپارت در تاریخ ضبط شده است. درمسیر زندگانی حوادثی پیش میآید که داوری خرد و احساس با هـــم متناقض است و روح آدمی را متاثر میسازد. گناه کاری که در برابر عقل محکوم است ولی احساسات و عواطف بشری اورا بی گناه میداند از اینگونه است.

۶۹ـ " عشق را بسلطنت ترجیح میدهم ، زیرا بدون عشق نیروئی ندارم که مسئولیت پادشاهی را بپذیرم "

سخن ادوارد هشتم بنخست وزیر انگلیس در دسامبر ۱۹۳۶.

پادشاه انگلستان عاشق و دلباخته "مادام سمپسون" گردید. چون ازدواج پادشـاه انگلستان با این بانوی امریکائی برخلاف سنت و قانون پادشاهی بود جنجالی سخت برپا شد وبانظر پارلمان دولت بشاه پیشنهادکرد که ازاین دو ، سلطنت یا عشق یکی رابرگزیند.

ادوارد هشتم با ایراداین جمله عشق راانتخاب کرد وطی تشریفاتی از مقام پادشاهی استعفاء نمود و با لقب کنت دووینذزور سالهای دراز زندگی میکند.

۷۰ـ نبایدگفت فقط یک راه وجود دارد ،تغییر وضعهائی که باخون ریزیها وبرادرکشی ها روی میدهد میتواندازراههای دیگر حاصل شود.

" سخن مارشال ژوزف تیتو رئیس جمهورسیاستمدار و مرد نظامی کهن سال یوگوسلاوی. "

این مارشال دلیر ونیرومند بااین اندیشه کشور یوگوسلاوی را که هفت همسایه دارد در کمال سلامت پابرجانگاه داشته است ودر برابر دیپلماسی اتحاد جماهیر شوروی و دیپلماسی کشورهای غربی دموکراسی با مشی سیاست مسالمت از طریق راههای گوناگــون مستقــل و نیرومند راه تاریخی خود رامی پیماید.

باهمین اندیشه تیتومسافرت دور ودرازی در سال گذشته بمسکوـ پکن ـ قاهره ـ اسرائیل ـ ایران نمود و شاید حل مسئله عرب و یهود متاءثر از این اندیشه مارشال بزرگ یوگوسلاوی باشد.

۷۱- "سیصد میلیارددلار دارائی من مال شما پسرم را نجات دهید .
سخن ارسطو اوناسیس بپزشکان معالج فرزندش الکساندر Alexandre
در سانحه هوائی الکساندر تنها پسر اوناسیس بسختی مجروح شد وقتی او را به بیمارستان بردنداوناسیس چند تن از مشاهیر پزشکان را با سرعتی ناورنکردنی ببالین پسر رساندوقتی دراطاق مشاوره آنان رفت در برابر آنان بزانو درآمد و سوگند یاد کرد که تمام دارائی خودرا بآنها میدهدتا الکساندرزنده بماندولی کوشش پزشکان بجائی نرسیدوالکساندر جان سپرد .
۷۲- "از مرگ نبایدترسید از آن باید ترسیدکه آدم زنده باشد وخوب زندگی نکند"
سخن دیسرائیلی نخست وزیر نامی انگلستان که دردوره نخست وزیری او امپراطوری ازلحاظ اقتصاد باوج عظمت و توانائی رسید- خوب زندگی کردن را شعار مردم زنده دل میدانست .
۷۳-"مردانی که با شهامت بضعف خود اعتراف میکنند بدون تردید نیرومند و شکست ناپذیرند "
گفته دالادیه نخست وزیر دوران جنگ فرانسه هنگام کناره گیری .
۷۴- کیست که بتواند روح مردم روسیه را فریادزنان باشعار" به پیش" بلرزاند؟
قرنها از بی هم میگذرند و میلیونهافرد خانه نشین سبک مغز و تنبل و سست حرکت در رخوت عمیق فرو رفته اند . در سرتاسر خاک پهناور روسیه گمان نمیرود کسی پیدا شودکه یارای کشیدن این فریاد زندگی بخش را داشته باشد .
سخن و بعبارت بهتر فریاد نیکلاگوگول نویسنده نامی روسیه در کتاب نفوس مرده ،
جامعه روسیه قرنها در رخوت و سستی عمیقی فرو رفته بودو نویسندگانی چون گوگول و گنجاروف سعی کرده اند باقلم توانای خود مردم روسیه را از این خواب گران بیدار کنند .
بزرگترین و مؤثرترین این نویسندگان ایوان الکسیف گنجاروف است که در رمان بی نظیر خود بنام ابلوموف روسیه تزارها و جامعه تنبل وبیکاره که قرنها در خود لولیده اند معرفی مینماید .
اثراین کتاب و فریادگوگول و همچنین آثار ماکسیم گورکی و تولستوی یکی از عوامل به وجودآمدن انقلاب اکتبر است . (ر.ک بکتاب ابلوموف ترجمه آقای سروش حبیبی و ترجمه مقدمه این کتاب در مجله گرامی سخن بقلم همین مترجم دانشمند)

نوشته‌ی: گرت بوخهایت
ترجمه‌ی کاظم شرکت (شهربن)

اسرار سازمانهای سری
۳ ـ وظیفه حفاظت

علاوه بر فعالیت کسب اطلاعات ، یک سازمان سری وظیفه مهم دیگری داردکه " حفاظت " یا " ضد جاسوسی " میباشد . این‌وظیفه بیشتر جنبه دفاعی دارد ، امامیتواند بهمان اهمیت وظایف‌دیگر و بایستی‌هم اینطور باشد ـ جنبه تعرضی پیدا نماید وبناچار در شبکه ودستگاه جاسوسی طرف مقابل سایه به سایه ماٴموران و جاسوسان آنها درعملیات سری‌آنها رسوخ نماید . این فعالیت در موردی است که صحبت از ضد جاسوسی بمیان میآید و بدیهی است که تمام اقدامات و فعالیت های هر ماٴمور بایستی نه تنها با اطلاع رئیس مربوطه ، بلکه بدستور صریح او انجام پذیرد . در نوشته‌های زیر این موضوع رابطور مشروح مورد بحث قرار میدهیم .

در ماٴموریت هائیکه جنبه حفاظتی دارد ، پی بردن برموز کار وکسب اطلاع‌در باره سازمان‌ها ، دامنه و وسعت کار سرویس های اطلاعاتی دشمن ، زیر نظر گرفتن موارد سوٴظن که در شعاع حفاظت ملی مشغول فعالیت هستند ، نظارت تدافعی از لحاظ نامه‌ها ، پیام‌ها ، تلگراف و تلفن ، و بالاتر ازهمه ارتباطهای رادیوئی ، وبالاخره همکاری مداوم با ماٴموران دولتی‌وانتظامی در مسائلی‌که به حفاظت و ایمنی کشور مربوط میشود ، ازجمله وظایف حفاظتی بشمار میآیند و دقت در مراقبت وانجام فعالیت های مربوطه آنهـا از اهمیت ویژه‌ای‌برخوردار میباشد . حفاظت دستگاههای صنعتی که تخریب و انهدام‌آنها بدلائل اهمیت‌تولید ملی و یا تسلیحاتی ممکن است مورد نظر دشمن قرار گیرد ، دستگاه های فنی و تاٴسیسات ارتباطی و مخابراتی وحتی موٴسسات مالی‌که ازبین بردن آنها در سایر دستگاهها و فعالیت های ملی وقفه ایجاد میکند ، وحتی سازمان های طرح و برنامه ومطالعات که آبادانی وانجام برنامه‌های در دست اجرا و یا آینده درآنجامتمرکز است ، بایستی با کمال دقت ومراقبت و بدون کوچکترین غفلت وسهل انگاری در شبکه حفاظت دائم گنجانیده شود . بدیهی است هزینه اینگونه حفاظت ها ، نه تنها از لحاظ

مقایسه با هزینه‌های باز سازی ، بلکه از نظر صرفه‌جوئی در وقت لازم برای باز سازی ، بعلاوه از لحاظ جلوگیری از اتلاف وقت و وقفه در انجام برنامه‌ها ، و از همه مهمتر پیش گیری از هرج و مرج و آشوب و خرابی روحیه افراد و دست اندرکاران ، بدون تردید پر ارزش وجوابگوست .روشهای قابل‌اجرا برای حصول این منظور ، از طریق " ضدجاسوسی " بسته به طبیعت موارد مربوطه بسیار متنوع و مختلف است و بایستی در هر مورد تناسب روش با هدف مورد نظر و موانعی که در سر راه است سنجیده شود و تاکتیک هم‌آهنگ با هر مورد انتخاب و بمورد اجرا درآید . از اینرو پیشنهاد یک دستورالعمل کلی در این باره غیر ممکن میباشد . این موضوع درست برعکس پیشنهاد مربوط به محرمانه بودن اطلاعات است . فهرست‌انتظامات حفاظت و دفاع ، و اجرای آنها در عمل از ساده‌ترین دستور عمومی تا تشکیل انجمن های بررسی وایمنی و دفاع ملی گسترش می‌یابد . . . . پیش آمدهائی نظیر آنچه در " مؤسسه باتل " در فرانکفورت اتفاق افتاد و عبورازنقب زیر زمینی منطقه " شرقی " توسط جاسوسان اتمی ، بآشکار نشان میدهد چه خطرانی در کمین می‌باشد و با چه تیزبینی وهوشیاری بایستی مراقب اوضاع بود ، و دامنه‌اینکار حتی به قلمرو روانشناسی و نفوذ در نیروی انسانی نیز کشیده میشود . "ضد جاسوسی " درعرصه فعالیت های یک سازمان سری ، برای خود یک علم و دانش ویژه‌ایست .

بگفته " کریستوفر فلیکس" ، "درجه دوستی سنج بین ملت‌ها ، همانا تمایلات دوستانه است‌که موجب رد و بدل کردن اطلاعات میگردد . " رئیس ضد جاسوسی‌نظامی آلمان " ادمیرال کاناری" با‌کوشش پی‌گیر به حل این مشکل توفیق پیدا کرده بود . وی پیش ازسال۱۹۳۹با سرویس های اطلاعاتی بلغارستان ، ایتالیا ، و حتی اطریش،روابطی عالی برقرار نمود . طی سالهای پیش از جنگ جهانی خود را در جریان حوادث و اخبار و اطلاعات دنیا قرار داده بود ، و توانست بدینکار ادامه دهد . اما اطلاعاتی بود که در باره متحدان آلمان میدانست ولی آنها را گزارش نمی‌نمود وآن " اطلاعات منفی "بود ، یعنی اطلاعاتی که اگر افشا میشد ، بروابط‌آلمان و متحدانش لطمه میزد و حتی بزیان حاکمیت و برتری آلمان تمام میشد . اگر غیر از این عمل مینمود آرمانهای‌ملی و سیاسی آلمان جامه عمل نمی‌پوشید و رسیدن به هدفهای برتری جوئی و تفوق نظامی عملی نمیگردید .

هرچند جنگ سرد اساسا" میان دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در جریان‌است ، اما تردید نیست که سازمان های سری دنیای‌آزاد ، حتی آنهائیکه عضو " اتحادیه آتلانتیک شمالی " هستند ، حاضر به همکاری صادقانه نیستند . این سازمانهای‌سری هنوز از چنگ این توهم خنده‌آور که بایستی اسرار خود را از یکدیگر مخفی نگاهدارندوامنیت

خود را به تنهائی تاءمین نمایند، خلاص نشده‌اند. این روش معمولا" از یک ملی‌گرائی یا " ناسیونالیسم " و نیز یک حسادت کوته بینانه آن مقاماتی مایه میگیرد که نمیتوانند قدرتی‌مافوق را بالای‌سر خود به بینند و از اقتداری که کشورشان، هر چنددریک‌محدوده کوچکی، برخوردار بوده است، چشم بپوشند. آنها مسئولیت حراست امنیت و کاربرد " اتحادیه" را بعهده خود این سازمان واگذار می‌کنند و عقیده دارند که هریک از کشور های عضو بایستی به حفظ اسرار خود بکوشد، چرا که هر رخنه و ضربتی بر قلمروسازمان سری یکی از کشورهای عضو " اتحادیه آتلانتیک" ضربه مشابهی است بر سایر کشورهای عضو این " اتحادیه". در حالیکه اگر یک همکاری صمیمانه در میان سازمان‌های سری دینای آزاد وجود داشت، با تکیه بهمکاری دائم فرد فرد اعضای این سازمان، گفته " الن دالس " مصداق پیدا می‌نمود. دالس عقیده داشت : " در حال حاضر ما یک جمعیت وابسته‌بهم هستیم، که تحت مراقبت شدید جاسوسان دشمن قرار داریم، وتنها حافظ ما سازمانهای سری و ضد جاسوسی ماست، و جز اینهم راهی برای ایمن ماندن نداریم. هرگاه‌دشمن، که فعالانه برای رخنه درکارما و از هم پاشیدن این اتحادیه‌دست بکار است دریابد که‌میتواند بایک حمله ناگهانی و غافلگیرانه‌نیروی دنیای آزاد رامتلاشی سازد، بدون هیچ پیش علامت یا پیش حرکتی، در جائی و در زمانی که مناسب بداند، بیدرنگ باینکار اقدام خواهد نمود. "

فعالیت های‌جاسوسی و ضد جاسوسی وقتی میتواند با موفقیت توام باشد وبدون هیچ مشکلی عمل نماید که منطبق با تصمیمات و مسئولیت های سازمان سری مرکزی و براساس خط مشی‌های‌تعیین شده از طرف آن سازمان، با دقت و نظم ویژه کاربردقدرت اجرائی، با بکار گیری‌تمام‌توانائی و حداکثر کارآئی موجود آن سازمان باشد. در صورتی که‌قسمت ضد جاسوسی و قسمت اجرائی سازمان مرکزی دست بدست هم ندهند، یا در تشکیلاتی که‌هر دوی آنها را در برگیرد عمل‌ننمایند، لااقل بایستی از یک همکاری‌نزدیک با مراقبت دائم هر دو سازمان برخوردار باشند. یک چنین همکاری، که بایستی از طرف مقامات عالیرتبه بوجود آید، تنها باملاحظات اداری، که براساس قوانین و مقررات ویژه ابلاغ شده، مربوط به کشور، ایالت، ویا ولایت، مانندآنچه که در "جمهوری فدرال‌آلمان غربی"، یا کشور " سوئیس"، ویا " ایالات متحده امریکای شمالی" معمولست، میتواند مفید واقع گردد. البته، پیشبرد این کار ممکن است با عدم همکاری یا توانائی‌سازمان های دولتی که با این روش کاملا" آشنا نشده باشند، روبرو گردد، که درینصورت تاوان آنرا اهالی‌مملکت‌خواهند پرداخت، آنهم نه بصورت مالیات، بلکه گاهی اوقات‌همانگونه که تاریخ نشان میدهد، بصورت ایثار جان خودشان. در حقیقت، در زمانیکه سلاح های

پیکار سری بصورت خرابکاری، انهدام، کشتار، آشوب، رخنه در نیروهای‌ملی، ایجاد خشم و نفرت در میان افراد مملکت بکار میافتد، پناه جستن در زیر محفظهٔ شیشه‌ای و دلخوش‌کردن به خوشبینی و آسوده خاطری، نه تنها حماقت بلکه جنایت است.

نادیده گرفتن فعالیت‌های‌جاسوسی ورخنه باسرار کشورهای دنیای آزاد که‌توسط کمونیستها صورت میگیرد، بسیار خطرناک است، و بدان میماند که افراد کشورهای‌دنیای آزاد را تحت نظارت مستقیم کشورهای کمونیست قرار دهند. در جنگ سردی که اکنون میان دو بلوک قدرتمند در جریان است، و میتوان آنرا جنگ ایدئولوژیکی نامید، غرب آزاد از شوروی عقب مانده است، و بدین ترتیب چاره‌ای جز حالت تدافعی‌ندارد. اما از سوی دیگر، دنیای آزاد از لحاظ نبرد برعلیه رخنه و خرابکاری دارای امتیازات‌زیادی میباشد. دلیل آنهم اینستکه ماٴموران سری احزاب کمونیست ماٴموریت‌دارند که بیشتر فعالیت های خود را درخدمت مقاصد و پیشبرد برنامه‌های احزاب و مراقبت در امور داخلی کشورها بکار برند. سازمانهای سری امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بخوبی از این حقیقت آگاهند، چرا که فعالیت های سری ایدئولوژیکی لازم توسط یکی از سازمانهای سری‌داخلی آنها صورت میگیرد که‌زیاد با جاسوسی سروکاری نمیتواند داشته باشد. همچنین هیچگونه‌همکاری درین باره از سازمانهای سری دیگر نمیتوانند انتظار داشته‌باشند و این‌موضوع بدلیل آنستکه، طبق مقررات معمول، هیچ ماٴمور عملیات سری وایدئولوژیکی دستور جاسوسی دریافت‌نمیدارد. البته موارد استثنائی دیده میشود، ولی اصولا "این‌دو وظیفه که یکی ماٴموریت سری و ایدئولوژیکی ودیگری‌جاسوسی باشد، هر کدام‌ماٴموران ویژه‌خود دارند و این ترتیب بخاطر آن اتخاذ شده است که هرچه بیشتر در فعالیت‌های سری و ایدئولوژیکی از برخوردهای بین المللی پرهیز گردد.

دفاع درمقابل رخنه و خرابکاری بیشتر به قسمت " ضد جاسوسی " مربوط میشود تا به قسمت " جنگ ایدئولوژیکی ". بدیهی است که مراقبت برای جلوگیری ازفعالیتهای دشمن که با سلاح ایدئولوژیکی وارد پیکارمیشود، از وظایف " قسمت حفاظت" سازمان سری میباشد. اخیرا "، ازیک نظریه زیاد جانبداری شده است و عقیده براین است که پیشبرد هدفهای " نبرد ایدئولوژیک" یا " روان جنگی " که در اصطلاح جدید آنرا " استراتژی سری" مینامند، باید درچهارچوب وظایف سازمان اطلاعاتی قرار بگیرد. ما خود را دراین عقیده سهیم نمیدانیم، زیرا یک سازمان اطلاعاتی، که با دقت هرچه تمامتر، در قلمرو کشف‌واقعیات باهدفها، تصمیم‌ها، ارقام و آمار سر وکار دارد، نبایستی به‌گفت و شنودهای دامنه دار ایدئولوژیک، که ازوظایف دولت و احزاب، وعقایدگوناگون است، خود را مشغول کند. شک نیست که رئیس یک سازمان سری هم دارای آن‌شرایط

و وسعت معلوماتی نیست که بتواند در کشمکش ها و بحث های ایدئولوژیک و یا "روان جنگی" وارد شود. بدشواری میتوان مسائل ضد جاسوسی را با دفاع ضد توطئه‌ها و رخنه در افکار عمومی که ناشی از نفوذ ایدئولوژیکی و "روانشناسی سیاسی" است دو فعالیت مشابه و یا دو جبهه از یک نبرد دانست.

اما، از سوی دیگر، یک سازمان سری اطلاعاتی بایستی مطلع داشتن دولت و همکاری باآن‌رااز طریق بکار گیری تمام وسائلی که در اختیارش گذاشته شده، وظیفه دائمی خود بشمارد و رویاروئی با حملات ایدئولوژیکی، از هر نوع و از جانب هرمملکتی پیش آید، یکی از آن موارد است. کمک هائی که سازمان میتواند درین باره بنماید، عبارتند از: (۱) دولت را بموقع از وضع کشوری که هدف آیندهٔ کمونیست‌هاست با اطلاع‌سازد، (۲) در شبکه جاسوسی کشور رخنه گر نفوذ نماید و از فعالیت ها ونقشه های آنها آگاهی یابد، (۳) تا آنجا که ممکن است، دولت را از نتیجه تحلیلی‌حاصل‌و وسائل‌بکار رفته و مشخصات اشخاصی که قرار است در دولت آینده آن کشور توسط کمونیستها روی کار آورده شوند، آگاه سازد، (۴) در صورتیکه دولتش باو دستوردهد، دولت آن کشوریکه مورد تهدید قرار گرفته را از جریان با خبر سازد و تا جائیکه میسر است به سازمان سری داخلی آنها کمک نماید.

"الن دالس" در کتاب خود با عنوان درشت مینویسد: "هشداربه سازمان های سری، و زیر این عنوان خطاب به دولتها و سازمانهای سری دنیای آزاد میگوید: "در رویا روئیهای بین المللی، در نظر کمونیستها زور بالاتر از حق است. در نتیجه، عملا" برای ما راهی باز نمی‌ماند جز اینکه در برابر روش تهاجمی آنها خود را آماده و هوشیار نگهداریم." ازاینکه ما دائم دم از رعایت و حمایت حقوق بین‌المللی بزنیم کاری از پیش نخواهیم برد و جز اتلاف وقت چیزی عایدمان نخواهد شد. ما نمیتوانیم حیرت زده بایستیم و تماشا کنیم که کمونیستها دنیا را تکه تکه ببلعند و دلخوش باشیم که روش صلح‌جویانه در پیش گرفته‌ایم. کاری‌که بس خطرناک می‌نماید. ما نمیتوانیم‌دیگر بدون خطر ناظر سرزمین‌هائی‌باشیم که‌هرچند بتازگی از قید استعمار رهائی یافته‌اند، اینک به پیروی از روش کمونیست‌ها رابطهٔ خود را با دنیای آزاد بکلی و برای همیشه‌قطع نمایند. جنگ ایدئولوژیکی یک جنگ همه جانبه و تمام عیار است. بخاطر همین است که آنرا نمیتوان مگر با ضربه کامل پیش برد و یا با ضربه کامل در برابر آن از دنیا دفاع نمود. برای اینکار یعنی رویاروئی درین نبرد، بایستی نمایندگان همه دولت‌ها، درست مانند جنگ گرم، کمک و همکاری نمایند، و اگر ممکن است ازین هم فراتر روند وسازمان های سری خود را به هم آهنگی و همکاری وادار سازند. (ادامه دارد)~

حسن صهبایغمائی
قاضی بازنشسته دادگستری

"خاطره‌ای از بیست و هشت سال‌پیش"

"آذربایجان"

چندی پیش درجرایدیومیه عصرخبری بود راجع بلایحه جدیدی که‌وزارت کشور بمنظور اعطای اختیارات بیشتر باستانداران تهیه کرده و برای‌تصویب هیئت دولت و تقدیم به مجلسین آماده‌نموده است . ضرورت اعطای چنین اختیاراتی چند سال است که احساس شده و مسلما " در صورت تصویب حسن‌تاثیر آن در پیشرفت امور استانها و سبک‌شدن بار دوایر مرکزی ظاهر خواهد گردید .

امانگارنده که بیشتر از مدت سی‌سال خدمانم را دراستانها و شهرستانها گذرانیده‌ام روی تجربیاتی که دارم معتقدکه درخارج از محیط پایتخت و مخصوصا " در مراکز استانها عاملی که موجب پیشرفت کارهاچه در سازمانهای دولتی وچه درکارخانه‌هاو بخش‌خصوصی میشود وشور و جنبشی‌در انجام وظائف پدید می‌آورد و حتی سازمانها را در حسن انتظام امور برقابت باهم برمی‌انگیزد ـ شخصیت استاندار است نه اختیارات‌او .

غرضم‌ازشخصیت دراین‌جاسابقه طولانی اصل ونسب نیست‌بلکه ازاین‌واژه بنده‌مفهومی را درنظر دارم که مجموعه‌ای از خصائص نیک را در خود جمع دارد و درعرف ایران به جربزه و یاجوهر کار ویا جوهر مدیریت تعبیر میشود .

مسلما "خوانندگان‌محترم‌مجله وحیدکه غالبا "خوداز کارآزمودگان کشورندعنایت‌دارند که عامل جزبزه یاجوهرمدیریت اگردر ماموری نباشد هر اندازه هم‌باواختیارات‌فوق‌العاده بدهند کار چشم‌گیری را از پیش‌نخواهدبرد .

من باب‌مثال درسال ۱۳۲۹ خورشیدی‌که بیست وهشت سال‌قبل میشودآذربایجان‌شرقی و غربی مجموعا " یک‌استاندار داشت‌که مقیم تبریز بود ـ مدت زمان زیادی‌هم هنوز از خاتمه غائله پیشه‌وری نگذشته و بقایای آثار آشفتگی‌های آن‌غائله در سازمانهای دولتی‌و کارخانه‌هاکم‌وبیش بچشم‌میخوردیکی‌از رجال‌معنون کشور هم‌که سابقه چندبار‌وزارت‌داشت والی‌آذربایجان بودودر آنجا ازقدیم‌الایام به والی (حضرت اشرف) خطاب میشود .ولی

این حضرت اشرف حتی در کمیسونهائی‌از رؤسای دوایر دعوت میکرد غالبا" حاضر نمیشد و معاون می‌فرستاد و اساسا" کاری بکار ماٌ مورین‌و مردم نداشت هرروزی از گوشه‌ای‌نغمه‌ای برمیخاست و ادارات دولتی وماٌ مورین‌هم هریک‌در حدود وظائف خودباری و سهرجهتی میکردند تا روزیکه خبر رسید استاندار بطهران تشریف برده‌اند .

چندروز بعد مرحوم دکتر منوچهر اقبال باستانداری آذربایجان منصوب شد .

ازدفتر استانداری خبر کردند ، رفتیم فرودگاه و استقبالی بعمل آمد مرحوم‌مهـام هم در خدمتشان بودند .

از فردای‌آنروز بطور محسوس وضع عوض شدجنب وجوشی‌در ادارات پدید آمدکارمندان زودتر بمحل کار حاضر میشدند۔ در گوشی صحبت‌هائی میشداز این قبیل (این‌استاندار بهمه جا شخصا" سرکشي میکند شخصا" بتمام‌کارها میرسد) .

دوسه روز طول نکشیدکه آقای دکتر شفیع‌امین‌که رئیس بیمارستان شیروخورشید بود و ضمنا "ریاست پزشکی قانونی دادگستری راهم‌بعهده داشت آمد دادگستری و گفت‌از امروز که ساعت شش صبح بدون خبر قبلی استانداربیمارستان را سرکنی کرده طوری جنبیده‌اند وهمه جا را پاک وپاکیزه کرده‌اند که آدم حظ میکند۔خدا پدرش را بیامرزد کاش‌زودتــر می‌آمد (مقصودش آقای دکتر اقبال بود) .

هفته بعد تیمسار سرتیپ شوکت رئیس کل شهربانی‌ضمن صحبت به نگارنده گفت‌دیشب ۱ ½ بعداز نیمه شب نگهبان کلانتری فلان ـ زنگ زد وخبر دادکه جناب‌آقای استاندار باتفاق معاونشان درآنساعت به‌کلانتری تشریف آورده وضع‌نگهبانی را بررسی‌نموده‌صورت وقایع شب را مطالعه فرموده و رفته‌اند۔ تیمسار می‌گفت من احتیاطا "در همان ساعت با تمام کلانتری‌هاتماس گرفتم و آنهارا هشدار دادم که مراقب کارها بیشتر باشند زیرابدون خبر ممکن است استاندار بازدیدنماید .

جند روز بعد آقای دهقان مدیرکل فرهنگ از بازدیدی که استاندار جدیداز مدارس فرموده‌اندگفت : خلاصه دردسر ندهم روزی نبود که ایشان از کارخانه‌ای ـ مدرسه‌ای ـ اداره‌ای بازدید نکنند وهمین علاقمندی موجب شد که بکلی وضع عوض شود .

خودم حضور داشتم روزی پیشکار دارائی (مرحوم نخعی پدر ارتشبدآریانا) بایشان حکایت یا شکایت کردکه تازه بدارائی‌اردبیل سروصورتی‌داده و رئیس لایقی آنجا گذاشته بودم که مرکز یک یاردان‌قلی را برای ریاست آنجا فرستاده . آقای دکتر اقبال پرسیدند این آقائی راکه؛فرستاده‌ایدکیست؟ جواب داد من او را نمی‌شناسم ولی خودش میگوید قبلا" در نقاط جنوبی خدمت کرده و بهرحال مابرای اردبیل کسی رانخواسته بودیم .

آقای دکتراقبال‌فرمودند بنابراین این آقای‌تازه وارد را بطهران برگردانید . البتــه

کشمکشی در گرفت اما دستور استاندار اجراء شد و مقصود پیشکار دارائی تأمین .

مورددیگرمرکز بدون جلب نظراستاندار یک نفر بسمت شهردار تبریز فرستاده بودولی دکتر اقبال دستور دادکه مراجعت‌کند ـ مراجعت کرددوباره آمد دوباره او را از زیر قرآن رد کردند .

مورد دیگررئیسی برای یکی‌از ادارات تبریز آمدکه من اسم نمی‌برم آقای‌دکتر اقبال او را نپذیرفت یکماهی ماند و بطهران برگشت و بعدمافهمیدیم که سوابق این مأمور خوب نبوده است .

حتی‌یکروز برای سرکشی زندان شهربانی‌تشریف بردندکه نگارنده درخدمتشان بودم و قریب‌یکهزار نفرزندانی در چند ساختمان تودرتو . شاید سه ساعت این‌بازدید طول‌کشید هرکس حرفی داشت استانداربا‌کمال دقت‌گوش داد اگر نامه‌ای نوشته بود می‌گرفت ـ و به مراجع‌مربوطه تأکید در انجام‌وظائفشان می‌فرمود زندان نواقص زیادی داشت‌که بکمـــک استاندار رفع شد .

یکروز اول وقت‌بدادگستری تشریف آورده ودر اطاق مرحوم احمد عاصم رئیس کـــل دادگستری ربع‌ساعتی نشسته و هنگام مراجعت با آنکه اطاق نگارنده طبقه دوم ساختمان بود باتفاق آقای عاصم و مهام مرا هم سرافراز فرمودند .

درست است که این‌سرکشی‌هامخصوصا " از دادگستری عنوان بازدید داشت ولی حسن تأثیرش رادرنظام اداری نمی‌توان انکار کردچون درآذربایجان سابقه‌نداشته که استاندار بادارات برود اصلا " کسرشأن خود میدانسته‌اند که از کاخ استانداری بیرون بیایند .

ازکارهای مهم دیگری که درمدت استانداری آقای دکتر اقبال صورت گرفت‌یکی‌احداث خیابان‌دانشگاه بودکه سالهامعلق مانده بود وچند نفر از افرادناراحت‌محل نمی‌گذاشتند انجام شود ـ آقای دکتر اقبال مراقبت کرد و ظرف مدت کوتاهی مقدمات‌کار انجام شد و خیابان احداث گردید .

اجمالا " کاخ استانداری که تاقبل‌از ورود دکتر اقبال مانند خانه کعبه سالی یکبار فقط دربش باز میشدپس‌از ورود ایشان ماننِدباشگاهی برای رؤسای دوایر و محترمین تبریـــز بود که غالبا "ناهار راهم در سفره‌خانه استانداری صرف می‌نمودند . وبقول معروف اطعام میشدند .

چون یکی از عادات جناب آقای دکتر اقبال این بودکه اول ظهرمامور سفره‌خانه پرده رابالا می‌انداخت و خبر میداد که ناهار حاضراست ـ درآن‌لحظه هرکس که حضور داشت میبایست شرکت کنداگر اغراق نگویم‌درآن‌اوقات مسلما "هرهفته‌دو روزبنده‌و مرحوم‌عاصم در استانداری ناهار می‌خوردیم ـ مرحوم‌مهام بارها می‌گفت‌که آقای‌دکتراقبال تمام خرج

مکاتبات تقی زاده و ابتهاج درباره نشر اسکناس

بقیه نامه شماره ۳۹/۱ مورخ سوم خرداد ۱۳۲۸ آقای ابتهاج بعنوان آقای تقی زاده

۱

مرقوم فرموده‌اید که " . . . اگر مثلا "در مقابل یک تن طلا سه میلیون و سیم تومان اسکناس داشتید و فردا عزم کردید در مقابل همان مقدار طلا هفت میلیون تومان اسکناس نشر کنید آیا قیمت اسکناس در حقیقت واقع کم نمیشود ؟ . . . "

برای اطلاع جنابعالی توضیح میدهم که اساسا "ارزش اسکناس بهیچوجه وابسته به پشتوانه آن نیست بلکه ارزش آن بیشتر مربوط بتولید کشور است . هرگاه فرض کنیم که یکی از کوههای ایران بنحو اعجازآمیزی تبدیل بطلا گردد ولی مقدار تولید کشور ثابت بماند و ما هم این کوه طلا را پشتوانه قرار بدهیم و بانتشار اسکناس اقدام نمائیم آیا قیمتها ترقی نخواهد کرد . تصور نمیکنم که جنابعالی در پاسخ مثبت این سئوال حتی لحظه‌ای هم تردید بفرمائید . اسکناس واسطه مبادله است و بخودی خود دارای ارزشی نیست و اگر تولید بهمان نسبت زیاد بشود انتشار اسکناس کوچکترین ضرری نخواهد داشت . لیکن هرگاه مقدار تولید ثابت بماند و اسکناس در جریان افزایش پیدا کند وضع اقتصادی کشور مختل خواهد گردید اعم از اینکه اسکناس دارای هزار در صد یا یک در صد پشتوانه‌ای باشد که در مقابل اسکناسهای در دست مردم تعویض نمیشود . پس بطوریکه ملاحظه میفرمائید ممکن است اسکناس ۵۰٪ پشتوانه داشته باشد و قیمت کالاها ترقی نکند و ممکن است که هزار در صد پشتوانه داشته باشد و بهای اجناس بالا برود .

نسبت بمسئله بالا بردن نرخ ارز که آن را در تاریخ ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی "یک خیانت عظیم بملت" تلقی فرموده‌اید اکنون در نامه خودتان چنین مرقوم داشته‌اید : " لیره انگلیسی هم درحدود شش تومان از همان اسکناسها بود (که بعدها بدبختانه باز باصرار شدید دو بانک و رای دولت باوجود مقاومت ممتد این جانب قدری بالاتر برده شد) . . . "

از تلفیق جمله اخیر با اظهاراتیکه در جلسه ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی

فرموده‌اید این نتیجه بدست میآید که با وجود اینکه بالا بردن نرخ ارز بعقیده جنابعالی خیانت عظیم بملت است معهذا خودتان این عمل را در سنه ۱۳۰۹ انجام داده و اکنون میفرمائید که تحت فشار دو بانک و همکاران خودتان در هیئت دولت بوده‌اید. جای بسی تأثر و تأسف است که یکی از رجال نامی و برجسته کشور که جزو زعمای انقلاب محسوب میشود و حتی بعضی اورا "پدرمشروطه" میخوانند برای امضای خود از لحاظ مسئولیت ارزشی قائل نباشد و این تاسف بمراتب زیادتر میشود وقتی می‌بینم که از دو بانک مورد بحث یکی بانک خارجی بوده و دیگری هم در آنموقع تحت نظر مستقیم وزارت دارائی که جنابعالی متصدی آن بوده‌اید قرار داشته است. همه میدانند که هیچ لایحه یا تصویب نامه مالی جز باموافقت وزیر دارائی قابل طرح در هیئت وزیران نیست و با این وصف میفرمائید که در اثر فشار دو بانک و همکاران خودتان نرخ ارز را بالا برده‌اید. احترام و شخصیتی که اینجانب وعده زیادی ازمردم ایران برای جنابعالی قائل بودیم ازاین نظر بودکه شخص جنابعالی را دارای استقلال رای و معتقداتی میدانستیم ولی باکمال تاسف اکنون دیده میشودکه خلاف آن رااظهار و اعتراف فرموده‌ایدکه فشار یک بانک خارجی و چند نفر از همکاران آنجناب در هیئت دولت موجب شده است که برخلاف معتقدات خودتان و برخلاف مصالح کشور مرتکب عملی بشوید که آنرا خیانت عظیم بملت ایران میدانسته‌اید.

این اولین مرتبه‌ای نیست که جنابعالی مسئولیت عمل خودتان را بعهده نمیگیرید و سعی میفرمائید که آن را بگردن دیگران بگذارید. هرگاه بخاطر داشته باشید روز ۷ بهمن ۱۳۲۷ نیز ضمن نطق خودتان در مجلس شورای ملی در مورد تمدید مدت قرار داد نفت اینطور بیان فرموده‌اید: "... . باید عرض کنم که بنده در اینکار اصلا" و ابدا" هیچگونه دخالتی نداشته‌ام جزآنکه امضای من پای آن ورقه است... . اگرقصوری در اینکار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده ... ."

در عالم انصاف سئوال میکنم که اگر امروز وزیری مورد استیضاح یا انتقاد جنابعالی نسبت بعملی نظیر همین عمل سابق خودتان مبنی بر ترقی دادن نرخ ارز قرار بگیرد و فشار همکاران یا یک بانک خارجی را مجوز عمل خود معرفی نماید آیا برای چنین وزیر بخت برگشته‌ای آبرو و حیثیتی باقی خواهید گذاشت.

همه میدانند که در زمان تصدی وزارت دارائی آن جناب نرخ لیره شش تومان بود و آن را به ۹ تومان ترقی دادید یعنی برای اولین بار در تاریخ ایران نرخ لیره از طرف وزیر دارائی رسما ۵۰ در صد ترقی داده شد. اکنون در نامه خودتان مرقوم میفرمائید که در آن موقع نرخ لیره "قدری بالاتر برده شد." هرگاه در قاموس جنابعالی نصف یا ۵۰٪ "قدری" نامیده میشود لابد مقداری که بتوان آن را قابل ملاحظه دانست مثلا" پانصد در صد خواهد بود.

اگر چنین است پس راجع به‌پشتوانه چگونه‌میتوان فقط وجود ۱۰% اختلاف را بین آنچه کەشما قبول فرموده بودید و آنچه که دولت فعلی بمجلس‌شورای‌ملی پیشنهاد نموده است گناهی‌کبیر و عملی مضر بحال‌کشور دانست .

مرقوم فرموده‌اید: " . . . . اگر بانک در مقابل‌عایدی‌سالیانه . . . بودجه سالیانه ۲۴ میلیون تومانی اداری و قریب سی میلیون تومان‌مخارج ساختمانها و مبالغی عمده خرجهای‌دیگرنداشت و قسمت عمده‌از عایدات را بجای‌خرج ذخیره میکرد (یعنی بیش‌از آنچه‌حالا اندوخته دارد داشت)وآگرعایدات‌فروش‌نقره و طلا که بنابر مسموع‌قریب‌بصد میلیون‌تومان‌بوده بجای‌بعضی‌مخارج بی لزوم باز ذخیره میشد یابجای قرض دادن بدولت بعنوان‌فوائد بانک‌به دولت‌یعنی صاحب‌سهام داده میشد و بار قرض دولت ببانک سنگین نمیشد امروز برای‌نشر اسکناس چنین اضطرابی‌نشان داده نمیشد . . . " .

درپاسخ‌این‌قسمت‌خاطرشریف‌راقرین‌استحضارمیسازدکه مدیرکل این بانک دیناری‌ازوجوه بانک را نمیتواند بدون تصویب شورای عالی خرج کند و بودجه هزینه این بانک لزوما میبایستی‌طبق‌شق ۱۰ از ماده ۲۲ قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد۱۳۱۷ بتصویب شورای عالی برسد .شورای عالی این بانک‌هم‌از هفت‌نفر اشخاص صلاحیتدار و برجسته‌این کشور تشکیل‌شده‌که‌علاقه‌مندی‌آنها‌نسبت بوظایف ومملکتشان کمتر از جنابعالی نیست و تابودجه هزینه این بانک را مورد رسیدگی قرار ندهند و بضرورت و لزوم‌هریک‌از اقلام مخارج پیشنهادی یقین کامل حاصل ننمایند بتصویب آن مبادرت نخواهند کرد . کلیه مخارجی هم‌که پس‌ازتصویب‌شورای عالی صورت‌میگیرد از طرف هیئت نظار مورد رسیدگی و بازرسی واقع‌گشته‌و در پایان سال گزارشی‌ازطرف‌همان‌هیئت راجع بهزینه‌ها و سایر عملیات بانک بمجمع عمومی دارندگان سهام که‌عبارت‌از وزیر دارائی‌و دونفر دیگرکه عموما" از طرف هیئت وزیران از میان سایر وزراءانتخاب‌میشوند تقدیم و در آن مطابقت هزینه‌های انجام شده با اعتبار های مصوبه تایید میگردد .

برای توضیح‌بیشتری متذکر میشودکه‌هزینه بانک‌ملی‌ایران در سال ۱۳۲۶ در حدود دویست وبیست و شش میلیون‌ریال و هزینه یکی‌ازبانکهای‌خارجی که در ایران مشغول کار است قریب به‌پنجاه و هفت میلیون‌ریال بوده‌است .لیکن در همان سال بانک ملی ایران جمعا" ۱۶۳ شعبه و نمایندگی و باجه و آن بانک خارجی فقط‌چهارده شعبه داشته است . مقایسه‌هزینه‌این‌دوبانک با در نظر گرفتن عده‌شعب هر یک‌از آنها این نکته را روشن میکند که هزینه بانک ملی ایران برای‌تشکیلات‌ادارات مرکزی و شعب‌و نمایندگیهای آن نه تنها خارج از حدود معمول نیست بلکه نهایت صرفه‌جوئی در آن‌رعایت‌میشود .البته هرگاه بانک‌ملی‌ایران‌همانطورکه‌منظور وآرزوی اینجانب است روزی بتواند شعبه هاونمایندگیهای

خود را حتی در تمام قراء و قصبات این کشور دایر نماید وعموم مردم از تسهیلات بانکی و نتایج اقتصادی آن برخوردار بشوند بودجه هزینه آن از میزان فعلی هم تجاوز خواهد کرد . بنابراین صرف افزایش مبلغ هزینه یک بانک را نمیتوان اساس قضاوت قرار داد بلکه باید سایر عوامل یعنی توسعه روزافزون امور وهمچنین میزان درآمد و تعداد شعبه‌های آن را نیز در نظر گرفت .

راجع بفروش طلا و نقره خاطر محترم را مستحضر میدارد که نصف عایدات آن بدولت داده شده و نصف دیگر در ذخیره این بانک باقی مانده است ، چنانکه امروز اندوخته‌های بانک ملی ایران متجاوز از ۲۰۰۰ میلیون ریال میباشد و حال آنکه در سال ۱۳۲۱ مبلغ آن از ۹۷ میلیون ریال تجاوز نمیکرده است .

اما راجع بساختمانها معلوم نیست رقم سی میلیون تومان مذکور در نامه آنجناب مربوط بهزینه چند سال پیش باینطرف میباشد ، زیرا هرگاه مقصودتان هزینه کلیه ساختمانهای این بانک از بدو تاسیس آن تا امروز است مسلما" رقم کل آن از سی میلیون تومان تجاوز مینماید و هرگاه مراد جنابعالی هزینه سالیانه ساختمانهای این بانک میباشد باید عرض کنم که در هیچ سالی رقم آن بسی میلیون تومان نرسیده است . مثلا" درسال ۱۳۲۷ مخارج ساختمانهای این بانک در حدود ۴۴ میلیون ریال و کسری بوده است .

جنابعالی ضمن نطقهای خودتان در مجلس شورای ملی نیز چندین بار بانک ملی ایران را راجع بساختمانها مورد اعتراض قرار داده‌اید . علت اقدام باحداث آنها این است که در هیچیک از نقاط کشور ساختمانها ایکه متناسب با احتیاجات بانک باشد از قبیل خزانه‌های محکم برای جادادن پول و اسکناس و فلزات گرانبها وغیره و همچنین تالار معاملات و باجه‌های لازم برای مراجعات مشتریها و ارباب رجوع وجود نداشته است . بانک ملی ایران قبل از اینکه ساختمانهائی از خود احداث نماید خانه‌هائی راکه بمنظور سکونت اشخاص ساخته شده است بحکم ضرورت اجاره میکند و باوجود اینکه بنای آنها رفع نیازمندیهای این بانک را نمینماید جمع اجاره‌بهای آنها رقم هنگفتی را تشکیل میدهد که پرداخت آن همه ساله بودجه این بانک تحمیل میگردد . احداث ساختمانهای جدید علاوه بر رفع احتیاجات واقعی این بانک چنین هزینه‌گزافی را از بودجه سالیانه این بانک حذف و بدارائی غیر منقول آن افزوده و درعین حال برای کارگرهای بیکار ایرانی بموقع خود ایجاد کار کرده و از این حیث تا حدی باقتصاد عمومی کشور نیز کمک و مساعدت نموده است . تنها در سال ۱۳۲۷ بانک ملی ایران ناگزیر برای جاها ایکه احداث ساختمان در آنها نشده است مبلغ ۳/۸۳۵/۴۹۱/۷۰ ریال (سه میلیون و هشتصد و سی و پنج هزار و چهار صدونود و یکریال وهفتاد دینار) بعنوان اجاره بها پرداخت نموده است .

مرقوم فرموده‌اید : " . . . اما اینکه‌در سر هر جمله‌ای سخن از اصلاحات عمرانی و اقتصادی‌وتهیه‌وسایل‌رفاه‌مردم‌وبرنامه هفت ساله‌بمیان آورده میشود امیدوارم موجب ملال خاطر شریف نباشد اگرعرض‌کنم‌که اینجانب تصور نمیکنم این امور دخالتی در میل بنشر اسکناس‌داشته باشد چه اینکارها امور سیاسی و مملکتی‌است‌ومربوط بدولت و مجلس است و باید اگر چنین ارتباطی‌بین دو امر بوده باشد اولیای دولت اصراری در این باب نشان بدهند . . .وهمه‌میدانندکه‌تنها کسی‌که برای اینکار اصرار مخصوص دارد همانا رئیس بانک یعنی مدیر اداره صرافی است . . . " .

بجنابعالی‌اطمینان میدهم که این تذکر نه تنها موجب‌ملال خاطر نیست بلکه موجب افتخارمن است زیرا من از اشخاصی بوده‌ام که ضرورت اجرای برنامه‌اصلاحات اقتصادی راازسالهای‌پیش‌تذکر میدادم و بسیار خوشوقتم که‌اهمیت این موضوع حیاتی بطوری آشکار شدکه مجلس شورای ملی‌تقریبا " باتفاق آراء لایحه قانونی اجرای برنامه هفت ساله را تصویب نمود . گذشته‌از اینکه رئیس بانک ملی ایران که یکی‌از افراد این کشور است حق داردبرای‌سعادت و نجات‌مملکتش صاحب نظر باشد ،نکته ایکه‌بر اینجانب مجهول میباشد این است که هرگاه رئیس بانک ناشر اسکناس بااطلاعات‌وبصیرتی که طبعا " بمناسبت شغل خوددرمسائل مالی و پولی و اقتصادی دارد بعقیده جنابعالی نباید جهت پیدا کردن راه حلی برای تامین وسائل‌مالی اجرای برنامه هفت ساله و امور مهمه اقتصادی دیگری مانند آن بااولیای دولت تشریک مساعی‌نماید کدام یک‌از مقامات‌یا اشخاص‌صلاحیت‌دار دیگر میتواند باهیئت دولت در موارد لازمه همکاری وارائه طریق‌نماید ؟

اینکه‌ضمنا " بانک ملی ایران‌را یک "اداره صرافی " معرفی‌فرموده‌اید لازم میدانم که اشتباه‌آن‌جناب‌راازاین‌حیث مرتفع و خاطر شریف را متذکر سازم که‌بانک‌ملی ایران‌بموجب ماده‌اول قانون مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ در مرحله اول یک بانک‌ناشر اسکناس وعهده دار حفظ ارزش‌پول و تنظیم اعتبارات میباشد و بنابراین نامیدن آن باسم " اداره صرافی " یاناشی از عدم بصیرت گوینده‌یا باکمال تأسف بمنظور اهانت بیک مؤسسه ملی‌است امیدوارم که این اشتباه‌جنابعالی‌ناشی‌از علت‌اول باشد .

در قسمت‌دیگرنامه خودتان چنین‌مرقوم میفرمائید : " . . . یکی‌هم نسبتی است که باینجانب‌داده‌اید که مکرر در کمیسیونهای متعدد اینجانب اظهار داشته‌ام که باید یک یا چندنفرخارجی‌آورده و بآنها اختیارات تام و تمام دادتا مملکت مارا اداره نمایند . . . " فقط یکبار در جلسه کوچکی در حضور جناب آقای حکیم‌الملک و آقای نجم‌الملک و آقای دکتر سجادی‌و آقای مشرف نفیسی و خودتان در طرح لایحه برنامه بحثی‌شدکه اینجانب ظاهرا " فقط در یک جلسه از آن جلسات بودم و نسبت بمدیر عامل برنامه (فقط)

اظهارعقیده‌کردم‌که‌بهتراست شخص لایقی از خارجه مخصوصا "از سوئد یاسویس استخدام شود آقایان رئیس الوزراء ووزیر مالیه که مسئول اصلی این امر بودند عقیده‌مرا تصدیق نمودندوآقای‌نفیسی مخالف بود و جنابعالی هم‌با او موافقت میفرمودید لکن پس‌از قدری بحث خودتان هم با نظر من همراه شدید و قبول کردید . . . " .

متأسفانه باید عرض‌کنم که برخلاف‌آنچه‌که مرقوم فرموده‌اید کمیسیونهای ماچندین جلسه بود و لزوم استخدام مأمورین خارجی‌را بیش‌از یکمرتبه تذکر دادید . البته من هیچوقت‌نگفته و نمیگویم که این‌عقیده حاکی از خارجی پرستی جنابعالی‌است بلکه تنها مقصودم‌بیان یک حقیقت‌بوده وهست . اما اینکه مرقوم فرموده‌اید که آقایان رئیس الوزراء ووزیر مالیه عقیده‌جنابعالی راتصدیق نمودند گویافراموش فرموده باشید که اصلا "این آقایان باظهار عقیده مثبت‌یامنفی در این باب‌مبادرت نکردند و ساکت بودند مگراینکه موافقت خودشان را باعقیده‌جنابعالی در خارج از جلسات این کمیسیونها اظهار داشته‌باشندکه‌بربنده مجهول میباشد . هرگاه بخاطر داشته‌باشید علاوه بر مخالفت آقای دکترنفیسی‌واینجانب‌بااستخدام مدیر عامل‌خارجی آقای دکتر سجادی نیز مخالف عقیده جنابعالی بودند و مخصوصا "اظهار میداشتند که با اطلاع و بصیرت معلی افراد ، دیگر مردم‌ایران حاضر نخواهند بود زیر بار دادن‌اختیارات تام و تمام بخارجیها بروند . اما اینکه‌میفرمائید که پس‌از قدری بحث خود اینجانب هم با نظر جنابعالی‌همراه شدم ازاین نسبتی‌که‌بمن‌داده‌اید‌بسیار‌متحیرومتأسفم‌وبایستی‌عرض‌کنم‌کهاینجانب‌نه آنوقت و نه اکنون و نه هیچوقت با این عقیده موافق نبوده‌و نیستم‌و نخواهم بود زیرا عقیده این جانب همیشه این بوده است که ایرانی برای اداره امورخود لایق‌و قابل است‌و این‌عقیده مثل ایمان بخدای بزرگ در من باقی و ثابت میباشد .

بادرنظرگرفتن مراتب فوق باید خاطر نشان کنم که اسکناسی که دولت میخواهد در جریان گذارده شودبرای‌مخارج اداری یاخرید کالاهای تجملی نیست‌بلکه برای این‌است که لدی الاقتضابوسیله آن برنامه عمرانی هفت ساله‌را بموقع‌اجرا بگذارد تا میزان تولید کشور بالا برود و در این صورت هیچگونه موجبی برای نگرانی باقی نخواهد بود . اکنون بافرض‌اینکه‌موقتا "درفاصله‌بین‌نشراسکناسهای‌اضافی و تزیید مقدار تولید در بهای کالاها کم و بیش افزایشی هم حاصل بشود این مسئله بهیچوجه‌نباید مارا از اقداماتیکه بدون شک‌برای‌این‌کشور یک مسئله حیاتی است‌بازبدارد . فقط قدری جرأت و شهامت لازم است تابتوان‌بچنین‌منظوری نایل آمد واز نعمتهای‌گوناگون‌و ثروتهای‌خدادادای‌ن سر زمین وسیع متنعم وبرخوردار گردید .

اینجانب‌درنامه‌شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود بجنابعالی اطمینان دادم

که‌بانک‌ملی‌ایران‌از دادن اعتباراتیکه بمنظورهای سفته بازی (اسپکولاسیون) برسد کاملا" اجتناب‌داردو تقاضا نمودم که هرگاه کسانی را میشناسید که اعتبارات‌دریافتی‌از بانک‌ملی ایران‌را بمصارف سفته‌بازی میرّسانند لطفا" باین بانک معرفی فرمائید تا ازهرگونه‌معامله باآنها در آینده خودداری شود . اکنون در نامه‌خودتان باینجانب اینطور جواب مرقوم میفرمائید : " . . . میل‌ندارم بر حسب‌تقاضای جنابعالی‌آنها را نشان بدهم . . . خود خوب‌میدانیدو میشناسید . . . " بنظر اینجانب مضایقه کردن جنابعالی از معرفی این‌قبیل اشخاص‌سفته باز ببانک (اگر حقیقه‌بصحت اظهارات‌خوداطمینان‌داریدّ) دور از انصاف وجوانمردی‌است‌زیرامعرفی آنها باعث‌میشودکه اعتبار آنها پس‌از روشن شدن‌مطلب‌مسدود واز این راه خدمتی باقتصادیات کشور بشود .

هرگاه بخاطر داشته باشید ضمن نطق ۲۱ آبانماه ۱۳۲۶ خودتان در مجلس شورای ملی‌اینطورفرمودید : " . . .اگر کارها بر منوال صحیح و بر مقتضای‌عدالت و انصاف جریان داشت‌نه‌بانک‌حق‌داشت‌دیناری‌بدولت قرض بدهد و نه‌دولت بایستی‌چنین تقاضائی بکند مگر در موارد فوق‌العاده با تصویب‌مجلس‌شورای ملی بمقتضای اصل بیست و پنجم قانون اساسی . . . ولی بدبختانه دولت در این چند سال اخیر هزار ها میلیون ریال‌از بانک‌ملی ظاهرا" بعنوان قرض گرفته . . . "

چون‌از استناد باصل بیست و پنجم قانون اساسی‌و اشاره به " این چند سال‌اخیر " چنین بر میآید که شاید تصور فرموده باشید که بانک‌ملی‌ایران در این اواخر و مخصوصا" در دوره فترت‌بدون رعایت اصل بیست وپنجم قانون اساسی‌و مصرحات‌شق (۱) ازماده ۴۱ قانون اساسنامه خود وامهای بدولت‌داده باشد این بودکه اینجانب برای‌روشن شدن مطلب و رفع هرگونه نگرانی‌و سوء تفاهمی در ملاقاتیکه با حضور آقای‌نجم وزیر دارائی وقت با جنابعالی دست داد فهرست دیون دولت را با ذکر قوانینی که باستناد آنها به دولت وام داده شده است جنابعالی تسلیم نمودم .وقتی‌که‌فهرست قوانین راملاحظه فرمودید و برای جنابعالی یقین حاصل‌شدکه بانک‌ملی ایران بدون‌تصویب‌مجلس شورای‌ملی بدولت وام نداده است از اینجانب معذرت خواستید و بمن قول دادید که ضمن‌نطقهای بعدی خودتان در مجلس شورای‌ملی‌این‌نکته‌را بیان فرمائید تا عموم‌مردم بدانند که بانک ملی ایران بدون تصویب مجلس‌شورای‌ملی‌بدولت‌وام‌نداده‌ونمیدهد . در همان جلسه بودکه پس‌از اصغای توضیحات اینجانب با حضور آقای نجم حتی اظهار فرمودید که دیگر مسئله ساختمانها که به عقیده جنابعالی باید محقر باشد بهیچوجه ایراد دیگری ببانک ملی ایران ندارید و اینجانب تذکر دادم که ساختمانهای محقر نمیتواند نیازمندیهای روزافزون بانک ملی ایران را مرتفع

سازند ،

ازآن تاریخ تا روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ برخلاف وعده‌ای‌که فرموده بودید نه تنها ضمن نطقهای‌خودتان‌درمجلس‌شورای‌ملی بهیچوجه‌اظهار خلاف‌حقیقت خود را اصلاح نفرمودید بلکه نطق‌روز۲۶اسفند۱۳۲۷آن جناب‌در مجلس‌متضمن فرمایش‌تازه‌ای‌بود بدینقرار : . " میگوید بدولت داده بدولت‌نمیبایست‌بدهد میگوید قانون‌از مجلس‌گذشته است‌در قانون ننوشته‌اند که بانک‌مکلف است‌نوشته‌اند دولت مجاز است . آنها هم‌ازخدا خواسته اند و داده‌اند .... " در نامه‌خودتان‌هم اینطور مرقوم فرموده‌اید : " قوانین مصوبه برای استقراض دولت باین عنوان بوده‌وهست که دولت مجازاست فلان مبلغ ازبانک ملی‌قرض کند نه‌آنکه بانک ملی‌مکلف است‌که بدولت قرض بدهد ... "

این بیانات‌حقیقة ببهانه‌جوئی شبیه‌تر است‌زیرااز یکطرف میفرمائید که وام دادن بدولت باید با تصویب مجلس شورای‌ملی باشد و پس‌از اینکه یقین حاصل میفرمائید که بانک‌ملی ایران‌وامی‌بدون‌اجازه مجلس به‌دولت‌نداده است اظهار میدارید که باوجود اجازه مجلس‌هم بانک ملی ایران‌نبایستی‌بدولت‌قرض بدهد .

اینجانب‌ضمن نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود باستحضار آن‌جناب رسانیدم‌که‌جمع قروضی‌که بانک‌ملی‌ایران در مدت تصدی اینجانب بموجب قانون بدولت داده‌بالغ بر دو هزار میلیون ریال است که‌تمام آن در مدت ریاست کل‌دارائی دکتر میلیسپوبوده‌و هرگاه بانک‌ملی ایران علی‌رغم قوانین‌مصوبه و تقاضای‌مستشار خارجی‌مزبور از دادن این وامها بدولت‌خودداری‌میکرد اولین کسی‌که این بانک و رئیس کل آن را شدیدا" مورد اعتراض قرار میدادوآنهارامسئول عدم موفقیت دکتر میلیسپو در اداره امور مملکت‌معرفی‌مینمود مسلما" خود جنابعالی بودید . حقیقة معلوم نیست‌که بانک ملی‌ایران باید بچه ترتیب‌رفتار کند تا مورد اعتراض آنجناب‌وعده‌معدود دیگری که هم‌فکر با آن جناب میباشند واقع نشود .

جنابعالی‌مراتب بی‌مهری‌رادراعتراضات خودباین بانک‌بجائی رسانیده‌اید که درنامه خودتان راجع به‌اعطای وام‌بدولت اینطور مرقوم میفرمائید : " ... آنوقت وقتی بودکه رئیس‌بانک‌ملی‌بعلت‌آنکه‌بدون تناسب باسرمایه هشتصد هزارتومانی خود اعتبارات بامحکم بازکرده‌وازسرمایه‌تلف‌نموده‌بود محبوس شدولی در این زمان‌از بانکی‌که سی میلیون تومان سرمایه‌دارد‌دولت‌بیش‌ازچهارصد میلیون تومان‌قرض گرفته و هنوز دنباله این هجوم ببانک قطع نشده و هراقدام جدید را میخواهند با پول بانک یاودایع مردم انجام بدهند چنانکه برای لوله‌کشی تهران‌و چندین کارنظیر آن بدون تامل‌سروقت بانک میروند ... "

چون‌این‌بیانات‌اهانت آمیزاست در اینجا باید یاد آور بشوم که رئیس و معاون این

بانک در آن وقت یعنی در اوایل تاسیس این بانک و در دوره وزارت دارائی جنابعالی دو نفر خارجی بودند و بعلت خیانت در امانت مورد تعقیب قانونی قرار گرفته بودند و وام دادن بدولت آنهم با اجازه مجلس شورای ملی یا بنا بتعبیر آن جناب " باز کردن اعتبارات نامحکم " جزو اتهامات آنها نبود . حقیقه از جنابعالی بعید و شرم آور است که خیانتها و جرائم آن دو نفر کلاه بردار خارجی را با خدمات کارکنان کنونی این بانک در یک ردیف قرار بدهید .

اخیرا " شنیده ام که یکی از همکاران اینجانب فرموده اید : " آیا ارقامی که بانک ملی ایران راجع بدارائی طلا و ارز خود منتشر میکند حقیقت دارد ؟ " . قطع نظر از اینکه بازرس دولت و هیئت های مختلف دیگر از قبیل شورای عالی و هیئت نظار و هیئت نظارت اندوخته اسکناس و هیئت اعتبارات هر یک بسهم خود شان طبق مقررات قانون کلیه امور این بانک را با کمال دقت و مراقبت مورد رسیدگی قرار میدهند و حتی کوچکترین امری از امور این بانک هم از نظر این هیئتها مخفی نبوده و نیست اینگونه اظهارات جنابعالی باحسن اعتماد و حسن ظن کاملی که در موارد متعدد چه در ضمن نامه های خودتان و چه در بیانات شفاهی نسبت بمن ابراز فرموده اید بکلی تباین و تناقض دارد و حقیقه من متحیرم که این رفتار و گفتار های متناقض و غیر قابل توجیه جنابعالی را بچه چیز حمل نمایم .

اینجانب هرگز نمیخواهم عرض کنم که اظهارات آن جناب در اطراف بانک ملی ایران خدای نخواسته مبنی بر سوء نیت است بلکه معتقدم که تمام آنها در اثر سهو و نسیان میباشد . یکی از دلایل مثبت این قضیه این است که اخیرا " یکی از همکاران اینجانب فرموده اید که امضاء کنندگان طرحی که در ۲۴ دیماه ۱۳۲۶ بقید دو فوریت بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و بوسیله آن قانون مصوب ۲۸ آبانماه ۱۳۲۶ راجع بتفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیئت نظارت اندوخته اسکناس ملغی شده است خبط بزرگی نموده اند و الغای قانون اخیر صلاح نبوده است . جنابعالی در ضمن این اظهارات بکلی فراموش فرموده بودید که یکی از امضاکنندگان آن طرح خود جنابعالی بوده اید و هم اکنون امضای آن جناب ذیل همان طرح در بایگانی مجلس شورای ملی دیده میشود .

درختام نامه خود میفرمائید : " . . . . من در مجلس قسم خوردم و بازهم باجزمی راسختر قسم میخورم که نشر اسکناس جدید باهمان ذخیره موجود و کم رنگ کردن پول ایران مضرو خطرناک و بلکه کمر شکن است . . . . قیمت اجناس و مخصوصا " ضروریات زندگی فقرا بالا خواهد رفت و نتیجه معکوس و نقیض اجرای برنامه هفت ساله را خواهد داشت . . . . "

اجازه میخواهم نظر عالی را باین نکته معطوف دارم که عده ای از اهالی این کشور جنابعالی را از چهل سال قبل تا بحال بعنوان متخصص در ادبیات ایران میشناسند واز مکتب

عالی استقاضه میکنند . جنابعالی بااین تبحر و تخصص در سال ۱۳۰۷ کتابی بنام "مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصلهای تمدن" مشتمل برهفتاد و شش صفحه تألیف و در آن تبدیل الفبای فارسی را به الفبای لاتین ازواجبات اولیه وضروریات بدیهیه بشمار آورده اید . اماتقریبا "دربیست سال بعد یعنی در تاریخ ۵ اسفند ماه ۱۳۲۶ دردانشسرایعالی خطابه ای درموضوع" حفظ زبان فارسی فصیح" ایراد فرموده اید که درشماره ششم سال چهارم مجله یادگاردرج شده است و ضمن آن چنین اظهار داشته اید : " اینجانب دربیست سال قبل تمایلی بقبول خط لاتینی برای فارسی داشته و رساله ای باسم "مقدمه تعلیم عمومی " درآن باب نوشتم ولی بعدها بواسطه معایبی که در اینکار دیدم و اندیشه خطری که برای مایه ادبی وزبان خودمان پیداکردم از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار میکنم " . باتوجه باین سابقه و بدون اینکه قصد کوچکترین اهانتی بجنابعالی داشته باشم آیا حق نـــدارم سئوال کنم کسی که دررشته تخصصی خود بیست سال تمام در اشتباه باشد نزد خود هیچ فکر کرده است که درمسائل پولی و بانکی و اقتصادی که نسبت بآنها شاید اطلاعات مقدماتی هم ندارد نبایدلااقل باقید قسم اظهارعقیده نماید زیرا اشتباه دراین قبیل امور و گمراه کردن عده ای اشخاص معصوم و ساده لوح ممکن است برای ملت ایران خیلی گران تمام شود و جبران آن بسهولت مقدور نباشد .

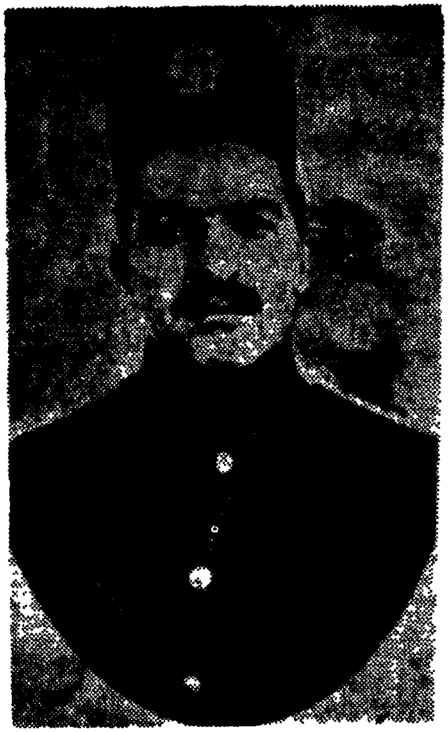
بفرض آنکه پس ازبیست سال دیگرجنابعالی متوجه اشتباه امروز خود بشوید و یکبار دیگر استغفار فرمائید تصدیق خواهید فرمودکه این عمل جبران قسمهای لایغفر جنابعالی را نخواهد کرد .

درخاتمه ناگزیرم این نکته را باستحضارآن جناب برسانم که چون در پایان نامه خودتان مرقوم فرموده اید که هرگاه پاسخی بآن بدهم دیگر اقدام بجواب نخواهید فرمود اینجانب نیز خود رامجاز میدانم که بموقع خود نامه های متبادل فیمابین را انتشار بدهم تا کسانی که ممکن است ذهن آنها براثر نطقهائی که آنجناب راجع ببانک ملی ایران در مجلس ایراد فرموده اید مشوب شده باشد از مفاد این نامه هااستحضار حاصل نمایند و رفع هر گونه شبهه و نگرانی از آنها بشود .

ابوالحسن ابتهاج

---

۱ ــ این نامه ها درخرداد ۱۳۲۸ بضمیمه مجله بانک ملی ایران منتشرشده است .



خاطرات ماشاءالله خان کاشی

۱۵

و بیکمرببه باآنها سلیک نمودند از آنجائیکه اهالی پست مشهد نیز مردمانی رشید و بماهم یکرنک و دوست‌هستند به هیچ وجه به بخنیاری ها راهنمائی ننموده و حتی درگوشه وکنار سنگرهائی برای ورود سواران ما بالا دست سنگر بختیاری‌ها مهیا نمودند و سواران مارا به آنجابردند و پس از نیم‌ساعت‌جنگ بخنیاری‌ها پشت مشهد را خالی‌نموده مجددا" به لنحور رفتند و ازآنجا بنزدیک دروازه پس‌از نیم ساعت جنگ بختیاری‌ها پشت مشهد وازآنجا به دروازه فین آمده و مشغول جنگ شدندسواران ما هم همینکه پشت مشهدرافتح نمودند وبختیاری‌هارا خارج نمودند دوباره بشهر داخل شده و به سنگرهای خود رفتند شب بعد دو باره قریب هفتصد نفر بختیاری بواسطه نداشتن جا به پشت مشهدوارد میشوند ساطر اکبر و عده‌اش که در سنگر دروازه عطار بودند.

سنگرخود را گذاشته و به پشت‌مشهد داخل میشوند تا غروب بابختیاری‌هاجنگ نموده‌و چون کاررا سخت می‌بینند ناچار بسمت لنحور حرکت کردند بختیاری‌ها چهاردسته شدند.

یکعده‌دروازه فین وعده‌دیگر دروازه لنحور و دسته دیگر دروازه اصفهان مشغول‌جنگ بودند و صدای سلیک از طرفین قطع نمیشد روز پنجم در دروازه فین جنگ خیلی سختی واقع شد ولی بهمت شجاع لشکر بختیاریها مجبور به عقب نشینی‌شدند خود من در

تمام‌روز وشب با عده سواره و به سنگرهای شهر سرکشی میکردم شب بعد قریب هزار نفر بختیاری با دو عراده توپ شبانه به پشت مشهد میروند و آنجا را سنگر نموده صبح از آنجا هم مشغول شلیک سنگرهای ما شدند در پنج نقطه شهر جنگ بود ولی دروازه فین و دروازه‌دولت از نقاط دیگر سخت‌تر بود. بختیاریها گفتنداگرحاضرشوند ودست‌هارا بروی هم گذارند و بنزد ما بیایندما از آنها میگذریم و امان میدهیم و در پیشگاه دولت کارشان را اصلاح میکنیم ما که بکلی‌از این کار انکار داشتیم نه اطمینان به عهدو پیمانشان‌داشتیم ونه گردن بدین ننگ و عار میگذاشتیم لذا امر اصلاح صورت پذیر نبود در این چند روزبه رعایت حال مردم بیچاره و رعیت بیگناه از بستن توپ و بمباران شهر امیرممانعت مینمود روز آخر سردارها بر این عمل عازم شدند و عصر روز هیجدهم از لنجور توپ بر برجهای حصار شهر بستند از صدای نعره توپ مردم شهر باضطراب افتادند زنان و اطفال از ترس لرزان شدند عقلا و روسای شهر از مشاهده این اوضاع نزد من آمدند ولب به تضرع وزاری گشودند و با عجز و التماس مرا راضی برفتن از شهر نمودند همان شب امر به تهیه اسباب سفر نمودم‌سحرگاه دست بکارزدندو قریب پانصد شتر و قاطر بنه و اساس‌سفر بار کرده از دروازه دولت بیرون کردیم و خود باکسان و انتظام الملک و اجزا سوار شده در عقب آنها بیرون آمدیم و ازخیابان چهار باغ رفتیم‌از یک سمت پشت‌مشهد از صحاری‌سنگر بختیاریها گذشتیم‌و براه خرمدشت که شارع و جاده نطنز است روانه شدیم‌بااینکه‌درحین‌گذشتن‌ازسمت‌پشت‌مشهدبختیاری‌ها جرات‌یکقدم پیش‌آمدن‌نداشتند‌بعد ازآنکه ما از شهر خارج شدیم جماعت بختیاری و گلپایگانی و نراقی و غیره اجماعا" مطمئن شده و بشهرریخته مشغول چپو گشتند اولا" تمام دکاکین بازار را در شکستند و اجناس راکه حاضر بود غارت کردند و کاروانسراها را چاپیدند بعدازآن بخانه‌ها ریختند.

و بغارت اموال مشغول شدندهرچه بدستشان‌آمد بردند تا قریب بظهر مشغول چپاول بودند آنگاه خبر به امیر مفخم رسید خودش سوار شده وبشهر آمد و جلوگیری و ممانعت از آنها نمود. اگر آنروز امیر بفریاد مردم کاشان نرسیده‌بود آن جمعیت بیشمار چیزی بـه کاشان‌باقی نمیگذاشتند ازآنطرف پس از رفتن ما سهاب‌السلطنه بختیاری با چهارصدسوار ازعقب ماتاختن کردندشب اول‌در ابوزید آباد اطراق کردیم شهاب السلطنه با سوارهایش رسیدند.

بر ما تاخت کردند ما هم دست بجنگ گشودیم و در مقابل دفاع دشمن برآمدیم دو سه نفر از آنها کشته شد لیکن از سواران ما هیچکس مقتول بلکه مصدوم نشد. روز دیگر از آنجا کوچ کرده و به خالد آباد که پنج فرسخی ابوزید آباد است رسیدیم شب را درآنجا ماندیم‌باز سوارها ازعقب رسیدند جنگی مختصر واقع شد ولی بهره‌ای عاید نکردند

شب دیگر در موغار که چهار فرسخی کاشان است منزل کردیم روز دیگر از موغار حرکت نمودیم ناهار در زواره مصرف داشتیم اما برعایت احترام آقایان و سادات محترم زواره وبیم رسیدن اذیت بآنها به حسین آباد که یک فرسخی آنجاست رفتیم شب را در آنجا ماندیم صبح سوار شده بطرف امیرآباد درفتیم اهالی از آمدن ما مطلع شده و فرار کرده بودند هیچکس در آنجا نبود ناهاری که همراه داشتیم صرف نموده و بسهراب رفتیم .

سهاب السلطنه و سوارانش بخیال ما میآمدند ولی ما بی اطلاع بودیم دریک فرسخی سهراب بغتةً* بهم برخوردیم سوارهای ما متفرق بودند چنانکه اقلا" دو فرسخ راه از ابتدای سوار ما تا انتهای آنها بود بی خیال راه می‌پیمودیم اما سوارهای بختیاری جمع بودند به یکدفعه بر ما حمله بردند و دست به شلیک زدند من دیدم کار سخت است سوارها ازهم دورند و تا جمع آوری شوند جمعی کشته و اسیر خواهند شد من تمام همت و غیرتم بروز کرد چنانکه گویا سرا پا یک شعله آتشم بحکم حمیت و غیرت بگلی چشم از خود پوسیدم و باتفاق شش نفر از کسان خود را بآن جمعیت زدم و در دریای جنگ غوطه ور گشتم قصدم تعریف از خود نیست بلکه مرادم حکایت است دیگران بودند و دیدند چه کردم هرگز این هنر را از خود ندیده بودم همین قدر میگویم که یک تنه بر چهار صد سوار مستعد مهیا با سرکرده‌ای مثل سهاب السلطنه که فی الحقیقه اول سرکرده است تا ختم و کار را سخت کردم برادران و کسانم واجزا نیز خوب غیرت کردند جنگ سختی واقع شد از دسته ما یکنفر مقتول شد اینهم بدست یکی از سواران خودمان که نشناخته و تیر باو انداخته بودند هشت نفر از بختیاری‌ها مقتول و مجروح شده بودند بعلاوه چندین اسب آنها تیر خورد سهاب السلطنه و یارانش پس از جنگ و جوش بی پایان مغلوب ومقهور و به کاشان برگشتند ما هم از آنجا به سهراب رفته و شب را در آنجا ماندیم روز دیگر به جانب بیابانک رفتیم . چندی در بیابانک ماندیم روز بروز بر جمعیت ما افزوده میشد واز هرطرف بسوی ما میآماند منجمله محمد علیخان گنابادی مراسله‌ای بوسیله رسولی فرستاده و متمنی اتحاد با ما شد پس از اجازه با جمعیت و سوارانش آمدند و در بیابانک بما ملحق شدند در ضمن ما را ترغیب و تحریض برفتن طبس نمودند ما هم ملتمس آنها را اجابت نموده بـه اتفاق بسمت طبس رفتیم .

دربین راه رسیدیم به حلوان مردم حلوان حصاری شده بودند و ما را ازورود ممانعت نمودند من رسولی نزدآنها فرستادم و پیغام دادم که ما را با شما کاری نیست متحصن شدن شما بی ثمراست ما جز سیورسات از شما چیزی نمیخواهیم در بگشائید وبتدارک سیورسات بپردازید وبی سبب خود را به مهلکه و خطر و ما را بزحمت وضرر دچار نسازید از این پیغام اصلا" متاثر و متنبه نشدند ناچار کار از مسالمه بمجاربه کشید پس از ریختن چندین خون

از آنها فتح و فیروزی برای ما میسر شد و عاقبت به فهر و علبه وارد حلوان شدیم پنج‌روز درآنجا ماندیم‌پس‌ازآں به جانب طبس روانه سدیم چون ابں خبر باهل طبس رسید عماد الملک‌اسباب استقبال و لوازم‌ورود مهیانمود و مکتوبی محبت آمیز مرقوم داشت که باکمال شوق منزل بـرای‌نزول شما مهیا کرده وبا نهایت امتنان درپدیرائی حاضرم پس‌از وصول مرسول او ما را دوستانه‌و خالی ازخیال‌اذیت اشخاص و غارت اموال روانه طبس سدیم در ضمن‌انتظام الملک‌با همه‌معاهدات‌محکمه‌وقسمهای‌مغلظه‌کاعدی نوشت به عماد الملک بدین مضمون‌که حضرات قصدشاں دستگیر کردن تو و غارت نمودن طبس‌است اگر راه بدهی‌جاں و مال خودت‌بلکه تمام طبس در معرض خطر و تلف است اعتماد به اقوال آنها جز ضرر و خطر نتیجه و ثمری ندارد و عمادالملک از مطالعه این مرقومه مشؤمه سخت خائف گشته فی‌الفورپارگ طبس که حصاری‌بس حصیں و ماءمنی بس محکم است با کسانش متحصن شدندوفتی‌مارسیدیم اوضاع‌را دیگرگوں و اساس را واروں دیدیم ناچار بقهر و غلبه وارد طبس شدیم آنها از بالای سنگرهای ارگ گلوله بما میریختند شب هم مشغول جنگ‌بودیم روز دوم برادر کوچکم اکبر شاه سرتیپ که جوانی درشجاعت‌بی نظیرو دلاوری در رشادت یگانه بود تیر خورده و مقتول گشت منهم از مشاهده اینحال حکم بتاراج دادم سوارها دست به تاراج گشودند اموال بی اندازه از طبسیان تلف شد .

میتوانم گفت ضررها و صدمات وارده براهل طبس و خونریزیها تمام بر گردن‌انتظام الملک‌است خلاصه‌از طبس کوچ‌کرده‌و به‌حلوان برگشتیم‌محمد علیخان گنابادی‌اذن‌مرخصی حاصل کرد که برود بخانه‌اش امور شخصی خود را رسیدگی‌نموده واصلاح کرده مجددا " بما ملحق‌بشود از قضا در بین راه به امیر مایں بر میخورند از دو طرف مشغول جنگ میشوند پس‌از مدتی جنگ محمد علیخاں کشته میشود .

ما پنج روز در حلوان‌ماندیم و از آنجا به بیابانک آمدیم و چهارماه در آنجا اقامت داشتیم و از آنجا بقصد کاشاں حرکت نمودیم همه جا طی مسافت کردیم .

تا رسیدیم به اردستاں مدتی بود که امام قلیخاں بختیاری برای جلوگیری از ما با جمعی سوار در اردستان ساخلو بود ومبالغ گزاف مواجب از دولت میگرفت و صرف عیش و عشرت و خوش گذرانی میکرد وقتی ما باردستاں نزدیک شدیم من باو پیغام دادم با آنکه باسوارهایت‌بیا‌باستقبال‌ما یااینکه جمعیت‌رابرد اروازسرراه ما برو والا ضرر و خطر خواهی دید‌بدبختی‌او را ممانعت ازتسلیم نمود و شومی‌طالع‌بخصومتش واداركرد همینکه‌باردستان رسیدیم‌او با سوارهایش حصاری‌شدند ما هم آنهارا محاصره‌کردیم پس‌از شلیک زیادمقهور و باتمام عده‌اش گرفتارشدند چوں اورا بنزدمن‌آوردند باآنکه عداوتش در حق ما بی‌نهایت بود و آزارش بما بسیار رسیده بود چشم از جرمش پوشیدم و ازتقصیراتش‌اغماض‌نمودم‌وبا

نهایت‌مهربانی باوسلوک کردم همینقدر آلات حرب و سلاح جنگشان را گرفتم وسوارهایش را آزاد ساختم خودش را نگاه داشتم .

دو روز در اردستان ماندیم خبر دادند که‌دویست نفرسرباز سیصد نفر سواربختیاری بقصد ما از اصفهان ماءمور آمده‌اندبخالد آباد در سر راه ما و منتظرند که از طرف‌کاشان هم جمعیت سوار برسدآنگاه برما بتازند . من تدبیری کردم و پنجاه نفر از سواران خود را مامور آنها نمودم که ناگاه برآنها یورش آورند میروند و در خالد آباد بی خبر بر سر آنها یورش‌میبرند دوازده نفرسوارهایشان را می‌کشندسی نفر سوار و تمام پیاده و سربازهارااسیر نموده‌سلاح آنها را گرفته معلول و مفید آوردند من مخارجشان داده رهایشان ساختم .

از آنجا آمدیم به حفر که از توابع نطنز است پس از ورود بآنجا بعضی از سوارهای‌ما برای‌کارهای‌شخصی‌به‌نطنز رفتند برادرعزیزم شجاع لشکرکه‌در رشادت و سواری و تیراندازی یکتاست نقاهت و کسالتی سخت عارض وجودش شده و در بستر خوابیده بود روز دیگر خبر آوردند که عده از کاشان بسرکردگی ضیاءالسلطان وشهاب السلطنه برای جنگ با ما می‌آیندهر چند کسان من خیلی مضطرب شدند ولی من هیچ اعتنا نکردم و گفتم‌هر کس بیایدقابل‌نیست‌زیرا که‌من آنها را شناخته و میزان‌قدرت و شجاعتشان را بدست آورده‌ام ساعتی نگذشت که دیدم چند بیدق از دور پیدا شد وشهاب‌السلطنه وضیاء السلطان باسوارانش از راه رسیدند و دور تا دور حفر را محاصره نمودند من چندان اعتنائی‌ننموده و گفتم بنه و آغروق را بازکردند و از حفر بیرون آمـــدیم وقتیکه بیرون آمدیم دیدم سوار بختیاری تمام بلندی‌ها را گرفته و راه را بر ما سخت سد کرده‌اند من با کمال‌جرات و جلادت مشغول‌جنگ‌شدم فشنگ مثل باران بهاری برما میریخت باوجود این گاهی بسختی حمله میکردم .

(ادامه دارد)



بمناسبت بیستمین سالگرد درگذشت استاد صبا

صبـــا ، نوازندهٔ دلها هم بود :

قریب بیست وهشت سال پیش بسال ۱۳۲۸ در خانـهٔ من بعدازظهـر روزهـای سه‌شنبه تنی چند از دوسان شاعر و نویسنده گرد مبآمدند و به بحث های ادبی وشعـر خوانی میپرداختیم به این بزم‌که استاد شهریار هم دو سه بار ، ازسرمهربه‌نورافشانی آمده و مـرحـوم دکتر ناظر زاده کرمانی لطف و صفا بخشیده بودند ، برادرمرحوم عزیزمن حسین صبا هم که بسیار خوب سنتور مینواخت و در شوخ طبعی و حاضر جوابی بشیرینی کم نظیر بود ، شور و نشاط خاصی میداد .

در همان اوقات جعفر شریعتمداری کـه در نویسندگی نام مستعار " درویـش " دارد ، غالبا " در محفل ما حضور مییافت ، و گاه با خواندن قطعات شاعرانهٔ نغـز خوبش سرمستمان میکرد .

روزی ، ایشان درمنزل مرحوم استاد ابوالحسن خان صبا ، یکی ازاشعارمراخوانده بود و آن شعر چنان در استاد موٴثر افتاده بود که اظهار علاقه به ملاقات من و حضوردر جلسه منزلم کرده بود . و این از عجایب حال و نمایانگر روح بلند هنرمند و درویش استاد بود که با وجود داشتن مشتاقان بسیار و آرزومندانی که ایشانرا با اصرار و التماس به‌خانه یا بزم‌های مجلل خود دعوت میکردند (وحاضر به پرداخت مبالغ هنگفتی هم بودند) و ایشان از چنگ آنها به بهانه‌ها وعناوین مختلف میگریختند ، در روز موعـود ، ویلن خود را زیر بغل زده ، کو بکو ، بزحمت زیاد ، خانهٔ محقر مرا که در کوچه پس کوچه‌های آسیاب والی بود پیدا کرده و ساعت هشت شب تشریف فرما شدند . این عنایت غیر منتظره مـرا سرشار از شادی و سرافرازی کرد و پس از آنکه به خواهش لطف آمیز ایشان غزلی خواندم، برسر حال آمدند واز صندلی فرود آمده دو زانو برپتوئی نشستند و ویلن برگرفتند . . .

من از حال خود و حاضران صاحبدل مجلس در آن تب و تاب و تلاطم امواج موسیقی چیزی نمی‌گویم ، همینقدر میدانم که درحدود ساعت یک ونیم بعد از نیمه شب ،هنگامـی

که از بذرقهٔ استاد به اطاق بازگشتم ، گوئی هنوز خود را درمیانِ طوفان باغی از نغمه‌ها میدیدم که رنگ و تلاٴلو و آهنگ را در هم آمیخته ، قدرت جادوئیش دیوارها را شکافته ، از مرز زمین و زمان در گذشته بود . آیا بهشت جاودانی مرا در میان داشت ؟

بی‌اختیار قلم برگرفتم وشور و حال‌خود را درآن‌لحظات فراموش نگشتنی بسرودن پرداختم . نمی‌توانستم نسرایم . گرچه حس میکردم‌که گنجایش کلمات سخت‌محدوداست . معنی آنها حقیر و دایره‌شان تنگ است و نمیتوانم با توسل به‌آنها از عهدهٴ بیان شوق و هیجان خویش برآیم .

اما جوان بودم و عاشق و سودائی .صبا بــا حال خود ، با سخاوت وصفای‌خود با چهرهٴ اصیل دلنشین خود ، با پرتو مهری که برمن تابیده بود و مافوق‌همه ، با زیر و بم نغمه‌های مسحور کنندهٴ مقاومت ناپذیر و شکنندهٴ خود مرا به عالمی برده بود که جز سرودن و لااقل برون ریختن قسمتی‌از شور و شوقی که در درونم نمیگنجید و سرشارم‌کرده بود ، چــاره‌ای نداشتم .

* * *

شعر ساز صبا

این شعر من در مجلهٴ جهان نو با مقدمهٴ کوتاهی ، نمیدانم بقلم چــه کســی ، چاپ شد وبدست‌صبا رسید . صبا به " درویــش " گفته بود که آنرا بسیار دوست‌میدارد . حتی گفته بود که او " درآن شعر بزرگ شده است در حالیکه در پاره‌ای از شعرها که برای او ساخته بودند او را ندانسته کوچک کرده بودند . "

چند سال بعد من به سفر اروپــا رفتم ، در غیاب من صبــا چند بار از بــرادرم و دوستانم‌نسخهٴ این‌شعر را خواسته بود زیرا مجله را یکی از دوستانش برده وپس‌نیاورده بود ، ولی آنها دسترسی بآن نداشتند .

چون من به ایران بازگشتم برادر بزرگم علی اصغر صبــا (باید بگویم که‌پدرمن مرحوم‌میرزا حسین خان‌صبا " کمال السلطان " مدیر روزنامهٴ ستارهٴ ایران بودونویسندهٴ بزرگ د... ی درکتاب پنجاه وپنج از او در عین بی‌نظری به لطف و نیکی یاد کرده استو از ایشان‌بسیار متشکرم وی با مرحوم ابوالحسن‌خان صبــا استاد موسیقی نسبتی‌نداشــت) بمن گفت : " دلم میخواهد یک روز استاد صــبا وآقایان برومند موسیقی‌دان را که‌با هم دوستی‌داریم به ناهار در منزل‌خود دعوت‌کنم و چون استاد صــبا باین آسانیها‌دعوت‌ها

را نمیپذیرد، تو تلفن کن و ایشان را بمنزل من دعوت کن." منهم تلفن کردم، استاد در منزل نبود، پیغام دادم . ایشانهم قبول فرموده بودندو تشریف آوردند. تصادفا" ساعتی تنها در محضرش نشستم و برایم درد دلها کرد و از گذشته سخنها گفت. سپس خواهش کرد شعری را که برایش ساخته بودم بخوانم و بنویسم و بایشان بدهم .هنگامی که آنرا خواندم بیاد دارم که اشک از چشمان صبا و برادرم جاری شد. بعد، جشن مجلس آنها مردانه بود، هنگامی‌که آقایان برومند آمدند، من به اندرونی پیش خانم رفتم و صبا که ساعت ۳ بعدازظهر در رادیو برنامه داشت، مجلس را ترک کرد و متأسفانه دیگر او را ندیدم. زیرا منهم به زودی به پاریس رفتم . یک ماهی نگذشته بود که برادرم حسین در نامه‌ای خبر فوت ناگهانی و جانگداز استاد شریف و اصیل و انسان بی‌همتای زمان ما را برایم نوشت. از این واقعه، سوز و دردی که احساس کردم، گفتنی نیست .ولی از ذکر این نکته ناگزیرم که چنین کسان چون درمیگذرند، هر بار من از خود میپرسم که آیا از میان نسل جوان ما چه کسی جای او را خواهد گرفت؟

بر ماه فرود آمدن نه معنی اوج آدمیت است نه ضامن خوشبختی بشر. پس صعود معنوی انسان را چه تضمین میکند؟

میگوئیم چرا دیگر در سرزمین ما نظایر حافظ و سعدی و فردوسی یا در ممالک غربی، بتهون و ویکتور هوگو و شکسپیر پا به عرصهٔ هستی نمیگذارند؟

بدیهی است هنرهای اصیل وعمیق‌را اصالت و عمق معنویت انسان بوجود میآورد.

آن صبا که‌از لذاید و منافع مادی خود میگذرد، ویلن زیر بغل میزندو دربدر به دنبال خانهٔ یک شاعرهٔ جوان که شعری از او به دلش نشسته است میگردد تا او را ببیند، تشویق کند، بزم سادهٔ جمعی از عشاق فروتن هنر را رونق بخشد و با نغمه‌های سحرانگیز خود شور و شادی از دلشان برانگیزد، کدامیک از شمائید؟؟؟

من در نسل پیشین از این "کسان" بسیار دیده‌ام .

خوشا بحال من .

* * *

و اینک آن شعر ساز صبا

ای دل این نغمه چه خوش قصهٔ ما میگوید — راز در پرده به صد شور و نوا میگوید
آنچه او زمزمه سر کرده نهان دردل ماست — غم بنهفته خدایا ، ز کجا میگوید؟
آنچه از سوز غم عشق نیاید به بیان — ساز میگوید و با بانگ رسا میگوید
نکته در محفل صاحبنظران باید گفت — امشب این ساز چه خوش نکته بجامیگوید
چه دهم شرح من دلشدهٔ رفته ز خویش — که بگوش دلم این نغمه چه ها میگوید
کس نگفته است چنین شرح غم وقصهٔ شوق — که به ما زیر و بم ساز صبا میگوید
آن فسونکار تب می زدهٔ چنگ به چنگ — سخن عشق چه بی چون و چرا میگوید .
بگشائیم ز دل عقده به سیلاب سرشک — که صبا قصهٔ پر غصهٔ ما میگوید

بقیه از صفحه ۴۱

سفره‌ای راکه دولت میدهدو بعضی استانداران بجیب میزده‌اند ـ خرج می‌کند و شایدچیزی کسر هم می‌آورد .

بهرحال یک چنین استانداری دیگر بمرکز مجال نمیدهد و مسلما " تصمیماتش هم حون از نزدیک باامور تماس دارد از روی بصیرت است و مامورین هم از روی شوق و ذوق بااو همکاری میکنند .

پس نتیجه میگیریم که برای حسن اداره امور درهرقسمت بایدبیشتردر جسنجوی (حوهر مدیریت) باشیم تااختیارات ـ تهران ۳۶/۷/۲۰ حسن صهبایغمائی

این مقاله قبل از درگذشت دکتراقبال به دفتر مجله رسیده بود و همان بهتر که از پس مرگش چاپ بشود .

تسلیت : با کمال تاسف آگاهی یافتیم که استاد هنر و بهزاد زمان ، مصورالملکی بدرود زندگی گفته است .خدایش بیامرزادوببازماندگانش صبرعنایت فرمایاد .مرگ مصورالملکی مرگ ذوق و هنر و خلاقیت بودوجامعه هنرایران ودوسنداران و همشهریان اصفهانی او راداعدار ساخت .

بیژن بیگلری

نام آوران دوره افشاریه

میرزا محمد کلانتر فارس:

میرزا محمد کلانتر پسر میرزا ابوالقاسم شریفی حسنی و خواهرزاده میرزا محمد حسین شریفی حسینی ملقب به صاحب اختیار ، و از همین خاندان است . امیرسیدشریف حسنی شیرازی (شاه اسماعیل اول امیرسید شریف حسنی را در ۹۰۹ ق از شیراز با خود برد و در سال ۹۲۰ق در جنگ چالدران کشته شد) (۱) میرزامحمدموصوف درسال ۱۱۳۲ در شیراز متولد و در ۱۲۰۰ ق در اصفهان درگذشت و جنازه‌اش را برای دفن به نجف بردند در سن ده سالگی بود که میرزاابوالقاسم پدرش وفات یافت (۱۱۴۲) میرزا محمد حسین خال بزرگش او را سرپرستی و تربیت کرد و بعد که بزرگ شد وی را در کارهای مربوط به خود وارد کرد و برتق و فتق امور مأمورساخت (۲) میرزامحمد بتدریج ترقی نمود و در اواخر عمرکارش بجائی رسید که از افراد بسیار متنفذ و متمول فارس گردید در سال ۱۱۶۵ که علیمردانخان برشیراز مستولی شد میرزا محمد حسین کلانتر (صاحب اختیار) و میرزا محمد را بکلی از کار بر کنار و صالح داروغه را بکلانتری معین نمود وآنچه خواست از ایشان گرفت (۳) پس از کشته شدن علیمردان خان و استیلای کریم خان وکیل برعکس نسبت باینان لطف و محبت ورزید و پس از فوت میرزا محمد حسین صاحب اختیار در همین سال‌کلانتری فارس را که از مشاغل مهم آنزمان بود به میرزا محمد مستوفی که داماد وخواهرزادهٔ محمدحسین‌صاحب‌اختیار بودعنایت‌کردوازهمین‌تاریخ‌است‌که میرزا محمد به کلانتر معروف گردیده است .

میرزا محمد پس‌از اینکه به منصب کلانتری فارس نائل شد از سال ۱۱۷۰ (۴)

۱ـ بامداد شرح حال رجال ایران ج ۳ ص ۲۸۱.

۲ـ همان کتاب حاشیه ص ۲۸۱.

۳ـ فسائی (حاج میرزا حسن) فارسنامه ناصری ص۲۰۷ ـ تهران ۱۳۱۳ق.

۴ ـ بامداد شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۲۸۱.

تا ۱۱۷۹ همواره دررکاب کریم‌خان درخارج از فارس بود تا اینکه دراین سال با کریم‌خان به شیراز مراجعت نمود و تا فوت کریم‌خان در ۱۱۹۳ در شیراز مقیم و از مقربین درگـاه وکیل محسوب میگردید دراین مدت چهارده سال متوالی در شیراز رنجهای گذشتـه وی برطرف شده و یکی از متمولین و ملاکین فارس گردید. در سال ۱۱۹۳ پس از فوت وکیـل دوباره بدبختی به میرزا محمد کلانتر روی آورد و در سلطنت وزمـامـداری زکیخـان، ابوالفتح خان و صادق‌خان زند گرفتاریهائی برای وی ایجاد شد تا اینکه علیمردان‌خان زند در سال ۱۱۹۶ صادق خان را کشته و خود به سلطنت رسید و او علاوه بر شغل کلانتـری حکومت فارس را نیز به میرزا محمد واگذار نمود (۱) و در سال ۱۱۹۸ کـه بعزم تسخیر مازندران و استیصال آقامحمد خان قاجار بتهران آمد میرزا محمد را هم همراه خود بـه تهران آوردو پس از شکست شیخ ویس‌خان پسرش و تار و مار شدن لشگریانش از سپاه خان قاجار، علیمردان‌خان از تهران بطرف اصفهان کوچ کرد و میرزا محمد کلانتر را هم بـه همراه خود برد لکن نرسیده به اصفهان در مورچه خورت فوت کرد و میرزا محمد باصفهان وارد شد و جعفر خان زند برادر مادری علیمردان‌خان و پسر صادق خان پس از فـوت علیمردان‌خان بسلطنت رسیدمدتی در اصفهان با او بود و پس از غلبه آقا محمدخان بـر جعفرخان و فرار وی بسمت شیراز و ورود آقامحمدخان به اصفهان میرزا محمد کلانتر کـه دراصفهان مانده‌بود چون آقا محمد خان با وی سابقه دوستی داشت و هنگامیکه در شیراز بهنگام سلطنت کریم‌خان تحت نظر بود وی را از آن هنگام بخوبی میساخت به نزد خود خواسته مورد لطف خود قرار داد لکن هر قدر اصرار کرد با برگشت او به شیراز مـوافقت نمیکرد بلکه او را با خود به تهران آورد (۱۲۰۰ق) مدتی در تهران بود بعد اجازه داد که باصفهان برگردد و پس از چندی در اواخر همین سال در اصفهان درگذشت هنگامیکـه میرزا محمد در تهران توقف داشت شروع به نوشتن وقایع از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ ق نمود که امروزه بنام روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس معروف است میرزا محمد مردی بوده بسیار ساده ولی در جمع آوری و تهیه املاک برای خود بسیار ساعی و آزمند (۲).

۱ــ توضیح: آقای بامداد نوشته‌اند که در فارسنامه ص ۱۹۹ میرزا محمد کلانتر فارس در سال ۱۱۶۰ بوسیله نادرشاه در کرمان نایب مقام منصوب شده است و این اشتباه است و همچنین تذکر میدهد که در فارسنامه وقایع سال ۱۱۷۰ در ۱۱۶۸ ذکر شده است. رج. شرح حال رجال ایران ج ۳ ص ۲۸۱.

۲ــ بامداد ــ شرح حال رجال ایران ج ۳ص ۲۸۲.

از غلامحسین رضانژاد ((نوشین))

((معرفی کتاب))

تازه ترین تالیف و اثری که از استاد دانشمند ، فقیه اصولی ، و متکلم برهانی ،حکیم دقیق و عارف علی‌التحقیق ، لب لباب طریقت و حاوی اسرار حقیقت ، مسندنشین‌فتاو، شریعت بیضاء ، و طغرانویس طریقت غرا ،حضرت آیه‌الله العظمی ، آقای محمدسنگا استاد ممتاز دانشگاه ،بنام سیری اجمالی در منطق و فلسفه الهی است که در معرم قرار گرفته است .

این کتاب در ۲۴۰ صفحه بقطع بزرگتر از خشتی و بـا مقدمـه‌ای مختصر از - معظم‌له بطریقه افست و با همت دوست فاضل گرانمایه ، جناب آقای طهمورث آ؟ بقول استاد سنگلجی از دوستان صفا و اخلاء مروت و وفا می‌باشد ، در معرض ا، شده است .

نویسنده محترم این اثرنفیـس ،که مرا بسالیانی‌دراز ، از حوزه گرم علمی و اخ افتخار کسب فضیلت بوده ، و از سخنان پرشکوه و افکار تابناک این استاد فخی دماغی انباشته‌ام ، بغیر از اجتهاد در احکام شرعیه و جامعیت در منقول و معقو آیات عظام و استادان فن دارای مدارکی متعدد میباشند ــ فائز بحسنین و نائل بمر علم و عمل وفضیلت وتقوی بوده ، هرگز مکتب احرار را به مکسب.و بازار تبدیل نکـ است و همه عمر گرامی را در کمال مناعت و تورع ، وزهد و تمنع گذرانده است .

استاد محمد سنگلجی ، در فقه و اصول از شاگردان مرحوم میرزای نائینی و آیـه‌اللـ اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی دانشمند تحریر اصولی ، و در حکمت و کلام و عرفان‌از تلامیذ حکیم متاءله مرحوم آقامیرزا حسن کرمانشاهی و حاج ملا محمد هیدجی ــ حـکیم عارف و مدرس بارع ــ و آقا میرزا محمودقمی ــ رضوان ــ که همگی از مدرسان فحل وسترگ و مراجع علم و دین در عصر خود بوده‌اند ، می‌باشد که آثار علمی و حکمی تعلـیقات و حواشی این بزرگان بر کتب فقه و اصول و حکمت و کلام و عرفان ساری در افواه اهل فن‌و مشهور و متداول است .

بنابراین و با توجه بدین نحوه تلمذ و تدقیق در مباحث علمی ، می‌توان بصلاحـیـت

شخص ایشان در مسائل علوم مزبوره ، و بتالیف منیف این استاد دانشمند که با قلمی بس ساده و شیوا ، بحل مشکلات و رموز حکمت و کلام و شرح مصطلحات فنون و تعاریف آنها پرداخته است ، پی برد و در واقع اثر مزبور را باید (مدخلی بر شرح منظومه) یامقدمه‌ای بر حکمت و کلام اسلامی دانست ، که با رعایت جانب اختصار باقتضای گیرودار مباحث و اهمیت آنها گاهی بطول و تفضیل پرداخته و سخن رابمرتبه اطناب غیر ممل رسانده‌است .

استاد بزرگوار ، کتاب خود را بدوبخش منطق و فلسفه تقسیم کرده است ، و باعنایت باینکه مباحث و مسائل حکمت و کلام را بجز با تمهید مقدمات منطقی و وقوف‌باصطلاحات و آگاهی انواع قضایا و اقیسه و مناسبات و الزامات و دیگر عناوین آنها نمی‌توان دریافت ناگزیر مباحث ومسائل منطق را تا آنجا که برای فهم علوم عقلیه و نقلیه لازم می‌نموده ، با غورو در عین‌حال سادگی‌بیان متذکر شده است و خواننده مبتدی را برای کسب مبادی ضروری‌ومبانی‌لازم‌این‌علوم براهنمایی برخاسته ، تا بدون مقدمات ممهده باکتساب واخذ معارف‌اسلامی‌مبادرت‌نکند و با دست و دامن خالی‌ازسیراین گلستان و بوستان برنگردد .

بیاد دارم که مرحوم سیدابوالحسن رفیعی قزوینی ، حکم وفقیه علامه ، میفرمودند : برای فهم مباحث عرفانی ، همانقدر حکمت کامل لازم است که برای درک مفاهیم حکمت علم منطق ، و در واقع مبتدیان را باتذکر بدین مساله مهم باندوختن مقدمات ضروری و مخصوص‌این‌علوم‌تشویق‌می‌کردند ، زیرا بدون کسب مقدمات مزبوره هرگز کسی بغورمسائل و دقایق‌حکمیه‌نمیرسد و ازاین‌خرمن و انبار فقط بخوشه و توشه‌ای دسترسی خواهدیافت .

در بخش منطق همانندمباحث و مطالب‌فقه و حکمت ، استاد دانشمند با جمله (میتوان گفت) نظریه مختار ، یا استقلالی خویش را ، در محاکمه اقوال و نظرات بیان فرموده ، این خصوصیت را در تضاعیف اوراق و خلال سطور کتاب مورد تعریف ، بکرات و تعداد میتوان بدیده تحقیق نگریست .

باری ، بخش ویژه منطق در صفحه ۴۵ کتاب موصوف بپایان میرسد و از صفحه ۴۶ آن بخش حکمت الهی آغاز شده تا آخر صفحه ۲۴۰ خاتمه می‌یابد .

در همه این مباحث و مسائل ، قلم در دست یک فقیه و مفتی شریعت که از یجوز ولایجوز سخن میراند و (ما الفرق بین هذا و ذاک) را پاسخ میدهد نیست . قلم در انگشتان دانشمندی معقولی ، و عارفی‌هوشمند است‌که در فروغ‌مباحث ماهیت و وجود وارد شده ،فاتحانه حکومت میکند وباسلطه علمی بدقائق این مباحث اندیشه گیر شمول‌ووقوف دارد .

استاد سنگلجی را دراین کتاب ، نمیتوان با نویسنده متون عربی و فارسی کتاب (القضاء فی الاسلام)و(ضوابط‌المعاملات) و دیگر کتب فقهی و اصولی بازشناخت .

در کتب اخیره ، او نویسنده‌ای اصولی و فقیهی مجتهد میباشد ، ولی در کتاب مورد تعرفه ، حکیمی دقیق و متکلمی نقاد و باریک نظراست .

این دوگانگی ، و بلکه چندگانگی ــ باتوجه بعلوم عرفانی و اخلاقی و معارف قرآنی و بعبارت دیگر کمال وجامعیت‌را فقط در چند کس از دانشمندان معاصر می‌توان دید که عبارتند از : مرحوم آیت‌الله‌بروجردی ، میرزا عبدالرحیم ارباب ، ملامحمد تقی آملی ، سید محمدکاظم عصار ، سیدابوالحسن رفیعی‌قزوینی‌و میرزامهدی ، میرزا احمد آشتیانی ، و میرزامحمد علی شاه‌آبادی رضوان الله علیهم اجمعین‌و از استادان دانشگاه مرحوم فاضل تونی و نیز ادیب بارع و دانشمند عارف حضرت آقای جلال همایی ((سنا))واستاد جامع و جبر وارع ، فقیه اصولی و حکیم و متکلم نامبردارحضرت آقای محمود شهابی‌و دانشمند پرتوان و کثیرالتحقیق و حکیم‌دقیق‌جناب آقای سید جلال‌الدین آشتیانی‌استاد حکمت اسلامی دانشگاه مشهد مقدس ، که همه از محققان نامبردار معاصرند .

افسوس که مادر دوران از زادن و پروردن ایندست از استادان وعلماء دردوران‌ماعقیم است و جوانان ایرانی و مدرسان‌اخیر دانشگاه از درک‌فیض و اخذ علوم از افواه این‌رجال علم و دین محروم بالذات بوده حال و هوش غبطه براین نامبرداران فضیلت‌و معارف انسانی را ندارند .

کوتاه سخن اینکه ، در بخش فلسفه الهی ، استاد دانشمند در مباحث وجود و ماهیت کهام‌المباحث‌الحکمیه محسوب است و بیشتر حکیمان اسلامی را برسراصالت‌هریک ازاینددو و مباحث دقیق و نظراتی بغایت تحقیق است ، بغور و بررسی پرداخته ، معتقد باصالت وجود ــ که داب حکمای متاله است ــ گردیده در همهٔ مباحث مهمه‌حکمت‌با آوردن‌ابیات واشعاری مناسب ، باظهارنظر مبادرت کرده است ، و برای صیادان معانی و معارف اسلامی که بمثابه دریایی بیکران و معادنی ذخار است ، خرمنی از گلهای معطر بارمغان آورده که شامه دل و جان را می‌نوازد و دریاهای دانش و بینش را از جویبار الفاظ و عبارات درمغز اندیشه‌مندان جاری می‌کند و درخاتمه باخطاب باستاد بزرگوار با دوبیت از سری بن‌احمد موصلی ، این مقال را بپایان میرسانم که سروده است .

اعزمک الشهاب ام النهار	وراحتک السحاب ام البحار
تحلی الدین اوتحمی حماه	فانت علیه سور او سوار

یعنی : آیا عزم توشهاب ثاقب است یا روز روشن و پنجمات ابراست یا دریا ؟ .

زینت می‌دهی یا قرقگاههای او را نگاه میداری ؟ پس تو برای دین بمنزله بارو یا دست بند گرانبهایی .

بقلم آلفرد گیوم

سید حسن امین

اسلام

آلفرد گیوم ALFRED GUILLAUME استاد فقید مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن ، در گذشته ۱۹۶۵ میلادی ، کتابی در باب اسلام بنام "اسلام" نوشته است که مکرر (درلندن) به چاپ رسیده است .

لحن مؤلف که سالیان دراز درلبنان و دیگر کشورهای مسلمان‌نشین همچون با مسلمانان محشور بوده است نسبت به پیامبر "بقاعده" مؤدبانه و ملایم است . عفت‌کلام و حسن ادب ویژه در مسائلی که با عقائد دینی و عواطف بشری اصطکاک دارد البته حسن است نه عیب . جه این نوع ملاحظه‌کاری‌ها و رعایت احتیاطها با نقد علمی و پژوهش درست‌و بی‌غرضانه منافی‌نیست مؤلف همه جا لیاقت و کاردانی پیامبر را به عنوان یکی از نوادر تاریخ می‌ستایدجز بعضی موارد استثنائی از قبیل همزبانی با دیگر شرق‌شناسان‌در شکایت از قتل‌عام هشتصد تن یهودی به عهد پیامبر (ص۴۸)

مؤلف ،ارتباط تعالیم پیامبر اسلام را با عقاید و تعالیم موسی و عیسی عالمانه تجزیه و تحلیل کرده است (ص ۱۹۴ــ ۲۰۱) و مطالعه مطابقه‌یی ادیان از شیرین‌ترین انـــواع مطالعه .

از نکات قابل ذکر این که حسب محتوی این کتاب "امیین " برخلاف همه تعاسیر کـه "امی " را به معنی مدرسه نرفته و سواد نیاموخته گرفته پیامبر رادرس نخوانده خوانده‌اند بمعنی "غیر یهودیان" است (ص ۱۹۷) . مؤلف دانا ،پیامبر را خوانا و نویسا میدانــد (ص۵۷) .

اهل علم را به خواندن این کتاب مستطاب توصیت می‌کنم .

کتابی از

دنیس رایت

The English Amongst the Persians:During The Kajar Period, 1787 - 1921 , By Denis Wright,218 Pages.E 6.50.

سردنیس رایت Sir Denis Wright سفیر سابق بریتانیا در ایران کتابی منتشر کرده‌است بنام " انگلیسیان بین‌ایرانیان ــ در عهد قاجاریان" .این کتاب را اهل تاریخ باید بخوانند .

ارزش فوق‌العاده مهم این کتاب بدان است که دنیس‌رایت درآخرین فصل کتاب از یادداشتهای روزانه لردآیرون ساید بهره جسته است . ایـــن یادداشتها که برای نخستین بار چاپ شده است نقش بریتانیا را در افول قاجاریان و استقرار حکومت بخوبی روشن کرده است . مطالعه این کتاب برکسانی که در مقام کسب اطلاع صحیح و مستند در باب تاریخ معاصر ایران باشند واجب است .

وحید

نشریّهٔ دانش‌پژوهان

۲۲۶

فهرست ۲۲۶

از ۱۵ تا ۳۰ بهمن‌ماه ۲۵۳۶= ربیع‌الاول ۱۳۹۸= فوریه ۱۹۷۸

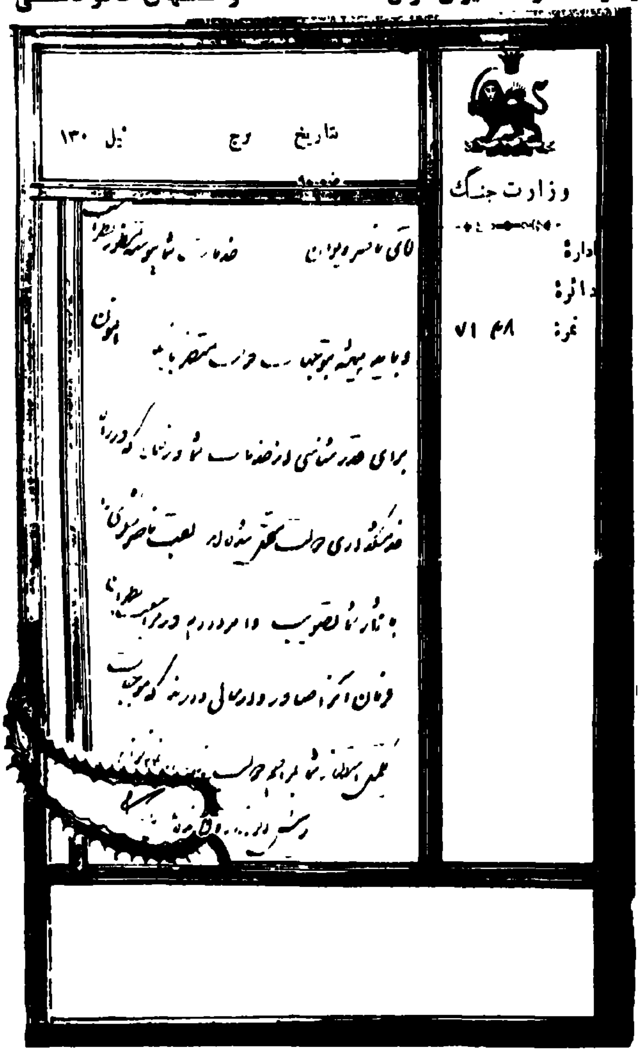
مجلهٔ **وحید**- صاحب امتیاز و مدیر مسئول : **سیف‌الله وحیدنیا**
نشانی : تهران ــ خیابان شاه ، ــ کوی جم ــ شمارهٔ ۵۵ تلفن ۶۴۱۰۲۸ ۶۶۶۰۷۱
بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال ــ خارجه دو هزار ریال با پست رسمی تک شماره **پنجاه ریال** بعد از یکماه دوبرابر .

نامه‌ها و اظهار نظرها

جناب آقای دکتر وحید نیا مدیر محترم مجله وحید :

اسناد و عکسهای تاریخی که در مجله وحید چاپ می‌فرمائید بسیار جالب است و مجموعه‌ای بسیار ارزنده از چهره رجال معاصر ایران بر جای می‌گذارید ....

بر همه مردم آزاده و فرهنگ‌دوست ایران فرض است که اسناد و عکسهای خانوادگـــی



وزارت جنگ

اداره:

دائره:

نمره: ۷۱۴۸

تاریخ برج ئیل ۱۳۰

برای قدرشناسی از خدمات شما و زحمات که در راه

خدمتگذاری دولت متحمل شده اید لقب ناصر دیوان

فرمانی است به امضای رضاشاه‌کبیر که در آن موقع رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا بوده است

عکس از مجموعه عکسهای تاریخی محمد باقر امیر عصدی

خودشان را برای درج درآن مجله معتبر و مسند بفرستند و مجموعه عکسهای تاریخی شما را غني تر گردانند.

اکنون به‌پیروی‌از همین نظریه‌یک‌قطعه‌عکس‌ویک‌فرمان‌مربوط به‌مرحوم ناصردیوان‌کازرونی که یکی از احرار فارس بوده است تقدیم خدمت می‌کنم تا در صورت تصویب امر به درج آن بفرمائید.

با تشکر و امتنان ـ اسماعیل عروی



ناصر دیوان کازرونی و فرزندش حسنعلی خان امیر عصدی

ابوالقاسم افنان
شیراز

جناب آقای سیف‌الله وحیدنیا مدیر محترم مجله وزین وحید دام‌الله افضالها

به عرض عالی میرساند: درشماره ۲۲۱ مجله وحید مقاله‌ای از آقای محمود رستگار دبیر دبیرستان‌های یزد در ذیل (حجاب یزدی) جلب توجهم را نمود و خاطرهٔ شاعر نکته پرداز و سخن ساز شیراز مرحوم حاج محمد مهدی حجاب شیرازی را به خاطر آورد دریغم آمد که از آن مرحوم ذکری نشود و شناسائی مقام ادبی آن شاعر شهیر از انظار محو گردد و آثار طبع وقاد و هنرمندانه او از توجه اهل ادب مستور ماند و دمه خود دانستم تا شمه‌ای از احوالش را به نحو اختصار بنگارم تا اگر مناسب دیدید در آن جریده شریفه که معرف احوال صاحبان دانش و کمال است برسم یادگار امر به درج فرمائید.

قبل از آن که مرحوم میرزا علی‌نقی مدرس یزدی تخلص حجاب را برای خودش انتخاب نماید حاج محمد مهدی شیرازی به این تخلص متخلص بوده است و آقای محمود هدایت در تذکره‌گلزار جاویدان خودشان میرزا ابو تراب نامی از اهالی عباس‌آباد اصفهان را به این تخلص می‌خواند.

چون ذکر مرحوم حجاب شیرازی در بیش از یکی دو اثر از آثار متقدمان نیامده است بهتر است که عین نوشته آنان را نقل کنم و از مصادعت بیشتر صرفنظر نمایم.

در فارس‌نامه‌ناصری مرحوم فسائی که هم‌زمان با حجاب بوده است در ذیل اعیان محلهٔ بازار مرغ شیراز چنین آورده است:

"حاجی محمد مهدی حجاب تخلص شاعر تاجر شیرازی پسر مرحوم آقا محمدتقی تاجر خلف الصدق مرحوم حاجی صالح تاجر شیرازی در سال ۱۲۲۴ در شیراز متولد شده کسب کمالات نموده پس مقدمات عربیه و ادبیه بیاموخت و مسائل منطق و کلام وحکمت را اخذ نموده بیاندوخت و خط نستعلیق را چون او کسی ننوشته مدتها در بندر بمبئی هندوستان برای تجارت رحل اقامت انداخت و قدری لایق از مال حلال اندوخته عود شیراز نمود و از عمل تجارت دست کشیده به اندازه گلیم قناعت کاران پارا درازکند و بر سبیل تفنن در خرید و فروش جواهرات مبهمی مداخلتی نماید ـ بیشتر اوقاتش را صرف بندگی ایزد متعال و مصاحبت اهل حال فرماید و این چند شعر را از آن صاحب صفا نگاشتم"

و به‌تحریر مطلع چند غزل از آن مرحوم مبادرت جسته از جمله:

جان بر تو باختیم بهتر از این نبرد کس | زنده جاودان شدم بهتر از این نمرد کس

زاد ز هجر و صبر و غم و وصل و مراد و خرمی | شهد ز زهر جانگزا بهتر از این نخورد کس

۲ـ درکتاب آثار عجم تألیف فرصت الدوله در ردیف شعرای شیراز چنین آمده است:

" حجاب ــ مرحوم حاجی محمد مهدی در علوم متبحر و در خط نستعلیق قادر و ماهر است و از . . . " الی آخر .

۳ــ در تذکره بنام شعرای متأخرین فارس تألیف مرحوم فصیح‌الزمان رضوانی که نسخه خطی و شاید منحصر آن در جزء آثار نفیس و بسیار گران قدر مستشرق شهیر پرفسور ادوارد برون در کتابخانه دانشگاه کمبریج در کالج پمبروک موجود است که مرحوم برون توضیحی وافی در بدست آوردن آن نسخه به زبان انگلیسی مرقوم و منضم به آن کتاب نموده است و در ردیف J-19-10 محفوظ است

و در کتابی به اسم A.DESCRIPTIVE CATALOGUE of The ORIENTAL Mss - BELONGING To The LATE.E - G-BROWNE .

که باکوشش پروفسور نیکلسن NICHOLSON تدوین و به سال ۱۹۳۲ انتشار یافته در صفحه ۱۳۷ ضمن معرفی آن تذکره متن یاد داشت مرحوم پروفسور برون را ذکر می‌کند در آن تذکره ضمن معرفی حجاب چنین آمده است :

" حاجی محمد مهدیش نام است و آقا محمد تقی خلف حاجی صالح تاجر او را باب گرام ــ در سن شباب به کسب کمالات کوشید تا راح روحانی از شاعر پنهانی وجدانی نوشید پس از تحصیل مقدمات عربیه و تکمیل محسنات فنون ادبیه مسائل حکمت را به نیکوترین وجهی آموخت تا گوهرهای منطق را در مخزن بیان و معانی اندوخت بعد از آن بتزکیه نفس که شرف انسان در آن است رو نهاد و دست ارادت به جانب میرزا ابوالقاسم سکوت داد . اکثر خطوط را نیکو نگاشته و در خط نستعلیق رایت شهرت افراشته سفری به هندوستان به عزم تجارت و سیر و سیاحت رهسپر شد و پس از چندی در وطن مألوف شمع رویش جلوه گر با والد مؤلف رشته النفس محکم بود و در غم و شادی با هم توأم ــ در زیارت بیت‌الله الحرام و سایر قبور ائمه انام با یک دیگر رفیق طریق و مشفق شفیق ــ پس از فرائض حج و در نوردیدن طریق راست و کج از تجارت و سیاحت دست کشید و در شیراز چون گنج به کنج قناعت خزید بالجمله ولادتش در سنه ۱۲۲۴ و سال رحلتش در ۱۳۰۴ مدفن در دارالسلام تاریخ فوت آن مرحوم را فرزند دل بندش محمد تقی سحاب سروده و برلوح مزارش نقش نموده القصه مرحوم حجاب در جمیع فنون و بحور شعر مهارتی به سزا داشته و به نقل از همان تذکره " دیوانی مشتمل بر هزار بیت از او بجا است "

شعر در نهایت جزالت و انسجام می‌سروده و غالبا " ابحور مشکله شعر را که دلیل بر تسلط و در عین حال نکته سنجی و طلاقت کلام او است انتخاب نکرده و چون بر قلم دست می‌برده چون نقاشی چیره دست با اولاد و احفاد مرحوم وصال علی‌الخصوص مرحوم یزدانی و وقار یار غار و رفیق حجره و گرمابه و گلستان بوده است.

در قصیده از منوچهری اقتفا کرده و در غزل پیرو مکتب سعدی است ومعمولاً "غزلهایش از هفت بیت و قصائدش از ۶۰ بیت تجاوز نکرده است .

در تمامی عمر که بالغ بر هشتاد سال گردیدنه‌کس را به مدح‌ستوده و نه‌به‌قدح کس زبان گسوده و درنهایت استغنا ء طبع و فراغ خاطر بشر بسته و بغایت گشاده رو و سخــی‌الطبع بوده است .

پسرش آقاحمد نقی متخلص به سحاب غالب عمر را در بندر بمبئی سکونت داشته‌و در کار تعلیم السن فارسي‌و انگلیسی اشتغال داشته است و در تصحیح بسیاری از کتب‌ادبی‌که در چاپخانه ناصری که مؤسسین آن بنی اعمامش بوده‌اند به طبع می‌رسیده صاحب نظـر بوده است .

در ضمن دفاتر خاطرات روزانه مرحوم میرزاعلي‌محمد خان موقرالدوله که او خودداراى مقامي علمي و ادبی و فضیلتی مالا کلام است و با مرحوم حجاب‌سمت قرابت داشته‌مورخه روز ۱۲ رمضان ۱۳۰۴ مطابق با پنجم جون ۱۸۸۷ چنین مرقوم است :

" قریب غروب بود که‌آفتاب وجود حضرت حجاب غروب نمود همه به‌تشییع جنازه به دارالسلام رفتیم‌و در صفه تربت جسم شریفش به خاک سپرده شد"

برای نمونه سواد عکسی از یکی از آثار خطی مرحوم‌حجاب‌که‌تاریخ لیله‌السبت‌یازدهم شهر ذی حجّةالحرام ۱۲۸۷ به خط نسعلیق نگاشته و به امضایش‌موشح‌ودر اختیارنگارنده است برای درج در آن مجله جلیله ایفاد و رونوشت آن دوغزل را برای‌استحضارواستطلاع ارباب ادب‌مینگارد ــ این جانب امیدوار است اگر دستــرس‌به‌بقیه آثار آن مرحوم‌یابد‌به طبع اشعارش اقدام نماید .

و من الله التوفیق و الیه التکلان ارادتمند ــ ابوالقاسم افنان

جنابم بسته آن زنجیر مــویــس که گویی برکشیدستــم درآهــن
بوو آن موی‌زیبا چون سام و رستم مرا دل وآن زنخ چــون چاه بیژن
دلم‌بس کوه غم بگرفته‌بر دوش به‌موئی لرز لرزان آمـــد آون
بهربستن به هر بگسودن از موی فشانی‌مشک‌بر خروار و خـــرمــن
دربغاهرکه‌بینم در کفش هســت از آن خروار و خرمن خوشه‌جزمن
زنار موی خود سنگین مکن دوش مرا یاری فکن باری به گـــردن
هماناموی بگشودی که از مشــک پــراکندند خلقــي‌جیب و دامن
سیه‌رویی دهی مشــک ختــن را به نسرین موی مشک آگین‌پراکن

حجاب از موی او رسنن نبــاری
اگر روئین تن آیی ور تهمــن

بقیه در صفحهٔ ۹


العزیز
هو الله تعالی

تقي دانش
مستشار اعظم

مظفرالدین شاه و اتابیک

نوکران و خلوتیان مظفرالدین شاه مانع از محرمیت اتابیک به شاه بودند. در موقع رفتن به ... دوشان تپه ... در سر رفتن قم جز حاج میرزا سیدعلی سادات اخوی کس نبود و در پشت ... به بیمار ... مشغول. اتابیک می‌فرمود هر روز حاج میرزا سیدعلی اصرار می‌داشت چرا نبود سید دانش به قم آمد خاصه از روزی که تذکره صدراعظمی را فرستاده. حال که آمده مرا ... و در پشت ... به بیمار ایستاده. در ضمن بیاناتی که می‌فرمود از پیش آمد و اوضاع حال خویش خسارت کرده گفتم چرا چون محرمان شاه با وی خود را محرم نکردید و میل خاطرش را بدست نیاوردید؟ گفت شاه نوکران را محرم خود ساخته و هیچوقت مرا به محرمیت خود اختصاص ندهد. روزی ازدرب باغ گلستان وارد می‌شدم شاه در خیابان بی کلاه با سر برهنه گردش می‌کرد چون آمدن مرا نگفتندش به فوریت کلاه خواست و بر سر نهاد امین خلوت همراه من بود مرا گفت ملاحظه فرمائید که چه شان شاه احترام و رود شما را نگاه می‌دارد و کلاه بر سر می‌گذارد. گفتم همین دلیل بر آن است که مرا بر خویش محرم نمی‌شمارد و نفرمود چندی پس خبر رسید شاه پلنگی شکار کرده حسب المعمول باز شصت پانصد اشرفی تقدیم شاه را نفرستادم پس از تحقیق معلوم شد نرسانیده‌اند. در این صورت چه میتوان کرد. الحکم لله الواحد القهار به سر ما و تقدیر پروردگار.

بقیه از صفحه ۷

دوش در آرزوی ... زلف ... گفتم
جان نوای دوست تا به صبح بخفتم

لؤلؤ رخسنده‌ات ... یادم آمد
شام ... تا به صبح لؤلؤ ...

گفتم با دل به کس نگویم از عشق
اشکم بر رخ دوید و گفتا گفتم

... عشق ... که درگه و بی‌گه
هم به‌خوشی طاق و هم ... جفتم

تا که کند مهر تو به پاک مکان جای
سینه زخاشاک فصل و داس رفتم

دوش حجاب آنقدر گریست که بارش
تا که بر او کرد آن جهان که گفتم

به تاریخ لیلة السبت یازدهم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۸۷
برخیزاکه وقت خواب شد

موم زبان

این بردگان پرده که بانوی خانه‌اند ناموس باز و ننگ طلب محرمانه‌اند
لاف و گزاف خانه خدائی زدند لیک هر یک کمینه بندهٔ دزدان خانه‌اند
نوحان وقت بین که به دریای حادثات کشتی بموج داده و خود بر کرانه‌اند
هر چند روز موم زبانند، شب چو شمع پروانه سوز و سرکش و آتش زبانه‌اند
چون شانه روز از غم یارند سینه ریش شب در شکنج طرهٔ اغیار شانه اند
از خسروان نشانه چه دارند، راستی اینان که کج نهاده کله خسروانه اند
کی فکر سالیان دراز وطن کنند جمعی که پای بند به یک ماهیانه‌اند
انبانه به سیم و زر جلو کشیده‌اند پرداخته ز دولت و ملت خزانه‌اند
بس دورها رود که بزرگان دور ما بر تیر طعن و سنگ ملامت نشانه اند
زین موج خیز حادثه جای کناره نیست با چشمه‌های فتنه بجوش از میانه‌اند
هر روز گونهٔ دگر از بهر چیستند قومی که فکر آمده بر بیگانه اند

مرغان شاخسار محبت وحید وار
هم آشیانه هم آتش ترانه‌اند

زاهد ناپاک

فسق زشت است لیک زهد دروغ زان بسی زشت‌تر بمذهب من
بهتر از خشک زاهد ناپاک فاسق پاکباز تر دامن
کوهسار بلند تا از زهد داشت بر تن سپید پیراهن
بود از سردی و گرانی چوبین آب را خصم و سبزه را دشمن
لیک چون از شکوه باد بهار یافت تر دامنی به پیرامن
آتش از چشمه گشت سیل انگیز سبزه‌اش برکنار ساخت چمن
مردگان دم زمستان را زندگی داد در سرای کهن
زاهد خشک چون زمستانست آفت سبزه دشمن گلشن
بگذری گر به گلستان بینیش خون بلبل هزار بر گردن
ور به بستان قدم نهی یابی سرخ برجای سنبل و سوسن

پاک از لوث زاهد ناپاک
باد ایران و هر دیار وطن



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۱۵

من شب را به ناراحتی گذراندم چون می‌دانستم وضع موجودی غله ، کافی نیست و با سرخرمن هم چندین ماه مانده و مسئولیت نان شهرها با وزارت دارائی بود و این مقدار آرد بسیار کمک به جائی بود . در هر حال صبح نماینده انگلیس‌ها را خواستم و تذکر دادم که آرد لازم نداریم . بسیار تعجب کرد و گفت با اطلاعی که من دارم وضع موجودی غله شما رضایت بخش نیست و ما بسیار سعی کردیم این آرد را برای شما تهیه کنیم و با مضیقه کشتی ، یک کشتی دربست اجاره کرده آرد را از هندوستان برای کمک به کشور شما که روز به روز نائره جنگ شعله ورتر شده و شما قادر به تهیه و وارد کردن جنس نیستید برسانیم .

راجع به لوکوموتیوها چون جنگ است و فرس ماژور ما نمی‌توانیم آنها را تحویل دهیم . خلاصه با مذاکرات زیاد ناچار شدم هزینه بار بری و بیمه و معطلی کشتی را در بندر بپردازم و برای اطلاع خوانندگان این یاد داشت‌ها باید تذکر دهم که مذاکرات ما یعنی مذاکرات دولت با انگلیس‌ها در تحویل این لوکوموتیوها بعد از خاتمه جنگ از سرگرفته شد و در کابینه قوام‌السلطنه که مرحوم غلامحسین خان فروهر وزیر راه بود و مرحوم عزت‌الله خان هدایت رئیس راه‌آهن بانهای چندین برابر قرار داد اصلی لوکوموتیوها را تحویل دادند .



غلامحسین فروهر

این پیش آمد موجب شد که من به سفارشهای امیرخسروی توجه کنم . صورتی از مادموازل گلدبرگ خواستم و معلوم شد ایشان بدون داشتن ارز لازم مقدار زیادی ریل و اتومبیل سفارش داده‌اند و سیمان و آهن که برای آنها اعتبار باز شده و معلوم نیست کی

بتوانند تحویل دهند و آیا وجه لازم برای این خریدها داریم یا خیر؟

بنابراین برای رفع محظور شرفیاب شدم و مراتب را به عرض رساندم فرمودند ریل و سیمان را بخر ولی سفارش اتومبیل را لغو کن و اگر وجهی باید بپردازی بپرداز. من کتانه را خواستم چون ایشان نماینده اتومبیل‌های خریداری شده بود و به ایشان گفتم ما احتیاجی به خرید اتومبیل نداریم و قرار داد را لغو کردم. چند هزار لیره هم بابت غرامت بااجازه پرداختم. راجع به ریل معلوم شد دو سفارش داده شده: یکی به داماد ملچارسکی که قرار بود ریل از لهستان تحویل دهند (البته از راه روسیه) دیگری از شرکت نبهلم اسبل امریکائی که نماینده‌اش احمدعلی‌خان ابتهاج بود و مقدار خرید یک صدهزار تن می‌شد و بهای آن را بدون مناقصه امیر خسروی قبول کرده بود به هر تنی ۵۷ دلار.

قرارداد با داماد ملچارسکی را لغو کردم چون مسلم بود قادر به تحویل نیستند و هر چه اصرار و ابرام از طرف ایشان شد قبول نکردم بعدها فهمیدم این شخص عضو رسمی انتلجنت سرویس انگلیس‌ها می‌باشد و همان شخص بود که مرا از نظر سفارت انگلیس و روس فاشیست قلمداد کرده بود که موجب بیکاری من در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ شمسی گردید که تفصیل آن را در موقع بیان خواهم کرد.

راجع به خرید از امریکا هم تفنگ چیان نامی که نماینده یونایت استیل بود نزد من آمد و گفت من حاضرم ریل‌ها را به بهای ۵۲ دلار تحویل دهم. باز سطور معترضه میگویم این شخص در زمان مرحوم داور که راههای خراسان بسته بود و در رساندن غله به مشهد که در قحطی بود و همچنین رساندن جنس به روسها از راه عشق آباد درمضیقه کامل بودیم این آقا که نمایندگی کامیون‌های بزرگ وایت را داشت حاضر شد به ما کمک کند و دوسه ماه در سرمای قوچان و سبزوار کامیون‌های خودرا در اختیار ما بگذارد و خودش در بین راه به باز کردن گردنه‌ها کمک کرد. این شخص اهل بیروت بود و این کمک صرفا" برای این بود که وزارت دارائی به او پانصد لیره بفروشد که برای مادرش بفرستند (چون در آن زمان بر عکس امروز صدور حتی یک لیره هم ممکن و میسر نبود) بنابر این چون در همان زمان هم سروکارش با من بود برای حق شناسی من اقدام کردم و پانصد لیره مرحوم داور به ایشان فروخت و به این مناسبات بود که پیشنهاد فروش ریل‌ها را به ۵۲ دلار داد. من مرحوم ابتهاج را خواستم و به ایشان تذکر دادم. ایشان حاضر نشدند قیمت را تنزل دهند و چون قرار داد را امیر خسروی به مبلغ ۵۷ دلار بسته بود تفاوت بین ۵۷ دلار و ۵۲ دلار را از آقای تفنگ‌چیان گرفتم و پس از اطلاع به اعلیحضرت فقید به خزانه برگرداندم و مورد تفقد معظم له قرار گرفتم.

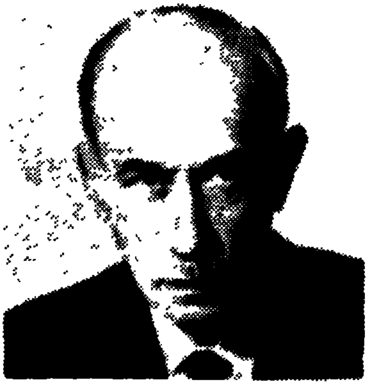
خرداد ماه فرارسید در سنوات گذشته ساعت تابستانی ادارات از پانزدهم خرداد شروع شده و

پانزدهم شهریورخاتمه می یافت . اعلیحضرت فقید پــانــزدهــم خــــــرداد کاخ سعد آباد تشریف می‌بردند و پانزدهم شهریور به شهر تشریف می‌آوردند . فقط سال ۱۳۲۰ بود که پانزدهم خرداد به سعد آباد تشریف بردند و تا بیست‌و سوم شهریور کـه استعفا دادند به شهر تشریف نیاوردند . وسط تابستان هم سه روز چهاردهم ، پانزدهم و شانزدهم مرداد کلاردشت تشریف میبردند که درآن سال کلاردشت هم تشریف نبردند .

جلسات هیئت دولت روزهای شنبه و چهارشنبه که در حضور معظم له تشکیل مـی شد به جای کاخ مرمر در کاخ سفید تشکیل شد اتفاقا" سال ۱۳۲۰ اولین سالی بود که جلسه‌در کاخ سفید تشکیل می‌شد چون تازه کاخ سفیدتمام شده بود . اطاق جلسه هیئت دولت‌آخر طرف شمال بود که درهایش رو به ایوان بزرگ کاخ که رو به مغرب بود باز می‌شد . رفت و آمد اشخاص از پلکان جلوی عمارت بودنه از مدخل رسمی کاخ که جلوی استخر می باشد. از پلکان که بالا می‌رفتیم‌وسط ایوان درب ورودی بود و فضای‌بزرگی که دو طرف اطاق بود. بعد زیر هال بزرگ که سقفش گنبدی بود و زیر گنبد از داخل نقاشی‌شده‌بود و رسام‌ارژنگی عکس رستم‌راسواربر اسب نقاشی کرده بود .

اعلیحضرت همایونی از زیر هال به اطاق هیئت تشریف فرما شدند ولی ما از دری کـه در فضای‌مدخل اولی بو دمی‌آمدیم چون ساعت تابستانی شروع شده بود اطلاع‌دادند که جلسات‌هئیت مبعد ساعت هفت تشکیل می‌شود . ما به رسم معهود یک ربع‌قبل از ساعت هفت وارد کاخ سعد آباد شده و به اطاق هیئت رفتیم . یک پنجره به سمت شمال روبه‌کوه نیم باز بود و توی اطاق چراغ روشن بود و چون تازه گل‌کاری کاخ شروع شده بود و روی چمن و گلها پهن ریخته بودند مگس زیادی به داخل‌اطاق راه یافته بود و به‌واسطه‌تاریکی محوطه باغ و روشنی اطاق هر چه با دستمال خواستیم مگسها را بیرون کنیم میسر نشد .

سرساعت هفت اعلیحضرت‌فقید به‌اطاق‌تشریف‌فرما شدند چون نوراطاق‌کم بود بالحن تندفرمودندامشب‌باید در تاریکی‌برقصیم ؟ و زنگ‌زدند آقای بهبودی را که کاخ داربودند خواسته‌و اعتراض کردند و دستوردادندترتیب روشنائی به‌نحومطلوب داده‌شودالبته‌باعصبانیت بعد اجازه جلوس به ما دادند . همه نشستیم ولی با این‌مقدمه‌همه ناراحت که مباداموضوع دیگری که پرسش می‌فرمایند مانع کننده‌نباشد و آن وقت معلوم است که نتیجه‌اش چه‌خواهد بود . بعدروکردندبه‌مرحوم منصورنخست‌وزیـر که‌وزیرپیشه‌وهنر هم بود و فرمودندجورابهای ابریشمی رنانه‌که کارخانه چالوس درست کرده بسیار خوب است و می‌گویند مثل جورابهـای فرنگی است

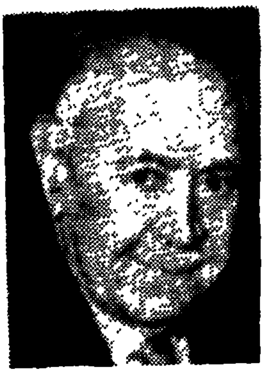


علی منصور

مرحوم وثیقی که کفیل وزارت بازرگانی بود خواست تملقی گفته باشد عرض کرد بله قربان بسیار جورابهای خوبی است . یک مرتبه اعلیحضرت با لحن تمسخر فرمودند توکه زن نداری چه می دانی جوراب زنانه چیست ؟ بعد با خشونت فرمودند چیزی را که اطلاع ندارید چرا اظهار عقیده می کنید ؟ .

معلوم است چه حالی به بیچاره وثیقی دست داد . اصولا " کنایه و تمسخر اعلیحضرت فقید از صد ناسزا بدتر بود . نفس‌ها در سینه همه ماها تنگ شد یا لااقل من این طور بودم و ناراحت که نکند سئوالی از من بفرمایند و نتوانم جواب بدهم . با تصور ذهنی که همیشه داشتم که تغیـیرشاه فقید مغز استخوان شخص را تکان میدهد . در همین حال بیست دقیقه گذشته بود و پیشخدمت به رسم عادت یک استکان چائی آورد وقتی اعلیحضرت خواستند در قندان را روی سینی بگذارند چون رو به وزراء داشتند اشتباها " در قندان به زمیـــن افتاد . مرحوم آهی وزیر دادگستری که در صف اول وزراء بود دولا شد و در قندان را از زمین برداشت که یک مرتبه اعلیحضرت با نهایت عصبانیت زدند پشت گردن پیشخدمت و با تندی فرمودند . . . ایستاده‌ای که وزیر دولا بشود و با یک پس گردنی وسخن تندا ورا بیرون کردند . کم کم عرق بر تن بنده نشست به طوریکه پیراهنم خیس شده بود و بدون ذره‌ای اغراق مشغول خواندن آیه فالله حافظا " و هوارحم الراحمین به طور آهسته شدم ومثل زمانی که محصل بودم و درسم را خوب بلد نبودم و خودم را پنهان می‌کردم که استاد مرا نبیند و سئوالی بکند و شرمنده شوم سرم را زیر انداختم که توجه اعلیحضرت به من جلب نشود که سئوالی بفرمایند که با حالی که داشتم نتوانم از عهده جواب برآیم .

محمود جم



اعلیحضرت یک جرعه چائی میل کردند و یاد ندارم خیلی عادی از دکتر سجادی وزیر راه راجع به ریل گذاری سئولاتی فرمودند بعد که خواستند جرعه‌ای دیگر چای میل کنند یک مگس توی استکان افتاد . خدا روز بد نیاورد که چه غوغائی شد . اعلیحضرت دیگر طاقت نیاوردند . زنگ زدند مرحوم جم وزیردربار راخواستندوخدامی داندچه هنگامه‌ای شد ، . . . و دستور دادند که اعضای دربار در شهربانی زندانی شوند . به قول معروف محشرکربلا شد . یاد دارم وقتی ساکت شدند (چون اعلیحضرت فقید قـــدری بـــــر اعصابشان تسلط داشتند که مثل یک دریا که یک مرتبه طوفانی میشوند و بعد از چندثانیه آرام میشوند که گوئی اصلا " پیش آمدی پیش نیامده است) و از منصور پرسش کردند . منصورمی خواست

بقیه در صفحه ۲۱

بقلم فریدون توللی

گوهر مردمی

بخش نهم

در آن زمان، که رعیّت را به قریه، مکان بود و نسق ملک، بر مالکان، روزی برزگری فرتوت، بر درِ خواجه‌ی بهمن شد، گفت:

— چنانکه دانی، امساله، قلّت باران و محنت روزگاران، نه چنان بود، که وام پارینه، بر تو گزاردن توانم، یا اینهمه، اگرم دیگربار، خرواری غلّه بدست اندر نهی، باز، که معاشِ عائله را تدبیری سازم و، هم بکار مزرعه پردازم، تا دیگر سال...

خواجه، دل وی گرم کرد و، برزگر از بر خود روان فرمود و، چون پاسی از دل شب بگذشت، مباشر را گفت:

— هله برخیز و، خرواری پنج، از بهین گندم خزانه، به جوال اندر نه و، به سرای این مرد برو و آهسته، بدو سپار و تحویل چنان ده، که به کردن سراغ و، افروختن چراغ، خواب همسایگان، نیاشوبی و حلقه بر درِ دیگران نکوبی و کس از این عطا، به سهو و خطا، آگاه نکنی!

مباشر، چنان کرد و، چون بازگشت، خداوندگار را گفت:

— بنده مرا، پرسشی بر دل است و آن اینکه، حکمت چه بود، که ملتمس خواهنده، از خرواری غلّه، به پنج رسانیدی و، تحویل آن بدینهمه رنج؟!

نوذر گفت: «حکمت آنکه، این شوربخت را، تنی هشت برسر خوان است و سالی سخت و خرواری غلّه، کفایتِ معاش آنان نکند، مگر آنکه برزگر، از سرِ نیاز، بدامن این و آن درآویزد و، بقیّت آبرو، فروریزد و، جوانمرد را گوهر مردمی، به یکجا شکستن، به که هزار!

قطعه

مردی، که به یکجا شکند گوهر مردی
وآن، نقدِ شرف، داده بصد جا، مددی بین
آزاده، تواند که نهد عذر گناهش!
تا گیرد و، از ورطه، کشاند به پناهش!

چکامه

روزی دهنده، گر بر روزی خورد، به شهر
تدبیر ما، ز دامن این خاک غلّه خیز
لبخنده، از لبان تو گیرد، به گریه‌ها!
خلقی، به کارخانه فرستد، ز قریه‌ها!

ابوالفضل قاسمی

یکصد خاندان حکومتگر ایران

خاندان آقایان

۲

آقایان ، فلیکس

فلیکس آقایان فرزند آلکساندر آقایان که سال ۱۲۹۴ خ (۱۹۱۴ م .) از بطن دختر اسماعیل خان امیر تومان (رئیس تدارکات دوران اخیر قاجار) پا به جهان می‌گذارد آموزش عالی خود را در دانشگاه‌تهران آغاز می‌کند ، به‌دریافت دانش‌نامه‌ازهمین‌دانشگاه و سپس از دانشگاه لوزان (سوئیس) نایل می‌آید . در بخش خصوصی به کار می‌پردازد ، مدتی رئیس فدراسیون ورزشهای ایران می‌شود ، در ادوار ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از سوی اقلیت ارمنیان به نمایندگی مجلس‌برگزیده می‌گردد و سپس‌سناتورمی‌شود فلیکس آقایان به‌زبانهای ارمنی و انگلیسی و فرانسه آشنایی کامل دارد (۱) .

آقایان سیاستمداری کارآمد و کاردان و توانا ، مدیری‌اقتصاددان می‌باشد . با دگرگونی که در جامعه روی داده لایه‌ای از گروه‌نو حکومتگر در تکنوکراسی‌وبوروکراسی ماپیداشده‌اند که باید روی چگونگی پیدایش و نفوذ و ثروت آنان به تحقیق پرداخت تا درمان دردهای محیط ما را یافت آقایان در این میان از شمار آن‌شخصیت‌هاست ، بزودی توانست نفوذ سیاسی‌خانوادگی‌خودراحفظ و افزایش‌دهد ، چنانچه هم‌اکنون‌فلیکس‌آقایان‌از بوروکراتهای موفق محیط ما بشمار می‌رود ، چند ماه پیش محاکمه پر سرو صدائی از معاونین و مدیران وزارت بازرگانی در تهران پدید آمد بطوریکه جراید و پرونده‌ها حاکیست‌وی دراین‌پرونده دست اندرکار بوده است .

۱- کتاب نمایندگان مجلس

فرزند فلیکس شاهین آقایان در رشته مدیریت در نیویورک تحصیل کرده وی اکنون همکار پدر در کار تجارت است.

شاهین — دومین فرزند الکساندرآقایان ، شاهین آقایان است . وی تحصیلات خود را در بلژیک به پایان برده و دکتر در علم حقوق و اقتصاد است و ضمن عهده‌دار بودن کارشناسی رسمی دادگستری در امور بیمه ، به امر وکالت دادگستری نیز اشتغال دارد .

شاهین مورد اعتماد اقلیت ارامنه بوده حل بیشتر امور قضایی و دعاوی آنان به عهده اوست . فرزند دیگر شاهین ، دکتر الکساندرآقایان نیز در رشته حقوق‌واقتصاد ازدانشگاه هاروارد آمریکا دیپلم دکترا گرفته و هم اکنون با پدر همکاری دارد .

خانم اما آقایان (اردوخانیان) همسر شاهین آقایان از زنان سرشناس ارامنه است و به خاطر این ویژگیها به نمایندگی مجلس برگزیده شده است .

دیگر فرزندان دکتر آقایان ، زارع‌آقایان و دکترزیناابدا آقایان است . زارع تحصیلات خود را در اروپا شروع کرده و به علت درگذشت پدر به ایران بازگشته است . خانم‌دکتر زینا در بلژیک درجه دکترای حقوق دریافت داشته و مدتی در یونسکو (در پاریس) به کار اشتغال داشته است .

ریمون آقایان فرزند هایک آقایان پسر عموی‌فلیکس‌آقایان‌است که در کشورآمریکا سکونت دارد . از راه طراحی لباس برای استودیوهای فیلم‌برداری در هالیوود صاحب مال و منال شده است .

آقایان(سم)عابدین بازرگان فراحه‌داغی بنای خاندان آقایان برادر دیگری داشت که بازرگانی را پیشه خود کرده بود از او فرزندانی باقی ماند آرساگس آقایان فرزند‌سرشناس اوست که در زنجان به بازرگانی مشغول بود بظاهر تحت تاثیر پسر عموی خود آلکساندر آقایان دارای افکار مردم گرایانه می‌بود ، سم آقایان فرزند اوست سم آقایان در ۱۲۹۷ . (۱۹۱۸ م .) در زنجان پا به جهان می‌گذارد . تحصیلات خود را در دبستان مموریال تبریزوکالج آمریکایی تهران به پایان رسانده به ترتیب رئیس شرکت سهامی بیمه کرمانشاه ، معاون اداره حسابداری شرکت بیمه ایران و سپس رئیس حسابداری شرکت می‌شود . به زبانهای انگلیسی و ارمنی آشنایی دارد (۲)

آقایان در رشته‌حسابداری از صاحب‌نظران و کارشناسان برجسته بشمار می‌رود هم‌اکنون در بخش خصوصی به کار مشغول است بیمسار طریان شوهر خواهر آرساگس آقایان است ، دکتر آنه‌لوش طریان استاد دانشگاه دختر بیمسار است .

۲— بیوگرافی چهره‌های آشنا

ار : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی برکتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی‌خواند ،معانی دانست

۲۰

پس باتوجه باینکه تجلیات حضرت احدیت مطلقه بصور ممکنات واسماء و کلمات وجودیه ازخصائص ذاتی‌ظهـــورات امکانیه اوست ، پس ذات او را برای هر اسمی ازاسماء مظهری سزاوار است ، و این مظاهر از اعلی و ادنی همه در دایره وجود باحاطه علمـــی سرمدی ، موجودند ومشیــت کلیه ازلیــه او بر این است که یکی مظهر جلال وقهرودیگری مظهر جمال و لطف او باشد ، و این اختیار ــ اگر بتوان در ذات احدیت آنرا اختیـــار دانسـت ــ از شئون کردگاری و رموز پروردگاری می‌باشد و کسی عالم بدان نیست ، زیـرا در آنمقام حیزی با کسی حتی مقربان حضرت او تصور نمی‌شوند و در این مر تبه‌که همان مقام غیب الغیوبی و مصون از ادراک اندیشه بشـر است ، هر چه هست همه مابه‌الاتحاد بوده‌و از مابه‌الامتیاز اثری نیست . پس از ایجاد تعینات امکانیه در هر تعین و ماهیتی‌که احکام‌مابه‌الامتیازی غلبه کند ،و پابانجمن کثرت گذارد ، از حضرت احدیت بدورمی‌افتد و درجـهنم بعد و هجران قدم می‌نهد ، و معنی بهشت نیز بجز سیر صعودی بسوی‌حضرت حق و دخول در دایره قرب و جوار الهی چیز دیگری نیست . بنابراین عوالم ممکنـــات و مخلوقات موجوده را نسبت بذات‌الهی مراتب و منازل قرب و بعد ثابت و برقرار است ، وبرطبق‌این‌حقیقت نهایی و غایی ، سعادت ازلی یا شقاوت تقدیری ، مفهومی جزدرجات و مراتب قرب و بعد بحضرت پروردگاری نمی‌باشد ، و همانطورکه مشیت ذاتیه ازلیــه لو

بقرب و سعادت قادر بوده، به آفریدن نعد و شقاوت هم، بلحاظ استعدادهای ماهیات و اعیان ثبوتی آنها مقتدر است و بقول کرائم قرآنی: "کل سخراب بامره" و "هوالقاهر فوق عباده". بنابر مطالب بالاکارهای کردگاری بی علت وسبب بوده، کسی را مقام وموقعیت چون و چرا در آن نیست وعلت وسبب خوشبختی برخی و بدبختی بعضی دیگر، ذات بی علت اوست، پس باید هم آهنگ با عارف شبستر سرود:

و را زیبد، که پرسد از چه و چون — نباشد اعتراض، از بنده موزون

۲ — در مورد شاٴن نزول دو آیه ۱۷۸ از سوره اعراف و ۱۰۱ سوره انبیاء باید به نکات زیر توجه داشت:

اولا: شأن نزول — اسباب النزول — آیات، دلیل بر داعیه آقای دشتی نیست که حتما" مشمول و اختصاص آیات وارده، در شاٴنی از شئون باشد و لاغیر، زیرا سبب یا شاٴن نزول فقط برای نزول آیات است، نه اختصاص مفاهیم آنها بهمان سبب مورد بحث، بنابراین شمول کلام و آیات قرآنی بعموم موارد مشابه آن قابل انکار نیست، و در غیر اینصورت باید از آن آیات جز در مورد اختصاصی سبب نزول استفاده دیگری متصور باشد و این پندار یعنی از حکومت انداختن و نسخ عملی بیش از دو سوم آیات قرآن.

ثانیا: از حیث وضع قانون نیز میتوان به بی پایگی نظر آقای دشتی پی برد، زیرا یک مورد خاص سبب لطمه باقتصاد یا حیثیت کشوری میشود، و برای جلوگیری از نظایر آن، قانونی وضع می‌کنند که دارای جنبه شمول و کلیت است، و در مقام اجراء همه موارد مشابه و نظایر آن مورد خاصی را که سبب وضع قانون واحیانا" مواردی دیگر است شامل میشود، و این مثال را میتوان بآیات قرآنی — آنهم با مسامحاتی بسیار — سرایت و تطبیق داد.

ثانیا: همان دو آیه ۱۰۱ سوره اعراف و ۱۷۸ سوره انبیاء هم که آقای دشتی مبادرت بآوردن شاٴن نزولشان کرده است، طبق تفاسیر معتبر چنین نیست که آقای دشتی ادعا نموده است، زیرا:

فخر رازی — امام المشککین — در تفسیر خود (۱) و در معنی این آیه:
" ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا" من الجن والانس، لهم قلوب لایفقهون بها، ولهم اعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام، بل هم اضل، اولئک هم الغافلون" می‌نویسد: " این آیه دلیل دیگری است در این موضع بر درستی مذهب و رویه ما در مساٴله خلق افعال و اراده کائنات، که خداوند تعالی تلفظ صریح تبیین نموده که همانا بسیاری از جن و انس را برای دخول در جهنم خلق کرده است. دیگراینکه‌چون

(۱) جلد پانزدهم طبع و افست تهران صفحه ۶۰ به بعد

خداوند تعالی خبر داد که آنان اهل جهنم اند ، اگر چنین نباشند انقلاب علم خداوند بجهل و راستی کلامش به دروغ لازم میشود و این محال است و کشاینده بمحال نیز محال و در نتیجه عدم دخول آنان در جهنم محال میباشد تا آخر که برای اختصار از نقل آن خود داری میشود ، ولی مفهوم آن صدق تفسیر مشایخ صوفیه را اثبات میکند ، زیرا این آفریده‌شدگان برای جهنم ، دارای دلهایی هستند که مصالح دنیوی خود را با آن می‌فهمند و چشمانی دارند که مرئیات را می بینند ، و گوشهایی دارند که مسموعات را می‌شنوند ، اما با این قلوب و ابصار و گوشها ، مصالح مربوط بآخرت وحقیقت را درنمی‌یابند و نمی بینند و نمی‌شنوند و بقول مولانا جلال الدین بلخی :

چشم باز و گوش باز واین عما — حیرتم ، از چشم بندی خدا

آنگاه آقای دشتی پس از نقل آیه مزبور می‌نویسد مشایخ صوفیه : " بآوردن جمله نخستین آن — آیه — اکتفاء کرده‌اند . . . ولی تمام آیه بهتر معنی را میرساند و سی از مقصد آنان دور است " و چنانکه خوانندگان محترم التفات کرده‌اند آیه مزبور طبق نظریه فخر رازی که تفسیرش از جهت کلامی بی‌نظیر است — اما معایبی هم دارد — درست نظر مشایخ را تأیید و عقیده آقای دشتی را مردود مینماید .

آیه دیگر از سوره انبیاء — صدویک — نیز چنین است : " ان الذین سبقت لهم منا الحسنی ، اولئک عنها مبعدون " یعنی برای کسانیکه در سابق — منظور همان در علم الهی بودن است — از جانب ما نیکویی و سعادت و توفیق طاعت مقرر شد ، آنان از آتش جهنم دور کرده شده‌اند . آقای دشتی در مورد این آیه هم می‌نویسد : " اما آیه ۱۰۱ سوره انبیاء را که دلیل برسعادت و شقاوت فطری آدمی آورده‌اند ، مربوط بموضوع دیگری است " ، سپس این موضوع دیگر را ایراد ابن زبعری بحضرت رسول ص دانسته که گفت " بسیاری از اشخاص مقدس هم بدوزخ خواهند رفت ، زیرا ما فرشتگانرا می‌پرستیم و جهودان عزیر را خدامیدانند وترسایان حضرت مسیح را ، پس لازم می‌آید عزیر وفرشتگان و مسیح بدوزخ روند " .

آنگاه پس از ایراد بالا ، آیه موردبحث نازل شد که آنانکه سابقا " مشمول عنایت ما بوده‌اند از آتش دوزخ بدورند . این بود ، آنچه که آقای دشتی در صفحه ۹۶ و ۹۷ کتاب خود آورده است . اما چنانکه ذکر شد بر فرض که نظر آقای دشتی در مورد آیه مزبوره درست باشد ، استنباط صوفیه از شمول آیه در خصوص طینت سجینی، کسانیکه طبق علم ذاتی و عنایی حضرت حق و اخبار نقل شده از حضرت صادق الائمه ع ، وحدیث قدسی که شرح آنها گذشت ، با حقیقت امر چه از نظر شرعی و قرآنی و چه بجهات تأویلات حکمی و کلامی و عرفانی منطبق و سازگار میباشد ، و کسانیکه مشیت ازلیه کلیه الهیه ،

بر تفاوت و تباهی آنان تعلق گرفته‌عوض نمی‌شوند، در حالیکه این عقیده، دلیل و برهانی بر وجود جبر نیست، زیرا جبر و اختیار در موطن احدیت مطلقه راهی ندارد و چنانکه خواجه نصیر الدین طوسی گفته است و در مقالات پیشین بذکر آن مبادرت شد، خداوند متعال از جبر کردن بمخلوقات خود و هم از اختیاری که مقابل جنس جبری باشد مبرا و منزه بوده، و از این تنزه هم منزه میباشد. پس خلق طینت سجینی دلیل بر جبر نیست چنانکه خلق طینت علیین نیز دارای همین حکم است.

اما بطوریکه فخر رازی در تفسیر کبیر خود، در مورد آیه مزبوره می‌نویسد، قصه چنان نیست که آقای دشتی در کتاب خود نقل کرده، و مأخذ و منبع آنرا نیز بیان ننموده است، تا با مراجعه بدان حقیقت موضوع روشن شود.

عقیده امام در خصوص آیه بالا اینست که (۱): "برخی از مردم پنداشته‌اند که ابن زبعری وقتی این ایراد را بر رسول ص کرد، حضرت ساکت ماند تا خداتعالی این آیه را بعنوان پاسخ از سوآل او فرستاد" سپس فخر رازی اشاره میکند: "فقد بینا فساد هذا القول، و ذکرنا ان سوآله لم یکن واردا"، وانه لا حاجة فی دفع سوآله الی نزول هذه الایة الخ ...." یعنی بتحقیق فساد این عقیده را بیان کردیم و یادآور شدیم که سؤال او وارد نبوده، و حاجتی در دفع سؤال او به نزول این آیه نیست".

مؤلف در دیار صوفیان، در صفحه ۱۰۱ کتاب خود می‌نویسد: "اینان (صوفیه) معتقداتی ساخته و پرداخته دارند، و آنگاه می‌کوشند از آیات قرآنی برای تأیید آن معتقدات، مثالی استخراج کنند".

این ایراد آقای دشتی، اگرچه بصوفیه وارد نیست، لیکن در مورد خودش دلالتی صادقانه دارد، زیرا ایشان در نوشتن کتاب مورد نقد، بمنظور تأیید عقیده خود ــ که از پیش ساخته و پرداخته بوده ــ مبادرت بآوردن آیات قرآنی، حتی ترجمه نادرست و تفسیر به رای کرده، برای اینکه زوری سست او بار شود، از ذکر مآخذ و منابع خود داری نموده است.

حقیقت اینست که فهم دقایق قرآن و لطائف عرفان، علاوه بر ذوق الناءله و نفس گرم و صادقانه استاد، در حل مشکلات حکمی و کلامی، و رفع تضاد و تناقض های ظاهری اخبار و احادیث با آیات قرآن، نیازمند به طینت پاک، و صفای باطن و آرامش خاطر است، و استجماع شروط که بعضی دیگر از همان حسن توفیق و هدایت ربانی و عنایت سبحانی است، علت اصلی تباین دانی علم و متعلم میباشد، وگرنه هر فاجری نمیتواند بحقیقت این مطالب عالیه دست یابد، و باتکای مطالعه در کتب موفق بتعقلو

---

(۱) صفحه ۲۲۶ جلد ۲۲ تفسیر فخر رازی طبع و افست دوم در تهران.

از : باقرزاده بقا.

کلبه صحرا

بین راه مشهد و نیشابور و تربت قطب الدین حیدر عارف معروف قرن ششم هجری قمری جلگه‌ای است وسیع و حاصلخیز به نام رخ[1] که آبادی‌های زیادی از جمله کدکن زادگاه شیخ فریدالدین عطار را در بر گرفته است .

مرا در آن جلگه از میراث پدر مختصر آب و خاکی‌ست که غالبا" روزهای تعطیل‌را با خانواده یا دوستان از غوغای شهر و گیرودار زندگی ماشینی به آنجا پناه برده‌از طبیعت زیبا و دلپذیر آنجا برای سروده‌های خویش الهام می‌گیرم .

چندی قبل در میان باغچه‌ای که درآن صحرا ترتیب داده‌ام کلبه‌ای ساختم‌واین‌مثنوی توضیحی است از آن مکان :

بهاری‌بودوعشقی‌بود و حالی — فراغی ، همتی ، ذوقی ، مجالی
میان جلگه پهناور رخ — ندای عشق را دادیم پاسخ
ز خشت و آهن و از سنگ خارا — پی افکندیم این محکم بنارا
عزیزانی که ره‌اینجا سپارند — قدم بر دیدگان ما گذارند
در این منزل هرآن‌کس آشیان‌کرد — سفراز تن به سوی ملک جان کرد
بجا آورد آئین صفا را — بدید او چشمه‌ی آب بقا را

* * *

بیا ای‌دوست‌درکاشانه‌ی ما — فروزان کن ز رویت خانه‌ی ما
گذر در کلبه صحرای ما کن — در این دار فنا سیر بقا کن
به صحرا آسمان را تیرگی نیست — خرد رابرطبیعت چیرگی نیست
سکوت خلوت ما بی نظیر است — در اینجا هر چه زود آیند ، دیراست
تماشا کن فضای بیکران را — بیابان را ، افق را ، آسمان را
در این جا حاجب و دربان‌نباشد — که صاحب خانه ، جز مهمان نباشد
دری را باز بر خود از جنان بین — هر آنچه وصف نتوان کرد ، آن‌بین
زمانی پیش ما بنشین ، صفا کن — دلت را با طبیعت آشنا کن
ببین زیبایی دنیای ما را — النگ[2] و شیله و صحرای ما را
نیاز هر دلی را داده‌پاسخ — صفای مرغزار جلگه رخ
شده مشاطه‌ای نقش و نگارش — هزاران چاه ژرف از هر کنارش

بـه پای خـط و خال اس رخ ماه   گــهرهـا سـد نثار ار حسم هـرجاه
فری بر آن رخ و اس خط وخالس   " حداوندا نگـه دار ار روالـس "۳

* * *

ببین در بیـنش روـب آ بـگری   زلالــی ـاک ، حـون بدر منیـری
به اطـراف و کنارش صف کشیده   درحـب سـد ، سا قـد خمـده
پلنگان‌هـای زیبا ، دسته دسته   ـه روی آب ، حـون زورق سـسـه
پرسـتوهـا ز پـهلـوی گـون‌ها   گـشاده بـر ـه سوی بـسـرن‌هـا
ـگـر در آن طـرف کوه بلندی   ـزرگـی ، اسـتواری ، ارجـمندی
سیعش سـر ، ـسوی بالاگرفـه   جـهـاـی در کـنـارش حا گرفـه
بـه دامـانش جرد خیل سکاران   روان از هـر کـنـارش حسمـه ساران
گلستانی به پیرامون خود ، بین   بـر از سوسـنـر و سب بوی و نسرن
سده محصور از خیل سپیـدار   درحـتـان ـه و ورد آلـو و ـار
بـه گوش آیـد ز طرف جویباران   نـوای سـار و گلبـانـگ هـزاران
ربابد از دو چشم خفته‌گان خواب   سـرود مرغ حق ، سـو سوی سـتاب
جوان روستـا ، نی هشته‌برلب   ـه یـادیارحواندر دل ـب
" نسیمی کز بـن آن کـاکل آبـه   مـرا حوسـتر ز بوی سنبل آـه "۴
" چو شو گیرم خیالت‌را درآغوش   سحر از بسترم بوی گـل آیـه"

* * *

طبیعت آنچه‌در دامان خودداشت   حو اینجا پانهاد ، از دست نگذاشت
شب صحرا حو شب‌هـای‌کویراست   فروغ آسمانش ـی نظـیر اسـت
ـر آشفته ـت بـاد نیمـروزش   درحتـان ، انجم گیـتی فـروزش
تماشا کـن گـل و گلگشـت مـا را   اسـد آبـاد و ورزش دست ما را ۵
دراین‌صحرا چو کدکن هست‌بسار   که در دامان ـه برورده ، عطار

* * *

دل صحـرا بـود خـان طبیعـت   همـه هستنـد مهمان طبیعـت
دراین خوان کرم چیده‌ست‌یزدان   رنعمت‌هـای گـونـاگـون‌الـوان
به مهمانخانـه ایزد ، کمی‌نیست   ـه حز اکرام و لطف ومـردمی‌نیست
همـه جنبندگان مهمان اوینـد   جهانـی ریـزه حوار خوان اویـنـد

* * *

چو راند گله را در شیله چوپـان   به خواندن این‌نوا ، با چشم‌گریان :

" به دریا در شوم ، دریا توونیم　　به صحرا رو کنم ، صحرا بوونبم" ۶
به‌هر جا پا نهم ، کوه‌ودرو دشت　　نشـان‌از قـامـت زیبـا ســو و نبم "



احمد کمال‌پور ، محمد قهرمان ، شاعران قصیده‌سرا و غزل‌سرای خراسان

علی باقرزاده و فرزندش مسعود

۱ــ رح = پرنده‌ای سب افسانه‌ای مانند سیمرغ و عنقا که در جاهای بلند زندگی می‌کند "
"رک: لغب نامه "

۲ــ النگ = مرغزار

۳ــ مصرع ار حافظ اسب

۴ــ۶= دوبیتی‌ها به بابا طاهر عریاں منسوب اسب

۵= اسدآباد و رریں دشب از روستاهای معروف حلگهٔ رح می‌باشند .

قلم : تحققلی سیان

تاریخچه دفتر روابط عمومی

۲

مبارزه در داخل و خارج

در روزهای مورد بحث سازمان برنامه دارای یک دفتر فنی بودکه ریاستش‌راآقای هکتور برو دوم بعهده داشت و کلیه طرحهای جدید سازمان برنامه تنها موقعی بمورد اجرا گذاشته میشد که این دفتر آنرا تصویب میکرد و بدیهی است دفتر مزبور تنها پس از آنکه لزوم و فواید اجرای طرح مسلم میگردید آنرا تصویب مینمود. طرحهائی که برای ایجاد تحول در دفتر روابط عمومی سازمان برنامه تنظیم گردیده بود، خود در ردیف چنان طرحهائی بود که می‌بایست مورد تاء یید و تصویب دفتر فنی سازمان برنامه‌و شخص هکتور برو دوم قرار گیرد.

یادآوری این‌نکته ضروری است که دفتر روابط عمومی سازمان برنامه‌که‌مسئولیتش با دوست قدیمی آقای ابوالحسن احتشامی بود، یکی از پرتمرترین دفاتر روابط عمومی وزارتخانه‌ها و تشکیلات مملکتی بود، زیرا در یک برهه‌از زمان که روزنامه‌ها تعدادشان از ۱۵۰ نشریه متفاوت بیشتر بود و سناتورها و نمایندگان مجلس تابع هیچ نظم حزبی یا انضباط اجتماعی نبودند و دولت و وزیران نیز مناسبات حسنه‌ای با مدیرعامل سازمان برنامه نداشتند، دفتر روابط عمومی سازمان برنامه ناگزیر بود حداقل با انتشار مجلات و بولتن های مختلف مردم را در جریان هزینه و درآمد سازمان و چگونگی طرحها قرار دهد و بدون ورود در مجادله و رویاروئی، مقامات وگروههای مختلف اجتماع را باحقایق و آنچه در سازمان برنامه میگذرد آشنا کند. بهمین جهت قسمت انتشارات سازمان برنامه که‌مسئولیتش بانویسنده این‌سطوربود، ناگزیرفعالیت و اگربهتر بگوئیم گرفتاری‌بیسابقه‌ای داشت، زیرا باحداقل کادر و اعتبار و حقوق تلاش عظیمی از خود نشان میدادوهر هفته یک بولتن در چهار صفحه منتشر میگرد که دو صفحه آن مخصوص چاپ ارقام دریافت ها وپرداختهای ارزی و ریالی سازمان برنامه بود که فهرستش از خزانه‌داری سازمان‌برنامه گرفته میشد و در دو صفحه دیگر اخبار سازمان برنامه درآن هفته، بطورخلاصه چاپ‌میشد این خبرها شامل بررسی یا تصویب طرح یا ورود کارشناس خارجی یا ایجاد یک کارخانه و از این قبیل بود و بطور خلاصه در این چهار صفحه از گرفتن وام خارجی‌وتصویب‌یک‌طرح عمرانی یا دادن وام یا حقوق کارمندان همه خبر دیده میشد. این بولتن هفتگی که در

۲۵۰۰شماره انتشار مییافت ، برای وزیران ، سناتورها و نمایندگان مجلس ومدیران روزنامه ها و وابستههای بازرگانی ومدیران شرکتهای بزرگ داخلی و خارجی ارسال میگردید و در برابر رسیدگرفته میشد تا اگر در بحث و گفتگوئی درجلسه علنی مجلس یا کمیسیون برنامه سناتور یا نمایندهای اظهار بی‌اطلاعی از کاری کند ، بتوان گفت در این مورد در بولتن نوشته شده است ونتواند بگوید نرسیده است و یا ما اطلاعی ازکارها نداریم .

غیر از این بولتن ، نشریهای بود بنام ماهنامه سازمان برنامه که درآن طرحها ، پیشرفتها ، بازدیدها بطور جامع و مصور بیان میگردید و در ۱۵۰۰ نسخه چاپ و در اختیار همان مقاماتی که در بالا گفتیم گذاشته میشد . البته دراین مجله ماهانه مسائل و هدفهای سازمان برنامه و بلکه هریک از طرحهای مهم بصورت علمی بیان میشدو هدفهای اقتصادی آن و نتایجی که نصیب ملت ایران میگردید ، شرح داده میشد . بدیهی است بجلسات کمیسیونهای برنامه و بازدیدهای نمایندگان مجلس از طرحها ونظایر چنین رویداد هائی در جریان ماه اشاره بعمل می‌آمد و در حقیقت جنبه نشریه سنگین و تئوریک سازمان برنامه را هم داشت . . . .

نشریه دیگر قسمت انتشارات مجله کارگر بود که در چهارهزار شماره و بصورت هفتگی انتشار مییافت واین نشریه مطالب جالب و جامعی در مورد قوانین کار ، تحولات زندگی کارگران در ایران و جهان داشت . با توجه باینکه این مجله در دوران قبل از انقلاب انتشار مییافت میتوان بیشتر بفواید واثرات آن در ارشاد کارگران پی برد . این مجله با آنکه خوانندگانش بیش از دیگر نشریات بودند ، زیاد توجه آقایان پرو دوم وگریوز را جلب نمی‌کرد زیرا مطالب آن کمتر در مورد ارقام و اعتبارات سازمان برنامه و طرحهاو این قبیل مسائل بود و فقط موقعی از سازمان برنامه در این مجله صحبت بمیان می‌آمدکه گفتگو از ایجاد یک کارخانه یا تصویب طرحی بمنظور تأمین رفاه کارگران بیشتر از آنچه وجود داشت بود . یا گذشتن واصلاح قانون جدید کار مطرح شده و بحثی در این زمینه‌به میان آمده باشد . بهمین جهت این مجله دوام نیاورد و تعطیل شد . ولی مدل و نمونه‌ای شد برای مجله کارگر در روزگاران بعد . چه برای وزارت کار وچه برای احزاب . . .

نشریه دیگر ماهانه ما مجله معدن بود که قسمتی از اعتباراتش را دستگاه معادن میداد . معصودم از دستگاه معادن سازمانی بود که معادن دراختیار سازمان برنامه‌را اداره میکرد و گاهی نام شرکت سهامی معادن یا شرکت ذوب فلزات و معادن را داشت و برکلیه معادن دولتی ایران از ذغال‌سنگ و سرب و کرومیت گرفته تا روی و منگنز و آهن نظارت داشت و اموراکتشاف ، استخراج و بهره برداری را انجام میداد .

این مجله‌بطرحهای سازمان برنامه مخصوص اکتشاف وبهره برداری ازمعادن‌جدید

یا بهبود و گسترش این قبیل کارها یا سرمایه‌گذاری مشترک در این راه و همچنین شرح بازدیدهای مدیرعامل و نمایندگان مجلس از این طرحها و معادن میپرداخت‌ودر حقیقت جنبه علمی و فنی داشت و تیراژش کمتر و خوانندگانش محدودتر بودند ، ولی بجهات اقتصادی و فنی علاقمندان پر وپا قرص و طرفداران موءثری‌در ایران وخارج از ایران‌داشت و از آنجا که بهره برداری از معادن بعلل گوناگون که مهمترینش " دولتی بودن کارها " بود سودجالبی نداشت ، تاءمین اعتبار انتشار این مجله خود مشکلی از گرفتاریهای‌عمده دفتر روابط عمومی بود .

غیر از سه نشریه‌ای که در بالا بدانها اشاره رفت : سازمان برنامه بموجب قانون برنامه و بودجه یک گزارش سه ماهه و یک گزارش سالانه تسلیم مراجع مملکتی میکرد تا مقامات قانونی : سناتورها ، نمایندگان مجلس شورای ملی و مهمتر از اینها هیئت‌دولت ز جمع و خرج اعتبارات و مصرف آنها و موجودی وپرداختهای ارزی و ریالی مطلع باشند که البته این‌دو نشریه‌چون جنبه رسمی داشتند زحمتش با روابط عمومی نبود . یک نشریه پانزده روزه نیز انتشار مییافت که در آن ضمن انعکاس پیشرفتهای سازمان برنامه با یکی‌از مدیران بخش خصوصی ، از روءسای بانکها و مسئولین شرکتها گفتگو بعمل آمده و نظر وی در مورد طرحهای سازمان برنامه و ارزش و ماهیت آنها درج گردیده بود (۱)

بعد از آنکه آقای هارولد گریوز بررسی خود را روی تشکیلات و نشریات دفتر روابط عمومی سازمان برنامه بعمل آورد ، گزارش مشروحی به مدیرعامل سازمان برنامه داد که خلاصه آن در مورد مجلات و نشریاتی که اسم بردیم و تحولی که بایست روی دهد به شرح زیر بود :

۱ ــ سازمان برنامه قصد دارد وسیله مجله ماهانه و بولتن هفتگی مطالب خود را بنظر مقامات دولتی و مجلس برساند . تجربه و بررسی نشان میدهد که مطالب منتشره‌دربولتن

---

(۱) ــ لازم بیادآوری است‌که ارادتمند و همکاران مسئولیت تنظیم‌وچاپ اینهمه‌نشریات را فقط برای خدمت بمملکت قبول کرده بودیم و بس والا از نظر حقوق از حمله جمع دریافتی ارادتمندبامزایاپروبیهم بده‌هزار ریال نمیرسید و ناگزیرم اعتراف کنم که در ایران غالبا " حقوق بفرد مورد توجه داده میشود نه در برابر خدمت و ارزش کار و این مسئله‌ا ی است که برای ارادتمند بصورت اصلی مسلم درآمده است .

مختصر تر از آن است که در افکار مقامات رسمی موءثر واقع شود و نظر من چنین است که سازمان برنامه نه تنها باید اطلاعات مورد لزوم را نقل کند ، بلکه باید در صدد قانع کردن افکار برآید و در مواقع ضروری هرچه بیشتر بمردم نزدیک شود و برای اجرای این پروژه کارکنان سازمان برنامه باید با خوانندگان رسمی و مقامات مسئول تماس شخصی بیشتر داشته باشند و مطالبی چاپ شود که موردعلاقه نمایندگان مجلس و کارمندان دولت باشد .

گفتگوهای دو جانبه موءثر ترین وسیله متقاعد ساختن است و نظر باینکه برقرار ساختن ارتباطات رسمی از جمله وظایف مدیریت است ، لذا مدیرعامل سازمان برنامه باید شخصا " ابتکار برقراری و نگاهداری مناسبات نیکو با وزیران کابینه و نمایندگان مجلس را عهده دار شود و این مسئولیت را قبول کند . مدیرعامل چون د رجلسات شورای اقتصا د با وزیران روبرو میشود میتواند با دادن گزارشهای شفاهی چنین ارتباطی برقرار کند و با تکرار ذهن آنها را روشن کند و اجازه دهد سایر مقامات سازمان برنامه در محدوده مسئولیتی که دارند چنین وظیفه‌ای را عهده دار شوند و سهم خود را در دفاع از کارهای سازما ن برنامه ایفا کنند . این گزارشهای دست اول و مفید وقتی در اختیار شورای اقتصاد قرار گرفت ، رفته‌رفته اعضاء شورا متوجه میشوند که چه کارهائی انجام شده است . بدیهی است هریک از اعضاء شورایعالی سازمان برنامه و هیئت نظارت نیز پس از آنکه بدقت درجریان اوضاع قرار گرفتند میتوانند چنین وظیفه‌ای را انجام دهند .

گزارش هارولدگریوز چنین ادامه‌یافته بود : " اعتقاد من براین است که مسئولان و کارکنان قسمت اطلاعات و انتشارات سازمان برنامه وظیفه‌ای را که بعهده داشته‌اند به خوبی بانجام رسانده‌اند ولی متاءسفانه تا این تاریخ هیچگونه کوششی اصولی برای بدست آوردن حسن تفاهم و حسن ظن وکلای مجلس بعمل نیامده ، در حالیکه در مجالس سنا و شورای ملی انتقاداتی میشود که سازمان برنامه و دوستداران آن را بسختی خشمگین میکند. در حقیقت باید تماسهای منظم شخصی بین سازمان برنامه و اعضاء کمیته مشترک برنامه مجلس وجود داشته باشد و احتیاجی نیست ونباید هم این تماسها بشکل جلسه‌های رسمی بین کمیته مزبور و سازمان برنامه درآید بلکه باید ملاقاتهای غیر رسمی بین این دوصورت گیرد و منظور و نتیجه‌ای که حاصل میشود دو جانبه خواهد بود : اول چنانچه انتقادی از برنامه‌ها در مجلس بعمل آید ، نمایندگانی از هریک از دو مجلس وجودخواهندداشت که مایل خواهند بود این انتقادات را جواب گویند . دوم اینکه نمایندگانی باید باشند که مایل و قادر بجوابگوئی بوده باشند تا در مواردی که سازمان برنامه از کارهایش نتایج مثبت بدست آورده و میل دارد مجلس و مردم از آنها آگاه باشند ، این نمایندگان صحبت

ند . راه دیگر نزدیک شدن باین مقامات رسمی از طریق انتشارات است مسبهی‌نه بولتن
حله ماهانه ، بلکه گزارشهای رسمی سه ماهه وسالانه که سازمان طبق قانون موظف است
نشار دهد . در حال حاضر هیچ نویسنده‌ای مسئول این گزارشها نیست و وقتی چاپ شد
، مراجع رسمی باقی میماند ، بنظر من همانطور که گزارشهای سالانه وسیله‌ایست برای
ایش کار کرد در سال و برای شرکتها عنوان ترازنامه دارد که وقتی توأم با موفقیت باشد
سن ظن واعتماد سرمایه گذاران را جلب میکند ، سازمان برنامه نیز باید این دو گزارش
طوری تنظیم کند که علاقه و حسن ظن دولت و مجلس جلب شود و باید مسئولیت انتشار
، گزارش بقسمت انتشارات واگذار شود و نباید طولانی باشد بلکه باید مختصر و ساده
شد تا رغبت مطالعه را در خواننده برانگیزد و چون جنبه رسمی دارد ، حداقل وسیله‌ای
ت برای دفاع ....."

هارولد گریوز هنوز بباطن امور وقوف نداشت و از چگونگی بعضی از وزیران و
ایندگان کمیسیون برنامه و مجلس بی‌خبر بود بخصوص که نمیدانست مدیرعامل اهل
طور گفت و شنودها و ترتیب دادن محافل آشنائی نیست . بنابراین آن قسمت از پیش-
بادات وی که با روش مدیرعامل ارتباط داشت زیاد مورد توجه قرار نگرفت ، بخصوص که
و دوم نیز موافقتی نداشت .

در این دوران که کارهای اجرائی هنوز بمرحله تحقق نزدیک نشده بود وحملات
ادی علیه سازمان برنامه ، خواه بعنوان دلسوزی و خواه برای استفاده از اعتبارات با
شرکت درامور بزرگ راهسازی و سدسازی و ساختمان فرودگاهها و هزاران موضوع دیگر
ورت میگرفت — و کار بجائی رسیده بودکه بعضی مقامات بجای جلوگیری ، خود میدان
دادند تا بهره‌گیری کنند — بسیاری از دور و نزدیک خود را قهرمان معرفی کردند تا
داندار شوند ، ولی همه اینها دستی از دور برآتش داشتند . آقای گریوز نیز پیشنهاد
توقی حدود دوهزار دلار باضافه روزانه ۱۵ تا ۱۸ دلار برای مسئول ابتکار وماهی حدود
۴۰ دلاربرای یک سکرتر و چیزهای دیگر داد که سبب حیرت گردانندگان سازمان برنامه
د — لازم بیادآوری است که شخص هارولد گریوز پس از بررسی اوضاع اجتماعی ایران و
خصوص مناسبات مجلس و مطبوعات رفته رفته دلسرد شد و از دو ماه بعد از توقف و رفت
آمد به واشنگتن و لندن ازقبول این مسئولیت خودداری کرد — آن ارقام و این دلسردی
ر دیگر مسئولان سازمان برنامه را بفکر چاره جوئی بیشتر انداخت .

در این جریان آقای گریوز در لندن با مدیر موسسه " پرس لندرز " که چنین
سئولیتهائی را قبول میکند تماس گرفت و نامه‌ای برای مدیرعامل سازمان برنامه ارسال
شت در این زمینه که : " امیدوارم تا این تاریخ دو یاد داشت آقای میلر مدیر موسسه

پرس‌لندرز را دریافت کرده باشید . این موءسسه دارای‌اعتبار خوبی بوده وبرای‌مشتریان و موکلین دولتی و خصوصی با موفقیت کار کرده است . آقای میلر عقیده دارد که سازمان برنامه موکلی است که باید عقیده روشن و صریحی در مورد مأموریتی که باید پرس لندرز عهده دار شود داشته باشد و اطلاعات دقیق را در اختیار این موءسسه بگذارد تا اینها بتوانند برنامه موفقیت آمیزی تنظیم کنند . بنده تردید دارم از اینکه در وضع کنونی اداره‌ٔاطلاعات سازمان برنامه موءسسه مزبور بتواند موضوع را با موفقیت انجام دهد زیرا سازمان‌برنامه برای تاءمین این نوع تشریک مساعی در فشار واقع خواهد شد و تا یکسال وقت لازم است تا سازمان برنامه در موقعیتی قرار گیرد که بتواند مشاور امور اجتماعی در خارج کشور استخدام‌کند در چنان فرصتی میتوان از پرس لندرز بخصوص برای کشورهای مشترک المنافع استفاده کرد و حق الزحمه‌اش مبلغی درحدود ده هزار لیره در سال‌یاکمی بیشتر برای مشاوره خواهد بود . . . . .

لازم بتذکر است که بعلت علاقه‌ای که کمپانیها و سرمایه‌گذاران بین المللی به شرکت در طرحهای سازمان برنامه و ساختن سد و کارهای بزرگ داشتند و از ملیت ها ی گوناگون هم بودند ، ناگزیر بتحریک این شرکتهای بزرگ ، وبرای تضعیف دولت ایران و سازمان برنامه رفته رفته دامنه بعضی حملات به روزنامه‌ها و مجلات بزرگ جهان کشیده شده‌بود وبهمین جهت سازمان برنامه در فکر ایجاد جبهه تدافعی در خارج از مرزها هم برآمده‌بود و گفتگوهائی با بعضی روزنامه‌نگاران معروف جهان و شرکتهای تبلیغاتی دراین زمینه آغاز گردیده بود .

در ژانویه سال ۱۹۵۷ که برابر با دیماه ۱۳۳۵ بود ، آقای هارولد گریوز درنامه ای خطاب به آقای پرو دوم رئیس دفتر فنی سازمان برنامه نوشت حاکی از اینکه : بطوریکه‌اطلاع‌حاصل کرده‌ام دانشگاه سیراکیوز " در نظر دارد عده‌ای کارشناس‌مخصوص آموزش امور اطلاعاتی روابط عمومی را بایران اعزام کند ، شاید بتوان راهی پیدا کرد که بتوان گروهی از کارکنان روابط عمومی سازمان برنامه را نیز آموزش داد تا برنامه‌ای که در نظر بوده بخوبی اجرا شود .

از گروهی که آقای گریوز درنامه خود اشاره کرده بود ، اثری دیده نشد واگر هم آمدندیا آمده بودند ، در سازمان برنامه مشاهده نشدند . در این رفت وآمدهاومباحثات مدیرعامل و دیگرمسئولان سازمان برنامه بر سر یک دو راهی قرار گرفتند وآن اینکه اگر کاملا "تسلیم گریوز و نظرات وی شوند ، مدیران روزنامه‌های ایران و عامل آشنائی‌راچگونه نادیده بگیرند و یک خارجی چگونه خواهد توانست مستقیما "عهده‌دار امور روابط عمومی سازمان برنامه شود و اگر اینها که هستند باشند آن تحول یا پیشرفت دلخواه چطور باید

بانجام رسد و در خارج از ابران حه باىد کرد . گرىوز ىعد از ىررسی عمىق کارها ازىهران رفت . وی از واسنگىں ، ىىسنهادات مسروح حود را ارسال داسب . دراىں گزارش که ىقرىبا " راه حل و ىلکه ىسحه مساهدات وی در ىهران و ىس ازگفىگوهای کامل با ىرودوم رئىس دفتر فنی سازمان ىرنامه و دىگران ىىطىم سده ىود ، ىعضی ىکاب حالب دىده‌مىسد از حمله اىنکه محله معدن اىىسارس ىه مهىدساں معدن واگدار سود و محله کارگر ىحىای هفتگی هر پانزده روز ىکبار انىسار ىاىد و آں ىاحىاب حالب و محالس رسمی و حصوصی گفتگوی مدیر عامل با وزیران و ىماىىدگان محلس ایران وىطاىر اىىها . . . .

گریوز منصفانه از زحمات و کارهای دڡىر رواىط عمومی درآن سراىط قدردانی کرده و بخصوص از ڡعالىىب آقای احىسامی و ىوىسىده اىں سطور ىه ىىکی ىاد ىموده ىود و درآن موقعیت وجود چنین افرادی را در دفتر رواىط عمومی سازمان ىرىامه معىنم ومڡىد ىسمرده ىود .

آخرین نکته‌ای که در ىامه‌اىساں ىود . ىادآوری اىں ىىسىهاد ىود : " . . اىىحاىب عقیده مند است که ىانک ىىن الملل مایل حواهد ىود مساعدتهای ىىسىری دراىں حصوص همانطورکه در باره ساىر اموری که مرىوط ىسازمان ىرنامه است مىکىد . ىىماىد . ىاىک ىىں المللی اخیرا " ىک مدیراطلاعات برای قاره اروپا ىحدمىب خود درآورده که روزنامه‌نگار ىا تجربه دانمارکی است . ىرای سازمان ىرنامه ىحا حواهد ىودحىاىحه ىرىىىی داده ىود که نامبرده هر شش ماه یکمرتبه با نظیراىں مدىب ىرای دىدں ىىسرفتهائی که حاصل سده ىه تهران مسافرت نماید ، در مورد شخص خودم ، حىاىحه‌حدمات ىىسىر اىىحاىب مورداحىىاح باشد ، امید است یادآوری کنید . "

گریوز دیگر در ىهران دیده ىىىد ولی رڡىه رڡىه آىار ىعود کمىسىون ىرنامه‌محلس شورای ملی در دفتر روابط عمومی مسهود گردىد که ىحث در اىں مورد را رائد مىداىىد ، فقط اگر فرصت ىىد در مورد کتابخانه سازمان ىرنامه که در احىىار دڡىر رواىط عمومی ىود و در ظاهر بسیار مختصر و کوچک و در ىاطن گىح ىزرگی ىود و سرىوسب ىعدی آں سرحی نوشته خواهد شد .

جواب دهد دستهایش می‌لرزید و زبانش لکنت پیدا کرده بود خلاصه‌هرطوری ىود ساعب هشت فرار رسید و اعلیحضرت حلسه را ىرک‌فرمودند . حىد دقىقه سکوب همه‌ارا فرا گرفته بود و بعد که مطمئن شدیم اعلیحضرت از هال هم تشرىف بردند ىک مرىىه‌همه‌ازحا ىلىد شدند و نفس به راحت کشیدند و سیگار روشن کردند و زنگ زدىم که‌حائی ىىاورىد . ىاد دارم یکی ازآقایان مطلبی داشت خواست مطرح کند همه گفتىد امسب ىه قدری اعصاب همه خسته است که مجال گفتگو نداریم و پس از صرف حای ىیرون آمدىم وىک‌سب فراموش نشدنی را گذراندیم . (ادامه دارد)

از محمد وکیل

سخنان نافذ وجاوید

۹۰ـ کراسوس بکیفری که سزاوار بود رسید .

"سخن سورنا سردار رشید اشکانی در زمان سلطنت ارد پادشاه اشکانی "

کراسوس که بخیال خود میخواست مانند اسکندر ایران را فتح کند باسپاه فراوانی بخا
ایران هجوم برد ــ سورنا چنان شکستی باوداد که در تاریخ نظامی نظیر نداشت .

سورنا سپس سر بریده کراسوس را نزد ارد شاه ایران فرستاد .

دراین موقع ارد درمجلس عروسی پسرش باخواهر پادشاه ارمنستان بود وقتی کیســـ
محتوی سر کراسوس را جلوی پای شاه گذاشتند آوازه خوانان دسته جمعی این شعر راخواندند
شاها : این نخجیر راکه آفت جلگه‌های مابود ازکوه بزیر آوردیم .

۹۱ـ "اما ماکان فصار کاسمه " (اما ماکان مانند نامش شد) (نابودشد)

کوتاه‌ترین سخن درباره‌ٔ یک سرگذشت دراز ــ

سخن ابوعلی جغانی سپه‌سالارنیروهای نصربن احمدسامانی درخراسان ــ درسال ۲۹
هجری ابوعلی فرمان یافت ناماکان بن‌کاکی دیلمی راکه در طبرستان و جرجان و جبل
زنجان و کرمانشاه قدرت بهم رسانده و سالیان دراز درآن نواحی حکومت‌میکرد سرکو
نماید ابوعلی جغانی ماکان رانابودکرد وبااین سخن کوتاه ماجرای نابودی او رابعرض ن
بن احمدسامانی‌رسانید واین سخن در تاریخ‌سامانیان و دیالمه‌ضبط شد . (تاریخ دیالمه
غزنویان تالیف عباس پرویز) (تاریخ گزیده ــ حمداله مستوفی)

۹۲ـ مابرای‌پیش برد اقتصادژاپن باید صادرات خودرا به قیمتی که فقط برای‌راه بر
کارخانه‌هاکافی باشد بفروشیم ــ بازار بزرگ چین و آسیای جنوب شرقی دردست مانیس
فقط غرب و امریکا بازار کالاهای صادراتی ماست .

سخن وزیر اقتصاد ژاپن‌که‌صریحا "اجرای آن اقتصادامریکا و غرب‌رامتزلزل‌ساخته‌است
سیل عظیم‌واردات مصنوعات ژاپنی ببازارهای امریکا و غرب موجب بیکاری‌میلیونها کا
در ایالات متحده و کشورهای‌غربی شده است و فورمول اقتصادی ژاپن " فروش بقیمتی
فقط‌کارخانه‌هارا راه‌ببرد " خطر بزرگی برای اقتصاد جهان دموکراسی است . مغزهای و

استریت چه خواهند کرد؟!

۹۳ـ "من گریه نمی‌کنم گریه کارکسانی است که‌گیس دارند "

سخن دکتر محمد مصدق در مجلس‌چهاردهم دوران وکالت خطاب بسید ضیاء الدین طباطبائی

شادروان سیدضیاء الدین طباطبائی در اثناء نطق‌مصدق گفت‌آقا شماهمیشه گریه می‌کنید سخن گفتن گریه ندارد .

مرحوم مصدق بی‌درنگ جواب بالا راگفت و اشاره بموهای‌بلند سیدضیاء الدین نمودکه مانند گیس تاپشت گردنش راپوشانده بود .

۹۴ـ" شایدزیادی از خودراضی بودیم .حالامی‌فهمیم که‌در برابرهمه‌بیماریها مصونیت نداریم ـ اکنون‌یاد می‌گیریم که ماهم مثل دیگرانیم "

سخن توربیورن فلدین‌نخست‌وزیر سوئد در برابر پارلمان آنکشور درمورد تورم‌وکسادی بازار اقتصادسوئد ـ این گفته جالب در مورد کشوری‌گفته شده است‌که‌ازلحاظ توازن‌بودجه و بازرگانی‌در اروپا همیشه بی‌رقیب‌بود ـ اعتراف‌نخست‌وزیر ازاین لحاظ بودکه کارشناسان اقتصادی سوئد یکباره متوجه شدندکه در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ سوئد از لحاظ اقتصادی سیر قهقرائی میکند وگرفتار تورم و بیکاری و رکود اقتصادی شده است . سوئد سالم‌ترین اقتصاد دنیاراداشت و اکنون به بیماری قرن اعتراف میکند بیماری تورم و کسادی . "

۹۵ = ((مرد برای شکست خلق نشده است ، امکان نابودی مرد در برابر سختیها وناملایمات شدیدوجود داردولی هرگزاین نابودی‌وشکست دربرابراهریمن نبوده‌است))

سخن‌ارنست میلرهمینگوی نویسنده‌آمریکائی که در زندگی پر حادثه خود پایدار و سرسخت بود .این گفته او از زبان قهرمان کتاب مشهورش ((مردپیرودریا)) است . مردی پیر که با تلاش و نبرد با امواج دریا وکوسه‌های خطرناک با شکارماهی روزگار میگذراند ـ همینگوی درس بزرگی بجوانان داده است که در شکست زندگی و اوج بدبختی با متانت وخونسردی در اندیشه آینده و چارهٔ جوئی باشند .

۹۶ = ((خویشتن راپایگاه این علم (ماوراء الطبیعه) ندانستم و این علم را افزون ازحد خویش دیدم))

سخن استاد بزرگوار شیخ الرئیس ابوعلی سیناست (در دانشنامه علائی) ، شیخ الرئیس سخنی گفته است در کمال تواضع که نشان بلند نظری و قدرت فکرمغز توانای‌اوست . ابوعلی سینا مسیر فکر و تحقیق را بسایر علوم سوق داده‌است و آثارجاودانی او منبع تحقیق اساتید غرب تا زمان حاضر میباشد . و صابای ابوعلی

سینا در نگهداری سلامت جسم بوسیله ورزش چنان تازه است که گوئی درا ین‌سالها نگاشته شده است و بحق میتوان او را بنیانگذار علم ورزش در ایران دانست .

۹۷ =((دستهاا‌ز آفریقاکوتاه ، ماخواهان تراکتور، کارخانه و بیمارستان هستیم نه اسلحه برای کشتار یکدیگر)) .

سخن‌جعفر نمیری‌رئیس جمهور سودان خطاب بدولتهای فروشنده و بخشنده اسلحه .

رئیس‌جمهوربابیان این واقعیت از بازرگانان اسلحه‌خواسته است که افریقا را در این مورد فراموش کنند با کمال تاءسف باید بگویم مردان سیاسی ابر قدرتها هنوز باین نکته پی نبرده‌اند که بهترین راه برای نفوذ در کشورهای افریقا احترام باصول ((دودمان)) است زیرا افریقا با اصول ((دودمانها)) با کنت‌ها و آئین‌های ویژه خوداداره‌میشودو مرام‌ها حتی‌اصول دموکراسی در هزارها قبائل افریقائی‌مثمرثمر نیست .

۹۸= ((خوراک ، بار ، شلاق این است آنچه فر را باید))

جمله لاتین سخن یکی از حکماء قرون وسطی میباشد .

این سخن آئینه‌ای‌اززندگی‌اجتماعی قرون وسطای کشورهای اروپائی است و مردم آن کشورهاکشاورزان را در ردیف حیوانات بارکش می‌پنداشتند ــ باکمال تأسف کشیش‌ها و مردان‌روحانی‌کلیسا برای خوش‌آمد ارباباب ، اشراف و ثروتمندان در تقویت‌این خیال واهی و پست کوشا بوده‌اند . عکس‌العمل اجتماعی فعالیت روحانیون مسیحی انقلابات موحش و خونینی بوده که سراسر کشورهای اروپائی و شرق اروپا را فراگرفت نتیجه‌آن شد که رژیم‌هاو کیش‌هائی پدید آمد که هم اکنون‌بسیاری‌ازجمعیتهای‌بشری گرفتارآن هستند . آئین‌هائی که پایه آن بر ماده و طبیعت است و همچنین‌مرامهایی ازقبیل فاشیسم ــ سوسیالیسم‌ــ کمونیسم و غیره عکس‌العمل اشتباهات عظیم‌رهبران و فرمانروایان است که برای حفظ‌منافع طبقه خاصی عدالت را زیر پا گذاشته‌اند .

۹۹= ((پیری بر نبوغ مسلط نمیشود))

سخن‌ویکتورهوگوشاعرو نویسنده‌توانای‌فرانسه ــ دلبستگی عمیق ویکتور هوگوبکشورش فرانسه‌از اشعار و سرودها و آثارش‌آشکار است . کارشناسان جنگ و امور نظامی یکی‌از علل‌شکست ناپلئون‌رادرواترلوپیری و زخم معده و کاهش نبوغ‌او میدانند . ویکتورهوگو باتوصیف‌زیبائی‌که از میدان جنگ واترلو نموده است نبوغ نظامی امپراطور رامیستاید و براین عقیده است که پیری بر نبوغ مسلط نمیشود و در هر حال ناپلئون نابغه‌فنون

۱۰۰=(" سیاست اتحاد جماهیر شوروی تهدید بر علیه جهان است))
برای شوروی بهترین راه سیاسی صلح و حمایت از صلح است ، مشی سیاسی که باید برای این دولت الزام آور باشد.
سخن ژنرال‌مارشال خطاب بمردم غرب‌اروپا و دعوت سران دولت‌ها برای پیوستن به‌پیمان‌اتلانتیک ((ناتو)) در تاریخ جهان کمترمعاهده‌ای‌نظیرپیمان اتلانتیک‌شمالی دیده شده است . هر چند فرانسه درسال ۱۹۶۶ عملا جدید ژنرال دو گل از پیمان ناتوخارج‌شدمعهذا نیرومندترین قدرت نظامی در برابر قدرت گروه شوروی میباشد .
همبستگی نیروهای‌بلژیک‌لوکزامبورگ‌هلند‌ــ انگلستان ــ کانادا ــ ایسلند ــ دانمارک ایتالیا ــ پرتقال ــ نروژ دربرابراتحادنظامی‌شوروی و کشورهای شرق اروپاتعادلی‌بین دیپلماسی روسی و دیپلماسی دموکراسی بوجود آورد .
درحقیقت‌یک‌نیروی نظامی‌که‌برپایه‌ٔ تاریخ نسلهای گوناگون و خانواده و افکاروعقاید و سنن‌وآئین و کیش قرار گرفته است در برابر نیروی نظامی‌دیگر که بر پایه‌ٔ حکومت اجتماعی و کار بدون چون و چرا و قدرت خالی از عواطف و احساسات دینی و غیر دینی‌استواراست بوجود آمده است ــ بعبارت‌بهتر عقاید مارکسیسم که ریشه‌ٔ تاریخی ماتریالیسم دارد در برابرعقاید آزادی و دموکراسی قرار گرفته و هردو گروه‌معتقدبعقایدخودشان‌ازپیشروی‌بازمانده‌اند‌ــ این عهد نامه که در ۴ آوریل ۱۹۴۹ بامضاء دول نامبرده‌در بالا رسیده است تاکنون بقوت خود باقی است و تازمانیکه بیعدالتی‌موجب تصادم نشود باقی خواهد ماند و این فرصتی است برای هردو صف‌که درتهذیب‌وتکمیل قوای اخلاقی و نیروهای معنوی انسان بر آیند و گرنه‌آینده آموزگاریست که تنبیه را بعهده خواهد گرفت .
۱۰۱=((ازدواج با کلمنتاین‌همسرم‌راه پیروزی رابرایم آسان ساخت . این پیوند زناشوئی بهترین و خوشحال کننده ترین حادثه زندگیم بشمار میرود))
گفته وینیستن‌چرچیل‌نخست وزیر فقید انگلستان درباره‌ٔ همسرش‌بانوکلمنتاین‌است .
چرچیل‌هم‌مانندبسیاری‌ازروساء جمهوری آمریکا و برخی کاشفین و مخترعین‌پیشرفت خود را مرهون فداکاریهای همسرش میداند .
همسرچرچیل‌در زمان‌جنگ در مبارزات انتخاباتی با شوهرش همکاری صادقانه داشت و سخنرانیهای او وی را در شمار بهترین سخنوران انگلستان آورد ــ خدمات او به صلیب سرخ شوروی موجب شده دولت شوروی این بانو را به نشان ((پرچم سرخ‌کار)) مفتخر نماید . بانو چرچیل در حالیکه در اواخر عمر در تنگنای معاش قرار گرفته بود زندگی را بدرود گفت .

نوشته : گرت بوخهایت　　　ترجمه : کاظم شرکت (شهرین)

اسرار سازمانهای سری

۴ـ ضد جاسوسی　(قسمت دوم)

ضد جاسوسی در تمام سازمانهای سری از موقعیت خاصی برخوردار است . این موضوع تا اندازه‌ای به عملیات مربوطه آن بستگی دارد ، که در پاره‌ای موارد موجب جنایاتی میشود و کشتارهائی را بدون باقی گذاشتن اجساد ، و بدون آثار وعلائم جرمی مرتکب میگردد . بعبارت دیگر ، دشمن را از پی بردن به نقشه‌ها وطرح های دوستان باز میدارد ، ودرعین حال از چهره افکار و نقشه‌های دشمن نقاب برمیگیرد . حفاظت دربرابر نفوذ دشمن ، زیر پوشش جنگ بر علیه نفوذ و جاسوسی او ، بدون هیچ شک و تردید ، ماموریتی شورانگیز و جالب است . بنابراین بسیار طبیعی است که بنظر آن اشخاصی که دراین کار تخصص دارند ، ضدجاسوسی مهمترین و مشکلترین تمام فعالیت های یک سازمان سری بشمار میآید . چه این موضوع واقعیت داشته و یا اینکه تا اندازه‌ای مبالغه آمیز باشد ، در یک واقعیت نمیتوان تردید داشت و آن اینکه مأموران "ضدجاسوسی" از نظر کارائی ، اطلاعات ، وآگاهی به رموز کار و روشهای دشمن و راههای مبارزه باآن ، و طریق نفوذ در شبکه‌های آنها ، از دیگر مأموران سازمان سری مسلط تر و با تجربه تر میباشند این دانش و آگاهی ، آنها را برای فعالیت در سایر عملیات سازمانهای سری آماده میدارد ، هر چند این گونه فعالیت ها رسماً از آنها خواسته نشده باشد .

کسی که در بخش سازمان ضد جاسوسی (ضد اطلاعات) کار میکند بایستی از طبیعت وساختمان سازمانهای سری اطلاع داشته باشد واین اطلاع ، هم سازمانهای سری بیگانه ، وهم اشخاصی که آنها را اداره می‌کنند و در فعالیت های آنها سهمی دارند ، در برمیگیرد . در حقیقت ، در زمانیکه رویاروئی دو قدرت بزرگ ، بخاطر انگیزه‌های سیاسی و دیپلماتیک وغیره در تلاش فعالانه و دائم میباشد ، بدیهی است که آگاهی برطرز ساختمان و نوع فعالیت سازمانهای سری از هر قبیل وهر نوع ، و هدفهای آنها و حتی امور وفعالیت های عادی آنها ضروری و گریز ناپذیر است . گاهی نیز درست برعکس ، ممکن است یک فعالیت سیاسی سری لازم باشد که حتی از نظر سازمانهای سری کشورهای دوست مخفی نگاهداشته شود ، گو اینکه ، موفقیت در این مورد ، یعنی مخفی نگاه داشتن بعضی فعالیت های سیاسی از نظر سازمانهای سری کشورهای دوست بایستی با تردید تلقی گردد . دلیل

[redacted]

آنهم اینستکه ، سازمانهای سری کشورهای دوست در هر فرصتی که برای موارد خاص با سازمانهای سری کشوری تماس حاصل نمایند ، معمولا " از حد لازم فراتر رفته و از گوشه و کنار در باره امور دیگر نیز اطلاعاتی بدست آورند ، و تا آنجا که ممکن است خود را در حاشیه‌در جریان امورقرار دهند . از طرف دیگر ، می‌بینیم که درجریان جنگ جهانی دوم، هنگام آشکار شدن بعضی فعالیت های جاسوسی ، مواردی‌پیش آمد که نتیجه بسیارنامطلوب ببار آورد ، که بایستی از آنها بعنوان درسی ارزنده و تجربه‌ای تلخ ، پند گرفت و بهر حال آنها را مواردی دانست که ناچار از جلوگیری تکرار آن میباشیم . یکی از آن موارد مسئله مخالفت و عدم توافق میان " دستگاه ضدجاسوسی " و " سازمان امنیت "میباشد .

" سازمان امنیت " ، بدلیل ویرانگریها و خرابکاریهای عملیات سازمانهای سری دشمن ، طرفدار قطع رابطه با دشمن و دستگاههای جاسوسی او میباشد . بهمین سبب است که‌این‌سازمان پس از کشف شبکه‌جاسوسی دشمن فقط تا آن اندازه صبر میکند که‌گسترده شبکه و تمام‌اعضای آنرا بشناسد ، و پس از این شناسائی بآنها حمله مینماید ، تا تشکیلات و شبکه آنها را از هم بپاشد و نابود سازد .

" دستگاه ضدجاسوسی " (ضد اطلاعات) ، که موفقیتش براساس رابطه طولانی و کنترل شده با دشمن قرار دارد ، برعکس ، سعی میکند ، و دراین کار هم اصرار میورزد ، که با شبکه کشف‌شده‌ارتباط برقرارنماید و از آن استفاده کند .

این شکاف و فاصله مابین هدفهای" سازمان امنیت" و سازمان " ضد جاسوسی" میتواند درپاره‌ای‌موارد به درگیریهای شدید بیانجامد ، همانگونه که در زمان‌جنگ‌جهانی دوم در فرانسه اشغال شده پیش‌آمد . درآنجا ، اداره III-F ازدستگاه (Abwehr) خود را با سازمان (S.D) یعنی " سازمان امنیت نظامی " و رئیس پلیس امنیتی که سرهنگ اس . اس. " دکتر کنوخن " (Colonel S,S.Dr.Knochen) بود در رقابت شدید یافت . سازمان (Abwehr) ناچار بود که میدان عملیات سازمان جاسوسی دشمن را باز بگذارد تا آنگاه که نتایج حاصل از ارتباط و شناسائی آنها را بوسیله " دستگاه ضد جاسوسی " (ضد اطلاعات) بدست آورد و این ارتباط را تاوقتی که ممکن است ادامه دهد . بهرحال حمله به‌آنها و دستگیری آنها ، خلاف روش "سازمان ضدجاسوسی " بود . از آنجائیکه‌هیچ سازمان بیطرفی وجود ندارد ، و از آنجائیکه‌ باحضور "پلیس امنیتی " کسی نمیتوانست بدون اجازه و موافقت رئیس مستقیم آن در فرانسه اشغالی کاری انجام دهد ، بالنتیجه هر مورد بخصوص ، میبایستی بطور جداگانه ودقیقا " بررسی شود و از صافی سخت‌گذر مراتب اداری بگذرد و نتیجه حاصل هم بستگی‌داشت‌به توفیقی که هریک از دستگاهها در قانع کردن مقام‌بالاتر بدست میآوردند .

از اینگونه درگیریها تقریبا" درتمام سازمانهای سری وجود دارد. این کشمکش ها بخودی خود پدیده‌ای طبیعی هستند، تنها با این تفاوت که درزمان " رایش سوم" این درگیری از یک ایدئولوژی " عقب مانده" مایه میگرفت، و آن کشمکش میان "حزب" و " ارتش" بود، که‌درآن زمان باوج شدت‌خود میرسید. این وضع تقریبا" درتمام‌سازمان های سری دنیا، که در تشکیلات آنها فعالیت های سازمان ضد جاسوسی را زیر نظر و فرمان " قسمت انهدام و تخریب" قرار میدهد، بصورت درگیری ها و نابسامانیهای‌دائم بچشم میخورد.

برای نمونه، میتوانیم تکامل سیاسی سازمان سری فرانسه را مورد مطالعه قرار دهیم. پس ازجنگ ۱۸۷۰میلادی، در باره طرح و تشکیلات‌اداری که براساس‌آن "سازمان ضد جاسوسی" میتوانست مجال فعالیت و توسعه بیشتری پیدا کند، میان نظامیان و غیر نظامیان اختلاف نظر زیادی وجود داشت.

در آن زمان به " ضد جاسوسی‌نظامی" بچشم پیش قراولان سپاه مدافع برای آگاهی ازتصمیمات‌و نقشه‌های ارتش دشمن می‌نگریستند، که بهیچوجه نمونه‌ای‌از "دستگاه ضدجاسوسی" بمفهوم‌تام کلمه بحساب نمی‌آمد. ناسیونالیستها و آن کسانیکه ازبیگانگان واهمه داشتند طرفدار توسعه عملیات ضد جاسوسی و حتی جاسوسی بودند. اما واقعه " دریفوس" بود که این اختلاف نظرها را آنطور که باید وشاید برای عموم مردم‌آشکار ساخت.

پس از پنجسال تردید، که طی آن از یکطرف در اثر شایعات مربوط به خیانت و از طرف دیگر اشاعه طرز فکری تازه بنام " منطق دولت"، احساسات مردم برانگیخت تا بدان‌پایه که سرانجام دولت ناچار گردید، زیر فشار افکار عمومی، سازمانی بنام "ضد جاسوسی"، که وظیفه‌اش نظارت در امور مرزها واستحکامات نظامی و نیروی دریائی بود در " وزارت کشور" تاسیس نماید.

در نیمه اول سال ۱۸۹۹ دفاع و امنیت و تمامیت ارضی ازمسئولیت های وزارت دفاع و وزارت کشور بشمار میآمد، بدین ترتیب که وزارت کشور وظیفه‌اش "امنیت عمومی" شامل امنیت داخلی و مرزها و پایگاههای دریائی از داخل و خارج کشور بود. بنابراین " سازمان ضدجاسوسی" پیشین به " سازمان نظارت ارضی وامنیت عمومی" تبدیل‌گردید. این تغییر بطور کلی سبب شد که افکار عمومی دو باره به ارتش اطمینان پیدا کند. دلیل این موضوع هم آن بود که وقتی ارتش از جریان امور و تصمیمات و فعالیت های طرف مقابل و دیگر کشورها و سازمانهای سری اطلاعاتی بیگانه آگاه و آماده باشد بهترمیتواند وظیفه خود را که دفاع از تمامیت ارضی کشور است انجام دهد.

در سال ۱۹۱۳ ، دستوری از طرف وزارت جنگ (ونه وزارت کشور) تشکیلات سازمان ضد جاسوسی را بدین ترتیب تغییر داد که در زمان صلح از یکطرف در برابر ارتش و ازطرف دیگر دربرابر وزارت کشورمسئولیت داشته باشد . از لحاظ ارتش وظایفی درحدود امنیت مرزها انجام دهدو از نظر وزارت کشور، امور نظارت در عبور و مرور مرزی ،ومبارزه بر علیه جنایات و خلافکاری هایی که برعلیه امنیت داخلی و دولت است (ضد جاسوسی داخلی) را بعهده گیرد . این ترتیب ، البته با تغییراتی جزئی و زیر عنوانهای مختلف ، تا امروز هم ادامه دارد .

در ماه ژوئن ۱۹۳۴ سازمانی بنام " کنترل عمومی ونظارت ارضی "تشکیل گردید، که مستقل از کلیه امور "پلیس جنایی" وتابع دستور مستقیم وزارت کشور برای " امنیت ملی " بود .

چند سال بعد، در ماه ژوئن ۱۹۳۸ ، قلمرو عمل " نظارت ارضی " و " سازمان اطلاعات نظامی " ، خواه در زمان صلح و خواه در زمان جنگ ، با روشنی هرچه تمامتر تعیین گردید و همکاری این دو سازمان با یکدیگر تحت نظم وترتیب خاصی قرار گرفت. اما بزودی آشکار شد که یک سازمان جاسوسی با دو سر (دو رئیس) بهیچوجه پاسخ گوی نیازهای نبردی وسیع و سریع که مشارکت فوری و فعالانه همه ملت را لازم دارد ، نمیباشد زمان جنگ‌های کلاسیک گذشته است . کشمکشها و درگیریها جنبه ایدئولوژیک بخودگرفته و درتمام زوایای حیات ملی ، از جمله زمینه‌های سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، نظامی و فرهنگی بصورت های پنهان و آشکار و بویژه زیر نقاب دوستی ، رخنه گر میباشد . البته این طرز فکر به فرانسه تنها اختصاص ندارد .

در جریان جنگ جهانی دوم ، و در زمان حکومت فرانسه آزاد برهبری" ژنرال دوگل " ، ماموریت کسب اطلاعات سری و ضد جاسوسی در خارج از کشور بعهده " اداره مطالعات وتحقیق " که بخشی از " سازمان مرکزی عملیات و اطلاعات " بود شروع بفعالیت نمود . ریاست این اداره بعهده یک افسر جوان که دارای نبوغ لازم بود بنام " دواروین" قرار گرفت که با نام مستعار " سرهنگ پاسی " مشغول بکار شد . اما نکته مهم اینجاست که به بینیم منشاء اصلی این اداره از چه قسمت ها و تشکیلاتی بوده است .

ازیکسو ، فرانسه آزاد بارتباط و تماس گسترده با فرانسه اشغال شده نیازداشت ، و از سوی دیگر ، اهمیت ماءموریت روز بروز و با سرعت غیر قابل تصوری زیادتر میشد و از یک فعالیت محدود بیک سازمان مقاومت وسیع تبدیل میگردید که لزوم کسب اطلاعات و ارتباط با جنبش های‌مقاومت را برای رساندن پول و اسلحه بدانها هر لحظه ضروری تر میساخت . " اداره مرکزی عملیات و اطلاعات " نه تنها بخاطر فعالیت های رزمی ،بلکه

بخاطر فعالیت های سیاسی که از طرف " ژنرال دوگل " آغاز گردیده بود ، بتدریج بـــه صورت هسته مرکزی و سازمان اصلی درآمد .

" نظارت ارضی " که به وزارت کشور وابستگی داشت و " ضد جاسوسی داخلـــی " را در بر میگرفت ، در سال ۱۹۴۲ ، هنگامیکه نیروهای آلمان سراسر خاک فرانسه را اشغال کردند ، منحل گردید و دیگر تا هنگام " آزادی فرانسه " تشکیل نگردید . در تاریـــخ ۱۶ نوامبر ۱۹۴۴ ، این سازمان به سازمان D.S.T یعنی " اداره نظارت ارضی " مبدل شد . در سال ۱۹۴۵ " اداره مطالعات و تحقیق " به S.D.E.C.E. یعنی " سازمـــان مدارک خارجی و ضد جاسوسی " تبدیل گردید . با این وجود مشکل ضدجاسوسی هنـــوز حل نشده بود (شاید هنوز هم کاملا " حل نشده باشد .) اما بهرحال ، این موضوع پس از جنگ جهانی دوم ، در فرانسه مانند هر کشور دیگری ، جلب توجه بیشتری نمود . حال اگر به وضع آلمان فدرال نگاه کنیم می بینیم که در آنجا " سازمان فدرال حفـظ قانـــون اساسی " که همان " امنیت داخلی " است ، و " سازمان اطلاعات فدرال " جهت (کسب اطلاعات و ضدجاسوسی خارجی) وجود دارد . در ایالات متحده امریکا ، دو ســازمـا ن یکی بنام (F.B.I) " اداره تحقیقات فدرال " و دیگری CIA " ســـازمان مرکـزی اطلاعات " مشغول فعالیت هستند . CIA یعنی " سازمان سیا " در سال ۱۹۴۸ تشکیل گردید . این دو سازمان در موارد محدودی با هم همکاری دارند .

" سازمان سیا " ، CIA خط دفاعی پیشرفته‌ای بوجود آورد که قادر اســت برضدجاسوسی‌های دشمن ، حتی خارج از خاک امریکا ، اقدام نماید ومیتواند نقشـــه‌های سازمان‌های اطلاعاتی دشمن را ، پیش ازآنکه مامورین آنها بموفقیتی دست یابند ، خنثی نماید . مأموریت این سازمان دفاعی ، عبارتست از حفاظت سرفرماندهی‌های امریکـــا در خارج و مراقبت دفاعی از تاسیسات فنی و صنعتی و غیره در برابر نفوذ عوامل خارجی و نیز جلوگیری از نفوذ جاسوسان به اسرار نیروهای مسلح (ارتش ، نیروی هوائی ، نیـــروی دریائی و غیره .) در هریک از این قلمروها ، مسئولیت و وظایف " سیا " بطور جداگانـه و مشخص تعیین گردیده است .

" اداره تحقیقات فدرال " (F.B.I) ، در امور داخلی امریکا دخالت مینماید و از جمله وظایف آن ، بویژه وظیفه بسیار مهم همانا دفاع ملی و دفاع از خاک امـــریکا در برابر اعمال زیان آور مأموران دشمن میباشد .

جدا ساختن وظایف از این جهت مفید وعملی است که هر یک از سازمانها برای انجام وظایف خود مستقل هستند و میتوانند کارشان را بدون هیچگونه درگیری پیـــش ببرند ودرمقابل کارهای انجام شده مسئول باشند ودرعین حال هنگام لزوم نیز نهایت

، معمول دارند . اما همیشه کارها باین راحتی و آسانی بپیشرفت نمیکند ،نه
لکه‌در آلمان و فرانسه نیز وضع به همین ترتیب است . در کشورهای‌نامبرده
پس از ۱۹۴۵ و طی زد و خوردهای " هندوچین " و " الجزایر " ، درگیری
سازمان مدارک خارجی وضدجاسوسی " با " اداره نظارت ارضی " روی داد
مابین آنها تیره شد . چنانچه تکامل دستگاههای ضدجاسوسی درکشورهای
، متحده امریکا ، انگلستان ، و جمهوری آلمان فدرال را مورد توجــه قــرار
ه می‌کنیم که این سازمان‌ها دستخوش تغییرات مکرر قرار گرفته‌اند و حدود
ت آنها گاهی زیادتر وگاهی کمتر شده است ، در صورتیکه نیاز بوظایف‌آنها
است .

درس بحث‌مورد علاقه‌ماست ، حداقل‌شکل و تشکیلاتی است که یک‌سازمان
ید داشته باشد و مشخصات و خصوصیات آن را (که سختی از یک‌سازمان
ٰیک است) بایستی تعیین نمود تا بتواند با موجودیتی مستقل و آزادی و
نجام وظیفه نماید .

، بل موری یا " که یک فرانسوی است و سالها " کمیسار " سازمان D.S.T
، ارضی " بود ، طی مقاله‌ای که در مجله
(Revue) de Defenese Nationale)
مشخصات و خصوصیات سازمان‌ضدجاسوسی‌را اینطور بیان می‌نماید :
ه میدانند که کار ضد جاسوسی بجز با مداومت و سرسختی زیاد و پی‌گیری
آمیز نخواهد بود . رمز کار در تداوم و قوام روحی و تمایل باطنـــی آن
بایستی اطلاعات را بدست آورد ، قوام فکری و اخلاقی آن کسی که منابـع
ب میتماید ، و بالاخره قوام و عمق اطلاعات حقوقی وپی‌گیری رشته مطالب
، که کسی به اطلاعاتی که جنبه حقوقی و قانونی دارد دسترسی‌پیدا میکند.
سوسی ، مامور اطلاعات نمیتواند خود را با بدست آوردن اسرار مهـم در
، با آن موفقیت موقتی ، راضی‌نماید ، بلکه روش عمل او بایستی بایک نظر
نده‌نگری در پی موفقیت‌های پی در پی برای رسیدن به هدف نهائی‌آینده
لحظه موفقیت ، وهمه لحظه‌های موفقیت آمیزپی آمد آن ، در هر زمـان و
موقعیتی ، بایستی دائما " به انواع رخنه و تجاوز ممکن برای حفظ امنیت و
کشور و ایمنی جان هم‌میهنانش بیندیشد . برای انجام این مقصود ،فراهم
، و تشکیلات دارای انعطاف کافی ، لازمه تسهیل کار سازمان ضد جاسوسـی
درچهارچوب دفاع ملی فراهم گردد و اقدام بدین کار ناگزیروضروری‌است .

جلال‌الدین صدیقی (افغانی)
دانشجوی دورهٔ دکتری دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

انتقام بگیران زبان پارسی

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

مطالبی که اخیراً در یکی از روزنامه‌های تهران دربارهٔ "شعر امروز افغانستان" چاپ شده است، نگارنده را که افتخار تدریس در دانشگاه کابل و همکاری با مجله‌های ادبی و تاریخی افغانستان و ایران را داشته است، بر آن می‌دارد که نکاتی را برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز مجلهٔ وحید که احتمالاً " در اثر خواندن چنین مطالب غرض‌آلودی در آن نشریه دچار اشتباه شده‌اند بنگارد. برای این منظور بدنیست اگر نظری کوتاه و گذرا بر مسائل ادبی و فرهنگی بیندازد. باشد که بدینوسیله خدمتی ــ هرچند اندک ــ به فرهنگ و ادب فارسی دری انجام دهد.

جنبش‌های ادبی که در ایران به چشم می‌خورد از جهاتی شبیه جنبش‌هائی است که در ادبیات دری افغانستان دیده می‌شود، با این تفاوت که در ایران گروهی نوگرای تندرو و افراطی وجود دارد اما خوشبختانه چنین گروهی در ادبیات کشور ما جائی ندارد.

اعضای این گروه افراطی می‌خواهند برهمهٔ افتخارات گذشتهٔ ادبی ــ که بعضی از آنها به حق جزء بهترین شاهکارهای جهانی به حساب می‌آیند ــ خط بطلان بکشند و حاصل ذوق و اندیشهٔ بزرگان ادب دری را نابوده انگارند. بدینمنظور بر آثار ارزندهٔ ادب فارسی دری خرده می‌گیرند و بر مبنای ارزشهای پوچ ــ که باهیچ یک از معیارهای نقد ادبی جهان برابری نمیکند ــ آثار جاویدان شاعران گرانقدر فارسی‌گوی را بررسی میکنند و با پررویی و وقاحت آنها را نفی می‌نمایند.

در جملهٔ پیشروان و پرچمداران جنبش‌های ادبی افراطی و تندرو به کسانی برمی‌خوریم که گاهگاه هویت خویش را از زیر ماسکی که بر چهرهٔ گذارده‌اند، معرفی می‌کنند و دیدگاه مغرضانهٔ خود را نسبت به فرهنگ و ادب فارسی دری توجیه می‌کنند.

یکی از سردمداران جنبش تندرو و افراطی دربارهٔ چگونگی آموختن زبان فارسی به منظور

[redacted]

رفس اسعام از آں، حسس می‌نوسد : " حیلی ساده نگویم که من فکر کرـم زبان فارسی ا که در شرایط بسیار سحت نه من تحمیل سده بود، اگر ناد نگیرم و حوب‌هم ناد نگیرم، اری از بیش نخواهم برد. من ناید از این‌زبان اسعام میگرفتم. پنج سش‌سال مداوم کار ردم. تسلط بر این زبان بهترین اسعامی بود که از آں می‌گرفتم "

(سفر مصر، انتشارات مروارید. سال ۱۳۵۱ صفحهٔ ۱۱۱)

ما ببروی از این سبب سوء حود، سردسته اوراطیون قلم نه دست گرفته بحسب در باب یران کردن و مثلاشی‌کردن زبان‌فارسی، تئوریهای نانحردانه‌اش را حسس سرون ریحته ست : " من می‌گویم زبان را به سوی حنون براسد، تمام حهارحوب‌ها، قانونها، قراردادها تمام‌استخوانبهایش را بسکنید " . (حنون نوسس. حاب ارعنون. تهران ۱۳۵۱ صفحه ۱۸)

آری چنانکه ملاحظه فرمودند این آقای از حود راضی طرح واقعا " ماهرانه‌ای سـرای تلاشی کردن فارسی دری عزیزمان ریخته‌است، زیرا او به حوبی می‌داند که اگر یکبـار نیادهای زبان اصیل فارسی خرد شد دیگر این زبان عزیز قادر نحواهد بود که به عنوان بان فرا گیرنده، نقش ارزنده‌ای داسته‌باسد.

درجائی دیگر از نوشتهٔ همین‌آقا می‌خوانیم‌که ساعرگرانمایه و بزرگمرد ادب کهن‌فارسی ضرت سیخ سعدی سیرازی علیه‌الرحمه را به باد اسعاد گرفته حنس‌می‌نوسد " سعر سعدی ه راحتی به سوی نثر گرایش پیدا می‌کند و یک حهان‌بینی مسحم‌که سعر را سرپا نگهدارد حهانی‌اش‌بکند، از آن عایب است " . (حنون نوسس ص ۷۸)

و در جای دیگر با کمال بیروئی گفته‌است " . . . نه‌توانا بود هرکه دانا بود سعر است و ه بنی‌آدم اعضای یک پیکراند " (طلا در مس مقدمه . ص ۱۱)

بدینگونه‌نویسندهٔ نام نهاد نسبت به فردوسی، آن حماسه‌سرای‌نامی حراسان و " زنده ننده سخن پارسی " و حضرت شیخ اجل سعدی اسائه ادب روا داسته، سعر سعدی را از ظم و نسق شعری عاری معرفی می‌کند حال آنکه‌حه سعری می‌تواند‌حهانی تر از این سعر عروف باشد که :

بنی آدم اعضای یک پیکرنـد / که در آفرینش ز یک گوهرنـد
چو عضوی بدردآورد روزگـار / دگر عضوهـا را نمانـد قـرار
تو کز محنت‌دیگران بی‌غمـی / نشاید که نامت نهنـد آدمـی

نویسندهٔ مذکور میخواهد شیخ اجل سعدی را نفی‌کند تا زمینهٔ اسعام گیری از اسـ رهنگ استوار و جاویدان را فراهم آورده بدینوسیله عقده‌های درونی حویش را نگساید و نویشتن را که در برابر عظمت و شکوه فرهنگ فارسی بسیار کوحک و حقیر می‌بیند بزرگ

جلوه دهد. شیخ سعدی نزد جامعهٔ افغانی و بویژه در نظر شاعران و نویسندگان کشور ما مقامی خاص دارد و به اعتقاد ما:

صفیر عرش می‌آید زگلبانگ نی‌کلکش
نسیم‌خلد می‌خیزد زگلهای‌گلستانش
(اشعاراستاد خلیلی چاپ کابل .ص۳۳۸)

درجائی دیگر همان نویسندهٔ نوگرای نام نهاد با سخن ناپاک خود نسبت به مولانـــا جلال‌الدین بلخی ــ آن شاعر پاکیزه سرشت پاکیزه گفتار و آن دلباختهٔ وحدت وجود که همش را صرف نشان دادن مقام‌والای آدمی کرده است ــ اهانت کرده و بابرداشت اشتباه آمیز مروبدی، زبان پاک مردی راکه در سرتاسر قلمرو زبان دری به نام "خداوندگار بلخ" می‌خوانندش ، "ناپاک" توصیف کرده است . (مجلهٔ فردوسی .شماره ۱۰۸۸ــ آبانمـاه ۱۳۵۱ صفحهٔ ۱۶)

این سخن‌نویسنده براستی که مسخره و دور از ادب نویسندگی است به هر حال این آقا بعدا" خود اعتراف‌کرده است که نه تنهانسبت به مفاخر فرهنگی و ادبی‌زبان فارسی بغض و حسد می‌ورزد بلکه به آثار تاریخی کهن کشور خودش نیز چندان‌علاقه‌ای ندارد، چنانکه شهر زیبا و تاریخی شیراز راکه زادگاه بزرگان زبان و ادب فارسی دری چون خواجه‌حافظ و شیخ‌سعدی و امثال آنهاست ،چنین‌معرفی می‌کند : " شیراز شهری بسیار خسته کننده‌است و اصلا" تاریخی نیست " وتخت جمشید راکه از جملهٔ آثار تاریخی ارزندهٔ مشرق زمین است "دوست"ندارد. (مجلهٔ‌فردوسی .شماره ۱۳ نوروز .سال ۱۳۵۱ صفحهٔ ۲۸)

پیداست کسی که چنین افکاری داشته باشد ــ و اصولا" هرکسی که از این قماش باشد ــ نمیتواند نسبت‌به فرهنگ و ادب ملی خود وفادار بماند و ناگزیر همانطوری که‌از آغاز بــه نوای ساز و ضرب تنبک دشمنان ادب و فرهنگ فارسی دری رقصیده است تا آخر هم از "رقص‌سری " خوش بازنخواهد ایستاد.

از اینکه‌بگذریم به بازتاب ضوابط قالبی‌و اندیشه‌های پوچ و بی‌مایهٔ ادبی نویسندگان آنچنانی می‌رسیم که برروی جوانان چشم‌و گوش بسته‌ای که نسبت به ادب و فرهنگ اصیل خویش آگاهی کافی و وافی بیدانکرده‌اند تاثیری عمیق بجا می‌گذاردواین جوانان بی‌اینکه از سوابق و پیشینهٔ فرهنگ درخشان فارسی دری کمترین اطلاعی داشته باشند زیر تاثیـر ارزشهای‌دروغین عده‌ای شاعرنما دست به قلم برده برهمهٔ پاسداران‌ادب و فرهنگ‌خرده می‌گیرند و با لحن تند و زننده و بهوع‌آوری که‌هرگز در شان یک آدمیزاد مؤدب نیســـت نویسندگان و شاعران گرانقدری را که بیشتر ایام شیرین‌عمرشان راصرف گسترش و استواری

فرهنگ‌وادب باشکوه فارسی دری کرده‌اندموردشماتت‌و سرزنش و حتی‌اهانت قرار می‌دهند . چنانکه چندی‌قبل مطالبی به‌قلم یکی از جوانان‌نوخاسته‌ٔ کشورم دربارهٔ بزرگمردان ادب درخشان و جاویدان فارسی‌دری افغانستان دریکی از روزنامه‌های ایرانی چاپ شد که بنده و تمام کسانی راکه نسبت‌به‌سرآمدان شعر و ادب کشورمان احترام‌خاصی‌قایل هستیم سخت بهت‌زده و متعجب نمود .

من ، این جوان عزیز را در بدو ورود به دانشگاه‌تهران شناختم که در نخستین دیدار جوانی‌مؤدب ، متین و در خور احترام می‌نمود . آشنائی من و ایشان در دانشگاه تهران آغاز شد زیرا قبل از آن نام و نشانی در مطبوعات افغانستان ــ آنهم به عنوان‌یک منتقد ادبی یا نویسنده ــ از وی ندیده‌بودم و البته این موضوع در خور تعجب هم نبود زیرا که او هنوز دورهٔ معادل دبیرستان را در کلاسهای شبانه‌می‌گذراند . اما این جوان افغانـــی بجای اینکه همتش را صرف مطالعه در ادب‌کهن فارسی دری بکند بعد از مدتی زیر تاثیر جریانهای ادبی‌تندرو و معلوم‌الحال آنچنانی قرارگرفت و درنتیجه حرمتی‌راکه نسبت‌بـه پاسداران فرهنگ و زبان دری‌کشورش داشت از دست داد و احساسات ملی‌اش نیز فروکش کرد . جسورانه قلم‌به‌دست‌گرفت‌وباپیروی ازهمان ضوابط و ارزشهای پیش‌ساخته‌وعبارتهای معلوم و قالبی نام نهاد ادبی ، نسبت به استادان ادب و فرهنگ زبان دری افغانستـان اسائهٔ ادب روا داشت ونوشت‌که " اینان با تغییر شکل شعر ، مضامین مبتذل وزمزمه‌هـــای شخصی و میرا به وجودآورده‌اند و می‌توان‌اینان را تقلیدگران بی‌مایهٔ ناکام‌نام نهاد " .

(روزنامهٔ اطلاعات .شماره ۱۴۹۴۰ . ۳۰بهمن ۱۳۵۴ صفحه ۱۷)

آنچه نویسندهٔ آن‌مطالب سخیـف بدان استناد جسته بود کتاب برگزیدهٔ شعر معاصـر افغانستان بود که به انتخاب محمد سرور مولائی دانشمند افغانی از سوی انتشارات رز در سال ۱۳۵۰ شمسی در تهران چاپ شده بود . نویسندهٔ آن مقاله دربارهٔ شاعرانی کـــه شعرشان‌در کتاب برگزیدهٔ مولائی چاپ شده‌است با پرروئی می‌نویسد : "دیری‌است آنان از نظر شعری مرده‌اند و اگر کتابی هم چاپ کرده‌اند فقط به‌عنوان سنگ‌های قبر ، به درد گورستان‌های خودشان می‌خورد" (همان روزنامه .همان شماره .)

نویسنده به اینهم بسنده نکرده دربارهٔ بعضی دیگر از شاعران جامعهٔ افغانی که‌نام و شعرشان درمجموعهٔ یادشده‌نیامده‌است این چنین اظهارعقیده می‌کند : "کارشان‌قالبی‌تر از آن دیگران است که دارای هیچ پیامی نیستند و در حد سیاه‌مشق‌های بچه‌های مکتبـی است . . . " (همان‌روزنامه .همان‌شماره .ــ ذکر این نکته جالب‌است که حتی ترکیب "سیاه مشق‌ها" در مورد شعر کهن را از صفحهٔ ۹۹ سفر مصر برداشته است)

در قسمت دیگری از نوشتهٔ جوان افغانی خودمان می‌خوانیم : "مؤلف‌بقول خودش سعی

کرده‌است که کتاب بتواند تصویرگرشعر معاصر افغانستان باشد اما این را از یاد برده است که‌اگر شعر افغانستان "هست" نیازی به سعی کسان ندارد و خود حقانیت و بودن خود را ثابت می‌کند و اگر نیست‌تلاش کسانی مانندآقای مولائی هم نمیتواند کاری از پیش ببرد (همان روزنامه ، همان شماره ۰)

این‌استدلال — البته — بسیارمضحک است که اگر شعرما "هست" در راه معرفی‌آن‌نکوشید و اگر نیست که نیست!

اولا "بایدتذکر داد که شعر افغانستان "هست" وهرگز کلمهٔ "نیست" دربارهٔ آن صدق نمی‌کند .همچنانکه در طول هزار و اندی‌سال بوده است و بارور و شکوهمندهم‌بوده‌است .

ثانیا" چراغ روشن شعر دری هرگز در طول تاریخ این زبان در کشور ما خاموش نشده است . هرچند ادبیات دری — همچون ادبیات دیگر ملل و اقوام‌جهان — در روند تکامل و سیر تطور خویش به ندرت دچار ضعفها و سستی‌هائی شده است اما الحمدللداز برکت حضور شاعران و متفکران ونویسندگان‌بزرگ‌هرگزدستخوش فناونابودی‌نگردیده‌وخوشبختانه هر روز میوه‌های این درخت تنومند بیشتر و رنگین‌تر و لذیذتر شده‌است .

نگاهی به تاریخ ادبیات گذشتهٔ افغانستان نیز شاهد این حقیقت است که این کاخ با عظمت فرهنگی هرگز از باد و باران گزندی نیافته‌است .

حملهٔ کسانی‌چون‌چنگیز و تیمورو سپاه آنان و دیگران که‌دربی‌آنان به کشور ما آمدند نیز نتوانست بنیاد این درخت کهنسال پرشاخ و برگ را متزلزل کند .

شکوه و عظمت فرهنگ و زبان ما به قدری در اقوام مهاجم مؤثر بوده‌که نه‌تنها آنها را در خود هضم‌کرده بلکه فرزندان مهاجمان آنچنان شیفته و گرویدهٔ این‌زبان شدند که خود به جبران خسارات ناشی از حملات پدران خویش همت گماشتند و دورهٔ درخشان تیموریان هرات راکه گویای این واقعیت است بوجود آوردند

بنابرآنچه گفته شد اطلاق کلمهٔ "نیست" دربارهٔ شعر دری نه تنها صادق نیست بلکه نشان بی‌اطلاعی از سرگذشت زبان دری و تاریخ افغانستان است .

این نکته قابل یادآوری است‌که‌شاعران افغانی که ذکر خیرعده‌ای ازایشان‌درکتاب آقای مولائی‌رفته است و یا آنانی‌که نویسندهٔ کوچک‌افغانی در مقالهٔ خود در روزنامه اطلاعات و دیگر نشریه‌های چاپ تهران موردحمله قرار داده‌اندتابه‌دروغ‌بنمایدکه‌هم‌شعرآنان تقلید بیمارگونه است‌بلکه هر یک از آنان مشهور و قبول شده‌اند و جامعهٔ ادبی افغانستان برای هریک ازآنان ارج ومنزلتی قائل است .بعضی‌از این شاعران‌استاددانشگاه هستندو برخی نویسندهٔ مطبوعات .بنابر آن در جامعهٔ ادبی افغانستان نقش ارشادی‌داشته‌اند و هزاران

پرورش یافته‌ٔ دامن اندیشه‌ٔ آنان‌اند. (۱)

نسهای ادبی نو پا و افراطی، اخیرا" مقاله‌ٔ دیگری به‌قلم "ساز بهان حاپ سده که درآن نویسنده‌ٔ مقاله کتاب " نمونه‌هائی از به کوشش ناصر امیری از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران رار داده و به همان‌روال ساخته سده‌و قالبی و با زیر پاگذاشتن ت به شاعران افغانی کمال بی‌حرمتی روا داشته است.

خوانندگان روزنامه ــ اعم از کیهان و اطلاعات که حداقل سمی د معمولی و بدور از تحقیق ادبی هستند فرصت حس سخنان ان‌برندکه به راستی شعر و ادب در افغانستان امروز دچار سستی قضیه درست برعکس است:

نخستین شاعران زبان دری چون حنظله‌ٔ بادغیسی، محمود ن، رشیدالدین و طواط بلخی، سهید بلخی، رابعه‌ٔ بلخی و پرورده سده باسند شعر دری هرگز در آنجا نمیمرد و خراج‌روس.

، "دو مجموعه‌ٔ سعر افغانستان را بهانه‌ٔ بیان احساسات مغرضانه‌ٔ فی‌های میان خالی در مورد شاعران سیوا بیان و خوش‌گفتار ما

های کوهدامنی افغانی که موفق سافت با محضر استادان زبان‌و کند و در صحنه به دیار آسنا قدم گذاست که ماسفانه قبل از فارسی دری آسنا سود اسر نویسندگان تندرو آنجانی‌و ضوابط .اکنون که در گروه زبان فارسی دانسکده‌ٔ ادبیات دانشگاه ، مطمئنم معتبر قابل ملاحظه‌ای در نحوه‌ٔ اندیسه و طرز دیدس خاوندان‌و پایدار ادب فارسی در وی به وجود آمده و دیگران ده است که نبایدبعد از این گذاست نسبت بدان بزرگان ادب گیرد.

می‌نویسد برداشت‌هایش را با داوری کوهدامنی سنجیده‌وار بهره‌گرفته قابل تامل است زیرا که آقای کوهدامنی افغانی هیچ داد که "خودکش بیگانه پرست باشد" و هتاکی‌و بی‌حرمتی و ه بگیرد و سخن شیرین و پاک فارسی دری را با واژه‌هائی چون ، "پرت‌و پلا" ... آلوده و ناپاک گرداند.

پرداخته است و نسبت به پاسداران ادب دری افغانستان اهانت کرده کلمات و عبارات موهن و دور از ادب جامعهٔ فرهنگی را به کار گرفته است چون : "پریشان سرائی پراکنده‌گوئی ، مضحک ، عهدبوقی ، پرت و پلاسرائی ، افتضاح ، کوچه بازاری ، صادرات مبتـــــــذل ، لاطائلات ، دری وری ، آبروریزی ملی و غیره "

این نویسندهٔ بی‌اطلاع از جامعهٔ روحانی و مقدس افغانی ، به پاکیرگان پرهیزگار افغانی بهتان زده و به طرز زننده و بیشرمانه‌ای می‌نویسد : "مضحک است که این شاعران از همین ودکاهای زلال‌تر از اشک‌چشم می‌خورند ، از گیلاس یا استکان استفاده‌می‌کنند ، با تاراسبتا درحشرونشراند و آنگاه‌در اشعارخود از خم‌می و پیرخرابات‌و . . . سخن‌می‌گویند" (روزنامهٔ کیهان پنجشنبه اول دی‌ماه ۲۵۳۶ شماره ۱۰۳۴۶ صفحهٔ ۲۰)

از لابلای یادداشتهای "نیاز جوانرودی" نسبت به وضع فرهنگ‌وادب دری درافغانستان چنین استنباط می‌شود که او در این باره هیچ چیزی نمیداند و آنچه‌هم بدان‌توفیق یافته عبارت از یک مقدار ضوابط قالبی و ارزشهای خود ساختهٔ نویسندگان نوگرای بی‌خبر از جهان گسترده‌ٔ فرهنگ و ادب فارسی دری است که به عنوان محک همه چیز را درآن می‌آزماید . این‌خود یکنوع ناآگاهی و عدم بصیرت نویسنده را می‌رساند که قبل از شناخـت کامل محیط فرهنگی جامعه‌ای ، نسبت به پاسداران فرهنگ و زبان آن‌جامعه داوری وقضاوت نادرست بعمل می‌آورد .

برای اطلاع مزید این نویسندهٔ بی‌خبر از همه‌چیز به‌صورت کوتاه عرض می‌کنم‌که‌جامعهٔ فرهنگی افغانی خوشبختانه هنوز اصالت‌و پاکیزگی‌اش را از دست نداده و صفای باطن‌خود را با رعایت حرمت همهٔ مقدسات ملی و ادبی‌اش با جدیت و شدت تمام حفظ‌کرده‌است و به هیچ‌کس هم اجازه نمیدهد که نسبت به‌این مقدسات اهانت کند .

نکتهٔ دیگر در مورد جامعهٔ فرهنگی و ادبی افغانستان این است که این‌جامعه به هیچ وجه فریفته و شیفتهٔ مظاهر تمدن بی‌اصل ونسب و دروغین امروزی که برخی جوامع سخت بدان گرفتار و اسیر شده‌اند نگردیده است . بنابراین هیچ گونه ناراحتی‌هائی هم از این جهت متوجه جامعهٔ با فرهنگ و اصیل افغانی نیست که موجب تشویش‌خاطر کسی را فراهم کند . چنانچه " نیاز جوانرودی "باور ندارد سفری به افغانستان‌که در همسایگی ایران قرار دارد انجام دهد تا از نزدیک متوجه شود که مشروب‌خوری به آن‌صورتی‌که او عنوان کرده در افغانستان نه تنها رواج نیافته بلکه تشبث به اعمالی از این گونه مجازات سنگین هـم درپی‌دارد .

آری ، جوانهای‌اندک‌مایهٔ امروزین که خود در غرقاب تمدن دروغین و ظاهر فریب فرو رفته‌اند و به سوی نابودی پیش می‌روند ، برای اینکه توجیهی برای‌این نابودی و فنای‌شان

بافته باسند برچسب‌های اشنباه انگیز و ناپسندی را به دیگران‌زده موجب تسلی خاطر خود و همقطاران خویش را فراهم می‌آورند که این خود اشتباهی‌است بزرگ .

از سبک نوشتهٔ "نیاز جوانرودی" پیداست که مقدمات نقدادبی را هم نمیداند . اوبا عبارات سخیف و غیرادبی به طورشنابزده اسدلال ،استنباط و نتیجه‌گیری می‌کند .

نقدنویسی ادبی ازخود آداب و روش ویژه‌ای دارد که درک کامل شرایط زمانی و مکانی محیط شاعر و فهم واقعی‌از مصطلحات‌ادبی و واژه‌های سعری‌و رویدادهای‌تاریخی‌که‌احیانا" شاعر در ابیاتش به‌آن اشاره می‌کند ــ از خصوصیات و مشخصات اولیهٔ آن بشمار می‌آید که نویسندهٔ یاد شده متاسفانه ازکوچهٔ آن هم عبور نکرده است . او و امثال او موقعــی توانائی نقدو بررسی آثار شاعران و اندیشمندان فرهنگ و زبان‌فارسی دری راپیدا می‌کنند که دهانشان راهفت‌بار باآب زلال موازین ادبی و دانشهای وابسته به ادب بارور زبـــان فارسی بشویندتا در موردشعرهای شاعران افغانی که به"زلال‌آب چشمه‌های روشن"می‌ماند و "دلپذیر و زیباست" سخن در دهان بیاورند . (مجلهٔ رستاخیز جوانان شمارهٔ ۱۲۳)

باری ، مجموعهٔ شعری که ناصر امیری چاپ کرده اگر در نظر عده‌ای ناباب ، نادلپذیر جلوه می‌کند در نزد خردمندان و شیفتگان راستین فرهنگ وادب فارسی دری ،این کتاب "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه‌چندان‌دور است و نه‌غریب به‌مشام‌جان‌خواننده می‌نشاند" (مجلهٔ رستاخیز جوانان .شماره ۱۲۳)

اینکه "نیاز جوانرودی" کار بی‌آلایش و فرهنگی دکتر ناصر امیری شاعر گرانقدر افغانی را یک نوع "رفیق‌بازی حقیرانه" توجیه کرده است در اشتباه است . زیرا که‌اگر رفیق‌بازی حقیرانه‌ای هم در کار باشدچنانکه از نوشته‌های جوانرودی به خوبی‌پیداست همان خواهد بود که بشکل‌سخیفش فقط در میان‌داررودستهٔ انتقام بگیران‌زبان فارسی‌رایج‌ومرسوم‌است .

کوتاه اینکه‌ما از نویسندگانی چون "نیاز جوانرودی" شکوه و گله‌ای نداریم زیرا می‌دانیم که در جامعهٔ ادبی و فرهنگی فارسی ،هستند کسانی که نسبت به گسترش و باورشدن این زبان‌به‌دیدهٔ حسدو کینه‌توزی نگاه‌می‌کنندو بانقدهای بی‌مایه‌به خیال خام‌خودمی‌خواهند از این‌زبان انتقام بگیرند .

این انتقام نگیران زبان فارسی ،تلاش می‌کنند که زیبائی های کهن ما را زشت و نازیبا جلوه دهندتا رشتهٔ‌ارتباط ما را با شعر سنتی و باسنت مقدس دیرین فرهنگی ماقطع کنند اما هوشیاری و ایمان و بیداری و پایداری و مبارزهٔ فرهنگبان و پاسداران دانای فرهنـــگ ارجمند و توانای دری نخواهد گذاشت که‌این بداندیشان به آرزوی ناپاک خود برسند .

عقیدهٔ ما همچنان بر این نکته استوار است که :

بزرگش نخوانند اهل خرد — که نام بزرگان بزشتی برد

سید حسن امین

از تقلید تا تحقیق

گرچه تقلید است استون جهان
هست رسوا هر مقلد ز امتحان

فرنگان باستظهار زر و زور خودرا طاووس علیین می‌پندارند و با همهٔ تحولهای اجتماعی و سیاسی حاصل در دهه‌های اخیر هنوز خود را مالک رقاب امم و قبلهٔ عالم توهم می‌کنند. آنان قدرت اول‌اند و دیگران جهان سوم و چهارم. آنان پیشرفته و متمدن‌اند و دیگران عقب‌مانده و از تمدن بدور، آنان قوی وغنی‌اند و دیگران ضعیف و فقیر.

لحاظ این ملاکها در تمام تقسیم‌بندیهای سیاسی ، نظامی ، اقتصادی ، فرهنگی و حتی جغرافیائی وسیله نویسندگان و پژوهندگان غربی برای مطلع بصیر دریافتنی و قابل توجه و در عین حال تأسف‌آور است . با آن‌که‌اهم واعم ذخائر طبیعی به اصطلاح فرنگان در "جهان سوم " * واقع است .

هنوزآن فرنگان غنی و دارندگان سرمایه و اسباب اکتشاف و استخراج ذخائراند و این اکثریت جهانیان در جهان‌سوم فقیر . غربیان در تقسیم منابع معنوی و فرهنگی نیز برای دیگران سهمی چندان قائل نیستند وگوئی‌اقوام و ملل دیگر را در جامعهٔ کل بشری سهیم و شریک نمی‌دانند .

در چنین احوالی بزرگ مصیبتی است که‌محققان و پژوهندگان ما برای تحقیق در هر رشته بانحصار به کتابهای فرنگان استنادکنند و خود را از مراجعه به موادو مآخذغیرفرنگی بی‌نیاز ومستغنی‌پنداشته در انتخاب مستندهای خود چندان بی‌پروائی و دلیری نشان دهند که همی‌خیال کنند دیگر جهانیان مرده‌اند و سربه تیره تراب فرو برده، هر چه

---

* در استعمال و استخدام این نوع اصطلاحهای غربی بسیار محتاط باید بود چه اغلب آنها مبتنی برخود پسندی و نخوت آنان و سرکوبی و تحقیر دیگران است . زیرا تحقیر و تصویر " جهان سوم " خود مستلزم آن‌است که تفوق و اعتبار برتری قدرتهای بزرگ بیشتر بر اذهان بار شده باشد . فتأمل .

دانستنی و خواندنی و باورکردنی است تنها در کتابهای فرنگان میتوان جست و خواند ، و دیگر بار باقتباس و تقلید و ترجمه و تألیف نویسانند و بسا که اینها همه تقلید از تقلید است و تکرار در تکرار وتعاقب ترهات .

واین مصیبت گران تر و جانگزاتر میشود زمانی که دریابیم نویسندگان و پژوهشگـــران فرنگی ، همه و همیشه جویای حق و خالی ازغرض و بی ارتباط با سیاستهای جهانخــــوار نیستند وگاه‌چندان استتباه جوی و مغالطه کارند که جز خواننده‌ٔ فتان بسیاردان از فساد رای ایشان در امان نیست .

مثلا‌را استاد علوم سیاسی معهدی نامبردار و صاحب اعتبار چون‌مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن برای نوشتن تاریخ سیاسی حزب کمونیست اتحادجماهیر شوروی از کمک مالی‌و وسائل تسهیلی دولت ایالات متحده امریکا بهره‌مند می‌شود و برای جمع‌آوری و تهیه اسناد و مدارک کتاب خویش منحصرا" به ایالات متحده سفر می‌کند!

(Professor Leonard Schapiro,The Communist Party of The Soviet Union,2nd Ed.,London (1970).

بر همین منوال محققان کشورهای اروپای شرقی‌تنها منبع علم و اطلاع را منحصر بـــه کشور شوراها می‌پندارند . پیداست‌که ریزکاران و خرده‌بینان که در عالم بسیارند و هر زمان بر تعداد ایشان افزوده میشود این گونه آثار را که مطلقا" یکرویه و یکجانبه است خالی از شائبه و غرض نمی‌شناسند و صرف اشتهار مؤلف و مشغولیت ممتد او را بتدریس و تألیف و رعایت اصول شکلی وقالبی تفصیل و تنظیم مواد کتاب را برای اعتبار و قابلیت استناد کافی نمیدانند چه محقق باید بی‌غرض و در انتخاب اسناد ، آزاد و مختار و بیدارباشد .

حسن است که محقق و مترجم ایرانی نباید برای مآخذ حتی‌رسمی و دانشگاهـــــی بیگانگان اعتبار مطلق قائل شود و البته باید آنها را بیازماید و با دیگر اسناد و مدارک مقایسه و مقارنه کند و آنگاه در میزان خرد بسنجد و مستندی را راجع و دیگری را مرجوع دارد و درهمه حال اقوال و انظار مخالف را منظر نظـر دارد و بوقت داوری بسیار محتاط باشد و بهیچ روی به نام ونشان‌و شهرت و اعتبار مآخذ فریفته نشود و خود را از مراجعـه به آثار اصیل و دست اول مستغنی نداند وخلاصه محقق باشد نه مقلد .

دریغ که اهل نقد و تمیز و تشخیص در انبوه مقلدان و بی‌تمیزان گم‌اند و از دیده‌هـــا افتاده‌و صاحب تهمت کهنگی چشم‌اند و کوتاه‌نظرو کندکار واهل وسواس و ازسیر زمان بدور افتاده و عقب‌مانده و هزار تهمت دیگر . از آن سوی خانواده‌های ایرانی مرفه ، فرزندان دلبند نازنین خود را از خردسالی‌برای یافتن تعلیم و تربیت به فرنگ می‌فرستند و خدای داناست‌که این دست پروردگان فرنگان با آداب و رسوم و فرهنگ و معارف‌و علوم خودی

بقیه در صفحه ۵۶

خاطرات ماشاالله خان کاشی

۱۷



نایب‌حسین‌کاشی(نفر نشسته وســـط) باتفاق ماشاءالله خان، پسرش، وگروهی‌ازیاران متفق‌خود...

ما را از ورود ممنوع‌ساختند ما هم‌لابد دست به جنگ گشودیم، تا قریب غروب‌از دوطرف صدای شلیک تفنگ بلند بود دستور دادم توپ را به قلعه بسته و چندنیرتوپ هم به‌سنگر آنها زدیم ازآنجائیکه دلیجان قلاع محکمه دارد و اکثر اهالی درآن قلاع متمکنند و به سبب دوستی و دشمنی که در میان آنها است اغلب اوقات بین دو دسته نزاع است و به جنگ مشغولند بصرف درآنجا خیلی دشوار است در ضمن اینکه مشغول محاصره دلیجان بودیم خبرآوردند که ابوالقاسم خان بختیاری با جمعیت و سوار بسیار از دنبال ماميآیند لذااصلاح در ماندن و محاصره دلیجان ندانسته شب از آنجا حرکت به دودهک نمودیم فردای آن روز ابوالقاسم خان و سوارهایش از راه رسیدند و در کوهی که‌برابر دودهک‌بود سنگر ساختند یک روز و یک شب جنگ در میان بود دو نفر ازآنها مجروح و یک نفر کشته شد از ما هم یک نفر تیردار شد.

روز بیستم ما به عزم راونج از دودهک‌سوارشدیم و همین‌که‌مقداری‌دور شدیم به یک دفعه ابوالقاسم خان و سوارانش به سوی ما یورش‌آوردند من شش نفر سوار را به جنگ‌آنها ماءمور ساختم این شش نفر بلادرنگ اسب ها را از جا جهانیده و برآنها حمله بردندو بالحمله اول آنها را شکست دادند و بقدر یک فرسخ عقب نشانیدند و برگشتند مجددا "

آنها حمله آوردند. و مغلوب شدند دفعه سوم به طور سختی حمله آوردند. الحق سواران ما هم مردانه وار به طرف آنها تاختند قریب سه ساعت سواره مشغول جنگ بودند عاقبت چند نفر از آنها کشته و مجروح شدند و مغلوب و مجبور برگشتند و رفتند ما هم از آنجا براونج رفتیم و روز دیگر از آنجا به کرم حکان و از آنجا به جاسب آمدیم زمانی که کاشان بودیم چند نفر از روسای براق آمدند نزد ما و تمنا کردند که ما براق برویم به شرط این که از براق سورسات برای اردوی ما بفرستند ما هم متقبل شدیم در این موقع که در جاسب بودیم قاصدی به براق فرستادم که سورسات بفرستند آنها به وعده خود وفا ننموده و اعتنائی نکردند لذا ما از جاسب رفتیم براق و دو شب در آنجا بودیم از آنجا رفتیم کرجار و مشهد از طهران راپورت رسید که سردار فاتح بختیاری با سوار بسیار و دو عراده توپ مأمور ما شده و عنقریب می‌رسند شب با پدر و برادران انجمن ساخته در این خصوص مشاوره و تبادل افکار نمودیم پدرم که با وجود کهولت و کبر سن میدان جنگ و رزم را ایوان عشرت و بزم می‌داند. غرش توپ و تفنگ را نغمه تار و جنگ می‌پندارد رای داد که باید با کمال جدیت در مقابل دشمن ایستاد و مردانه کوشید و کشت یا کشته شد یکی از برادرانم گفت نظر من این است که وقتی که اردوی بختیاری به ما نزدیک شدند من جمعیتی برداشته شبخون بر آنها میبرم و به کلی قلع و قمع آنها می‌نمایم تمام قورخانه و توپ خانه آنها را بر داشته و می‌آورم دیگری گفت عقیده من این است که یک دسته از سواران کاری انتخاب نمائیم و در سر راه آنها در جائی که گذرگاه آنها است در کمین بنشینیم وقتی که بدانجا رسیدند ناگاه بر آنها شلیک کنیم و جمعیتشان را مقتول و متفرق سازیم. من در آن میان ساکت بودم و آراء آنها را استماع می‌نمودم چون تمام آراء و افکار خود را اظهار داشتند از من رای خواستند گفتم عقیده من بر خلاف تمام است من می‌گویم که گرهی که به دست گشوده شود زحمت دندان دادن خطاست خون ریزی خلاف رسم انسانیت و انصاف است مگر در مقام دفاع و نبودن چاره و تا ممکن است شرافت خود را نباید به خون نفس آلوده ساخت ما با این مردم نه عداوت فطری داریم و نه دشمنی دینی همه اولاد یک آب و خاک هستیم هر یک نفر که کشته شد یک نفر از برادران دینی ما کم می‌شود و به اندازه یک نفر آبادی وطن ما کاسته می‌شود رفتن ما از ماندن و دست به خون برادران خود آلوده کردن هزار بار بالاتر و بهتر است همان به که تا ممکن است از برابر آنها کناره کنیم و بی سبب باعث اتلاف نفوس نشویم پدر و برادرانم بیانات مرا تصدیق کردند و به قول و رأیم تسلیم شدند روز دیگر از آنجا کوچ کرده رفتیم به سده بزرگ و از آنجا رفتیم به نطنز و از آنجا به اردستان و شهراب بعد بدبش فرار رفتیم به جندق و از جندق بهیه دیده به سمت بیابانک رهسپار شدیم. چون خبر حرکت ما به اهل بیابانک رسید اهالی هم عهد شدند و عموماً " هم قسم

شده سنگر بندی‌کردند و محاربه و مدافعه با مارا سخت کمر بستند در ایام عاشورا ۱۳۳۰ رسیدم به ایراج اهل ایراج در قلعه متحصن شدند و شروع به شلیک تفنگ کردند سواران ما قلعه آنها را محصور و به انداختن‌فشنگ مشغول‌گشتند در مدت دو روز آن قلعه‌محاصره و گرفتار بود همین ایام بود که روسها به دولت ایران اولتیماتوم کرده بودند و قشون به تبریز و قزوین ورود کرده در طهران و سایر بلاد ایران اغتشاش وتعطیل عمومی شده دشمنان دین اسلام و وطن فروشان بی ننگ و نام که دین را به دیناری سودامی کنند به طمع مال و خوشنودی اجانب آتش فتنه راپیوسته دامن می‌زدند و ایران دوستان حق پرست دامن دست تأسف و غم بسر می‌زدند در این وقت خصمان و هموطنان ما که در طهران بودند و همواره در دشمنی ما کوشش می‌کردند و دایم دولت را به خصومت با ما وادار می‌نمودند. وقتیکه اوضاع مملکت را این گونه دیدند وکشتی دولت اسلام را بمعرض فنا نزدیک یافتند منازعه با ما را یکی از اسباب معظمه انقلاب‌ایران دانسته بزعم دشمنان در دوستی با ما عهد بستند و برای اصلاح این مفسده دامن همت‌کمر زدند. به‌خدمت‌حضرت آقای آقا سید حسن مدرس اصفهانی دامت برکاته که‌وجود محترمش بزرگ آیت یزدان و اعظم حجت‌الاسلامهااست که در علم و عمل طاق و در قدس و زهد و ورع یگانه آفاق است رفتند در آن وقت وجود محترم ایشان یکی از آن پنج نفر طراز اول‌منتخب شده بودند.

آن بزرگوار به رعایت حقوق ابوت که نسبت به عموم مسلمانان و مرحمت مخصوص‌که از قدیم‌الایام در حق ما داشته‌ودارند مسئول‌آنهارا اجابت وانجام‌این امرراهم قبول‌فرمودند. ایران در خطر است و در حفظ و حراست‌مملکت‌اسلامی بایدکوشیدوهمچنین ایران در خطر و دین‌اسلام در تزلزل‌است‌شخص‌مسلمان و تابع قرآن باید امروز با تمام قوا درحفظ مملکت اسلامی بکوشد و یاری دین محمدی بکند و گرنه کار از دست می‌رود اکنون دولت به شما تاءمین داده معجلا" برای انجام کار اصلاح و قبول خدمت به کاشان مراجعت‌کنیدتاتکلیف شما در آنجا معلوم شود. از قضا در آن هنگام محاصره ایراج این تلگراف به ما رسیداز وصولش بی اندازه مسرور و مشعوف شدیم حسب‌التکلیف عده خود را برداشته و از جنگ با ایراج دست برداشته به اندک آذوقه و تدارک به‌سمت کاشان روان شدیم شب‌وروز علی الاتصال در حرکت بودیم به واسطه کمی آذوقه چهار صد اسب در راه از ما هلاک شد خود ما به اندک قوت گذران می‌کردیم. وطی‌طریق می‌نمودیم تا آنکه با هزار زحمت و مشقت خود را به شهراب رسانیدیم‌ورود خود را تلگرافا" به طهران و کاشان خبر دادیم‌و کسب تکلیف نمودیم. از آن طرف چند نفر از هموطنان که در حق ماتغییر مسلک داده و اصلاح کار را داوطلب‌شده بودند برای انجام این امر از طهران به کاشان آمدند و با روءسا و بزرگان

سپهر در این خصوص مذاکره کرده تمام رابا خود متحد و هم قدم نمودند وآنگاه مطلب را به سردار ارشد حکمران کاشان و نطنز معروض داشتند و از او استمزاج نمودند آن سردار نخستبار و آن یکتا مرد روزگار که وجودش جوهر شجاعت و غیرت و قلبش مظهر درست قولی و صداقت است با آنکه به واسطه مختصرجنگ،ما با پسرش صولت الملک خاطرش از مارنجیده بود با نهایت بی غرضی از راه مآل‌اندیشی این رأی را تصویب و این مهم مشروع که مایه آرامی مملکت و موجب راحت و آسایش ملت است بر ذمت همت خود قبول‌فرمود وچند نفر از اشخاص محترم معروف کاشان را به نزد ما فرستادند .

حضرات آمدند ماقدمشان‌من مقدمشان را خیلی عزیز و محترم داشتم و از روی مهر و محبت با ایشان سلوک نمودم و از گذشته اصلا" سخن نگفتم پس از دو سه روز مصاحبت و استحکام پیوند و موافقت در مقام اظهار مقصد بر آمدند و از مصالحت و مسالمت سخن به‌میان آوردند و گفتند خلاصه مطلب‌ومقصد ما آن است که نخست با هموطنان‌خود اصلاح کنید و آنچه در دل دارید بریزید و آنچه با شماها بدی کرده‌اند بگذرید دیگر آنکه در تحت اطاعت اوامر دولت بر آئید و قبول خدمت کنید و پیرامون مخالفت نگردید و بنشیند در وطن خود آسایش کنید و هموطنان خود را آرامش دهید . من در جواب گفتم آقایان اولا" من از شماها کمال تشکر دارم و این زحمت شماها را منت پذیرم و از هر یک شماها عذر مخصوص می‌خواهم ثانیا" در باب اصلاح و قبول خدمت بر همه شماها معلوم است که از ابتدا من با کسی طرف نبودم و هوای سرکشی و طغیان بر سر نداشتم چند نفری از روی غرض‌شخصی‌مرا دنبال کردند هر چند التماس کردم بر عداوت افزودند خانه و مستغلات مرا خراب کردند هشت نفر از بستگان مرا کشتند مگر تدارک کشتن خودم را دیدند خدا نخواست عاقبت مرا مجبور کردند به یاغی‌گری و طغیان و بدین وسیله قسمتی از مملکت را خراب و خلقش را به فقر و پریشانی دچار ساختند این همه نفوس را به کشتن دادند این همه ضرر به دولت زدند در مدت پنج سال ما را در بیابانها و کوهها در بدر نمودند .

ولی امروز با این که زیاد از هزار سوار با رکاب که تمام جنگ دیده و کار آزموده و قوی پنجه هستند دارم و استعدادم کامل است به خود مغرورنبوده‌و به خون‌ریزی و فتنه سازی مایل نیستم و از روی شوق و رغبت بلکه با نهایت امتنان به صلح و سلم حاضرم .

در صورتی‌که‌دولت متبوعه به‌من تأمین‌بدهد و اطمینانم‌بخشند در انجام خدمت‌مرجوعه دولت به جان می کوشم و از جان فشانی در راه وطن عزیز دقیقهٔ دریغ نمی‌دارم اینست هر نقطه از نقاط مملکت را از من‌بخواهند با نهایت سهولت‌وآسانی درانداک‌زمانی‌ازعهده‌بر می‌آیم چنان که مایه عبرت دوست و دشمن شود زیرا که‌چون آفتاب در نظرم‌روشن است

که عزت و دولت و راحت منوط به استقلال وطن ماست همین که فتنه‌وفساد در مملکت‌زیاد شد وطن دست خوش دشمن می‌شود و استقلال‌پایمال بیگانه می‌گردد. آن گاه رشته قومیت و ملیت ما پاره و عزت و شرف ما به کلی تمام می‌شود و رشته عبودیت احنبی به گردن ما می‌افتد در این صورت حاضرم هستی خود را در راه خدمت به وطن بذل کنم دیگر آن که کسانی که با من دشمن بوده‌اند و امروز طلب اصلاح می‌کنند از روی واقع و حقیقت آنها را عفو کردم و من بعد با آنها چنان سلوک‌خواهم‌کرد که باعث حسرت‌دوستانم شود. حضرات مصلحین از استماع این بیانات صدا به تحسین و آفرین بلند کردند پس از آن هم عهدو همراه شدیم و پیوند دوستی‌ووداد پیمان را محکم نمودیم آن گاه حرکت به کاشان ما را تمنا نمودند روز دیگر باجابت مسئول آن ها از اردستان کوچ کردیم و منزل به منزل‌رفتیم تابه‌فین‌کاشان‌رسیدیم سه‌شب درفین‌بودیم بعد از آن‌چند روز رفتیم به‌اطراف‌دهات‌وگردش کردیم. پس از دوازده روز وارد پشت مشهد کاشان شدیم اهل مشهد از شریف‌عالی‌ودانی به استقبال ما بیرون آمدند همچنین سردار ارشد کسان و مقربان خود را به‌استقبال‌فرستاد و اهالی از ورود مانهایت شعف و سرور داشتند عموم اهالی ما را دیدن کردند‌سردارارشد نیز پسرش صولت‌الملک را به دیدن مافرستاد الحق‌این سردار با شرف ما را از محبت‌های خود شرمسار ساخت. (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۵۱

چه پیوندی می‌توانند داشت! آنچه عیان است و محتاج بیان نیست اغلب این نوع تحصیلکردگان و فاضلان نه تنهابا آداب و معارف قومی و سرزمینی بی‌اعتنایند بل‌از زبان و ادب پارسی چندان که باید مایه‌یی نیندوخته‌اند. اینان با آشنائی به‌زبانهای اروپائی تاروپود معارف‌و علوم را چون دیگر کالاها باسره و ناسخته‌به اقتباس ناموزون بل تقلیدی مبتذل رواج می‌دهند. و صدمت این قوم بر فرهنگ و معارف ایرانی چنان‌سنگین و شکننده است که‌هجوم مغول و تاتار نیم چندان زیان نداشت چه آنها تسلیم نظامی‌و ویرانی رونهٔ نظام ملی بودند و این یک تسلیم بلاشرط فرهنگی و فکری و قبول استیلاء همه جانبه بیگانگان است فلمثل هذا فلتذرف الدموع و لیصرخ الصارخون و یضج الضاجون و یعج العاجون ...

من طوماری از فضایح اشتباهات این فضلای متجدد گرد آورده‌بودم و وقتی گران بر سر این کار صرف کرده تا آن را نشر کنم. سه ماه پیش که از سفر تابستان باز آمدم‌اتاق محقر خود رااز اسباب و لوازم خالی یافتم. بحمدالله دنیاوی چیزی ندارم که مایهٔ انـــدوه گران باشدو جبران آن نتوانم فالحمدلله اولا" و آخرا".

دلیل قافله راهم تغافلی باید   که بی‌نصیب نمانند قاطعان طریــق !

عبدالهادی حایری
دانشگاه برکلی ـ کالیفرنیا

اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی پیرامون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران

۲

در بخش دوم رساله همین برخورد پارسایانه را بمسأله ناتوانی مسلمانان دارد و پاسخ‌های روشن به پرسش طرح شده میدهد و از حدود استدلالات شیوه معمولی مذهبی اسلامی فراتر نمیرود. افغانی اشارهٔ ساده‌ای هم بسیاست کرده نبودن بستگی دیپلماسی میان کشورهای اسلامی را مورد انتقاد قرار میدهد. ولی این اعتراض و انتقاد هم در محدوده اینکه همهٔ مسلمانان برادر هستند و باید با همدیگر دوست و نزدیک باشند، عرضه شده است. سرانجام افغانی اظهار امیدواری میکند که اگر "علمای اعلام و پیشوایان اسلام تمام بوظائف واجبهٔ خود (کنند) بزودی حق بلند خواهد شد... و چنان نوری ساطع شود که چشمها را خیره سازد". بیک سخن افغانی در این رساله بصورت یک مدافع پارسامنش سنتی ظاهر میشود و این حقیقت اساس نظریات افرادی را که کوشش دارند افغانی را یک خبرهٔ صرفاً "سیاسی و حتی ضد دین معرفی کنند سخت مورد تردید قرار میدهد.

در این مورد مناسب است که توجه به برخی از نوشته‌های گمراه کننده ولی بنیان خانم نیکی ر. کدی (I'.KADY) اشاره کنیم. نامبرده سالهای درازی است که پیرامون افغانی، آثار و افکار او وقت گذرانیده ولی سرانجام باین نتیجه رسیده که افغانی انگیزه‌های مذهبی نداشته، و این تئوری توبره در سراسر کتاب اخیر او خودنمائی میکند. در جائی میگوید: "در این شک است که دید اصلی افغانی نوسازی در اسلام و تجدید حیات مذهبی خالص بوده است"،[16] و در جای دیگر افغانی را نسبت به حقایق مذهبی بی اعتنا و بی تفاوت میخواند[17]. و سرانجام پا را فراتر نهاده میگوید .... حتی رساله‌هائی که افغانی در دفاع از اسلام نوشته کمتر دارای مطلبی است که بتوان آنرا تدریس مذهبی نامید[18]. در اینجا ما در مقام آن نیستیم که آثار این زن را در بارهٔ افغانی نقد و تحلیل کنیم و یا یک داوری کلی در بارهٔ انگیزه‌ها و عقاید باطنی افغانی و میزان وابستگی آنها بمذهب بدست دهیم، ولی در رابطه با رسالهٔ مورد بحث این مقاله

یادآوری این نکته لازم دیده میشود که دست کم همین رسالهٔ " چرا اسلام ضعیف شد؟" اینگونه کلی گرایی‌های تا اسوار را سخت مورد تردید و پرسش قرار میدهد. شاید بخاطر اینکه این رساله بنیان تئوری خانم کدی را لرزان میساخته او حتی نام رساله را که هم از حیث سبک برخورد با مسائل مذهبی و هم از جهت مندرجاتش بسیار ارزنده و با اهمیت است در کتاب ۴۷۹ صفحه‌ای خود نیاورده است.

این رسالهٔ افغانی تئوری دیگری از این خانم استاد را، گرچه روی یک مسأله‌ٔ اساسی نیست، رد میکند. کدی میگوید که کتاب مقالات جمالیه در بردارندهٔ مقالات دیکته شدهٔ افغانی بدیگران در موقع اقامت او در تهران و چند یک از مقالات دیگر او است که در هندوستان نوشته شده است[19]. این کلی گویی کدی دست کم رسالهٔ مورد بحث این مقاله را دربر نمی‌گیرد زیرا همانطور که در بالا بدست دادیم رسالهٔ مزبور در پاریس تقریبا" بسال ۱۸۸۴ نوشته شده است.

خانم کدی تفسیرهای بی‌بنیان دیگری پیرامون برخی از نوشته‌های افغانی دارد که کاملا" نشان دهندهٔ کم آشنا بودن او باصول ژرف نگری است. بطور نمونه اینکه او از یکی‌ازنامه‌های افغانی بامین‌الضرب و از نامه ایکه نامبرده بیکی از مقامات دولتی عثمانی مینویسد این نتیجه را میگیرد که افغانی خود را یک " نجات دهندهٔ موعود" میدانسته است. علت این نسبت این است که افغانی در نامه‌ای بامین‌الضرب پیرامون تبعیدش از شاهزاده عبدالعظیم از شیوهٔ خشن و توهین آمیز فراشان دولتی سخن میگوید و چون با خشونت فراوان با او رفتار میکردند آنها را به " عمر سعد" ، " شاکر ابن زیاد" و " شمر" همانند کرده است. در جای دیگر افغانی ضمن نامه‌اش بیکی از مقامات عالی رتبهٔ دولت عثمانی در مورد لزوم اتحاد دنیای اسلام بابومسلم خراسانی و کوششهایی که او درراه سرنگونی رژیم اموی‌ها کرد اشاره میکند و بدانوسیله خواسته است کوشش‌های او را سرمشقی برای قیام در راه اصلاحات قلمداد کند. او مینویسد که در فکر راه چاره‌ای برای اصلاح امور مسلمین بوده و بهمین جهت بخواندن زندگی نامهٔ بزرگان گذشته پرداخته است. افغانی چنین بسخن خویش ادامه میدهد:

" تا آنکه نظر اعتبار در حین گذار باحوال ابومسلم آن شاب خراسانی که به علو همت و کاردانی دولتی چون دولت بنی امیه که در غایت قوت و نهایت متانت (محکمی) بود، از بیخ و بنش زدود و چهرهٔ افتخارش بخاک مذلت افتاد (افکندم). . . . آتش غیرت در نهادم افروخت و همت و کارگزاری آن شاب خراسانی زندگانی و راحت را بر من حرام ساخت. دانستم که دشوار شمردن کارها نیست مگر از دنائت همت و خست

صاحبان عبرت لبیک گویان است . . . . .) آیا فردی که بزبان فارسی و فرهنگ و آداب و شیوهٔ استدلال سنتی ایرانیان آگاه باشد ممکن است حتی سویی از معانی مربوط به " نجات دهندهٔ موعود " از گفتار افغانی استشمام کند؟ آیا هر فرد عادی ایرانی در هنگامیکه ستم می‌بیند بآسانی شکنجه گران خود را با آن چهره‌های تاریخی مانند شمر که داستان با ستمگری و شکنجه در محیط او همراه بوده است بی‌اختیار همانند نمیکند؟ آیا اشارهٔ افغانی بابومسلم جز آن است که: فداکاری، کوشش و همت ابومسلم در راه اصلاح امور جامعه و مردم باید نمونهٔ مورد پیروی برای اصلاح طلبان جامعه‌های اسلامی باشد؟ آیا این نکته معنای دیگری میتواند داشته باشد؟[۲۰]

در این زمینه شاید یادآوری این نکته بی‌مناسبت نباشد که خانم کدی در سال ۱۹۶۸ کتابی که داستان زندگی و ترجمه انگلیسی بخشی از آثار سیدجمال‌الدین را بدست میداد پراکنده ساخت.[۲۱] این کتاب چنان بی‌مایه بود که سخت مورد انتقاد کارشناسان این رشته قرار گرفت. از جمله عزیز احمد استاد دانشگاه تورانتو (TORENTO) در کانادا چنین نوشت: " برخی از ترجمه‌های کدی درست نیست؛ خانم کدی تنها رساله‌هایی از افغانی را ترجمه کرده که مناسب با تئوری‌های خودش میباشد. چنین بنظر میرسد که خانم کدی نه یک آشنایی سطحی با فلسفهٔ اسلام دارد و نه اطلاعات کافی‌از وقایع تاریخی سرزمین‌های دیگر اسلامی مانند ترکیه. نادانی او از ویژگی‌های مربوط برابطهٔ میان شیخ و مرید در تصوف اسلامی آشکار و فرض اودر اینکه هدف افغانی از نوشتن کتاب نیچریه خوش‌آمد سلطان عبدالحمید دوم بوده مسخره، و بحث او پیرامون برخورد سنی‌ها با فلسفه نشانی از خامی او است"[۲۲]. اگر این نسبت‌ها درست باشدیعنی خانم کدی نه زبان افغانی را بداند نه فلسفه، نه از تاریخ آگاه باشدنه از تصوف، آیا میتوان احتمال داد که او در فاصلهٔ چهار سالیکه میان انتشار دو کتابش (۱۹۶۸ــ ۱۹۷۲) وقت داشته توانسته است به جبران آن کاستی‌ها و کمبودها کامیاب گردد؟

باز گردیم بمطلب اصلی‌خود پیرامون رسالهٔ " چرا اسلام ضعیف شد؟ ". متن فارسی این رساله در دوران انقلاب مشروطیت ایران که در آن علما و رهبران مذهبی نقش اساسی بازی کردند منتشر شد. هنگام انتشار رساله‌در روزنامه حبل المتین، رژیم مشروطه برای مدت تقریبا " مدت‌یکسال بود که در ایران برقرار بوده است. چنین بنظر میرسد که نقش فعالانه‌ای که‌علما در انقلاب مشروطیت بازی کردند سبب شد که مدیر روزنامه حبل المتین رسالهٔ افغانی را در آنگاه ویژه انتشار دهد زیرا همانطور که از متن پیداست افغانی بعلما تاءکید فراوان میکند که در راه بهتر ساختن مسلمانان قیام کنند. افغانی در رساله‌اش شرکت علما را در بنیان‌گزاری‌یک سلسله اصلاحات تنها راه حل مشکلاتی میداند

که مسلمانان جهان را در آن روزها فرا گرفته بوده است ، بنابراین مدیر حبل المتین دنباله همین رساله پیروزی‌های علما و ملت مسلمان ایران را در انقلاب مشروطه از اثرا سخنان تشویق آمیز و پندهای موء ثر افغانی میداند و میگوید: " اقدام علماء اعلام کژا امثالـهم معلوم نمود که خداوند تا چه درجه تفضل در حق مسلمانان دارد و بهمان‌طور فیلسوف (افغانی) فرموده حرکت مسلمانان ایران (تحت رهبری علماء) عقـول تمـ دانایان عالم را متحیر ساخت ." ۲۳

در حقیقت یکی از تاکتیک‌های افغانی در مبارزات ضد امپریالیستی او تشجیع تشویق کردن رهبران مذهبی بود زیرا او بدست آورده بود که علما با نفوذترین مقامـ و شخصیت‌های مورد احترام مسلمانان بویژه مردم آنروز ایران بوده‌اند . بهترین نمونـ توجه افغانی به نقش علماء بر ضد دخالت‌های امپریالیستی دولت‌های بیگانه نامه هـا است که او در باره امتیاز تنباکوی رژی (۱۸۹۰/۱۳۰۳ قمری) بعلمای ایرانی مقیم عر نوشته است . ۲۴

مکاتبات افغانی با سید محمد طباطبائی نمونه دیگری از تاکتیک‌های ویژه‌ای ا، که وسیله او بکار برده شده است . هنگامیکه افغانی در لندن بود با طباطبائی در سا، مکاتبه داشت . او گوئی لیاقت رهبری آینده مردم ایران در راه مبارزه با استبداد قا، را در طباطبائی میدیده است زیرا در یکی از نامه‌هایش که بعربی برای طباطبائی میفر، مینویسد :

" از لندن به سامره ــ العالم الخبیر و الفاضل البصیر و المحقق النحریر جنـ آقا کوچک ادام اله وجوده . همانا امت چشمش را به انبوه مردمی دوخته است که بـر کمک بآنهاونجاتشان از این شرائط بحرانی برخاسته‌ای . چه کسی سزاوارتر از تو برای ا وظیفه است؟ تو مردی هستی خردمند ، با هوش ، والا همت و دارای دودمانی شریـــ تو را (بدینوسیله) آگاه میسازم که ثبات موقع علمای ایران سبب بلندی و نیرومندی‌اسـ و روس شدن حجت آن گردیده است . تمام اروپائیان از این نیرو بیم دارند (همـ نیرویی‌که) برای‌مدتها تصور میکردند از میان رفته است . اکنون اروپائیان اطمینان دا، که در این مذهب اثری موجود است که سبب میشود مسلمانان بیمی از شوکت مستبدیـ نداشته‌باشند . جزاهم‌الله‌عن‌الاسلام‌خیرا " . والسلام علیکم (جمال‌الدین‌الحسینی) ۲۵

این‌سخنان بی‌شک اثرخودرا در طباطبائی کرده‌بوده ؛ درهنگام بازگشت‌به تهر در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ قمری) این مجتهد آزادی خواه مبارزه شدیدی بر ضد حـکو قاجار آغاز و سرانجام همراه با گروهی از علمای دیگر ایران و عراق در انقلاب مشروه بعنوان یک رهبر با نفوذ و فعال شرکت کرد . بدین ترتیب می‌بینم خود افغانی مستقیـ

در بحث مربوط باصول مشروطیت نقشی‌باری نکرد و تنها ماوراءش با دولتهای استبدادی زمان شاگردان، دوستان و پیروان پرورانید که پس از او در جنبش‌های مشروطه خواهی بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران رل اساسی بازی کردند.[۲۶] (ناتمام)

---

16 - NikkkR. Keddie, Sayyid gamal ad-Din "al-Afghani":A Political Biography(BERKLEY;1672).p.141.

۱۷ ـ همانجا ، صفحه ۱۷۸

۱۸ ـ همانجا ، صفحه ۱۹۵.

۱۹ ـ همانجا ، صفحات ۲۸۰ ـ ۲۸۱

۲۰ ـ برای اظهارنظرهای خانم کدی نگاه‌کنید به‌همانجا صفحات ۲۱۱، ۳۲۸-۳۲۹

برای مطالعه نامه‌های افغانی نگاه کنید به محمد محیط طباطبائی ، نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین (قم ، ۱۳۵۰ شمسی) ، صفحات ۱۹۱ ـ ۱۹۲ ـ ۲۷۲ ـ ۲۸۰ و کتاب مورد بحث خانم کدی استنادهای دیگری نیز نوشته شده است . برای نمونه نگاه کنید به نقد حمید عنایت در

و نقد عبدالهادی حائری در

۲۳ ـ حبل المتین ، ۲۰ مه ۱۹۰۷ .

۲۴ ـ برای جنبش تنباکو نگاه‌کنید به ابراهیم تیموری ، قرارداد ۱۸۹۰ رژی‌تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی ایران (تهران ، ۱۳۲۸ شمسی)و

برای متن نامه‌های افغانی بعلما نگاه کنید به طباطبائی ، نقش سیدجمال‌الدین ،صفحات ۲۰۸ ـ ۲۱۵ .

۲۵ ـ محمد ناظم‌الاسلام‌کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان (تهران ۱۳۳۳شمسی ، صفحات ۴۹ ـ ۵۰ نیز نگاه کنید به

۲۶ ـ عبدالهادی حائری ، " چرا رهبران‌مذهبی‌درانقلاب‌مشروطیت‌ایران‌شرکت کردند ؟ " وحید جلد ۱۴ (۱۹۷۶) ، ۱۵۷ ـ ۱۶۴ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۵ـ ۲۲۶ ـ ۲۳۲ .همان نویسنده ، " استبداد صغیر و فتح تهران " ، راهنمای کتاب . جلد ۱۹ (۱۹۷۶) صفحات ۳۰ ـ ۴۰ ـ ۳۲۵ ـ ۳۳۱ .

منصور حلاج

((منصور وارگر ببرندم ...))

حسین ابن منصور حلاج عارف و صوفی معروف ، اصلش از بیضای فارس بود و در بغداد پایتخت عباسیان می‌زیست . او را به جرم گفتن " اناالحق " و "لیس فی‌جبتی الاالله" تکفیر کردند و به زندان افکندند .

زجر و شکنجه را تحمل کرد و از راه خویش بازنگشت ، سرانجام به دستور حامدبن‌عباس وزیر المقتدر عباسی او را به دار کشیدند و مثله کردند سپس خاکسترش را به دجله ریختند تا اینکه اثری از او باقی نماند .

لیکن بنا به نوشته صوفیان خاکستر او به روی دجله "حق و اناالحق" را ترسیم نمودنا

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری پایان کار منصور را در تذکرةالاولیا چنین آورده است :

" . . . پس دیگر بار حسین را بردند تا بر دار کنند صد هزار آدمی گردآمدند و او چشم گرد می‌آورد و می‌گفت . حق ، حق ، حق ، انا الحق .

نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که " عشق چیست ؟ "گفت : امروز بینی فردا بینی ، پس فردا بینی ــ آن روزش کشتند و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش بر باد دادند ــ یعنی عشق این است .

خادم او در آنحال وصیتی خواست . گفت : " نفس را به‌چیزی مشغول‌دار که‌کردنی‌بود ، وگرنه . او تو را به‌چیزی مشغول دارد که نا کردنی بود ، " پس در راه که می‌رفت می‌خرامید . دست اندازان و عیاروار می‌رفت با سیزده بند گران ، گفتند :

" این خرامیدن چیست ؟ " گفت : " زیرا که به نحرگاه می‌روم " و چون به‌زیر دارش‌بردند به باب الطاق قبله بزد و پای بر نردبان نهاد گفتند : " حال‌چیست ؟ " گفت معراج مردان سردار است : " پس‌شبی در مقابله‌او بایستاد و آواز داد . . و گفت : " ما التصوف‌یاحلاج؟" درویشی چیست ؟

گفت : "کمترین این است که می‌بینی ! "

گفت : بلندتر کدام است ؟"

گفت : " ترا بدان راه نیست . " پس دستش جدا کردند . خنده بزد . گفتند . "خنده

حسب ؟ "

گفت : " دست از آدمی سینه بازکردن آسان است مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش در می‌کشد قطع کند " پس پاهایش ببریدند تبسمی کرد . گفت " بدین پای سفر خاکی می‌کردم قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر دو عالم بکند . اگر توانید آن قدم را ببرید " . . و تمام شام بود که سرش ببریدند و در میان سر بریدن تبسمی‌کردوجان بداد ، مردمان خروش بکردند . حسین گوی قضا به پایان میدان‌رضا برد و از یک یک اندام او آواز می‌آمد که " اناالحق " پس اعضای او بسوختند . از خاکستر آواز اناالحق می‌آمد چنان که در وقت کشتن . هر قطره خون او که می‌چکید " الله " پدید آمد . در ماندند به دجله انداختند . بر سر آب همان اناالحق بود "

در جای دیگر گفته‌اند . وقتی منصور بالای دار بود ، عوام به او سنگ‌می‌زدندو او تحمل می‌کرد . شبلی صوفی معاصرش ، به او نزدیک شد و گلی را که در دست داشت به صورت حلاج زد .

منصور نالید ــ سبب پرسیدند گفت : از سنگ زدن دیگران احساس درد نمی‌کنم چه‌این که اینان نمی‌دانند . ولی شبلی‌چون می‌داند ، گلی را که او به من افکند ، درد آور بودکه ناله‌ام‌را بلند کرد .

به هر صورت آن چرا که مسلم است ، حسین ابن منصور حلاج در سال ۳۰۶ هجری قمری در شهر بغداد به فتوای متشرعین با فجیع ترین وضعی به قتل رسیده است . ازحلاج اشعاری به زبان تازی نقل می‌کنند ــ بدون شک او طبع شعر داشته و افکار خود را به قالب نظـم ارائه می‌داده است وقتی که به دستور خلیفه به قتل رسید مادر المقتدر خلیفه عباسـی ، برایش سوگواری کرد .

مستزاد

ای عهد شکسته و وفا داده به باد از دست تو داد
مادر همه شیر بی وفائی به تو داد از بهره خدا د
اول‌توچنان بدی‌که‌کس‌چون تونبود ای حور نـژاد
آخرتوچنان‌شدی‌که کس چون‌تومباد لعنت به‌توباد

صلح امکان پذیر است

سرهنگ احمد اخگر

قبلا" باید دانست معنی صلح چیست ؟ و جنگ یعنی‌چه ؟ و علت وج
و چگونه می‌شود صلح را حفظ کرد و از جنگ جلوگیری کرد .

صلح معادا " به‌این‌معنی‌است‌که هرکس به‌آنچه دارد قانع باشدو
نداشته باشد متاء سفانه طبیعت بشری افزون طلبی است که مخالف قن
از آنچه دارد راضی نیست سهم خود را کم و مال دیگران را زیاد می

همیشه می‌خواهد بیش از دیگران داشته باشد ودست کم کمتر ا
چون این میل طبیعی در حال صلح ارضا نمی‌شودمتوسل به جنگ می‌گ
تا دنیا بوده بنا به قاعده آکل و ماءکول قوی ضعیف را پایمال کرده و
همزیستی مسالمت آمیز میان گربه و موش ، گرگ و میش امکان نداشته
دست گربه به گوشت نرسد می‌گوید بو میدهد ولی اگر دستش برسد ب
نخواهد کرد .

بدیهی‌است‌تن به‌جنگ دادن چون عاقبتش نا معلوم است و در
تحمل خسارت جانی و مالی میسر نیست عاقلانه نیست و همیشه عقلا
صلح بوده و هستند ولی بدبختانه همیشه عقلا در اقلیت‌وجهال‌در اک
لذا به امید عقل عقلا آسوده نمی‌توان زیست مضافا" به اینکه عاقل
جنون آنی شود .

و نیز بنا به قاعده‌بقاء صلح (اگر این قاعده درست بود حالا
صورتیکه برعکس است .) و بنا به قاعده حق سر سربزه است ، همیشه
اقدام کرده و می‌کنند و اگر ترس نداشته باشند منافع خود را در ضرر
می‌یابند . ما گوسفند رامی‌خوریم چون از او نمی‌ترسیم ولی پلنگ را
او می‌ترسیم ، پس برای حفظ ضعفا از چنگال اقویا ترسی باید ایجاد
انبیاء عظام متوسل به اوامر آسمانی و فلاسفه کرام متمسک به مبانی ا
متجاوز به هیچ یک پایبند نیست بنابر این پند و اندرز و نسلیح اخ
نیست و نخواهد بود وضع قوانین بشری هم قادر و مانع به جلوگیری
جهانی یعنی جنگ نیست و به همین جهت شاعر گفته و درست گفته
اگرت صلح آرزوست ! زیرا اقویا هر وقت منافع خود را محفوظ ندانند
می‌گذارند و قانون جنگل را اجرامی‌کنند و سلاح دارای به‌نام حفظ من

می‌دوشند و یا می‌کشند .

خلع سلاح عمومی هم عملی نیست زیرا گرگ هیچ وقت حاضر نمی‌شود جنگ و دندان خود را از دست بدهد و گوسفندوار تابع اراده دیگران گردد .

بر فرض محال اگر خلع سلاح هم عمومی بشود که نمی‌شود باز هم اقویا با چوب و چماق و سنگ هم که باشد اراده خود را بر ضعفا تحمیل می‌کنند و یا در خفا سلاح تازه‌ای کشف و بکار می‌اندازند .

برای نیل به آرزوی صلح حقیقی فقط یک راه‌حل وجود دارد که آنهم تشکیل دولت واحد جهانی است و اینهم عملی نیست زیرا قدرتهای موجود می‌خواهند قدرت خود را حفظ کنند و زیر بار دیگران نروند .

تنها راهی که باقی می‌ماند این است که : سازمان ملل متحد اولا" شامل تمام صنوف بشر شود بدون رعایت مذهب و مسلک و رنگ .

ثانیا" قوهٔ اجرائی عظیمی داشته باشد که بتواند بزور صلح را نگاه‌دارد و پس از تسلط کامل بر جهان به جبر و عنف همه را خلع سلاح کند .

چنانکه ما در کشور خودکرده‌ایم وباوجود عقاید و مؤثر ارتش محبوب تمام افرادکشور از هر رنگ و هر مذهب و هر سلیقه بالاجبار همزیستی مسالمت آمیز دارند وکسی‌را با کسی کاری نباشد ولسلام علی من اتبع الهدی .سمت‌چپ ،سرهنگ‌اخگر، عکس‌از آقای علی‌اکبر بحری



بقیه از صفحه ۲۱

صفای‌طبیعت تا خراشیده خود شود ، پس بنابر قول سخن پرداز مبدع ، شیخ اجل‌سعدی شیرازی :

شکفته شود گل ، ز باد سحر — نه هیزم ، که نشکافدش ، جز تبر

و بفرموده پیامبر ص : " لیس العلم بکثره التعلم ، بل العلم نوریقذفه الله فی‌قلب‌من یشاء "یعنی‌دانش آموختن بفرا گرفتن بسیار نیست ، بلکه دانش نوری است که خدا‌بتعالی آنرا در دل هر کس بخواهد می‌افکند . بدیهی است چون جنس علم مادی نیست و مجرد است بنابر مناسبت ذاتی و سنخیت مقذف — دل — و مقذوف " یعنی علم " بایدقلب متعلم بمقام تجرد رسیده باشد ، تا قذف علم بدون نتیجه و اثر نماند و فعل افکندن علم عبث و عقیم نباشد . پس بدین دلیل فرا گرفتن علوم قرآنی به بسیار فراگیری نیست ، و فهم عرفان که شناخت ذات و صفات و افعال الهی است نیازمند جوهره‌ذاتی دیگری است بقول خواجه حافظ :

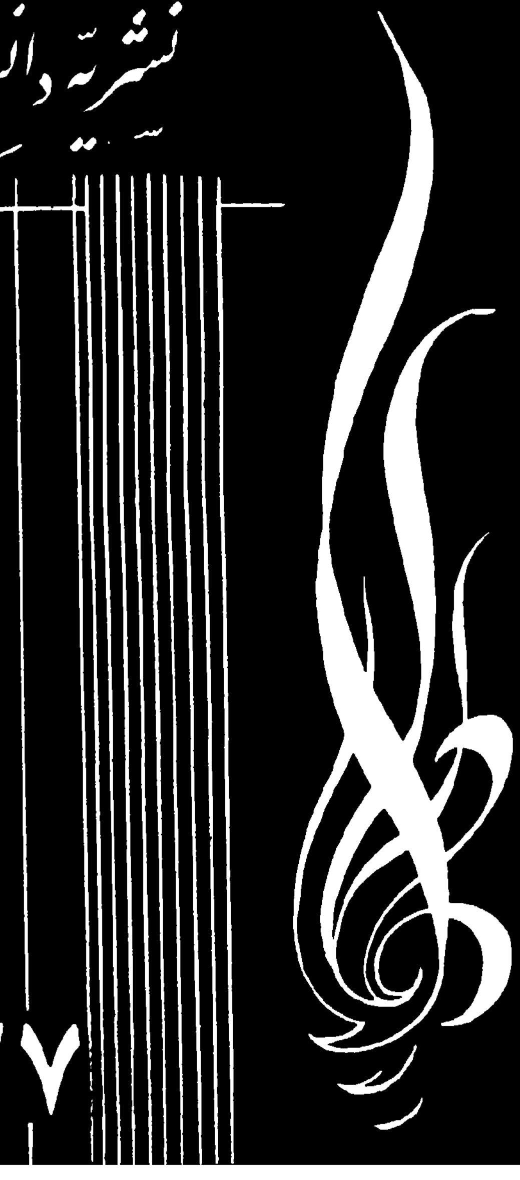
گوهرجام‌جم ، ازکان‌جهانی‌دگراست — تو تمنا ، ز گل کوزه‌گران میداری

و بنابر دلیل مذکور علوم مادی و طبیعی از دایره شمول حدیث مزبور بیرون است .

ادامه دارد

وحید

نشریهٔ دانش‌پژوهان



۲۲۷

فهرست ۲۲۷

از اول تا ۱۵ اسفند ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = ربیع‌الاول ۱۳۹۸ = مارس ۱۹۷۸

یادآوری : بهای اشتراک مجله را به حساب‌جاری شمارهٔ ۳۴۵ بانک پارس شعبه فروردین یا حساب شمارهٔ ۳۰۳۶۴ بانک ملی کاخ واریز فرمایید .

مجلهٔ وحید ـ صاحب امتیاز و مدیر مسئول : **سیف‌الله وحیدنیا**

نشانی : تهران ـ خیابان شاه ، ـ کوی جم ـ شمارهٔ ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸ ۶۶۶۰۷۱

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال ـ خارجه دو هزار ریال (با پست رسمی) تک شماره پنجاه ریال بعد از یکماه دو برابر .

نامه‌ها و اظهار نظرها

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر دانشمند مجلهٔ وزین وحید دامت افاضاته :

درشمارهٔ ۲۲۴ آن مجله شریفه شرحی تحت عنوان (زیارت از مزار مولانا جلال‌الدین بلخی) به قلم آقای‌دکترپرویزکاظمی‌مرقوم رفته بود که مورد مطالعه‌و استحضار واقع گردید و مخصوصاً" چون خود این جانب نیز نه سال پیش آن مزار پر انوار را در قونیه زیارت نموده‌ام بیشتر از توضیحات ایشان لذت بردم زیرا خاطرات روز زیارت را در ذهن و حافظه‌ام‌بلکه در جان‌و وجدانم‌تجدیدنمود و یکی‌ازغزلهای مولانا را هم که هنگام حرکت ترکیه تضمین کرده بودم روز پنجشنبه دهم مردادماه ۱۳۴۷ در آرامگاه آن فخر عالم علم و عرفان در حضور عموم همراهان‌و جمع‌کثیری دیگر شخصاً" قرائت نمودم ونسخه‌آنرانیز در آخر این معروضه تقدیم می‌دارم که اگر مصلحت دانید دستور درج آن را در مجله صادر فرمائید در هر حال مقصود از تقدیم این مختصر اینکه‌جناب دکتر کاظمی در آخر مقاله خویش مرقوم فرموده بودند در خاتمه لوحه‌ای که در مخرج مزار مولانا که شعر خود اوست و با خط‌خوش نوشته شده که پر معنی و عارفانه است یاد آور می‌شوم .

بازآ بازآ هرآنکه هستی بازآ گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ

این‌درگه‌ما درگه‌نومیدی‌نیست صد بار اگر توبه شکستی بازآ

خواستم معروض دارم که این رباعی از مولانا جلال الدین نیست و در دیوان کبیر او (دیوان شمس) هم درج و ثبت نشده است گوینده این رباعی فیلسوف معروف بابا افضل مرقی کاشانی است که در مجموعه‌رباعیات او هم که‌وسیله‌دانشمند فقید شادروان سعید نفیسی در سال ۱۳۱۱ شمسی چاپ شده ضبط و درج گردیده است و در مصراع اول آن هم به جای (هر آنکه) که جناب دکتر کاظمی مرقوم داشته‌اند (هر آنچه) صحیح است .

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ الی‌آخر .

و اینک تضمین غزل مولانا که مطلعش این‌است :

عاشقان را قبله دیدار آمده است گرچه دررِه قبله بسیار آمده است

تضمین غزل مولانا جلال‌الدین

باز بخت خفته بیدار آمده است جلوه‌گر رخسار دلدار آمده‌است

دل زرویش غرق انوارآمده است عاشقان را قبله دیدارآمده‌است

گرچه در ره قبله بسیار آمده است

جان‌ودل در عشق‌او شیداشده‌است		دیده محو آن رخ زیبا شده است
کعبهٔ دل کوی مولانا شده است		هرکسی‌را قبله‌ای پیداشده است
قبله ما درگه یار آمده اســـت

آنکه از ما و منی یکسو بود		آدمی پندار و ایزد خو بـــود
هرچه پیش‌آید ورانیکوبود		در دل دلدار مقبل او بـــود
کز وجود خویش بیزار آمده اسـت

هر که در کوی وفا ماءوی کند		دل رها از محنتـت دنیا کنـد
جان فدای یار مه سیما کنـد		هرکـه سر عشق او پیدا کنـد
مسند او بر سردار آمـده اســـت

گر به‌دریای غم او بر رسی		گوهر معنی بدســت آری‌بسـی
ژرف‌این‌یم درنیابدهرخسی		کی بداند سر عشق او کســـی
آنکه او بر طرف بازار آمده اســـت

ای مهین استاد ای افرشته خو		ای کمال و معـرفـت را آبـــرو
تا ببوسد مرقدت را با وضـــو		خاک پای آن جوانمردم کـه او
اندرین ره چست و هشیارآمده است

حبذا عشق آفرین آثار تو		در نیابد هردلی اسرار تـــو
چون‌ذکائی‌بندهٔ پندارتو		شمس تبـریزی همـه گفتار تـو
در حقیقت در شهوار آمده اســـت

ذکائی بیضائی

<u>آقای مدیر مجلهٔ وحید</u> : در یکی از جراید تهران شرحی راجع به مرحوم دکتر قاسم غنی و نقد قسمتی ازخاطرات ممتع آقای گلشائیان‌نوشته شده بود که موجب تعجب گردید . در آن نوشته از مطلبی‌که آقای امین به‌صورتی بسیار مستند و دوستانه‌درباره مدیر مجله‌مرقوم به قلم آورده بود اظهار دلتنگی‌شده و به هر کس دستشان رسیده بود تاخته‌بودند من در مقام رد نوشته مندرج در مجله مزبور یا اظهار نظر دربارهٔ آن نیستم فقط خواستم مجله وحید و به‌خصوص‌نوشته‌های‌مستندرجال علم‌و سیاست راکـــه در آن درج میشـــود تایید کنم‌و بگویم این‌نوشته‌هاکه قسمت‌عمده‌آن هم‌تاریخ است و سند است و واقعیت است زیربنای تاریخ مملکت ما را تشکیل میدهد و اگر همه دست اندرکاران خاطرات خـودشـان را بنویسند مورخین بی نظر ایرانی بهتر خواهند توانست تاریخ مستند و جامع مملکت ما را تدوین‌کنند و من هم از این نوشته‌ها در مجموعه‌های تاریخی که در دست تهیـه دارم و سالهای سال روی آن‌ها زحمت کشیده‌ام استفاده کرده و خواهم کرد .

با تقدیم احترام ــ دکتر محمود ندیم

* در هر حال اگر مطلبی برخورنده و نامتناسب در مجله و نسبت به یک هم کار نـوشته شده موجب تاءسف و پوزش است .	(و)

[redacted]

استاد وحید دستگردی

غم مخور

بشنو این نکته را کـه گفت استاد
ای پسر شاد زی بگیتـی شـاد

باد غم شمع جان کنـد خامـوش
یـاد عم مـرد را بـرد از یـاد

هر که انـدوه روزگـاران خـورد
خوردش انـده چو استخوانرا خاد

زنگ انـدوه را بشـوی از دل
کـاهدت ورنه زنگ چـون فولاد

انـده مـرده و غـم مـردن
بهل از سـرکه مرد هرکس زاد

بس حـریفـان خـاک دیدستی
باد در دست و خاک درکف باد

خـرم آنکس که خرمن غم سوخت
خنک آنکس که داد شادی داد

(دوستا ن دوروی)

دوستـان دو روی چون شمشیـر
تـا بدستنـد بر بـلا سپرنـد

و رفتادنـد در کـف دشمـن
دوست را خصـم جان بلای سرند

ایمن از دشمننـد آن مـردم
که از ینگـوسـه دوست بر حذرند

رباعی

دربحروجودبود هرکس خسوخار
ز امواجخطر کشید کشتی بکنـار

ور بد گهرخطیر سنگین قیمـت
صدپا ز سرش موج خطر کرد گـذار

ترجمه . پ . ک

از مجله نیوزریل چاپ اسئـول

دهکده سالخوردگان

گروهی از صدسالگان‌قریب ۱۰۰ نفر با شوخـی و مـزاح زیر سقفهای گلی روزگار میگذرانند و برای نواده‌ها جوراب‌بافته‌وبا‌سوزن‌دوزی زندگی عادی خود را طی میکنند و چنان با نشاط هستند که گوئی بیست سال دارند . این خوشدلان در دهکده‌هائی نزدیک قلل شامخ کوههای Sougon-Guei نزدیک شهر Kyonsong در کره جنوبی بسر میبرند که مشهور بدهکده سالخوردگان است زیرا بیش از بیست مادر بزرگ صدساله در آن سکونت دارند .

یکی از آنها بنام Cho-Boug-i که یکصدوپانزده سال دارد بیش از ۷۰ نواده دارد . اوسن‌واقعی خود رانمیداند ولی‌پسرانش سن اورا بیش از ۱۱۵ سال میگویند و او میتواند بدون عینک کارهای دستی کند .

چندی پیش‌عروس هشتادساله‌اش مـــردمادر شوهر ۱۱۵ ساله خیلی عمگین شد و گفت نمیدانم‌او چرا باید بمیرد و من زنده باشم . حتی جوانترین پسر ۵۶ ساله‌اش کمی کارهای ناجورکرد مادر فریادزد " بچه چرا مرا آزار میدهی " . او در سن باور نکردنی ۶۰ سالگی فرزندی زائید .

هنگامیکه احساس بیماری و کسالت میکند فورا بکوههای اطراف دهکده خود در پی گیاهها و علفهای طبی رفته و از آنها برای خود دارو درست میکند .

در مقابل پرسش جهات سالخوردگی پاسخ او این است که باید عـــذا سر وقت خورد . او صبح زود برخاسته و نیز خوراک دام‌ها را خود میدهد و معتقد است کارکردن عمر را دراز میکند .

بعد ازصدسالگی اودوباره دیدبهتر چشمهای خود را باز یافت و موهای سپیدش سیاه شد .

در وسط دهکده چاهی است که لااقل ۳۵۰ سال پیش کنده شده و گفتـــه‌میشود هرکس جامی از این آب بیاشامد ده سال جوانتر میشود . شاید بیگانگان ایـــن حرف را نهذیرند اما دهاتیها آنرا چشمه زندگی یا ماءالحیات مینامند .

[redacted]

محمد سهای اصفهانی

طرهٔ پرخم

ای سلسله مودستی بر طرهٔ پرخم زن
یک سلسله مو بگشا صد سلسله برهم زن

از زلف چو مار ای یار دام ره حوا شو
وز گندم خال ای دوست راه دل آدم زن

یا هیچ مگو در باغ یا آنکه بر غنچه
ای غنچه دهن حرفی سربسته و مبهم زن

در کعبهٔ میخانه طوفی کن و محرم شو
آنگه می چون زمزم با ساقی محرم زن

درویش ز حشمت پشت بر تخت فریدون کن
یا از سر استغنا بر تاج کی و جم زن

بر دولت سلطانی یکباره بیفشان دست
از همت درویشی پا بر سر عالم زن

با کسوت کرباسی قانع شو و خوشدل باش
بس طعنه از آن کسوت بر اطلس معلم زن

تا سوزن زر آرند از بحر نهنگانت
صد وصله به یک خرقه چون زادهٔ ادهم زن

بر طور تجلی پا چون موسی عمران نه
بردار محبت تن چون عیسی مریم زن

از چشم و لب ساقی در شیوهٔ مشتاقی
هم بوسه پیاپی گیر هم باده دمادم زن

برجان ز فراق یار درد از پی درمان جو
بر دل ز غم دلدار زخم از پی مرهم زن

در دشت وفاداری هم جلوه چو آهو کن
در بیشهٔ جانبازی هم نعره چو ضیغم زن

ای شیخ مناجاتی شورند خراباتی
درغم منشین برخیز با ما می درغم زن

یادم مزن از باده یا باده به میخانه
با شاهد مهوش کش با سادهٔ همدم زن

تا آنکه مه و خورشید طالع ز دمت گردد
شب تا بسحر ز آن ماه از مهر "سها" دم زن

از : عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

گل خیال

پر می‌کشد به سوی تو ای همنوا دلم
هرگز گمان مبر که ز یاد تو غافلم

نقش رخت نشسته به خلوتگه خیال
وصف کمال تست صفا بخش محفلم

گردون اگر ز جور به غمخانه‌ام نشاند
شادم که از خیال تو گل روید از گلم

عمرم اگرچه درپی اهل دلی گذشت
مغبون نیم ، که مقصد دل گشته حاصلم

افسانه سعادت دنیا و آخرت
گر بنگری ز عشق تو آمد مدللم

آنسان بدام زلف تو شد مبتلا دلم
گوئی که با حکایت مجنون مسلسلم

سرمی نهد به پای تو از جان و دل (رفیع)
حیف آیدم زمهر تو گر رشته بگسلم

طرب فرزند همای شیرازی

غزل

ای‌پری گرچه نهان روی تو ازدیدهٔ ماست — همچو خورشید جمال تو ز هرسوپیداست
دل ما را بخم سلسله زلف ببند — زآنکه زنجیر علاج دل دیوانه ماست
آفتابی تو وبینائیت از پیدائی است — زآنکه خورشید ز پیدائی خود ناپیداست
مثل روی تو اندر نظر مدعیان — مثل آینه دادن بکف نابیناست
باورت نیست اگر قصهٔ نوح و طوفان — نوح چشم‌من و طوفان‌سرشکم دریاست
نسبت زلف تو با مشک ختا هر که دهد — خودختامی دهدانصاف‌که‌این‌گفته‌خطاست
نفس باد صبا غالیه بارست مگر — تاری از طرهٔ مشکین تو در چنگ‌صباست
خضر را زندگی از آب بقا هست و مرا — خاک درگاه تو جان‌بخش‌تراز آب‌بقاست
کوهکن را نه همین پشت خمید ازغم‌عشق — بیستون راکمر از بار غم عشق‌دوتاست
آنکه انگشت نمائی مرا در غم عشق — عیب میکرد کنون عاشق انگشت نماست
هر طرف ترک کماندار طرب تیر زند — سینهٔ عاشق بیدل هدف تیر بلاست

پارسا تویسرکانی

مرگ همسایه

ملک الموت با یکی شد دوست — بابزرگان معاشرت نیکوست
کرد خواهش‌که‌چون اجل رسدش — هفته‌ای زودتر خبر دهدش
بعد چندی خبر رسید بدوی — که فلان کس بمرد اندر کوی
پس از آنهم بدو رسید خبر — که فلان رفت در سرای دگر
هفته‌ای بعد بانگ در دادند — مرگ همسایه را خبر دادند
بد در این مرگ و میرها غافل — ملک الموت شد بدو نازل
خواست جانش بگیرد و آن‌مرد — صحبت عهد درمیان آورد
گفت من از تو خواستم کز پیش — دهی آگاهیم زمردن‌خویش
گفت عهدت نرفته از یادم — بتو مرگ ترا خبر دادم
بود گویا ترین گواه و خبر — خبر مرگ مردم دیگر

علی اکبر کسمایی

ترکیب های لغوی در مثنوی مولوی

آب حیوان‌خوان ، مخوان این را سخن
روح نو بین در تن حرف کهن
از دفتر چهارم

مدتی این مثنوی تاءخیر شد : از شمارهء اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ " وحید " که برای آخرین بار " ترکیبهای لغوی مثنوی مولوی " در آن درج گردید ، هشت سالی برآمده است‌که دست تقدیر ، راقم این سطور را در دیارهای دور افکند . اما هرجا که سر آشفته‌و دل سودا زده را رحل‌اقامت افتاد ،اندیشهء مولانا و افسون‌شعر او چون یاد دوست‌پیوسته درجان من باقی بود تا آنکه بار دیگر دیدار یار و دیارم نصیب شد واینک دریغ است‌اگر به پیوند آن رشتهء گسسته نپردازم .

مثنوی معنوی که دیوان اندیشهء جلال الدین محمد رومی است ، هرچند که به منظور بیان دشوارترین افکار دینی و فلسفی و اخلاقی‌انشاد شده است ، شور عارفانهء مولانا با قریحهء شعری او درآمیخته شاهکاری در لغت و زبان آوری پدید آورده است. مولوی درآفرینش این دیوان عظیم ، چندان دربند معنی و بقول‌خود (۱) : " مولع در سخنهای دقیق " بوده است که " در گره باز کردنها " گاه شرایط شعر را از دست می‌نهاد وابیاتی‌بیرون از وزن و هنجار کلام و تناسب قافیه بر زبان می‌راند . اما همین طبع‌سرکش که پیوسته خدمتگزار اندیشهء عرفانی است و درین خدمتگزاری اگر به قواعد شعر وشاعری خدشه‌یی وارد آید ، باکش نیست ، گاه نیز چنان سر شار از قریحهء آبدارست که‌بی‌اختیار کلمات دلنشین و لفظهای بدیع و ترکیبهای تازه و نوآوریهای سحرانگیز لغوی ازوسر ریز میشود . از اینروست که مولوی هر چند در مثنوی گهگاه ابیاتی بظاهر غیر فصیح دارد ،از حق‌نگذریم که پیوسته در زبان آوری با نبوغ کم نظیر استادانه‌اش می‌تواند و باید که‌مورد استناد محققان زبان فارسی و "حجتی در استشهادات فقیهان لغت فرس و علیمان علم

بیان و دانایان قواعد شعری و دستوری (۲)" باشد.

از اینرو، بررسی لغات مثنوی، یکی از زمینه‌های ضروری تحقیق در بن دیوان عمیق است تا جایی که بجراءت می‌توان گفت از مجموع لغات بکر و ترکیبات تازهٔ مثنوی، فرهنگی می‌توان‌ترتیب داد که نه تنها بعنوان یکی از مفتاحهای این گنجینهٔ راز بکار آید بلکه در توانگر ساختن مفردات و ترکیبات زبان پارسی برای نظم و نثر امروزی نیز میتوان از آن بهره بسیار برد.

زبان فارسی زبانی ترکیبی (۳) است‌وشاعران بزرگ ما ازین قدرت تاءلیفی‌زبان به حد کمال استفاده کرده‌اند. در زبان سعدی و حافظ و فردوسی و نظامی و سنائی‌وعطار و دیگران، نمونه‌هایی ازین ترکیبهای لغوی که درکمال زیبایی و آراستگی آفریده‌شده‌اند می‌بینیم. اماجلال‌الدین محمد از قدرت ترکیبی زبان فارسی چنان استفاده می‌کند وگاه ترکیبهای چندان تازه و شگفت و در عین حال زیبا و فصیح، پذیرفتنی و دلنشین‌می‌آورد که با یکبار شنیدن یا خواندن، دیگر از یادشان نمی‌بریم و می‌خواهیم پیوسته آنهارابر زبان آوریم تا شهد و شیرینی آنها را مکرر در کام جان بریزیم زیرا حلاوت ترکیبهای لغوی بی‌نظیری مانند رنجورجان، دم درست، جانروشن ، دل رنجان، صحبت جوی، مهرکار، یار وار، سبب‌سوز و روز افروز و صدها از اینگونه نه‌چندان‌است که بیکبارچشیدن اکتفا توان کرد و یا ترکیبهای بدیع دیگری از گونهٔ مضاف و مضاف‌الیه یا صفت و موصوف مانند پیشوای هوش، رسول آگهی ، اهل خاطر، نور حال، چراغ شب نورد، سوی‌بیسو، گفت خوب ،گوهر گویا، خورشید خوشی و آشنای جان، در زبان فارسی نه‌چندان متعارف و معمولی است که خاطر را بی‌اختیار بجانب این زبان آفرین افسونکار نکشاند.

برگزیدن این ترکیبهای لغوی و همچنین فعلها و مصدرهای خاص و اسم مصدرها و اسم‌صفتهای ویژه‌یی مانند نالش، بلا آشفتن ، پیرافشانی، کژبازی، دم گیری ،صنعت کرد، باریک کاری، شبی، پیکی، نادرآوری ،بیسویی، خلش ، منی و مایی و بسی‌ازاین گونه دُرهای شاهوار که مولوی سراسر مثنوی را با آنها جواهر نشان ساخته است، کارگوهر شناس دقیق و زبان‌آشنای عمیقی است که با حوصلهٔ شگرف درین دیوان ژرف بکاود و گوهرهای‌تابناک را در زوایای ابیات پراکنده بازیابد و گرد فراموشی از آنها بزدایدویکان یکان را جدا جدا و به تنهایی در نگین خاص خویش چنان روشن و درخشان بنشاندکه با همهٔ تابناکی صورت ، به اندیشناکی معنی نیز جلوه کند.

از آنجاکه‌وقتی نظر آدمی به‌عمق‌نمی‌رسد، و یاهنگامی که‌یا رای غور در ژرفنایی را ندارد، به سطح اکتفا میکند، و یا ازآنروکه وقتی فکر محدود است، بصورت بیشتراز معنی وبظاهر بیشتر از باطن التفات دارد، باید اعتراف کنم که نخستین بار، وقتی به

[redacted]

آستانهٔ این دیوان بزرگ باریافتم ، پیش از توجه به ژرفای مضمون ، الفاظ زیبا و فریبا و تازگی وطرفگی بعضی از ترکیبهای لغوی یا کلمات مرکب مثنوی دل از برم ربود . از اینرو هر جا به این ترکیبهای ظریف میرسیدم ، آنها را در حاشیهٔ دیوان یاد داشت می‌کردم . در پایان متوجه شدم که از مجموع آن کلمات می‌توان واژه نامه‌یی بدیع از انواع ترکیبهای وصفی و لغات مرکب کاملا" بیسابقه و بکر و اصطلاح‌نشده‌که‌مولانا بیشتر بیاری پیشوندها و پسوندها درمثنوی آورده است ترتیب داد وآفرینندگان نظم و نثر معاصر فارسی و شیفتگان‌پارسی دری را متوجه ساخت که قدرت ترکیبی این زبان را تا چه پایه و مایه‌وبا چه شیوایی و زیبایی می‌توان بکار گرفت .

در مقدمه‌یی که برای چاپ ترکیبهای لغوی مثنوی در شماره های بهمن واسفند ۱۳۴۷ و اردیبهشت ۱۳۴۸ مجلهٔ " وحید" نوشتم به ماجرای تعریف دستوری پسوند و پیشوند در دستور زبان فارسی اشاره شده است و تکرار آنرا درینجا بی‌مورد میدانم وتنها به این یادآوری لازم اکتفا میکنم که در تنظیم ترکیبهای لغوی مثنوی ، ترکیبهایی را که مولوی بیشتر بکار برده است ، مقدم داشته‌ام وآنها ترکیبهایی است که با پسوندهای‌جو، وار ، گر ، خو پدید آمده ودر شماره‌های یاد شدهٔ این مجله درج گردیده است .

ازین شماره بنقل ابیات دیگری می‌پردازیم که ترکیبهای لغوی مثنوی با پسوند های دیگری مانند ناک ، اندیش ، سوز ، انه ، مند ، کیش ، ساز ، فزا و افزا ، وش فروز و افروز ، ور ، بخش ، آفرین ، انگیز ، فر ، پرداز ، خواه ، کار، آمیز ،پیشه‌وگون پدید آمده و تقدم وتاءخر آنها بهمین ترتیب که یاد شد ، برحسب بیش و کمی شمارآنها است .

اگرخواننده‌یی پس ازآشنایی با این ترکیبهای بدیع لغوی ، بخواهد بدیوان مثنوی مراجعه کند و بیتی را که آن ترکیب درآن آمده است ، در سیاق کلام مولانا ودر میان سایر ابیات مثنوی بازیابد ، گذشته ازآنکه در موارد بسیار ضروری ، برای‌درک‌بیشتر معنی در ابیاتی که تنها یک یا دو مصراع در بردارندهٔ لغت مرکب ، رسانندهٔ کامل‌معناو مقصود کلی مولانا نبوده است ، ناچار بیتها ی پس و پیش ازآن را نیز یاد کرده‌ام و نیز کوشیده‌ام که‌ترکیبهای لغوی متعلق بهر دفتر را جداگانه و حتی بحسب ترتیب مطالعهٔ هر دفتر ازآغاز تا انجام نقل‌کنم . از اینرو اگر خواننده بخواهد موارد اصلی این ترکیبهای لغوی را در متن مثنوی پیداکند ،با مراجعه به هر دفتر، بآسانی می‌تواند ترکیبهای لغوی آن دفتر را ازآغاز تا انجام دفتر، بی آنکه در معنی همهٔ شعرها دقیق شود ، بایک‌نظر سطحی ، بدست آورد .

۵ــ پسوند "ناک"

غمناک

چون گریزانی ز نالهٔ خاکیان غم چه ریزی بر دل غمناکیان؟

ذوقناک

چونکه آب حمله‌از حوضی‌است‌پاک هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک

گلناک

دفتر اول

دل ز پایهٔ حوص تن گلناک شد تن ز آب حوض دلها پاک شد
در خلایق روحهای‌پاک هست روحهای تیرهٔ گلناک هست

زهر ناک

گر در آمیزد بمن آن زهرناک موش و دریا باشد وماهی و خاک
کجرو و شبکور و زشت و زهرناک پیشهٔ او خستن جانهای پاک (۴)
شهوتی است او و بس شهوت‌پرست زان شراب زهرناک ژاژ مست (۵)

اندیشه ناک

چون‌شنیداین ، مردگشت‌اندیشه‌ناک گفت با خود کشته گیر ای جامه‌چاک

خوابناک

این سخن نی‌هم ز درد وسوز گفت خوابناکی هرزه گفت و باز خفت

منکر ناک

دفتر دوم

جنس چیزی چون ندید ادراک‌او نشنود ادراک منکر ناک او

غصه ناک

رحمت مخلوق باشد غصه‌ناک رحمت حق از غم وغصه است‌پاک

روحناک

لیک گر واقف شوی زین آب پاک که کلام ایزد است و روحناک

جرعه ناک

هرکسی پیش کلوخی‌جامه چاک کان کلوخ از حسن آمد جرعه ناک

رشگناک

زاهدی را بد یکی‌زن همچو حور رشگناک اندر حق او بس غیور

ساحرناک

حی و قائم داند او آن خاک را خوش نگر این عشق ساحرناک را

آبناک

خربزه چون در رسد شد آبناک گر بنشکافی نبه گشت و هلاک

فکرناک

دفتر چهارم

فکر گر آنجا همه نور است پاک بهر تست این لفظ و فکری‌فکرناک

خوابناک

مطرب آغازید بیتی خوابناک که : انلنی‌الکاءس‌یامن‌لااراک (۶)

رشگناک

زانکه واقف بود آن خاتون‌پاک از غیوری رسول رشگناک

سهمناک

روزنحر (۷) رستخیز سهمناک مؤمنان را عبد و گاوان را هلاک

اقبالناک

خاک از همسایگی جنس پاک چون مشرف آمد و اقبالناک

پس توهم الجار ثم الدار گو گر دلی داری برو دلدار جو

سوداناک

گفت سوداناک خوابی دیده‌ام در دل‌شب آفتابی دیده‌ام

عشقناک

عام میخوانند هر دم‌نام پاک این عمل نبود چو نبود عشقناک

گردناک

روبه افتد پهن اندر زیر خاک برسر خاکش‌حبوب (۸) گردناک

کفرناک

در ضلالت هست صد کل را کله نفس زشت کفرناک پر سفه

دفتر پنجم

۶ ـ پسوند "اندیش"

وفا اندیش

یک امیری زان امیران پیش رفت　　پیش آن قوم وفا اندیش رفت

آخر اندیش

دست‌همچون بیل اشارتهای‌اوست　　آخر اندیشی عبارتهای اوست

پیش اندیش

پیش تو شسته ترا خود پیش کو؟　　پیش هستت جان‌پیش اندیش‌کو؟

روزی اندیش

ننگ درویشان ز درویشی ما　　روز و شب از روزی اندیشی ما

نکو اندیش　　دفتر اول

کژ نگویم آن نکو اندیش را　　متهم دارم وجود خویش را
گفت شیخ آن نو مرید خویش را　　امتحان کرد آن نکو اندیش را

خیال اندیش

هر درونی کاو خیال اندیش شد　　چون دلیل آری ، خیالش بیش‌شد

عدد اندیش　　دفتر دوم

گر هزارانند یک تن بیش نیست　　جز خیالات عدد اندیش نیست

مکر اندیش

بوی رسوا کرد مکر اندیش را　　پیل داند بوی خصم خویش‌را

مرگ اندیش

طوطی نقل و شکر بودیم ما　　مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

آب اندیش

حو فرو بر مشک آب اندیش را　　تا گران بینی تو مشک خویش‌را

بد اندیش

آن نیوشیدن کم و بیش مرا　　عشوهٔ جان بد اندیش مرا

مکر اندیش

چند بگریزی ، نک آمد پیش تو کوری ادراک مکر اندیش تو

لجاج اندیش دفتر چهارم

گر نمی‌بینی تو روی خویش‌را ترک کن خوی لجاج اندیش را

خیال اندیش

مه خیالی مینماید ز ابر و گرد ابر تن ما را خیال‌اندیش کرد

قهر اندیش

پس بخود خواند آن امیر خویش را کشت در خود خشم قهر اندیش را

یک اندیش دفتر پنجم

در نماز جمعه بنگر خوش بهوش جمله جمعند و یک‌اندیش و خموش

ذوالفقار اندیش

آن مرید ذوالفقار اندیش تفت در هوای شیخ سوی بیشه رفت

حلم اندیش

صدقه نبود سوختن درویش را کور کردن چشم حلم اندیش را

غیر اندیش

راه کن در اندرونها خویش‌را دور کن ادراک غیر اندیش را

صبر اندیش

هم بطبع آور بسردی خویش‌را پیشوا کن عقل صبر اندیش‌را

هرجا برای یک ترکیب ، در چند بیت نمونه آورده شده باشد ، بیتهای دوم‌وسوم و تا آخر ، از دفترهای دیگر یکجا ذکر شده است تا نمونه های یک ترکیب را از یک دفتر ، یکجا نقل کرده و در چند جا نیاورده باشیم .

---

۱ ـ مولعیم‌اندر سخنهای دقیق در گره ها باز کردن ما عشیق

۲ ـ المعجم فی معائیر اشعارالعجم

۳ ـ SYNTHETIQUE

۴ ـ از دفتر چهارم

۵ ـ از دفتر پنجم

۶ ـ جامم ده ای کسی که نمی‌بینمت

۷ ـ گاوکشی

۸ ـ حبوب : جمع حبه بمعنای دانه

از محمد وکیل

سخنان نافذ وجاوید

۱۰۲=((هر دولتی که بر قلب اروپا حکومت کند بر تمام قاره اروپا حکومت خواهدکرد .))
سخن بیسمارک صدراعظم آلمان که امروز نیمی از جهانرا نگران ساخته است .
سخن و ادعای بیسمارک امروز چنین تعبیر میشودکه رومانی و یوگوسلاوی قلب اروپا بشمار میرود واکنون دیپلماسی شوروی و آمریکا دراین دونقطه یکدیگر را خنثی میکنند ولی نه شوروی و نه آمریکا نتوانسته‌اند که حکومت این دو دولت را زیر نفوذ خود داشته باشند ـ مشی سیاسی رئیس جمهور کهن سال یوگوسلاوی ورئیس دولت رومانی شایان تقدیر است که در لحظات تاریخی و حساس کفه ترازوی سیاست را در بارهٔ کشورهای خود بحال تعادل نگاهداشته‌اند .

۱۰۳=((ونیز)) شهرتاریخی و زیبای ایتالیا که مخزن آرمانها و آرزوهای دورو دراز بشریت شهری که مردمش با گذشت روزگار آهنگهای نشاط آور موسیقی را محرک زندگی خود میدانند ، شهری که افسانه زندگی را بانواهای خوش و پرهیجان در راهروهای آبی و زیر پلهای دلفریب بگوش عشاق و جهانگردان میرساند .شهری که بهر تازه واردی ویژگیهای خاص روح و احساسش را برسم حق شناسی هدیه میکند به‌آستانه‌مرگ ونیستی قدم گذاشته است و آهسته آهسته ، آرام و باشکوه در اعماق اقیانوس نیستی فرو میرود .
سخن نگارنده‌این سطوراست که‌در اندوه‌نابودی شهرزیبای و نیزدر انجمن ((جلوگیری از فرو رفتن و نیز در آب)) گفته است .
بانهایت تأسف کمکها و یاری دوستداران بشر برای نجات این شهر بجائی نرسیده است . علیاحضرت شهبانو فرح نیز بسبب دلبستگی فراوان بهنر و آثارتاریخی مبلغی قابل توجه‌برای ساختمان سد وپایداری شهردر برابرامواج کوه پیکر دریا عطا نمودند ولی گوئی سرنوشت این شهر بآخر رسیده است ونداى آسمانی ((چه بسیارشهرها را که‌پیش از شمانابود کردیم)) بگوش جهانیان میرسد آخرین راه برای نجات این شهر دوختن چشم بآسمان و توسل بقدرت لایزال خداوند است .

۱۰۳=((کنفرانس آخرین امیدما))

سخن تاریخی وزراء خارجه سه‌دولت آمریکا ، انگلیس، فرانسه در باره کنفرانس لندن سال ۱۹۴۷.

کنفرانس لندن درسال ۱۹۴۷ از طرف فاتحین جنگ دوم آمریکا ، انگلیس ، شوروی ، فرانسه تشکیل شد . انتظار سه دولت این بود که‌شوروی در کنفرانس رعایت مواد معاهده‌یالتا و پوتسدام‌رابنمایدوباحترام اعلامیه‌حقوق بشر و اعلامیه‌آزادی‌بین‌المللی مطبوعات مردم کشورهای مغلوب را در اختیار نوع حکومت آزاد بگذارد .
اما این آخرین امید سه دولت ببادرفت زیرا حکومت شوروی خاصیت و طبیعت خود را که بسط کمونیسم باشد ظاهر کرد و بی اعتنابقرار داد یالتا دیوار آهنی بین برلن که‌کشورهای شرق و غرب را از هم‌جدا کرده بود سخت‌تر کرد در نتیجه صلح بصورت رقابت تسلیحاتی در آمد و سه دولت مجبور شد که در تقویت نیروهای نظامی خود فعالیت‌کنند . از آن‌سال جنگهای‌پراکنده که زاده روش سیاسی‌کمونیسم است درنقاط مختلف جهان پدید آمد و سرنوشت صلح برای آینده مبهم باقی ماند .

۱۰۴=((اگر دین ندارید در دنیای خود آزاد مرد باشید))

سخن‌جاویدان‌حضرت حسین بن علی علیه السلام خطاب بسپاه ابن زیاد در دشت کربلا (سال ۱۶۱ هجری) .

حسین‌بی علی برای تغییر مشی حکومت عصر که مشحون از ظلم و بیدادگری وخلاف نیات‌رسول خدا بوده بتقاضای مردم کوفه و برخی شهرهای دیگر قیام کرد و ازبیعت بایزیدبن معاویه که بگفته مورخ بی طرف شیخ المورخین مسعودی در مروج الذهب مردی اهل حرف بوده و بازی با بازها و سگهای شکاری و یوزها و مجالس شراب رابر کارهای کشوری ترجیح میداد سرباز زد .

ابن زیاد در دشت نینوا حسین بن علی و خانواده‌اش را محاصره کرد و کشته شدن یا بیعت کردن را با مام پیشنهاد نمود . حسین بن علی با ایراد سخن بالا زیر بار زور نرفت و با کشته شدن خود و اسارت خاندانش اسلام و قرآن و احادیث و احکام اسلامی را برای‌بشر آینده‌حفظ‌کرد و جهان انسانیت را مرهون و مدیون‌فداکاری‌خود ساخت .

۱۰۵=((دو کشورکره شمالی و کره‌جنوبی مانند دو خواهر هستند که اکنون خصم یکدیگرند ولی سرانجام همدیگر را در آغوش خواهند گرفت)) .

سخن‌آندره فونتن سردبیرروزنامه اوموند است‌که پس‌از سیرو سیاحت دردو کره‌شمالی

و جنوبی با مطالعات عمیق دراوضاع سیاسی ـ اجتماعی ـ فرهنگی چنین نتیجه گرفت که باویران شدن پایه‌های تبعیضات اجتماعی در شمال و احترام باصول فردی درجنوب واندیشه‌های غرورانگیز مردم این دوسرزمین سرانجام حالت دشمنی را از دست داده مانند دو خواهر یکدیگر را در آغوش خواهند گرفت و مشی سیاسی واحدی بر پایهٔ عدالت اجتماعی اختیار خواهند کرد و کمونیسم دولت شمالی محو خواهدشد.

۱۰۶=((اول شمع را خاموش کنم بعد چراغ زندگی او را))

سخن معروف ((اتللو)) سردار سیاه پوست مخلوق اندیشه شکسپیر شاعر و نمایشنامه نویس نامی انگلیس در نمایشنامه اتللو.

برخی مخلوقات در امها و کتابهای نویسندگان نامی از خود آنها معروف ترندمانند رومئو و ژولیت لیلی و مجنون ـ ها ملت ـ رستم و سهراب ـ وبسیاری دیگر که جهانیان آنانرا بهتر از آفرینندگانشان میشناسند. در نمایشنامه غم انگیز اتللو از شکسپیرسردارسیاه پوست زن زیبای خود ((دزدمونا)) را بر اثر حسادت وسوء ظن بی جامیکشدشبی که برای کشتن همسرخود میرود این جمله بسیار معروف درادبیات انگلیسرا میگوید ((داستایفسکی میگوید)) : (او تللو براثر حسد نبود که دزدمونارا کشت و پس از آن خود را کشت بلکه برای آن بود که مایه آرزویش را از او ربودند.

۱۰۷=((بحمداله در کمال صحت هستیم و نیازی بشما نداریم))

سخن عضدالدوله دیلمی شایسته‌ترین سلطان دیالمه در نخستین روز ورود به بغداد بدوتن از پزشکان نامی آنعصر. عضدالدوله ببغداد رفت تا در آنجا بیمارستانی بنام ((دارالشفاء)) بسازد ، دو تن از پزشکان نامی بغداد بنام ثابت ابن ابراهیم و سنان طبیب بحضورش باریافتند. وقتی رئیس تشریفات آنانرا معرفی کرد عضدالدوله سخن بالا راگفت این دوپزشک از بی اعتنائی عضدالدوله شرمگین و اندوهکین شدند ولی هنوز از دربار بیرون نیامده بازگشته گفتند :

اطال الله بقاء الملک موضوع دانش ما صحت است و اکنون از رخسار ملک دیدیم که سلطان نیازمندترین مردم بدین موضوع است . عضدالدوله که از این گفته هم خوشحال و هم دلواپس شد گفت تصدقت، و یا ایها الحکمین و هر دو را بعنوان پزشک مخصوص در بیمارستان بغداد بکارگماشت .

پس از رفتن آنها معلوم شد که سلطان چند وقتی بمرض صرع دچار شده و آندوپزشک از رخسار او دریافته بودند.

۱۰۸=((خودر اوقف خداو آزادی کن)) .

((سخن ولترفیلسوف نویسنده نامی فرانسه خطاب بفرزند فرانکلین که با پدرش به

استقبال او آمده بودند)) ولتر در روزگار پیری سال ۱۷۷۸ بپاریس رفت تانمایشنامه ((ایرن)) اثر جاویدان خود را به بیند گروهی بسیار از مردم فرانسه باستقبال این پیرمردآمده‌بودنددر آنمیان بنیامین‌فرانکلین‌فیزیک‌دان و مخترع برق گیر فرزندخود را در آغوش گرفته و از میان جمعیت خود را بولتررساند و دانشمندنامی فرانسه هم دستی به سر او کشید و سخن بالا را گفت و هم دراین سفر درتئاتر تاجی بر سر ولتر نهادند که تاج افتخار و شرف نام گرفت .

برروی آن دسته گل که بشکل تاج بود این نوشته دیده میشد ملت فرانسه برای ابراز حق شناسی این تاج گل را بولتر هدیه میکند . (سه فیلسوف‌بزرگ اثر چلبی)

۱۰۹=((اینک من‌براهی میروم‌و شمابراهی دیگر ، من محکوم بمرد شده‌ام ، و شما محکوم بزندگی ، اما حق با کیست و کدام راه درست ؟ آینده اشکار خواهد ساخت))

گفته سقراط‌حکیم درآخرین دفاع خود در برابر داوران آتن.

(نقل از تاریخ فلسفه مغرب برتراند راسل ص ۱۰۷

در کتاب سه فیلسوف بزرگ اثر اصغر چلبی) .

۱۱۰=((هیچگاه دشمن را حقیر و کوچک مشمار و بر دلیری خود غره مباش))

سخن آلب ارسلان پادشاه سلجوقی هنگام مرگ .

آلب‌ارسلان‌که قلعه‌یادژ بزرم‌را فتح کرد و کشودیوسف‌کوتوال را اسیرنموده‌وبحضورش بردنداو بسلطان احترام نکرد و شاه‌را پرخاش کرد و دشنام داد و ناگهانی خنجری که‌در موزه‌خود مخفی‌کرده بودبیرون کشیدو بشاه‌حمله کرد ــ پاسداران شاه که بسیار نیرومند بودند دویدند که او را بگیرند ــ آلب ارسلان که بسیار مغرور بود فریاد زد آزادش‌بگذارید و تیری‌رادر چله کمان گذاشت و بقلب یوسف کوتوال نشانه رفت‌برای اولین‌بار و هم‌آخرین بارتیر بخطا رفت و یوسف سر رسید و با کارد بقلب او فروبرد و آلب ارسلان در حال مرگ سخن بالا را گفت

۱۱۱=((زندگی چیزبا شکوهی است‌هر چه بیشتر عمر کنیم بگذشته بیشترمیاندیشیم بمرگ خیلی بیشتر)) .

سخن چارلی چاپلین نابغه عالم سینما که سالها با رفتار و کردار خود جهانیان را بخنده واداشت ــ چارلی‌چاپلین درسن ۸۰ جهان‌را بدرود گفت در حالیکه‌درآخرین لحظات عمر شاد و خندان بود .

۱۱۲=پس دزه را برگیر ! اجزایش‌را درهم شکن !

از درونش چشمه رازهایش را برون کش !

به هیچ‌تبدیلش‌کن باز او بما اشاره میکند ،

بقیه در صفحهٔ ۲۳



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۱۶

بطوریکه در صفحات پیشین اشاره‌کردم درآن ایام اشخاصی‌که توانائی مالی داشتند سه‌ماه تابستان رابه شمیران می‌رفتند . عده‌معدودی هم شخصا " درآن منطقه‌باغ‌داشتند . دسته اول ناچار بودند اثاثهٔ مختصری با خود به شمیران‌ببرندو دسته‌دوم عمارت‌وباغشان مبله و همواره آماده بود .

من تا قبل از ازدواج که با مادر و برادر و خواهرانم درتهران زندگی‌می‌کردم‌همه‌ساله باغی در شمیران برای مدت سه ماه اجاره می‌کردیم . شمیران درآن تاریخ‌باغات‌معدودی داشت که فقط برای تابستان که توسط تهرانیها اجاره می‌شد مسکون می‌شد و در هر قریه‌ای باغات مزبور انگشت شمار بود و قسمت عمده اراضی جالیز کاری و گندم بود .

باغی راکه ما از سال ۱۳۱۰ شمسی اجاره کردیم باغی بود متصل‌به‌باغ‌معتمدالسلطنه در امامزاده قاسم . این باغ محوطه‌ای بزرگ داشت و درختهای چنار کهن و چند اطاق دهاتی و یک استخر بزرگ و یک چشمه کوچک و فضای باغ گندم و جالیز بود . درآن سال بابت‌اجاره‌سه‌ماهه‌تابستان‌صدتومان می‌پرداختیم و تا سال ۱۳۲۰ که همه ساله آن را اجاره می‌کردیم مال‌الاجاره آن به مبلغ سیصد تومان رسیده بود . چون اطاقهای‌باغ‌کم و معدود

بود به‌ناچار چادر بزرگی هم برای همان مدت به مبلغ یک صدوپنجاه تومان‌کرایه‌می‌کردیم که اوائل‌خرداد چادر را کنار‌استخر می‌زدند و وقتی که ما پانزدهم شهریور به شهر بـــاز می‌گشتیم صاحبش چادر را جمع می‌کرد تا سال بعد .

این باغ را من خیلی دوست می‌داشتم و از سال ۱۳۱۲که‌ازدواج کردم‌خودم‌همه‌ساله مستقلا "آن‌رااجاره‌می‌کردم . علت علاقه من به این باغ این بود که برای اولین بـار در این باغ به سال ۱۳۱۱ گرفتار عشق شدم ، عشقی که عاقبت منجربه ازدواج‌شد. ازدواجی که در روح و جسم من بسیار موءثر واقع شد و روح بدبین و کسل و خسته‌مرا که از دنیابیزار بودم و از معاشرت با اشخاص گریزان دستخوش تحولی عظیم‌ساخت‌وبراثر آن بعدا "چنان با نشاط شدم که تا این اواخر که فلک ستمگر دختر نازنینم را از من گرفت و مرا و مـادرش را برای همیشه داغدار و سوگوار ساخت ، نشاط خانواده من سرمشق و زبان زد دوست و دشمن بود و موجب رشک و حسد آشنا و غریبه‌و شاید همین حسد بود که به قول شـاعر:

فلک را عادت دیرینه این است   که با آزادگان دائم به‌کین است

و فلک رسم کین پیش گرفت و شهد زندگی را در کامم‌شرنگ ساخت .

ضمنا " این عشق و ازدواج در جسم من هم تاء ثیر کرد . زیرا با حالت عصبانی که‌در جوانی داشتم مزاجم نیز علیل و ضعیف بود بطوریکه باداشتن قد یک‌متروهشتادسانتیمتر فقط‌چهل و چند کیلو وزن بدنم بود و معالجات مداوم و خوردن داروهای نیروبخش نیـز تاءثیری‌نداشت و همان وضع و حالت باقی بود .

بعد از ازدواج که روح فکور و ملولم به نشاط تبدیل شد ، ظرف یک سال وزن بدنم به هفتاد و هشت کیلو رسید که اسباب تعجب اطبای معالج و دوستانم گردیده بود بنابراین لازم می‌دانم شمه‌ای از این ازدواج که در روح و جسم من تاءثیر کلی کرد نیز بیان‌نمایم .

در سال ۱۳۱۱ شمسی که‌قرارشد باغ‌موصوف‌رااجاره‌کنیم‌شوهرخاله‌ام ،وحیدالسلطان موقر معاون تشریفات وزارت خارجه مرحوم شده بود و خاله‌ام که همه ساله با شوهـر و دو دخترش باغی اجاره می‌کردند و به شمیران می‌رفتند در آن سال به‌علت نداشتن‌سرپرست خانواده نخواستند در باغی جدا و تنها زندگی کنند لذا با ما مذاکره کردند که با مـادر اجاره باغ شرکت کنند و بنابراین روز پانزدهم خرداد ماه به شمیران نقل مکان کردیـم .

معاشرت از نزدیک با دختر خاله‌ها و آشنائی‌بیشتر به‌روحیه‌آنان‌ومحیط مناسب‌توجه خاله و دخترها و علاقه آنان به من که شاید در بادی امر بیشتر جنبه‌دلسوزی‌داشت کم‌کم احساسات مرا تحت تاءثیر قرار داد و این محبت به عشق تبدیل شد : " عشق آمدوخیمه زد به صحرای دلم " . کم‌کم حس کردم بطر بینی که خمیره من شده بود مثل برف‌و آفتاب تموزآب شده به یک چشمه‌آب زلال تبدیل گردیده است . روز به روز دنیا در نظرم روشن

تر می‌شد . میل فراوان به‌زندگی و معاشرت و گفت و شنود با کسان وآشنایان جای‌گوشه‌گیری را گرفت من که بعد از ظهرها و پس از بازگشت از اداره کارم خواندن و مطالعه بود رغبت به گردش و قدم زدن با برادران و خواهران و خاله و دخترهایش پیدا کردم و اقرارمی‌کنم که بیشتر میل داشتم با دختر دوم خاله‌ام که بعد عیالم شد صحبت و گفتگو کنم وبه‌گردش بروم .

محیط‌آرام باغ و شب‌های مهتاب و هوای لطیف شمیران و آسمان‌شفاف و پر ستاره و زیبا در کنار دختری که او را از حیث شکل و رفتار پسندیده بودم مرا به دام عشق‌اسیر کرد .

تابستان تمام‌شد و من حس می‌کردم‌چیزی کم دارم و سرگرمی‌کارواداره‌مرامنصرف نمی‌کرد و آرزو داشتم فرصتی پیش‌آید و علاقه‌ام را به دختر دلخواهم ابراز بدارم‌ولی می‌ترسیدم با مخالفت روبرو شوم . با این کشمکش روحی ماهی چند گذراندم تاشبی که منزل خاله جان مهمان بودم موقعیتی پیش‌آمد که با هزاران بیم‌وامید پیشنهاد ازدواج به دختر خاله‌ام دادم و گفتم خواهش می‌کنم به این پیشنهادمن‌با دقت‌توجه‌کنیدچون ما با هم اختلاف سن داریم . من سی‌و دو سال دارم و شما پانزده سال . لحظه‌ای‌که‌در نظرم سالی گذشت ایشان نظر موافق خود را اظهار داشتند و خلاصه بعدازتهیه‌مقدمات سال بعد عروسی کردیم و زندگی بسیار خوش و با نشاطی را آغاز نمودیم .از مطلب‌دور شدیم . سال ۱۳۲۰ شمسی است . پانزدهم خردادماه به‌شمیران‌رفتیم .به واسطه‌زیادی کار اغلب تا چند ساعت بعد از وقت اداری در وزارت‌خانه بودم‌ووقتی‌هم به‌منزل‌میآمدم می‌بایست پس از صرف غذا باز به وزارت خانه برگردم و تا پاسی‌ازشب به‌کارمشغول‌باشم بدین مناسبت مطلقا " فرصت استراحت و مجال گردش با خانم و بچه‌ها را نداشتم .

در آن سال دخترم شش سال و پسرم فریدون یک سال داشت و خاله‌ام نیز چون تنها بود در باغ ما می‌آمد و بهترین مونس ماها و بچه‌ها بود .

من با همه صرف وقت که در وزارت خانه می‌کردم باز هم مقداری از کارها را به منزل می‌آوردم و در آنجا انجام می‌دادم . یک‌روز جمعه که‌زیرچادرمشغول انجام‌کارهای‌اداری بودم و همه اهل منزل نیز سعی داشتند سرو صدائی بر پا نشود تا پسرم‌که مریض‌وعلیل بود و بعد از یک شب بی خوابی به خواب رفته بود استراحت کند ناگهان صدای دو تیر که در گوشه‌باغ‌خالی‌شد سکوت منزل را درهم شکست و پسرم از خواب پرید و گریه‌وناله آغاز کرد . من که فوق‌العاده عصبانی شده بودم از چادر بیرون آمدم نوکر را صدا زدم‌و به صدای بلند گفتم برو ببین این‌فلان‌فلان‌شده‌کیست‌که‌توی‌باغ آمده و تیراندازی‌می‌کند و خودم نیز از جلوی استخر به سمت گندم کاری رفتم‌و ازدور دیدم‌جوانی‌با لباس‌نظامی

ایستاده و نوکر ما با او صحبت می‌کند و آن جوان بدون اینکه به طرف من بیاید برگشت و از دیوار باغ که خراب بود خارج شد من به داد و فریاد خود پایان نداده‌بودم‌که‌نوکر آمد و گفت شاهپور علی رضا بودند وچون دیوار باغ خراب شده بود تصور نکرده‌بودند که کسی در باغ باشد و برای شکارکبوتر که در گندم‌کاری بود تیراندازی‌کرده‌بودندووقتی فهمید که کسی در باغ ساکن است رفت .

من از اینکه داد و فریاد کرده و ناسزا گفته بودم خیلی ناراحت شدم و علت‌اصلی‌هم آن بود که پسرم بعد از مدتی بی خوابی تازه به خواب رفته بود و با صدای تیر ازخواب پریده بود و ناچار از روی عصبانیت مطالبی گفته بودم .

عصر به‌من اطلاع دادند که فردا ساعت ده صبح به دربار رفته با مرحوم مؤدب‌الدوله نفیسی پیش‌کـــار والاحضرت ولایتعهد ملاقات کنم .

این را هم بگویم که من در باغی که بودم تلفن نداشتم و به وسیله تلفن منزل‌مرحوم معتمدالسلطنه که همسایه ما بود مکالمات تلفنی ما انجام می‌شد . این احضارجریان‌صبح رابیاد من آورد و ناراحت شدم و نزد خود تصور کردم والاحضرت‌شکایتی‌کرده‌اند و این احضار بر اثر آن شکایت است . شب را به ناراحتی به‌صبح رساندم و بامدادپگاه‌به‌دربار نزد مودب‌الدوله نفیسی رفتم .

ایشان گفتند والاحضرت همایون اراده فرمودند شرفیاب شوی و قرار شدباهم شرفیاب شویم .

برای‌من علاوه بر ناراحتی تعجب هم دست داد چون‌در زمان‌اعلیحضرت‌فقیداشخاص و وزرا حق مراجعه به والاحضرتها را نداشتند و والاحضرتهاهم‌اگر کاری‌داشتند به وسیله دفتر مخصوص یا پیش‌کاری والاحضرت ولیعهد اوامرشان را ابلاغ می‌نمودند .

خلاصه شرفیاب شدیم و این اولین بار بود که من خدمت شاهنشاه آریامهرکه‌آن زمان ولیعهد بودند شرفیاب می‌شدم .

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۹

شریان‌زندگیش مرا ، که پادشاه مردهٔ دزه‌ام
تدهین میکند!
سخن و شعر آدامز شاعر آمریکائی که نگران امکانات علوم و تکنولوژیست
(تاریخ ادبیات آمریکا ترجمه دکتر حسن جوادی)

مدرسی طباطبائی

چند سند تاریخی مربوط باصفهان

در نوشته های ایرانشناسان خارجی اعم از کتب و مقالات اسناد تاریخی فراوانی به صورت پراکنده به چاپ رسیده است . قسمتی از این اسناد از مجموعه‌های خارجی و بخشی نیز از مجموعه‌های ایرانی است که معمولا "ـ به خصوص نوع دولتی آن ـ دردسترس محققان ایرانی نیست و جای خوشوقتی است که سازمان‌ها و موٴسسات وحتی افرادی که این گونه مجموعه‌ها را در دست دارند و اجازهٔ استفادهٔ از آنها را به هیچ وجه و باهیچ توسل ونمهیدبه محققان ایرانی نمی‌دهندنسبت به ایرانشناسان خارجی گه گاه انعطاف وعنایتی نشان می‌دهند و این موجب می‌شود که به فضل کوشش و همت همین خارجیان گاه برخی مدارک و اسناد تاریخی از مجموعه‌های ایرانی در معرض استفاده و اطلاع ایرانیان قرار گیرد که برای خود ما دست یافتن برآن جزء محالات عادی شمرده می‌شود .

اشکال کار این است که تحقیقات خارجیان نیز به نوبهٔ خود کمتر مورد اطلاع اهل فضل قرار می‌گیرد و در صورت آگاهی یافتن نیز دسترسی بر بسیاری از آنها خالی از مشقت نیست .

دراین قبیل نوشته‌ها ، از جمله به تعدادی از اسناد تاریخی مربوط به اصفهان برخورد می‌شود که در تحقیقات اصفهان شناسی بسیار مغتنم و سودمند است و اشاره به برخی از آنها که اکنون در مد نظر است بی‌فایده به نظر نمی‌رسد :

۱ ــ اسناد مربوط به بقعهٔ شهنشهان وخاندان شاه علاءالدین محمد نقیب :

سیدشاه علاءالدین محمد نقیب فرزند شاه قطب الدین محمد از بزرگان سادات حسینی اصفهان (۱) و ثمرهٔ شجرهٔ آل طه ویس (۲) درسال های ۸۴۶ ــ ۸۵۰ در روزگاری که میرزا سلطان محمد بایسنغر برنیای خود شاهرخ شوریده و بر قم و اصفهان بهاستقلال فرمانروایی می‌نمود در شمار هواداران وی بود و میرزا سلطان محمد او را در امر ملک دخلی عظیم داد (۳) و به پیشوایی عراق ملکا " ومالا " ومنصبا " برداشت ودر مشاورت امور مملکتی از دیگران ممتاز گردانید (۴) ، وبه همین جهت پس از لشکر کشیدن شاهرخ

۱ ــ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی : ۳۷۸ چاپ تهران .

۲ ــ تاریخ جدید یزد : ۲۴۲ .

۳ ــ احسن التواریخ روملو ۱۱ : ۲۵۷ .

۴ ــ دیار بکریه ۱ : ۲۸۷ .

[redacted]

به عراق که به گریختن میرزا سلطان محمد مزبور انجامید به سعایت گوهرشاد همسر شاهرخ در نیمهٔ ماه رمضان سال ۸۵۰ بر دروازهٔ شهر ساوه به دار آویخته شد (۱).

بقعهٔ شهشهان اصفهان مدفن همین سید شاه‌علاءالدین محمد است که به فرمان میرزا سلطان‌محمد بنا شده و کتیبهٔ گچ بری بقعه به ثلث سید محمود نقاش (نویسندهٔ کتیبه‌ای در مسجد جمعهٔ اصفهان مورخ ۸۵۱) ازهمان زمان برجای مانده است . پس‌از آن در اوائل قرن یازدهم نیز از این بنا تعمیری به عمل آمده که کتیبه‌ای از کاشی معرق مورخ ۱۰۱۳ در داخل بقعه حاکی از آن است . وصف این بنا و کتیبه‌های آن در تذکرة القبور گزی (۲) و گنجینهٔ آثار تاریخی‌اصفهان (۳) وآثارملی‌اصفهان (۴) دیده‌می‌شود .

اسناد مربوط به این بقعه در اختیار سید حسین شهشهانی از بازماندگان‌دودمان بوده که ژان اوبن ایرانشناس معاصر فرانسوی بیشتر آنها را نزد او دیده و در دو مقاله از نوشته‌های خود در سلسلهٔ Archives Persanes Commenters آنها را معرفی کرده است . در برخی مصادر ایرانی که نویسندگان آنها پیش تر پاره‌ای از این اسناد را دیده‌بوده‌اند نیز از آنها یاد شده است .

چنین است فهرست اجمالی آنها :

۱) فرمان میرزا سلطان محمد بایسنغر مورخ ۱۲ ع ۲ – ۸۵۲ در وقف دو قریهٔ اصفهانک و در زیان از بلوک کرارج اصفهان و قریهٔ ولاسان فریدن (۵) . این سند را آقای‌دکتر نوائی نیز دیده ودر تعلیقات جلد یازدهم احسن‌التواریخ روملو از آن سخن‌داشته (۶) ومی‌گوید که‌مهرقاضی ابوبکر طهرانی اصفهانی نگارندهٔ دیار بکریه را برآن دیده است . درتعلیقات کتاب از سعدی تا جامی (۷) و درگنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان (۸) هم از آن یاد شده جز آن که در " از سعدی تا جامی " تاریخ سند را ۱۲ ع ۱ – ۸۵۲ و در کتاب اخیر ۲۲ ع ۱ این سال نوشته‌اند که با نقل اوبن اختلاف دارد .

---

۱ – دیار بکریه ۱ : ۲۸۸ / مطلع السعدین سمرقندی ۲ : ۸۶۶ چاپ لاهور احسن التواریخ ۱۱ : ۲۶۰ .

۲ – چاپ دوم : ۱۸۸ – ۱۹۳ .

۳ – صفحات ۳۳۳ – ۳۴۱ .

۴ – صفحات ۸۰۲ – ۸۰۵ .

۵ – مقالهٔ او در یادنامهٔ ماسینیون ، چاپ دمشق که عنوان کامل آن چنین است :

Note Sur Quelques documents Aq-Qoyunlu (Archives Persianes Commenters 1) Melanges Louis Massignon. Damas.1956.vol 1. 11.pp 122-147 ;

۶ – صفحهٔ ۷۰۱ .

۷ – صفحهٔ ۶۵۰ چاپ دوم . ۸ – صفحهٔ ۳۳۶ .

۲) فرمان یعقوب بیک آق قویونلو مورخ ۵ع۲ ــ ۸۸۴ در واگذاردن مزرعهٔ ولاسان‌فریدن از موقوفات بقعهٔ شهشهان به متولی بقعه که در آن تاریخ شاه تقی‌الدین محمد فرزند قوام الدین حسین برادر شاه سید علاءالدین محمد نقیب بوده است (۱) . دراین سند از فرمان ابوالقاسم‌بابر در همین باب و فرمان اوزون‌حسن مورخ ۱ شعبان ــ ۸۷۹ برای‌شاه نورالدین برادر شاه تقی الدین محمد مزبور، و دختر شاه سیدعلاءالدین محمد نقیب یاد می‌شود (۲) .

۳) طومار مورخ دق ــ ۸۸۶ در تاءیید وقف بودن اصفهانک و در زیان و ولاسان، با سجل و اشهاد جلال الدین دوانی (محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوانی والی شرعیات فارس بالتفویض السلطانی) دانشمند مشهور آن دوره و قاضی عیسی شکرالله ساوجی وزیر یعقوب بیک آق‌قویونلو و قاضی‌ابوبکر طهرانی یاد شدهٔ پیش (مولف دیار بکریه) (۳). این سند را آقای علی اصغر حکمت نیز دیده و در پاورقی صفحات ۶۵۰ ــ ۶۵۱ کتاب از سعدی تا جامی وصف کرده است .متن سجلات یاد شده نیز در همان پاورقی نقل شده‌و عکس قسمتی‌از پائین‌سند که مشتمل بر سجل دوانی است در برگ ضمیمه‌ای (میان‌صفحات ۶۵۲ ــ ۶۵۳) به چاپ رسیده است .

۴) صورت مجلس حکم محکمه شرعی در مورد وقف بودن قریهٔ اصفهانک کرارج‌که‌رستم بیک‌آق‌قویونلو به للهٔ خود عبدالکریم بیک بخشیده و شاه تقی الدین محمد متولی‌وقف به محکمهٔ شرع اصفهان شکایت برده بود، مورخ ۱۰ شعبان ۹۰۰ (۴) . از این سند نام گروهی از بزرگان آن دورهٔ اصفهان که به عنوان شهود به نفع شاه تقی‌الدین محمد در محکمهٔ شرع شهادت‌داده‌اند و قضات حنفی و شافعی اصفهان که آن را توشیح کرده‌اند دانسته می‌شود . اوبن نام‌همهٔ این افراد و همچنین ۲۶ تن از بزرگان را که بر سنداشهاد نوشته‌اند نقل نموده است .

۵) فرمان رستم بیک آق قویونلو مورخ ۱ رمضان ۹۰۰ در بارهٔ ضبط و سرکاری موضع اصفهانک که به دنبال حکم مزبور صادر شده و در آن گفته می‌شود که پیش‌از این موضع مذکور با حکم‌دیگری از همین پادشاه سیورغال للهٔ اوعبدالکریم بیک بوده وچون‌در این سال موقوفه بودن آن به ثبوت رسیده به موجب این فرمان مقرر گردیده است که آن را به

۱ ــ یادنامهٔ ماسینیون ۱ : ۱۳۸ ، این شاه تقی الدین در سال ۹۱۰ کشته شد (روملو ۱۲ : ۸۲ و ۸۵) .

۲ ــ همان جا ، نیز ببینید : فرمانهای ترکمانان قراقویونلو‌آق قویونلو ، ص ۸۱ .

۳ ــ یادنامهٔ ماسینیون ۱ : ۱۳۷ .

۴ ــ یادنامه ماسنیون ، مقاله اوبن .

تصرف شاه تقی الدین محمد نقیب متولی شرعی گذارند(۱) .

این سند پیش از آن در تذکرة القبور گزی (۲) به عکس و حروف چاپ شده بود و سپس در شمارهٔ اول سال ششم مجلهٔ وحید(۳) وکتاب فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو(۴) نیز نقل شده است . تعجب است که در هنگام تدوین این کتاب کلمهٔ " امارت مآب " را در سطر ششم فرمان ــ که در عکس سند بسیار روشن است ودرتذکرة القبور و یادنامه به اشتباه "ابدزتان" خوانده‌اند ــ نتوانسته بودم درست بخوانم و جای آن را نقطه چین کرده‌ام .

۶) فرمان شاه اسماعیل صفوی مورخ ۱۴ دق ــ ۹۱۰ در واگذاردن مقام نقابت نقباء عراق عجم به شاه قوام‌الدین حسین برادر شاه تقی الدین محمد مزبور و تنفیذ او درمقام‌قاضی القضاتی اصفهان (۵). این شاه قوام الدین پس از این نظارت دیوان اعلی‌یافت (۶).

۷) فرمان شاه طهماسب مورخ ۱۰ رجب ۹۳۱ در مورد سیورغالات معزالدین محمد فرزند شاه تقی الدین محمد مزبور (۷) که پس از این به صدارت رسید (۸) .

۸) فرمان‌همان‌پادشاه در بارهٔ همان سید با اشاره به فرمان مورخ ۲ ج ۱ ــ ۹۴۰ که‌تاریخ آن مشخص نیست (۹) .

۹) فرمان شاه عباس اول مورخ ج ۲ ــ ۱۰۰۶ در بارهٔ میرزا محمد امین نوادهٔ شاه‌تقی الدین محمد(۱۰).

۱۰) استشهادی از اوائل‌قرن یازدهم مربوط به قراءاصفهانک و درزیان و ولاسان موقوفات بقعهٔ شهشهان که تولیت‌آنها به شاه تقی الدین محمد نقیب مفوض بوده و درآن روزگار امیر تولیت به نوادهٔ او میرزا محمد امین حسینی مزبور منتهی شده بوده است . با سجل شیخ بهائی و جلال الدین محمد ترکه و محمد مؤمن خنجی و خلیفه سلطان ومعزالدین محمد شریف(۱۱)

---

۱ ــ همان جا .
۲ ــ میان صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ ، چاپ دوم .
۳ ــ صفحات ۴۹ ــ ۵۰ .
۴ ــ صفحات ۱۰۹ ــ ۱۱۱ .
۵ ــ همان مقاله یادنامهٔ ماسینیون .
۶ ــ لب التواریخ : ۲۵۷ .
۷ ــ جزوهٔ تألیفی آقای اوبن با نام :
Note Preliminaire Sur Les archives du Takya du Tchina-rud (Archives Persanes Commentees 2) . Tehran.1955.p/14-15.
۸ ــ صحفهٔ سامی : ۲۳ چاپ وحید دستگردی .
۹ ــ جزوهٔ یاد شدهٔ آقای اوبن : ۱۵ ــ ۱۶ .
۱۰ ــ ایضا" : ۱۷ .
۱۱ ــ مقالهٔ یادنامهٔ ماسینیون ۱ : ۱۳۷ (پاورقی) .

این سند پیش از آن در کتاب "انساب خاندان های مردم نائین" تاءلیف عبدالحجة بلاغی (۱) خوانده شده و عکس آن نیز در همان جا به چاپ رسیده است (۲) .

۱۱) سند مورخ ۱۱۹۰ با اشاره به حکم قاضی القضات فارس مورخ ۸۶۰ که در آن تاریخ وارث ذکوری از شاه سید علاء الدین محمد نقیب باقی نمانده بود واین می رساند که فرزند او قطب الدین محمد پیرامون سال ۸۵۹–۸۶۰ درگذشته است (۳) .

*　*　*

جزاین ها بر سه سند دیگر در این باب آگاهی یافته ایم .

۱) صورت مجلس محکمهٔ شرعی اصفهان در باب دودیه از توابع اصفهان با نام های اندوان وفیروزآباد از بلوک قهاب که اقطاع تملیکی شاه تقی الدین محمد نقیب شده است با توشیح رستم بیک آق قویونلو وعلماء وقضات وحکام شرع اصفهان، مورخ ۲۰ ج۲–۹۰۲ . این سند را آقای ایرج افشار در نائین یافته ومتن آن را به عکس وحروف در مجله بررسی های تاریخی (۴) نشرنمودند وسپس درمجموعهٔ فرمان های ترکمانان قراقویونلو وآق قویونلو (۵) نیز به چاپ رسید .

۲) فرمان حاجی میزامحمد حسین صدراصفهانی مورخ ج۱– ۱۲۲۷ در واگذاردن امر برداشت محصول یک دانگ از قریهٔ اصفهانک واقع در بلوک کرارج اصفهان (موقوفهٔ بقعهٔ شهشهان) به میرزا محمد امین (از بازماندگان دودمان مزبور) از آن سال به بعد ، خطاب به میرزا باقر ضابط بلوک کرارج (۶) .

۳) فرمان ناصرالدین شاه مورخ ذق– ۱۲۶۶ خطاب به غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان در تعیین چهل تومان نقدو هشت خروار غله به صیغهٔ مستمری در وجه میرزا محمد باقر شهشهانی ، گویا از همین سلسله (۷) .

---

۱ – صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸ . فهرست کتابها ومقالاتی که تا آن زمان دربارهٔ موقوفهٔ اصفهانک وبقعهٔ شهشهان چاپ شده بود در صفحهٔ ۱۸۰ همین اثر هست .

۲ – صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱ .

۳ – مقالهٔ یادنامه ماسینیون ۱ : ۱۳۷ .

۴ – شماره ۴ سال هشتم .

۵ – صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۸ . اصل سند اکنون در "سازمان ملی اسناد ایران" است .

۶ – نسخه‌های خطی ، نشریهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱ : ۲۴۸ .

۷ – همان مآخذ : ۲۵۱ .

[redacted]

اینک متن اسنادشماره ۷ و ۸ و ۹ که در جزوه تاٴلیفی آقای اوبن در باب اسناد تکیه چهارود نطنز آمده و چون آن جزوه کمتر در دسترس است نقل متن سه سند مربوط به اصفهان و شهشهان آن را بی‌فایده نمی‌بیند:

(۱)

هــوالله سبحانــه و تعالـــی

بســم الله الــرحمن الرحیــم

یا محمد یا علــی

الحکم‌الله

ابوالمظفر طهماسب بهادر سیوزومیـــــز

حکام و داروغگان و متصدیان امور دیوانی و عمال دارالسلطنهٔ اصفهان بدانند (۱) که چون سیورغالات و مسلمیات دارالسلطنهٔ مذکور خصوصا " سیورغالات ومسلمیات سیادت ونقابت‌پناه افاضت و حقایق دستگاه فهامه العلمائی نقیب النقبائی‌معزالشریعه و الحقیقه و الدین محمدا به‌موجب فرامین مطاعهٔ متبعهٔ همایون از حشوبنیچهٔ اخراجات حکمی موضوع ومستثنی است و اگر حسب الحکم اخراجات حکمی بر ارباب سیورغـالات واقع می‌شودخصوصا " ده یک مستوفیان کرام دیوان اعلی حسب التفصیل حواله‌میدارند و اخراجات خلاف حکم در ممالک مسدود فرموده‌ایم . بنابراین اصلا " یک دنیارویک من بار به‌علت‌اخراجات حکمی و غیر حکمی خصوصا "علفه وعلوفه و قتلغا و الاغ و الام وبیگار وطرح و دست انداز و پیشکش صاحب الکا ودوشلک ارکان دولت وعیدی و نوروزی‌وسلامی و رسوم داروغگی و کلانتری و شیلان بها برسیورغالات مذکوره و مواضع و محالی‌که داخل سیورغال باشد حوالتی ننمایند و پیرامون نگردند و قلم وقدم کوتاه وکشیده‌داشته‌داخل توجیهات و تخصیصات استصوابی ننمایند و بی آن که ممیزی از دیوان اعلی تعیین شود به علت حرز و مساحت و بازدید مدخل در سیورغالات ومحال متعلقه بدان ننماینـد و رعایت و مراقبت واجب دانسته ، از شکایت که موجب خطاب عظمی است محــرز باشنــد. ایالت پناهی حکومت دستگاهی عمده الامرائی جلال الدین جوهه سلطان تواچی و شهـر یاری(۲) اکابر ملاذی ضیاء یوسفـا و وکلاء ایالت پناه مشارالیه حسب المسطور مقـــرر دانسته تخلف ننمایند و از جوانب بر این جمله رفته ، همه ساله نشان و پروانچهٔ مجدد نطلبند . در عهده دانند(۳) و اگر بدین علت چیزی گرفته باشند باز گردانند .

۱ ــ اوبن : بـایـد . ۲ ــ کـذا . ۳ــ اوبن : دارند .

تحریرا " فی 　عاشر شهر رجب المرجب سنهٔ احدیٰ و ثلاثین و تسعمائه .
یا محمــد یا علــی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت 　　آن که به موجبی که در تاریخ دوم جمـادی الاولی سنهٔ ۹۴۰ حکم همایون ما صادر شده موٴکد به لعنت نامه موشح به خط اشرف مبلغ . . از جملهٔ مالی دارالسلطنهٔ اصفهان از محلی چند که در ضمن آن فرمان قضا جریان تفصیل یافته برعالی رتبت قدسی منزلت مستخدم الاعالی بالارث و الاستحقاق سلطان النقباء و العلماء علی الاطلاق معز الاسلام والمسلمین محمدا مسلم دانسته ، از حشو بنیچهٔ مملکت موضوع و مستثنی شناسند 　به همان دستور مقرر دانسته ، محال مزبوره را از حشو بنیچهٔ مملکت وضع نمایند و مطلقا به هیچ وجه من الوجوه برآن محال حوالتی ننمایند و ساوری و کندلک 　و ساوری نزول حال و ده یک ونیم سیورعال و ده یک رعیتی و شیلان بهـاء و چریک و مردنکار وبیگار و رسم المهر و رسم الوزاره و رسم الحساب و حق السعی عمال و رسوم داروعگی 　وکلانتری ومیرابی و عیدی و نوروزی و سلامانه و خرمن بهره و عیر ذلک آنچه معهود شده و آنچه به غیر از این سانح شود طلب ندارند و از آن تاریخ الی العایه اگر چیزی 　به سبب امور مدکوره گرفته باشند باز گردانند و به علت آن که نفصیل ساوری و کندلک و غیره که در ضمن نشان مرفوم نگشته موقوف ندارند (؟) و محال مدکوره را بـه حرز 　و مساحت در نیاورند و به علت عوامل و هیمه و کاه و مرغ و درازگوش و طرح و غلهٔ ابنیاعی و غیره نعرض نرسانند و در آب اندازان متعرض بندهای آن محال نشوند و وکلاء و مزارعان مشارالیه را غیر حصهٔ ارباب و رعیتی جزو مرفوع القلم و مترخان شناسند و اگر حکمی صادر شود که کائنا " من کان در اخراجات استــصوابی 　دست کلی دارند آن محال را از حصهٔ ارباب و رعیتی مستثنی دارند و تبعیض عامی که حاصل نمایند مستنـد نگردند که مالا " و خارجا " دانسته و در بسته شفقت فرمودیم و از هرچه اطلاق اسم طلب برآن توان نمود معاف نموده‌ایم و اگر دانسته یا نادانسته احدی به خلاف مسطور عمـــل نمابد به‌عهدهٔ داروعه و کلانتر وعمال آنجا که اگر چیزی گرفته باشند ستانیده‌بازگردانند و آن کس را 　به سزا و جزاء خود رسانند که موجب عبرت دیگران باشد و اگر احیــانا " حکمی صادر شود که اطلاق بر ارباب سیورعالات کنند مثل چریک و رسم المهر و ده یک و نیم و مفصل در دیوا ن اعلی 　مرفوم گردد مستوفیان کرام جمیــع سیــورعالات اســـلام ملاد مومی الیه‌را داخل مفصل ننمایند و جمیع مضامین آن حکم جهان مطاع را من المبداء الی المقطع ممضی و منفد شناسند و ساعی در تغییر و تحصیل نقیض آن‌را 　از مطرودان و مردودار این دودمان ولایت نشان شمرند و هر ساله در این باب پروا نچه مجدد نطلبند

[redacted]

و تخلف نورزند و شکر و شکایت ایشان را عظیم موءثر(۱) شناسند.

تحریراً" فی...

(۳)

الملـــک للـــه

فرمان همایون شد آن که چون محال متعلقه به سرکار سیادت و نقابت پناه هدایت و نجابت دستگاه حقایق و معارف انتـــباه متبوع اعاظم السادات والنقبـاء الکرام مرتضی ممالک اسلام مقتدی طوایف انام شمسا میرزا محمّد امینا حسب الحکـــم جهان مطاع به سیورغال او مقرر و از حشـــو بنیچهء اخراجات و استصوابات مملکت حکمی و عیرحکمی موضوع و مستثنی است بنابراین مقرر فرمودیم که عمال دارالسلطنهء اصفهان من بعد به هیچ وجه من الوجوه به علت اخراجات و عوارضات از الاغ و بیگار و طـــرح و مرد تفنگ چی و کاه و هیمه و مرغ و عوامل و غیر دلک به هر اسم و رسم که بوده ســاســد حوالتی و اطلاقی به سرکار مومی الیه و رعایا محال معلقه به او سموده، مـوضــوع و مستثنی دارند و اگر به طریق شاهی سیون به علت مدکورات از مملکت چیزی طلب نمایند وکلاء سیادت و نقابت پناه مومی الیه را مطلع سازند که بدانچه مسر و مقدور باشد خود از محال خود سامان دهند و بدون علت اطلاق و حوالتی به رعایاء محال معلقـــه به سیادت و نقابت پناه مومی الیه ننمایند و مزاحمت نرسانند. در این باب مدعی دارند به عهدهء داروغـــه و وزیر دارالسلطنهء مدکور که در این باب نهایت امداد معدم دارند و در عهده دانسته، از فرموده تخلف نورزند.

شهر جمادی الثانی سنهء ست و الف.

پرده نقاشی

شخصی که پرده‌های تصویر می‌فروشد در بازار حراج خانهء لندن تصویری قدیم به پول جزئی خریده بود بعد از آنکه پاک کرده بود دیده بود که از کار استادهای قدیم است که در این ایام این طور نقاشها پیدا نمی‌شوند و نام نقاش پردهء مزبور میشل انجلو (میکل آنژ) است. چون کارهای این نقاش و استادهای دیگر آن ایام در رم بسیار است و نقاشهـــای آنجا از کارهای قدیم سر رشتهء خوب دارند تصویر مزبور را به شهر رم برده و به اجــلاس نقاشهای آنجا نموده همه تصدیق کرده‌اند که کار میشل انجلو و صدوشصت و پنجهزار فرانک که شانزده هزار و پانصد تومان پول ایران باشد قیمت کرده‌اند. " نقل از روزنامه وقایـــع اتفاقیه ــ شماره ۱۲ــ جمعه ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۷ "

---

۱ ــ اوبس: موءید.

ترجمه از

دکتر محمد علی نجفی

پشت دروازه زمان
دیدها و اندیشه ها

حاشیه‌ای از مترجم

بشر دارد زمانه جدیدی میشود و خانه تکانی میکند و پیش از رسیدن به این دروازهٔ عظیم زمانی ، دچار دلهره ، اضطراب ، عصیان ، تشویش ، بحران فکری و روحی وحشت و نازائی بی نظیری گردیده است . صدها تیره و رنگ ، صدها نوع و گونه آدمها به آن آلوده شده‌اند و صدها پرچم بالا رفته است که تاریخ را در خود گیج کرده و راه او را نیز تاریک ساخته . . . . . .

در همهٔ ابعاد دید و اندیشه . . . . عصیانگر نادان . . . . صوفی ضرور . . . آزادی خواه مزدور . . انقلابی پوچ . . . متدین ابله . . . نویسنده‌تهی . . . متفکر جبون . . مورخ چاپلوس از همه رنگ و بوئی همه و همه . . در پشت دروازه عظیم زمان . . که کسی‌را از پشت آن نه خبری هست و نه اطلاعی در توفقند که دست تقدیر چه جامی و از کدام شرابی بحلقوم بشریت سرگردان خواهد ریخت . همه گیج و سرگردان . آیا شربت‌خوش است یازهرعلقم که‌تنها زمین میماند و خوکهایش (۱) وبهرحال در انتظارساعت صفرا .

ابعاد فاجعهٔ فعلی انسان حداقل در حد پهنای دست یافته‌های خود انسان است که در حداقل پهنای منظومهٔ شمسی است اگر کمی فراتر هم نباشد .

در تاریخ چندین هزار ساله ، انسان هیچ گاه در این مقیاس و بعد نسبت به همه " ارزشها " دچار چنین "شک " فاحشی نشده است و نمونه از آثار فصکران :

آدم‌سترایکر: ((ADAM STRIKER)) سالها است در سیر و سیاحت است . از استرالیا تا کوره ده‌های هند و پاکستان و از واحه‌های عربستان تا کرانه‌های مدیترانه ، و تا عمق اندیشه عرب و شرق ، کاروان انسان را با چشمانی باز می‌بیند و با گوشهائی بازترصداها ونداهارا میشنود وشاید هم در هر دو مورد هم استعیان (۱) میکند و هم استراق (۲) دارد . او فردی است کوسموپولی‌تن ((COSMOPOLITAN)) از شک شروع میکند تا به شک تندتری وسرسخت‌تری برسد و بعد به شک در خود شک . او خشمی پیامبرانه دارد و فریادی فکورانه . متعرض به همه ارزشهای ریز و درشت ، زمینی و آسمانی ازلی و غیر ازلی آن . نهیبی دارد به بشریت به قبل و به بعد ، بر علیه تاریخ

[redacted]

و ماقبل آن . بر همهٔ کسانی که در نمایشنامه " پیدایشی " شرکت داشته‌اند از خودش و شیطانش و فرشتگانش . در نفی همه‌چیز کنکاش دارد . در عین حال همه چیز را هم میخواهد . از "اسارتها" بکلی‌تهی است . و همه افسارها را بدور انداخته است . نقدی دارد آتشین بر علیه کاروان بشریت از روز اولش و قافله سالار آن که معتقد است خشت کج از " آغاز" است و نه از شیطان . با اندیشه فکورانه چنان بسرت‌میکوبد تا بیداری لذت‌بخشی بتو بدهد در عین حال بدون هیچ تسلی خاطری ، در جهانی پر از درد و وحشت . وانگهی با انگشت سبابه و با سیمائی آکنده از پرسش "طناب" رهائی را بتوکه کاروان بشریت هستی‌نشان میدهد که‌نه از تاک ، نشان بماند و نه از تاک نشان . ولی باز در ماورای همه و همه این فریادها یک نکته نهفته است و آن عظمت انسان . . . . . و عم انسان . . . . حرمت و جای انسان . . . . و گرمی خود انسان که مطلق این وجود است .

و با او در قطعه زیر آشنا شویم :

خورشید عروس هزار داماد

خورشید این توده تهی و ابله ، که بزرگترین و زیباترین‌موجود بدقواره‌ایست که در پهنهٔ کیهان بچشم میخورد ، اگر میتوانست بر موجودیت خود معترض باشد و بر بودنش و بر رفتارتحریک آمیز کودن‌بارش ، اقتضا داشت‌که در جستجوی اقیانوسی عظیم در پهنهٔ کیهان باشد تا بتواند این تنه تهی و پوچ را در بر بگیرد و یک سره به سوی این اقیانوس میشتافت و خود را در آن غرق و خود کشی میکرد

خورشید ــ جلال و ابهت این جهانی که‌می بینیم ــ در توقف گنگ و لال خود ، در چرخیدن احمقانه ، ذلیلانه ، بدام پیکری را که بدست ناتوانی آرایش شده در معرض دید همانطور که بی‌مایه‌ترین زن آرتیست ، بی‌پروا تن ناهنجار خود را که با دستی زشت آرایش یافته خود را به ننگین‌ترین نمایش میگذارد ، انرژی و نیروی خود را که نمیداند از کجا بدست آورده و برای چه به او داده شده و از چه تدبیری و برای کدام درک وهوشی .

در پهنه آسمان بر مردم ، خدایان ، حشرات ، خلاء وحشتناک و نازا ظاهر میشود . . . . . بی آنکه اعتراضی داشته باشد خشمی نشان دهد ، غمی بگیرد . . . بیمار شود . . . عصیان کند . یا . . . بپرسد .

برای چه‌بوجود آمدم . . . بکجا برده میشوم . . . . چه کسی این راه را برای من ترسیم کرد . . . . و بسود که ؟ هدف چیست . . . . آغاز از کجا است . . . . و پایان چه خواهد بود استراحت کی . . . از کجا . . . . به کجا .

[redacted]

خورشید ــ جلال و ابهت این جهان پوچی که می بینم ــ هم چنان ابلهانــــه مانده است با دهان باز . . . . . بی‌آنکه چیزی بگوید ! . . . بی آنکه کاری بکند . . . . زیرا محاجه وجود را نمی‌شناسد و مقاومت را قادر نیست و هر دو را نمی‌شناسد و نمیتواند ! !

و اگر خورشید ــ شکوه پوچ این گنبد دوار ــ منطق و محاجــــه را میشناخت و میتوانست ؟ .

ما اکنون در اینجا نبودیم تا در بارهٔ کودنی و حماقت خورشید ، بیهودگـــی وجودآن صحبت‌بداریم . . . اسراف نادانانه در دادن بی‌حساب به آن و به موکب کودن او .

چرا آسمان‌خود را محکوم‌نمیکندو به خودکشی خود نمی‌شتابد ! . . . . از گردش خود متنفر نیست و از آنچه که می‌بیند و با آن روبرو میشود فریاد ندارد !

چرا از درددردمندان ومغلوبان بسوی‌مرگ نمی‌شتابد ! و بر زجر آنان که دنبال تسلی خاطر هستند . . . . .

او چنین کاری نمیکند . . . . زیرا او " منطق و محاجه " را نمی‌شناسد .

اندیشمند در شک دائم است
و نادان در یقین مطلق

آرزو دارم که مجامع بین‌المللی دســت به یک حمله جهانی در ایجــاد شک در نزد همه کس نسبت به همه چیز و همه کس بزنند . مردم و همهٔ مردم را وادارد کــــه در یقینهای خود شک کنند . هر گروهی در یقین خود نسبت به خدایانش ، مــذاهبش راه و رسمش ، عقایدش ،حماقتهایش که آن‌بالاترین و والاترین است ! . و آرزو دارم که در همهٔ جوامع بشری ، فعالیت‌هائی در این ردیف ایجاد شود . ایجاد این حمله شک در سطــح جهانی و ملی یکی‌ازراههای ایجاد صلح و برقراری دوستی‌و محبت بین همهٔ مردم جهان و مقاومت در برابر دشمنیها ، تعصب ، و جنگهــا است.

من فضیلتی بالاتر و والاتر از این نمی‌بینم که هر فردی این دید را در خــود و در وجود خود نابود سازد که راه و رسم او دین و مذهب ، خدایان ، ملت ، راه و روش ، رئیس او بالاتر و مرجحتر از دین و مذهب ، خدایــــان ، مــلت راه و روش رئیس‌دشمنش باشد .

شک آنست که با تمام وجودت ، با همهٔ اندوه و عصیانت بر آنچه که مــی‌بینی بر آنچه میکنی اعتراض کنی . زیرا در آن پوچی ، درد ، آزار ، مرگ ، بیهودگی ، تــرس‌و نفاق نهفته است . انسان در برابر جهانی قرار دارد که بر علیه او است ، با او ناسازگار است از آن رنج میبرد و همواره او را بمبارزه می‌طلبد ، و بر خلاف میل و تــوقع او است .

انسان نمی‌تواند جهان‌را ترک گوید یا آنکه با آن سازگار شود و در برابر این واقعیت مهر سکوت را نیز نمی‌تواند بر لب بگذارد . نمیتواند این جهان را نبیند و نخوانـــد . پس انسان محکوم به شک است ، شک در آنچه که میکند و می‌بیند و شک به آنچه که نمی‌کنـد و نمی‌بیند زیرا او در آنچه که میکند و می‌بیند مشکوک است . و اگر انسان شک نکند اودر سکوت با نفس خود ، با آنچه را که میکند معجزه کرده است و نیز با دیگران که مدام به‌او دروغ میگویند و او نیز به آنان دروغ میگوید .

تو شک میکنی پس انسان هستی و اگر شک نکنی شاید انسان بشمار بروی . آنکس که شک میکند حتما" انسان است غیر ممکن است که پیرامون خود را ببینی و بخوانـــی و شک نکنی . ولی آیا ممکن است با پیرامون خود و مردم ارتباط داشته باشی بی‌آنکه آنانرا ببینی و بخوانی ، در هر سطحی از رویت و خواندن . شک عین دیدن و خوانـــدن است و سپس گفتگو و نجوای‌آدمی‌با درون خود و با دیگران در بارهٔ این دیدن و این خواندن کسانی که شک نکنند کسانی هستند که نمی‌بینند و نمی‌خوانند و با خود و با دیگران در این موارد گفتگو ندارند .

آیا شک یک حالت انسانی است یا سطحی از انسانیت و آیا حالتی است فـــردی و یا حالتی اجتماعی ! .

هیچ موجودی‌جز انسان نمیتواند با شک سروکار داشته باشد . و خیلی تعجب‌آور است که در درون جوامع بسته و متخلف افراد شکاک پیدا بشود ، زیرا این جوامـع بسته آنچه را که از خدایان ، راه و روش‌ها ، گورها ، دردها ، پوچها ، دارند بتدریج تبدیل به پوششهای ثابت عقلانی و تاریخ و اخلاقی میشود که همه از آن تبعیت میکنند همانطور که طبیعت از قوانین خود پیروی دارد . و شاید همهٔ جوامع ، شک را شناسائی نداشته‌باشند ولی در بعضی جوامع باز متفکران و دانشمندان شک میکنند و با این شک تمرین میکنند و مآلا" از مراحل شک به افقهای جدید فکری میرسند و جامعه بشریت در راههای جدیدی نفس تازه میکند جوامع بسته همهٔ پدیده‌ها را در یک بعد می‌بینند و در یک حجم و یک رنگ و با این پدیده هیچ رابطه هوشیارانه ندارند ، با آنها سروکار دارند بی‌آنکه از این پدیده‌ها یا از خود پرسشی داشته باشند و مسئولیت در گناه و خطا را پی‌جو گردند .

چشمان‌آنان‌حفره‌هائیست ، نه چشم . مسائل‌در درون چشم آنان میفتد بی‌آنکه آنراببینند . شک تنها جنبهٔ عقلانی ندارد ، شک در رفتار و بیان . و آن عصیان برآنچه طی هزاران سال بر جا مانده است میباشد .

شک یک‌پروسه روانی ، عقلانی ، اخلاقی‌سنگینی ، پیچیده و مشکل و بسیار سخت است .

شک پروسه‌ای‌است که هر انسانی قادر به تحمل درد آن ، عمق آن ، رنجهای آن را ندارد جزکسی‌که با دید کامل به همه اطراف بنگرد ، کسی‌که با همهٔ خردها بـــر همهٔ خطاها اعتراض کند ، کسی‌که باهمه اعصابش بر همهٔ دردها معترض باشد ، کسی‌که به همهٔ آدمها در سراسر جهان با همه تریبونها گوش فرا دهد . در همهٔ موارد ، بهمهٔ بهتانها و دروغها و پوچها . همهٔ خدایان را بشنود بهمهٔ زبانها از همه مخلوقات . آیا کسی چنین کاری میتواند بکند ؟

شک آنست که با همهٔ وجودت فریاد برآوری ، با همه درد و خشمت از آنچه که میکنی و به آن اشتغال داری ، و این شک سرانجام طلوع خورشید و باز شدن غنچهٔ گل و زیبائی کودک را تبدیل به اعتراض و فریاد و نفرین بر علیه خدایانی که اینها را ساخته و آفریده‌اند ، انگهی به بی‌رحم‌ترین روش آنها را نیست و نابود میکنند میشود . میدهد و میگیرد ، سلامت می‌بخشد و با بیماری آنرا نیست میکند ، لذتها را می‌بخشد و با ضعف و ترس و محرومیت آنها را سرکوب میسازد ! عمل شک مجازات انسان است ولـــی معذلک اندیشهٔ انسان را چالاکی می‌بخشد و او را در خواندن کون و مکان آماده‌تر میسازد ، شک ورزش اندیشهٔ انسانی است در یقین همه احتمالات تحجر و تسلیم ، عجز زبونی و پوچی اندیشه و پوچی روان آدمی قرار دارد . یقین همه احتمالات تفکر ، اعتراض ، بـــحث و مجادله ، ردو کوشش ، مواهب فکری انسان رانابودمیسازد . بهمین علت همهٔ سیاستمداران و کلیهٔ کسانی‌که به حساب " حماقت آدمی " کسب و کار دارند به شک لعنت دارند وسعی دارند که همهٔ پدیده‌ها راحتی زلزله‌ها ، آتشفشان‌ها ، قحطی‌ها ، بیماریها ، تاءخیرها و تریبونها و برگزیدگان و متون مقدس را در خدمت به اهمیت و ارزش یقین بگمارند ! . یقین پوشش طلائی بر همهٔ ناهنجاریهای بشر است .

چه تفاوت بین انشتاین (این نابعهٔ جهانی که حرکت همهٔ کائنات ، در شیارهای مغزی او و در پنجهٔ قوانین ریاضی او انجام میگیرد) آدمی که گوئی نبوغ خدایان را در نقاط ناشناخته مغز خود محبوس کرده است . . . . چه تفاوت بین این انسانی که بر علیه همهٔ قوانین جهان قد علم کرده و با بیان محدود و حیرت انگیز خود ، خدایانی را که کون و مکان رابا هوی و هوس خود اداره میکردند ناگهان به زنجیرقوانین ریاضی و علمی کشیده و دخل و تصرف دلخواه آنانرا بکلی از پهنهٔ کیهان بدور ساخته ، چه تفاوتی بـا یکی از این افراد ، یکی ازاین هزاران جوامع که یقین کامل به همهٔ خدایان ریز و درشت و معلمین و مبلغین وبه همهٔ سخنهائی که هوش و فکر انسانی را به عفونت میکشد دارد ؟ .

اگر انشتاین در یکی از این جوامع بدنیا آمده بود چه میشد ؟ انسانیت بـــاید خوشحال باشد که این انسان از اهل دوزخ آفریده شد و نه از اهل بهشت و در میان اهل

دوزخ زندگی‌کرد نه اهل نعیم چه فاجعه‌ای سهمگین بود اگر این مرد از اهل یقین می‌بود و در عقل و دید و شعور خود شک نداشت و با ایمان به همهٔ فرضیات عمـــــر را سپری میکرد ! !

مسلما " در بهترین حالات آدمی گمنام در گوشهٔ کتابخانه‌ای یا دلال و تاجری خرد یا رئیسی فرعون مسلک میشد و شاید هم وزیری و یا شاعری چاپلوس در دستگاهـی و یا روزنامه‌نگاربی خاصیتی . و بیاد داشته باشیم که همه‌مفکران و برگزیدگان و پیغمبران کار خود را از شک شروع کرده‌اند حماقتهای انسان حداقلی را نمی‌شناسد که در آن حـد توقف کند و بیشتر تنزل نیابد ، همان طور که اعتلای انسانی نیز ضرری ندارد . شک یکی از نشانه‌های هوش انسانی است . ایمان واقعی ، اخلاص و دید عمیقانه به کون و مکـــان است و نیز حالتی از شجاعت نفس بشمار میرود که تنها به افرادی که در مصاف رهبـران فکری جهان بشریت قرار دارند بنحو کامل تعلق دارد . همه راهها به شک ختـم میشود . چگونه مرگ و زندگی در یک ردیف و یک فضا میتواند باشد . چگونه گل و گلشنی یک شکل میتواند بنماید ؟ و دست ساخته یک گوهر . و برای چه آفرینش دوم ؟ ! . پس اگر احساس فرد نسبت به آن‌دو یکی نبود چگونه ممکنست یکسان تفسیر گردد ؟ پس اگر تفسیر این دو با هم متفاوت‌شدپس چگونه نسبت به‌آفریدگار آندو میتوان یک دید و یک نوع از احساس داشت ؟ .

چگونه ممکن است نسبت به کسی که میکشد و نسبت به کسی که شفا میدهـد یک نوع احساس داشت ؟ !

منبع شک و یقین هر دو یکی است . منبع یقین خود سرچشمه شک است ومنبـع هر دو خود وجود و خود انسان با انبوهی از خدایانش، معتقداتش، راه و روشهـــایش، برگزیدگانش، هوشها ، حماقتها ، ستمهای او است .

گویند روزی سلطان محمود غزنوی بدارالشفا رفت . دیوانه‌ای را دربند دید و گفت ای دیوانه چه آرزوداری ؟

ــ گفت‌که دنبه میخواهم تناول نمایم .

ــ سلطان گفت درعوض دنبه ترب آوردند و باودادند .

دیوانه ترب‌میخوردوسرمیجنبانید .

ــ سلطان گفت که سبب سرجنبانیدن چیست ؟ .

دیوانه گفت تا توسلطان شده‌ای از دنبه‌ها چربی رفته است .



علي فروزاني
وکیل دادگستری

سرزنش خلق

سعدی از سرزنش خلق نترسد هیهات
غرقه در بحر چه اندیشه کند باران را

فرهنگ اصیل و غنی ایران که ریشه‌ای بس عمیق و وسعتی بس عظیم و بی‌مانند دارد موجب شده که بزرگترین خردمندان وانسان شناسان و اهل دلان دنیا را مفتون رایحه بی همتای گلزار خود بنماید تا جائیکه بگویند حتی حاشیه نشینی بر کرانه این اقیانوس جراءت و شهامت می‌خواهد.

گوته و نیچه از فیلسوفان و علمای غرب و دیگران دنیا را برای پذیرش حافظ کوچک و نا چیز دانسته و او را یکی از عالیترین و والاترین شاهکار خلقت می‌دانند در حالی که در میهن حافظ هستند کسانیکه نزدیک شدن به آثار حافظ را تحریم نموده‌اند.

غزالی که یکی از کم نظیرترین متفکران جهان است و افکار او موجب تغییر سیر تاریخ در قرن پنجم هجری در دنیا گردیده و بسیاری از دانشمندان غرب از جمله هانری لائوست او را انسانی چند بعدی دانسته و دنیا را هنوز در شناخت او ناتوان می‌دانند وجلال الدین سیوطی نیز که یکی از دانشمندان بزرگ مصر در قرن نهم هجری و مفسر بزرگ قرآن است در کتاب درج المعالی می‌گوید اگر قرار بود که بعد از محمد (ص) پیغمبری ظهور کند فقط در شاءن غزالی می‌بوده است. ولی در سرزمین ما نه تنها نام چندانی از غزالی نیست بلکه گاهی دیده می‌شود که بدخواهان او را عاقلی بر خلاف عقل می‌پندارند.

امرسون متفکر و نویسنده بزرگ آمریکا کتاب گلستان سعدی را از کتب مقدسه دیانتی جهان و یکی از اناجیل می‌داند و دستورهای اخلاقی گلستان را قوانین عمومی و بین‌المللی می‌شناسد ونیز بسیاری از متفکران غربی گلستان را بسیار ستوده و با نظری اعجاب آمیز در آن نگریسته‌اند. بنجامین فرانکلین مقام بوستان سعدی را در معنویت در رده بالاترین و شامخ ترین مقام قرار داده است.

یا فتوائی که آن کشیش و مفتی بزرگ غربی در یکی از مواعظ خود در خصوص ابیات از بوستان سعدی می‌دهد و آن را جزو آیات مفقوده تورات و انجیل می‌داند قابل دقت

است . و باز بعضی از علمای غرب تاثیر پذیری برخی از نویسندگان بزرگ مغرب منجمله آناتول فرانس سلطان نثر فرانسه را از سعدی می‌دانند و در عین حال دانشمند و شاعری شرقی او را کلک زرین خدا می‌داند .

اما چند سالی است‌که متاسفانه سایه‌شوم پرده پوشی بر فرهنگ غنی و بی نظیر این سرزمین ادراک می‌شود و بی مایگانی بد طینت در قلمرو وقاحت با روش فحاش و هتاک خود نسبت به بزرگان و مفاخر فرهنگ جهانی این‌سرزمین کودکانه‌خرده می‌گیرند .روزنامه کیهان چندی پیش را مرور کردم و در صفحه ۱۷ آن‌مقاله‌ای‌تحت‌عنوان (چرا سعدی ، خلیفه خونخوار عباسی را ستود ؟) به قلم آقای بهرام‌آریانا ارتشبد بازنشسته دیده شد . ابتدا دو مطلب دستگیرم شد یکی این که نامبرده متاسفانه سخنی که از سعدی گفته فهم مطلب نکرده و ثانیا" چیزی که موجب شادی من شد بد گوئی ایشان نسبت به سعدی بود چون با برداشتی که کردم تعریف ایشان از سعدی موجبات تکدیر خاطرم را فراهم می‌ساخت . تو خود حدیث مفصل‌بخوان از این مجمل .

۱ـ نویسنده مقاله در ستون چهارم مقاله خود گفته است (در آن دوران تاریک و پر آشوب که خونخواران مغول زاد و بومی جز پشته‌هائی از کشته و ویرانی‌ها و در به دریها و آوارگی‌ها برای کسی به جا نگذارده بودند و آمدندوکشتند و سوختند و رفتند برای‌سعدی هم یا رو دیار و میهن و زاد بوم نمی‌توانست نمودی داشته باشد . . . .) این‌طرز برداشت ایشان کاملا" بر خلاف حقیقت بوده و به قول‌سعدی ناشی‌از کدورت‌حاکمان‌درزمان‌معزولی است . و ایشان به وسیله ابراز میهن پرستی می‌خواهند مردم آمیزی و مهر جوئی نمایند! مسافرت سعدی به فرض که با حمله مغول مقارن باشد خلافی را ثابت نمی‌کند ، در تاریخ بسیار دیده‌ایم که هنگام تسلط بیدادگری در کشوری کثیری از مردان‌تاریخ ومبارزان‌اقامت در غربت را بر وطن ترجیح داده و رفع ظلم وجور را در خارج از وطن‌تدارک‌دیده‌وغالبا" بر قهر و جور پیروز شده‌اند .

آقای نویسنده مقاله به علت فقدان مطالعه و عدم درک مطلب در موردسعدی‌ونداشتن دقت در تاریخ ،سعدی را شناخته و از مسافرتهای وی فقط چیزی شنیده و بهتر از این نمی توانست برداشتی داشته باشد . باید بگویم در زمان سعدی زبان تفاهم علمی‌ملل‌مسلمان عربی بوده نظیر زبان لاتین در اروپای‌قرون وسطی لذا برای آگاه کردن همه ملت مسلمان در مورد مطلب مهمی لازم بود که به زبان عرب سخن گفته شود حمله مغول نه‌تنها مربوط به ایران نبوده بلکه اغلب کشورهای مسلمان زیر ضربات تازیانه مغول پریشان‌بودندسعدی تراژدی حمله‌مغول را در قصیده‌ای که حدود صد بیت است به زبان عرب به آگاهی همه ملل مسلمان و دنیارسانیده‌ودراینجا چندبیتی از آن اشعارسعدی رابه‌ترجمه‌نقل‌می‌نمایم :

((بداو تعالی من‌خراسان قسطل ــ فعادرکاما "یزول عن البدر . . . .
یعنی از خراسان گرد و غباری پیدا شد و بلند گردید (مغول) و توده ابر متراکمی را با خود آورد که از رخسار ماه (ایران) زایل نمی‌شود ــ از آتش فتنه‌ای که از شهری به شهر دیگر سرایت می‌کند به بخشایش خداوند پناه می‌برم ــ گوئی گروهی شیاطین (مغول)از بندها رها گردیدند و در ــ شهرها چشمه‌ای از مس گداخته جاری شد . کلاغان (مغول) در اطراف رزق خود گرد هم آمده‌اند و سیمرغ (منظور سلطان جلاالدین و غیره) درآشیانه خود منزوی شده است ــ از من مپرس روزی که دشمنان (مغول) شهرها را محاصره‌کردندچه رخ داد ؟ زیرا این حادثه قابل وصف نیست ای کاش از سختی‌های زمانه پیش از این مرده بودم و دشمنی نادان را (مغول) در حق دانشمندان نمی‌دیدم ــ لعنت خداوند به کسی که از خوان نعمت بر خوردار می‌شود و هنگام حمله دشمن (مغول) به مردم خیانت‌می‌ورزد (منظور کسانی بودند که علیه مردم به مغول پیوستند نظیر محمودیلواح‌خوارزمی‌ودیگران و دیگران . . . . . .) ــ تنم از گریه پیاپی در هم شکست‌مانند کنار رودخانه که از لطمات آب ویران می‌شود ــ اشک از چشمانم روان شدو سوزش فزونی یافت چنانچه درون دمل از باز شدن می‌سوزد ــ از من مپرس که دلت از غم دوری چگونه است عمق زخم سینه من حتی با فرو بردن میله جراحی در آن نیز معلوم نمی‌گردد ــ گوئی از خون برادران در اطــــراف قتــل گاههای آنان نباتات سرخ‌گون می‌روئید آیا می‌توان شکیبائی‌کرد ودید که قورباغه‌ها (مغول‌ها) در اطراف آب به شادی بازی کنند و یونس (منظورمردانی نظیر سلطان جلال‌الدین و دیگران . . . . . .) در ته آب زندانی باشند ــ هزار رحمت و درود گرم به پاکانی که از تیغ جور شهید شده‌اند ــ گوارا باد بر آنان جام لبریز مرگ‌واجری که برای آنان در پیش خداوند است ــ ای‌کاش پیش از شنیدن خبر هتک‌حرمت‌افراددراسارت مغول پرده گوشم کر شده بود ــ فرزندان قنطو را (اشاره به‌مغول است) در هرمنزلی‌فریاد می‌زدند چه کسی بر سر فرزندان برامکه (اشاره به‌مردان و مبارزان ایران در عصر مغــول است) معامله می‌کند ؟

پیش از این واقعه اندیشه من همه چیز را تمیز می‌داد اما فکرم از ادراک این پیش‌آمد عاجز است (هجوم مغول) و در دست حوادث روزگار و حکم ایام دست زیرکی و مهارت بسته است ــ چشمان زنان فرزند مرده در اشک ریختن‌کریم و با سخاوت بود اگر چه چشم ابراز بارش بخل می‌ورزید ــ مردان بزرگ و شریف را دیدم که سرخ گون شده مانند (منا) که از خون شتران قربانی سرخ می‌شود ــ خبرهائی می‌گویم که دلم را تنگ می‌کند و باری می‌برم که پشتم را می‌شکند ــ مخصوصا " که دلم چون شیشه نازک‌است و شیشه‌را که شکسته نمی توان درست کرد ــ آگاه باش که در زمان من زندگی بسیار دشوار است و ای کاش شــام

مرگ زودتر فرا می‌رسید سوز دلم مرا در انتشار این قصیده گرم ساخت چنانکه آتش‌مجمرها مایه پراکندن‌بوی خوش می‌شود ــ اشکهای من از غم و اندوه به صورتم جاری شد و ایــن قصیده را در باره آنچه گذشت ساختم . . . . . .))

مطالب فوق ترجمه بعضی از ابیاتی بوده که سعدی از واقعه جنایات خونخواران مغــول گفته است‌چه کسی می‌توانسته در آن موقع علیه خونخوارترین قوم تاریخ بشر قصیده سرائی کند؟ لذا ادعای آقای آریانا مبنی بر اینکه در مقابل مغول برای سعدی هم یار و هم‌دیار و میهن و زاد وبوم نمی‌توانست نمودی داشته باشد پوچ و باطل است . سعدی می‌گوید :

چشم کوته نظران بر ورق، صورت خوبان　　　خط همی بیند و عارف قلم صنع‌خدا را

۲ــ نویسنده مقاله گفته است ((از سوی دیگر سعدی گرفتار و پای بند تعصب‌هایٌ دینی بوده است . . . .)) و اشعاری از سعدی در خصوص بنی آدم اعضای یکدیگرند . و ای کریمی که از خزانه غیب . . . . . . و گر آب چاه نصرانی نه پاک است . . . . . آورده و خواسته است بگوید که سعدی دارای تعصب دینی بوده در اینجا جملاتی از کتاب گنجینه ادبیات آسیائی چاپ آمریکا را نقل می‌کنم ((. . . . . سعدی به سبب سیر در آفاق وانفس و معاشرت با بسیاری از مردم از هر نژاد و قوم و از هر دین و ایمان چنان صاحب مشربی وسیع وسعه صدری بی نظیر شده است که او را از مردان معاصر غربی وی و حتی از متفکران و مردان و بزرگان جنگهای صلیبی ممتاز تر و والاتر ساخته است))

چنانچه در دیبا چه بوستان می‌گوید :

دراقصای‌عالم‌بگشتم بســی　　　بسر بردم ایام با هر کســـی

تمتع بهر گوشه‌ای یافتــــم　　　زهر خرمنی خوشه‌ای یافتـــم

مشرب سعدی جهان بینی و عبادت در نظر او جز خدمت نمودن به خلق نیست که می‌گوید

عبادت بجز خدمت خلق نیست　　　به تسبیح و سجاده و دلق نیست

و باز پارسایی و تقوی را ترک مطامع و شهوت و هوس می‌داند و میگوید :

ترک دنیا و شهوت است و هوس　　　پارسائی نه ترک جامه و بــس

باز سعدی‌دین و مشرب‌را در ترک‌معاصی و عملهای نکوهیده می‌داند و برای‌دلق‌مرقع و تسبیح ارزشی قائل نیست می‌گوید :

دلقت‌به‌چه‌کار آید و تسبیح‌ومرقع　　　خود را زعملهای نکوهیده بری‌دار

حاجت به‌کلاه‌برکی‌داشتنت‌نیست　　　درویش صفت باش و کلاه تتری دار

و می‌گوید : پارسایانی که به جای دل دادن به خداوند روی در مخلوق می نمــایند یعنی مردم را فریب می‌دهند به جای اینکه روی به قبله نماز کنند پشت به قبله نمــاز می‌گذارند .

پارسایان روی در مخلـــوق		پشت بر قبله می‌کنند نـــماز

سعدی برتری را در تعصبات دینی پیدا نمی‌کند بلکه در فضل و احسان و آدمیت و جوانمردی و ادب و مردمی که از شعائر اسلامی است می‌داند و می‌گوید :

چو انسان را نباشد فضل و احسان		چه فرق از آدمی تا نقش دیوار

بدست آوردن دنیا هنر نیســت		یکی را گر توانی ـدل بدست آر

باز میگوید :

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب		ورنه ددی به صورت انسان مصوری

۳ ــ نویسنده مقاله در ستون پنجم گفته است ((از همه این‌ها بدتر سوگواری برای آن تازی پلید مستعصم بالله . . . . .))

نویسنده مقاله در اینجا هم تعصب به خرج داده و نا آگاهانه مطلبی را گفته که نادرست است در ادبیات بحثی داریم به انیکه اگر از بدخواه و خونخواری نتوانیم علل و معذورات اجتماعی تقبیح کنیم ناچار از طرف مقابل یا دشمن او تمجید و تحسین می‌نمائیم و ذکر اوصاف طرف و تحسین و تمجید او دلیل رذالت و دد منشی و نامردمی طرف دیگر است

اولا " بیان اوصاف آخرین خلیفه عباسی بعد از قتل وی است و بعد از قتل و زوال خلافت بنی عباس سعدی چشم داشتی ندارد که اوصافی از او ذکر کند بلکه ذکر چنین اوصافی را در آن زمان مصلحت و ضرورت می‌داند تا مردم را از خونخواری دشمن بشریت یعنی مغولان آگاه سازد و علیه ایشان بشوراند . ثانیا " بنا به نظر نویسنده به فرض اگر آخرین خلیفـه عباسی دارای عیوبی بوده باشد این دلیل نمی‌شود که ما یک بچه مغول خونخوار را که به قصد انهدام بشریت بر ما تاخته و آن همه جنایات بی نظیر تاریخ را مرتکب شده‌اند بــر خلافت بنی عباس ترجیح دهیم بر هر کسی واجب و لازم بوده در آن موقع به خاطر مقابله خونخوارانی چون مغول به حمایت محض و صد در صد از مستعصم بالله قد علم کند .

۴ــ نویسنده در ستون نهم مقاله گفته است ((نوشته‌های سعدی درباره مهرورزی بــا پسران و دوست داشتن خط سبز . . . . و داستان نعلبند پسر با قاضی همدان . . .))

گفته نویسنده باز هم بر خلاف حقیقت بوده و ناشی از عدم درک مطلب است سعدی می‌گوید :

فهم سخن چون نکنــد مستمــع		قوت طبع از متکلم مجــوی

اولا " گلستان سعدی درباره تمام محرکات نفسانی آحاد بشر سخن می‌گوید و از ادنی و پست‌ترین خوی و صفات بشری تا عالی‌ترین اوصاف و کمالات روحی او بحث می‌کند .

ثانیا " نوشته سعدی درباره نعلبند پسر با قاضی همدان گویای این مطلب است که سعدی می‌خواهد روزنه‌ای از انحطاط دستگاه قضائی قرن هفتم را نشان دهد و با وصف و بیان کلماتی چنان شنیع و غیره زشتی اوصاف بعضی از حکام را نمایان سازد . ثالثا "یکی از هنرهای بسیار

بقیه در صفحه ۶۶

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند ،معانی دانست

۲۱

معنی جور و ستم

درصفحه ۱۰۲ کتاب در دیار صوفیان ، آقای دشتی به ترجمه قسمتی از فصل شانزدهم کتاب "التعرف" تصنیف تاج الاسلام کلابادی دست زده است ، که متأسفانه علاوه بر عدم فهم مقصود و مراد مصنف کتاب ، به ترجمه‌ای ناقص و غیر وافی به مفهوم عبارت اکتفاء نموده است . عبارت کلابادی این است :

"ولایکون شیئی منه ظلما " و لاجورا " ، لان الظلم انما صار ظلما " لانه منهی عنه ، و لانه وضع الشیئی فی غیر موضعه ، والجور انما کان جورا " لانه عدل عن الطریق الذی بین له" ترجمه آقای دشتی :

" هیچ چیز از طرف خداوند نه ظلم است و نه جور ، زیرا ظلم عبارتست از نهادن چیز در غیر جای خود و این نهی شده است . جور از این رو جور است که شخص از راه راست که به او نموده‌اند ، منحرف شود " اما در ترجمه مزبوره معنی عبارت "لان الظم انما صار ظلما " لانه منهی عنه" اصلا " نیامده و در ترجمه جمله اخیر "لانه عدل عن الطریق الذی بین له" نیز به عبارتی غیر وافی به مقصود کلابادی قانع شده است ، زیرا مراد از عدول و برگشتن از طریقی که برای جور کننده پدیدار کرده‌اند ، این است که از راه هموار و رفته

شده و آشکار برگردد، اعم از اینکه این راه راست ظاهری باشد یا باطنی، ودرتداول عرب و عرف تازیان این است که اگر کسی از راه پیدا و آشکارا در برابر چشم نرود، در لغت گویند: "جارعن الطریق" یعنی مایل شد از راه زیرا جور به معنیٔ میل است، خواه این طریق راست یا بنابر مصلحتی دارای پنج و خم باشد، بهر صورت راه پیدا منظور است و نیز جور به معنی راه راست و ستم کردن در عمل یا حکم آمده‌است، اما به معنی گذاشتن چیزی نه به جای خود هم که مورد طعن و رد آقای دشتی وارد شده هم در لغت عرب و هم در زبان دری بسیار به کار گرفته‌شده است. آقای دشتی می‌نویسد: " مفهوم ستم ـ جور ـ مبهم و غامض نیست تا شخص برود در لغت پیدا کند و آن را استعمال‌شیئی درعیر محل بگوید " و در صفحه ۱۰۵ می‌نویسد: "خدا عادل‌است ولی نه از این‌رو که‌ظلم‌نهادن چیزیست در غیر موضع خود " یاللعجب، نویسنده‌ای که مدعی است، معنی عدل‌و ظلم آنقدر در عرف و تداول مردم واضح است که احتیاج به فهمیدن معنی این دو از کتاب لغت نیست، هرگز ندانسته که ایندو لفظ دارای‌معانی مختلفه‌است‌که‌هرکدام در استعمال خاصی، مفید معنی وبژه‌ایست که با معانی دیگر مغایرت کلی دارد، و در محیط بلاغی خاص و نرکیب اختصاصی در عبارات، دارای معانی مختلفه و متفاوتی‌است. اما ظلم در معنی وضع چیزی در غیر محل‌خود در ترکیبات عربی امام اللغه، ابن منظور صاحب کتاب ـ لسان العرب ـ در موارد بکار بردن و معانی کلمه ظلم آورده است:

الظلم، وضع الشیئی فی غیر موضعه و من امثال العرب فی الشبه: من اشبه اباه‌فما ظلم. شارح کتاب التعرف ـ مستملی بخاری ـ در معنی‌ضرب‌المثل بالا می‌نویسد: "ای ما وضع الشبه‌له فی عیر موضعه، که عینا" صاحب لسان العرب هم آن را با حذف کلمه له ـ آورده است.

معنی وضع شیئی در عیر موضع خود، در ضرب المثل دیگری هم در تداول‌اعراب به کار رفته است بدین صورت: من استرعی الذئب فقدظلم ـ یعنی کسی که گرگ را بچراند به درستی که ظلم کرده است، و ظلم در عبارت مزبوره به معنی نهادن چیزی‌درغیرمحل خود میباشد. ظلم در معنی عدول ازراه نیز آمده و ضرب‌المثل عربی ناظر بدانست:

(لزم‌الطریق فلم یظلموه) یعنی پیوسته به راه آشکار باسبد و از آن عدول و انحراف مجوئید و ـ فلم یظلم ـ یعنی: (فلم یعدلواعنه). اصل کلمه ظلم به معنی جور و تجاوز و بزیاد با کم مابل شدن و به معانی بسیار دیگر هم آمده است. اما درزبان و ادبیات فارسی جور و ظلم در معنی وضع چیزی در غیر محل خود بسیار آمده از آن جمله: سرشار کردن جام و ساغر در دور باده نوشی است، برای کسی که تحمل رطل گران ندارد و دادن چنین ساغر و جامی بدو

خالی از مفهوم جور نیست ، زیرا نهادن چیز در نا بجای خود است . عنصری در این معنی گوید :

نوبت چو بدور تو رسد آه مکن می‌نوش بخوشدلی که دور است ، بجور

یعنی اگر در نوبت تو ــ در دور باده نوشی ــ به خط جور بتو دادند ، از عدم تحمل آه مکن که دور چرخ بجور ــ یعنی به ظلم ــ است نه به عدل ، بر خلاف آنچه حافظ فرمود :

ساقی بجام عدل بده باده ، تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

زیرا به خط جوریا به جام عدل باده دادن کنایه از ظلم یا عدالت کردن به میخوار در معنی خاص و به اندازه ظرفیت و یا بیش از حد و خارج از حوصله او باده دادن است و در بیت عنصری مناسبت و تشبیه دور جام با دور چرخ و جور به معنی ظلم با خط جور پس از خط بغداد یا لبالب بودن پیمانه و خط آخر دلیل استعمال کلمه جور درمعنی نهادن چیز در غیر محل خود است ، زیرا جور به باده خوار جز این نیست که بیش از ظرفیت و تحمل بدو باده دهند ، و این خود عین ظلم و نهادن چیزی در غیر محل آن میباشد ، و در اصطلاح اهل عرفان جور عبارت از باز داشتن سالک طریق حق از سیر در عروج به کار رفته است ، که این استعمال هم مفید معنی ظلم و نهادن چیزی یا انجام کاری در غیر مورد و محل خود می‌باشد ، چنانکه در کشاف اصطلاحات الفنون هم آمده است ،

و وجه تسمیه خط هفتم جام به لفظ جور ، به سبب رعایت نکردن عدل و درنظر نگرفتن ظرفیت میخواره می‌باشد که در پیمودن باده به او جور ، یعنی ستم می‌کنند .

باری با قناعت حاصله از تحقیق در پیرامون معنی ظلم وجور ، با آنکه به حد مستوفی نرسیده است ، این معنی روشن شد که فهم استعمال و ترکیب این کلمه در موارد مختلفه نیازمند مراجعه به ترکیبات فصحاء و ضبط آن در فرهنگ‌ها می‌باشد و چنانکه آقای دشتی مدعی شده نمی‌توان از پیش خود معنی صریح و درست آن‌را دریافت ، چنانکه شأن وخوی محقق نیز بر آن نیست .

اما آقای دشتی به‌طوریکه از خلال عبارت وتضاعیف اوراق کتاب مورد نقد بر می‌آید به بیراهه روی و خلاف سیرت مستمره و عقلانی تحقیق دقیق رفتن عادت کرده ، این است که می‌نویسد : (شاید بیش از ۱۵۰ بار کلمه ظلم با صیغه‌های گوناگون در قرآن آمده ، و هیچکدام بدین معنایی که بزرگان صوفیه گفته‌اند نیست)

برای اینکه فضیحت در تحقیق علمی ــ آنهم علوم عرفانی و تصوف ــ آشکارتر شود ، مواردی که در قرآن کریم جور و ظلم به معنی نهادن چیزی در غیرمحل خاص خود آمده است مثال می‌آورم :

در سوره صاد آیه ۲۴ در موضوع طلب داود ...

داوود ، بر اینکه یکی از آنها که دارای نودونه میش بود بعلبه و مخاطبه میش دیگری را که فقط یکی داشت گرفت ، پس داوودگفت : "لقد ظلمک بسوآل نعجتک الی نعاجه" یعنی براستی که بتو ظلم کرد به خواستن یک میش و انضمام به نود و نه میش خود . که شارح تعرف ـ مستملی بخاری ـ در توجیه آن می‌نویسد: " یعنی وضع السوآل فی غیر موضعه " یعنی گرفتن و خواستن یک میش برادر دیگر بغلبه ، از مصادیق ظلم یا وضع در غیر موضع خود می‌باشد زیرا برادری که نودونه میش دارد ، نباید یک میش برادر خود را بغلبه در مخاطبه بگیرد و این خواستن یا به قول آیه مبارکه " سوآل نعجه" خواستن از کسی است که نباید از او بخواهد ، پس وضع سوآل در غیر موضع خود می‌باشد .

صاحب لسان‌العرب ،در ذیل کلمه‌ظلم ، به‌جز نقل‌احادیث ، چندین‌بیت‌از شعرای عرب شاهد آورده و به جز آن‌ها ، ضرب‌المثل هایی نیز از عرب ذکر نموده است ، که‌همه در باب معنی وضع شیئی در غیرموضع خود میباشد ، از جمله : "ظلمت الناقه"است که به معنی "نحرت من غیر علة " یعنی ظلم کرده شد شتر ماده ، زیرا :بدون‌علتی‌نحر و کشته شد و چنین است مثال "ظلم الارض" یعنی : "بحفرها فی غیر موضع الحفر

پس‌آنچه آقای‌دشتی‌نوشته‌است که : "به‌اتفاق‌تمام‌آدمیان ،ظلم تجاوزبه‌حق‌دیگری است ، ظلم دست‌اندازی به‌مال وآزادی سایرین است ، ظلم عملی است که از روی عنف صورت می‌گیرد ، و از قوی نسبت به ضعیف سر می‌زند و برای‌این سر می‌زند که او را به بردگی بگیرد ، . . . . . . دسترنج او را بدون‌عوض‌تصاحب‌کند ، زن‌وملک و خواسته او را بقهر به خود اختصاص دهد و . . . . " همه اینها و صدها گونه‌از این‌دست مثالها ، مصادیقی از معنی ظلم به معنی‌نهادن‌چیز در غیر جای خود می‌باشد ، به علاوه مثالهای مذکور همه اوصاف و موارد و مصادیق مفهوم ظلم است ، نه تعریف به حد و رسم منطقی ،که افراد را در بر گیرد و اغیار را براند ، تا از مانع‌وجامع بودن برخوردارباشد .

ازدانشمندان‌عامه‌وجماعت ،امام‌الحافظ‌ـ ابی‌بکراحمدبن‌الحسین‌بن‌علی‌ـ البیهقی متوفی در سال ۴۵۸ هجری است که در کتاب الاسماء و الصافات‌در پیرامون‌عدل‌می‌نویسد "لایحکم‌الابالحق و لایفعل الاالحق و لایقول الاالحق" و قسط‌را نیزهم‌ردیف‌عدل‌آورده در معنی مقسطی مینویسد : " و هوالمنیل عباده‌القسط من‌نفسه ، و هوالعـــدل "

بدیهی است ، از توصیف عدل و قسط، می‌توان خلاف آن ، یعنی‌ظلم‌وجور راهم به کمال وضوح شناخت ، اما در مقام تحقیق علمی نباید به شناخت اجمالی و توصیفی آنها قناعت کرد ، بلکه باید همه استعمالات و موارد به کار بردن هر یک را از حقیقت و مجاز باز شناخت .

مذهب است ، به تعریف و توصیف آن پرداخته‌اند ، اما چنانکه باید حق سخن درباره عدل و ظلم و تعیین موارد و مصادیق هر یک در قرآن و احادیث و اخبار ادا نشده ،واین بدان جهت بوده است‌که حکمای شیعه در تبویب کتب حکمی‌خویش به‌آثار کلامی و فلسفی گذشتگان توجه داشته‌اند وچون اغلب آنان مبحث‌عدل‌را به علت عدم اعتقاد به دخول آن در اصول دین به‌جز معتزله‌و زیدیه مورد تحقیق قرار نداده‌اند ، اینان ــ دانشمندان شیعه‌نیز از تحقیق در فروع‌مباحث‌آن به کلی‌فارغ‌مانده‌اند ، و فقط در برخی‌از کتب‌معتبره مانند اصول کافی تألیف شیخناالاقدم ثقةالاسلام کلینی به ذکر اخباری در خصوص آن اکتفاء شده است ، و چون مبحث عدل در علم النفس و ملکه عدالت نفس ناطقه انسانی در علم الاخلاق ــ بسیار مورد التفات بوده ، پس از تألیف کتاب علم الاخلاق ــ نیکوماخوسی‌ارسطوــدر دانشمندان اسلامی ، تا آنجاکه‌ملاحظه شده کتاب‌جامع : "السعاده و الاسعاد" تألیف محمدبن یوسف عامری نیشابوری متوفای ۳۸۱ و کتاب کامل شیخ‌ابوعلی احمدبن محمد ــ معروف بابن مسکویه متوفی به سال ۴۲۱ می‌باشد که در جمع مباحث و مسائل اخلاقی وارد شده ، از آنجمله ملکه عدالت در نفس‌انسانی و تقویت‌واوصاف‌واقسام آن‌است‌که بطور مشروح موردتحقیق قرار داده‌وبه‌نام "تهذیب الاخلاق و تطهیرالاعراق" موسوم است .

مرحوم‌فیض‌کاشانی‌اعلی‌الله‌مقامه در جزء سوم‌کتاب‌وافی‌درباره عدل به‌تعریفی دست یازیده می‌نویسد : (العدل ، الوسط ، الغیرمایل الی‌افراط او تفریط) بدیهی‌است کهاین تعریف شامل ملکه عدالت در نفس انسانی است‌که افراط و تفریط در او وجوددارد ، و نیز می‌توان این تعریف را در اصول دین جائز و معقول دانست . کمی قبل از مرحوم فیض می‌رسید احمدعلوی شاگرد و داماد معلم‌ثالث میرمحمدباقر داماد درکتاب "لطائف‌غیبیه" عدل را عبارت از : وضع هرچیز در محل خود می‌داند و معتقد است که چون خداوند ــ جل‌اسمه ــدر منتها مرتبه کمال ذاتی است ناچار هر چیزی را در موضع خود نهاده ، پس از ظلم‌که‌به‌معنی : " وضع الشیئی‌لافی موضعه " می‌باشد مقدس‌ومبراست ،به‌علاوه معنی عدل را شامل کردن‌امر واجب و ناکردن قبیح‌جه‌در ایجادموجودات‌وجه‌درارزاق‌واجل‌های آنان ، دانسته است ، و به دلیل شمول معنی عدل انحصار آن را در معانی‌اخیره‌ناصواب می‌شمارد و به‌ذکردو مثال از معنی‌عدل از زمخشری به عبارت‌قسمت‌ارزاق‌وآجال‌ورسانیدن ثواب و عقاب ، و از شیخ طبرسی به عبارت : جاری‌گردانیدن افعال بر سبیل استقامت، اکتفاءکرده ، سپس می‌گوید : حق آن است که عدل شامل جمیع این امور است .

<u>بحثی در کلمه و معنی عدل</u>

با اینکه در مقدمه این‌مبحث‌شریف ، به ذکر معانی کلمه عدل به‌استناد لسان‌العرب

نوشته : گرت بوخهایت
ترجمه : کاظم شرکت (شهریر)

اسرار سازمانهای سری
۵- خرابکاری و عملیات سری

یکی دیگر از اقدامات سازمانهای سری ، که البته تنها اقدام آن سازمان نمی‌باشد، فعالیت " خرابکاری " است . این‌گونه عملیات برای پیشبرد مقاصد پیش‌تعیین‌شده نظامی و از کار انداختن دستگاههای مهم مانند تاٴسیسات انبارها و تدارکات پشت‌جبهه دشمن ارتباطات ، وسائل حمل‌ونقل ، نقاط و تاٴسیسات‌حساس صنایع نظامی ،معادن ،پالایشگاهها فرودگاهها ، بنادر و غیره می‌باشد . در یک جنگ کامل و همه جاگیر (جنگهای جدید ، حتی اگر با سلاحهای معمولی هم باشد ، جنگهای همه جاگیر و کامل محسوب می‌شود) فعالیت‌های خرابکاری که از سازمان مرکزی هدایت می‌شود به منظور ضربه‌زدن به قدرت رزمی و سیاسی و اقتصادی دشمن انجام می‌گیرد . اما مهمتر از همه خرابکاری برای قطع ارتباط دشمن با دنیای خارج برای دریافت مهمات ، تجهیزات ، مواد اولیه ، تجهیز منابع اقتصادی و غذائی ، تکمیل و ترمیم وسائل حمل‌ونقل ،ساختن و پرداختن‌و استفاده از راهها ، پلها ، تونلها ، و تمام تاٴسیسات فنی است که یک کشور برای ادامه حیات‌و فعالیت لازم دارد .

حتی اگر مطالعات و آمادگیهای‌لازم‌در زمان‌صلح‌انجام شده باشد ، معمولا "از خرابکاری هنگام جنگ استفاده میشود . لیکن " عملیات خرابکاری " در دوره ما ، در زمان انحطاط عقد قرار دادها ، جای جنگ علنی را می‌گیرد و بر آن ترجیح داده می‌شود . هدف این گونه فعالیت‌ها اعمال فشار از طریق ایجاد ناراحتی و بیم و هراس از عقد یک قرار داد نظامی و اقتصادی و یا عدم رعایت قراردادها و توافق‌های سیاسی ، نظامی‌و اقتصادی موجود می‌باشد . می‌توان‌گفت‌که‌در این مورد ، آنچه‌بطورجدی‌وعمیق در روابط بین‌المللی موٴثر و برای صلح خطرناک به نظر می‌رسد ، همان اصول و مبانی‌سیاست برتری جوئی‌و آرزوی تفوق از طریق کسب قدرت است که کوشش برای بدست آوردن آن نفوذ و رخنه در امور سیاسی و قدرت نظامی سایر قدرت‌ها را همواره به دنبال دارد . در این‌جا لازم است (حتی اگر هم هیچ گونه دخالت‌نظامی و دلیلی برای تجاوز درچنین‌یاچنان‌کشوری‌نباشد)

[redacted]

یادآور شویم که عملیات سری یا فعالیت‌های سری که هدف آن ایجاد ناراحتی است ، به منظورهای مختلف ، از جمله روشن نمودن آتش جنگ و یا زد و خورد میان دو کشور ، بی اعتبار ساختن دولت‌ها ، و یا همکاری غیر مستقیم برای ساقط کردن یک رژیم مورد استفاده قرار می‌گیرد .

به‌طور کلی ، بایستی میان " عملیات سری" و "عملیات استتاری " تفاوت قائل گردید. " عملیات استتاری " عملیاتی است که زیر پوشش و نقاب و استتار کافی انجام می‌گیرد . هر دوی این عملیات سری هستند ولی موارد استفاده از آنها فرق می‌کند . در تابستان سال ۱۹۴۲ ، هنگامیکه یکی از زیر دریائی‌های آلمانی به" ایست هامپتون" واقع در ایالت " فلوریدا " در امریکا رسید ، به طور مخفیانه هشت نفر ماءمور سری را که دستور خرابکاری داشتند در آن ناحیه پیاده کرد . این کار یک فعالیت سری بود .آنچه در این باره می‌توان خاطر نشان ساخت این است که موفقیت چنین ماءموریتی به مهارت ، زرنگی ، و ابتکار آن ماءموران سری بستگی داشت . عملیات با شکست مواجه شد .

"عملیات استتاری " برای مثال آن است که جهت منفجر کردن یک کارخانه ، چند نفر در لباس کارگران آن کارخانه در ساعت معین مواد منفجره با چاشنی‌های زمان بندی شده را در محلی که قبلا" تعیین شده است فرار دهند و خودشان به هر وسیله‌ای هست از آن محل ناپدید شوند . عمل رفتن به آن کارخانه با لباس کارگری و کار گذاشتن بمب و مواد منفجره یک کار " استتاری " است ، یعنی با فریب دادن و پوشیده داشتن هویت واقعی توام بوده است . در حالیکه انفجار کارخانه ، اگر بدون این تغییر هویت انجام می‌شد ، تنها یک عمل خرابکاری می‌بود . نمونه‌ای از این عملیات برای منفجر کردن کارخانجات "راتیه " طی جنگ جهانی دوم در ژانویه سال ۱۹۴۴ در فرانسه بوقوع پیوست . به‌دلیل دقتی که برای شناسائی ، بررسی ، و نقشه برداری تاءسیسات لازم بود ، ماءموریتی بسیار مهم ومشکل به نظر می‌رسید ، اما استتار و پوشیده بودن کار از کار نقشه‌برداری نیز مهمتر بود . طبیعی است مواردی هم پیش می‌آید که در آن سهم " عملیات استتاری " نسبتا" ناچیز می‌باشد .

برای روشن شدن موضوع و تفکیک این دو دسته عملیات از یکدیگر کافی است بگوئیم که "عملیات استتاری" مخفیانه نیست اما با تلبیس و گمراه کردن دشمن انجام می‌شود و به عبارت دیگر " ماسک" و نقاب آن را پوشیده می‌دارد ، در صورتی‌که عملیات سری مخفیانه انجام می‌شود و ماسک و نقابی برای انجام آن به کار نمی‌رود . امروزه "عملیات سری"در زمان جنگ زیاد اتفاق می‌افتد ولی " عملیات استتاری " بیشتر درزمان صلح صورت می‌پذیرد . دلیل این موضوع آن است که بر هم زدن یا به خطر انداختن روابط بین‌المللی مقاصد

خود را عملی سازند . اغلب اتفاق افتاده است که این دو نوع عملیات یعنی " عملیات سری " و "عملیات استتاری" به طور توام انجام گردیده است . یک نمونه از این گونه عملیات که قسمتی از آن " عملیات سری " و قسمت دیگر " عملیات استتاری " بود توسط آمریکائیها در شمال ایتالیا به منظور خنثی کردن دستورات هیتلر به مورد اجرا در آمد . نام این عملیات " سان رایز" به معنی طلوع خورشید بود .

هنگامیکه " عملیات سری" بجز با همکاری افراد محلی یک کشور یامنطقه‌ای میسرنباشد بایستی برای به وجود آوردن شرایط مساعد ، کوشش و اقدامات لازم را به عمل آورد. نتیجه مطالعات وضع ویژه نقطه شروع محسوب می‌شود . برای انجام این منظور بایستی نکات‌زیر روشن گردد : آشنائی با احزاب مختلف و جریان امور سیاسی ، نیروی مخالف، همکاری میان بعضی دسته جات ، وضع موجود ، انگیزه و توانائی‌وقدرت‌اشخاصی‌که‌جریان کار به دست آنهاست . اما جای آن دارد که مقدار و نوع‌ذخیره‌و نیروی‌کشورهای‌هم‌پیمان آن کشور و برآورد نظرات و طرز فکر و واکنش احتمالی طبقات روشن فکر و کارگران نیزدر ارزیابی و بررسی به طور کامل‌و دقیق مورد توجه قرار گیرد . در نتیجه این بررسی یک سلسله‌سئوالهائی پیش‌می‌آید که پاسخ به‌آنها ما را به برآورد احتمال‌موفقیت‌و نیز مشکلاتی که در این راه با آن مواجه‌هستیم رهنمون‌خواهد شد . از همان آغاز تهیه مقدمات اجرای عملیات ملاحظه خواهد شد که این نوع جنگ و ستیز سری را می‌توان به ویژه‌از طریق‌نفوذ در گروههای ناراضی و نا هم آهنگ با وضع موجود که آماده درگیری و رویاروئی با دست اندرکاران و گردانندگان‌امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن کشور هستند ، اجرا نمود و نتیجه گرفت . در نتیجه، بایستی تا آنجا که میسر است مسیر اقدام و پیشبرد کار را از راه دقت‌و توجه و بررسی واکنش‌های طبیعت انسانها و خلق و خوی آنها در شرایط و رویدادهای مختلف باز یافت و نقشه عملیات را طرح ریزی نمود .

این موضوع ، به ویژه با دامنه گسترده‌ترو به نسبتهای بزرگتر، بادرنظرگرفتن‌خطرات آن ، هنگامی که اقدامات ضد انقلابی برای سرکوب کردن انقلابیون در کشور دیگر لازم باشد، می‌تواند مفید واقع گردد . اما باید دانست که سرکوبی انقلاب در کشورهای دیگر تا آنجا که تاریخ شهادت می‌دهد ، همیشه با موفقیت همراه نبوده است . پس از آنکه انگلستان بر علیه انقلابیون فرانسه ، به اتحادیه اروپائی پیوست ، سازمان‌سری‌انگلستان تمام کوشش خود را جهت تجهیز مهاجران و نیروهای ضد انقلابی فرانسه‌معطوف داشت، به خیال آنکه در راه بازگشت رژیم سلطنتی در فرانسه توفیقی به‌دست آورد . ماءموراصلی که ریاست عملیات را به عهده داشت "ویلیام ویکهام" بود که نه‌در لندن بلکه‌درسویس اقامت گزیده بود و شبکه جاسوسی بزرگی را از آنجا اداره می‌نمود . ماءموریت‌او این بود

که سلطنت‌طلبان فرانسه‌را به شورش ترغیب کند . نخست "ویکهام" به فکر افتادکه‌برای ببشبرد این منظور بایستی قسمتی از خاک فرانسه توسط ساکنان‌آلپ‌اشغال شود و هم‌زمان با آن ،ارتش اطریش‌نیز تا ناحیه "بی‌سون" پیش برود .این‌نقشه‌عملی‌نگردید . "ویکهام" به ناچار با "ژنرال بیشگرو" که جمهوری خواه بود رابطه پیدا کرد و او حاضرشددر برابر مبالغی‌هنگفت ، به‌زندگی "بناپارت" که کنسول اول بود خاتمه‌دهد .چهارنقشه "بیشگرو" یکی بعد از دیگری ، پیش از اقدام نقش بر آب شد .

در خلال این مدت ، ضد جاسوسی فرانسه به اسنادی دست‌یافت‌که‌فعالیت‌هاوتوطئه گریهای "ویکهام" را آشکارمی‌ساخت . حکومت‌جمهوری‌خواه فرانسه‌به‌دولت‌سویس‌اعتراض نمود و بنا بر این رئیس جاسوسی بریتانیا از سویس اخراج گردید . "ویکهام" از آنجارفت و خود را در "اوگزبورگ" مستقر ساخت . در آنجا نیز مرکز جاسوسی جدیدی بنیادنهاد و نقشه‌های قتل" ناپلئون " را در سر می‌پرورانید .

اززمان‌جنگ‌جهانی اول به بعد ، خرابکاری یکی از فعالیت‌های‌مستقل‌ولاینحزای‌سازمان سری‌به‌حساب‌می‌آید .لیکن در این مورد نظریه‌ها با هم فرق دارد . عقیده‌اکثرمتخصصان بر آن است که خرابکاری یکی از وسیله‌های بی چون و چرا و موءثر جنگ‌سری‌می‌باشد .اما این نظریه توسط‌آنهائی‌که در این زمینه فعالیت‌وتجربه داشته‌اندازجمله"اوهرپال‌کوهن" Abwehr paul, LeverKuehn) که‌یک‌افسرآلمانی‌و ماءمور سازمان سری بودموردتاءئید قرار نمی‌گیرد . وی در کتاب خود می‌نویسد : "در زمان جنگ ، برای یک سازمان سری ، انجام امور خرابکاری در کشور دشمن کار بسیار مشکلی می‌باشد . با وجود آنکه در زمان جنگ میلیونها کارگرخارجی‌وکارگرانی‌که‌به‌کار اجباری محکوم شده بودند در خاک آلمان وجود داشت حتی یک اقدام خرابکارانه که به اندازه‌سرسوزنی‌موءثر باشد ، در آلمان بوقوع‌نپیوست .به‌همین ترتیب تعداد کشتی‌هائی که در نتیجه‌عملیات‌خرابکاری‌ماءموران سری‌دشمن‌نابود گردید بسیار ناچیز بود . برای‌انهدام کشتی‌ها ، تنها حمله‌های‌معمولی را که توسط زیر دریائیها ، با کوماندوهای‌بریتانیائی‌در ناحیه "بوردوی" فرانسه‌و یامردان قورباغه‌ای ایتالیائی به صورت " عملیات سری" صورت پذیرفت ، می‌توان نام برد. به طوریکه از آخرین اظهارات " لورکوهن " معلوم‌می‌شود ،حقیقت امر را باید حد وسط این دو نظریه دانست .

خراب کردن و انهدام راه‌آهن‌ها ، پلها ، خط گذرها و محل تعویض‌واگن‌های راه‌آهن لوکوموتیوها ،توسط دسته‌های‌پارتیزانی با جنگجویان جبهه‌های مقاومت‌ملی ،به‌طور مسلم از آن دسته‌عملیات‌سری‌که‌توسط‌کوماندوها بر اساس رهبری‌سازمان S.O.E (اداره‌عملیات مخصوص)از لندن‌هدایت‌می‌شد ،نبودند . عملیات‌کوماندوئی‌متعددی‌نیزتوسط‌کوماندوهای

انگلیسی ، نروژی ، امریکائی ، و کانادائی انجام گردید که‌سازمان S.O.E. از لندن‌آنها را رهبری‌می‌نمود و هدفش خراب کردن تاء سیسات نظامی و کارخانجات اسلحه سازی بود و در حد خود از موفقیت قابل ملاحظه‌ای بر خوردار گردید .

برای‌نمونه از جمله عملیات کوماندوئی انگلیس در "برون وال" را در ۲۸ فوریه ۱۹۴۲ حمله "سنت نازار" در ۲۸ مارس ۱۹۴۲ ، حمله انگلیس ــ کانادا به "دی‌یپ" (کــه در حد خود به پیاده کردن نیرو و تسخیر آن ناحیه بیشتر شبیه بود) در ماه ژوئیه ۱۹۴۲ ، انفجار کارخانه "گلومفورد " واقع در نروژ در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۲ ،و انفجار مشابــه در معادن "فورت‌آلن" در نروژ در پنجم اکتبر ۱۹۴۲ ، حمله انگلیس ــ نروژ برای از بین بردن تاء سیسات آب سنگین (که در ساختن بمب اتمی به کار می‌رود) ، به کارخانجــات "نورسک‌هیدرو" در ۱۶ فوریه ۱۹۴۳ ، و تعداد دیگری‌از خرابکاری‌هائی‌را که انجام گرفته است می‌توان نام برد .

کوماندوهای"بوئر "برای‌عملیاتی از این قبیل در سال ۱۹۴۰ در انگلستان ،واحدهائی همانند آن در کشورهای دیگر مانند "رنجرها" در امریکا ، و کوماندوهای نیروی دریائــی به نام M.E.K، که در حد خود از یک واحد بزرگ‌تشکیل‌می‌شد ، در آلمان به‌وجودآمدند. تمام‌این‌واحدهای ویژه ، کم و بیش، زیر نظر مستقیم سازمان‌های‌اطلاعاتی‌نیروهای زمینی حتی‌از طرف‌سازمان سری ، کاری به این واحدها رجوع نمی‌شد ، و تنها گاهی در نقشه‌های جنگی‌ماء موریتی برای‌آنان در نظر می‌گرفتند . سایر واحدها و دستجات‌را همانندواحدهای رزمی در جبهه‌ها به نبرد می‌فرستادند و اغلب در میان افراد این واحدها ، افــرادی‌از نیروهای ویژه با ملیت‌های مختلف دیده می‌شدند . به طور کلی‌این واحدها را واحدهای ویژه‌می‌نامیدند."واحدنیروی‌یکم‌ویژه"(First Special یا Service Force) بهترین‌نمونه این واحدها می‌باشد .واحد مزبور از آمریکائی‌هاوکانادائی‌هاتشکیل می‌شد وزیر فرماندهی سرهنگ فردریک " انجام وظیفه‌می‌کرد و بزرگترین و خونین‌ترین ماء موریت آن در جنگهای سرسختانه "آنزیو " در ایتالیا بود . سرسختی و کارآئی افراد آن به اندازه‌ای عالی بود که دشمنان و مبارزان آلمانی ، آنها را "شیطانهای سیاه" و "بریگادشیطان" لقــب داده بودند . این نیروی نخبه و دست چین ، پایه و اساس نیروی بزرگی از ارتش امریکا را کــه بعداً" به نام "نیروهای ویژه" معروف شد ، پی ریزی کردند .

باید اذعان نمود که در همه احوال ، از لحاظ کسب دستور و فرمانبری ،چه پیــش‌از همکاری‌وچه در جریان همکاری با سازمان سری ، وضع نیروهای کوماندوئی به روشنی معلوم نیست .

تعیین اینکه عملیات و فعالیت‌هادرچه‌نقطه‌ای "عملیات کوماندوئی" و در چه مرحله‌ای

"فعالیت‌های سری" است ، چیزی است که یک فورمول کلی برای‌آن نمی‌توان یافت‌و تنها ممکن است با بررسی هر مورد به خصوص ، نوع عملیات را از هم بازشناخت . برای مثال دستور حمله و دستبرد غیرمترقبه به ایستگاه رادار "برون‌وال" به منظور ربودن قطعات حساس رادار ساخت "وورتزبورگ" و بردن‌آن قطعات به انگلستان توسط " لرد لوئی‌مونت باتن" که ریاست عملیات کوماندوئی نیروهای مسلح را به عهده داشت ، صادر و عملی گردید . ماٴموریت مزبور توسط چتر بازان واحدهای نیروی دریائی (که به دلیل سرعت در بازگشت‌از طریق‌دریا انتخاب‌شده بودند) و در پناه استتار بمباران‌شدید هواپیماهای گروه "وایت لی" انجام پذیرفت . هیچ یک از دستگاهها و یا افراد سازمان‌سری انگلستان در این عملیات دخالت نداشتند . این ترتیب در مورد یک دسته دیگر از عملیات مشابه صدق می‌نماید با این تفاوت که در آن موارد نقشه اصلی قبلا" توسط سازمان S.O.E (اداره عملیات مخصوص) طرح شده و عملیات توسط خبره‌های آن سازمان هدایت‌گردیده بود .

در هر حال و در شرایط گوناگون ، پیوسته‌بایستی‌میان "عملیات خرابکاری" برای‌پیشبرد منظورهای یاد شده که توسط گروه ویژه خرابکاری انجام می‌شود و تقریبا" در تمام موارد جنبه جاسوسی دارد و " عملیات کوماندوئی " که توسط دستجات و واحدهای برگزیده نیروهای نظامی ، که درآغاز هر ماٴموریتی بدان مناسبت کارآموزی می‌نمایند و با وسائل لازم مجهز می‌شوند ، فرق‌گذاشت . برحسب هر ماٴموریت‌یاموقعیتی‌و بنا بر وضع‌جغرافیائی هر ناحیه‌ای ، سر فرماندهی مسئول‌بایستی در باره‌نحوه‌عملیات ، که‌آیا به نظر او بهترین راه اقدام است یا نه ، و اینکه‌آیا از دستجات کوماندوئی استفاده نماید یا اینکه‌کار را به "گروه‌خرابکاری" سازمان سری واگذارد ، تصمیم بگیرد ، وآن راهی را که امکان موفقیت بیشتری دارد انتخاب‌نماید .

هیچ غم ندارد

گویند در خزانهٔ انوشیروان عادل لوحی بودکه برآن این پنج سطر نبشته بود :

۱ـ هرکه مال ندارد آبروی ندارد .

۲ـ هرکه برادر ندارد پشت ندارد .

۳ـ هرکه زن ندارد عیش ندارد .

۴ـ هرکه فرزند ندارد روشنی چشم ندارد .

۵ـ هرکه این چهارندارد هیچ غم ندارد .

سدالهادی حایری
شگاه برکلی ـ کالیفرنیا

اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی پیرامون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران

۳

اینک متن‌هردوبخش از رسالهٔ افغانی برای‌نخستین بار در یک جا آورده میشود :

چرا اسلام ضعیف شد ؟

ان‌الله لایغیرما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم . ذلک بان الله لم یک مغیرا " ه انعمها علی قوم حتی یغیروا مابانفسهم[۲۷]

این آیات قرآن کریم است وکتاب حکیم و هادی بصراط مستقیم و منادی ن حنیف . شک نمیکنند در او جز گمراهان دیوانه و زندیقان از خرد بیگانه ن کتاب منزل از آسمانست بر بهترین پیغمبران تا خلق را هدایت کند و از ی ضلالت نجات بخشد . پس بگوئید آیا خداوند از وعده خود تخلف میکند ؟ رسولان را تکذیب میفرماید ؟ آیا فریب میدهد ؟ آیا بندگان خود را بضلالت فکند ؟ آیا آیات بینات را بلغو و عبث نازل کرده ؟ آیا انبیاء باو نسبت دروغ هند ؟ آیا پیغمبرانش بدو افترا میبندند ؟ العیاذ بالله ، معاذالله . خداوند ستگوترین راستگویان است . در وعدهٔ خود صادق است . رسولان و پیغمبرانش معصومند ، دروغ نگویند ، افترا نزنند ، و خلق را بهدایت دعوت کنند . نسبت ث و لغو بذات ذوالجلالش کفر و الحاد است تعالی عمایقولون علوا کبیرا [۲۸] یم مطلق جز بحکمت کار نکند و بوعد و وعید وفا نماید سنتش تغییر نکند و اتش تبدیل نپذیرد ـ لامبدل لکلماته[۲۹] ـ آیا آیات محکمات بزبان دیگر است ما نباید بفهمیم ؟ آیا خداوند برمز صحبت کرده و خلق را از هدایت بقرآن ع فرموده ؟ آیااشارات و کنایاتی است که ماادراک نمیکنیم ؟ آیا زبانی عجبب و یب است که جز پیغمبر کسی نمیفهمد ؟ استغفرالله قرآن کتاب خداست که برای ایت و راهنمائی فرستاده بزبان عربی ساده بیان فرموده آنچه خلق را بکار د و در معاد و معاش لازم باشد در او ذکر نموده شفای درد گمراهی است و درمان

مرض نادانی که و شفاء لما فی الصدور [۳۰] زبان مرغان نیست . رمـــز و اشاره در محکمـات آیاتش نگفته . واضح و صریح بزبانیکه بدویان و اعراب و هـــر عـــربـــی دانی ملتفت شود نطق فرموده . یکمرشد دائمی و راهنمای ادبی است کـه تـا روز قیامـت بـرقـــرار است و رافع اشتباه هرگز باطل باونزدیک نشود و از هیچ سو خلـــل بـــدو راه نیابـــد . لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه [۳۱] خداوند متعال در کتاب مجـیـد خـــود ما مسلمانان را وعده‌هافرموده‌نویدها داده مژده بزرگی و سیادت داده کــه بـــرحسب آنها بایستی اسلام بر سایر ادیان و مذاهب عالم برتری داشته، مسلمـــانـــان زبـــده بنی آدم و سروران اهل عالم شوند چنانکه میفرماید: وللـــه العـــزه و لـــرسولـــه و للموءمنین [۳۲] عزت و بزرگی مخصوص خـــدا و رسولش و مسلمـــانـــان است غیـــر از مسلمین‌کسی را عزت ندادهایم و این خلعت را باندام این امت مرحومه پوشانیده‌ایـــم در حای دیگر میفرماید: و کان حقا" علینا نصرالمـــوءمنین [۳۳] یعنـــی بـــر خداونـد لازم و واجب است که مسلمانان و موءمنان را یاری و کمک کند بـر سایـــر مـردم غلبـه و ظفر بخشد . نیز جای دیگر فرموده: لیظهره علی الدین کله و کفی بـاللـه شهیدا [۳۴] یعنی خداوند باید دین حنیف اسلام را بر تمام دینها و مـذاهـب غـلبـه دهـــد تـا آنان‌را سراسر فرو گیرد و خودش در این عهدیکه کرده شاهـــد کـافـــی است از ایـــن قبیل‌آیات بسیار است و احادیث‌نیز در این خصوص بیشمار که منجمله است ـ الاسلام یعلو و لایعلی علیه [۳۵] اسلام باید همیشه در مرتبه اعلی باشد و هیچ دینی براو ارتفاع نجوید بلی در این آیات محکمات خداوند بما صریحا" وعده نصرت و ظفر و عزت و علـو کلـمه داده است بقسمی که ابدا" قابل تاءویل نیست و هیچ مسلمان دینداری نمیتوانـد انکار آنرا بنماید مگر آنکس که از صراط المستقیم شریعت منحرف گشته کلمات الهی را تـحریف نماید . آیا این آیات متشابهات است که نباید پیرامون آنها گشت ؟ آیا توجیه و تاءویـل قبول نمیکند ؟ آیاخداوند درآنها عزت مسلمانان را موقت فرموده و تا زمانی محدود مقید ساخته ؟ خیر جملگی محکماتندکه ابدا" کسی نمیتواند در معنای او شبهه نماید و مدتـی محدود نیز در آنها نیست بلکه تا قیامت و ظهور ساعت باید اسلام و اسلامیان سربلند و مفتخر بوده و بر عالمیان پیشی گیرند و سبقت جویند امت اسلام را خداوند با قلت عدد و کمی جمعیت برانگیخت و شاءنشان را بااعلی درجه عظمت رسانید باندازه‌ای که اقـدام خود را بر قلل جبال‌شامخه ثابت نمودند و کوهها را از صولت خویش متزلزل ساختنـد؛ از شنیدن نامشان دلها طپیدی و از هیبت‌شان بدنها لرزیدی و زهرهٔ نام‌آوران شکافتی و ظهور عجیب آنها هر نفسی را بهول انداخته و هر عقلی را در ترقی فوق العـــاده‌شان متحیر ساخت و اهل عالم انگشت عبرت بدندان گرفتند و از ترقیات محیرالعقول اینقوم

در مدتی اندک سخت حیران ماندند که آیا این راه‌آهن برق را از کجا بدست آورده‌اند که یک طرفةالعین فرسنگها راه می‌پیمایند و این ماشین پرقوه را چگونه ایجاد نمودند که درآنی هزارها بارسنگین را بردوش میکشند. چگونه اقوام شجاع عالم از مقابله با آنها عاجز و ناتوان شدند و چنان مملکتهای بزرگ فرسوده سم ستورشان گردید؟ لکن دانایان حقیقت بین، حقیقت خواه، حقیقت شناس، علت این ترقی ناگهانی را یافته چنین گفتند: قوم کانوا مع الله فکان الله معهم. مسلمانان با خدا بودند و در راه اعلاء کلمه الهی کوشش کردند و خدا را در هیچ حال فراموش ننمودند پس خدا نیز با آنها بود و نصرت خود را قریب‌رکابشان فرمود چنانکه صریح قرآن شریف است. ان تنصروا الله ینصرکم [۳۶]. یعنی اگر خدا را یاری کنید خدا نیز شمار را یاری میکند. واضح است که خداوند با کسی جنگ ندارد و عاجز هم نیست تا محتاج بیاری و کمک بندگان خود باشد بلکه مقصود آنست که اگر خدا را همیشه حاضر و ناظر دانسته و در راه اعلاء کلمه خدا و اجرای اوامر ونواهی شریعت الهیه جهاد و کوشش‌کنیدخداوندشما را ظفر میدهد و نصرت کرامت‌میفرماید. ملت‌اسلام را در اول ظهور نه جمعیت زیاد بود و نه تهیه‌کافی نه آذوقه داشتند و نه‌اسلحه. بااین حال صفوف ملل عالم‌را شکافتند و کران تا کران را زیر قدرت و حکومت خویش درآوردند و ممالک دیگران را متصرف شدند. نه برجهای مجوس و خندقهایشان جلوگیری ازآنها را کرده و نه قلعه‌های محکم رومانیان مانع از حمله وغلبه ایشان‌گردید نه‌قشون جرار حایل و نه‌شمشیرآبدار عایق شد و نه عظمت پادشاهان جهان ترسی‌دردلشان افکندونه ثروت دشمنان درقلوبشان اثری بخشید. نظم و ترتیب مملکتی خللی در ارکان وجودشان نیفکند. علوم و فنون دیگران رخنه در بنیادشان نینداخت. بهرسو که‌رو کردندچون شیر خشمناک‌شیرازه وجود دشمنان‌را پاشیدند و هر جانب متوجه شدند لشکر مخالف را زیر و زبر نمودند. هرگز بخاطر کسی خطور نمیکرد که این مشت اعراب بی‌سامان ارکان دول عظیمه را متزلزل نمایند و نام و نشانشان را از صفحهٔ عالم محو کنند. در هیچ سینه خلجان نمیکرد که این گروه ضعیف ناتوان ملل قاهره جهان را مقهور و مغلوب‌نمایند ودین خود یعنی شریعت اسلام را در عالم جای گیر و متمکن‌سازند و عالمیان را خاضع و خاشع اوامر و نواهی قرآن نمایند. لکن این امر عظیم واقع شد و این امت مرحومه با کمال ضعف و بی‌اسبابی بمقامی رسیدند که هیچ امتی را آنمقام میسر نگشت و در هیچ تاریخی نظیرش دیده نشد جهت چه بود؟ جهت آن بود که عهدیکه با خدا بستند وفا کردند پس‌خداوند نیزآنها را در دنیا وآخرت اجر جزیل کرامت نمود. در دنیا عزت و درآخرت سعادت. اکنون باحوال حالیه مسلمانان‌نظری کنیم و با اوضاع

زیاده از ششصد کرور است یعنی دوهزار برابر جمعیتی که مسلمانان در زمان فتح ممالک عالم‌داشتند و مملکتشان‌از کنار دریای‌محیط اطلس (در مغرب‌افریقاست) تا قلب مملکت چین همه اراضی‌مستقل و آباد بهترین نقاط‌کره زمین صاحب طبیعی و آب و هوای پاکیزه و تربت‌طیبه ودارای انواع‌و اقسام نعمتهای خدا داد قابل‌همه قسم زراعت و مراکز ثروت و مکنت‌منبع علم و معرفت همان نقاطیکه از اول تاریخ تا این اواخر پناه گاه اهل عالم و نقطه تمدن و عمران بوده و پادشاهانش همیشه ملک الملوک جهان بوده‌اند. منجمله در یکقطعه کوچک آن یعنی از کنار دجله تا نیل چندین دولت بزرگ بوده است که هر یک‌از اعظم‌دول عالم‌شمرده میشدند مثل آشوریان ، فنیقیان ، بابلیان ، مصریان ، کلدانیان اسرائیلیان ، وغیره . بدبختانه‌با این‌حال بلاد مسلمانان امروزه‌منهوب است و اموالشان مسلوب . مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثروتشان را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعهٔ از قطعات چنگ نیندازند و شبی نیست که یکفرقه‌شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند. آبرویشان را بریزند و شرفشان را برباد دهند نه امرشان مطاع‌ونه‌حرف شان‌مسموع‌است . بزیرزنجیر عبودیت‌شان کشندو طوق‌عبودیت برگردنشان نهند و خاک مسکنت و مذلت بر فرقشان ریزند و آتش قهر در دودمانشان زنند نامشان را جز بزشتی نگویند و اسمشان را جز ببدی نبرند . گاهی وحشی‌شان خوانند زمـانـی با قساوت‌وبیرحمشان‌دانندوبالاخره‌همگی‌رادیوانه وازدانش‌بیگانه‌گویندازسلسله‌بنی‌آدم‌شان خارج‌کرده‌چون حیوان با آنها سلوک کنند . یا للمصیبه . یا للرزیه. این چه حالت است این چه فلاکت است . مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است انگلستان تصرف کرده؛ مراکش و تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده؛ جاوه و جزائر بحر محیط راهلند مالک‌الرقاب گشته؛ ترکستان غربی وبلاد وسیعه ماوراء‌النهروقفقاز و داغستان‌را روس بحیطهٔ تسخیر آورده؛ ترکستان‌شرقی‌راچین متصرف شده‌و از ممالک‌اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده؛ اینها نیز در خوف و خطر عظیم‌اند. شب‌رااز‌ترس اروپائیان خواب ندارندو روز رااز وحشت و دهشت مغربیان‌آرام نیستند. نفوذ اجانب چنان در عروقشان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس برخودمیلرزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش میشوند این همان ملت است که از پادشاهان‌بزرگ جزیه‌میگرفتند و امراء عالم با کمال‌عجز و انکسار‌بدست‌خود باج بدیشان میدادند امروزکارشان‌بجائی رسیده که در بقاء و حیاتشان‌اهل عالم ماء یوسند و در خانه خودزیر دست‌و توسری خور اجانب‌اند. هرساعت بحیله‌ای بیچارگان را بترسانندوهردم به‌نیرنگی‌روزگارشانراسیاه و حالشان‌را تباه سازند. نه پای گریز دارند و نه دست ستیز. پادشاهانشان بملوک دیگر فروتنی آغازند تا مگر چهار صباحی زندگی کردن بتوانند.

ملت‌شان پناه‌بخانهٔ این‌وآن برندشاید اندکی راحت شوند . آه آه این‌چه‌فاجعهٔ عظیمی است ؟ این چه‌بلائی‌است‌نازل‌گشته ؟ این چه‌حالی است پیدا شده ؟ کو آن عزت و رفعت ؟ چه‌شد آن‌جبروت و عظمت ؟ کجا رفت آن حشمت و اجلال ؟این تنزل بی‌اندازه را علت چیست ؟ این مسکنت و بیچارگی‌را سبب‌کدام‌است ؟ آیامیتوان دروعدهٔ الهی شک نمود ؟ معاذالله . آیامیتوان‌از رحمت خدا ماٴیوس شد ؟ نستجیر بالله . پس چه باید کرد ؟ سبب را ازکجا پیدا کنیم ؟ علت را ازکجا تفحص کرده و ازکه جویا شویم ؟ جز اینکه بگوئیم ان‌الله لایغیر مابقوم‌حتی یغیر وا مابانفسهم . [۳۷] ما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلا مصلحون [۳۸] چرا مسلمانان ذلیل شدند ؟ چرا دین اسلام ضعیف شد ؟ کفار چرا غالب گردیدند ؟ این پریشانی‌ازکجا است و خرابی‌ازچه راه است ؟ باید حل این مسئله مشکل را از قرآن مجید پرسش نمود در آن آیه که فرموده ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم [۳۹] معنی آیه‌چنان است‌که خداوندمتعال هیچ قومیرا از عرش عزت و رفعت بزیر نیاوردو ازآسمان استقلال و حریت بقعر چاه‌ویل بندگی‌و عبودیت نیفکند مگر بعد ازآنکه از سنتهای‌الهی که‌براساس حکمت نهاده‌است انحراف جستند . خداوند برنمیدارد نعمتی را که بقومی عنایت فرموده مگر بعد ازآنکه آنقوم حالات خود را تغییر بدهند . (ناتمام)

---

۲۷ ــ ترجمه : " خداوند حال هیچ فردی را دگرگون نخواهد کرد که تا زمانی ، خود آن مردم حالشان را دگرگون سازند " ، سورهٔ رعد ، آیه ۱۱ . " (حکم ازلی تا) این است که خدا نعمتی را که به مردمی عطا کرد دگرگون نمیسازد تا هنگامیکه آن ردم حال خود را دگرگون سازند " ، سورهٔ انفال ، آیه ۵۱ .

۲۸ ــ ترجمه : خدا ازآنچه‌میگویند منزه تر و برتر است " ، سورهٔ بنی‌اسرائیل یه ۴۳ .

۲۹ ــ ترجمه : " کسی در آنکلام تغییر و تبدیل نتواند داد " ، سورهٔ انعام ، یه ۱۱۵ .

۳۰ ــ ترجمه : " شفای دلهاست " ، سورهٔ یونس ، آیه ۵۷ .

۳۱ ــ ترجمه : " و هرگز از پیش و پس (آینده وگذشتهٔ حوادث عالم) این تاب باطل نشود " ، سورهٔ فصلت ، آیهٔ ۴۲ .

۳۲ ــ ترجمهٔ : " و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است " ، ورهٔ منافقون ، آیه ۸ .

۳۳ ــ ترجمهٔ : " و برخود یاری‌اهل ایمان را حتم گردانیدیم " ، سورهٔ روم ، یهٔ ۴۶ .

۳۴ـ ترجمه : " تا آنرا بر همه ٔ ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخن، گواهی خدا کافی است " ، سوره ٔ فتح ، آیه ۳۸.

۳۵ـ این حدیثی است که نسبت آن به پیامبر اسلام داده شده است : نگاه کنید به محمدبن اسماعیل البخاری ، الجامع الصحیح . به تصحیح M.L.KREHL (لندن ، ۱۸۶۲) ، جلد ۱ ، صفحه ۳۴۰.

۳۶ـ ترجمه : " اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری میکند " سوره ٔ محمد ، آیه ۷.

۳۷ـ بخش نخستین رساله‌دراین نقطه بپایان میرسد : نقل از مقالات جمالیه ، صفحات ۱۶۴ ـ ۱۷۰ و بخش دوم رساله بنقل از روزنامه ٔ حبل المتین ، ۲۰ مه ۱۹۰۷ از همین نقطه آغاز میگردد .

۳۸ـ ترجمه : " خداوند هیچ‌مردمی و اهل دیاری را در صورتیکه آنها نیکوکار باشند به ستم هلاک نمیکند " ، سوره ٔ هود ، آیه ٔ ۱۱۷ .

۳۹ـ سوره ٔ رعد ، آیه ۱۱.

بقیه از صفحه ۴۷

پرداخته سده ،لیکی جنانکه در همان مقدمه اشارتی رفت ، تحقیق به‌حد مستوفی نرسید ، لذا در این جا پیرامون آن بررسی و تحقیقی خواهد شد .

عدل اسم‌مصدر و از عدل‌یعدل عدلا" بوده‌ومعنی‌فعل‌وفاعل نیز از آن‌قصدکرده‌اند اگر کلمه عدل به فعل وصف شود ، مراد کار درست و نیکویی است که از فاعلی سر زند و جون بنا و پایه‌خلقت جهان بر خیر و درستی است پس معنی عدل در آن نهفته است زیرا مراد از عدل‌همان‌استیفاء حق‌می‌باشد و چنانکه باطل مغایر خیر است ، حق از مفهوم خیر جدا نیست . اما اگر عدل به معنی فاعل باشد ، بیشتر به طریق مبالغه آمده ، مانند صائم‌برای صوم ، و راضی و منور برای رضا و نور . در این صورت‌خداوند را به‌صفت عدل یعنی عادل و حکیم متصف‌می‌داریم و از معنی آن عدم انجام فعل‌قبیح‌و صدور حسنات افعال و خلفت‌خود این‌است که ، ذات او عالم به‌قبیح‌و مستغنی‌از آن‌می‌باشد و به‌تحریر برهانی چنین افعال قبیح را اختیار نمی‌کند ، و وجه دلیل عالم‌بودن‌خداوند به قبیح‌فعل قبیح علم ذاتی او به جمیع معلومات است ، که قباحت‌قنح نیز از معلومات‌ذاتی‌او به دور و جدا نیست .

(ادامه دارد)

خاطرات ماشاالله خان کاشی

۱۸



نایب‌حسین‌کاشی(نفر نشسته وسط) باتفاق ماشاءالله خان، پسرش، وگروهی‌ازیاران متفق‌خود...

فردای آن روز به طرف یزد حرکت نمودم تجار و علما و سادات و عموم کسبه یزد چندین فرسخ مرا استقبال و باجلال زیاد وارد به یزد ساختند .

سه روززبا تمام عده‌ام در منزل آقای مشیر مهمان بودم روز چهارم خودم با عده به قلعه حکومتی رفتم و سایر سوارها را در کاروانسراهای شهر جا دادم حکومت که در آنوقت شاهزاده شهاب الدوله بود خیلی از من پذیرائی نمود از آنجائیکه آمدن باصری‌ها درحدود یزدباعث وحشت اهالی یزد و حکومت شده بود به این واسطه موقعی که من به‌یزد رسیدم حکومت موقع بدست آورده و تلگرافا" استعفای خود را به وزارت‌داخله فرستاد وزارت‌داخله نیز قبول کرده‌بعد از دو روز حرکت به طهران نموده از من‌هم خواهش کرده‌عده‌ای‌سوار برای‌محافظت او به سر کردگی افتخار نظام به همراه او فرستادم‌چون امنیت کاملا" در آنجا بر قرار شد مصمم حرکت به‌کاشان شدم اهالی‌یزد عموما"به تلگرافخانه وقنسولخانه‌روس متحصن‌شده‌و از دولت استدعا نمودند که من در آنجا بمانم دولت نیز قبول نمود و نوشت که در آنجا بمانم‌دو ماه در آنجا بودم پس به وزارت داخله تلگراف نمود که حکومت یزد را به سردار

فاتح بختیاری سپرده شد در آن وقت من یکصد و پنجاه نفر سوار به سر کردگی بهادر نظام برای حفظ ابنیه یزد گذاشته و خودم با کسان و جمیعتم به کاشان حرکت نمودیم

موقعی که وارد کاشان شدیم مجدداً" اهالی استقبال شایانی نموده و عموماً "بدیدن من آمدند من هم با تمام کمال مهربانی نموده و مشغول انجام وظیفه خود بودم دو سال گذشت در تمام قسمت ابنیه من هیچ اتفاقی رخ نداد در اوایل ۱۳۳۲ رضاخان جوزانی با یک صدسوار به کاشان آمده به من پناهنده شد من نیز به وزارت داخله نوشتم و استدعا نمودم که چون به من پناهنده شده است و به علاوه حاضر است که کارهای سابق خود را ترک کند به او تأمین داده و مشغول خدمت بشود بعداز چند روز دیگر جعفر قلیخان هم با هفتاد سوار آمده و استدعای ماندن نزد من را نمود در همین اوقات ضیغم السلطنه بختیاری پسر سردار ارشد بختیاری که با پدرش قهر کرده بود او هم نزد من آمده من هم محبت را نسبت به او نمودم در تمام این مدت احدی از من و بستگانم شکایت ننمود بلکه عموماً" از صمیم قلب ما را میخواستند و ما هم از هیچگونه محبتی خودداری ننمودیم .

چندی بعد در اردستان که جزابنیه من بود چراغ علی خان سردار صولت نظر به عداوتی که داشت و به علاوه او بی کار و تمام ابنیه ازطرف دولت به من سپرده شده بود حسد میبرد به این واسطه چند نفر از نوکرهای خود را به راه اردستان فرستاد

گاه گاه به ماتخطی مینماید سواران زیادمن او را تعقیب نموده ودر سرقت را به قلعه مزدآباد که مسکن او بود بردندمن هم به اونوشتم محض محبتهای سردارارشدنمی خواهم اذیتی به تو کرده باشم ولی به شرط اینکه اموالی را که نوکرانشما در جاده که نزد من سپرده سرقت نموده اند به صاحبان مال رد کنی .

سردار صولت حاضر برای پس دادن نشده و به کلی انکار نمود در همین موقع از طرف دولت محض امتحان من نیز یک صد سوار زبده با منصور لشکر اخوی ام به طهران فرستادم هیئت دولت از فرستادن سوار و اخویم به طهران خیلی خوشنود شده ودر حق سواران و برادرم کمال مساعدت و مرحمت را نمودند .و برای مخارج سواران من که درطهران بودند ماهی سه هزار تومان جزءبودجه وزارت داخله بر قرار شد منصورلشکر به عین الدوله که در آن وقت وزیر داخله بود سپرده شدالحق آن شاهزاده نسبت به کسان من خیلی مرحمت فرمودند پس از چند ماه اداره ژاندارمری که چندی بود تأسیس و به واسطه وجود سوئدی ها اهمیتی پیدا کرده بود ضمناً" به واسطه دسیسه بعضی از همشهریهای محترم مقیم طهران

در صدد خلع سلاح سواران من‌که در طهران بودند بر می‌آیند این خبر به برادرم منصور لشکر می‌رسد او نیز برای محافظت خود و سوارانش قراول گذاشته و سنگر بندی می‌نمایند این خبربه شاهزاده عین الدوله‌می‌رسد او فورا "به وسیله‌تلفن به اداره‌تشکیلات ژاندارمری امر می‌نمایدکه به‌هیچ وجه متعرض آنها نباشند ژاندارمری نیز خواهی نخواهی مجبورسنگر هائیکه گرفته‌بودندخالی‌نمود وبه اداره‌خودمی‌آورندبا اینکه هیئت دولت مکرر به‌تشکیلات ژاندارمری امر کرده بودند که‌متعرض آنها نشوند معهذا پیوسته در صدد خلع سلاح کردن آنها بودند .

چندی‌بعد اوضاع‌کابینه در هم میشود ژاندارمری نیز وقت‌به دست‌آورده‌مخفیانه‌اطراف سواران مرا محاصره می‌نمایندچون یک عده سوار به سرکردگی پهلوان قاسم خان در محله سرآب منگل مسکن داشتند یک عده ژاندارم نیز مأمور محاصره آنها میشود پهلوان قاسم خان از آنجائیکه سر کرده رشیدی بود و همیشه زندگانیش خالی از احتیاط نبود قضیه را ملتفت شده و قبلا" شروع به سنگر بندی می‌نماید . ژاندارمهاکاغذی به برادرم می‌نویسند که‌کلیه اسلحه‌ای که همراه دارید باید به اداره ژاندارمری‌تحویل بدهید در موقع لزوم به شما داده خواهد شد برادرم‌جواب می‌نویسد چون هیئت دولت مرا از برادرم با یک‌عده سوار خواسته‌اند باید قبلا" هیئت دولت به برادرم بنویسند و برادرم به‌من امر نماید در آن صورت حاضرم اسلحه بدهم والا تاجان در بدن دارم حاضر برای دادن اسلحه خود نیستم ضمنا " قضیه را فورا "به وسیله تلگراف رمز به‌من اطلاع دادند از آنجائیکه دیدم ماندن سواران من درطهران ممکن‌است‌بالاخره اسباب‌خونریزی‌و فسادبشود چراکه‌اطمینان داشتم که هر گاه ده هزار ژاندارم هم آنها را محاصره نماید و نصف آنها هم کشته شوند بقیه نیز حاضر برای تسلیم اسلحه خود نخواهند بود به این واسطه به وسیله تلگراف رمز آنها رابه کاشان خواستم دو ساعت از شب گذشته تلگراف من به منصور لشکر در طهران میرسد چون‌در تلگراف‌تاکیدکرده بود که فورا " حرکت کنید آنها نیز در همان شب عازم حرکت میشوند و در همان‌شب سایر سرکردگان و سواران که‌در محلات دیگر طهران مسکن داشتند خبرنمود با اینکه‌عده‌ای‌ژاندارم‌آنها را محاصره‌نموده معهذا درساعت‌شش‌از شب گذشته یک مرتبه تمام سوارها در ساعت معین از خانه‌های خود حرکت نموده ژاندارمها خیال ممانعت داشته‌اند ولی‌به واسطه نهیب سوارها فرار کرده و فقط چندین تیر از طرف آنهاخالی می‌شود قبلا" دکر شده که تمام سوارهای من در یک نقطه طهران نبودند با۴۸ در چندین محل‌بودند پس از اینکه‌منصور لشکر دستور حرکت آنها را می‌دهند چنان‌قرار می‌گذارد که عموما " در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم بهم ملحق شوند .

لذا عموما "از خیابان ماشین عبور نموده و درخارج دروازه به هم‌میرسند در این موقع

نقد احوال و آثار وحید

درآستانه صدمین سال ولادت شادروان استاد وحید دستگردی آقای جمشید امیر بختیاری شاعر با ذوق و نکته‌سنج معاصر ، نقد احوال و آثار استاد را در رادیو تهران شروع کرده است .

برنامه‌ای را که آقای امیر بختیاری تدارک دیده به نظر می‌رسد هفته‌ها و ماهها طول بکشد و آنچنانکه شایسته و در خور است فراز و نشیب‌های زندگی استاد بر شمرده شود و حق او ادا گردد .

جامعهٔ فرهنگ و ادب اصیل ایران و بالاخص خاندان و دوستداران وحید مراتب تشکر خود را از آقای جمشید امیر بختیاری و رادیو ایران ابراز می‌دارند . نامه‌های فراوان نیز در این زمینه به دفتر مجلهٔ وحید رسیده است که به رادیو ارسال خواهد شد .

ضمنا" همانطور که وعده داده‌ایم به زودی یادنامه‌ای به یاد و به نام استاد ، شامل نوشته‌ها و آثار بزرگان علم و ادب معاصر که درباره وحید نوشته شده منتشر خواهیم کرد .

از محققان و شاعرانی که مایل باشند نوشته و اثری در این یادنامه داشته باشند تقاضا داریم آثار خودشان را تا پایان فروردین ماه ۲۵۳۷ به دفتر مجله وحید ارسال دارند .

ژاندارمها به اداره ژاندارمری راپورت و به وسیله تلفن به ژاندارمهای مأمور دروازه‌ها دستور میدهند که دروازه‌ها را بسته و از خروج آنها ممانعت نمایند . موقعی که منصور لشکر با سوارانش به دروازه میرسند از دور ژاندارمهای متحصن فریاد کرده و از خارج شدن آنها اظهار جلوگیری می‌نمایند چند نفر از سوارها به پیش تاخته سر به طرف ژاندارمها می‌اندازد ژاندارم‌ها نیز شلیک کرده و چون عده آنها کم بود فرار می‌نمایند در این گیرودار فقط یک اسب نوکرهای ما تیر می‌خورد بقیه سالما" از دروازه گذشته از راه ورامین و سیاه کوه عازم کاشان می‌شوند .

فرادصبح به محمدآباد ورامین می‌رسند از آنجا نیز حرکت کرده و به سیاه‌کوه می‌روند چون مسافرت سیاه کوه در روز ممکن نیست مخصوصا" در ایام تابستان به این واسطه آنها شب عازم کویر سیاه کوه می‌شوند چون راه آنها بیست فرسخ در نمک بود و به قدر کفایت آب بر نداشته بودند فردای آن روز به واسطه حرارت نمک و خشکی هوا و نداشتن آذوقه بیست و دو نفر از سواران من از تشنگی هلاک شده و بقیه بعد از سه روز وارد کاشان می‌شوند از هلاک بیست و دو نفر سوار رشیدم خیلی متأسف شدم . چندی بعد غفلتا" سردار صولت به تلگراف خانه اردستان که مرکز ساخلوی سواران امنیه من بود ریخته و از آنجائیکه آنها نیز بی خبر بودند چند نفر از آنها را دستگیر و با بقیه شروع به جنگ می‌کنند (ادامه دارد)

معرفی کتاب

س . ح . الف

تحقیقی تازه از مونتگمری وات

ویلیام مونتگمری وات ، رئیس شعبه عربی و مطالعات اسلامی دانشگاه ادینبورا (اسکاتلند) است . او متجاوز از چهارسال است که در باب تاریخ و معارف اسلامی به کار تدریس و تاءلیف و تحقیق اشتغال داشته است و اکنون به شهادت آثار بسیارش یکی از اعلام اهل علم زمان و اعیان اسلام شناسان (غیر مسلمان) جهان است . آخرین ثمرهء تحقیق مستمر او کتابی است در دویست و هفتاد وشش صفحه به عنوان " آن عظمت که اسلام داشت" . چاپ لندن ، ۱۹۷۴

اهمیت عمده این کتاب ، تحقیقات موءلف است در باب پیوندهای سیاست و مذهب در آئین اسلام و تاءثر این شریعت از همان آغاز پیدائی و هم اختلاط و امتزاج آن طی ادوار بعدی با ادیان و مذاهب سابق و نیز رسوم و آداب اعراب و فرهنگهای ملی و قومی مسلمین .

مونتگمری وات خود به دیانت مسیح پای بند و معتقد است و سوابق خدمت او در زمرهء داعیان این آئین در فلسطین ثابت . (۱) تضلع و آگاهی جامع او بر مبانی و معانی هر دو مذهب در کار شناسائی و دریافتن روابط و ارتباطهای تعالیم عیسوی با معارف و عقائد اسلامی آشکار است و البته گاه عالمانه و بی غرضانه بعضی مشابهت های صوری را از اقتباس و التقاط فرق می نهد . توصیهء استاد درلزوم مطالعه مطابقه یی (۲) ادیان اکید است و در خور تاءیید . موءلف مدقق پیوستگی و ارتباط مذاهب و ادیان و ریشه ها و علل و عوامل بنیادهای اجتماعی ، سیاسی و عقیدتی و هم سیر تکامل یا تحول تاریخی آنها را منظور داشته است .

مطالعه استاد مونتگمری وات در این کتاب چونان که از همه اهل علم سزد و شاید به تعبیر استاد مرحوم سیدحسن تقی زاده آفاقی (ابجکتیو) است نه انفسی (سوبجکتیو) . استاد مونتگمری وات در بنیاد دیانت اسلام و اساس وریشه های آئین تشیع (و دیگر مذاهب و فرق اسلامی) داوریها کرده است که تحمل آن برمتدینان و قشریان این شریعت عزاء و معتقدان عصمت و طهارت ائمه اثنی عشر بسیار گران است . استاد فی المثل از ترجیح معاویه بر علی علیه السلام ابائی ندارد (و این بین عالمان

[redacted]

مورخان فرنگی تازگی ندارد) و پیشنهاد می‌کند که نواب امام دوازدهم علیه‌ـ
السلام در زمان غیبت‌صغری نماینده‌ٔ طبقه اقتصادی خاص بوده‌اند و منافع‌اقتصادی
خویش را منظور داشته (که این بقبیل نتیجه گیریها تازه و بی سابقه‌است) .و نیز
مکرر اظهار می‌دارند که شیعیان بعدها تاریخ صدر اسلام را دوباره به سود خـویش
نوشته‌اند و قلب ماهیت کرده . البته اغلب خوانندگان مسلمان که در اعتقادمذهبی
تعصب دارند نه تنها عامیان بلکه بسیاری از اهل‌علم نیز از این استنتاجهاواظهار
نظرها بر می‌آشوبند. مونتگمری وات مسلمان نیست و به‌توجیه رویدادهای تاریخی و
واقعیتهای عینی به سود گروهی معین ازفرق اسلامی یا نوع مسلمانان التزامی‌ندارد.
مطالعه این‌کتاب را تنها به منتهیان و صاحب نظران توصیه باید کرد که متوسط آن
اهل علم را مایه قیل و مقال است و مبتدیان را در شمار کتب ضلال .

یادداشتهـا

(۱) نخستین مسیحیان که به‌مطالعه اسلام آغاز کردند کشیشان‌و داعیان‌مسیحیت بودند و غرض ایشان از مطالعه ، رد و تکذیب اسلام بود. بدین‌قرارهنوز دربعضی دانشگاهها ی قدیمی آموزش زبان عربی و مطالعه اسلامی شعبه‌یی از مطالعات‌مسیحی است. نمونه آن دانشگاه معتبر و قدیمی گلاسگو است که در آنجا زبان عربی‌را نیز هنوز در شعبه مطالعات مذهبی		می آموزند .

(۲) مطالعه مطابقه‌یی ترجمه		است که اکنون به فارسی بـه مطالعه تطبیقی معروف شده است .

لیـدی دارلـینگتن

این‌کتاب نوشته‌ای‌است جالب و خواندنی‌ازفرداستوارت‌نویسنده‌خوش‌قلم انگلیسی‌زبان و احمد نامدار باقدرتی که در نویسندگی دارد آنرا به زبان فارسی بر گردانده است .

نویسنده کتاب با مهارتی خاص اوضاع سیاسی انگلستان قبل از جنگ اول را با دقـت بررسی کرده و مزایا و مفاسد اجتماع اشرافی انگلستان آن روز را ترسیم نموده و انتقـادی سخت برآن برده است . فرداستوارت با قلمی موشکاف تار و پود اجتماع‌اشرافی‌انگلستان را طراحی کرده و با قدرت بی نظیری حکومت فساد را نمایان ساخته است .

از فقر و گرسنگی و محرومیت مردم بی پناه پرده برداشته و بی اعتنائی و بی اعتقادی طبقه مرفه را نمایان گر فساد معرفی کرده است . از بازیهای سیاسی پشت پرده‌مطالب‌تکان دهنده‌ای‌را بر قلم آورده و ندای‌وجدان را در برخورد با گناه هرقدر کوچک‌باشدبه‌درستی مجسم ساخته است . متن ترجمه سلیس وروانست‌و مترجم در آغاز کتاب‌نوشته‌است هرکس مطالعه این کتاب را شروع کند موقعی آن را رها می‌نماید که به نقطه پایان رسیده باشد .

توفیق خدمت برای مترجم محترم آرزو داریم .

بقیه از صفحه ۴۲ .

ارزنده سعدی در بیان و قلم استفاده از انواع قیاسات است در این خصوص کسی را یارای برابری با او نیست سعدی می‌خواهد به قیاس صفات بعضی از حکام جور را در مهرورزی با پسران نشان دهد کسی که با بیانی نظیراشعار زیر دفع‌شهوت راخوی‌جانوران‌می‌داند. بگر هر بحثی خلاف آن ناشی از نادانی است سعدی می‌گوید :

هر کسی را نتوان گفت که‌صاحب‌نظراست — عشق بازی دگر و نفس پرستی‌دگراست

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس — آدمی‌خوی‌شود ؟(نه)ورنه‌همان‌جانوراست

و بیشتر در این مورد از قیاس تلویحی استفاده می‌کند .

آقای نویسنده اگر ما نوشی برای مردم نداریم نباید نیش بزنیم .

سعدی می‌گوید :

زنبور درشت بی مروت را گوی — باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزن

و نباید از گفتار ما مردم زیان ببینند .

آنکه زیان می‌رسدازوی‌به‌خلق — فهم ندارد که زیان می‌کند

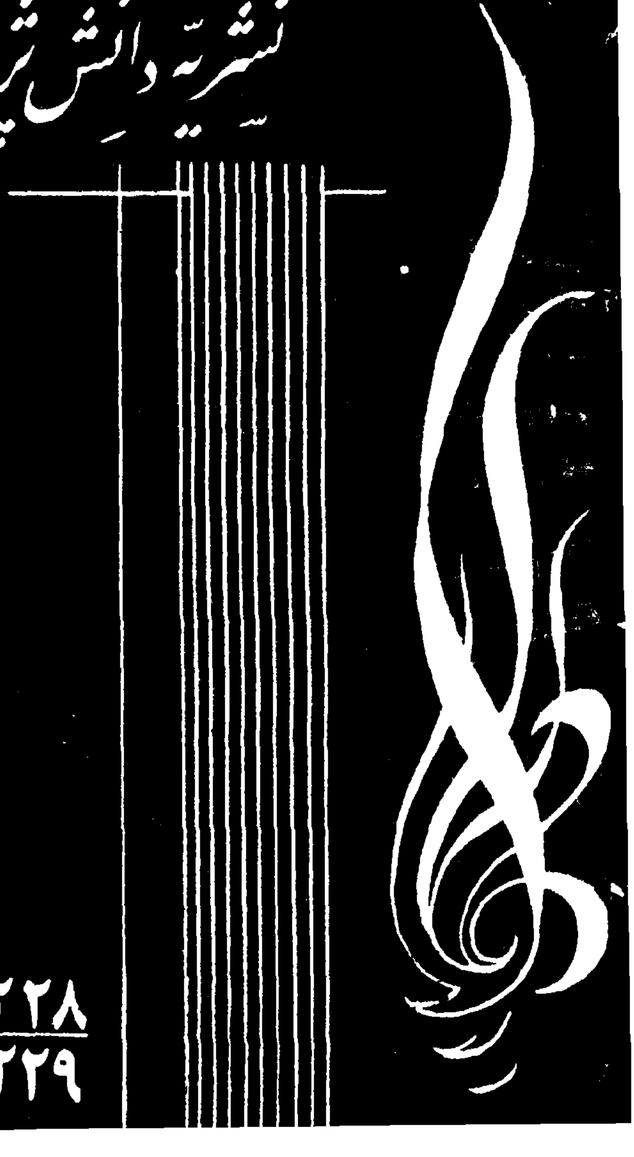
خلاصه سعدی خداوندگار سخن و کلک زرین خدا از تمام اتهامات مصون است :

هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است

گل است سعدی‌ودرچشم دشمنان‌خاراست

وحید

نشریهٔ دانش‌پژوهان



۲۲۸
۲۲۹

فهرست ۲۲۸/۲۲۹

از ۱۵ اسفندماه ۲۵۳۶ تا ۱۵ فروردین ماه ۲۵۳۷

یادآوری : بهای اشتراک مجله را به حساب جاری شماره ۳۴۵ مجله وحید در بانک پارس شعبه فروردین واریز فرمائید.

مجله وحید – صاحب امتیاز و مدیر مسئول : **سیف‌الله وحیدنیا**

نشانی : تهران – خیابان شاه، کوی جم – شماره ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال – خارجه دو هزار ریال (با پست زمینی) بهای این دو شماره **یکصد ریال و بعد از یک ماه دو برابر** .

نامه‌ها و اظهار نظرها:

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر محترم مجلهٔ گرامی وحید

احتراما" به استحضار رسانیده و اشعار میدارد :

در شماره اخیر ۲۲۵ آن مجله (که از تاریخ ۱ تا ۱۵ بهمن ماه ۲۵۳۶ می‌باشد) در شرح خاطرات ماشاءاللەخان کاشی در صفحهٔ ۶۲ مجلهٔ گرامی نویسنده آن‌خاطرات درموردیکی از جنگهای پدرم جراغ علی‌خان سردار صولت با نایب حسین و ماشاءالله خان (که‌شاید بحسین جنگ نیز نام‌بردگان می‌باشد) می‌نویسد "جراغ علی‌خان صولت الملک " پسر سردار ارشد هم‌با سی‌نفر سوار بختیاری به‌سمت نایب‌الحکومگی در آنجا (مقصود کاشان) می‌باشد " این صحیح است در آن موقع آشوب ، فتنه‌وفسون‌کشی سالارالدوله برادر محمد علی میرزا در غرب ایران بر پا بود و نام برده با سی هزار سوار کرد و غیره جنگ کنـان به قصد تسخیر پایتخت تا ساوه پیش‌آمده بود و چون مورد برای مشروطه خواهان‌وملیون ایران اضطراری و فوری بود برخی از سرداران بختیاری با ییپرم‌خان به ساوه برای‌مقابله‌با او رفته بودند (در این جنگ شاده عموی این جانب سهراب‌خان ضیغم‌السلطنه‌نیزشرکت داشت) و برای اینکه پشت اردوی بختیاری در ساوه‌مستحکم‌باشدحدم فتح‌اللەخان‌سردار صولت در کاشان مترصد وضع جبههٔ ساوه بودندکه اگر پیش‌آمد نامطلوبی به‌وقوع‌بپیوست فورا" خود را به میدان جنگ برسانند ـ مورد دیگر راجع به لقب پدرم در آن تاریخ بـه عنوان صولت الملک است که نویسنده از آن نام برده ـ در این‌خصوص به‌اطلاع می‌رساند که ابتداء پدرم در جنگ بادامک و فتح طهران به‌اتفاق‌شادروان حاج علی‌قلی‌خان‌سردار اسعد و چند سردار دیگر بختیاری شرکت و به واسطهٔ جان بازی و فداکاری‌که‌نمودازطرف مرحوم احمد شاه به صولت الملک ملقب گردید و بعدا" در جنگهای‌آذربایجان (قره داغ و اردبیل و دشت مغان) به اتفاق جعفرقلی‌خان سردار اسعد ـ ییپرم خان سردار و محمد رضاخان سردار فاتح شرکت و بعد از فتوحاتی که نمودند و رحیم خان چلبیانلو و اکراد و شاهسونهای‌همدست‌او را تار ومار کردندپدرم به سردارصولت‌ملقب‌گردید ـ توضیح‌مختصر راجع به این وقایع این که بعد از ورود اردوی اعزامی بختیاری به تبریز معلوم گردید که ستارخان و باقرخان که برای دفع رحیم خان چلبیانلو و ایلات یاغی شاهسون به صـوب اردبیل و آن حدود رفته بودند کاری از پیش نبرده‌اند بنابراین اردوی بختیاری به‌طرف

اردبیل و کوههای اطراف آن حرکت و بعد از مصادمات و جنگهای بسیار و دلیریهای بی شمار در حالی‌که زمستان سختی بود و برف زیادی‌باریده و ایاب‌وذهاب با اسب به‌سختی امکان پذیر بود در کوهستان‌های اطراف به طوری کاررابررحیم‌خان و هم دستانش سخت گرفتند که نام برده فراری با هفت پسرش از رود ارس گذشته و به روسیه تزاری‌پناه‌برد به علاوه باادامهٔ جنگ عدهٔ معتنابهی از روٴساء و پسران روٴسای ایل شاهسون آذربایجان با اینکه‌به کوه پناه برده بودند کشته شدند و بقیه تسلیم گردیدند و ایـــــن قشـــون ظفرنمون بعد از ختم غائله‌رحیم‌خان‌وشاهسونها به‌تبریزمراجعت‌وازراه‌گردنه‌حیران به‌آستارا وارد شده و به وسیلهٔ کشتی بانزلی رهسپار و به‌تهران‌درمیان پیشوازمجلل‌ومحترم‌رجال و اهالی‌شهر بازگشت نمودند .

نویسندهٔ خاطرات بازادامه میدهد " همین که چراغ علی‌خان مطلع می‌شود مقصود از خبر ورود نایب حسین و ماشاءالله خان به کاشان) " فورا " با سوارهایش سوار شده‌و ازدارالحکومه‌به‌کاروانسرای‌وزیرهمایون‌رفته‌وآنجاراسنگرمی‌نمایدسوارهای‌امنیه (ژاندارمری) و سایر سربازهائی که در وسط شهر بود به‌اوملحق می‌شوند روز دیگر ما ازباغ‌حاجی مبصر السلطنه به قصد کاشان حرکت نمودیم با استقبال شایان اهالی وارد شهر شدیم ــ حراغ علی‌خان تا غروب در کاروان سرای وزیر سنگرداری نموده دو نفر از سوارهایش کشته‌ویک نفر تیردار شد کاغذی به من نوشته و تمنای تاٴمین ! و طلب اذن رفتن ! از کاشان به قم را کرده بود ! جواب نوشتم که به هر کجا می‌خواهی برو ــ به سواران خود دستوردادم‌که جنگ‌ننمایند و مانع‌رفتن‌اونشوند اول‌مغرب به طرف قم با سوارنش حرکت نمود " در این مورد شایسته‌است به‌استحضاربرسانم که جنانچه‌گفته‌شده پدرم به کار وانسرای‌وزیرهمایون رفته چنانچه برخی از مطلعین این جانب گفتند درآن موقع حتی از سی‌نفرهم‌کمترسوار دنبالش‌بوده‌اند یعنی‌قبلا " سواران‌بختیاری را سردار ارشد پدرش‌باخودبه‌قم برده وده پانزده نفر نزد او باقی‌گذاشته بود و بر خلاف آنچه ایشان‌نوشته‌اندپدرم شخصا "چندین نفر از سر کردگان زبدهٔ سواران ماشاءلله‌خان را که قصدجانشرا نموده و از فرازپشت‌بام بازار کاشان‌که با کاروان‌سرای‌وزیرهمایون‌راه داشته آمده و می‌خواسته‌اند اورا بکشندپیش دستی‌نموده‌وهدف نیر ده تیر قرار داده به طوریکه‌از بام به طرف پائین سقوط می‌نمایند که‌موضوع‌این‌حادثهٔ دلیرانه‌اعجاب‌انگیزوشهامت‌وشجاعت‌اودرچندین‌سال‌قبل‌که‌یکی دوسه سفربه‌کاشان‌نمودم‌وردزبان‌عموم‌افرادباتجربه‌وفرتوت‌کاشان‌بودو اکثرمعمرین‌اهالـــی نجیـــب کاشان‌بدان‌اظهاراطلاع‌نموده‌وبرایم‌نقل‌کرده‌اند ــ از سواران‌قدیمی‌پدرم که‌چندنفرازآنـــان مانند آفرهاد چهرازی ،نور محمد ،حسین‌علی بختیاری و علینارو‌بشیر محمدچهرازی‌وغیره که به راستگوئی‌ایلیاتی ممتاز بودند در اصفهان و تهران عینا " گفته‌های آقایان کاشان را

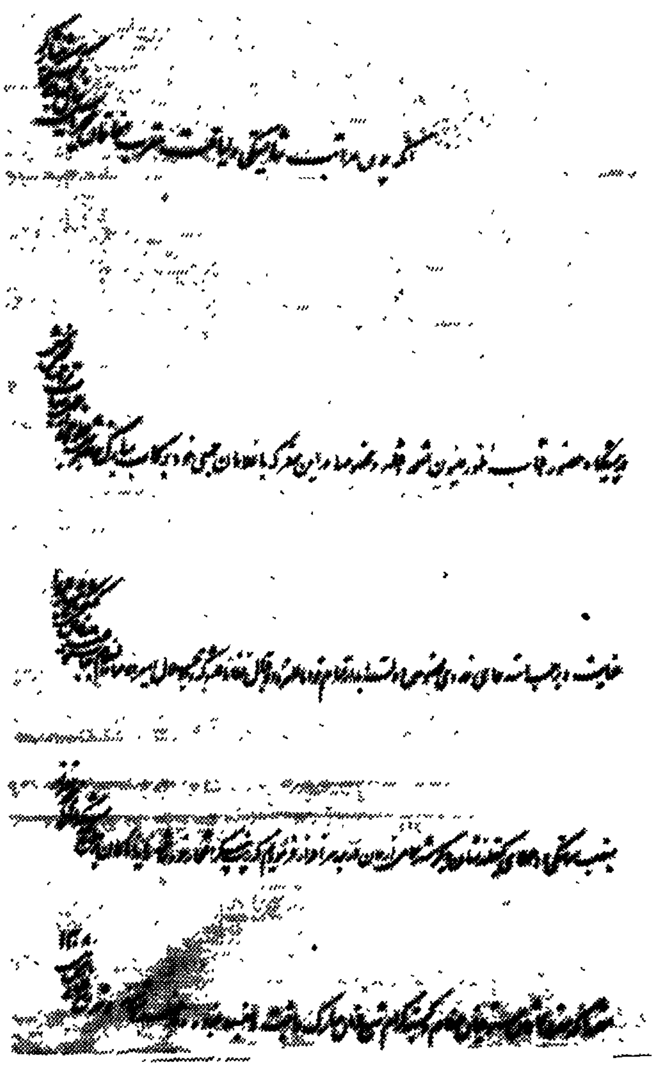
در این مورد نقل و تائیدو تصدیق می‌نمودند ـ اما راجع به اینکه حطورشد پدرم ازکاروانسرای وزیرهمایون بیرون رفت بعد از اینکه عده‌ای از سواران ماشاءالله خان به‌این‌ترتیب و ضرب ده تیر پدرم کشته شدند و عدهٔ پدرم نیز برای ادامهٔ جنگ مناسب و کافی نبود صلاح در آن دید که از کاروانسرا خارج و به طرف قم که نزدیک جبههٔ جنگ‌ساوه‌بودبرای پیوستن به پدر حرکت کرد و کسی‌هم‌از سواران‌ناسی قدرت‌مقابله‌ومقاتله با او رابا ترتیبی که به وقوع پیوست نداشت و جلو نیامد در اینجا خواستم اضافه نمایم که بعد از وقوع‌این جنگ مختصر جنگهای دیگری پدرم با نایب حسین و ماشاءالله خان نموده که در سه‌کتاب کاشان در جنبش مشروطه ایران ـ تاریخ اجتماعی کاشان ـ آثارتاریخی شهرستانهای‌کاشان و نطنز تاءلیفات آقای حسن‌نراقی تعریبا" به طور مشروح مذکوراست آقای‌حسن‌نراقی‌برادر آقا علی‌نراقی شهید از روحانیون متقی ، مغرز و محترم کاشان و برادر دیگرش مرحوم آقا احمد مدیر نراقی که چندین دوره نماینده‌کاشان در مجلس‌شورای‌ملی بوده‌و سابقا "روزنامه شهاب ثاقب را در تهران انتشار می‌داده اند و دیگر برادرش مرحوم میرزاابوالقاسم‌نراقی می‌باشد که از فحول دبیران صاحب‌نظر و فاضل تهران‌بوده‌اندومی‌باشند ـ البته‌بامراجعه به کتب مزبور این جانب فارغ از شرح و توصیف جنگهای پدرم با نایب‌حسین و ماشاءالله خان‌که در زمان کابینه مرحوم خلدآشیان میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک‌وقوع‌یافت و به فتح‌کامل‌پدرم‌خاتمه‌یافت‌می‌باشم.

با تجدید احترامات
عباس علی ارشدی بختیاری
۲۵۳۶/۱۱/۲۰

حسن . علی . برهان

مقرب الخاقان ـ مقربوالخاقان

درچند شماره‌پیش‌مجله‌محترم " وحید" به یکی از نوشتجات زمان‌سابق‌که‌عناوین‌مقرب الخاقان و امثال آن‌از بالابه‌پائین ،مانند معتمدالسلطان ، عالیجاه عزت همراه را داشت و خواستم به‌آقایان‌و بانوان‌امروزه‌اطلاع‌بدهم‌تابه‌مفهوم و تفاوت دو جملهٔ مقرب‌الخاقان و مقربوالخاقان آشنا شوند .



به عکس نوشته‌ٔ بالا که نمونه یک فرمان است (۱) توجه می‌فرمائید ، در سطر یکم می‌نویسد : "آنکه‌چون‌مراتب‌شایستگی‌ولیاقت (مقرب‌الخاقان) محمد اسمعیل‌خان یوز-باشی (۲) ، کشیک‌خانه‌مبارکه .... " و درسطرآخرمی‌نویسد : "... مقررآنکه (مقرب الخاقان‌مستوفیان‌عظام .... " چنانچه‌دربالا ذکرشده‌است مقرب‌الخاقان‌ومقربوالخاقان و دیگر عناوین مذکور به جای کلمات "آقا" (۳) و جناب و امثال آن به عنوان محترم و "پیش‌نام - پیشنام " است اما مقرب‌الخاقان ناظر بر یک فرد و مقربوالخاقان ناظر بر افرادوجمع است که در اساس گرامر زبان عربی " مقربون الخاقان " است و "ن" آن در بلاغت کلام زائداست‌و حذف می‌شود . و به فارسی خودمان " مقرب‌الخاقان "و"مقرب-

های خاقان " و ترجمه زیرلفظی و هم مراد و مفهومی مقرب الخاقان ، همسنه نزدیک‌مقام خاقان (شاه) است و ضمنا " علاوه می‌شود که این نمونه‌نوعی خرمان خط بدرم (مرحوم میرزا موسی) است که در سال ۱۳۱۴ هجری به لقب برهان عملک معتخر آن زمان شد و درباره‌عکس هم‌خوب‌است بر اطلاعات خوانندگان محترم افزوده شود که تا سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ هجری قمری (۸۳ و ۸۲ سال قبل از این) هنوز عکاسی از امور همگانی نبود و آن موقع مرحوم سرتیپ عبداللهمیرزا جهانبانی که از دارالفنون به اروپا برای شناختن آسلیه عکاسی و چگونگی میزان کردن و عکس‌برداری و تاریک خانه منحصر به نور سرخ و شیشه‌های عکاسی (هنوز فیلم باک و فیلم رل به بازار نیامده بود) و ورار (شیشه‌را داخل طشتک حاوی داروی عکاسی کردن و ظاهر شدن نقاط سیاه و سفید آن) و فیکسار (بعدا " شیشه عکاسی را داخل طشتک حاوی داروی دیگر نمودن و ثابت شدن‌وثابت ماندن نقش روی شیشه) و خشک کردن آن و بعد با کاغذ در قید مخصوص گذاردن و جلوی‌آفتاب‌قرار دادن (در تابستان درفاصله ۱-۲ دقیقه در فصول دیگر در فاصله ۳-۶ دقیقه)وانعکاس سفید و سیاه شیشه عکاسی بر روی کاغذ (که‌سفید به سیاه و سیاه‌به سفید مبدل روی‌کاغذ می‌شد) و بعد الصاق کاغذها بر صفحات مقوائی چاپ تزئینی و زیبا مخصوص‌کار عکاسی و کارهای‌دیگرعکاسی‌از قبیل‌سلیقه‌در دکور پشت عکس با کسانی‌که‌عکس‌آنهارا برمی‌داشتند و میزان کردن عدسی دوربین با عکس‌های تک نفری (پرتره) و میزان کردن‌با جماعتی از فاصله نزدیک تا فاصله دور از دوربین قرار دارند (گروپ) و خصوصیات میزان کردن هر یک از دو نوع که کمی با یکدیگر فرق داشتند و فاصله زمانی عکس گرفتن (که مانند دوربین‌های امروزه دارای دنده و دگمه برای جلب نور نبود) که با استفاده از شدت و ضعف‌روشنائی‌روز در فاصله ۲ تا ۵ ثانیه‌باید دست عکاس‌راه به‌ورود نور به داخل‌دوربین بسود ــ و شبها با کمک نوارهای نورانی (منیزیم) که آن را مشتعل نموده تا یک دقیقه روشنائی خیره کننده‌ای می‌داد و نیز در تاریک خانه شبها از لامپ‌های نفتی اما با لوله و سر پیچ مخصوص و لوله به رنگ‌سرخ یا فانوسهای شمعی دارای چهار شیشه سرخ (به‌جای شیشه نوعی‌پارچه‌بود) و غیره‌وغیره‌رفته‌و رجعت‌نموده در دارالفنون به‌شاگردان‌دانش‌های عکاسی را درس‌می‌داد قرار آن‌بود که‌در عکاس‌خانه‌دارالفنون‌شاگردان‌درعمل‌عکسبرداری از کسانی طالب عکس بودند (۴) تمرین کنند و بنا به رسم زمان و اکتساب از اروپاآرمی دولتی هم عکاسی‌ها داشتند (بعدا " از نمونه‌این‌یک‌عکس در محله‌وحید ارائه خواهم داد) که آرم ایرانی آن جنابحه‌در زیرعکس ملاحظه می‌فرمائید شامل شیرخوابیده بدون شمشیر و حامل خورشید است که به دستور ناصرالدین شاه فقط در اوراق مربوط به وزارت جنگ و در لباس‌ها و نشان‌های نظامی شیر ایستاده و با شمشیر حامل خورشید بود و آرم



اوراق عادی‌مانند اوراق‌وزارت‌خارجه و وزارت علوم و غیره کلا " شیر خوابیده‌بود (یعنی در روابط صلح و صفا) و تا سال ۲۴۷۳ شاهنشاهی هم هنوز این رشته تدریس داشت که در آن سال مرحوم باباریان دکتر دارو ساز دارای‌دکترا از استانبول به‌شاگردان دارالفنون درس عکاسی می‌داد .

عکس هم عکس‌پدرم (طرف چپ) با نویسنده اداره‌او (میرزا جعفر علاءالدوله‌ای ــ طرف راست) است .

غسالخانه عبرت در سمنان (۱)

نصرت الدوله در وزارت داد / مردی آزاده را به بند نهاد
اکتفا هم نشد به زندانش / کرد نفیی بلد بهسمنانش
زین تبر داد درنهان دستور / تا به ره نقلهاش کنند ، مامور
او به پندار اینکه مامور است / هرجه گفتند و کرد ، معذوراست
بین ره زد گلولهاش بر پشت / به بهانهی فرار ، او را کشت
جسد مرد را به سمنان برد / بهر شستن به مردهسوی سپرد
لیک بعد از گذشت سالی چند / نصرتالدوله خود فتاد بهبند
بهر تبعید او زخطهری / کرد ماءمور راه سمنان طی
شد به سمنانمکان بهزندانش / خفهاش کرد پس نگهبانش
جون به غسالخانهاش بردند / به همان مرده شوی بسپردند
مردهرامردهشور ، چهداندکیست / ضامن دوزخ و بهشتش نیست
جسدش را بهشست و دیگر بار / داستانگذشته شد تکرار
عبرتی بود و شد زبانزد خلق / درس عبرت بود بد آمد خلق
مردهشو خانه نیز در شهرت / گشت غسالخانه عبرت

(۱) نقل از تاریخ سمنان تاءلیف آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

---

(۱) نمونه فرمان را پدرم برای استفاده اولادش از نوع تحریر و خط و کاغذ و مرکب و قلم تهیه کرده است .

(۲) یوز یعنی صد و مفهوم صد نفر است و یوزباشی یعنی فرمانده صد نفرکه این عنوان در آن زمان در ارتش کشور عثمانی معمول و معروف بود و در ایران به کسانی که خدمتشان در نظام و وزارت جنگ نبود ــ ولکی خدمت لشگری مانند سرپرستی غلامان کشیک خانه سلطنتی و سواران چریک داشتند اطلاق میشد .

(۳) آقا ــ عنوان سادات و اولاد پیامبر اسلام ع بود و به هر کس "آقا" عنوان گفته نمیشد لذا به غیر سادات : مقرب الخاقان (مقربالخاقان) عالیجاه و عالیشان و غیره عنوان میدادند .

(۴) در آن زمان اکثر مردم عکس برداری را عمل غیر مشروع میدانستند و اهلیت حیلی کمی به این فکر نبودند بنابر این تا سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ (۸۳و۸۲ سال قبل ؟ فقط دو عکاسی در تهران بود اولین متعلق به دارالفنون و دومین متعلق به یک ارمنی تحصیلکرده در اتریش به نام الکساندر سورکین بود .

اسناد وحید دسگردی

تبرا

باحند دست سود وسما برآورم — آن به‌که ازسرآفت سودا برآورم
بائی‌که‌رهسپاربعاصاست بسکنم — حشمی که دیده‌بان تمنابرآورم
آزاده را سراست اگرطوق بندگی — گردن زهفت‌حلقه مینا برآورم
بن درسرای‌خاک‌وبرافلاک‌جان‌پاک — اینجانشسته‌نغمه‌درآنجابرآورم
موسی‌صفت به‌مصرجهان‌زاستین‌فکر — هرلحظه معجز یدوبیضا برآورم
گه‌دربسیت خاک‌رافلاک کرده‌روی — گاه ازنشیب روی‌ببالا برآورم
در بحرفکر حقیقه وبیدار روزوشب — غواص‌گشته لوءلوء لالابرآورم
ازعرسیان‌هرآنچه‌بشنوم بگوش‌هوش — برفرشیان زمنطق گویا برآورم
جسدگان‌بخواب‌ومن‌اندرگدازوسوز — آتش‌جوشمع ازهمه اجزا برآورم
درگوشه‌ء زمین‌جوسپهرازبروج طبع — هرشب هزار عقد ثریا برآورم
بپهان‌سودساره‌سب‌جون‌رکاح‌صبح — خورشیدوار چهرهء غرا برآورم
کلک‌اوفتدردست عطارد زفرط بیم — چون‌تیغ‌خامه‌درصف‌هیجابرآورم
زاساب‌روح‌بخش‌دهم برحمادجان — وزکوه‌خاره رقص‌دراعصا برآورم
سرمستی‌مرا می وساقی بکار نیست — ناهای و هوجومیکش‌رسوابرآورم
من‌بردماغ‌باده‌عشقم‌چه‌حاجت‌است — کز خم می صراحی‌صهبابرآورم
کفران‌نعمت‌است‌اگر جز سوی‌سخن — اندر زمین لوای فلک‌سا برآورم
بای هنر به‌دامن‌عزلت‌کشم‌جو کوه — وزکان سینه لعل مصفا برآورم
علطم‌جودردمند به‌سرهزار بار — تا نسخت سخن بمداوا برآورم
موی‌از زبان‌برآید بانکه‌ای‌جوموی — در وصف مشکموی دلارا برآورم
با این شکنج وریح‌شکفا که رشکبر — سوزد حواز دل‌آه‌سررزا برآورم
دلتنگ نیستم زحسودان بد کنش — رسنی کنند ومن‌همه زیبابرآورم
جون‌یوسف‌اربه‌چه‌فکنندم برادران — در مصر سر زکاخ زلیخا برآورم
من شهسوار عرصهء نظمم‌چگونه‌تیغ — بر طفل نی سواربهیجا برآورم
جنگیز وش توانم شمشیر جونفسان — بر دشمنان‌خویش ببا سا برآورم
لیکن دربغ باشد خنظل فروختن — زان‌دیگدان‌که‌شایدحلوا برآورم
پنجاه‌سال‌عمربه‌معروف گشته‌صرف — اکنون‌حگونه رایت فحشا برآورم
جون ماهیار دل‌به‌سکندر دهم‌جرا — کزتیغ دل زپهلوی دارا برآورم
مولای‌فضل کیست‌که در آستان‌وی — با راستی دودست تولا برآورم



عباسقلی گلشائیان

خاطرات زندگی سیاسی من ۱۷

بعد از عرض ادب خدمت ولیعهد و التفاتی که فرمودند پرسیدند چرا مختصر ارزی که ماهیانه باید به پرستار والاحضرت شهناز داده شود نمی‌پردازی؟ (از قرار معلوم والاحضرت شهناز پرستار سوئیسی داشتند که علاوه بر مبلغی که به ریال طبق قرار داد به وی پرداخت می‌شد ماهیانه یکصد فرانک سوئیس نیز باید به او داده می‌شد.).

-عرض کردم اجازه از طرف دفتر مخصوص به وزارت دارائی ابلاغ نشده است.

پرسیدند مقصود چیست؟

-عرض کردم طبق امریه کتبی اعلیحضرت همایونی دیناری ارز بدون اجازه کتبی که به وسیله دفتر ابلاغ می‌شود نباید به کسی داد یا فروخت.

پرسیدند چاره چیست؟.

-عرض کردم مطلب را خود والاحضرت به عرض برسانید هر وقت از دفتر امریه ابلاغ شد گذشته را می‌پردازیم و برای آتیه هم مرتب ماهیانه پرداخت خواهد شد.

مدتی سکوت کردند و گویا ملاحظه داشتند که شخصاً" از حضور اعلیحضرت استدعا کنند لذا اشاره فرمودند خودتان مراتب را به عرض اعلیحضرت برسانید.

من ناگهان فکری به‌خاطرم رسید و عرض کردم وزارت دارائی هر پانزده روز یک بار صورتی از موجودی ریالی و ارزی خزانه و نیز ارقامی‌که طرف مدت پانزده روز گذشته هزینه شده و مبلغ ارزی‌که طبق امریه برای خرید اسلحه یا طبق قانون برای خرید لوازم راه‌آهن مصرف

شده با اشاره به شماره امریه‌های کتبی که توسط دفتر مخصوص ابلاغ شده تهیه و به عرض میرسد و ممکن است این رقم را جزء صورت مصارف ارزی با ذکر مطلب درج نمایم اگر امری نفرمودند خود اجازه ضمنی است والا توضیح خواهم داد .

والاحضرت همایونی خرسند شدند و با التفات مرخص فرمودند ، من خوشحال به وزارت دارائی برگشتم و از اینکه شب را به ناراحتی گذرانده بودم متأسف شدم به منزل که رفتم عیال خانم را هم که ناراحت بود آسوده کردم و از تشویش به در آوردم .

در اینجا ناچارم باز حاشیه‌ای بروم ; آن زمان ارز دولتی محدود بود به فروشهای کالای درجه اول مثل تریاک ، پنبه ، برنج و غیره که صرف خرید کالاهای دولتی مثل قند و شکر و قماش و غیره می‌شد و حق‌الامتیاز نفت جنوب که به ذخیره کشور منتقل می‌شد وفقط صرف خرید اسلحه و لوازم راه‌آهن و کارخانجات دولتی می‌شد . البته خرید اسلحه با دستور کتبی اعلیحضرت و حواله وزارت جنگ و لوازم راه‌آهن با اجازه و تصویب قانون مخصوص از مجلس شورای ملی . بنابراین تهیه صورت هزینه ارزی در هرپانزده‌روز و ارسال به‌دفتر مخصوص برای اطلاع اعلیحضرت همایونی بود که‌تخلفی‌از ناحیه‌وزارت دارائی‌و کمیسیون ارز نشود .

صورت هزینه ریالی هم برای این بود که معلوم شود در آمد کشور آنطور که در بودجه منظور گردیده وصول شده و هزینه هم طبق مقررات انجام شده است .

یک صورت هم به طور ماهیانه بانک ملی موظف بود به عرض برساند و اعلیحضرت دو صورت را با هم مقایسه می‌فرمودند و اگر اختلافی به نظرشان می‌رسید توضیح می‌خواستند . رئیس بانک ملی که هرپانزده روز یک بار (روزهای جمعه ساعت ده) شرفیاب می‌شد برای همین منظور و دادن توضیح بود .

باری در صورت ماهانه دستور دادم رقم فرانک سوئیس که باید به پرستار والاحضرت شهناز پرداخت شود قید کنند ولی مطمئن بودم که مورد استیضاح واقع خواهم شد ، همین طور هم شد ، فردای روزی که صورت را فرستاده بودم مرحوم شکوه‌الملک تلفن کردکه امر فرمودند شرفیاب شوی و اشاره کردند که مربوط است به صورت ارسالی .

در موعد مقرر شرفیاب شدم ، فرمودند این رقم چیست که نوشته‌ای ؟ماکه از آن اطلاعی نداریم و دستوری هم نداده‌ایم .

من جریان شرفیابی حضور ولیعهد را به عرض رسانیدم و گزارش دادم که چون قرارداد بسته شده ما باید ناچار این مبلغ ارز را بپردازیم و لذا آن را در صورت درج کردم که اگر موافقت بفرمائید بپردازیم والا خیر .

پرسیدند مگر پرستار ایرانی قحط است که حتما" پرستار باید فرنگی باشد .

من جسارت نداشتم عرضی بکنم و لذا ساکت ماندم بعد باز پرسیدند حالا این وجه را پرداخته‌ای ؟

عرض کردم تا امر مبارک شرفصدور نیابد دیناری پرداخت نخواهد شد و پرداختی هم تا کنون نشده است .

مدتی مکث فرمودند و چند قدم راه رفتند و بعد فرمودند سرباز ولی مبعث دقت کن تا دستور ما نرسیده در صورت جزئی قید نکن .

عرض کردم اطاعت می‌کنم . و با خوشحالی مرخص شدم و مراتب را وسیلهٔ تلفن به مرحوم دکتر مؤدب نفیسی اطلاع دادم تا به عرض والاحضرت همایون برسانند .

برای اینکه خوانندگان توجه نمایندکه تا چه حد اعلیحضرت فقید در کار و حفظ دارائی ارزی کشور دقیق بودند این قسمت از خاطرات خودم را نقل کردم .

وقتی ایشان تا این اندازه سختگیری درباره کسان خود داشتند بدیهی است تا چه حد مقید به صرفه جوئی بودند . در تمام مدت که من در خدمتشان افتخار خدمتگزاری داشتم علاوه بر موردی که فوقا" اشاره کردم فقط یک بار دستور ی فرمودند و آن عبارت بود از اینکه یک شب که از جلسه هیئت دولت خارج می‌شدند با اشاره‌امر کردند همراهشان بروم وقتی به هال کاخ سفید رسیدند فرمودند پنج لیره به شمس بده اجازه‌اش را بکوه ابلاغ خواهد کرد . مقصودشان والاحضرت شمس بود که ایشان را شمس صدا می‌کردند .

باری بذکر این قسمت از خاطراتم به دو منظور بود یکی اشاره به اینکه کی و کجا برای اولین بار حضور شاهنشاه آریامهر رسیدم و دوم بیان علاقه اعلیحضرت فقید بحفظ اموال دولت و جلوگیری از ریخت و پاش سرمایه کشور .

* * *

اکنون برمی‌گردم به دنباله خاطرات هر چه نائرهٔ جنگ جهانی وسیع‌تر می‌شد به‌واسطه کسر واردات ، درآمد گمرک تنزل می‌کرد و برای جبران آن متوجه شدم که باید در تعرفه گمرکی تجدید نظر نمائیم . تعرفه گمرکی در آن تاریخ بر اساس وزن کالا بود و در زمان وزارت مرحوم داور از مجلس گذشته بود . به واسطه بروز جنگ و بالا رفتن قیمت فکر کردم اگر یک تعرفه مختلط باشد یعنی یک‌قسمت روی وزن و یک‌قسمت روی‌قیمت مسلما" درافزایش درآمد تأثیر خواهد داشت .

SPECIFIQUE

برای استحضار خوانندگان محترم تذکر داده می‌شود معمولا" گمرک یا روی وزن‌که ↑ می‌گویند گرفته‌می‌شود یا روی قیمت که بهAD.VALOREM معروف است . یک روز که شرفیاب بودم به عرض رساندم که به جهاتی که فوقا" اشاره کردم اجازه فرمایند در تعرفه گمرکی تجدید نظر شود . اجازه فرمودند با متخصصین و با توجه به مقدار کالای وارداتی تعرفه

جدید تنظیم و به مجلس برای تصویب برده شود .

من به متصدیان دستور دادم از تنظیم تعرفه جدید با مقایسه‌به‌سالهای گذشته و میزان کالای وارداتی و با توجه به بهاء اجناس تعرفه جدید تنظیم نمایند و خود نیز اکثر روزها با آقایان در تماس بودم که زودتر تعرفه حاضر شود .

وقتی تعرفه‌جدید حاضر شد مراتب‌رابه‌عرض‌رساندم .فرمودند به اقلام آن‌باید شخصا" توجه کنم و امرکردند روزها سه‌بعداز ظهر به دفتر بروم و صورتها را همراه‌ببرم‌که‌توضیحات لازم به عرض برسانم .

یاد دارم یک ماه تمام هر روز بعد از ظهر ساعت سه به دفتر شرفیاب شده و قلم‌به قلم می‌خواندم و اگر نرخ عوض شده بود می‌پرسیدند چقدر تفاوت پیدا کرده و چه مقـدار در سال از این‌کالا وارد می‌شود و آیا ارزش دارد باتوجه‌به‌مقداری که وارد خواهد شدتغییری در تعرفه داده شود ؟ و تفاوت مبلغ چه می‌شود ؟

نسبت به بعضی اقلام که مورد احتیاج عموم بود اجازه اضافه را نمی‌دادند . یکـی از اقلامی‌که‌مصر بودند قیمت‌آن بالابرود داروبود .وقتی‌تمام‌اقلام رامطالعه‌فرمودندپرسیدند حالا چه می‌کنی ؟

عرض کردم اگر اجازه فرمائید موضوع رادر هیئت دولت مطرح و لایحه قانونی تهیـه و به‌مجلس‌شورای‌ملی‌برای‌تصویب‌تقدیم‌میکنم‌وبرای‌اینکه اشخاص ذینفع سوءاستفاده نکنند به گمرکات دستور می‌دهم تا تصویب لایحه از ترخیص کالا خودداری کنند چون تعرفه‌اکثر اقلام بیش از سابق است و اگر جلوگیری از ترخیص نشود از تاریخ طرح لایحه در مجلـس تا تصویب آن که چند روزی تا بیشتر طول خواهد کشید اشخاص ذی نفع در صدد ترخیص کالا با نرخ تعرفه سابق برآمده و در نتیجه به عایدات دولت ضرر واردمی‌آید . این نظر را پسندیدند و فرمودند همین طور اقدام کن چند جلسه هم لایحه در هیئت دولت‌مطرح بود تا پس از تصویب و امضاء از مرحوم محتشم السلطنه رئیس مجلس تقاضا کردم بـرای لایحه‌ای که باید تقدیم‌مجلس کنم جلسه خصوصی تشکیل دهند .

جلسه خصوصی تشکیل شد و در آن جلسه بعد از ذکر مقدماتی و بیان منظور از تقدیـم لایحه جدید تقاضای دو فوریت برای‌آن کردم و اصرارنمودم کمسیونهای‌دارائی‌وبازرگانی بفوریت تشکیل‌و به اقلام تعرفه‌رسیدگی نمایند که هرچه زودتر لایحه برای طرح‌در جلسه علنی آماده شود و تقاضاکردم از سایرکمیسیونهاهم‌نمایندگانی‌معرفی‌شوندکه‌باکمیسیونهای علنی تکلیف لایحه سریع‌تر روشن شود و به گمرکات هم دستور دادم تا دستور ثانوی از ترخیص کالا خود داری کنند و تصور می‌کردم جریان رسیدگی به لایحه و تصویب‌آن لااقل

باری پس از ختم جلسه‌خصوصی ، کمیسیونها تشکیل گردید و بدون اینکه آقایان نمایندگان وارد بحث و رسیدگی به اقلام شوند متفق‌القول اظهار داشتند احتیاج به رسیدگی نیست و با آنچه پیش بینی شده موافقیم .

من به آنان توضیح دادم که علت تعرفه چه بوده و دقتی که در اقلام شده با توجه به مقدار کالای وارده در سال گذشته و در نظر گرفتن ازدیاد بها و در نسخه اضافه شدن در آمد گمرک با تعرفه جدید بوده است. آقایان اظهار کردند ، دربست موافقیم . وکیلی که نظریه‌ای را ابراز کرد مرحوم سید یعقوب انوار بود که اصرار کرد تعرفه دوچرخه‌سواری علاوه نشود و با اصرار من که‌خوب‌ست یکی دو جلسه صرف رسیدگی به بعضی اقلام‌مهم شود آقایان گفتند با توضیحاتی که دادید ، قانع شدیم و فوری صورت‌مجلس کمیسیون حاضر و به‌امضاء رسید و قرار شد جلسه علنی به فوریت تشکیل شود . جلسه تشکیل شد و با یک قیام و قعود لایحه را بدون اینکه حتی یک ورقش خوانده شود تصویب کردند . من از آقایان تشکر کرده به وزارت دارائی مراجعت کردم . تلفنچی گفت از دربار تلفن کردند و اعلیحضرت همایونی شما را احضار فرموده‌اند .

من سوار اتومبیل شده به سعدآباد رفتم . یک نکته کوچک را اشاره‌کنم که آن‌وقت وضع ترافیک تهران طوری بود که خوب یاد دارم با عجله‌ای که داشتم فاصله وزارت دارائی تا کاخ سعد آباد را ظرف چند دقیقه گذراندم وقتی شرفیاب شدم فرمودند چه کردی ؟

عرض کردم تصویب شد .

فرمودند این بی انصافها به خودشان زحمت ندادند یک مرور هم در لایحه بکنند مگر اینها خودشان را نماینده مردم نمی‌دانند . مگر نباید از کارهای مملکت مسبوق شوند .

عرض کردم به اتکاء اینکه می‌دانند اعلیحضرت همایونی توجه کامل‌فرموده‌اند‌خواستند زودتر لایحه تصویب شود و به مرحله اجرا درآید . سری تکان دادند و فرمودند حالا که اینطور است اجرا کنید . البته لایحه از مجلس ابلاغ شد و پس ازتوشیح همایونی به‌مرحله اجراء در آمد . در یکی از جلسات هیئت‌دولت‌که در حضور اعلیحضرت‌فقید بود فرمودند وزیر راه گزارش داده اسکناس در جریان کم است و برای پرداخت عمله جات راه‌آهن و راه سازی احتیاج به اسکناس ریز داریم و از طرفی عمله‌جات مزبور مزد خود را اغلب جمع کرده و برای کسانشان به روستاها می‌فرستند و در حقیقت اسکناس به جریان نمی‌افتد . بنابر این لازم است باز مقداری اسکناس در جریان گذارده شود .

دستور فرمودند از مجلس اجازه به جریان گذاردن پانصدمیلیون‌ریال اسکناس بخواهند که روی هم رفته دوهزار میلیون اسکناس در گردش باشد و مخصوصا" فرمودند در لایحه قید شود که پشتوانه اسکناس تا میزان شصت در صد طلا و نقره و بقیه از اعتبار

بقیه در صفحه ۲

سید غلامرضا روحانی

در فواید گیاهخواری

گوشتخوار انسان بسی کشتار حیوان‌میکند / وای بر بی رحم انسانی که این سان میکند
درب مسلخ می‌گشاید بهر قتل چارپا / الحق این جنس دو پا فتح نمایان میکند
گوسفند و گاو و بز را سر برد با تیغ تیز / ای بسا موجود جانداری که بیجان میکند
تیر وحشت بار صیاد از تفنگ جان شکار / جمع طیرو وحش صحرا را پریشان میکند
گر گوزنی را پلنگی میدرد از فرط جوع / آدمی بس گوسفند و گاو قربان میکند
گوشتش را نرم می‌سازد به هاون چون‌خمیر / می پزد از آن خوراک و قاتق نان میکند
بره‌های بینوا را از طمع سر می برد / میکندبریان و حاضر بر سر خوان میکند
دسته دسته ماهیان را افکند در دام مرگ / گله گله آهوان را تیر باران میکند
دانه بر مرغان دهد تا تخم‌آنان را خورد / یا از آنان کشته و طبخ فسنجان میکند
مرغی‌از بول‌حرامش گر به‌چنگ‌افتدچه‌باک / موقع خوردن حلالش زیردندان میکند
چونکه حیوان بی‌زبانست‌و ندارد دادرس / هر ستم بتواند آن بیدادگر آن میکند
هر چه بیند ظلم از نااهل خلق دیوخوی / کی تظلم دام و دد براهل دیوان میکند
این چه‌انصاف‌و چه وجدانست‌ای نوع بشر / ظلم کی انسان با انصاف و وجدان میکند
آنکه حیوانات را گوید حمایت می‌کنم / این‌عمل‌را او همین با لفظ عنوان میکند
حامی حیوان گیاخواراست تنها در عمل / کز دل و جان رحم بر مخلوق یزدان میکند
اینچنین کس در پی آزار حیوانات نیست / خاطر موری نیازرد است و احسان میکند
قبر حیوانات می‌سازد شکم را گوشتخوار / کی گیاخواری شکم را گور حیوان میکند
گوشتخواری چون نباشد باب دندان بشر / باب دندان تا شود در تابه بریان میکند
رزق‌انسان بین‌خام است‌و سبزیهای‌خام / از پی پختن عبث آتش فروزان میکند
در نباتات‌است نیروئی‌که‌می بخشد حیات / عاقلان دانند کاین آتش چه‌با آن میکند
خام طبعی بین که هر طباخ از ناپختگی / در پی طبخ غذا کوشش فراوان میکند
آنکه با آتش بمیراند غذای زنده‌را / جای سود آیا چه سودا غیر خسران میکند
تا رود خاصیت غلات یکسر هدر / در تنورش نانوا بس نار سوزان میکند
هرچه‌زآتش پخته‌میگرددبغیرازمرده نیست / مرده خواری زنده را بیمار و نالان میکند

از : ادیب برومند

منزلگه دلها

ای‌خوش‌آندم که‌مرا ازقفس‌آزادکنند به وصال گل و سر حمیم ساد کنند
یکره ای باد بمرغان شباهنگ نگوی که حومی سسه‌بری‌را به‌سحر یاد کنند
چه کنم ناله‌که‌صیاد دغل‌را خوشتر هرجه مرغان‌حمی ، ناله‌و فریاد کنند
هر سر موی تو در صنعت رنگ‌آمیزی یادی از کلک فسون برور بهزاد کنند
بسکه‌ماندم به‌خموشی‌شدم‌ازجان‌بیزار کی رسد مژده کزبی‌محبسم آزاد کنند
دل منه بر ستم‌آباد که‌ویران گردد هرعمارت که درین مرحله بنیادکنند
دادکن‌داد ،که‌یکباره‌خراست‌خراب خانه‌یی را که به صد مظلمه آبادکنند
کاخ بیداد و ستم دیر نماند آباد وگرش بام‌ودر از آهن و پولاد کنند

ای‌خوش‌آن‌راستروان‌کزپی‌انصاف ، "ادیب"
رو بمنزلگه دلها ، ز ره داد کننـــــــد

مرده‌خواری نیست‌جزعادت برای مردمان ترک این عادت هزاران مشکل آسان میکند
خامخواری از گیاه و ترک حیوانی مـــدام نعمت‌صحت نصیب نوع انسان میکنـــــــد
از حبوب و میوه و انواع سبزی خامخـــوار شکرها بر نعمت خلاق منـان میکنـــــــد
کشمش و قیسی و آلو توت و دیگر خشکبار پیشه‌ور از هر رقم وارد بدکـان میکنـــد
پسته و بادام و گردو شهد خرما و عســل در غذاها رفع هر کمبود و نقصان میکنـــد
نارگیل‌و فندق و بادام کوهی هر یکـــی قوتی دارد که نیرو را دو جنـدان میکنـــد
از جوانه گندم ار پیری‌خورد گردد جوان ور جوانی،کامرانیهـا بـدوران میکنـــــد
هر طعامی را زسبزیها بسی خوش طعم‌تر عطرو بوی مرزه و نعنا و ریحـان میکنـــد
این خوراکیهای‌خام رنگ رنگ و جور جور سفره را رنگین ز نعمتهای الـــوان میکنـد
نیست‌عاقل آنکه‌با تخدیر و شرب‌مسکرات عقل و ایمان را نثار راه شیطـان میکنـــد

همچو روحانی شود هر کس گیاهی خامخوار
درد بیدرمان خود یکباره درمان میکنـــد

سناتور دکتر مصاحب

درد قـرن

تسلط مادیـات بر معنویات

در دوره‌ای که مادیات حکم فرمای مطلق جهانست بدان پایه که می‌توان همه معنویات را با پول خرید و با آنها تفاخر کرد " پول" یکه تاز جهان ظاهر و باطن است . با پول نه تنها می‌توان پولدار و صاحب تنعمات گوناگون در حیات شد و به انواع خوشیها ولذایذ دست یافت و بهره برد بلکه می‌توان شاعر ، دانشمند ، ادیب ، محقق ، هنرمند شد و خلاصه در هر رشته و راه و طریقه‌ای که کسی اراده کند می‌تواند نامی شود . البته من نمی‌گویم کسی با پول شاعر ، عالم یا محقق یا هنرمند می‌شود ولی با پول می‌تواند به این عناوین نامی‌شود و همین‌برای‌جامعه‌ای‌که‌فهم‌وقضاوتش فقط در چشم و گوش‌می‌باشد کافی است .

هر روز می‌بینم و می‌خوانیم و می‌شنویم که افراد نامی و سرشناس در هر رتبه و مقام و در هر لباس از حیف و میل مال‌ومنال دولت و ملت و به میزان الاف و الوف‌خودداری ندارند و حتی وقتی به عنوان امین و ناظر و سرپرست و مسئول بر سر دستگاهی هستند اموال همان دستگاه را حیف و میل می‌کنند و نه به درهم و دینار بلکه‌به‌میلیون‌و میلیارد حتی در لباس زهد و عبادت و در خانه خدا نیز از فکر مادیات و " پول " غافل‌نیستند و در عوض اینکه با روحی سرشار از صفا و پاکی از زیارت‌خانه‌خدا باز گردند باچمدانهای پر از اموال قاچاق مراجعت می‌کنند .

حرص و آزی که در درون‌ها و نهادها می‌جوشد به‌آن می‌ماند که مال یغمایی بی‌حساب ریخته شده و همه عجله دارند که زودتر برسند و ببرند و بخورند و این تلاش و تکاپو در پی مادیات‌،معنویات را زیر پاهای شتابنده و تازنده نابود و با خاک یکسان‌کرده و اثرات ناروا آن را در شئون مختلف ماحصل و بازده کارها می‌بینیم .

انحطاط روحی و اخلاقی که موجب این وضع شده و اثرات عمیق تر و بدتری که‌بر آن مترتب است هر شخص فکور و آینده نگری را متأثر و مغموم می‌کند .

[redacted]

این شعر نتیجه تفکر لحظه‌ای به این غلبه مادیات و پول پرستی است .

لعنت به تو ای پول !

بس فتنه و غوغا ز تو بر پا شده ای پول — لعنت به تو ای پول
بس عارف و عامی زتو رسوا شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول
آن یارکه می‌گفت دهم جان بره یار
ریزم برهش درهم و دینار به خروار
اینک به سیری
خونخواره دلدار دلارا شده ای پول — لعنت به تو ای پول
از حاجی و از محتسب و شحنه و قاضی
در حال و در آینده و مستقبل و ماضی
از بهر جوی سیم
بفروخته دین عاشق دنیا شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول
ناموس زنان غیرت مردان شده از یاد
افسانه شد این قصه و خاکش شده‌بر باد
وان غیرت و ناموس
بازیچه دست تو و رسوا شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول
حقها زتو ناحق شده ناحق زتوحق‌حق
خاکم بدهن باد تو هستی حق مطلق
خون چو حسینی
بر خاک زبهر تو ز اعدا شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول
علم و هنر و راستی و عز و فضیلت
ناموس‌وشرف دولت‌و دین‌شرع و طریقت
گرننگ به بینی
در دست تو "اوستاعلی‌بنا[1]" شده‌ای‌پول — لعنت به تو ای پول
هرسوی‌برافراشته‌بینی‌دوسه "بیلدینگ"
یکسوی‌دگرپارک‌دگرسودوسه "پارکینگ"
وان خانه عقبی
ویران بی آبادی ویلا شده ای پول — لعنت به تو ای پول

القصه تو مطلوبی و دنیا همه طـالـب
حکم تو روان و همه مغلوب و تو غالـب
چون مادر مریم [2]
نام تو کلید همه درها شده ای پـول — لعنت به تو ای پول
جز عشق تو هرعشق فسون است‌وفسانه
"مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانــه"
مجنون در تو
آشفته‌تر از قیس به لیلا شده ای پـول — لعنت به تو ای پول
منصور اناالحق زد و سر داد بخامـی
این ذکر اناالحق به تو زیبد به تمامی
بر داشته تو
نی دار که همپایه دارا شده ای پــول — لعنت به تو ای پول
آن حبل متینی که بگفتند تویی تــو
آن سحر مبینی که بخواندند تویی تــو
از معجزه تو
مبهوت نه فرعون که موسی شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول
بس فتنه و غوغاز تو بر پا شده ای پول — لعنت به تو ای پول
بس عارف‌وعامی ز تو رسوا شده‌ای پول — لعنت به تو ای پول

۱ ـ سالها پیش عروسکی ساخته‌بودند بنام "اوستا علی‌بنا" که بانخی به‌وسط دو چوب معلق‌بود وسرنخ‌در دست‌دارنده‌آن‌بود هروقت‌سرنخ‌را می‌کشید "اوستا علی‌بنا" معلق‌می‌خورد
۲ ـ روایت بود که هر کس اسم واقعی مادر مریم را بداند به هر قفلی که آن اسم را بخواند گشوده خواهد شد .

بقیه از صفحه ۱۵

جواهرات تاٴمین شود و سپس با یک لحن قاطع فرمودند من ممکنست‌روزی نباشم ولی به شماها می‌گویم هر کس که بخواهد ریال ما را تنزل دهد و میزان پشتوانه‌آن را از شصت درصد مسکوک و شمش طلا و نقره‌کمتر کند لعنت ابدی بر او باد .

بر حسب امر ایشان لایحه‌ای تنظیم و به مجلس برده شدو به موجب قانون ۲۵ خرداد که از مجلس گذشت بانک ملی مجاز گردید تا دوهزار میلیون‌ریال اسکناس در گردش‌داشته باشد و تا چند ماه بعد از شهریور ۱۳۲۰ مقدار اسکناس در جریان فقط همین دو هزار میلیون ریال بود .

[redacted]

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند ،معانی دانست

۲۲

راغب اصفهانی ــ حسین‌ابن محمدابن‌المفضل‌مکنی به ابوالقاسم ، در معجم مفردات الفاظ قرآن ، ذیل کلمه‌عدل آورده‌است : عدالت و معادله ، لفظی است‌که اقتضای معنی مساوات دارد و باعتبار اضافه نیز بکار میرود .

عدل بفتح و کسر عین نسبت‌بهم متقارب‌المعنی بوده لیکن‌مورد استعمال عدل به فتح عین در اموری است که بسبب بصیرت ادراک میشوند مانند احکام کریمه :
"او عدل ذالک صیاما" " دلیل برآنست ولی بکسرعین مانندعدیل است و در اشیاء موزون ومعدود و قابل سنجش استعمال میشود که قوه حاسه در آن دخالت دارد .

عدل در معنی تقسیط بمساوی هم‌آمده و حدیث‌نبوی : "بالعدل قامت‌السموات‌والارض" تنبیه برآنست ، زیرا اگر رکنی‌از ارکان عالم نسبت‌بدیگری زائد یا ناقص و بروجه مقتضای حکمت نباشد ، عالم را انتظامی نخواهد بود . عدل بر دوقسم است ، یکی آنکه حسن آن بمقتضای اطلاق عقل است ، و در هیچ زمانی منسوخ نشده و بمعنی تجاوز و تعدی توصیف نگردد ، مانند احسان بشخص نیکوکار و اذیت نکردن بکسی که اذیتش بدیگران نرسد ، که اینگونه از عدل را مجرد عقل اعتبار میکند ومفهوم آن ازلی بوده ، ابدی خواهد مانـد . دیگری عدل شرعی که امکان‌منسوخ شدن‌در برخی اززمانها را دارد ، مانند نحوه قصاص و

أرش جنایات و احکام شرعیه‌ای که باآمدن شریعت‌کاملـر منسوخ شده‌اند .

در قرآن کریم سوره طلاق آیه ۲ آمده است : " واسهد وادوی العدل مکم " یعنی گواه گیرید ، دوکس دارنده عدل و تقوا را از قوم خود ، و عدل در کتاب کریم بمعانی دیگـر از قبیل عدم قدرت بمساوات در آیه : "ولن‌نستطیعوا ان تعدلوا بین النساء " ، و معادل در آیه : " اوعدل ذالک صیاما " " در مجازات صید در حال احرام و بعصد ، که معادل و برابر حیوان‌صید شده ، یا کفاره‌بطعام مسکین‌ و یا برابرآن از روزه عدا مباشد و نیزبمعنی فریضه و نافله و عوض در سوره‌بقره آیه۴۸ آمده‌است : " ولاتقبل منها شهاده ولا یوخذمنها عدل " یعنی و گرفته نشود از آن‌ها عوض .معانی دیگری نیز بوضع‌حقیقت یا مجاز و کنایه برای عدل آورده‌اند که‌تحقیق در آنها مستلزم صرف وقت و دقت نظر بسیار است .

حکیم وعلامه سبزوار ــ ملاهادی ــ در کتاب شرح الاسماء الحسنی در توضیح ــ یا مـن عذابه عدل و درمعنی آن نوشته : "اوعادلی است که قرارمیدهد هر چیز را در موضع‌خود و حق هر دارنده حقی را باومی‌بخشد ، و در حاشیه کتاب مرنور تعلیقه‌وار در دفع ایـن اشکال که : خداوند متعال خیر محض وغنی‌بالذات از جهانیان است ، وعصیان گنه‌کاران زیانی باو نمیرساند ، پس چگونه برای تشفی و انتقام که لایق جناب کبریائی او نیست ، کسی را عذاب می‌نماید ؟ــ می‌نویسد : " عذاب‌لازمه‌افعال آن کس است ، تکرار افعال شخص در او ایجاد ملکه راسخه می‌کند و این ملکات بصور مناسب‌خود تصور یافته‌چنانکه‌در قرآن است که : "جزاء بماکنتم تعملون " و رسول خدا ص فرمود : همانا آن‌اعمال شماست که بشما رد می‌شود . . . و وجود در هر ماهیتی مجعول آنست ، و شأن ذات‌خداوندگاری افاضه وجود بر مظاهر لطف و قهر خود بوده ، و فیض وجود در هر تعینی بحسب همـان تعین ، و برنگ آن متلون می‌باشد .

در منحه ، عمل بعدل ، مستلزم اینست که بمقتضای لسان استعداد و طلب هرماهیت معینی از اکوان قابله ، آنچه‌که لایق و درخور اوست باوبدهد ، زیرا خلاف آن ظلـــم و وضع شیئی در غیرمحل خود میباشد و بقول کریمه قرآنی : " و ما الله یریدظلما للعباد"

خلق ترسند از تو،من ترسم زخود		کز تو نیکی دیده‌ام ، وز خویش بـــد

وای برانسان ،اگر حضرت‌فیاض وجواد مطلق ، بفضل خود باانسان‌رفتارنکرده ، بمقتضای عدلش عمل کند و بهمین دلیل است که در دعا می‌خوانیم : " الهی‌عاملنا بفضلک ولاتعاملنا بعدلک" زیرا عمل بمقتضای عدل اینست‌که در برابر یک کار نیک ، کارنیکی مساوی و هم ارز آن ثواب دهد و در مقابل کار بد ، کاربدی ازهمان نوع ، در صورتیکه صریـــح آیات قرآن بده برابر کارنیک و بعفو و غفران‌از کار بد و معصیت‌دلالت دارد ، و این‌نسبت دگر عمل بفضل . با اینهمه کلمه عدل از اسماء الهی و مصدر و قائم‌مقام‌اسم ، یعنی‌دارنده

عدل می‌باشد.

گاهی بجای فضل، احسان در مقابل عدل واقع میشود، در اینصورت معنی آن اینست که در برابر هر عمل نیک و کار خیر بمقداری بیشتر، مکافات آن قرارگیرد، و در مجازات کار بد و عمل شر بکمتر از آن.

آیات قرآنی در مباحث مذکوره دارای دلالتی تام است که از غور در فحوای آنها میتوان بخوبی فرق میان عدل و فضل و احسان را دریافت. فی‌المثل در آیه ۱۹۴ سوره بقره میفرماید: "فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم" و در سوره شوری آیه ۴۰ متذکر است: "وجزاء سیئة سیئة مثلها" که تعدی در اول و سیئه در آیه دوم تجاوز و گناه است که مجازات هر یک معادل خود آنهاست، و در این کریمه فرقانی: "ان الله یامر بالعدل والاحسان" عدل بمعنی همسنگ و هم جنس مجازات آمده ولی احسان پاداش عمل خیر، به بیش از مقدار و نوع آنست. در کتاب آسمانی عدل و احسان، با یکدیگر و فضل و رحمت نیز متعاقب هم آمده است. چنانکه در سوره بقره آیه ۶۴ آمده است: "فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین" که فضل بمعنی بخشایش و رحمت بمعنی مهربانی و ترحم بکار رفته است و از این قبیل است آیه ۷۴ سوره آل‌عمران: "یختص برحمته من یشاء والله ذوالفضل العظیم" و موارد فراوان دیگر که از حیث رعایت اختصار از آوردن آنها صرفنظر میشود.

اما آقای دشتی، بدون استقصاء ــ حتی ناقص ــ و از پیش خود و بدون دید وسیع و همه‌جانبه و تدبر در ببیات آیات، و تشخیص صحیح معنی عدل و ظلم و فضل و رحمت و احسان، مبادرت بنوشتن جملاتی در رد و طعن بر صوفیه‌وعرفای شامخین کرده، که هر عامی بی‌سلیقه و ذوق و هر آدم کم تحقیقی هم، اگر زحمت فهم و تدبر بخود دهد، با همان عقل هیولایی و استقامت طبع خود، برآنها میخندد و بالاصاله مردود میداند، چه رسد بمغزهای متفکر و دلهای آکنده از عشق تحقیق و ادراک.

باری، مولانا جلال‌الدین بلخی، درشش دفتر خود که هفت خوان عرفان تحقیقی است در پیرامون عدل و ظلم، ابیاتی دارد که مزید آگهی خواننده را بسنده باشد.

در دفتر پنجم فرماید:

عدل چبود؟ آب ده اشجار را — ظلم چبود؟ آب دادن خار را

عدل وضع نعمتی، بر موضعش — نی بهر بیخی که باشد، آبکش

ظلم چبود؟ وضع در ناموضعی — که نباشد جز بلا را، منبعی

و در دفتر ششم نیز فرماید:

موضع رخ، شه نهی ویرانی است — موضع شر، پیل هم ویرانی است

درشریعت ، هم عطاهم زجرهست — شاه‌راصدر وفرس را درگه اســـت
نیست باطل ، هرچه‌یزدان‌آفرید — از غضب وزحلم ، وز نصح و مکید
نفع‌وضر، هریکی ، ازموضع است — علم‌زین‌رو ، واجب‌است‌ونافع ست

در عالم وجود و نظام کل ، خیر انتظام یافته و هرچه بنظر بشر میرسد ، در مقام‌قیاس بچیز یاحالت دیگر، و براثر نسبت و اضافه آن باشخاص در زمان و مکان معین‌می‌باشـــد ، وگرنه شر مطلق‌موجود نیست و داوری درباره این قضایا بدون در نظرداشتن نسبت‌وقیاس و وضع لازم معقول نیست ،

بنابراین ، هر عنوانی از عناوین که دارای مفهوم خیر و شر است ، با ملاحظه خاصــی خیر یا عدل ، و ظلم یا شرمی‌باشد . پس اگر وضع هر یک از عناوین مزبوره را باقتضــای زمان و مکان ، یااشخاص و امور ویژه‌ای ،و در موضع خود ، ملاحظه‌کنیم عدل ،و گرنــه از مصادیق و عناوین ظلم میباشد ، اما چون فاعل و خالق علی‌الاطلاق ــ ذات باریتعالی ــ بعلت وجوب و ایجاد هرچه آفریده وخلق کند در کمال نظام‌و عدل تمام‌است ، بنابر ایــن وضع هر چیز از ذره‌هبا ، تا دره‌بیضا و از عقل‌اول تا هیولای اولی واز فعالیت‌محضــه تــا قوه صرفه و نیز از مراتب ظهورات تامه ،تا پائین‌ترین درجات مجالی امکانیه ، که‌ازآسمان کمال و غنا و اطلاق تا حضیض نقص و فقر ذاتی و تقیید را در برگرفته است ، بر وفق‌عدل و وضع بموضع و وقوع در موقع و محل خود میباشد ، اما چون لازمه ماهیت امکانی قبول و استعداد و طلب بزبان حال است ، بنابراین بمقتضای بکار بردن علم و حکومت عقل ،در مراتب امکانیه و تکلیف و عمل ،هریک از این ماهیات برحسب قابلیت ذاتی خود ، امــور خیر یا شر و حسن‌یاقبیح‌را در موضع یا غیرموضع خود بکار می‌برد ، و اگر بکاربرد هر یــک از امور خیر یا شر بجای مقتضی و محل‌مناسب خود باشد ، این وضع و وقوع بموضع‌یا محل بحسب حکومت‌عقل و علم است‌که ضابطه‌ای دقیق دارد ، پس بقول‌مولاناجلال‌الدین‌غضب و حلم و نصیحت و کید ، هیچیک‌باطل و از نظر آفرینش لغو وعبث نیست ، ولی‌بکاربرنده آنها اگر از ضابطه علمی و حکومت عقلی برخوردار باشد ، هریک رابجای خود استعمــــال میکند و این‌همان‌عنوان‌و مفهوم عدل است ، ولی در صورت نداشتن ضابطه علم‌وحاکمیت خرد ، هر یک از خیر و شر یا حسن وقبیح‌رادرغیر موضع خود بکاربرد ،ظلم وجور مطابق‌با معانی لغوی و اصطلاحی آنها مصداق و تحقق خارجی یافته است . بنابراین مولانادر دفتر پنجم میفرماید :

سرمه رادرگوش‌کردن‌شرط نیست — کاردل را ،جستن‌ازتن شرط نیست
نعمت حق را ، بجان و عقل‌ده — نی بطبــــع پــر زحیــر و پرگره

اینکه‌درحدیث نبوی‌آمده : "بالعدل‌قامت‌السماوات‌والارض" ناظربهردوجنبه‌عدل ــ ازجهت

[redacted]

فاعل و قابل میباشد، زیرا بقای عالم بدان مربوط است، و ظلم خلاف آن میباشد، زیرا ظلم چراگاهی بد عاقبت بوده، " الظلم ظلمات یوم القیامه" حاکی از آن است چنانکه مولوی بلخی فرماید:

گر ضعیفی ،درزمین‌خواهد‌امان — غلغل افتد ، در سپاه آسمـــان
مرضعیفان را ،توبی‌خصمی‌مدان — رو ،زقرآن ، جاء نصرالله بخوان

عدل و ظلم را، بصوری و معنوی تقسیم کرده‌اند. عدل صوری ،همان وضع شیئی در موضع خود ، وعدل معنوی اینست که‌سالک در صفات الهی محو شود و پرستش اغیـــار و متوهمات خود را بترک گوید و بوجه شهود وعین الیقین، در نظام کل و سجل هستی جز عادل حقیقی را نبیند. در مقابل ایندو ظلم صوری عبارتست‌از وضع‌شیئی در غیر موضع خود، و عدول از طریق آشکار عقل و شرع و تجاوز بحقوق ـ بطور کلی ـ و ظلم معنـــوی عبارت از عبادت اصنام درونی و بیرونی ، و پرستش متخیلات و اغیار ، و شهود کثرات در مقام وحدت ذات و صفات و افعال است، که مساوق و همرتبه شرک عظیم میباشد.

لقمان که بتصدیق سوره‌لقمان‌آیه ۱۲ :"ولقد آتینـا لقمان‌الحکمه" حکیمی‌آسمانی‌است زیرا پرتو حکمت از نور الانوار بر وجودش تافته است، در مقام اندرز بفرزندش طبق صریح کریمه قرآنی آیه ۱۳ از سوره‌یاد شده‌میفرماید : " یابنی لاتشرک بالله، ان الشرک لظلم عظیم" یعنی : ای پسرک من ، برای خدا شریکی مقرر مکن ،که شرک ستمی گرانبار است.

پس همانطور که عدل خلاف ظلم است، هر دوقسم آنهانیز خلاف یکدیگرند، وکفاررا که از مصادیق بارزه ظالم معنوی در شمارند در کرائم فرقانی آیه ۲۵۴ سوره‌بقره به‌آنهـا اشاره‌کرده میفرماید : " والکافرون هم الظالمون ".

در آیات‌قرآنی بهر دونوع عدل و ظلم اشارات و تذکرات‌بسیار است که بذکر چندمورد آنها اکتفاء میشود. فی‌الجمله : در مورد تعدی بحدود الله آیه ۲۲۹ سوره بقره : "ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون "و در خصوص ظلم‌صوری آیه‌۴۵ سوره‌مائده : "ومن لم یحکم بماانزل الله فاولئک هم الظالمون " و درباره ظلم‌معنوی ، که‌ظالمی‌بدین وصف در دار وجود آنقدر سرگرم عالم کثرت‌است‌که مجاز را حقیقت پنداشته‌و آثار وافعال وصفات‌جهان کثرت راحقیقی تصور میکند، در سوره‌عنکبوت‌آیه‌۴۹میفرماید : " ومایجحد بآیاتنا الاالظالمون " و بجز اینها . . .

باری مولاناجلال‌الدین بلخی را، درباره ظلم صوری ابیاتی است که یادآوری میشود:

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان — این چنین گفتند ، جمله عالمان
هرکه‌ظالمتر ،چهش پرهول‌تر — عدل فرموده‌است، بدترا ،بتـر
هست‌دنیا ، قهرخانه کردگار — قهر بین، چون قهرکردی‌اختیار

محمداعلی تهانوی درکشاف اصطلاحات‌الفنون ، عدل را در تعبیر شیعه‌عبارت‌ازتنزیه ذات باریتعالی از صدور افعال قبیح و اخلال ونفی غرض بیهوده از ذات واجب الوجود ، آورده است .

درجامع العلوم ــ دستور العلماء ــ عدل را احقاق حق و اخراج آن از باطل ، و امـــر متوسط میان افراط و تفریط میداند . فقهای اسلام ــ کثرالله امثالهم ــ عدل را عبارت از اجتناب از معاصی کبیره و عدم اصرار برگناهان صغیره ، و غلبه صواب در امور ، و دوری از کارهای خسیس و حقیر و رذالت ، مانند غذاخوردن در شارع عام و تخلیه در طریـــق دانسته‌اند .

عرفای بزرگ اسلام را در عدل نظراتی در خوردقت و توجه است ، و چون آقای دشتـــی معنی عدل را علاوه براینکه حتی بمعانی لغوی آن نیز آگهی نیافته ، ازجهت دیدصوفیه و عارفان ننگریسته ، و اگر هم میدید عمق نظر و ژرفای اندیشه باریک آنـــــــان را در نمی‌یافت ، بناچار در مقام طعن و تنقیدآن برآمده است ، و بدون‌النفات باصطلاح‌و زبان خاص این طایفه ، بتوجیه ناصواب و اظهارنظرات نسخته و بی‌ارزش علمی پرداخته است .

ابوالغنائم‌ــ ملاعبدالرزاق کاشانی ــ در شرح منازل السایرین پیرهرات ، عدل‌و حکمت را مقارن‌و ملازم یکدیگر آورده ، به تبعیت‌از خواجه‌عبدالله انصاری در شرح این عبارت : "الحکمه اسم لاحکام وضع الشیئی فی‌موضعه" مینویسد : محکم‌نهادن‌چیزی‌در موضع‌خود عبارت از اتقان علم بحقائق اشیاء و احوال و خواص و اوصاف آشکار و نهان ، و مفاســدو مصالح و معرفت ارتباط هر مسببی باسباب خود ، و تعلق هر حالی بوقت مناسب و نزدیک بدان ، ونیزمحکم بودن اساس صنعت با تطبیق بر علم ویژه آن مبباشد ، بدیهی است که پایه‌و اساس‌صنعت ، بوضع هر چیز در محل آنست ، لیکن بروجهی شایسته که جز به محکم بودن علم خاص آن صنعت ممکن نباشد . آیه ۸۸ سوره نمل ناظر بدین معنی است :

منت دونان

خردمندان عالم را نصیحت　　　از این بیچاره میباید شنیدن
بدندان رخنه در فولادکردن　　　بناخن راه در خارا بریدن
بفرق سر نهادن ده شتربار　　　زمشرق جانب مغرب دویدن
فرورفتن بآتشدان نگونسار　　　به پلک دیده آتشپاره‌چیدن
بکوه قاف رفتن با برهنـــه　　　وزآنجاسنگ صدمن آوریدن
بسی برجامی‌آسانتر نماید　　　که بار منت دونان کشیـــدن

عبدالرحمن جامی

* * *

محمدعلی ناصح

سرخوش و مست

بامدادان بتماشای چمن سرخوش و مست / دوست می‌آمد و جام می‌گلگون در دست
گل می‌بود بنظارگی جملهٔ باغ / سرو و گل را چو همی داد صبا دست‌بدست
بگرفتم بسر عجز و بنازش دامن / گفتم‌ای سرو بپیشش قد رعنای تو پست
راستی کس نپسندد ز تو این کجروشی / بدرستی‌که نشاید دل مظلوم شکست
عشق زد بانگ بناگه که سخن در بر دوست / با ادب گو که کس از بی‌ادبی طرف نبست
گفتم ای‌دوست ببخشای بر این گستاخی / زانکه من مستم و معذور بود مردم مست
همه مستند درین میکدهٔ گیتی تمام / لیک مستان ترا با دگران فرقی هست
فرقه‌ای مست ز باطایفه‌ای مست غرور / من و دل‌مست می عشق تو از روز الست

ناصح از مدرسه آمد بخرابات آری
کرد عشق لب میگون تواش باده‌پرست

محمدسهای اصفهانی

فیض دم

ای جان خضر زنده ز دمت / ای آب بقا خاک قدمت
ای زنده مسیح ز اعجاز لبت / سرزنده روان از فیض دمت
غم‌ها بزدود چشم سیهت / دلها بربود زلف بخمت
ای کعبهٔ جان شاید که کنند / از راه صفا طوف حرمت
ای‌جان، می‌ویارحوراست‌وطهور / میخانه بود باغ ارمت

* * *

ای صدر اجل در دور سپهر / از مهر مباد یک ذره غمت
تا خلق خورند از نعمت تو / پهن‌است مدام خوان نعمت
درویش و گدا گردند غنی / چون موج زنند بحر کرمت
گفتی غزلی جانبخش سها / ای‌جان‌سخن زنده بدمت

معرفی کتاب

کتابخانه سلطنتی

"سخن سایهٔ حقیقت است و فرع حقیقت ، جون سایه جذب کرد ، حقیقت بهطریق اولی . سخن بهانه است . آدمی را با آدمی آن " حزٔ مناسب " جذب می‌کند نه سخن (فنه مافیه) .

تنها باجنیں رابطه ابست ، و اعنی آن " جزٔ مناسب " است کهآدمها را بههمنوعان خود و به کارهائی از نوعی خاص پیوند میدهد و کارهای بزرگ یا به وجود می‌گذارد .

دادو سند درونی گرم واین مبادلهٔ عاشقانهو وجود آن " حزٔ مناسب " استکهحال‌را می‌فزایند و سخن را نیز به عنوان سابه !! . مولانا در این‌مورد عظیم‌ترین‌نکته‌ای کهروان شناسی و روانکاوی امروزی عینیت آن را کشف کرده با طرحی‌بسیار درخشان‌در موردآدمها بیان داشته است .

کار ارزنده بدری آتابای تنها ناشی از پشت کار و علاقه مخصوص‌نمی‌تواندباشد .این داد وسند زندهکه کم‌کم چند من کاغذ را به خود اختصاص دادهبایستی‌از رابطهگرم‌وهمس و محاوره بین‌الاثنین است . بین بدری آتابای و مجموعه مخطوطات کتابخانه و اعنــی خلاقان آن ، هنرمندان ، متفکران ، خطاطان ، نقاشان و شب روان‌راه حقیقت‌و سالکان شب اسرای‌مسجدالحرام به مسجدالاقصی ! . آنان‌کهخود مؤلق در یکی‌از مقدمهها باچنین نوازش قلمی ازآنان یاد کرده است .

"و یاداین‌هنرمندان‌فرزانه‌را کهاغلبشان‌گمنام ، تهی دست ، آزردهخاطرورنج دیده از بد روزگار .... ولی سخت منیع‌الطبع و آزاده بوده‌اند گرامی‌بداریم .... "

نخست بهخود مؤلف‌وداستان او را با کتابهاگوش‌دهیم " .... کتابهاماننذکودکانی معصوم مرا احاطه می‌کنند ، همواره و همواره در بیداریهای شب و در ساعات استراحــت نسخه‌هائی باکاغذ زرد و مندرس ، بعضی با خطهای زیبا و نو ، گوئی هم اکنون از دست خطاط بیرون آمده ، بعضی از آنها حنان کهنه و فرسوده استکه گوئی شعلهآتش و رطوبت آب آخرین رمق را از آنها گرفتهاست و به نشانه‌ای از گذشت‌زمان و فرسایشی‌کهنه‌بهانسان ملاحظه‌ای دارد و نه به کتابهای انسان ..... بعضی از این نسخهها اول آن ناقص است و بعضی پایان خود را از دست داده است مانند آدمی‌علیل . در پیرامون من با من‌نجوا دارند .

آیا مارا فراموش نخواهی‌کرد ؟ آیا به نزد ما خواهی‌آمد ؟ . . . . تو مارا زنده‌کردی‌ومامزد ترا صد چندان داده‌ایم . . . ما را در ساعات خستگی و ملال باخود داشتی . . . . . .در ساعات اندوه که هیچ انسان متفکری نمی‌تواند آن را بشناسد ما باتو بودیم . . . . "اکنون این کتابها ، تبدیل به کتاب زندگی خود من شده‌اند ، همان طور که روشن تر بگویم به صاحبان اصلی خود تعلق گرفته‌اند . . . در واقع این‌کتابها چهرهٔ گذشته‌ایست تابناک که از این پس در پس مه زمانه به فراموشی نخواهند رفت " جلد نهم فهرست توصیفی و تحقیقی کتابخانه سلطنتی در ۸۲۸ صفحه با ۱۱ مبحث که‌به‌عنوان مقدمهٔ مؤلف آمده با ۶۰ عکس رنگی و ۲۰ عکس سیاه‌و سفید شامل فهرست‌کتابهای تاریخ ، سفرنامه ،ساعت نامه روزنامه ، جغرافیای خطی به تالیف بدری آتابای رئیس کتابخانه جات و در اختیار صاحب نظران و علاقمندان قرار گرفته است .

کتاب شامل دو بخش است :

۱ـ مقدمه‌ای‌که شامل ۱۱ موضوع که خود از متن موضوع برای‌خواننده‌جالب‌تروبسیار خیال انگیزتر است و شامل مطالبی که اهم آنها عبارتند از :

۱ ــ سرگذشت اجمالی شهر تهران .

۲ ــ اولین نقشه خطی تهران .

۳ ــ اسامی دروازه‌ها ،محلات ، مساجد ، تکیه‌های شهر تهران .

۴ ــ نام تعدادی‌از‌بسدوران‌ زنان ناجارند و شدوند .

۵ ــ سیری‌کوتاه‌دراوضاع‌واحوال اجتماعی دوران صفوند که‌همین‌مطلب‌اخیرشامل اطلاعات و مطالب جالبی است‌که منحصراً " در این کتاب برای اولین‌بار در یکجا تالیف و عرضه شده است .

هنگامیکه‌اولین‌جلد فهرست‌کتابهای‌کتابخانه (فهرست‌قرآنهای‌خطی‌کتابخانه‌سلطنتی) به نوعی جدید که در واقع برای هر کتابی شناسنامه‌ای جامع و کامل‌عرضه شده بود چاپ شد کسی چنین رابطه‌ای گرم و محکم بین‌مؤلف و کتابهای خطی‌این‌سرزمین‌نمیکرد که بدری‌آتابای با چنین مجاهدت وسعت کار و عشقی‌که‌نظیر این راه و کار را باچنین شوری ادامه دهد و گنجینه‌ای که دهها سال‌در فراموشی به سر برده بود این چنین ناگهان راه احیاء را پیموده بر عرشه‌ای روشن قرار گیرد و با این فهرست نگاری و حفاظت خاص ، در آینده محفوظ و پا بر جا بماند .

گرچه بخشی‌از این‌گنجینهٔ نفیس‌در دورانهای‌گذشته راه بی بازگشت را پیموده است ! . این‌کار پرارزش تنها ناشی‌از عشق به میراث و غنای روح و سودآن با رموزنهفته‌وسترک

صاحبان این اندیشه‌های ملی و فرهنگی است. تنها این " جزء مناسب " است که آدمی‌را می‌تواند به چنان‌زحمتی سوق دهد و با حوصله‌ای کم‌نظیر او را به کار نه‌جلد کتاب‌وادارد که یکی مکمل دیگری‌است و پیموده‌ٔ راه تکامل .

جلد نهم با بافتی است‌خاص‌که‌آدمی را یک‌سو به دنیای افسانه و روباهای قرون‌گذشته سوق میدهد . مقدمه کتاب سفرنامه ایست اختصاصی و فشره برای اهل نظر که هر بخش پاره‌ای برای بحثی فصل و تاریخی می‌تواند قرار گیرد .

تنها با ملاحظه نام محله‌های تهران ، دروازه‌ها ،تکایا ، مساجد ، پیشه‌وارن ، اجزای پول نقد و اوزان و مقیاسها ، القاب و ارثیه‌های دوران صفویه اعم از کشوری و لشکری ،از عالی جاهان صاحب جهان ، مناصب و مشاغل دیوانی و غیر دیوانی انسان امروزی‌را به دنیای دو سه قرن‌پیش که‌برای ما بیشتر حکم‌رویاء را دارد سوق‌میدهد . تا حدی که شاید انسان وجود خود را در این دوره نوعی از غبن در زندگی‌تلقی‌کند وشاید فرزانه‌وار بغمی بنشیند ، و به تاثر و حسرت از گذشت آن رویاها و عوالم خیال انگیز آن . دنیای تهی از رامسگران ، آتش‌بازان نرادان ، خروس‌بازان ، گاومیش‌بازان ، قوچ‌بازان ، گرگ‌بازان ، قصه گویان ، نقالان ، شمشیر بازان و نیز صاحب جهان دیوانی مانند صاحب جمع طیور خانه ، آبدارخانه ، مسگرخانه ، توحیدخانه یا خلیل خانه (محل‌عبادت و راز و نیاز) و معجون خانه یا کوکنار خانه و غیره . . . .

هم‌چنین نکته‌ای‌که مؤلف سخت بر آن تکیه دارد و عرضهٔ آن چشم‌گیر است مسئله خوردی‌انسان در راه پر پیچ و خم زندگی و تاریخ از یک طرف و دیو ناشناختهٔ " زمان " است‌که همهٔ مظاهر را در زیر شبح‌خود نسیا" منسیا می‌کند ا که‌نه از تاک نشان بماند ونه از تاک نشان . آنهم در برههٔ کوتاهی از زمان‌که نه متجاوز از چندقرن‌باشدو اینکه‌ابهت این آ به خردمندانه را با همه وجود حس می‌کنیم که والعصران الانسان‌لفی‌خسرالاالذین آمنو و عملو الصالحات . . . . . که تنها " اما ماینفع الناس" است که " فیمکث‌فی‌الارض" را بمحدود اختصاص داده است .

مقدمه کتاب فصلی دارد دربارهٔ تاریخ و رسالت انسانی و اجتماعی آن که مؤلف با ظرافت فکری خاصی نوعی از تاریخ نگاری را که بیشتر در مشرق زمین رواج‌داشته .محکوم کرده و رسالت و وظیفهٔ انسانی و اجتماعی تاریخ و مورخان را یاد آور شده‌است ، تاریخ را به عنوان رشته‌ای از علم نه بضاعتی برای در بوزگی و خوشامدها .

کتاب گرچه نام فهرست را بر ناصیه دارد اما محتوی‌کاریست در نوع‌خود جدید و به سبکی که‌برای‌همیشه نام‌مؤلف را بر پیشانی محفوظ خواهد داشت و راهنمائیست بکربرای کار فهرست نگاری که هم خصوصیت تحقیق‌را داشته باشد و هم چهره‌ای از تاریخ را . به

هر حال مقدمه در جلد نهم متن را تحت الشعاع قرار داده است و در این مقدمه است که خواننده را به دنیای عرفها ، راه و روشها ، حصارها ، باروها ، مشاغل دیوانی و مشغولیت آدمها در دنیای دو سه قرن پیش ، دنیای رمانتیک به خواب رفته است سوی جهان با روابط مطلق فردی آن می‌کشاند .

آیا مؤلف با مقدمه خود خواسته است پلی بین دیروز نا آشنا و امروز سردرگم و آشفته بزند و با آنکه شاید بهار نتواند مرز این دو زمان را از هم مشخص کند ؟ که در مورد اول چنین پیوندی مشکل به نظر می‌رسد زیرا در دوران چنان با هم متفاوتند و بیگانه‌که نه خلف سلف را می‌شناسد و نه سلف چنین خلفی را . و تنها یک رشتهٔ ناگسستنی در این میان وجود دارد و آن اندیشه ملی و فرهنگ متعالی قوم است که بر فراز دورانها و قدرتها و راه‌وروشهای گوناگون راه خود را می‌پیماید و می بینند و نشان می‌دهد !! . مؤلف با شیوه‌ای انسانی ضمن ادای حق دیگران و تاکید براین حق که از حالی انسان مایه میگیرد با مهارتی ویژه از خلال عرضه‌ای انسانی خود را با شایستگی به خواننده می شناساند و از خلال حرمت دیگران به مسندی پاک دست می یابد .

قدری آتابای با کار خود رابطه‌ای عاشقانه دارد و با حرمت انسانها به پیوند نشسته است .

دکتر محمد علی نجفی

حماسهٔ کویر : نوشتهٔ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه ـ قطع رقعی ـ ۱۵+۸۳۶ صفحه ـ چاپ اول ۲۵۳۶ ارزش ۸۴۰ ریال .

"بعضی اهل ادب ، در تعریف حماسه گویند : "اثری است با شکوه ، که از برخورد و معارضه دو حقیقت یا دوواقعیت با شکوه وپیروزی یکی بر دیگری حاصل شده باشد . . . "

سخن دکترباستانی را توصیف نتوان کرد . زیرا سبک نویسندگی وی ممتاز از دیگرانست سخنش ناب است ، یکدست وفصیح است ومخلوطی است از مطالب وافکار مختلف که بطور مجزا همه دارای مضمون ومعنی لطیف است وهمین اجزاء مستقل جمعا " تشکیل مقاله و کتاب بامحتوی جاذب وشیرین وآموزنده میدهد ، مقاله وکتابی که بوصف اندرنیاید وباید آنرا خواند ولذت برد . زیرا نقل وتوصیف نوشته‌های او جز با قلم خودش میسرنیست ،گوئی دکتر باستانی ابزار ولوازم نویسندگی را در زوایای فکر ومغز خود همه وقت آماده دارد و چون جواهری ماهری که جواهرات مختلف را با ابعاد والوان متمایز در محل خود قرارمیدهد و تاجی مکلل یا شمشیری مرصع بوجود میآورد او هم به کلمات وعبارات بیجان جان میدهد وتاریخ را در لباس حکایت ، طنز ،اسطوره ، واقعیت وبصورتی جاذب وگیرا بخواننده مشتاق

منتقل میکند . نوشته‌اش حماسه است وکتابش هم حماسه... .

آخرین حماسه او استعفاء از عضویت هیئت امنای مجتمع فنی وفرهنگی آرشام‌کرمان بود که بدون اطلاعش او را باین سمت برگزیده بودند وچون نخواسته بود در کاری فنی که علم واطلاع چندان از آن ندارد وارد شود وجای یکنفر اهل فن را بگیرد لذا از قبول آن عذر خواست وبا این ژست مردانه ومنصفانه درسی هم به‌دیگران داد که بناحق‌مشاغل مختلف را اشغال وآشغال میکنند .

سرنوشت پیرلاوال (نخست وزیر پیشین فرانسه) ترجمه وتاءلیف دکتر سید مرتضی مشیر- قطع رقعی ۲۵۰ صفحه - چاپ تهران - ۲۵۳۶ - انتشارات وحید- ۳۲۰ ریال .

سر گذشت‌وخاطرات زندگی رجال سیاست وافرادنخبه‌اجتماع‌از دلچسب‌ترین‌مطالب خواندنی طبقه کتابخوانست وحتی آنانکه درانتخاب‌کتاب وسواس‌دارندیا از کتب‌تخصصی بهره‌میگیرند با مطالعاتشان بیشتر جنبهٔ تعلیم‌وتعلم دارد ، همه‌وهمه مشتاق‌وعلاقمند خواننده خاطرات وسرگذشتهای عبرت انگیز بزرگان هستند وکتاب سرنوشت‌پیرلاوال از آن زمره‌کتابهائی‌است که‌هم‌جالب‌است وهم‌جاذب‌وخواندنی‌وطبقات‌مختلف کتابخوان را بسوی خود میخواند . ترجمه بصورتی روان ورساودلنشین صورت‌گرفته است توفیق مترجم محترم را آرزو میکنیم .

زندگی حاجمیرزاآقاسی - نوشتهٔ حسن‌سعادت‌نوری - قطع‌رقعی- ۲۵۰صفحه‌از انتشارات وحید - چهارصد ریال

تاریخ‌وجغرافیای‌قم . نوشتهٔ غلامحسین‌ادیب‌کرمانی (افضل‌الملک) قطع‌وزیری-۲۷۱صفحه از انتشارات وحید- چهار صدریال .

جائی بروم که‌قدر من بشناسند قدر من و قیمت سخن بشناسند
گر هیچ دگرنه سر زپا فرق کنند گر هیچ دگر نه جان ز تن بشناسند

مسیح کاشانی

گرفتم آنکه گشایند پای بسته ما چه میکنند بهبال و پر شکسته ما
گواه‌اینکه‌نه رند و نه زاهدیم‌بس‌است پیاله تهی و تسمه گسسته ما

امیری اصفهانی

دکترخسرو فرشید ورد
استاد دانشگاه

شهر بی بهار

در روزگار ما اثری از بهار نیست — دیگرنشان‌زباغ و گل و لاله زار نیست
دیگر صفا ز دهکده و باغ رفته است — دیگر صدای قهقهه آبشار نیست
دیگر صبا عبیر نپاشد به روی شهر — دیگر نسیم‌پاک‌وخوش و عطر بار نیست
دیگر طراوتی به چمن‌ها نمانده است — دیگر لطافتی به رخ مرغزار نیست
دیگر پرستو از بر ما قهر کرده است — دیگر نشان ز جلجله و کبک‌وسار نیست
بلبل گریخته‌است دگر از دیار ما — دیگر اثر ز فاخته بر شاخسار نیست
مرغان خوش نوا همه‌خاموش گشته‌اند — دیگر نوای قمری و بانگ هزار نیست
رخشنده‌نیست چهره خورشید دلنواز — زیرا در آسمان و زمین جز غبار نیست
خشکیده‌است برگ درختان ز زهر گاز — آبی روان دگر به تن چشمه‌سار نیست
در شهر بی بهار و دلازار و تار ما — دیگر به جز خزان‌وغم پایدار نیست
در شهر دود خورده و پرهای‌وهوی‌ما — جز بانگ کارخانه و جز روز تار نیست
در شهر غم گرفته‌و تاریک و زشت‌ما — دیگرنشان ز باد صبا و بهار نیست
آب زلال نیست روان دردهان شهر — در حلق جوی جز لجن مرگبار نیست
دیگر زعشق پاک نشانی نمانده است — دیگر کسی برای کسی بی قرار نیست
رخسار زندگی شده تار از غبارو دود — در خلق غیر چهرهٔ زرد و نزار نیست
اشعار این‌زمان‌همه‌بی‌معنی‌است‌وگنگ — دیگر نشان ز شعر خوش و آبدار نیست
من‌نوبهار و عید ندیدم به‌عمرخویش — زیرا بهار و عید در این روزگار نیست

استاندار فرهنگ پرور

در شمارهٔ اخیر آن مجله ، جناب آقای حسن صهبا یغمائی قاضی باز نشسته دادگستری مقاله‌ای زیر عنوان "خاطره‌ای از بیست و هشت سال پیش آذربایجان" در مورد دادن اختیارات به استانداران که مجددا" موضوع روز شده است ، منتشر نموده و با کمال صراحت نوشته‌اند :

" در خارج از پایتخت و مخصوصا" در مراکز استانها عاملی که موجب پیشرفت کارها چه در سازمانهای دولتی و چه در کارخانه‌ها و بخش خصوصی می‌شود و شور و جنبشی در انجام وظایف پدید می‌آورد و حتی سازمانها در حسن انتظام امور به رقابت با هم بر می‌انگیزد، شخصیت استاندار است نه اختیارات او " .

نویسندهٔ دانشمند در تائید این عقیده دل نشین ، کارهای استاندار جنت‌مکان یا به قول ایشان (حضرت اشرف) آذربایجان شرقی و غربی را که پس از غائلهٔ پیشه‌وری به آذربایجان رفته بودند ، با مرحوم دکتر منوچهر اقبال که در سال ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان شدند، مقایسه نموده و از کاردانی و قاطعیت و علاقه و جدیت دکتر اقبال خاطره‌هائی نقل کرده‌اند که همهٔ آنها مورد تائید می‌باشد .

در آن مقاله نامی هم از نگارنده برده و نوشته‌اند که (چند روز بعد آقای دهقان مدیر کل فرهنگ از بازدیدی که استاندار جدید، از مدارس فرموده‌اند .....) ضمن تذکر این نکته که موقع انتصاب مرحوم دکتر اقبال به استانداری آذربایجان نگارنده هنوز مامور خدمت در فرهنگ آذربایجان نشده بودم و چند ماه پس از آغاز استانداری معظم‌له به تبریز رفتم ، حتی در تهران رفقای اداری مرا از رفتن به تبریز منع می‌کردند و می‌گفتند دکتر اقبال با تعویض رئیس فرهنگ آذربایجان موافق نیست . و گفته می‌شد در این مورد تلگراف تندی به آقای دکتر شمس‌الدین جزایری وزیر وقت فرهنگ نموده و ابقای رئیس فرهنگ سابق را تقاضا نموده است . من بدون توجه به این حرفها ، در نیمهٔ آبان‌ماه ۱۳۲۹ به تبریز رفته و در فرهنگ آذربایجان مشغول خدمت شدم . حالا که دکتر اقبال از این جهان رخت بر بسته و از بین ما رفته است ، با تشکر از پیشگامی جناب یغمائی صفحه‌ای از دفتر خاطرات خود را به خوانندگان مجلهٔ وحید هدیه می‌کنم ، شاید با این حقیقت گوئی روان رفیق از بین رفته نیز شاد گردد :

سال ۱۳۲۹ خورشیدی وضع مدارس شهر تبریز بسیار بد و تأسف‌آور بود به‌طوریکه در شهر و حومه تبریز که آن وقت حدود سیصد هزار نفر جمعیت داشت ، برای تحصیل اطفال این

جمعیت انبوه ، فقط ۷۰ باب مدرسه از کودکستان تا دبیرستان ومدارس حرفه‌ای وجود داشت که تنها یازده باب از آنها در ساختمان دولتی بود . بقیهٔ ۵۹ باب را در ساختمانهای اجاره‌ای که برای سکونت خانواده‌ها ساخته‌شده بود ، نه باءسبس مدرسه ، جا داده‌بودند .

متأسفانه آن زمان با وجود خرابی که کودکان به این‌بناها وارد می‌کردند اجاره آنها بسیارنازل‌بود ، بنابراین‌مالکان‌خانه‌ها که‌درگذشته نفهمیده خانهٔ خود را به مدرسه‌اجاره داده بودند آن موقع به وسائل گوناگون دست می‌زدند تا بتوانند خانه را تخلیه نمایند ولی برای ادارهٔ فرهنگ حتی‌تخلیه‌یک‌مدرسه نیز امکان نداشت زیرا که خانه‌ای‌پیدانمیشد تا برای مدرسه اجاره شود .

بنابراین مالکین آن منازل از سالها قبل دیناری خرج تعمیر خانه‌ها نمی‌کردند تا ملکه در نتیجه خرابی ملک فرهنگ مجبور به تخلیهٔ آنها بشود . ادارهٔ فرهنگ نیز با توسل به انجمن خانه و مدرسه و غیره حتی‌الامکان تعمیرات بنیادی را انجام می‌داد که از خرابی ساختمان جلوگیری نماید ولی تعمیرات ضروری دیگر حتی گاهی انداختن‌شیشه‌ها نیزممکن نمی‌شد چنانچه در آن سال بعضی از مدارس تبریز در بناهای نیمه‌ویران‌باوضع نکبت‌آوری دایر شده بود که نمی‌توان آن را توصیف نمود .

دو ماه پس از ورود به تبریز و بازدید وضع تأسف‌آور مدارس‌شهر روزی در نیمهٔ دوم دی ماه همان سال ۱۳۲۹ از دکتر اقبال تقاضا نمودم بدون‌خبر چند باب از مدارس‌شهر راباز دیدنمایند ، ایشان که به امور فرهنگی علاقهٔ زیاد داشتند تقاضای مرا پذیرفتندوایشان را نخستین بار به دیدن مدرسهٔ همام بردم .

برای دبستان همام آن موقع در یکی از کوچه‌های جنب‌مسجدکبود محلی را اجاره‌کرده بودند با دو حیاط کوچک که وسعت آنها از ده پانزده مترمربع تجاوز نمی‌کرد و دودستگاه اطاق‌های‌دوطبقه‌که آجر پله‌های بین دو طبقهٔ ساختمان در نتیجهٔ رفت‌وآمد صدهاکودک شکسته و ریخته و به مسیر خاکی شیب دار مبدل شده بود که موقع رفتن به بالا دست را به دیوار می‌گرفتند و به زحمت خود را به بالا می‌کشیدند . دکتر اقبال کلاسی را در طبقهٔ دوم بازدید کرد اطاق‌کوچکی بود که متجاوز از پنجاه شصت کودک‌حتی در طاقچه‌ها نشسته بودند ، دکتر اقبال نتوانست آنجا توقف نماید زود آمد پائین و از مدیر دبستان تعداد شاگردان را پرسید ، آقای رامیاد مدیر دبستان جواب داد که دبستان‌شش کلاسه‌است‌ولی تمام کلاسها مضاعف می‌باشند و در حدود ۷۰۰ نفر نوآموز دارد .

دکتر اقبال که حیاط کوچک دبستان‌را می‌دید باشنیدن عدد ۷۰۰ ناراحت شد و پرسید موقع تنفس این کودکان کجا بازی می‌کنند؟ من جواب دادم الان زنگ را بزنند ملاحظه فرمائید . گفت نه لازم نیست و با هم از دبستان بیرون شدیم .

در ماشین که‌تحت‌تاثیرآ ن‌منظره قرارداشت از من‌پرسید چه‌کاری‌می توانیم‌انجام‌دهیم؟ من جواب دادم‌متأسفانه‌وضع مالی دولت طوری نیست که امید کمکی‌بتوا ن‌داشت ، ازطرف دیگر با تمام کوششی که کرده‌ایم نتوانسته‌ایم خانه مناسبی اجاره کرده این قبیل جاها را که تعداد آ نها کم نیست رهاکنیم تنها راهی‌که به نظر من می‌رسد ساختما ن مدرسه است‌و آ ن هم با کمک جنابعالی عملی خواهد شد . دکتر اقبال پرسید چه کمکی و از چه محل ؟

جواب دادم ، چون می‌دانم که جنابعالی آ دم پاک و درستکاری هستید از این جهت این پیشنهاد را مطرح‌می‌کنم ،به‌طوریکه می‌دانید از سالها پیش‌جهت نگهداری‌مستمندا ن شهر علاوه بر یک ریالی که از هر کیلو قند و شکر به عنوا ن‌عوارض‌شهرداری‌گرفته می‌شود، کیلوئی یک ریال نیز به عنوا ن‌کمک به مستمندا ن دریافت می‌کنند و آ ن پول که مبلغ‌کمی نیست با نظر استاندار خرج می‌شود .

البته مقداری از آ ن‌را به مصرف نگهداری مستمندا ن می‌رسانند ولی‌بقیه‌معلوم نیست در استانداری چطور مصرف می‌شود . پیشنهاد من این است موافقت فرمایند از هما ن‌یک ریال‌ها مبلغی به مصرف ساختما ن مدرسه برسد .

دکتر اقبال فردا صبح گزارش جامعی از آنچه که در بازدید مدارس تبریز دیده بود به وزارت کشور نوشت و پیشنهاد نمود موافقت نمایند اضافهٔ عوارض مستمندا ن در تبریز به مصرف‌ساختن‌مدرسه‌برسد . من‌نیز پیشنهاداستاندار را دروزارت‌کشور به‌وسیلهٔ نمایندگا ن تبریز تعقیب نمودم تا موافقت وزارت کشور اعلام شد و برای اولین‌باردکتر اقبال چکی‌به مبلغ سیصد هزار توما ن فرستاد که در فرهنگ با نظر کمیسیونی‌به عضویت پیشکاردارائی، دادستا ن تبریز ، رئیس‌فرهنگ و نمایندهٔ استانداری‌و سه‌نفر از معتمدا ن‌محلی (مرحوما ن حاج محمد نخجوانی و حاجی محمد تقی جواد زاده و آقای حاج معصوم شیخ‌الاسلامی) به مصرف‌ساختما ن‌پنج باب دبستا ن که قبلا" محل‌آ نهارا نگارنده از قبرستانهای متروکهٔ شهر انتخاب کرده‌بودم ،برسد .این پنج‌باب ساختما ن درسال ۱۳۳۰ خورشیدی بنا و دبستانها به نام شیخ سلیم ، ضیاء العلما (دو نفر از شهدای صدر مشروطیت) شیخ محمدخیابانی آزادی‌خواه و شهید معروف تبریز) ستارخا ن سردار ملی و سنائی نامگذاری گردید .

دکتر اقبال با این اقدام‌خداپسندانه خود ،راهی‌راهموارنمود که‌سالهای‌بعدتوانستیم از آ ن محل و اعتبارات دیگر با کمک‌های مردم و شهرداریها و استاندارا ن‌بعد در مدت‌نه سال در حدود هفتاد باب مدرسه فقط در شهر تبریز بنا کنیم‌وبا این‌عمل ،کودکا ن‌معصوم تبریز از بناهای ویرا ن‌خلاص‌شدند . اگر دکتر اقبال‌موافقت‌اولیهٔ را نمی‌نمود ،معلوم‌نبود استاندارا ن بعد از وی‌این تقاضا را بپذیرند یا نه ؟ و این‌پیش قدمی‌وحق‌تقدم‌دکتراقبال با کمک‌های زیاد دیگری که به‌فرهنگ آ ذربایجا ن نمودند همیشه در صدر تاریخ‌فرهنگ‌این استا ن نوشته خواهد شد .

ع . دهقان ۳۶/۱۱/۲۲

"احمد سعیدی

چند دستور عملی برای حل مشکلات زندگی

هر کس در زندگانی خود دوچار مشکل یا مشکلاتی میشود و برای رفع آنها میکوشد گاهی بر آنها غالب و کامیاب میگردد زمانی از کوششهای خود نتیجه‌ای نمیگیرد و شکست میخورد در نتیجه ناامید میشود مشکلات و بدبختیها گاهی در ارتباط و برخورد با دیگران و زمانی در نتیجه حالات روحی و اخلاقی ناپسند خود آدمی بوجود می‌آید عــــده‌ای از دانشمندان روانشناسی و علم الاجتماع در اروپا و امریکا پس از تحقیقات و آزمایشهائــی که نموده‌اند برای حل مشکلات در زندگانی چند دستور ساده و عملی داده‌اند که دراین مقاله باختصار بیان میشود .

نویسنده این یادداشت در ضمن ذکر این دستورها باختصار چند شعر فارسی کــه بزرگان قدیم و جدید خودمان سروده و بمفاد آن دستورها خیلی نزدیک و معانی آنها گاهی بالاتر است ذکر مینماید .

اول ـ هرکس باید پس از دقت و تأمل کافی در پیش خود درست بسنجد و تشخیص دهد که اساسا " در زندگانی چه هدف و مطلوبی دارد یعنی طالب مال و دارائی است یا آرزومند برسیدن جاه و مقام و برای رسیدن بهر یک چه مشکلاتی را در پیش دارد .

هرکه منظوری ندارد عمر ضایع میگذرد   اختیار این است در باب اینکه داری اختـــیاری

(سعدی)

دوم ـ هر کس باید با فکر و تعقل شخصی و یا مشورت با دوستان صدیق و باتجربه خود راه صحیح برای رسیدن بمنظوری که دارد یا بر طرف کردن مشکلی که برای او پیش آمده پیدا کند بعد تصمیم بگیرد و قدم بردارد .

مشورت ادراک و هشیاری دهـــد   مشورت مر عقل را یاری دهـــد
عقل با عقل دگر دوتا شـــود   نور افزون گشت ره پیدا شود

(مولانا جلال الدین صاحب کتاب مثنوی)

دیگری گفته است :

چو آید مشکلی پیش خـــردمـــند   کز آن مشکل فتد در کار او بند
کند عقل دیگر باعقل خود یـــار   که تا در حل آن گردد مددکـــار

سوم ـ پس از تعقل شخصی و مشورت با اشخاص مجرب همین که تصمیم مثبت گرفت آنرادردماغ خود نگاه ندارد یعنی تردید بخود راه ندهد بلکه قدمی بردارد و از وسائل ونیروهائی‌که برای رسیدن به هدف در دست دارد یا رفع مشکلی که برای او پیش‌آمده و همچنین‌از طرز استعمال هر یک از آنها صورتی برای خود تهیه کند بدیهی است هرکسی برای خود وسائل و اسبابی دارد که در موقع ضرورت و احتیاج بآنها متشبث میشود و در این جادو نکته مهم باید رعایت شود .

اول‌نکته‌آن اسباب و وسائل را برای خود نجزیه و تحلیل کند و درست‌تشخیص‌دهد که در چه موقع از هر یک از آنها میتواند استفاده کند . دوم اینکه در موقع پیش‌آمد مشکلات ناگوار در زندگانی ناراحت نشود و خود را نبازد باصطلاح دیگر جوش نزند و برای رفع آن عجله و شتاب هم نداشته باشد .

همه نقص مرد است جوش و خروش　　ز خود کم کند هر چه آمد بجوش
همه کارها از فرو بستگی　　گشاید و لیکن بآهستگی
فرو بستن کار در ره بود　　گشایش در آن نیز ناگه بود
شکیب آورد بندها را کلید　　شکیبنده را کس پشیمان ندید

چهارم ـ همیشه‌بسلامت روح و بدن و فکر خودتان توجه داشته باشید با بدن و فکر نا سالم رسیدن به هدف یا حل مشکلات زندگانی اگر محال نباشد بسیار سخت و دشوار خواهدبودودراین حال‌اگر برای رسیدن بمنظور خودتان یا رفع مشکلی که دارید عجولانه دست باقدامی بزنید مشکل تازه‌ای برای خود ایجاد کرده‌اید .

هر چند زمانه شور و شر انگیزد　　بشکیب و گرنه بیشتر انگیزد
نتوان بر موج آب دست رد زد　　گزدست‌زدن‌موج دیگر برخیزد

دیگری گفته است :

بر هر مشکل که از غمش بیخوابی　　با حوصله و صبر ظفر میيابی
بدبختی اگر یکی بود در اول　　گردد دو برابر چوکنی بیتابی

پنجم ـ از مشکلات زندگانی نهراسید با عزم و اراده محکم با آنها روبرو شوید و یکایک آنها را بتدریج از میان بردارید برای کسی که نمیخواهد باسختیها روبرو شود واز آنها میگریزد هیچوقت سعادت و کمال دست نخواهد داد آهن را تا در کوره‌های آتش نگذارند فولاد نمیگردد .

آدمی هم تا در زندگانی سختیها ومشکلات نبیند کارآموخته نمیگردد و برآنها غالب نمیشود .

عقل کامل میشود از سردو گرم روزگار　　آب و آتش میکند صاحب برش شمشیررا

دیگری گفته است: عقل سختی دیدگان شمشیر صیقل دیده است
سبب این همواری از سوهان ناهموار یافت

ششم ــ برای خودمان در خانه یا در خارج سرگرمی تهیه کنید مانند گلکاری و نقاشی نواختن موسیقی یا جمع‌آوری خطوط زیبا و آثار باستانی و نظایر آنها پرداختن بدین امور غیر از رفع خستگیهای بدنی و روحی فکر انسان را باز میکند و آنرا بکار می‌اندازد و برای امیدواری بجد و جهد در زندگانی و رفع مشکلات راه‌های تازه باو نشان میدهد.

هفتم ــ هر مشکلی که در زندگی برای شما پیش آید آنرا آسان بگیرید از جا در نروید وحشت نکنید بر عکس آنرا سهل بشمارید و برای رفع آن پس از فکر و تأمل نقشه‌ای بکشید و قدمی بردارید.

گر بخت بگیری آنچه آید در پیش — از سختی آن دلت مشو در تشویش
هشدار که هیچ کار دهر آسان نیست — جز آنکه خود از بخت آسان گیریش

هشتم ــ خوشخو و نرم‌خو باشید در موقع پیش‌آمدن مشکل بدیگران پرخاش نکنید تقصیر را بگردن این و آن نیندازید کسی که در موقع پیش‌آمدن مشکل آرام و خوددار نباشد روحاً "باید یا" مریض است. احساس خشم و تندخو مشکلات را پیچیده‌تر میکند و بر مشکلات میافزاید و غالباً "مردمان بیگناه یا دوستان خود را میرنجانند.

تندی مکن که رشته یک سال دوستی — در حال بگسلد چو شود تند آدمی
هموار و نرم باید که شیر درنده را — زیر قلاده برد توان با ملایمی

نهم ــ در زندگانی برای خودتان هیچوقت هدف بزرگ که رسیدن بآن مشکل و پر زحمت و دردسر باشد در نظر نگیرید زیرا غالباً "بآن نمیرسید در نتیجه مأیوس و دلسرد و در زندگی همیشه ناامید و بدبین میشوید شخص معتدل و میانه رو باید برای خود همیشه چند هدف در نظر بگیرد در نتیجه کوشش بهرکدام که رسید تشویق میشود و امیدوار بسعی و کوشش میگردد و برای رسیدن به هدف دیگر اقدام میکند و عاقبت بآنها میرسد.

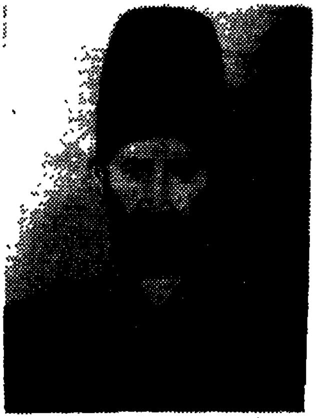
رسی بکام دل خویشتن بشرط سه اصل — امید داشتن و کوشش و شکیبائی

دهم ــ با وجود تمام دستورهائی که برای رسیدن بآرزوها و حل مشکلات در زندگانی در این مقاله ذکر شد تصور نکنید در آینده دردسر و زحمتی در زندگی نخواهید داشت زیرا دنیا برای زندگانی همیشه میدان مبارزه برای ادامه حیات و ترقی و جنگ با مشکلات است وگرنه در گورستان برای مردگان هیچوقت آرزوئی نیست و آنها مشکلاتی ندارند.

بیچاره آدمی جوید از مشکلی خلاص — غافل که مشکل دگر آید برای او
هر چند دورتر نهد از پیش پای سنگ — سنگ دگر زمانه نهد پیش پای او

رضا افسری

کرمان در آستانه انقلاب مشروطیت



این عکس یگانه عارف ربانی است
کز وجودش ، مجمع اهل ادب نورانی است
پاسدار انجمن ، آزاده‌ی شیرین سخن
میرزا مهدی قلی خان ، افسر کرمانی است

مشروطیت ، آزادی ـ کلماتی که زمانی نه چندان دور ، قبل از سال ۱۳۲۴ هجری قمری در دهان‌ها می‌گشت و ملت ، یکپارچه در جستجوی آن ـ می‌گفتند : مشروطیت سد استبداد را درهم می‌شکند و برابری ، برادری و عدالت اجتماعی می‌آورد . . .

آزادی خواهان مشروطیت برای ما عزیزند . چه آنان که در اولین روزها با قلم ، و چه آنان که بعدها با سلاح آتشین به پیکار برخاستند . از روزهای نخستین ظهور این تفکر در کرمان کمتر سخنی رفته ، و اگر هم در کتاب‌ها به اجمال یاد شده ، تنها یادها مربوط به دورانی است که "تفکر آزادی" جای خود را به "انقلاب آزادی بخش" سپرده بود . در این مقاله کوشش می‌رود به اختصار روزهای تاریک نخستین چشمه‌ی تفکر انقلابی کرمان که به دریای جوشان انقلاب مشروطیت پیوست روشن شود .

ناصرالدین شاه قاجار بر اریکه سلطنت تکیه زده بود . شاعر ناشناخته‌ای بنام " میرزا مهدی قلی‌خان ، فرزند "حاج ابوالقاسم کرباسی " که تحصیلات خود را در کرمان نزد علمای بزرگ عهد خویش به انجام رسانده ، به تهران می‌رود . با آشنائی شاعرای دربار به حضور شهریار می‌رسد . قصیده می‌خواند و " افسرالشعرا " لقب می‌گیرد .

دیری نمی‌گذرد ، شاعر محیط تهران را نمی‌پذیرد . او دیگر دلواپسی مردمان را دیده ، زمزمه‌های آزادی را شنیده و در اندیشه بازگشت به کرمان است :

دارم هوای آن که روم در دیار خویش
بندم دوباره دل به سر زلف یار خویش
ترسم " ورطه‌ی پر از خطرم تا کجا برد
دادم به دست "کودک نادان " مهار خویش

به کرمان باز می‌گردد . میرزا مهدی قلی‌خان ـ افسرالشعرا شده است . اما اینک

در اندیشه‌ای دیگر. . . . روزگار سپری می‌سود. او همچنان مـورد تـوجه حکام است (وکیل‌الملک، شهاب‌الملک و. . . .) و مردمان که اس را دریافته‌اند، از جور حاکـم در خانه‌ی او بست می‌نشینند و با وساطت او مورد بحسس قرار می‌گیرند.

و او در جستجوی آنچه می‌خواهد. سرانجام سکیل انجمن ادبی در کرمان، که نقطه‌ی اجتماع اندیشمندان کرمانی باشد. و در آغاز، ایمن و جبحوں، و در پـایـان میرزا عبدالحسین‌خان بردسیری (میرزا آقاخان)، معروف‌ترس اعضاء آن. . .

و افسر با شعر عاشقانه، حرف‌هائی دیگر می‌آمیزد:

بود بیمار چشم یـار و جـان من پـرستارش
پرستاری که اس باسد، چـه بـاشد حال بیمارش

نمی‌آرد کس این بیمـار را تـاب پـرستاری
که با صدناتوانی جـان مـن آمند پـرستارش

من آن مرغم که چشم باغبان از بهرپـاس گل
سرها می‌زند در آسیان هـر روز صد بـارش

بسی حیرانم از این باغ و از این سرووار این گل
که آمد در نوا یکسان، سـدرو و بـلبل و سارش

از آں ترسم که‌سوزد در گلستان ریسه‌ی گلبـن
از این سان مرغ جانم گر سرر ریـزد ز منقارش

دلم در گلشن آن آنشیں مرغ است خوش‌الحان
که چون پروانه سوزد بلبل از آررم گفـتـارش

چنان پا می‌نهم از حسرت صیاد در صحـرا،
که‌چوں مژگاں برون آید ز چسمم نـاوک خـارش

چنان مرغ دلم در دام غم مستانـه می‌نالـد
که هر کو بسنود دیگر نخواهـی دیـد هشیارش

کسی کز نوک تیر عشق مجروح است چون "افسر"
نوان دانست حال زخم دل از چشم خونبـارش

و زمانی دیگر، شعر عاشقانه را رها کرده است:

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدن‌هـا
سرسیلاب برسنگ آمـد ازبـی جـادویـدن‌ها

من از بی قهوتی خار سر دیـوار دانستـم،
که ناکس، کس نمی‌گردد از این بالا گزیـدن هـا

ویا : حق انصاف عجب مملکتی مسکن ماست ،

پیر ما کودک ما ، رهبر ما ، رهـــزن مــاست . . .

شیخ‌ها به حاکم می‌رسد و بعد انحلال انجمن و تبعید "افسر" به "بم" کـه از تبعید نیز سختی دارد :

بخت بدم از ساحت کرمان بـه بـم انداخت

وز گلشن عیشم سوی زنـدان غـم انـداخت

تا " شیخ علی" (۲) کرد مرا دست و گـریبان

بنگر که چگونه خرو نو بره بـه هم انداخت . . .

تا مرد شیخ کوی در افتاد و رسـوای کـرد

روباه صفت پنجه بـه شیـر دژم انـداخت

هر چند کرم کرد ولی حیف کـه آخـر ،

حرفی که وسط بود ورا از قلـم انـداخت

" افسر" کرمش را بپذیرفت و پس آنـکه ،

پائینش ببفرود و بسوی حـرم انـداخت

روزگار به افسر تنگ‌می‌گیرد . افسر در بازگشت به کرمان شاهد مرگ را در آغوش می‌کشد . اعضاء پراکنده شده‌اند ولی سال‌ها بعد گروهی به‌احیای انجمن کمر می‌بندند . اینک هدف آشکار است . آزادی خواهی . که بر گور چهارتن از شهـــدای راه آزادی نوشتند (۳) :

انجمن انتخاب ای اهل وطـن	اندر اینجا کـرد بایـد انجمـن
این شعر را گشت بـایـد مسعد	فرقـه‌ی مشروطـه خـواه ومستبـد
ای خوش آن کس را که از فرزانگی	بر کمر زد دامن مردانــگی
از جفای مستبد بـس کشته شد	در ره ملت بـه‌خون آغشته شد
این قضا از چرخ آمد سرزمیـن	کی ، به سال عین و کـاف و ها وشین

میرزا آقاخان راهی اصفهان می‌شود . (حدود ۱۳۰۲) و شیخ احمد روحی کرمانی پسر مرحوم آخوند ملامحمد جعفر به او می‌پیوندد . آنگاه به تهران مـی روند و سپس استانبول . . . و بعد راهی قبرس می‌شوند . وپس‌ازچندی‌ازصبح‌ازل‌وازدواج‌بادختران‌وی . . . به استانبول باز می‌گردند . میرزا آقاخان به کار تصنیف و تألیف پرداخته است . لکن از خامه‌ی او بوی خون می‌آید ، بوی انقلاب مشروطیت . همان خون که از گلوی او برخاک تبریز می‌ریزد .

تو تا باشی‌ای خسرو نـــامـــور
مرنجان کسی را کـــه دارد هـــر
بویژه که باشد ز روشن دلـــی
به جـــان دوسدار نبی و علـــی
یکی نامداری ز ایـــران منم ،
کـــه جو کرده در جنگ سران سم
همی خواستم مـــن که اسلامیان
به وحـــدت ببندسـد بذر سـان
در اسلام آید بـــه فرحمید
بکی اتحـــاد ساسی پـــدید . . .
مرا بیم دادی که در اردبیـــل
تنم را بـــه رنجیر بندی چـــو بیـــل
ز کشتن نترسم کـــه آزاده‌ام
ز مادر همـــی مـــرگ را زاده‌ام . . .

در این زمان سید جمال‌الدین معروف از لندن به اسانبول می‌آید . شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان شیفته‌ی سید می‌شوند . میرزا آقاخان با سید جلسات بحث دارد . هشت بهشت و قهوه‌خانه سورت را می‌نویسد . . . . .

سلطان عثمانی به خیال اتحاد اسلام افتاده است . از سید می‌خواهد علمای ایران را نیز به اتحاد اسلام دعوت کند . سید چنین می‌کند . انجمنی تشکیل می‌دهد . خطابه ایراد می‌کند : " اگر مسلمانان متحد شوند ، اهل کفر و زندقه ، نمی‌تـــوانند در جامعه‌ی مسلمین نفوذ کنند . امروز بیش از هر زمان دیگر مسلمانان به اتحاد و اتفاق نیاز دارند . "

مکاتیب به علما می‌رسد . چهار صد مکتوب . . . نوشته‌ای بدست میرزا محمود خان قمی کنسول بغداد می‌افتد . آن را به حضور ناصرالدین‌شاه می‌فرستد که سید جمال‌الدین افغان در ایران فتنه برپا خواهد کرد . . . ناصرالدین‌شاه از میرزا محمود خان علاءالملک می‌خواهد مسببین واقعه را به ایران گسیل دارد . در این گیرودار یک کرمانی دیگر پا به میان می‌نهد . مردی ژولیده ، پریشان که در وطنش به او ظلم شده ، از شهر و دیار دل برکنده و به اسانبول شتافته است مردی با نام " میرزا رضا " . . . که به دیـــدار سید می‌شتابد . سرگذشت خود به سید باز می‌گوید و پاسخ می‌شنود : " خداوند از ظالم و هم از کسی که ظلم را تحمل کند بیزار است " . به ایران باز می‌گردد . و در هیجدهم ذیقعده ، صدای طپانچه او سکوت چندین ساله‌ی حرم را که جز ضجه‌ی مظلومان نشنیده درهـــم می‌شکند . اما نهال مشروطیت تشنه است . میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی را علاءالملک از استانبول روانه‌ی ایران کرده است . سید جمال الدین در نگاهداری ایشان ، در عثمانی پا درمیانی نمی‌کند . می‌گوید : " اگر پسر مرا بالفرض به مقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من وی نجات یابد تن به کشتن او می‌دهم اما عار خواهش از دشمن برخود نمی‌نهـــم . بگذار به ایران برده سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف باشد . (۴)

تبریز انتظار می‌کشد . محمدعلی‌میرزا ولیعهد ، درماه صفر ۱۳۱۴ دفتر عمـــر

شیخ‌احمد روحی کرمانی،میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خبیرالملک را می‌بندد . و در پوست سر آنان آرد کرده به تهران می‌فرستد (؟) .

گوئی میرزا آقاخان مرگ ، خود را پیش‌بینی کرده است :

نبینی تو این خامه‌ی تیز مـــز — نیندیشی از کلـــک خون ریـزمـن
که من ازسنان قلم روز کیـــن — بـــدوزم همـــه آسمان بـــرزمین
هم از نیروی کلـــک آتش نشان — شرار افکنم در دل بـــدنشان . . .
من از بهر ترویج آئین خـــود — فـــدا کـــرده‌ام جـــان شیرین خود
از آن روی دادم سر خود به‌بـاد — کـــه تا خود نباشم ز بیگانه شاد . . .

بدین سان ، طپیدن دل‌ها ، ناله شد ، ناله‌ها ، فریاد گشت و فریادها بـه خون نشست . در آینده ، از دیگر اندیشمندان آزادی خواه کرمان یاد می‌کنیم .

---

۱ ــ الذریعه الی تصانیف الشیعه .

۲ ــ شیخ علی حاکم بم ،یا از اعمال حکومتی بوده است .

۳ ــ کربلائی محمدحسن‌ابن مشهدی باقر و علی‌خان‌ابن حاجی اسماعیل و دو شهید دیگر که سنگ مزارشان از میان رفته ، و در گورستانی مخروبه و متحرک که بنام مزار آقا سید ــ زین‌العابدین در کرمان معروف است ، آرمیده‌اند .

۴ ــ جغرافیای کرمان ــ احمدعلی خان‌وزیری .

[redacted]

حسن صهبا یغمائی

اولین مسافرت شاهنشاه به شاهرود

مسلما" خوانندگان ارجمند مجله وحید که اغلب از کار آزمودگان کشورند بخاطر دارند که خط آهن تهران ـ مشهد تازه به شاهرود رسیده و مورد بهره برداری قرار گرفته بود که وقایع سوم شهریور ۱۳۲۰ بروز کرد و کارهای راهسازی بقیه خط از شاهرود بمشهد بحال تعطیل در آمد و شهر شاهرود که در آن اوان یکی از مراکز فعال و پر جنب و جوش کارهای راهسازی بود از طرف ارتش سرخ مورد اشغال قرار گرفت و در تمام مدت جنگ دوم و حتی چندی پس از آن که غائله آذربایجان پایان یافت چند هزار نفر از سربازان و افسران شوروی در شش کیلومتری شاهرود (باغ امیریه) مستقر بودند وحکما ـدانت آنها و چندسازمان اداری دیگرشان در شهرشاهرود دایرگردیده بود و مردم نجیب و صبور وسلیم النفس شاهرود حضور نیروی بیگانه را با احساس خفت بانتظار پایان جنگ و خالی شدن خانه از اغیار به مصلحت نظم ملک تحمل میکردند وبا فرو خوردن غرور ملی و غیرت مردمی ، مضایق ناسی از اشغال را که بصورت کم یابی و گرانی کالاهای مورد نیازعامه تظاهر کرده بودمتحمل بودند و دم برنمی آوردند .

در اوضاع و احوالی چنین ـ خبررسید که شاهنشاه آریامهرقصد عزیمت بمشهدمقدس را دارند و چون قطار سلطنتی فقط تا شاهرود مورد استفاده قرار می گیرد شب را در شاهرود توقف خواهند فرمودوصبح روزبعد بااتومبیل بمشهد رهسپار خواهند شد و برنامه مراجعت هم عینا" بهمین ترتیب اعلام شده بود و اینکه چند نفر در رکاب خواهند بود .

این خبر که بوسیله فرماندار شاهرود اعلام شد مثل باد و برق در شهر و روستاهای اطراف شایع شدو محیطی را که در رکود و سکون فرو رفته بود یکباره برانگیخت و به هیجان آوردچند نفر از سردمداران بازارو معتمدین شهر را بهم پیوست و تصمیم گرفتند که چون اولین سفرشاهنشاه آریامهر پس از جلوس است وبعلاوه میهمانان ناخوانده ای در حوزه ناظر و شاهد هستند مجلل ترین استقبال رااز شاهبعمل آورند و مراتب وحدت ملی واحساسات

شاه پرستی خود را ابراز بدارند .

بدین نیت مردم شاهرود دسته‌جمعی جنبیدند و در ظرف سه‌چهار روز آنچه قالی‌و قالیچه و پرده ولاله و چراغ و سایر وسایل‌زینتی درخانه‌داشتند بیرون‌آوردند و تمام چهار کیلومتر طول خیابان مسیر را آذین بندی و چراغان نمودند و چند طاق نصرت هم برپا کردند و پنج ،شش‌نفر ازآقایانی که خانه در مجاورت فرمانداری داشتند خانه‌های‌خود را ترومیز نموده‌برای‌استراحت همراهان شاه در اختیار فرماندار قرار دادند و همه چیزمهیا شد .

آنهائی‌که‌شاهرودرا دیده میدانندکه شاهرود در بین شهرهای همدرجه خودبواسطه خیابان مشجر و زیبائی که دارد ممتاز است من در هیچیک از شهرهای ایران حتی شیراز خیابانی‌بزیبائی خیابان شاهرود ندیده‌ام (البته این صحبت‌مربوط به ۳۷ سال پیش است حالا خبر ندارم که بساز وبفروسها چه بلائی بسرش‌آورده‌اند) امتیاز خیابان شاهرود از نظایر خودش این است که خیابان شاهرود را پرگار مهندسین ریاضی دادن ومستقیم‌سار نقشه کشی نکرده بلکه رود عظیمی طی سالها از آنجا عبور کرده کم‌کم تپه ماهورهای دره کوهستانی را تراشیده و خراشیده و پس‌از آنکه رود خشک شده بسر آن بصورت خیابان بجا مانده و دو طرف آن درخت کاشته شده و آب قنات جلالی از دو طرف آن عبور داده شده است پست و بلندیهای طبیعی و چم‌وخم‌های مارپیچی آن یک زیبائی وحسی وطبیعی بآن بخشیده که بنظر من صفا و طراوت آنرا در خیابان های هندسی ساز شهرهای دیگر ابدا" نمی‌توان دید باری‌خیابانی با این خصوصیات طبیعی بدانصورت هم آذین بندی شده بود حالا خودتان می‌توانید مجسم فرمائید که مصداق واقعی (گل بودو به سبزه نیز آراسته) شده بود مقارن غروب روزی قطار سلطنتی وارد شاهرود شد در ایستگاه‌ازطرف فرماندار و روءسای‌دوایروقاطبه‌اهالی‌ازتمام‌طبقات و افسران‌ارتش شوروی و آقای علی‌منصور استاندار خراسان که بهمین منظور بشاهرود آمده بود مراسم استقبال بعمل آمدوشاهنشاه پس‌ازاظهارتفقدبه‌مستقبلین‌درجواب‌فرماندارشاهرودفرمودند (مادر قطار شب راحت تریم شما از همراهان ما پذیرائی کنید) .

بدین‌ترتیب شاهنشاه درقطار سلطنتی و همراهان‌پس‌از صرف شام در فرمانداری‌در منازلی‌که تعیین‌شده بوداستراحت‌کرده وصبح زود بوسیله اتومبیل‌هائی که از پیش فراهم شده بود بمشهد عزیمت فرمودند وقطار سلطنتی هم پس‌از عزیمت موکب ملوکانه بطهران معاودت داده شد .

توقف شاهنشاه سه چهار روز در مشهد بطول انجامید روزی از ایستگاه راه آهن خبر رسیدکه قطار سلطنتی از تهران آمده و روءسای دوایر را برای تماشای آن(چون چنـــد نفر

اظهار تمایل کرده بودند) دعوت نمودند .

لذا شب را در قطار سلطنتی بچای و شیرینی از ما پذیرائی کردند و تمام قسمتهای آنرا که از شاهکارهای هنر وصنعت قبل از جنگ آلمان است تماشاکردیم و معلوم شد غروب روزبعدموکب ملوکانه وارد شاهرود خواهند شد و این بار مراسم استقبال در جلو فرمانداری (وسط خیابان) بعمل می‌آید .

در روزموعودهنوزظهر نشده بود که فرماندار شاهرود به بنده تلفون کرد که دیشب در ایستگاه‌راه‌آهن‌فراموش کردم بشما بگویم ــ من ورئیس ژاندارمری ناچاریم تاعباس‌آباد (چهل فرسنگی) باستقبال برویم و آلان حرکت می‌کنیم لذا در لحظه ورود موکب شاهانه بشاهرود من (فرماندار) حاضر نیستم و شما (یعنی نگارنده) که رئیس دادگستری هستید باید خیرمقدم عرض نموده مراســم معارفــه را عـهده‌دار باشید .

توفیق و سعادت‌ عیر مترقبی بود که نصیب بنده شده بود و با کمال اشتیاق و افتخار بعهده گرفته‌نیم‌ساعت زودتر از همه با لباس رسمی در محل اسنقبال حاضر شده و با کمک رئیس شهربانی و شهردار صف ها را مرتب و منظم نموده و منتظر ایستاده بودیم ــ خیابان با آن درختها و تزئیات و چراغانی و آب جاری صفای بهشتی پیدا کرده بود .

شاهرود و روستاهای اطراف در دوطرف خیابان طولانی در پیاده روها از مرد و زن‌و خرد و کلان‌ایستاده و شعار زنده باد شاه میدادند .

صفوف‌متعدد از رؤسای دوایر ، تجار و پیشه‌وران و کسبه ، علما ، ومحترمین‌ومعتمدین شهر ، شاگردان مدارس ، افسران ارشد شوروی که علیحده در صف مخصوصی بحال احترام ایستاده بودند و غالبا " لباس مشکی یا رسمی‌پوشیده بودند مراسم را بسیار با شکوه جلوه میداد .

هنوز اشعه طلائی رنگ آفتاب تنگ غروب از روی سرشاخه‌های‌درختهای بلند و کهن سال شاهرود پرتو خودرا برنگرفته بود که اتومبیل شاهنشاه درحالیکه خودشان در پشت رل و آقای منصور درکنارشان و یک نفرافسر ارسد درعقب نشسته بود در چند قدمی اولین صف که‌رؤسای‌دوایر بودیم متوقف شد و افسرارشد بسرعت پائین پرید و درب را بروی‌شاه گشود .

شاهنشاه با چابکی جوانی‌درحالیکه ۵۰۰ کیلومتررا رانده بودند پیاده شدند وبنده با قدم بلند و شتاب آمیز بطرف معظم‌له رفتم وبفاصله کمی ایستاده تعظیم نمودم و عرض کردم‌جان‌نثارصهبایغمائی‌خدمتگذار دادگستری دستشان رادراز فرمودند داسنم‌می‌بوسیدم که از بنده‌پرسیدند (قطار ما را آورده‌اند ؟) ج ــ بله‌قربان دیروزخود مدیر کل راه آهن آورده است .



از راست به چپ : ۱ــ علی منصور استاندار خراسان ۲ــ سرهنگ علی نقی فاطمی رئیس شهربانی شاهرود ۳ــ شاهنشاه ۴ــ حسن صهبا یغمائی رئیس دادگستری شاهرود با لباس رسمی قضائی ۵ــ آقای ناصر نعابت رئیس خواربار شاهرود ۶ــ شناخته نشد ۷ــ مرحوم ابوالقاسم معتمدی دادستان شهرستان شاهرود .

سپس حضور قاطبه اهالی و سایرطبقات را باستحضارشان رسانیدم شاهنشاه پس ازدو فقره پرسش از بنده در خصوص وضع عمومی شهر و رفتار مهمامان ــ که البته جواب از روی کمال صداقت و صراحت عرض شد به جلوترصف روساء تشریف آورده و اشاره فرمودند که یکایک را معرفی کنم .

هریک‌ازروساء باسم وشغل معرفی میشدند وشاهنشاه درحدود وظائف مربوط بآن‌مامور پرسشهائی می‌فرمودندکه جواب عرض میشد .

خلاصه نوبت رسید برئیس اداره کشاورزی‌که‌مردی بود بسیار خوب ولی فطرتا" قدری خجول و دارای شرم حضور که در محاوره باافرادعادی‌هم گاه سرخ میشد و بطور نامحسوس لکنت‌زبان‌پیدامیکرداکنون‌ایشان‌در مقابل‌پرسشهای‌شاهانه‌درآن‌مراسم باشکوه‌قرارگرفته‌بود .

شاهنشاه‌از وضع محصول شاهرود و اوضاع زراعت آن نقطه و میزان بارندگی آن‌پرسش فرمودند و رئیس کشاورزی علاوه برآنکه اطلاعات دقیق و کافی نداشت با تاءخیر بحالتی خاص جواب‌میداد .

باری صف تمام شد و هوا هم کم‌کم تاریک شده و چراغانی خیابان بهتر جلوه‌داشت شاهنشاه‌در پایان صف متوجه ساختمان نیمه تمامی شدندکه چسبیده به خیابان دیده‌میشد از بنده پرسیدند (چه میسازند) .

ج ــ بیمارستانی است که آقای معتضد میسازد گویا از محل موقوفه ایست .

شاهنشاه فرمودند (پس برویم ببینیم) .

بنده‌دیدم ساختمان برق ندارد تاریک است ناتمام هم‌هست عرض‌کردم قربان‌هنوز برق ندارد ــ فرمودند چراغ بیاورند .

فرمایش‌شاه را شهردار و رئیس شهربانی که نزدیک بودند شنیدند و پریدند و چهار تا از چراغ‌طوریهای‌تزئینی خیابان را آوردند ویکی را مرحوم حسین بایگان‌گاراژ دار دست گرفت وباصدای بلند عرض‌کرد قربان بفرمائید .

شاهنشاه واردساختمان‌شدندبنده‌و رئیس بهداری و چند نفر دیگر در خدمتشان‌تمام قسمتهای‌آنهارا بدقت قریب یکربع ساعت بازدید فرمودند ودست آخر برئیس بهداری فرمودندهرکس‌میسازدمراقبت‌کنیدچیزبدرد خوری بسازد و پولش را حرام نکند ضروریات بیمارستانی‌را در نظر بگیرند .

بعد بمحل اولیه در خیابان تشریف آوردند همراهان رسیده بودند فرماندارشاهرود هم‌مراجعت‌کرده‌همه‌منتظر شاهنشاه بودند شاهنشاه به فرماندار شاهرودفرمودند (مانندآن بار مابه قطار میرویم شما از آقای منصور و همراهان پذیرائی کنید) .

بهمین‌ترتیب‌برگذار شد وصبح زود همه در ایستگاه جمع شدیم و مراسم بدرقه‌انجام گرفت وشاهنشاه‌باقطارسلطنتی بطهران عزیمت فرمودند ومسافرت ملوکانه بخوبی و خوبی انجام گرفت نکته‌ای از میز شام فرمانداری شاهرود درآنشب آخر بخاطرم مانده که اگر ننویسم‌حیف‌است داستان این‌که قریب سی نفر سر میز شام بودند جمعی که همراه‌شاهنشاه از تهران‌آمده‌بودندوهنگام رفتن بمشهد آشنا شده بودیم این بار ده پانزده نفراضافه‌شده بودند که فرماندار شاهرود ما را بآنها و آنها را به ما معرفی میکرد رسید بمردی که (آقای الهامی فرماندارسمنان)معرفی‌شدو معلوم‌شد تازه مامور سمنان شده است پیاله‌ای بسلامتی هم‌بالا کشیدیم ـ می‌گفتند اوائل جوانی‌منشی‌مرحوم داور بوده است ماهها وسالهاگذشت موضوع‌بکلی فراموش شد تا واقعه آذربایجان و حکومت فلابی پیشه وری پیش‌آمد دیدم‌آن آقای‌آنشبی با آن طرز برخورد (دیل کارنگی مآبانه ؟) عکسش بین وزرای پیشه‌وری‌است از این و آن پرسیدم مطلب‌از چه قراراست معلوم شد خودش است و وزیر دارائی حکومت قلابی شده است وشاید هم ازآنهائی بود که بعدازختم غائله تیرباران شدند ویابروسیه فرار نمودندبهرحال در ذهنم این شعر که نمیدانم از کیست خطور کرد .

مکن راز دل فاش با هر کسی
که جاسوس هم کاسه دیدم بسی

خداوند آخر و عاقبت همه را ختم به خیر فرماید .

دوستی

با هرخسی‌زروی هوا دوستی‌مدار
با هرکسی‌زسادهدلی راز خودمگوی

با مردم مزور بد اصل بد گهر
در کوی مردمی زپی‌دوستی مپوی

گر بایدت که کم‌نشود آبروی تو
فرمان واختلاط فرومایگان مجوی

در آبروی کوش ازیراکه آبروی
چون کم شود بدونپذیردرآب‌روی

منسوب به بو علی سینا

* * *

عبدالهادی حائری
برکلی ـ کالیفرنیا

۴ اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسد آبادی پیرامون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران

نعمت قدیم ماچه‌بود ؟ یکی بزرگی و سیادت که تمام‌ملوک روی زمین از نام اجداد گرام مابرخود میلرزیدند و در حضورشان تخاذل‌و فروتنی میکردند . دیگر امنیت و راحت آزادی و حریت‌ورفعت کسی‌را بجانب ما قدرت دراز دستی‌نبود و احدی را جرات مقابلی و برابری با ما در خاطر نمیگذشت ، از روم وفرنگ اسیر میآوردیم ، از حبشه غلام و کنیز میگرفتیم ، بتان هند را سرنگون میکردیم ، بتخانه‌ها را خراب مینمودیم ، علماء جلیل ، سلاطین مقتدر ، عساکر جرار داشتیم ـ دیگر صاحب ثروت و مکنت بودیم ، باجـــانب محتاج نبودیم ، لوازم زندگانی را خود فراهم داشتیم ـ بیک کلمهٔ جامعه همهٔ اسباب کار را صحیح و تمام نعمت‌های خداوندی را بروجه اکمل داشتیم .

لکن جملگی‌ازدستمان‌بدررفت ودرعوض فقر وپریشانی ، ذلت و نکبت ، احتیاج و مسکنت ، بندگی و عبودیت‌در ما زیاد شد چرا که حالات‌خود را تغییر دادیم و ازسنت خداوندی کناره کردیم . اولا عقل را که راهنمای سعادت و نجات است متابعت نکردیم و سزنگار جهل‌تیره ساختیم . ثانیادر اقوال ، صدق و راستی که لازمهٔ دین اسلام‌است پیشه نکردیم . دروغ و بهتان ، کذب و افتراء عادت و ملکهٔ ماشد ـ سلامت نفس بدل بشرارت و خیانت گردید ـ اتحاد و همدستی را بنفاق و دوروئی مبدل ساختیم ، مروت و انصاف را با بیرحمی‌و ستم معاوضه نمودیم ، غیرت و حمیت رفت کسالت و بیحالی‌جایگیـــرش شد ، عفت‌وحیا رفت ، بیشرمی وبیعصمتی آمد ، نوع خواهی و ملت پرستی مبدل ببخل و حسد ، اتفاق بنفاق ، اتحاد باختلاف ، رحم بقساوت تبدیل یافت ـ قبیحی نبود که مرتکب نشدیم ، فسادی نماند که بر پا نکردیم ـ فتنه‌ای نیافتیم که احداث ننمودیـــم ، گناهی نبود که مرتکب نشدیم ،منکری ندیدیم ، که اقدام نکردیم ـ مختصرا " مجموعهٔ اخلاق رذیله ، منبع اعمال‌شنیعه ، مرکز افعال قبیحه گشتیم ، از حق‌اعراض کرده‌طرفدار باطل شدیم ، عهدیکه باخدانمودیم وفا نکردیم و معامله‌ای‌که با کردگار عالمیان نمودیم بر همزدیم پس در عوض بغضب الهی دچار شدیم و بآتش قهرآسمانی سوختیم خواهید

[redacted]

فرمود چه معامله وچه عهد؟ همان‌معامله‌ای‌که خداوند در این آیه کریمه میفرماید ان الله اشتری‌من‌المؤمنین انفسهم و اموالهم [۴۵] یعنی خداوند از مسلمانان خریده است جان و مال آنها را ، چطور خریده ؟ باید در راه کلمهٔ الهی از جان عزیز صرف نظر و از مال دنیا اعراض‌کنند. جان بدهند تا احکام الهی را جاری و مجری سازند. مال و منال را بجهت ترویج کلمهٔ الهیه دریغ و مضایقه ننمایندیعنی دین اسلام را با خونها و مالهای خود ترویج کنند . اگر امر دائر شد که سکته بر اسلام وارد شود یا جان مسلمانان البته باید جان بدهند و از دین دست نکشند.

از کلمات سخت نویسنده نباید برنجید یا حمل بر مبالغه و خیالات شاعرانه کنید . اندکی در پیش‌خود نشسته و وجدانرا حاکم و قاضی قرار داده تفکر و تأمل کنید و بحال ملل و دول اسلامی نظر عبرتی بنفکنید تا صدق قول ما بر شما ظاهر شود. اولا" بطرف پادشاهان اسلامی متوجه شده می‌بینیم سلاطین اسلام بطرف یکدیگر جز بنظر عدوان و دشمنی نظر نمیکنند و از احوال اتفاق سایر دول پند نمیگیرند. کو دوستی و مراوده؟چه شد اتحاد و یکرنگی ؟ این ملوک مسلمانان بحدی از هم دوری و نفرت میکنند که گوئی پدر کشته‌اند و مسالمت شان محال است. چرا ایران بمراکش سفیر نمی‌فرستد ؟ چرا مراکش‌بعثمانی وزیر مختار روانه نمیکند ؟ کو دوستی ایران و افغان ؟آخر اینهمه قهر لازم ندارد. آنقدر بی اعتنائی بهم واجب نیست . قسمت بزرگ این مسامحه و غفلت راجع بدولت عثمانی است که امروز محل توجه تمام مسلمانان عالم است. خیلی جای افسوس است که در این حالت که کشتی اسلامیان گرفتار نهنگها است دست از حالات سابقه بر نمیدارد. باز از گریبان ایران دست نمیکشد.

اما ملت‌اسلامی یعنی‌ما مردم که دعوی مسلمانی میکنیم آیا هیچ در فکر برادران خودهستیم ؟آیا از همسایهٔ گرسنه یاد میکنیم ؟آیا مصلحت مسلمانان را بر مصلحت‌خود مقدم‌میداریم ؟آیادر دفاع از اسلام بذل جان و مال میکنیم ؟آیا شعائر دین را احترام مینمائیم ؟آیا بیضهٔ اسلام را محافظت میکنیم ؟آیا در اعلاء کلمهٔ الهی کوشش و بذل جهد مینمائیم ؟آیا بحیات دنیا پشت پا زده‌ایم ؟ اگر مؤمن هستیم علامت مؤمن باید در جبین ما هویداباشد. مگرنه مؤمن معتقد است که هر کس در راه خدا کشته شود زندهٔ جاویدو درنزد کردگارجلیل است ؟ مگر نه مؤمن نمیترسد مگر از خداوند ؟ مگر نه مؤمن جان و مال را نثار اعلاء کلمه الهی میکند ؟ مگر نه مؤمن اصلاح و صلاح را طالب است ؟ بخدا قسم ایمان بقلب احدی وارد نمیشود مگرآنکه اول عملش گذشتن از جان و مال در راه خدااست‌بدون‌آنکه عذری‌بتراشد و داشتن زن و بچه را بهانه قرار دهد که این حرفها آثار نفاق است و علامت دوری از کردگار.

با اینهمه تنزل و انحطاط باز هم عقیده ما آنستکه بزودی اسلام ترقی خواهد نمود و مقامات اولیهٔ خود را نایل خواهد شد چرا که خداوند بر مسلمانان رئوف است و مهربان چنانکه فرماید والله ذوفضل علی المومنین [41] امیدواریم که این انحراف و تنزل عارضی و موقتی باشد بزودی رفع گردد بشرط آنکه علماء اعلام و پیشوایان اسلام قیام بوظائف واجبهٔ خود کرده تکلیف خود را در نصیحت و خیرخواهی اداء نمایند و هرآینه اگر علماء این مسلک را پیش گیرند بزودی حق بلند خواهد شد و باطل سرنگون خواهد گردید و چنان نوری ساطع شود که چشمها را خیره سازد و اعمالی صادر گردد که عقول و افکار اهل عالم را متحیر نماید. این حرکتی که امروز از مسلمانان در اغلب اقطار عالم مشاهده میکنیم ما را بشارت میدهد که عن قریب کلمهٔ اسلامیان بلند گردد و خیر و سعادت از آسمان و زمین بطرفشان روآورد. خوشا بحال عالمی که پای همت در میدان نهد و قد مردانگی علم کند و سردار این فوج گردد که شرف و افتخار اینکار راجع باو خواهد بود من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا. [42]

---

۴۰ ــ ترجمه : *" خدا جان و مال اهل ایمان را خریداری کرده است "* ، سورهٔ توبه ، آیه ۱۱۱.

۴۱ــ ترجمه : *" و خدا با اهل ایمان عنایت و رحمت دارد "* ، سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۵۲.

۴۲ ــ ترجمه : *" هرکس راخدا راهنمائی کند او به حقیقت هدایت یافته و هرکه را خدا گمراه گرداند هرگز او را یار و راهنمایی نخواهد کرد "* ، سورهٔ کهف ، آیهٔ ۱۷.

تا داشتم چوجان ودلت داشتم عزیز | تا داشتی چوخاک رهم خوار داشتی
امسال با که داری کزما بریده‌ای | آن رغبتی که درحق ما پارداشتی
در خاطرت نیامد کاخر بعمر خویش | بیچاره‌ای شکسته‌ولی‌یار داشتی

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

* * *

گر عقابی مگیر عادت جغد | ور پلنگی مگیر خوی گراز
به کم از قدر خود مشوراضی | بین که گنجشک را نگیرد باز
بر زمین فراخ ده ناورد | بر هوای بلند کن پرواز
چندباشی باین‌وآن‌مشغول | شرم دار وبخویشتن پرواز

مسعود سعد سلمان

[redacted]

سید محمد ارجمند هاشمی

یادیاران

چون در ایام جوانی ورندگانیهای معاشرتی استفاده از مصاحبت و معاشرت عده‌ای از فضلاو دانشمندان کشور نصیبم بودو اغلب ازدوستان خوش قریحه و با ذوق با این کمترین لطف مخصوص ابراز داشته و در مجالستها نسبت بدونیاز بنده علاقه خاص نشان میدادند در موقع مکاتبه با آنان درصدد بر آمدم که نامه‌های خوش مضمون مبادله می‌شد این‌را ولوا اینکه مندرجات آن غالبا" خصوصی است برای اطلاع خوانندگان از سبک نگارش و تحریر این عصر در این دفتر که نام آنرا (طومار نگارشات نو) گذارده‌ام عینا" منعکس نموده و بمعرض مطالعه عامه بگذارم مضمون نامه های متبادلـه کـه حاکی از تراوشات روحی و سبک نامه نویسی عده‌ای از صاحبان قریحه نویسندگی عصر حاضر است غالبا" دارای مضامین مشغول کننده و نقاشی‌های ادبی از وقایع خصوصی و اوضاع و احوال اخلاقی و جریان گذشته جوانی عده‌ای از نویسندگان و ادبای معاصر مملکت است که در صورت مطالعه دقیق مسلما" مورد توجه خوانندگان قرار خواهد گرفت و بپاس این ابتکار در جمع آوری و ثبت این نامه‌های خوش مضمون یقین دارم که این ناچیز را بخیر یاد خواهند فرمود .

__از مشهد به تهران__

ارجمند عزیزم هرگز نمیتوانی حدس بزنی که مرقومه تو در چه موقعی بمن رسید و چه موقعیتی در نظر من پیدا کرد بیش از چهل روز است که باین دوردستها رخت کشیده‌ام و بالاخره تنهائی و بیابان‌گردی و فعالیتهای صحرائی رابرشهری بودن و مصاحبت همشهریها و دیدار آن باغ ملی و ارک گدائی که معرف خدمتتان است ترجیح دادم . انسان در ابتدای زندگانی خود که هنوز تازه از آغوش مهربانیهای پدر و مادر خارج شده و هنوز آن حالت لوس و ننری که در طفولیت و ایام سوگلی بودن در وجودش ایجاد شده بود از قلبش خارج نشده توقعاتش زیاد است و بیربط خودش رالوس میکند اگر سروگلی هم داشته باشد بیشتر آنوقت بطبیعت و مقدرات هم ناز میفروشد ، میخواهد آنها هم همانقدر او را دوست داشته باشند که پدر و مادرش میخواهد آنها هم همانقدر باو مهربانی کنند که دیگران . این آقایان خود کام و نازک نارنجی بار آمده‌اند . در مقابل آمال خود عائق و مانعی تصور

نمیکنند . اینها نادیده‌اند آقاجان و خانم جان دیده‌اند . تندی ندیده‌اند . سختی نکشیده‌اند . سیلی غم نخورده‌اند ، ناز پرورده بار آمده‌اند . قوای آنها کم و توقعاتشان زیاد است . از همان روز اول میخواهندوکیل و وزیر بشوندیا اقلامیخواهندجای آقاجانشان را بگیرندمعلوم است که‌مقصود من آقا زادگانی هستند که ناز پرورده بار آمده‌اند و سوگلی بوده‌اند ، اینها پیش خودشان حسابهائی میکنند همان حسابهائی که کوره . . . . . میکرد با این ساق و سمبات وارد میدان مبارزه حیاتی میشوند در همان قدم اول شکست میخورند و شکست سخت . بیچاره سوگلیها :

سخت است از جاده تحکم بردن　　　خو کرده بناز جور مردم بردن

آری طبیعت آنها را آدم میکند و از تندروی و بدادائی بازداشته و گوش آنها را گرفته میبرد بهمان کلاس اول زندگانی تا اگر استعداد داشته باشد از آنجا بتدریج بالا برود والابماند تابمیرند . این جنون‌خود خواهی‌مراهم یکچندی در پیچ و خم زندگانی دچارمصائب سختی‌کرد ، مدتی‌این آرزوها مرا زحمت میداد این سرمایه‌های اصلی‌ازدست رفت ، آن هوش و استعداد اولیه در این فکرهای غلط کورشد و بالاخره بهمان کلاس اول‌که عرض کردم هبوط نمودم .این است دلیل بیابان گردی و رعینی بنده :

نه در سر عشق و نه در دل هوس ماند　　　نه اندر سینه یارای نفس ماند

آن محل موقعیتی را که نغمات دلپذیر موسیقی و ناله عاشق و خنده معشوق درگوش و هوش من داشت باین صداهای خشن و مهیب همکاران زارعم واگذار شد و از آن‌گذشته‌ها خاطره‌ای هم‌نماند ، منظره رقت‌بار زندگانی این بدبختان که مثل حیوانات از لذائذعقل و شعور عاری و با صرف روزهای بدبختی خود وسایل خوش بختی دیگران را تهیه میکنند در مغز من یک فکرهائی تولید میکند که یقین دارم تولستوی مرحوم این مطالعات را خوب از عهده برآمده وخوب تشریح وتفسیر نموده است ، اگرقدری دقت کنیداز زندگانی‌وشانس خودتان‌خیلی راضی‌خواهید شد . از این‌ها بگذرم ، در مشهد موضوع مبارزه عمامه و کلاه خیلی بالا گرفته و هیچ روزی نیست که عالم اسلام تلفات مهمی ندهد و یک عده اولاد پیغمبر کلاه بسرشان نرود که در راس همه مسلمین آقای فرخ قرارگرفته‌اند که عمامه را زیرپا گذارده‌و کلاه‌پهلوی سر سربا تمام تشریفات آن از قبیل کت و شلوار و کراوات و غیره .بنده هم که عمری است از این سرنوشت خود ناراضی بودم از موقع استفاده نمودم و بنام وطن پرستی‌و ادای وظیفه وبالاخره‌اجبار میخواهم‌زودتر این‌بشقاب پنیر و سبزی را زمین بگذارم ((توضیح اینکه ، مولوی‌سبزی داشته‌که دور یک فینه سفید می‌پیچیدند و بسر میگذاشتند و تشبیه پنیر و سبزی‌بهمین جهت است)) ، یقین‌دارم دیگرآقای‌رشید یاسمی برای‌تبریک هم که باشد یک کاغذ بمن خواهد نوشت ، آگاهی را البته تا حال دیده‌اید و میتوانیددر

آنجا سوسیته خوبی بیاد ما تشکیل بدهید و این نقصیه دوتی را هم از زندگانی‌تان دور کنید . اگراو را دیدیدار طرف من‌قبول زحمت فرموده سلامهای فراوان و مقداری‌هم اشتیاق تقدیم کنید . راستی بنویس ببینم آیا تو هم بصحرای ترکمان در رکاب همایونی رفتی یا خیر خدمت آقایان رفقا عرض سلام مرا تقدیم دارید تا اشتیاق زیارت نامه‌های تو .

فدایت مؤید ثابتی

از تهران به مشهد

حضرات مؤید و فرخ روحیفداهما . چنان قحط سالی شداندر خراسان که یاران فراموش کردند یاران . پیش خودم خیال میکنم که شاید حدای نکرده تمام لال شما ها را هم ملخ خورده است که دیگر قفل خموشی بردهان خود زده و لب از گفتار باز بسته‌اند والا آدم زنده که اینقدر بی حس نمیشود ، مگر چه شده ، چه اتفاق افتاده است که یکمرتبه‌هردو مرا طلاق داده‌اید . آخرکدام پدر سوخته میتواندبیش از شش ماه‌انتظار دریافت یک مراسله از شماها بنشیند و شماها ابدا بروی بزرگواری خود نیاورند ، خجالت هم در دنیا چیز خوبی است ، گرفتم امثال طبیعت لابشعر باطرفین و عصب بجانب خراسان نگاه کرده و با لشگرمورو ملخ و زلزله و خشکسالی‌خواسته است دماغی از خراسانیها بگیرد ، اما به‌بنده چه ربطی دارد و تقصیرمن چیست که شماها از من تلافی میکنید ،حالا خواهید گفت همانطوریکه ما ننوشته‌ایم تو هم ننوشته‌ای ، آری درست میگوئید من هم ننوشته‌ام‌اما هیچ میدانید که من در تمام این مدت چقدر گرفتار کارهائی که شرحش شده‌اش‌بگوش شماهارسیده بوده‌ام ،به شماها که سهل است بدرجه شما هم نخواهدداشت باید من یک پیراهن از قرآن تن کرده و برای شماها پاره پاره کنم تا باور بفرمائید که در این مدت تمام اوقات شبانه روزی من از دستم رفته بود که حتی فرصت خارانیدن سر راهم نداشتم ، ولی شما همان شمائی که این همه ادعای همه‌چیز میکنید و خودتان را حق‌و حساب دان میدانید بفرمائید ببینم چه مرضتان بوده است که ترک مکاتبه با من کرده‌اند بجز اینکه هی‌لک و لک توی کوچه و محله‌های مشهد سلنگ تخته زده یا همه‌ای یک روزهم مثلا برای هوا خوری به طرقبه و درابگ رفته دویست دست شطرنج هم در این مدت بازی کرده‌اید دیگر چه فندی خورد فرموده‌اید . الان است که آقای فرخ کارهای آستانه را برخ بنده‌کشیده و حضرت‌آقا هم‌از گرفتاریهای املاک‌شخصی و کسر عوائد و غیره برای من بهانه جواب‌میکنید ولی خیر این‌جوابها مرافع نمیکند و باید مدارک‌محکمه پسندی نسبت باین غفلت و مسامحه کاری خود برای بنده بفرستید و خلاصه روی‌همرفته ادامه این سیاست‌برای طرفین مآلا مضر است و خوب است از خر شیطان پائین آمده و عهد کنید در ماه اقلا یک نامه درست و حسابی برای من بنویسید ، من هم متعهد میشوم که با عرض جوابهای‌شماها

نسند خوبتری وقت آقایان را مشغول سازم و منتظرم گزارشات این مدت خودتانرا در جواب با نحسبد پاسخ بنویسید و من هم تا آنجائیکه میسر باشد دراین‌نامه‌شمارااز وضعیت‌خودم مستوفی مینمایم .

غرض کنم خدمت آقایان بله بالفعل حالت مزاجیم بحمداله روبراه است و زندگانیم مطابق برنامه محدالشکل عموم ایرانیها خودمانی درگذر است ، خوب میخورم ، تمیز میپوشم ، از گردش و تفریحات سالم و غیر سالم‌خودداری ندارم ، برای مصلحت‌خویشتن داری احیانا" از تدلیس مضایقه ندارم ، نفع خود را در کلیه امور بر ضرر دیگران ترجیح میدهم ، با ساده رجال حتی‌القوه میلاسم ، در تهیه وسایل آسایش خود وسکانم ساعیم ، از کلاه برداری احساسی ندارم باسازلانابی و تملق و چاپلوسی کاملا مانوسم ، راستی‌من خیال میکنم در قسمت زندگانی ما جوانهای ایرانی خوش بخت ترین مردمان دنیا هستیم زیرا آنچه را خوانده و شنیده‌ایم در سایر قسمتهای عالم برای‌انسان‌تشریف یک تکالیف‌سنگین تری هم از قبیل صحت عمل و درستی و خدمت بنوع و وطن پرستی و کوشش در ترقیات جامعه و هزاران وظایف اخلاقی دیگر قائل شده‌اندکه خوشبختانه در محیطی که ما زندگانی میکنیم ابدا" از این شوخیها وجود ندارد وما بدون این‌حرفها بکوری چشم مغرب زمینی‌ها قرنها است ادعای‌آدمیت و آقائی کرده وپیش هم برده‌ایم . شما را بخدا این هم کارشد که‌انسان عاقل‌وقت‌عزیزخودراصرف‌این همه اختراعات مزخرف بکند چه ضرر دارد مثلا دیگران اتومبیل ، رادیو ، هواپیما و غیره بسازند و چشمشان‌کور شده‌تمام عمرشان‌را برای‌تهیه وسایل‌آسایش‌ما صرف کنند ،پارچه‌های فانتزی ، کرپ‌دوشین ، کرپ ژورژه ، جورابهای نخ نما ، کرم ، پودر ، مانیک ،عروسکهای مکش مرگ ما و غیره برای ما درست کنند و کشتی کشتی بمملکت ما بفرستند ، ماهم عینا" دو قرانیهای امین السلطانی مان را داده بخریم و بپوشیم ، استفاده کنیم و پزبدهیم و کیف بکنیم و با زنده‌هستیم دست بسیاه و سفید دنیا هم نزنیم ، شما اگر بدانید تابستان امسال این ملت نجیب بواده‌های سیروس و داریوش بواسطه مختصر آزادی که بآنها داده شده‌بود چه‌افتضاحی دریبلاق راه انداخته بودند که بالاخره مجبور از رجعت بحالت‌اولیه شد و کم‌مانده بودبار از نو کار نجاقچور و رو بند بکشد غروب که میشد قلهک‌ما بعین مثل اینکه‌در یک‌طویله راباز گذارده‌باشند و خر و گاو لجام گسیخته بریزند بیرون که یکی‌جفتک میزند یکی‌گاز میگیرد ، خر بروی گاو میپرد ، یکی بی جهت میدود و عرو تیز میکند ،یکی مردم‌راالگدمیکندوبالاخره‌تا صاحب آنهابرسد هر قدر بتوانندخرابی و ضرر وارد میآورند . از هر طرف‌خیابانهای تیغستان‌قلهک که میگذشتند یک دسته از نوباوگان وطن و دوشیزگان طنازبانهایت و قاحت در زیر درختها و کنار جویها پهن‌شده مشغول معاشقه و مغازله وباده

[redacted]

پیمائیهای خارج از تراکت بود بدصدای دیمبل و دیمبوی تار و ضرب و ویلن از زیر هر درختی گوش فلک را کر میکرد ، بفاصله هرچند متری یک چادر کوچکی تمام کافه زده شده بود وجوف این چادرها فقط مملو از انواع مشروبات الکی فرنگی و ایرانی بود جلو چادرها هم چندتا منقل خوراک گوشت بر نگوزیده و این مردم لاابالی تهران اول غروب مثل مور و ملخ زن و مرد میریختند در اطراف این چادرها کله‌ها را گرم کرده و دست ماماں خودشان را گرفته در کنار دیوارها و پناه درختان مشغول کیف میشدند خلاصه اینقدر بی مرگی کردند که یک روز تخت و بخت همه بر باد رفت باز دسته جات آژانها مشغول تعقیب آقاها از جاشمپا شده و برای گردشگاه ییلاقی مانند سنوات گذشته شیروین و اندرویی برقرار شد و چادرهائی هم که آشیانه فساد بود یک مرتبه همگی را از بین برده و کندند از مدینه و بر کربلا زدند ، در ظرف ۲۴ ساعت تمام اوضاع واژگون شد و از فردای آنروز دیگر در گردشگاه تلپک و شمشان الحمداله پرنده پر نمیزد .، این بود مجملی از تعطیل ییلاق امسال تهران که در هرحال جای شماها خالی بود و اما قسمت شهر ،از همت کارکنان بلدیه شهر تهران رفته رفته رو به آبادی گذاشته و میگویند هرسالی اقلا ده سال جلو میرود و فعلا مشغول هستند میدانهای قشنگ عمومی و باغهای ملی جهت گردشگاهها در همه جای شهر احداث کنند و خیابانهای لاله زار و شاه آباد و غیره را هم وسعت خواهند داد و هزاران اصلاحات دیگر انجام میشود که اگر یکسال دیگر تهران تشریف بیاورید آنوقت متوجه خواهید شد که بنده چه عرض میکنم عجالتا در چنته بنده هرچه حاضر بود تقدیم کردم ، حالا شما بفرمائید ببینم حال و روزگار تان چطور است چه کرده‌اید و چه میکنید ، رفقا درچه حالند و چه میکنند ، هیچ بیاد من هستند با بنده را جزو اموات تصور میکنند ، استدعا دارم تنبلی و خسکی را کنار گذارده در اولین فرصت مکتوبا مشعوفم فرمائید . قربان شماها ارجمند ــ تیر ماه ۱۳۰۶

صادرات ایران در صد سال پیش

صادرات ایران : روزنامه اخبار بادکوبه در سال ۱۸۸۵ در مورد امتعهٔ ایران که از طریق حاجی طرخان و بادکوبه آمده بدین شرح آورده است :

پنبه ــ صدهزار پوط ۲ میلیون منات (سی منات و نیم ده ریال) . برنج پانصدهزار پوط ــ یک کرور نبات ــ کشمش پنجاه هزار پوط ، صدهزار منات که این کالاها برای اروپا فرستاده شده . وهمچنین چوب شمشاد ، ابریشم ، پشم ، شال ، قالی ، اسباب عتیقه ، اسباب تجمل وغیره دویست هزار منات .

چون گمرک روس پول کاغذ قبول نمی کند امپریال از قرار پنج منات میگیرد . (ارزش هر امپریال معادل ۲۵ ریال است) این مطلب قریب صدسال پیش در روزنامه مزبور چاپ شده و بخشی از صادرات مملکت ما را در آن زمان نشان میدهد .

علی اکبر کسمایی

ترکیب های لغوی در مثنوی مولوی

۲

۷ ـ پسوند " سوز"

سبب سوز

از سبب سازیش من سودایی‌ام　　و ز سبب سوزیش سوفسطایی‌ام

مؤمن سوز

آتشی بودند مؤمن سوز و بس　　سوخت خود را آتش ایشان چو خس

خلق سوز

هفت دریا را در آشامد هنوز　　کم نگردد سوزش آن خلق سوز

ظلمت سوز

ای دریغا نور ظلمت سوز من　　ای دریغا صبح روز افروز من

در شب تاریک، جوی آن روز را　　پیش کن آن عقل ظلمت سوز را

آدمی سوز

غیر نو هرچه خوش است و ناخوش است　　آدمی سوز است و عین آتش است

غمسوز

دفتر اول

وه که چون دلدار ما غمسوز شد　　خلوت شب در گذشت و روز شد

خورشید سوز

بر درش ماندند ایشان پنج روز　　شب بسر ما روز خود خورشید سوز

اشکال سوز

دست عشقش آتشی اشکال سوز　　هر خیالی را برو بد نور روز

[redacted]

۸ – پسوند " انه "

خسانه

خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی‌اضطراب

جسمانه

ذکر جسمانه خیال ناقص است وصف شاهانه از آنها خالص است

دفتر دوم

ابلیسانه

چشم ابلیسانه را یکدم ببند چند بینی صورت، آخر، چند چند؟

کورانه

یار هم گستاخ چون خانه روم یا بلرزانم نه کورانه روم

دفتر سوم

راستانه

سوی حق گر راستانه خم شوی وارهی از اختران محرم شوی

دزدانه

دیو دزدانه سوی گردون رود از شهاب، او محرق ومطعون شود

دفتر چهارم

موشانه

همچو نخلی بر نیارد شاخها کرده موشانه زمین سوراخها

روبهانه

روبهانه باشد آن صید مرید مرده گیرد صید کفتار مرید(۲

آهوانه

که نباید خورد جو همچون خران آهوانه در ختن چر ارغوان

دفتر پنجم

صادق‌الوعدانه

بعد نصف اللیل آمد یار او صادق الوعدانه آن دلدار او

غلامانه

بخت با جامه غلامانه رسد چشم بدبخت بجز ظاهر ندید

بای سوز

آن یکی گوسا درس ده هفت روز	نیست آب و هست رنگ پاپسوز

آدمسوز ــ مرد افروز

آتست انجا جو آدمسوز بود	آنچه از وی زاد ، مرد افروز بود

عقلسوز

چون بدید آن غمزه‌های عقلسوز	که ازومی شد جگرها بیر دوز

حصم سوز

همچو روی آفتاب بی حذر	گشت روش حصم سوز و پرده در

عالمسوز	**دفتر سوم**

وهم مر فرعون عالمسوز را	عقل مر موسی جان افروز را

برده سوز

بار گفت او را بیا ای پرده سوز	من به اوج خود نرفستم هنوز

شرکت سوز	**دفتر چهارم**

مانند الا الله ، باقی جمله رفت	شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت(۱)

دفتر پنجم

دیو سوز

آسمانی گشت سیها با سرور	با جنس استاره های دیو سوز

مغرور سوز

ای رخت تابان چو شمع دلفروز	وی مصحف کاذب و مغرور سوز

صبر سوز

بر سر قول شاه محتسی	با مقلعه‌ء صبر سوز هست رسا

خانه سوز

گفت او از بعد سوگندان سر	که منم من خانه سوز و کینه‌ور

جهانسوز

چون سلاح و جهل جمع آمد بهم	گشت فرعونی جهانسوز از ستم

سایه سوز

تا که نور حرح گردد سایه‌سوز	شب ز سایه‌ء شب ای یافتی روز

دفتر ششم

بلیسانه (ابلیسانه)

آن امیر از حال بنده بی‌خبر که نبودش جز بلیسانه نظر

قصابانه

حق بکشت او را و درپاچه‌اش دمید رود قصابانه جلد از وی کشید

پیشانه

ترک را از لذت افسانه‌اش رفت از دل دعوی پیشانه اش

مستانه

بر کف من نه شراب آتشین آنگه آن کر و فر مستانه بین

مشرکانه

چونکه‌حقّ‌احولانیم (۳) ای‌شمن (۴) لازم آمد مشرکانه دم زدن

زندانه ــ سعدانه

آنچنانکه یوسف از زندانه‌یی با نمازی، خاضعی، سعدانه‌یی

فردانه ــ کیوانه

اهل دنیا جملگی زندانی‌اند انتظار مرگ دار فانی‌اند

جز مگر نادر یکی فردانه‌یی تن بزندان، جان او کیوانه‌یی

دفتر ششم

---

۱ ــ زفت : درشت و پروار

۲ ــ ((مرید)) در قافیه اول با ضم میم و در قافیه دوم با فتح میم است بمعنای پلید

۳ ــ احول : دوبین

۴ ــ شمن : بت

نوشته: سامرست موآم　　　　　　ترجمه: نصرالله بیات

میهمان پراشتها

هنگامیکه سخت درگیر و دار بازی بودم او را دیدم که در فاصله نسبتا" دور بدیوار تکیه کرده مرا مینگریست . بار دیگر که چشمم باو افتاد با اشاره انگشتان دست مرا بسوی خود خواند . در فاصله بین دو بازی پیشش رفتم و در پهلویش نشستم . براستی مدت زیادی بود که او را ندیده بودم . اگر اسمش را بمن نمی‌گفت باورم نمی شد که بتوان او را بجا بیاورم . مرتب از اینطرف و آنطرف از مرو، روم وبغداد سخن می‌گفت و دربین گفته‌هایش خاطرنشان ساخت سالهای زیادی است که یکدیگررا ندیده‌ایم براستی زمان چه زودگذر است آیا هیچکدام از ما دوباره جوان میشویم .اولین ملاقاتمانرا بیاد داری؟ فراموش نمی‌کنم نخستین بار بود که از من خواستی باهم غذا بخوریم بعداز این سخنهایش لحظه‌ای باندیشه فرو رفتم . پنداری خاطره‌ای بس دور در زوایای ذهنم شکوفا شد .آری درست بیست سال پیش بود که من در شهر پاریس زندگی میکردم و در یک آپارتمان قدیمی و محقری مسکن داشتم . آپارتمان در محله لاتین قرار داشت که مشرف به قبرستانی بود . آنروزها درآمد آدمی مثل من بسیار کم بود . در واقع عایدی روزانه‌ام در حدی نبود که بتوانم بطور کجدار و مریز زندگی متوسطی را بگذرانم .بسختی میتوانستم روح و جسمم را در وضع مناسبی قرار دهم بعبارت دیگر باید باسیلی صورت خودرا سرخ‌نمایم و از بهم پاشیدن یک زندگی بخور و نمیر جلوگیری کنم .وی در همان اوان یکی از کتابهایم راخوانده و در حاشیه صفحات کتاب نکاتی را یادداشت نموده بود من از توجه و دقت او نسبت به نوشته‌ام کتبا" تشکر کردم . مجددا" از او نامه دیگری دریافت داشتم که بسیار صمیمانه و روحنواز بود از فحوای نامه چنین برمی‌آمد که تصمیم دارد به پاریس مسافرت کند و از طرفی علاقمند است در این مسافرت ملاقات و گفتگوئی بامن داشته باشد . ضمنا" در نامه خاطرنشان ساخته بود که چون وقتش بسیار محدود است فقط میتواند روز پنجشنبه مرا ببیند .همچنین اشاره کرده بود چون بامداد آنروز را مجبور است برای انجام مهمی در لوگزامبورگ بماند البته از آنشهر طوری حرکت می‌کند که بوقت صرف ناهار به پاریس برسد و در رستوران فریوت باهم غذا بخوریم . پوشیده نماند فریوت رستورانی بود در سطح بالا و فقط

سناتورهای فرانسوی در آنجا گرد می‌آمدند و غذا میخوردند باین‌ترتیب تصدیق خواهید کرد که رفتن به چنین رستورانی کار همه کس نیست چون‌بسیار پرخرج است . براستی از حق نگذریم از استطاعت این حقیر هم بدور بود و تا به‌آنروز هیچگاه‌بدانجا نرفته‌بودم و در خواب هم نمی‌دیدم که بچنین رستورانی پا بگذارم .

ولی از شما چه پنهان در وهله اول بمحض شنیدن چنین پیشنهادی ناخودآگاه در خود احساس غرور کردم و با دستپاچگی‌زیادی‌مقدمه پیشنهادش را بادل و جان پذیرفتم زیرا حقیقتاً" من کوچکتر از آن بودم که بتوانم به خواسته زنی جواب رد بدهم بنظر من حتی افرادی در سنین بالا و مقامهای برجسته قادر نیستند در چنین شرایطی جواب‌نفی بدهند . در نظر داشته باشید که درست‌در آن لحظه هشتاد فرانک سکه طلا بابت حقوق یکماهه‌ام دریافت کرده بودم . مشکل بزرگ این بود که میبایستی با این مبلغ با حزم تا آخر ماه آینده زندگی خود را بگذرانم خوراک روزانه‌ام از یک‌غذای‌معمولی‌متوسط تجاوز نمی‌کرد بیاد ندارم هیچگاه بیشتر از ۱۵ فرانک برای غذا داده باشم . بازه‌اگر مدت دو هفته در خوردن قهوه صرفه جوئی میکردم میتوانستم غذائی‌پانزده فرانکی نوش جان‌کنم و یاحداقل از عهده‌خرج یک مهمانی کوچکی دراین حد برآیم‌سخن کوتاه بمحض خواندن نامه اخیر او فوراً" قلم و کاغذی بدست گرفتم و با سپاس هرچه تمامتر جواب دادم که آماده‌ام روز پنجشنبه ساعت ۱۲/۵ در آن رستوران کذائی باآغوش باز از او پذیرائی‌کنم دوستم آنچنانی‌که می‌پنداربدچندان جوان‌نبود . بصورت ظاهرقیافه‌ای جذاب و فریبنده داشت . در اولین‌برخورد دریافتم که بیش از چهل‌بهار از عمرش‌نگذشته است . روی‌همرفته سیمائی‌زیبا و تودل‌برو داشت نه آنچنانکه‌یک نظر دل و دین را از آدمی به یغما ببرد .

زن جا افتاده و سرد و گرم چشیده‌ای بود . گرچه کمی وراج و پرحرف بنظر میرسید ولی تابخواهی خوش صحبت و یک محضر بود . چون از ابتدای ملاقاتمان همواره چنین وانمودمی‌کرد که‌علاقه و تمایل‌فراوان بدیدنم‌دارد من نیز برآن شدم که برای او شنونده خوبی باشم . صحبت‌ها کم‌کم گل‌کرد و همچنان فارغ از خویش و بیگانه‌یکپارچه‌محو تماشای قیافه و شنیدن گفتارش شدم و براستی سراز پا نمی‌شناختم که ناگهان قیافه خشک گربه پیشخدمت رستوران با در دست داشتن صورت غذاها و بهای سرسام آور آن رشته افکارم را ازهم‌گسست . ازدیدن صورت‌غذا بی اختیاربکه خوردم و هوش‌از سرم پرید زیراقیمتها خیلی‌بیشتراز استطاعت‌مخلص بود . گوئی میهمان به راز درونم پی برد و خواست با طنازی و دلفریبی خاص خود مرهمی بردل ریشم نهد و بی مقدمه‌گفت :

— من معمولاً" موقع ناهار اشتها ندارم‌و چیزی نمی‌خورم . مجبور بودم بسبب آنکه مبادا دلیل بی تجربه‌گیم بداند و مرا آدم خسیس و کم ظرفیتی بحساب آورد بانظر بلندی زیاد

تعارفات یکه پاره کنم . با ناراحتی گفتم :

ـ اوه نه قرار نیست از این تعارفات بین ما باشد . من از این حرفها خوشم نمی‌آید . اگر چیزی میل نفرمائید واقعاً رنجیده خاطر میشوم

خانم لبخند مليحی زد و با شیرین زبانی گفت :

ـ حالا بی‌اندازه اصرار میفرمائید من فقط یکنوع خوراک ماهی ساده میخورم و اشتها بغذای دیگر ندارم (و اضافه کرد) اصولاً " من از سلیقه خیلی از افراد مردم بیزارم چون واقعاً " کیفیت غذا را در نظر نمی‌آورند و فقط دوست دارند با هر چه برسد شکم خود را سیر و پر نمایند و اینکار درست مخالف عقیدهٔ من است . روی این اصل برای من یک جور خوراک منحصرکفایت می‌کند فقط میخواهم بدانم این رستوران ماهی سامون‌دارد ؟ اگرنداشته‌باشد ترجیح میدهم از خوردن غذا چشم بپوشم و چیز دیگری نخورم .

براستی فصل ماهی سامون نبود و صید این ماهی از نظر فصلی دیرتر شروع مـی‌شد بهمین‌جهت خوشحال بودم که این نوع ماهی در جزو صورت غذاهای آنروز ذکر نشده بود . منکه در واقع ازخوشحالی توی دلم قند آب می‌کردم و پیش خود باین مهمان صرفه‌جو و کم‌خرج آفرین می‌گفتم باز هم از اینکه خودرا از تک و تاب نینداز گارسون را فرا خواندم و ازاو پرسیدم :

ـ آیا ماهی سامون دارید ؟

پیشخدمت در جوابم گفت :

ـ بلی البته از شانس خوب شما همین الساعه یک ماهی سامون بسیار خوب و تــازه وارد توقف رستوران شد (واضافه کرد) تا چندلحظه پیش این غذا ابداً " در این رستوران تهیه نمی‌شد . چون فصل صیداین‌ماهی معمولاً " کمی دیرتر شروع می‌شود . اکنون این‌غذانوبرانه است و اولین ماهی سامون است که امروز برای مصرف رستوران صید شده است .

من چاره‌ندانستم جزاینکه‌بلافاصله یک خوراک ماهی سامون برای میهمان عزیزسفارش بدهم . گارسن با ادب و نراکت تمام از او پرسید :

ـ ضمناً . سرکار خانم تا آماده شدن خوراک ماهی چیزی میل میفرمائید ؟

خانم جواب داد :

ـ خیر . چون تاکنون سابقه نداردکه من در هر نوبت بیش از یکنوع خوردنی میل کنم‌ولی امروز اشکالی ندارد که تاآماده‌شدن‌ماهی از نظر تنوع و سرگرمی خوراک دیگری هم‌بیاورید (پس از کمی تأمل گفت) بدنیست یک خوراک هم خاویار بیاورید .

از شنیدن‌خاویار ناگهان قلبم فروریخت و ضربان نبضم بالا رفت زیرا کاملاً "مطمئن بودم که از عهدهٔ حساب غذای امروز برنمی‌آیم . ولی چکنم که نمی‌توانم حرفی بزنم یا

مخالفتی کنم . بناچار باخوشروئی و تعارفات لازم به گارسون تاکید کردم که هرچه‌زودتر غذای خاویار را حاضر کند سپس خوراک گوشت گوسفند را که ارزانترین بود برای خود ـ انتخاب نمودم . خانم با تعجب تمام گفت :

ـ فکرنمی‌کنم این خوراک برایتان مناسب باشد زیرا بعداز صرف آن بسبب سنگینی هرگز نمیتوانید به کار و فعالیت روزانه ادامه دهید .

من مخالف پری معده نیستم .

دراین هنگام گارسون پرسید :

ـ نوشیدنی چه میل دارید .

خانم جوابداد :

ـ من معمولا" با غذا چیزی نمی‌نوشم .

از نظررعایت اصول و نزاکت میزبانی نظرش را تاییدکردم‌و اضافه نمود :

ـ من با شماهم عقیده هستم و هیچگاه ضمن صرف غذا نوشیدنی میل نمی‌کـــنم‌و. . . . .

خانم بدون مقدمه توی حرفم پرید و گفت :

ـ بعقیده من شراب سفید فرانسوی خیلی ملایم و مطبوع است و از نظر هضم غـــذا بسیار مفید میباشد .

اینبارنیز خود را از تک و تاب نینداختم و با کمال ادب و میهمان نوازی به گارسون سفارش شراب فرانسوی نسبتا" ارزانی دادم‌خانم‌بار دیگر تو حرفم دوید و گفت :

ـ اخیرا" پزشک معالجم تجویز کرده است از لحاظ سلامت جسمانی و رفع هرگونه ناراحتی ناشی از خستگیهای روزانه و بیخوابی روزی یک بطر شراب شامپانی بنوشم .

باکمال ادب بیدرنگ‌سفارش‌یک‌بطر شراب شامپانی دادم ولی دیگر سرم دوران‌گرفته بود و بکلی ناراحت و پریشان شده بودم و بظاهر وانمود کردم که پزشک معالج مرا نیز از انواع نوشیدنیها پرهیز داده است . قبل از اینکه گارسون میز ما را ترک کند خانم از من پرسید :

ـ خوب‌اشماچه نوع نوشیدنی میل دارید ؟

گفتم :

ـ فقط یک گیلاس‌آب خنک وگوارا!

پس از چند لحظه گارسون شیشه شامپانی و ظرف خوراک خاویاررا جلوی اوگذاشت و خانم بدون درنگ به صرف آن مشغول شد و با میل و اشتیاق تمام آنرا بلعید . بلافاصلـــه چون خوراک ماهی آماده شده بود گارسون دیس خوراک ماهی و خوراک گوشت گوسفند را روی میز گذاشت . خانم آهسته ظرف را جلو کشید و مشغول شد . او در ضمن صرف غـــذا

پی‌درپی از هنرهای زیبا ، ادبیات و موسیقی‌فرانسه‌گفتگو می‌کرد . من‌بظاهر چشم‌بدهانش دوختەبودم‌ولی مرغ افکارم بر فراز آسمانها در پرواز بـود . بیشتر ناراحتی من این بود که حساب ناهار امروز چقدر می‌شود ناگهان خانم که پنداری به وخامت حالم پی برده بود اظهار داشت :

ـ من نمیدانم چرا عادت داری غذای سنگین بخوری . مطمئن هستم در این کـار اشتباه می‌کنی . آخر چرا از روش من پیروی نمی‌کنی ؟

بتوپیشنهاد می‌کنم که‌در شبانه روزیک‌نوع غذای سبک و سالم بخور . اگر این دستور مرا یکمرتبه امتحان کنی خواهی دید چقدر احساس آرامش و نشاط می‌کنی .

در پاسخ گفتم :

ـ از لطف و دلسوزی شما نهایت سپاسگزارم .

ولی‌وقتی‌سرم را بلند کردم و چشمانم بی‌اختیار متوجه او شد دریافتم که دیدگانش مضطربانه در تکاپوی یافتن کسی میباشد . ناگهان برق خوشحالی‌در چشمانش درخشیدبا اشاره دست گارسون رستوران را سر میز طلبید بمحض‌آمدن پیشخدمت باوگفت :

ـ یک ظرف اسپاراگس بزرگ بیاورید .

و سپس اضافه کرد :

برای من جای بسی تاءسف است که پاریس را ترک کنم بدون آنکه از اسپاراگس‌لذیذ آن چشیده باشم .

از شنیدن‌اسپاراگس‌یکباره قلبم‌فروریخت‌چون میدانستم قیمت آن در اغذیه فروشیهای پاریس سرسام آور است و بارها به قصد خوردن‌این غذای‌لذیذ به رستورانها رفته بـودم و در حالیکه از شدت گرسنگی و اشتهای زیاد آب از لب و لوچه‌ام سرازیر بود ولی بسبب گرانی سرسام آورآن جراءت خوردنش را نداشتم آنروز من در انتظار سرنوشت نابسامانی بودم . دیگر آب از سرم گذشته بود و برایم اهمیت نداشت که چقدر از پولهایم باقـــی میماندو چگونه تا آخر برج میتوانم وضع آشفته زندگی را سرو سامانی دهم بلکه تنها ترسم بدانجهت‌بودکه شاید‌پولم‌کافی‌نباشد که‌صورتحساب‌ناهار گذائی‌را پرداخت نمایم.براستی تحمل ناپذیر بود پیش‌خود می‌گفتم : اگر حتی ده فرانک کم بیاورم چه خاکی بسرم کنم آیا میشود از میهمانم قرض کنم‌ ؟نه‌ابدا " چنین‌کاری محال‌است فورا " راه فراری بخاطـرم آمد ناگهان‌برآن شدم که‌اگر میزان‌صورتحساب‌،از موجودی جیبم افزون شود بیدرنگ‌دست بجیبم برم و چون‌هنرپیشگان ماهر فریاد سردهم که پولهایم‌را ربوده‌اند و بدینطریق‌بلکه راه فراری بیابم ولی بزودی از این تصمیم منصرف شدم زیرا در چنین شرایطی میبایست میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف است و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کـــه

پردازد .

ار مالیخولیائی بودم که کارسون اسپاراکس را روی میز کذاست . عدائی
سها آوربود بحصوص که بوی کره آب سده اسبهای هرآدم سیروبرحورده‌ابرا
ت . حانم بمحض مساهده عدا چون کرسنکان ومحطی ردکان دوره‌ٔ حصرت
عدا را سرحمانه می‌بلعید وبرای سرکرمی و حوس آمدبس لاینقطع راجع
سهر باریس سحن می‌کفت . مبهم بانمام وحود بفکر غایب بامعوبی که‌در
یقه سماری می‌کردم . سرانجام سربوست اسپاراکس هم بپایان رسید ار او
چای مبل دارید ؟ " اوباخنده و بسمی فاتحانه ورضایت بحس جوابداد .
حال حاضر یک فنجان قهوه و یک بستنی بسیار مناسب است .
لمثل‌خوبی است‌که میگویند " آب کهار سرکدست جه‌یک‌وجب‌جه صدسر"
ساب حالت بی‌تفاوبی بحود کرفته بودم . فورا" یک فنجان قهوه ویک
فنجانی‌چای برای حودم‌سفارش دادم . دیری‌نپائید قهوه و بستنی وجای
ل صرف‌آن سدیم‌حانم در حالیکه بحداعلای نساط رسیده بود بالحندی
بمن کفت :
مقام دنیا همواره بوصیه می‌کنند قبل ار اینکه انسان کاملا" سیر سود باید
دست‌بکشد بالحنی‌بسیار حدی توام باادب و براکت فراوان ار اوپرسیدم :
ی مبل دارید ؟
سمه و طناری در حوابم کفت :
ی‌مبل‌ندارم . سماملاحظه‌می‌کنید که بعداجندان‌اسبها ندارم باید اعتراف
اد فقط یک فنجان قهوه میبوسم و باناهار از حوردنی حیری نیست . باناهار
ساده میخورم‌و با سام دیگرحیری نمیخورم . عدای مختصر امرور را فقط
م .
به نشانهٔ تایید گفتارش نگاه دادم و آررو می‌کردم که داستان بههمین
گهان پیشخدمت رستوران گدارش ار نردیکی‌میز ما افتاد . خانم بیدرنگ
ید وسفارش یکنوع کیک خوسمزه را داد . دیکر ار دست این آدم کم اسبها
و هرآن‌انتظار وقوع حادثه‌ای را داستم و ار خداوند میخواستم که‌مبهمانی
. و زودتر ار این رستوران لعنتی‌خلاص سوم . درست در همین لحظه‌مدیر
ی وارد سد . خانم دو حسم داست دوباهم فرض‌کرد تا کنجکاوی زیاد به
ناگهان پنداری دری ار رحمت برویش کنوده سد با لبخندی رضایت‌آمیز
مدیر مهمانخانه را بسوی‌خویش‌طلبید و از محبوبات زنبیل جوباسد مدیر

مهمانخانه با خوشروئی لفاف را کنار زد . بیدرنگ هلوهای آبدار و درشت که در زیبائی و لطافت بسان چهره گلگون نوعروسان زیبا دل از کف میربود نمایان شد . براستی هلو در این فصل کمیاب بود و گهگاه اینگونه میوه‌ها را از خارج وارد میکردند اینگونه میوه‌های نوبرانه بی‌اندازه مطبوع و خوشمزه ولی بسیار گران بود . خانم بسان مادری که کودک خردسال دلبندش را اندرز می‌دهد روبمن کرد و گفت :

ــ شکمم معده‌ات را بیخود با غذای سنگین پرمکن . حالا چگونه‌میتوانی از میوه‌هائی باین خوبی‌ خوشحال کنی نگاه کن منظره زیبای آن دل از کف میبرد و آدمی بی اختیار میخواهد سبد و محتویاتش را به بلعد .

بیدرنگ دست بدرون زنبیل برد و چند عدد هلوی آبدار و جانانه برداشت و بالذتی تمام به بلعیدن مشغول شد من بی‌اختیار گارسون را به کنار میز طلبیدم و صورت‌حساب را مطالبه کردم . وی که پنداری منتظر چنین فرصتی بود صورت حساب کذائی را بدستم داد . از مشاهده آن یکباره عقل و هوش از سرم پرید و ناخودآگاه تمام موجودی جیبم را درطبق اخلاص نهادم وقتی بخود آمدم فقط مقدار ناچیزی پول خورد نظرم را جلب کرد بناچارآنرا بعنوان انعام گارسون گذاشتم و چون تیر شهاب از رستوران خارج شدم پوشیده نماند اطمینان‌خاطر دارم‌بسبب همین انعام‌کذائی هنوز هم گارسون بیچاره از من‌رنجیده خاطراست . خوشبختانه دریک چشم بهمزدن خودرا در کنار خیابان یافتم و خداوند را سپاس گفتم . براستی برایم اهمیت نداشت که‌در آن لحظه بحرانی‌حتی یک سنت‌درجیب نداشتم‌ویکماه تمام میبایست‌زندگی‌را با جیب‌خالی‌سرکنم تنها خوشحالیم بداتسبب بود که (رسیده بود بلائی ولی بخیرگذشت) خانم‌بازهم‌دست‌بردارنبودوپی‌درپی‌می‌گفت :

ــ از خوردن غذای سنگین اجتناب کن و درهر وعده غذا بیش از یک خوراک ساده نخور . باوگفتم :

ــ کار بهتری خواهم کرد . بر سرآنم که یک ماه تمام روزه بگیرم .

خانم خنده‌ای جانانه سرداد و گفت .

ــ چه آدم خوش مشربی هستی من تاکنون کسی را به شوخ و شنگی تو ندیده‌ام .

در حالیکه به تاکسی می‌نشست بار دیگر خنده‌اش چون کبک دری در فضای‌خیابان طنین افکند و دیری نپائید تاکسی در پیچ و خم خیابان از نظر ناپدید شد .

" پایان "

امین

بحثی در لهجه‌شناسی

ناسی که فرنگان بدان دیالکتولوژی Dialectology گویند یکی از فروع
، و سخن‌دانی است . موضوع لهجه‌شناسی مطالعه اختلافهای لغوی ، انسانی ،
و تلفظی در یک زبان معین است . این فن ، نخست در قرن نوزدهم میلادی در
تری پاگرفت و اکنون در سراسرگیتی در شمار یکی از رشته‌های زبان‌شناسی محل
علم و ادب است .

ه متجددان استعمال واژهٔ پارسی "گویش" را بر آن مرجح می دارند و فرنگان
کت dialect (املاء انگلیسی) dialecte (املاء فرانسوی)
پسند عبارت از تنوع و اختلاف در طرز بیان ، کاربرد ، و تلفظ زبان واحد است .
، اختلاف لهجه‌های یک زبان ، فقدان ارتباط و مراوده کافی بین اهالی مناطق
تفاوت طبقه اجتماعی ، تحصیلات ، شغل و حرفه اشخاص (در منطقه واحد) است .
که بدانیم "لهجه" ، نوع خاص زبان یا بضرورت متفرع بر زبان اصلی یا زبان
،بل خود نوعی وسیله بیان است ممتاز و منفرد از انواع لهجه‌های دیگر . به‌تعبیر
ا در عرض یکدگرند نه در سلسلهٔ طولی . چه لهجهٔ رسمی هر زبان از حیث
لهجه‌یی‌ست در عداد دیگر لهجه‌ها (نه بهتر و نه بدتر از آنها) و رسمی شدن
مصطلح بودن آن بین طبقه غنی‌تر و قوی‌تر و داناتر است . معلوم است که لهجهٔ
تعریف بر اثر حمایت یا گاه تحمیل حکومتها رواج عام می‌یابد و مرسوم می‌شود .
ی هر زبان را به اعتبارات مختلف تقسیم توان کرد از جمله به اعتبار محلی و
، طبقه‌های اجتماعی ، ویژگیهای لغوی و انشائی و دستوری .

لهجه‌های یک زبان در اقطار مختلف جغرافیائی (که آن را جغرافیای زبان
Lingustic geo گویند) در سطح بین‌المللی (کشورهای مختلف) و سطح
ن و اقطار مختلف یک کشور) بسیار نمایان است . مثل را لهجهٔ انگلیسی در
ری (انگلند ، اسکاتلند ، ایرلند ، و دیگر جزائر انگلیسی زبان) با لهجهٔ مردم
الی (ایالات متحده امریکا و کانادا) متفاوت است . لهجه فرانسوی در کشورهای

فرانسه‌و سوئس با لهجه‌ٔ الجزایری ، و لهجه‌ٔ ایالت‌کبک (ایالت فرانسوی‌زبان‌کشورکانادا) اختلاف فاحش دارد . نیز زبان عربی را در کشورهای مختلف به‌لهجه‌های گوناگون سخن می‌گویند‌چنان که‌لهجه‌های فارسی در ایران ، افغانستان ، و جمهوریهای فارسی زبان اتحاد‌شوروی یکنواخت و یکسان‌نیست ، در سطح ملی نیز اختلاف لهجه‌ها معلوم است در بریتانیا‌لهجه‌ٔ انگلیسی اهالی جنوب ، میدلند ، شمال ، اسکاتلند و . . . همه‌متفاوت است .

نسبت به لهجه‌های سابق و حاضرزبان فارسی هنوز تحقیق اصولی‌وجامعی انجام نشده است . آنچه‌مسلم‌است در زمان گذشته و حال ، زبان فارسی در نواحی و مناطق معین و بین طبقات مختلف به لهجه‌های مختلف تکلم‌می‌شده است . اگر ناصرخسرو قبادیانی در سفرنامه‌خویش ضمن گزارش دیدار قطران‌تبریزی حکایت می‌کندکه‌قطران " فارسی دری " نمی‌دانست‌اساس سخن بضرورت بدان‌معنی نیست‌که قطران شاعر پارسی‌گوی و معاصران آذربایجانی او به زبان ترکی سخن می‌گفته‌اندبل گواه اختلاف لهجه‌های مختلف زبان فارسی درآن عهد است (چه ناصر خسروبه پارسی دری یعنی لهجه مردم خراسان بزرگ ، سخن می‌گفته است و قطران بدین لهجه آشنائی نداشته . احتمال فارسی ندانی قطران ، به دلیل آثار او ، خطاست) .

در زمان حاضر و در ابعاد جغرافیائی وکنونی ایران مردم هر استان بل‌شهرستان به لهجه‌یی سخن می‌گویندکه از لهجه‌ٔ استانها و شهرستانهای دیگرممتاز و شاخص است . در بسیاری‌مواردادبیان هرمنطقه‌بیش وکم یادداشتهایی درباب لهجه‌های‌محلی‌گردآورده‌اند (از جمله آقای یوسف بحیی در باب‌لهجه‌ٔ‌خوانساری ، آقای محمد کوهپایه در باب کاربردهای واژه‌های معین در اراک) این بنده نیز در باب لهجه‌های سبزواری ، اراکی ، دامغانی ، ضمن مطالبی بوقت اقامت درآن ولایتها گرد کرده‌ام که بعدهاخواهم ویراست .

لهجه‌ٔ طبقاتی ممکن است به‌طبقه‌اجتماعی ، و یا میزان و شیوه‌ٔ تحصیلات ، و یا طبع و حوزه‌ٔ مشاغل و حرف و چیزهای دیگرمرتبط و محدود باشد . لهجه‌ٔ شفاهی و کتبی دانشدگان علوم قدیمه باتحصیلکردگان متجدد متفاوت است . اختلاف‌بیان محافظه‌کاران و محتاطان با مبارزه‌جویان و انقلاب طلبان‌از زمین تاآسمان‌است . اهل اطلاع‌بهآثار قلمی محققان و نویسندگان می‌نگرند و مرام‌و مسلک آنان را به حکم تلک‌آثار ناتدل علینا در می‌یابند .

آن‌کس که زشهر آشنایی است | داند که متاع‌ما کجائی است

اختلاف لهجه‌ٔ متشرعان و متصوفان نیز پیداست . متصوف می‌گوید "یاعلی" متشرع می‌فرماید "سلام علیکم" . متصوف می‌گویدقبول مولا : و متشرع تقبل‌الله ، خدا قبول کناد . متصوف گوید‌مولا سخی است ، متشرع گوید خدا کریم است . متصوف گوید نفس حق

است ، مشرع گوید طیب‌الله متصوف گوید الفقر فخر و سشر الفقر الوجه فی الدارین رابسود خود فهم می‌کند . متصوف گوید : "بی خانقاه خانهٔ عالم خراب باد ـ بی نقش پیر نقشهٔ عالم برآب باد" . مشرع گوید ابیها کفریات است .

یاد دارم که سالها پیش واعظی عارف در شیراز (آقای حاج شیخ محمد هادی شیخ الاسلامی فخرالمحققین اصطهباناتی) کتابی نشر کرده بود و نام آن را " دانشنامه شیخ‌الاسلامی " نهاده . درآنجا نوشته بود که پارسیان را "پدرسوخته" دشنام است وهندوان را دعا و سلام .

لهجهٔ هرطبقهٔ شغلی نیز ویژگیهای خود را داراست .رانندگان و گاراژداران ومکانیک‌ها و مشاغل و البته ، لهجه‌یی خاص دارند . پزشکان ، قاضیان ،اقتصاددانان ، جامعه شناسان و . . . . همه اصطلاحهای انحصاری دارند که دیگران آنها را در نمی‌یابند . آقای دکتر ضیاء الحق ناوی نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی بعهد دانشجویی خود دفتر شعری ترتیب داده بودند "ارمغان نوروز" و طی آن قصیدتی مملو از اصطلاحهای پزشکی نشر کرده بودند . فهم آن قصیده غیر پزشکان را آسان نیست .

نویسنده طی خدمت سربازی مدتی درآذربایجان "افسرآموزش" بودم و سربازان راجز می‌آموختم . الفاظ و عبارتهای مصطلح در محیط نظامی جز آنچه من می دانستم معانی دیگر داشت . من یادداشتهایی در این باب گردآوردم که نشر آنها را بمجالی دیگرموکول می‌کنم . دراینجا از باب نمونه اشعاری که بعضی سربازان پارسی زبان سروده بودند باز می‌نویسم . خوانندگان خود به تعبیرهایی چون "اسم من درآمد" ، " به خط کردند" ، " درجازنم" ، "فرمان آتش" ، " درازکش" ، " لوله جودکار" ، تک‌تیر" ، "رگبار" خواهند نگریست .

ازآن ساعت که اسم من درآمد — به خود گفتم که عمر من سر آمد
از آن روزی که من اینجا رسیدم — صدای طبل و شیپوری شنیدم
به‌خط کردند ، تراشیدند سرم را — لباس ارتشی کردند تنم را

بهمین قیاس فرماندهان و همکاران نظامی من نیز زبان مرا نمی‌دانستند . بیاد دارم نخستین تقاضای انتقال من از عجب‌شیر به تهران به استناد منع انتقال "افسران کادر" ردشده بود فرمانده پادگان آقای سرتیپ کاظم عبدی اهل گیلان بود . نامه‌یی به "سلسله مراتب فرماندهی" به پاسخ ایشان نوشتم که : "مقام فرماندهی تجاهل العارف فرموده‌اند . من بحکم "وظیفه‌عمومی " به" سربازی "آمده‌ام و آن امریه که مستند عالی است انتقال مرا منع نمی‌کند" .فرمانده‌گردان آموزشی آقای سرگرد محمود شفیعی از اهالی آذربایجان بود که همان سال به‌سرهنگی رسید . مرا بخواست که چرا نسبت جهل با تیمسار داده‌ام .هرچه گفتم تجاهل از باب " تفاعل" است و مزیدبرآن من آن امیر را عارفی متجاهل خوانده‌ام

نشنید. بهر تقدیرنامه را بازپس نگرفتم و درخواست خودرا تکرار کردم و سرانجام هم به تهران به شعبهٔ قضائی نیروی زمینی منتقل شدم.

معاصران فارسی‌دان که به سبک سخن قدما انس دارند باآسانی اشعار نوپردازان رافهم نمی‌کنند و این نشانهٔ بی‌معنی بودن شعر نونیست. کار برد زبان متفاوت‌است. هر گروه لغات و کلمات و تعبیرات را نوعی دیگر می‌فهمند. شعر نو یا کهن هر دو ممکن است‌برای این یا آن گروه یا هر دو بی‌معنی یا با معنی باشد.

شاعری تبریزی که‌مامور ادارهٔ‌آمار تهران بود مرانقل کردکه بیست سال قبل‌آقای‌مهدی اخوان‌ثالث (امید) که ذواللسانین‌است و به سبک قدماو نوپردازان هردو تسلط داردشعری نو سروده بود وبی‌قید نام‌خویش آن را نشر کرده. مسوولان جلوگیری از نشر آن گون‌اشعار همه جا گشته بودند تانیمایوشیج‌معروف، گوینده آن شعر رابه‌بوی لهجهٔ او تشخیص داده بودو به‌ماموران دولت‌معرفی کرده. اخوان‌ثالث به هجونیما قصیده‌یی گفت بدین مطلع:

مرا نیمای مـادر . . . لـــو داد	مرا لـــو پیشـــوای شعـــرنـــو داد

متسننان (سنت گرایان) این شعرنو را به‌لحاظ ناآشنائی بابار سیاسی‌کلام‌فهم‌نمی‌کنند:

میان مشرق ومغرب ندای محتضری‌است	که از ستارهٔ دنبالـــه دار می‌ترسد

امانسبت بی‌معنی‌بودن بدین‌کلام‌نزد عقلازغایت جهل بود. گویندهٔ این‌شعر خراسانی و فارسی زبان است از دانشگاه تهران درجهٔ دکتری درادبیات فارسی دارد و اکنون در دانشگاه آکسفورد به مدارسه و مباحثه مشغول است. این شعر (مثل هر شعر یانثر دیگـر) ممکن است نیک یا بد، صحیح یا غلط، مفید یا مضر باشد بسته به افکار و عقاید اشخاص وگروهها (معایب قوم عندقوم محاسن) اما بی‌معنی نیست.

اگر اشخاص معانی اشعار نو را در نمی‌یابند معذوراند همه چیز را همگان دانند. عذرک جهلک. اما عدم علم دلیل علم به عدم نیست. دیوان شاعران متسنن چاپ شده است و می‌شود و بنیادهای عمومی و رسمی به‌چاپ و نشر آنها مساعدت کرده‌اند و می‌کنند اما دوستداران شعر نو و طبقهٔ جوان آن دواوین را نخواهند خرید. همچنان که مانوسان به سبک قدما خریداری‌دفترهایی که نوسرایان می‌پراکنندگناهی عظیم‌می‌شمرند. ومن‌هیچکدام را نمی‌خرم (وهر دورا می‌خوانم!)

شاعر و ادیب معاصر آقای سید عبـدالکـــریـم امینــــی در مجله وحید از اولیـاء دولت‌شاهنشاهی خواسته بود که حکم فرمایند تا هر که شعر نو می‌گوید به حبس افکنند و زجر کنند. جناب دکتر وحیدنیا که از ائمهٔ ادب و سیاست‌اند بر این سخن هیچ عیـب نمی‌گیرند و این پیشنهادرا بی‌توضیح و تصحیح نشر می‌فرمایند و این بنده ناگزیربه بی‌ادبی و هتک حرمت اهالی ادب می‌شوم. آقای امینی شاعری است فحل و ادیبی‌دانا اما

ت (شهرین)

دیدار عید

به خرمی عید دیدنـــــت — آوای آسمـانـی شیریـن شنیدنـت
ارهـا و سرور بـهـارهـــا — اینجـا بـهمرسنـد ، بشوق رسیدنت
گشتـهام ، امـا نیافنـــم — بوئیدن گـل تو و در بر کشیدنـــت
غنوده بدوری ، بیا ، بیا — جانم بلب رسیده برای چشیدنـــت
ی، تو بهاری، بلی، بهار — غوغاست بر شکوفه وگل آرمیدنـــت
ن پیامبر مهر و رامشـــــی — اعجاز برتـرین تـو وآفریدنـــت
گلی بمراد ار برت نچید — شد محو دیدنت ، کهنیارستجیدنت
مها ، چه ازاین عاشقانه تر — از من دویدن وزتواز من رمیدنـــت
ن طالع نوروز خوش بود — با شعر خوشنسیم ، بهجانهاوزیدنت

تلاف سنی ، اجتماعی ،تحصیلی "لهجه "نوپردازان را در نمییابد .نخست باید
، اولیاء دولت و ارباب سیاست هزارمرتبت از آقای امینی بیدارتر و هشیارترند
امن عام محتاج سفارش نیستند دوم آنکه تذکار باید داد اگر بنا شود که خدا
تی به توصیت آقای امینیترتیب اثر دهد ازآزادی بیان و قلمو آزادیمطبوعات
ن اساسیاین کشور پاسداری آنها ضمانت شده استچهباقی خواهدماند .حفظت
بت عنک اشیاء . برای استقرار حکومتمشروطه مجاهدتها شده است جانها فدیه
ها و فکرهابکار افتاده .مشروطیت ایران قدیمیترین مشروطیت در قارهٔ آسیاست .
یگر چندیننوبتقوانیناساسیخودرا عوضکردهاندودیگربارنـنشته .اصول قانون
آندرایرانچندبارا صلاحشدهاستاماهیچگاهتعویضنشدهوحرمتآنهمچنانمحفوظ مانده .

یکه درزمینه جمعآوریفرهنگ عامیانه Folklore انجام شده است برای
اختلاف لهجههای طبقاتی در ایرانسودمندتواندبود .نیز آثاربعضی نویسندگان
ن " دیدو بازدید " نویسندهٔ بزرگ (جلالآلاحمد) برای نمایاندن لهجههـــای
ان فارسی بین طبقههای اجتماعی متفاوت قابل استناد است .
ذکار است که واژهٔ فارسی " لهجه " (برابر accent فرنگی)گاه جنبهٔ فردی
نیز تواندداشت چنان کهحافظ شیرازی خود را " خوشلهجه "خواندهاستو البته
هجه " و "خوش لهجه " اوصاف فردی و شخصیاند نه محلی و طبقاتی .



آصف الحکما

شادروان حاج دکتر محمدقلی تاج‌بخش (آصف‌الحکما) در سال ۱۲۶۳ شمسی در تهران پا بعرصه وجود گذاشت تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درمدرسه دارالفنون آغاز وانجام نمود و بعداً رشته طبابت را باتفاق برادر خود مرحوم سرتیپ مهدیعلی تاج‌بخش نزد پدر بزرگ خود مرحوم دکتر علیخان و مرحوم دکتر محمدکرمانشاهی (معروف به کبری) بپایان رسانید.

دکتر آصف‌الحکماء فرزند حاج علیقلی‌خان فرزند حیدرخان فرزند حاج محمدقلیخان آصف الدوله وزیر دربار فرزند حاج الهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم فرزند امیرکبیر میرزا محمدخان تاج‌بخش نایب السلطنه آقا محمدخان فرزند فرخ‌خان قاجاردولو ایلخانی ایل قاجار پسر خانمحمد خان ایلخانی پسر شاهقلی خان ایلخانی ایل قاجار میباشد معزالیه در تاریخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۸ شمسی در تهران درگذشت و جنازه‌اش در نجف اشرف در مقبره خانوادگی (آصف‌الدوله) بخاک سپرده شد. مرحوم دکتر آصف‌الحکماء به غیر از طبابت انجمن محلی بخش ۷ تهران را از تاریخ تاسیس تا زمانیکه فوت کرد هفته‌ای یکروز درمنزل شخصی خود اداره مینمود وهمچنین رئیس انجمن همکاری خانه و مدرسه دبستان اعتصام و ریاست افتخاری کمیته پیشاهنگی دبستان مزبور را داشت و سه دوره هم از حوزه شاهرود به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده بود.

مرحوم دکتر آصف درزمان حیات خود یکباب خانه واقع در تهران بخش ۹ عودلاجان کوچه باغ آصف‌الدوله را با یک رشته تلفن وآب وبرق جهت درمانگاه اختصاص داده که زیرنظر اداره کل بهداری شهرداری تهران بنحو شایسته‌ای اداره میشد.

همسر ایشان بانو حاجیه فرزانه اسفندیاری (فرح‌الدوله) دختر مرحوم حسن اسفندیاری (حاج محتشم‌السلطنه) میباشد. مرحوم دکتر آصف‌الحکماء دارای دوپسر و دو دختر بشرح زیر میباشند:

۱ـ علی‌باخ‌بخش کارمند بازنشسته سازمان قند و شکر که دارای چهار فرزند، سه پسر بنام گلرخ باخ‌بخش دارای فوق‌لیسانس در رشته حسابداری و مدیریت، که در سازمان برنامه و بودجه مشغول خدمت میباشد آقایان اردوان و شهرآگین باخ‌بخش هم برای ادامه تحصیلات خود در کانادا میباشند و دوشیزه زهره (مهرالدوله) باخ‌بخش .

۲ـ مرحوم فرج‌اعظم باخ‌بخش همسر آقای محمود سلامت دارای چهار فرزند سه پسر زنده و بانو فرخنده و دوشیزه سرور و آقای محمد (اسطام) میباشند

۳ـ بانو خدیجه ـ پرچهره باخ‌بخش همسر آقای حسن کی‌نژاد دارای سه فرزند ـ پسر بنام آقای مهرداد کی‌نژاد آقای بهرام کی‌نژاد دارای فوق‌لیسانس در رشته مدیریت صنعتی و دوشیزه شهرزاد کی‌نژاد .

۴ـ آقای حسنعلی‌خان باخ‌بخش دارای سه فرزند ـ پسر بنام آقای شهریار و دوشیزه شیلا و نادری .

نسب‌نامه خانواده‌های دولو باخ‌بخش

اثر طبع محمد حسن‌خان باخ‌بخش سالار همایون

بنام خداوند یکتای پاک	خداوندی آدم از تیره خاک
توانا خدائی که جان آفرید	خرد داد و روش روان آفرید
جهان‌آفرینی که هستی از اوست	بلندی و پستی از اوست
نگارم کنون این نسب‌نامه را	دهم آبرو نامه و خامه را
ور آن نامداران نیکو نهاد	که بودند نادر و آتش و داد
شماخمله اعضای این خاندان	بدیرند کفم ز نیرو جوان
فره جان بود جد اعلای ما	از او گوهر اصل و آبای ما
دولو علامیر بزرگ بدان	امیر علائی و فتحی جوان
۱ ۲ ۳	۴ ۵
عمیدی و بکلربگی و صفا	خو شهود امیر نظامی وفا
۶ ۷ ۸	۹ ۱۰
دگر حاجی اعتمادی و داد	یکی آصفی آن یک آزادراد
۱۱ ۱۲ ۱۳	۱۴ ۱۵
معاصد چو خرجانی شهزاد	خو سرداری و نائبی آصف‌جاه‌راد
۱۶ ۱۷	۱۸ ۱۹ ۲۰

چو سهرامی ارفاقی باســدار — یکی سبک‌بخت‌است‌ودیگر مشار

۲۱ ۲۲ ۲۳ — ۲۴ ۲۵

زیک سل ناسداں نحرداں — همه ناج نخشند و نسل حواں

۲۶

همه از فره‌حاں گرفته‌ســـت — بدویند ابں خانداں منسب

چو نایکدیگر شاں ندی اتحاد — نهم‌داشتندالفتو اعتمـــاد

سعادت‌نه ابامساں ند قریـــں — نفرو نشوکت همه همنشیـــں

همه سک نحتی نود رانحــاد — همه عزت از الفت است وداد

ندانم کجا رفت آں ســروری — نغو بر نوای جرخ نیلـــوفری

چو نحم‌خلاف‌و دوئی نرورند — نسی‌دست‌حسرت ندنداں‌برند

تو کر محبت ننگاں در غمی — هماں نه کمراحت نحواهی‌دمی

وگررنحه ار رنح خویشاں نئی — ندانم‌چه گویم که هستی چه‌ئی

شما حمله خویساں و پیوندمں — نوشند ار خارو دل ســدمں

بحودآی ای فارغ‌از رحم‌ومهر — که نزداں ساند زروی تو چهر

مشـــو غـــره روزگاردرست — که بسیارحوں مانپرورد و کست

نه پیوستگاں مهرسانی کند — نمهر و وفا زندگانی کنـــد

چودست‌رسدحودو انعاوکں — نحویش و کساں مهر وارفاق‌کں

نخویساں‌خود‌ناس‌غمحواروبار — عروربزرگی ز ســـر دور دار

چوقدرت نود نحم‌نکی نکار — که یکساں ساند همی روزگـــار

حهاں‌نعمت‌و حامحاوندنست — پس آں سیکی نمائند رنیست

چوفرصت‌ند‌ساست‌احساں‌کند — کرم‌برفقیران و خوبشاں‌کنیـد

که با ناماں اندریں روزگار — نماند نه نیکی همی یادگـــار

نسا نامداراں گردں فـــراز — کزین‌نقشه شدنامشاں زنده‌باز

نسا ناتواں حجسته نـــژاد — همایونفر و رادو نیکو نهـــاد

مهیں ناتواں سرایا هنـــر — نشستند و رادندشیران نـــر

ز افراد ایں خانداں کهـــں — هم از مهتر و کهتـــر و مردوزن

درایں‌صفحه آمدکنوں نامشاں — نکو یاد آغاز و فرجامشـــاں

چهل‌سال رحمت‌کسدم مدام — همه‌روزه از صبح تا گاه شـــام

نسی نرسش‌ارایں وآں‌کرده‌مند — کماین نامهـا گرد آورده شـد

برحمت فراهم شد ایں نام‌ها — نیدروشن‌آغـازو انحـام‌هـا

بنی آدم

در انتهای خیابان سعدی تهران (نزدیک دروازه دولت) کارگاه نقاشی الف ـ جویائی قرار دارد . در این کارگاه انواع و اقسام تابلوها از آثار هنرمندان ایرانی و غیر ایرانی بچشم میخورد لیکن جالب ترین اثری که در پشت ویترین کارگاه قرار داده شده بیتی از شعر معروف سعدی "بنی آدم اعضای یکدیگرند" میباشد. آقای جویائی شعر سعدی را دستکاری کرده و مطابق ذوق خود بصورت زیر در آورده است :

بنی آدم اعضای همدیگرند !	ولی حیف از آنان که تن پرورند
" " " "	" " " " "بی جوهرند
" " " "	" " " " "گول میخورند
" " " "	" " " " " ربا میخورند
" " " "	" " " " " پر میخورند
" " " "	" " " " " خیلی خرند
" " " "	" " " " "هی میچرنـد
" " " "	" " " " " جادوگرنـد
" " " "	" " " " " خوش‌باورند
" " " "	" " " " " مستأجرنـد
" " " "	ولی عده‌ای مال مردم خـورنـد
" " " "	" عین چوب تـرنـد
" " " "	فقط عده‌ای فکر یـکدیـگرنـد

باید به هنرمند عزیز، آقای جویائی دست مریزاد وجف‌القلم گفت .

زما گـر بمانـد چیس بادگار	سود نام ما شهره رورگـــار
زهجرت‌شش‌وشصت‌والف‌وسه‌صد	که‌فکرم ،قلم‌خوش برس‌خامه‌رد
سب و روزم اندیشه‌میند مرون	که‌ارچاپ‌این‌صفحه آید بیرون
سهفیادو هشت وهزار وسه‌صد	معون حداوندفـرد صمـد
بسرمایـه‌حوبش‌و حـدی مدام	سودم‌مر این نقشه‌ام را تمام
چهل سال‌بردم‌در این کاررنج	که کامل شد این نامبردارگنج
سپاس از خدا داور دوالحلال	که شدچاپ و بگرفت ریب‌کمال
اگر از نگارنده خواهی نونام	که‌بارنج این نقشه کرداو تمام
حسن اسم و سالارزین خاندان	زبی‌مهری‌بستگان نـاتـوان

نگارش : ا. سکوهمت

غنی‌زاده

محمودغنی‌زاده یکی از آزادیخواهان صدرمشروطیت است که سهم مهمی در اشاعه فرهنگ و بالابردن سطح افکار عمومی زمان خود داشته است .

غنی‌زاده از عنفوان جوانی در محافل ترقی‌خواهان و روشنفکران آذربایجان شرکت داشت و باافرادی چون محمدعلی تربیت و سیدحسن شریف‌زاده و سیدحسن تقی‌زاده و رضازاده شفق در بسترد اهداف عالی ملی و میهنی هماهنگی و همفکری مینمود .

وی فرزند میرزا غنی بودکه درماه جمادی‌الثانی سال ۱۲۹۶ هجری قمری در شهرسلماس آذربایجان (شاهپورکنونی) تولد یافت و پس‌از طی تحصیلات معمول زمان و بویژه علوم ادبی بامور تجارت پرداخت و از اوان جوانی بخدمت مطبوعات درآمد و بدوا " نامه‌ها و مقالاتی برای شادروان سیدجلال‌الدین الحسینی ملقب بمؤید الاسلام مدیر روزنامه حبل‌المتین "که بزبان فارسی در شهر کلکته چاپ ومنتشر میشد ارسال مینمود و درهمین روزگاران برای ملاقات و کسب فیض از محضر حاج میرزاعبدالرحیم طالبوف نویسنده روشنفکر و بیدار دل مسافرتی به قفقاز کرد ودر تمرخان شوره بخدمت او رسید و پس از آنکه بوطن بازگشت ابتدا در ماه رمضان‌المبارک سال ۱۳۲۴ قمری‌روزنامه‌مجلس ملی تبریز راکه بعدها بنام روزنامه انجمن غیبی نام داد در شهر تبریز منتشر کردکه نخستین شماره آن در ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری انتشار یافته است .

این روزنامه نخستین روزنامه‌ای است‌که پس از اعلام حکومت مشروطه درآن شهر منتشر شده و اداره آن بعهده سیدعلی‌اکبروکیلی و محمودغنی‌زاده بوده‌است .

در ماه محرم سال ۱۳۲۵ قمری روزنامه " فریاد" را باهمکاری حبیب‌الله آقازاده در شهر ارومیه (رضائیه‌کنونی) بنیاد نهادکه بطور هفتگی در چهارصفحه درآن شهر چاپ و منتشر میشد .

این نخستین روزنامه‌ای است که در رضائیه بحلیه طبع آراسته شده و قبل از آن اصولا " در رضائیه سابقه‌ای برای انتشار روزنامه نبوده است .

در سال ۱۳۲۷ق‌در تبریز بانتشار روزنامه دیگری بنام " بوقلمون " پرداخت . این آزاده مدتی نیز با شادروان دکتر رضازاده شفق همکار مطبوعاتی بود و در انتشار روزنامه

"شفق‌که بصاحب امتیازی و سردبیری رضازاده شفق در تبریز طبع ومنتشر میشده بعنوان عضو هیات تحریریه وبعدا" بنام مدیرمسئول در اداره‌کار آن روزنامه باذکر شفق همکاری مستقیم داشته است .

غنی‌زاده درسال ۱۳۲۸ق روزنامه " محاکمات" رادر تبریز منتشر کرده که انتشار آن تا اواسط سال ۱۳۲۹ ادامه یافت و درهمین اوقات باتشویق مخبرالسلطنه هدایت استاندار وقت آذربایجان مامور تشکیل دادگستری در شهر رضائیه شدو بناچاراز انتشار روزنامه‌های محاکمات و شفق کناره گرفت .

غنی‌زاده پس‌از تجاوز و ورود سپاهیان روس تزاری به تبریز و حادثه خونین عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری که پاره‌ای از مجاهدان و آزادیخواهان نامی مانندمیرزا علی‌آقای‌تبریزی ملقب به‌ثقةالاسلام ، شیخ‌سلیم و ضیاء العلما و صادق الملک باشاره روسها بدار آویخته شدند باجمعی از آزادیخواهان آذربایجان باستانبول مهاجرت کرد ودر آنجا مدت چهار سال اقامت کرد و بامور بازرگانی و مطالعه در ادبیات ترک پرداخت و با انتشار مقالات سیاسی و اشعار پرشور میهنی در روزنامه معروف (اختر) که درآن موقع بزبان فارسی در استانبول انتشار می‌یافت همچنان خدمات مطبوعاتی و ملی را دنبال میکرد .

غنی‌زاده دراواخر سال ۱۳۳۴قمری(سال ۱۹۱۵میلادی) در بحبوحه جنگ‌جهانی‌اول‌از سوی کمیته ایرانیان مقیم برلن بآنجا دعوت شد وچندی عضویت هیات تحریریه مجله ادبی و تاریخی واجتماعی کاوه‌راکه درآن‌زمان باسلوبی دلپذیر در برلن طبع و منتشرمیشد بعهده داشت و ضمنا" تصحیح و طبع کتابهای سفرنامه ناصرخسرو و زادالمسافرین و وجه دین (طبع برلن سال‌های ۱۳۴۱و ۱۳۴۲ قمری) باهتمام علامه محمدقزوینی ومقدمـــه فاضلانه غنی‌زاده و مجموعه رباعیات عمرخیام نیشابوری در چاپخانه کاویانی برلن بـــه کوشش وی پایان یافت و همچنین رساله جوابیه غنی‌زاده بنام پاسخ بروشنی بیک بزبان ترکی استانبولی در مطبعه کاویانی برلن انتشار یافت .

غنی‌زاده در این رساله ازمردم آزاده آذربایجان دفاع کرد و صریحا" جواب دندان شکنی به بیگانگان و متجاوزان‌داده واز این راه نیز تسلط و توانائی خودرا بزبان وادبیات ترک باثبات رسانده است .

وی پس‌از سالها دوری از وطن در سال ۱۳۰۴ شمسی بایران آمد و دربهار سال ۱۳۰۵ روزنامه "سهند" را در تبریز دائر کرد-این روزنامه یکی‌از جراید معتبر انتقادی است که در بیداری مردم‌نقش بسزائی داشته و قسمتی ازمقالات محققانه غنی‌زاده نیزدرآن‌روزنامه بطبع رسیده و همچنین کتابهای پالتو ، داروی خواب وآدم نامرئی بترجمانی وی اززبان آلمانی بفارسی در پاورقی آن روزنامه بطور مسلسل چاپ ومنتشر شده است .

این مرد دانشمند و شاعر خوش‌قریحه در روز سی‌ام بهمن‌ماه سال ۱۳۱۳ شمسی (برابر باسال ۱۳۵۳ قمری) درحالی که پنجاه‌و هفت‌سال‌از زندگانی پرفراز و نشیب و پرثمر و تلاش او میگذشت در شهر تبریز دارفانی را وداع‌گفت غنی‌زاده کم شعر میگفت ولی آنچه ازآثار منظوم اوبجای‌مانده در نهایت درجه سلاست و انسجام و درکمال دل انگیزی و شیوائی سروده شده وحاکی‌از توانائی طبع سرشار اوست .

ازمیان آن آثار قطعه (تحیر) و مثنوی (هذیان) او درنزد سخنوران وادب دوستان مشهور است .

شادروان اسمعیل امیرخیزی در قصیده‌ای که درباره درگذشت وی سروده بآن دو اثر شیوا و کم‌نظیر اشاره کرده که ذیلا" قسمتی کوتاه از آن قصیده بلندرا که حاوی ماده تاریخ سال فوت غنی‌زاده نیز میباشد نقل میکنیم :

نگو نسار ای‌آسمان بلنـــــد		چه‌داری ز آزادگان دل نژنـــد ؟
نگون بادت ای خرگه‌برشـــده		سراپرده لاجوردی پـــرنـــــد
همه رنگ و ریواست آئین‌تــو		درون‌سوشرنگی برون‌سوی قند . . .

تا آنجاکه گوید :

جهان‌را چنین‌ست آئین‌وکیش		دل از مهر این بدکنش بازبنـــد
نگه‌کن (غنی‌زاده محمود) را		سخنوردبیر آن مدیر (سهنـد)
دریغ از جنین نامبردار مرد		هشیوار و فرزانـه و هوشمنـــــد
ازآن‌پس‌که بوداندرین‌کهنه‌دیر		برنج‌اندرون سال پنجاه واند . . .

*		*

دریغا ازآن نغـــــز گفتار او		ز(هذیان) و آن نامـه دلپسند
که راند دگر از (تحیر)سخن		زفر بهار و زهند و پرنـــــــــد
دل دوستان در غم سوگ او		بسوزد چنان جون‌درآتش سپنـد
بتاریخ مرگش خرد نغزگفت :		(سزدارشرر بر جهـد از سهنـد)

۱۳۱۳شمسی

این شاعرآزاده و روشنفکر چکامه (تحیر) را که درآن مراتب حیرت و سرگردانـــی خود را درباره دستگاه خلقت اعلام داشته برای استاد سیداحمد ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ـ ۱۳۴۹قمری) فرستاد وازاین سخنور توانا درخواست‌کردکه طی قصیده جوابیه‌ای سئوال وی را پاسخ گوید .

این هردو منظومه برای نخستین بار در مجله ایرانشهر (چاپ‌برلین) بطبع رسیده که ذیلا" بنقل هردو مبادرت میشود

حوم محمود عنی‌زاده سلماسی اینست :

یدشت‌نشان قدم‌کجاست ؟
فرسوده‌شد قدم زتکاپو حرم‌کجاست ؟

یمه در طلب او برون زدیم
بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست ؟

بساحت بیگانه پاک سوخت
آن ناخسارانس کمسویسریرم کجاست ؟

رگان شبم طعنه میزنند
شمسیر برق‌رای سه صحدم کجاست ؟

بنقطه لاادریم رسند
دستی زدسگرمروب سبم کجاست ؟

و باطن تنزیل گومخواں
مارا سرمباحث یربیح و حم کجاست ؟

که باز نداند سر از قدم
امکان‌فحص‌وبحث‌حدوث‌وقدم‌کجاست ؟

ن زقوه بی مشعر قضاست
کسرامحال‌دم‌زدن‌ازبیش‌وکم کجاست ؟

را بره سیل حادثات
دست‌سنز و قدرت لاونعم کجاست ؟

جود بجائی نرفت راه
آن‌ره که میرود بدیار عدم کجاست ؟

یاسخ منظوم ادیب پیشاوری :

سم طریق عقیق‌ومقام حی
درسه‌حیرنی که ره‌دی‌سلم کجاست ؟

هنده برق یمانی مکن فراز
تا آمدت بدید که وردحشم کجاست ؟

اده زشه دور در هوا
طبعت دهدخبر که شه‌باعلم کجاست ؟

ن بدروحجاب قیاس هم
یاسگری عیان که سوادخیم کجاست ؟

* *

سام‌حرم بین و سایه‌وار
دنبال او بتارکه‌سنی حرم کجاست

از رکام دماغ لطیف عسق
دریابد ار سمیم که باغ ارم کجاست

م نمارو سمیمش حدوث‌وار
بی‌از حدوث برکه حمال قدم کجاست

اسب گذرگاه عاشقان
آنجابهای نفس و نشان قدم کجاست

ضاست آینده نگارها
بس بی روشنی نحیهای تک رقم کجاست

و زهستی سبب‌ابهام
مارا محال بحث وجود وعدم کجاست

بهمه که زدل رسب بیح‌غم
سیلی که‌برکندرد لم سح عم کجاست ؟

دوش زاندازه درگذشت
ساه‌کسیده مار و کسیده نعم کجاست ؟

ا گرفت اقالیم شرق را
رحسیدآفتاب‌که رود ظلم کجاست ؟

فسان برنده زیادهاست
مردی‌حوکودناب‌وراسح‌قدم کجاست ؟

نور معادی در آرست
بانگ‌حروس‌ومردداسبیده‌دم کجاست ؟

سعی کشاورز نم گرفت
کشت‌مرابحز رسحاب نو نم کجاست

بیاتی از مثنوی "هذیان" که آنرا میتوان شاهکار جاودانی عنی‌زاده بشمار

ورد نقل میکنیم .

اینکه بینم عجبا حال تب است / یا تصاویر هیولای شب است
اختران‌اند سوی من نگران / بهر جان دادن من منتظران
شمع تابوت من مسکین است / اینکه می‌بینم یا پروین است ؟
از چه آفاق چنین مانده خموش / پای تا سر شده گوئی همه گوش
مرگ یک شاعر پندار پرست / مگر این مایه تماشائی هست ؟
باید این بار چه برماه افتاد ؟ / راه گم‌کرده مگر چاه افتاد ؟
ور چه رومانده عوالم مبهوت ؟ / زیروبالا همه در بهت و سکوت
باز این صحنه خوناب اندود / باز یک فاجعه خون‌آلود

* *

نیست درکون صدائی مطلق / بجز از ناله مرغ یا حق
که فرو میرود اندر جگرم / سخت برنده چو یک نیشترم
میرباید زمن آرام و قرار / خواب از دیده قرار از دل زار

* *

برو ای مرغ چنین داد مکن / اینهمه بیهده فریاد مکن
که ندارد سر موئی تاثیر / مرغ احمق ، پی کار خود گیر
کاندرین ساحت گیتی حق نیست / آنچه تو میطلبی مطلق نیست
حق زویرانه ما بیرون است / بلکه در چاه عدم وارون است
حق کجا گوش فرادار و ببین / روی گیتی همه آه است و انین
آتش قهر برافروخته‌اند / خانمان ضعفا سوخته‌اند
آنچه برتوده غبرا گذرد / دودش از طارم اعلا گذرد
آتش و خون بزمین حکمرواست / قدرت قاهر حق تو کجاست ؟
حق کجا ؟ رو در افسانه مزن / آتشم بر دل دیوانه مزن . . .

این مثنوی طولانی است ماهم در اینجا سخن‌را بپایان می بریم .

مدرسی طباطبائی

چند سند تاریخی مربوط باصفهان

۲ ـ اسناد خاندان جابری انصاری :

از برخی اسناد مربوط به این خاندان ـ که جزء بیوت سرشناس و مشهور اصفهان بوده و رجال بزرگی از آن برخاسته‌اند (۱) ـ در بعضی نوشته‌های داخلی و خارجی استفاده شده که نام بیشتر آنها اکنون در خاطر نیست. علی‌الحاله این چند سند در مد نظر است و تصور می‌رود در آثار مرحوم حاجی میرزا حسن خان جابری انصاری اسناد دیگری یاد شده باشد :

۱) فرمان الوند بیک آق قویونلو مورخ ۱ رمضان ۹۰۲ در واگذاردن موضع بهرامس گلپایگان به سیورغال خواجه جلال الدوله خضر شاه که جامع‌لمسون در " مالک و زارع در ایران " از آن یاد کرده و بهره برده (۲) و پس از آن متن کامل آن در ضمیمهٔ کتیبهٔ انصار چاپ اصفهان (۳) نشر شده بود و سپس در " اسناد و مکاتبات تاریخی " آقای دکتر نوائی (۴) و مجموعهٔ فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو (۵) نشر شده است. اخیرا " برای چندمین بار در مجلهٔ بررسی‌های تاریخی هم تجدید چاپ شده و عکس سند نیز ضمیمه گردیده است (۶). اصل آن در موزهٔ بانک سپه در تهران است.

۲) فرمان شاه اسماعیل مورخ ۱۰ ذح ـ ۹۱۸ در واگذاردن مبلغ سی وهشت هزار دینار تبریزی از موضع وبس گلپایگان به سیورغال خواجه کمال الدین ابوالفتح مشرف خزانه (فرزند خواجه جلال الدولهٔ مزبور)، چاپ شده در ضمیمهٔ کتیبهٔ انصار (۷) و اسناد و مکاتبات تاریخی آقای نوائی (۸). تجدید چاپ شده در مجلهٔ بررسی‌های تاریخی همراه عکس آن (۹). اصل این یکی هم در موزهٔ بانک سپه است.

۳) وقف‌نامهٔ مدرسهٔ نوریهٔ اصفهان از نورالدین محمد جابری اصفهانی نوادهٔ همان خواجه جلال الدوله (۱۰)، با تولیت فرزندان او میرزا نظام الدین مسعود و میرزا رضی الدین محمد ونظارت دو فرزند دیگرش میرزا هدایت‌الله و میرزا جمال الدین محمد، مورخ رجب ۱۰۵۸ با الحاقیه مورخ اوائل صفر ۱۰۷۱، چاپ شده در تاریخچهٔ اوقاف اصفهان (۱۱) به حروف و بخش هایی بهٔ عکس نیز (۱۲).

۴) فرمان شاه‌سلیمان مورخ ع ۲ ـ ۱۰۷۹ در مورد معافیت اولاد جابر بن عبدالله انصاری از مالیات و حقوق دیوانی که به تجویز میرزا ابوصالح صدر، با اشاره به فرمان مورخ رجب

۱۰۵۷ شاه عباس دوم در این باب ، با ذکر نام نه تن از جابریان که در تبریز مقیم بوده اند ، چاپ حاجی حسین آقا نحجوانی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز و از آنجا در چهل مقالهٔ همو (۱۳) به عکس و حروف .

۵) فرمان شاه سلیمان مورخ ۱۰۹۷ در واگذاردن وزارت و بیگلربیگی شیروان به میرزاهدایت اللهجابری که پیش ترها نزد مالک آن منوچهر زری باف در تهران دیده بودم و اکنون در سازمان اسناد است (۱۴).

۶) فرمان شاه سلطان حسین مورخ ۱۱۲۹ به نام میرزا محمد علی جابری کلانتر اصفهان، متعلق به منوچهر زری باف و منتقل شده به سازمان اسناد (۱۵).

۷) فرمان همان پادشاه مورخ ۱۱۴۲ در بارهٔ مواجب دیوانی میرزا زین‌العابدین جابری اصفهانی به شرح فوق (۱۶).

۳ ــ اسنــاد موزهٔ بریتانیا :

در موزهٔ بریتانیا تعدادی احکام و فرامین فارسی از دورهٔ صفوی و آق قویونلــو هست که وسیلهٔ آقای هربرت بوس H.BUSSE ایرانشناس معاصر آلمانی مـــورد مطالعه قرار گرفته و متن و عکس آنها با شرح و وصف کامل در کتابی با نام و مشخصات زیر به چاپ رسیده است :

Untersuchungen Zum Islamischen Kauzleiwesen.Deutschen-Archaologischen Instituts Kairo (Islamesche Reihe Band_ 7). Kaivo,1959.

بخشی از این اسناد بار دیگر نیز در مجلهٔ بررسی های تاریخی به عکس و حروف نشر شده است (۱۷) جز آن که در هریک از این دو ماخذ احکامی هست که در دیگری نیست .
از این مجموعه چند سند مربوط به اصفهان است بدین شرح :

۱) فرمان شاه محمد خدابنده مورخ ع ۲ ــ ۹۸۶ در مورد مواجب نورالدین محمد مدرس اصفهانی (۱۸).

۲) فرمان شاه صفی مورخ ذح ــ ۱۰۳۹ در بخشیدن یک راس نیزه شتر قربانی به عبدالرزاق ساکن جوباره (۱۹).

۳) فرمان شاه عباس دوم مورخ ۱۰۵۲ د مورد فرنگیانی که در اصفهان توطن داشته اند (۲۰).

۴) فرمان شاه سلیمان مورخ شوال ۱۰۸۴ در باب مستمری اولاد میرزا صالح تبریزی ساکن دار السلطنهٔ اصفهان (۲۱).

۵) فرمان همان پادشاه مورخ رمضان ۱۰۹۴ در بارهٔ رعایای ارامنهٔ جولاهی ساکن دار ــ [redacted]

السلطنهٔ اصفهان (۲۲).

۶) فرمان شاه سلطان‌حسین مورخ رجب ۱۱۳۰ در واگذاردن خانهٔ میرزا قوام الدین محمد در اصفهان به سکنای کپیان فرنگی (۲۳).

۷) فرمان همان‌پادشاه‌مورخ ج ۱ – ۱۱۲۵ در بارهٔ دوتن از سادات حسینی امامی عریضی اصفهان (۲۴).

۸) فرمان‌شاه‌طهماسب دوم‌مورخ ع ۲ – ۱۱۴۳؛ دربارهٔ چند تن دیگر ازهمان سادات (۲۵).

این دو سند اخیر جزء احکامی است که تنها در مقالهٔ یاد شده آمده چون درست خوانده نشده و در چاپ هم درهم ریخته است ، متن درست در اینجا براساس عکس آن دو سند چاپ می‌رسد :

(۱)

حکم جهان مطاع شد آن که چون دراین وقت سیادت و افادت و نجابت پناهان شمسا میرزا محمدربیع و نظاما میرزا ابوطالب حسینی امامی و سایر سادات امامی متولیان شرعی مزارین کثیرالانوارین امام زاده‌های واجب التعظیم و التکریم امام‌زاده زین العابدین وامام زاده ابراهیم علیهما الف التحیة والسلام وبقعهٔ متبرکهٔ منسوبه به حضرت‌سید الساجدین وامام المتقین و زین العابدین (...) به عرض رسانیدند که از قدیم الایام الی الآن غلهٔ موقوفات و رقبات اجدادی ایشان که تولیت آن با ایشان است به شش دانگ فیمابین اولاد ذکور سادات مزبور منقسم می‌شود و مبلغ هفت تومان ونه هزار وپانصدوسی دینار (۲۶) و کسری مال و جهات املاک سرکار مزبور است که مالا" وخارجا" اربابی و رعیتی آن به موجب ارقام و احکام سلاطین سلف انار الله برهانهم مؤکد به‌لعنت‌نامه به سیورغال ابدی و احسان سرمدی مقرر بوده و از آن‌جمله مبلغ سه تومان و چهار هزار وسی صدوبیست وسه دینار مع خارج المال اربابی و رعیتی از استمرار افتاده که از دفتر جزو اصفهان حواله‌می‌نمایند و در زمان نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان (شاه بابا ام انارالله برهانه) مرحوم سید علی ابن عم ایشان که در سیورغال مزبور یک دانگ شرکت داشته مجموع شش دانگ را به اسم خودامضاء نموده‌بوده و بعد از عرض سادات متولیان مذکور و مقرر شدن .... و به حقیقت رسیدن مرحمت پناه ملامحمد باقر مجلسی ارقام امضای مرحوم میرسیدعلی از مشارالیه گرفته و مقرر شده که ارقام امضاء به دستور قدیم به شش دانگ فیمابین متولیان صادر گردد و رقم امضای یک دانگ رسید مرحوم میرسیدعلی مذکور از ابتداء توشقان ئیل به اولاد او شفقت شده و چون تا حال رقم امضای پنج دانگ تتمه به ایشان داده نشده از دفتر جزو

اصفهان حواله می نمایند و استدعا نمودند که رقم امضای سه پنج دانگ ارباب و رعیت [redacted]



املاک مزبور مالا " وخارجا " به دستور امضای یک دانگ رسد اولاد مرحوم میر سید علی به ایشان عنایت شود و از سرکار خاصه تصدیق نمودند که ارقام امضای نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکانی در باب سیورغال مزبور به موجب ضمن صادر گردیده و در این ولا برطبق عرض میرزا یحیی و غیره اولاد مرحوم میرسید علی امامی که استدعای امضای یک دانگ از جمله شش دانگ سیورغال مزبور نموده بودند حسب الرقم که به تاریخ . . . شهر جمادی الاول سنهٔ ۱۱۲۳ شرف صدور یافته از ابتداء توشقان ئیل یک دانگ مذکور در وجه ایشان مرحمت گردیده که به شرح ارقام و احکام در بارهٔ ایشان ممضی بوده باشد و مستوفی دارالسلطنهٔ اصفهان تصدیق نمود که اصل جمع املاک موقوفات متولیان بقعهٔ مزبوره مبلغ هفت تومان و هشت هزار و بیست وپنج دینار(۲۷)از بابت محال مزبورهٔ ذیل :

(۲۸) . . . .

است و از آن جمله مال اربابی مبلغ چهار تومان و شش هزار وهشت صدونود و شش‌دینار ونیم به شرحی که در تحت هر محل نوشته شده از حسنو جمع مال اربابی دارالسلطنهٔ مزبوره وضع و به سیورغال عمل و تتمه به اسم متولیان بقعهٔ مذکور . . . و مال و خارج اربابی آنها هر ساله حسب برآورد به اسم متولیان و مال و خارج رعیتی هریک به اسم رعایا بنحواه نقد . . . . و از سر رشتهٔ ارقام در باب معاف بودن املاک موقوفات‌مزبوره از حوالات و اخراجات تصدیق نمودند که رقم اشرف به تاریخ شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۱۲۵ صادر شده مضمون آن که چون در این وقت مقرر شده که احکام ارقامی که در باب موضوع بودن بعضی محال از حسنو بنیچهٔ اخراجات از سنوات سابقه الی الآن‌شرف‌صدور یافته در خصوص توجیه تفنگچی که در این سال مقرر گشته که از محال و اصناف دار السلطنهٔ اصفهان جهت کسر بلوکات مین باشان سرکار تفنگچی و توپخانهٔ مبارکه‌گرفته شود و . . . . . . تفنگچی‌مذکور بر کل محال نوبت شود. و در این وقت سیادت ونجابت پناه میرزا ابوالقاسم حسینی امامی متولی بقعهٔ متبرکه مذکوره احکام مطاعهٔ سلاطین جنت مکین را که در باب معروریات متولیان بقعهٔ شریفه شرف صدور یافته ابراز نمود که در شان زمان نواب خاقان سلیمان شان(شاه اسماعیل علیه رحمة ربه الجلیل) که سواد آن را به مهر مرحمت پناه آقاحسین خوانساری در دست داشت قید شده که هرحکم و پروانچه و نشان و جواب واجب العرض که در باب مسلمات و سیورغالات اصفهان صادر شده باشد یا شود مالا " و خارجا " آن احکام را سوای مسلمات و معلقات متولیان مزبوره دانسته و به علت مال مکرر مزاحمت نرسانند و حکمی که در باب خارج که رعایا عاما " کاینا " من کان دست یکی دارند صادر شده مسلمی متولیان مزبوره را از آن حکم

مفروز دانند و هر حکم که در باب مسلمیات ممالک یا اصفهان می‌شود هیچ‌نسبتی به مسلمی سادات مزبوره ندارد که مسلمی متولیان مذکور را دانسته و دربسته مالا" وخارجا" و سرعویا "از جمیع احکام مستثنی، فرموده‌ایم یقین دانند که هرکس بر محال مسلمی متولیان مزبوره حوالتی می‌نماید یزید و مردود مطلق است و چون متولی بقعهٔ مزبوره عرض‌نماید آن کس را به قتل خواهیم آورد و مطلقا به هیچ عذر موقوف نخواهیم داشت و همچنین مقرر فرمودیم‌که اگر یکی از عمال اصفهان به قلیل و کثیر حوالتی بر مسلمیات ومتعلقات متولیان بقعهٔ مزبوره نماید حاکم آن کس را به قتل آورد و هیچ آفریده باز خواست‌ننماید و اموال آن کس را جهت سرکار خاصهٔ شریفه ضبط نمایند. بنابراین مقرر فرمودیم که شروح نشان واجب‌الاذعان مذکه، و سایر احکام وارقام که در باب مسلمیات و متعلقات متولیان بقعهٔ مشرف مذکوره شرف صدور یافته به امضای اشرف ممضی و منفذ بوده‌وبه‌علت تفنگچی مذکور وسایراخراجات به هر اسم و رسم که بوده باشد حوالتی بر مسلمیات متولیان بقعهٔ متبرکهٔ مزبوره ننمایند و در هر باب به دستور قدیم عمل نمایند".

بنابراین شمه‌ای از شفقت شاهانه شامل حال سیادت ونجابت پناهان میرزا محمدربیع و میرزا ابوطالب مشارالیهما و سایر سادات امامی متولیان بقعهٔ شریفهٔ مزبوره و مزارات متبرکات مذکوره فرموده، رسد پنج دانگ مبلغ سه تومان و سه هزار و سیصد و بیست و هشت دینار(۲۹)اصل جمع از جملهٔ مبلغ هفت تومان و نه هزار وپانصد وسی دینار و کسری که از قرار تصدیق سرکار خاصه سابقا" به سیورغال متولیان مذکوره مقرر بوده والحال مدتی است‌که از استمرار افتاده‌و از آن جمله‌رسد یک دانگ که حصهٔ مرحوم میر سید علی بوده در معاملهٔ توشقان ئیل به‌دستور مرحوم مزبور به اسم ورثهٔ او به امضاء رسیده و تتمه باقی است از ابتداء ئیلان ئیل با خارج المال اربابی و رعیتی آن به شرح و دستور رقم‌امضای ورثهٔ مرحوم میر سیدعلی مزبور در وجه سادات متولیان مذکوره شفقت و مرحمت فرموده، ارزانی داشتیم که هریک به قدر حصه و رسد متصرف شده، دخل‌در رسد یکدیگر ننموده، به‌دعا گوئی دوام دولت بی‌زوال قیام نمایند، وزیر و مستوفی و عمال دارالسلطنهٔ اصفهان من بعد از ابتداء سنهٔ مزبوره مال و خارج‌اربابی و رعیتی رسد پنج دانگ مبلغ مذکور را به دستور یک دانگ رسد اولاد میر سیدعلی آنچه رسد اربابی باشد به سادات متولیان حواله ننمایند و آنچه رسد رعیتی باشد به متولیان مزبوره تنخواه دهند و خود باز یافت و صرف مصارف بقعهٔ مزبوره نمایند واز مخالفت مضمون نشان نواب خاقان سلیمان شان که به شرح فوق به امضای نواب همایون‌ما رسیده احتراز و اجتناب لازم شناسند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور رسد پنج دانگ مال و خارج

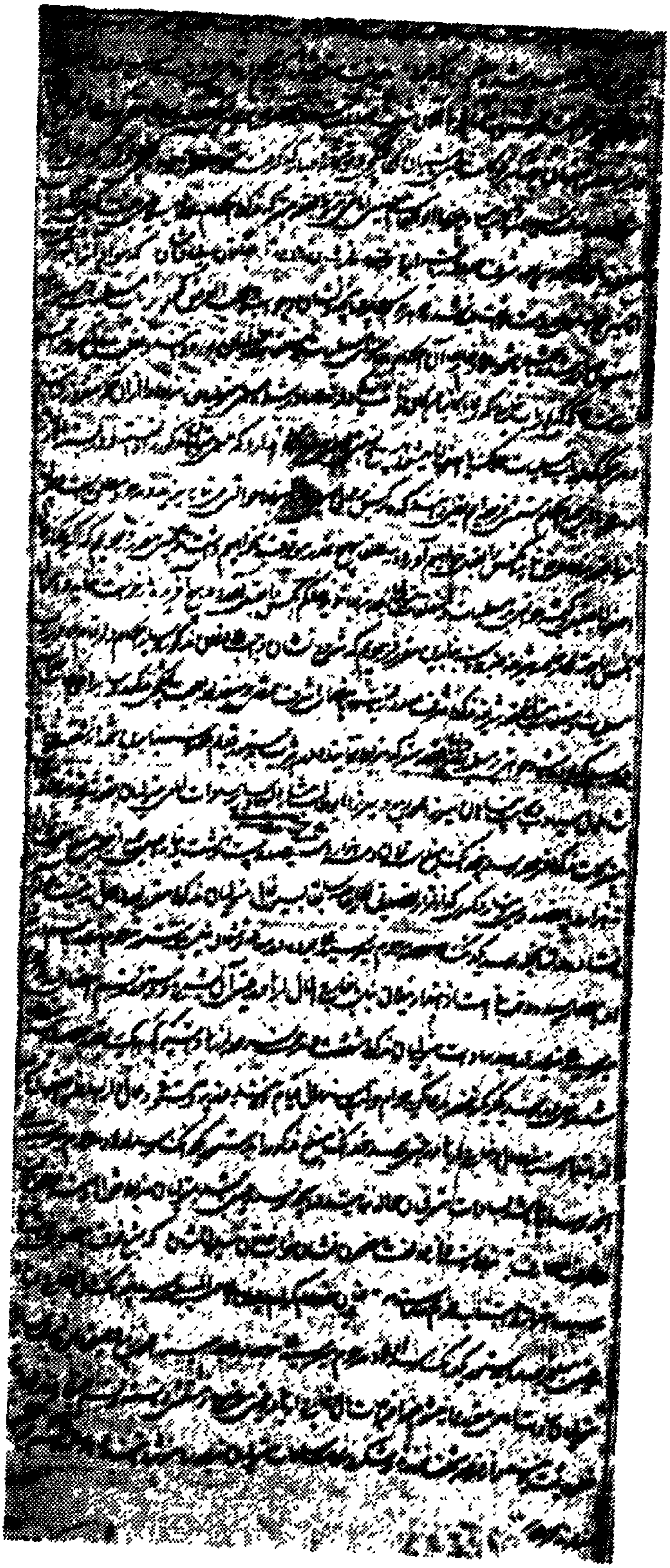
اربابی و رعیتی مبلغ مزبور را به دستور یک دانگ رسد اولاد مرحوم میر سیدعلی مزبور در وجه میرزا محمد ربیع و میرزا ابوطالب و سایر متولیان سادات امامی مقرر و از حشو بنیچهٔ اخراجات مال وخارج اربابی و رعیتی موضوع و مستثنی دانسته، رقم این عارفه را در دفاتر خلود ثبت‌نمایند واز فرموده تخلف نورزند و شکر و شکایت سادات‌متولیان مزبور را مؤثر دانند وهر ساله رقم مجدد طلب ندارند.

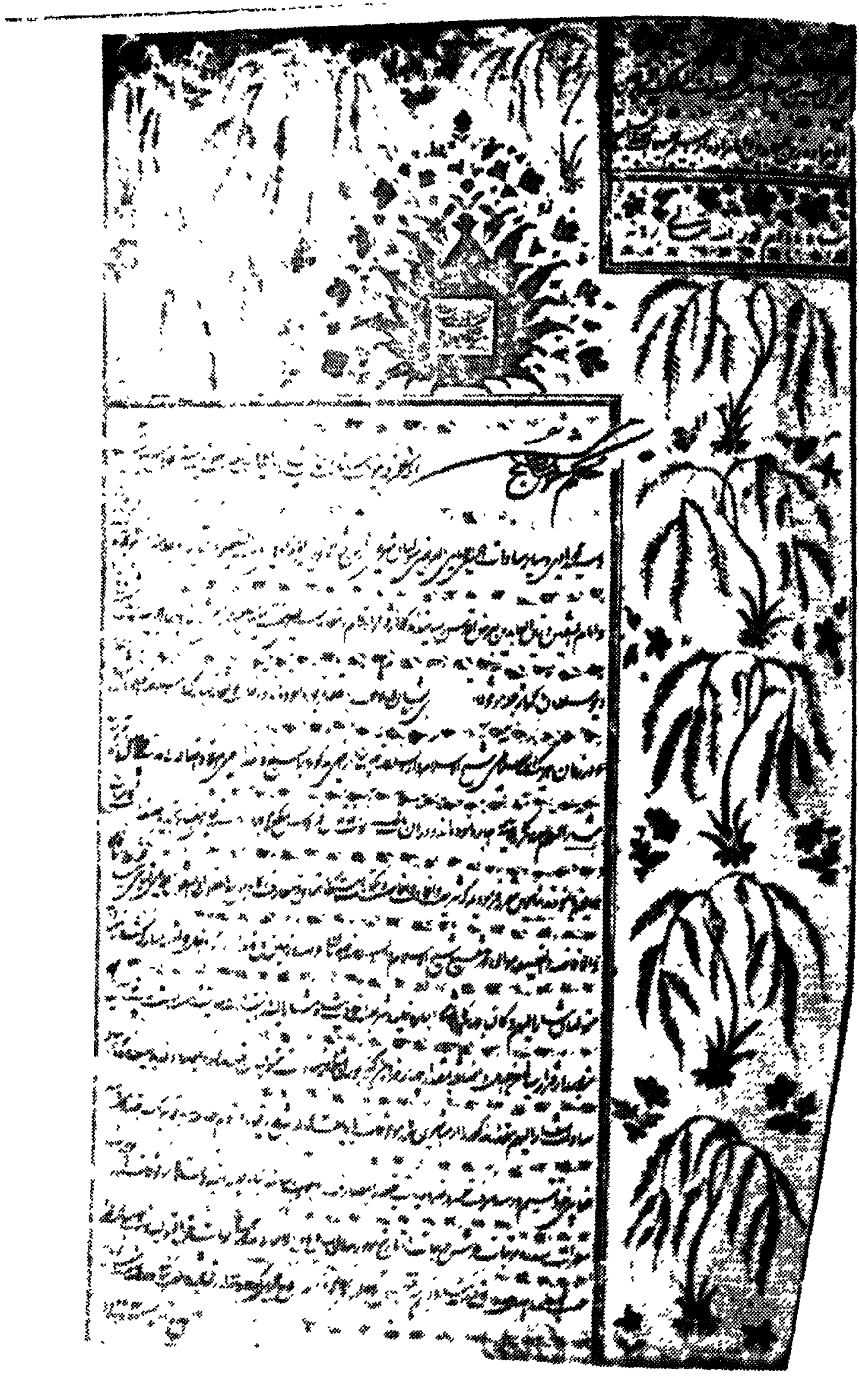
تحریراً " فی جمادی الاولی سنهٔ ۱۱۲۵ (۳۰).

(۲)

حکم جهان مطاع شد آن که چون در این وقت سیادت و نجابت پناهان افادت و افاضت وصلاحیت دستگاهان سید اسدالله و سید حسین(۳۱) و سید محمد هادی و سایرسادات الحسینی الامامی العریضی متولیان شرعی مزارین کبیرالانوارین‌امام زاده‌های واجب التعظیم والتکریم (امام زاده زین العابدین و امام زاده ابراهیم علیهما الف التحیة والسلام) و بقعهٔ متبرکه منسوبه به حضرت سیدالساجدین و امام‌المتقین و زین‌العابدین (علی بن الحسین علیهما افضل الصلوات الملک المشرقین) بـه‌عرض اقدس رسانیدند که از قرار ارقام و احکام سلاطین جنت مکین سلف مواری هشتاد و چهار جریب زمین مشهور به باغ دیو سلطان که از جملهٔ موقوفات ....ی(۳۲)ایشان‌ووقف بر بقعهٔ مزبوره نموده‌اند و داخل دولتخانهٔ مبارکهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان شده و در زمان‌هریک از سلاطین شیخ الاسلام دارالسلطنهٔ اصفهان‌اراضی مذکوره را به مبلغ ومقدار معین اصلاً " واضافه " الی مدت پنج سال از متولیان مشارالیهم جهت سرکار خاصهٔ شریفه اجاره نموده‌اند و در آن‌باب رقم‌نواب خاقان فردوس‌مکانی شاه بابا ام انارالله تعالی برهانه را ابراز و استدعای امضاء و تجدید صیغه از نواب کامیاب همایـون مـا نمودند.

بنابراین مقرر فرمودیم که شریعت وافادت و افاضت و کمالات دستگاه حقـایق و معارف آگاه جامع المعقول والمنقول علامی فهامی سمیاً " للشریعـه و الافاده والافاضه و الفضیله مولانا محمد شفیع شیخ الاسلام دارالسلطنهٔ اصفهان عرصه و زمین باغ مذکوررا که داخل دولتخانهٔ مبارکه شده از سادات متولیان مشارالیهم و کالتاً " جهت سـرکار خاصهٔ شریفه اجاره نماید و شریعت وافادت پناه مشارالیه از ابتداء سه ماههٔ ایت ئیـل لغایت مدت پنج سال اراضی مزبور را از قرار سنوالی(۳۳)من اصل و اضافه به مقدار چهار هزار من .... به وزن شاه از سادات متولیان بقعهٔ مذکوره اجاره و تجدید صیغـه نموده که هرساله سادات مشارالیهم مقدار مذکور را از مباشرین سرکار موقوفات باز یافـت کـه نظربه‌شروح‌وقیودارقام مطاعهٔ سابقه‌هریک‌بقدرالحصه‌ورسد فی‌ما‌بین‌خودتقسیم و رسد صرف





تقسیم وضروریات بقعه را به مصارف وجوب رسانند . بناء " علیه وزیر و مستوفی موقوفات سرکار حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات از تاریخ مزبور سال به سال مال الاجاره مدکور را از بابت حق التولیهٔ نواب کامیاب همایون حسب المسطور واصل سادات عالیات مشارالیهم ساخته ، قبض بازیافت نمایند که از آن قراربه خرج مجری گردد و هرساله رقم مجدد طلب ننمایند و در عهده شناسند .

تحریرا " في شهر ربیع الثاني سنهٔ ۱۱۴۳(۳۴).

۱ ــ آثار حاجی میرزا حسن خان جابری انصاری و تدکرة القبور آقای مهدوی : ص ۲۷۱ــ ۲۷۲ دیده شود .

۲ ــ ترجمهٔ فارسی : ۲۰۷ ــ ۲۰۹ واصل انگلیسی ص۱۰۳ ــ ۱۰۲ چاپ اول .

۳ ــ مورخ شوال ۱۳۲۵ ، شمارهٔ ۱ .

۴ ــ ج ۲ (شاه اسماعیل) ص ۱۵ ــ ۱۷ .

۵ ــ ص ۱۲۳ تا ۱۲۷ .

۶ ــ شمارهٔ ۴ سال یازدهم : ۱۳۶ ــ ۱۳۹ .

۷ ــ شمارهٔ ۱ ، ص ۶۵ .

۸ ــ ج ۲ (شاه اسماعیل) ، ص ۱۰۷ ــ ۱۱۰ .

۹ ــ شمارهٔ ۴ سال یازدهم : ۱۴۳ ــ ۱۴۷ .

۱۰ ــ تاریخچهٔ اوقاف اصفهان : ۷۴ .

۱۱ ــ صفحات ۷۶ تا ۱۱۰ .

۱۲ــ در بارهٔ مدرسهٔ نوریه شرحی در "آثار ملی اصفهان" رفیعی مهر آبادی هست (صفحهٔ ۵۰۳) .

۱۳ــ صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷ .

۱۴ــ ببینید مجلهٔ راهنمای کتاب ، شمارهٔ ۴ ــ ۶ سال هفدهم : ص ۴۱۰ .

۱۵ــ همان ماخذ : ۴۱۱ .

۱۶ــ ایضا " : ۴۱۱ .

۱۷ــ شمارهٔ ۴ سال چهارم ، صفحات ۲۲۳ ــ ۲۶۴ .

۱۸ــ Busse : ۱۸ تا ۱۸۲ ، سند شماره ۹ بررسی های تاریخی ، شمارهٔ یاد سده : سند شمارهٔ ۱۶ در عکس ها / کتاب یکصد وپنجاه سند تاریخی قائم مقامی : ۳۰ .

۱۹ــ بررسی‌های تاریخی سند شماره ۶

۲۰ــ Busse: ۱۹۰ هـ ۱۹۱ سند شماره ۱۲ ــ بررسی‌های تاریخی شماره یاد شده سندشماره ۱۶ در عکس‌ها کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی قائم مقامی: + ۳۰

۲۱- Busse : ۲۰۸ - ۲۰۹ ، سند شماره‌ٔ ۱۸ / بررسی‌های تاریخی : سند شماره‌ٔ ۱۱ .

۲۲- Busse : ۲۱۲ - ۲۱۳ سند شماره‌ٔ ۲۰ / بررسی‌های تاریخی : سند شماره ۱۲ .

۲۳- Busse : ۲۲۰ سند شماره‌ٔ ۲۳ / بررسی های تاریخی : شماره‌ٔ ۱۴ عکس ها .

۲۴- بررسی های تاریخی : شماره‌ٔ ۱۳ عکس ها .

۲۵- ایضا" : شماره‌ٔ ۱۵ عکس ها .

۲۶- رقم به حروف و سیاق .

۲۷- رقم به حروف و سیاق .

۲۸- از روی عکس خوانده شده ، تنها برخی نام ها چون دولت آباد برخوار و نسحان و و فهاب و سید آباد مشخص است .

۲۹- رقم به حروف وسیاق .

۳۰- این سند چنانکه گفته شد درمجله‌ٔ بررسیهای تاریخی با اغلاط فراوان خوانده شده و در چاپ به طرز عجیبی چنان در هم ریخته که اصلا" قابل استفاده نیست .

۳۱- علی الطاهر .

۳۲- احدادی (؟)

۳۳- سالی (؟)

۳۴- از این خاندان است علی بن محمد حسینی امامی عریضی اصفهانی معاصر شاه سلیمان صفوی ، نگارنده‌ٔ مجمع البحرین در ۴۵ مجلد و هشت بهشت و مترجم شفا و آثار دیگر

بزیر پای پیلان در شدن پست
بدریا غرقه گشتن همچو ماهی

به از پیش خسیسان داشتن دست
از آن به کز وزغ زنهار خواهی

نظامی

* * *

با آنکه در استخوان نماند رگ و پی
گردن منه از خصم بود رستم زال

از خانه تسلیم منه بیرون پی
منت مکش ار دوست بود حاتم طی

خواجه نصیر طوسی

از محمد وکیل

سخنان نافذ وجاوید

۱۱۳=((ایکاش‌همه‌رومیان‌یک‌سرداشتندومن بایک ضربه‌شمشیرآن‌سررا برزمین‌مانداختم))
سخن نرون امپراطور خونخوار و دیوانه رم قدیم (سال۵۴ میلادی) این امبراطور به گفته‌راسین‌نامش‌درهمه‌نسلها بزشتی و بیدادگری باقی خواهد ماند و بگفته‌سناتورهای روم ((دشمن شماره یک ملت)) بود .
مقصودنگارنده از ذکر سخن این امپراطور دیوانه یادآوری نکتهٔ بسیار مهم بسازمان ملل متحداست که امروز پس از قرنها خونریزی و آدمکشی بسود انسانیت و برای بقاء تمدن بشری بوجود آمده است .
نرون‌امپراطورروم بیمارروانی بود . بیماری که‌مادر و همسر و هزاران زن و مردعیسوی را نابود کرد ، بیماری که شهر رم را بآتش کشید و سرانجام خودکشی کرد . پس از او در سرگذشت تاریخ بشر افراد دیوانه و بیماران روحی که میلیونها تن انسان رابه خاک و خون کشاندند فراوان دیده میشود آتیلا ـ چنگیز ـ تیمورلنگ و . . .
اینان‌باانگیزه‌های گوناگون چون علل اقتصادی ـ نژادی ـ متجاوز سرزمینهای طلا خیز ظاهرا" بعنوان رفاه ملت ولی در حقیقت بخاطر بیماری روانی آتش افروز جنگ شدند .
برای‌استقرار صلح پایدار سازمان ملل باید بتاء سیس یک اداره نظارت اقدام‌نماید ـ اداره‌نظارتی‌که کیفیت روحی زمامداران و فرمانروایان جهان را زیر نظر داشته باشد و بمحض‌اینکه زمامداری‌فاقد تعادل روانی بوده او را از کار بازدارد ـ امروز در جهان مشکلی نیست‌که‌قابل حل‌نباشدمسئله فقر ـ بیکاری ـ نادانی مسکن با همکاری ملتها بدون اینکه بآئین و کیش و مرام یکدیگر کار داشته باشند حل میشود و نباید انگیزه برای بر پا کردن جنگ که بافنای انسان و تمدن انسان مرادف است باشد . جهان و ملت‌هانباید اجازه‌دهند که نرون‌ها در لباسهای‌مختلف و با عناوین مسلکها و مرامها و سخنان فریبنده و نمایش قدرت نظامی بکشتار دست بزنند .
سازمان‌ملل‌باید مانند مربی و معلم و پدر بر پایهٔ بهترین تعالیم خداوندی‌که‌همان

روش و رویه حضرت حتمی مرتبت محمد مصطفی ص پیامبر گرامی اسلام است بر فرد فرد انسانها از هر قوم و ملتی که باشد چه سفید چه سیاه چه قرمز چه زرد نظارت نمایند تا سر براه سر نور حقیقت و راستی بیایند و پیش بروند و برای مدیریت دراین موضوع نظارت بر رفتار سیاسی و اقتصادی فرمانروایان لازم است .

۱۱۴ =((دل را دلائلی است که عقل بدان راه ندارد)) .
سخن پاسکال دانشمند ریاضی دان کشورفرانسه .
پاسکال در مطالعه شخصیت انسان نظرات ارزنده دارد و انسان را باوجود عقل واحساس درمعرض جهل و لغزشی می بیند ـ بعقیده او احساسات عالی در انسان وقتی بدید می آید که ایمان بخداوند بزرگ در قلب او نیرومند شود .

۱۱۵ =((آیا ننگ نیست ؟ ! هنگامی که سزار مرا سر فراز نموده و در بستر بیماری بدیدارم آمده است نوکری پست مرا متهم بدزدی کند و بگوید که جواهرات گرانبها را پنهان کرده‌ام .
اینها چند تکه آرایش و ابزار زنانه ایست که برداشته‌ام و مورد نیاز هر زنی است ، من دزد نیستم .
آخرین سخن کلئوپاترا ملکه زیبای مصر در بستر بیماری در پیشگاه سزار .
این گفته پایان ماجرای اندوهبار و غم انگیز زندگی زیباترین ملکه‌های جهان قدیم است آغاز این پایان از اینجا شروع میشود که آنتونی سردار روم که سالها در مصرمانده و سرگرم عشقبازی با کلئوپاترا بود مورد تعقیب مجلس سنای روم واقع گردید و سزار مأموریت داشت که او را سرکوب و اسیر نماید . اما آنتونی درخاک مصر خودکشی کرد و کلئوپاترا از اندوه و غم در بستر بیماری افتاد ـ سزار بعنوان عیادت بدیدار اورفت ولی مقصود او از این دیدار گرفتن جواهرات و ذخائر طلا و نقره بود که ملکه درکاخ داشت . سزار برار مراسم دلجوئی و احوالپرسی صورتی از جواهرات و کیسه‌های طلا و نقره جلوی او گذاشت کلئوپاترا رااسکت خورده و بیمار ناچار در برابر فاتحی دلیر چون سزار جواهرات و طلا و نقره خود را تسلیم کرد . دراین وقت یکی از درباریان او گفت ای سزار بزرگ ملکه بهترین جواهرات را برای خود پنهان کرده است . کلئوپاترا با شنیدن این سخن عصبی شد و زارو نزار از جا برخاست و در حالیکه میلرزید چند سیلی بصورت آن مرد زد وسخن بالا را گفت و بی حال بزمین افتاد .
سزار او را در بستر خواباند و با آرامی و ادب گفت آنچه را نگاهداشتی مال تو و برای ... نگاهدار ... هرچه میخواهی بکن رفتار من در باره تو بهتر از آن خواهد بود

کلئوپاتراپس ازتحویل جواهرات و طلا و نقره‌بالای گور آنتونی رفت و زار زار گریست گیسوان کند و برسینه مشت‌ها کوبید سپس بکاخ برگشت و در اطاق خواب سبدمیوه‌ای که در آن ماری پنهان کرده بود پیش‌آورد و با سنجاق سر مار را تحریک کرد تا دو جای بازوی او را گزید و او چون سنگ برزمین افتاد و مرد .

چنین بود پایان زنـدگی ملکه زیبائی که بازیبائی سحرانگیز خود فرمانروایان رم را بزانو در آورده بود وسالها برمصر حکومت میکردخودکشی او بگفته سرداری کارنیکی بود که شایستهٔ بازمانده شاهان است .

۱۱۶=((برای‌توای‌خلیفه آسیائی بسازم که با روزگار بگردد و در جهان مشهور شود))

سخن فیروزیا ابولولوکشنده عمربن الخطاب بن نوفل بن عبدالعزی دومین خلیفـه اسلام‌خطاب بعمر فیروز نسبت بعمربن الخطاب کینه سختی داشت و این کینه‌بیشتر ازاین‌نظر بودکه سپاهیان‌عرب ضمن ویرانی شهرهای‌ایران بزرگترین کتابخانه‌جهان آنروزراکه کتابخانه ساسانی نام داشت آتش زدند و هزاران جلد کتاب محتوی علوم عقلی و فلسفی ایرانی و یونانی بآتش سوخت ـ فیروز هفته‌ها نقشه کشتن عمر رادر سر میپروراند روزی باو برخورد و با وی سخن گفت و خواست تا عمر آزادی او را از مغیره‌که مالک اوبود بخرد عمر گفت اگر هنر وصنعتی‌میدانی‌بگو تا ترا آزاد کنم‌فیروز گفت درودگری ،آهنگری ، نقاشی نیکو میدانم ، عمر باو ساختن‌آسیائی را سفارش داد و گفت هنر تو را در کار ساختن این آسیا خواهیم دید فیروز در پاسخ سخن بالا را گفت ـ عمر پس از شنیدن پاسخ فیروز نگاهی باو کرد و روی بحاضرین نمودو گفت‌می‌شنویدغلامی‌مرا تهدید میکند شیوخ‌و امراء عرب که حضور داشتند بخندیدند و گفتندیا امیرالمؤ نین‌اسرای ایرانی لاف و گزاف بسیار میزنند و ارزشی ندارد .

این‌جوان حساس میهن‌پرست چندروز بعدهنگامی که عمر از مسجد ببرون‌آمدناگهان با دشنه بروی حمله کرد و شکم او را درید .

(ر . ک .ترورهای‌سیاسی تالیف‌سرتیپ یکرنگیان)

۱۱۷=(درهرانسان ،درهرساعت ، دو گرایش همزمان وجوددارد‌یکی بسوی خدا ،دیگری بسوی شیطان))

این‌سخن بودلراست‌که‌دریادداشتهای خصوصی‌یاد کرده است . همزیستی‌احساسهای متضاد در انسان در آثار بسیاری از نویسندگان نامی جهان دیده میشود اماهیچیک نتوانسته‌اند راه قاطع برای نابودی احساسات شیطانی نشان دهند .

تنهاپیامبران که بالای همه پیامبر راستین اسلام است انسان را از پیروی راه‌شیطانی کهس انجامش سقوط و نابودیست بازداشته‌اند [redacted]

آن‌حتمی دانسته است‌باین دلیل‌که بدی‌و فعل بد ، خوبی و کارنیک مانند دستگاههای الکترونیکی بخود فاعل بر میگرددو توبه و بازگشت از راه بد توانائی شخص را برای قبول ،مجــازات نیرومی بخشد بحدیکه گناهکار آرزوی مجازات میکنــد تا باری که‌بر روح او سنگینی میکند سبک شود و او را بسختی از پا در نیاورد .

۱۱۸=((وقتی کسی پیوستگی به میهنش ندارد ، دیگر خدا ندارد))

سخن اسناد روگبن‌بمخلوق نویسنده روسی است . ماتریالیسم و پیروان‌ماده که جهان‌را وطن خود میدانند فاقد احساس خیــر و شــر هستنــد برای هر فردی در جهـــان ارتباطات نامرئی با خاکی که در آنجا تولد یافته ،بزرگ شده ، و با مردمش آشنائی پیدا کرده وجود دارد این ارتباط ایجاد حسن‌دلبستگی غریزی بوجود میآورد که ما آنرا ((هوای وطن)) میگوئیم ـ مسافری که مدتی از میهن خود دورشد دلش‌هوای وطن میکند و آن سیمهای نامرئی که او را با کشورش مرتبط میکند بلرزش در میاید ـ گاهی دوری‌از وطن‌موجب بیماری‌و هلاکت شخص میشوداینکه پیامبرگرامی‌اسلام‌فرموده است حب الوطن من الایمان نمودار عظت و بزرگی این‌احساس است .

۱۱۹=((ترس از مرگ ، حساس تراست تا خود مرگ))

سخن پوپلیوس سیروس

بیشتر از دانشمندان و برخی از پزشکان نیاندیشیدن بمرگ را توصیه میکنند ـ لارو شفوکو گفته است که محکومین بمرگ پاره‌اوقات خودرا بمرگ بی اعتنانشان میدهنــد اما درحقیقت خود ترسی است از مقابله با مرگ این بی اعتنائی‌و تحقیر مرگ درروح آنان مانند پارچه ایست در برابر چشمشان .

لابرویف دانشمند و حکیم فرانسوی نیز میگوید ((مرگ یکبار بیش نیست ولی درتمام لحظات عمر آنرا احساس میکنند پذیرفتن‌آن‌بسیارآسانتراست تادرتشویق‌رسیدن‌آن)).

۱۲۰=((اسبی‌باسب دیگرنمیگوید من از تو بهترم چرا که افسارم از طلا وزین و برگم‌زرین است بلکه گوید چابکترم))

سخن اپیکتت فیلسوف رومی که ۵۰ سال عمر کرد و سخنان او در مارک اورل‌امپراطور رم‌مؤثر بود .

موضوع ارزش واقعی انسانها است که آدمی همنوع خودرا نسبت بدارائی و مال دنیا می‌سنجد در حالیکه حیوانات را نسبت به نهاد اصلی .

پاسکال در اندیشه‌ها ورسالات خودباین‌موضوع اشاره کرده‌است .

(باندیشه‌ها و رسالت پاسکال قسمت پنجم‌ص۳۷۸ و حاشیه مترجم دانشمند مهندس رضامشایخی مراجعه فــرمائیـــد)

[redacted]

خاطرات ماشاءالله خان کاشی ۱۹



نایب‌حسین کاشی (نفر نشسته وسط) باتفاق ماشاءالله خان، پسرش، وگروهی‌ازیاران متفق‌خود...

خبر به من رسید فورا" عده‌ای را به‌سرکردگی‌رضاخان‌جوزانی‌وجعفر قلی‌خان به‌اردستان فرستادم با سردار صولت جنگ کرده و او را فراری‌نمودند چون دختر سهام السلطنه عیال سردار صولت بودو شکست خوردن‌در اردستان سردار صولت باعث سرشکستگی‌سهام‌السلطنه شد در صدد بر آمد که تلافی‌کند .

اتفاقا" در این موقع دوست صمیمی‌من آقای سید ابراهیم بود و در اثر کاردانی و هشیاری او وضعیت من روبراه و به اوج قدرت رسیده بود در اثر بیماری مزمن که داشت بدرود حیات گفت و من را در فقدان خود اندوهناک کرد به پاس دوستی و محبتهای بی شائبه او در تمام مساجدکاشان مجلس ختم بر قرارکردیم ونعش‌آن مرحوم را در خور شأن او با نهایت احترام و تجلیل حرکت داده و در مقبرهٔ خانوادگی آن مرحوم در زیارت حبیب ابن موسی علیه السلام دفن شد و من را در فقدان خود گذاشت .

از طرفی‌هم وزارت داخله رضاخان‌جوزانی را از من‌خواست‌چون رضاخان به من پناهنده شده بود حاضر برای‌تسلیم او به‌دولت نبودم سهام‌السلطنه نیز چون اوضاع را چنین دید

وقت بدست آورده و باسایر اهالی همقدم‌وهمدست‌شده در صدد فرستادن اردو به کاشان برای جنگ با ما شدند . در همین روزها محمودخان استکی‌که یکی از سرکرده‌های بختیاری بود به کاشان آمده و به سواران من ملحق شددرهمین‌اوقات دختر یکی‌از نزدیکان خود را هم به رضاخان‌جوزانی دادم سهام‌السلطنه نیز عده‌ای راتحریک‌نمود تهران از دست من متظلم شدند .

چون وزارت داخله هم به واسطه ندادن رضاخان‌جوزانی مصمم به تعقیب کردن ما بود با آنها همراهی‌کرد و سهام‌السلطنه مبلغ ده هزار تومان برای‌مخارج حرکت اردو به‌کاشان به اداره ژاندارمری داد در این موقع عده من متجاوز از دو هزار نفر بود ولی من به هیچ وجه مایل به آشوب‌و فتنه و فساد نبودم‌به این واسطه هر روز به دولت اظهاراطاعت‌نموده و مشغول به مرتب نگاهداشتن ابنیه خود بودم مفسدین و معرضین نیزکه سالها در خانه نشسته بودندموقع بدست آورده و مشغول فساد شدند تا اینکه‌چهار صدنفر ژاندارم باپنج عراده توپ و سردار صولت بختیاری با سوارانش مامور تعقیب من شدند

سردارصولت‌ازتمام دهات عده‌ای‌را به‌عنوان‌حیلیکی (چریک) جمع نموده‌با جمعیتی‌که‌متجاوز از هزارو دویست نفر بود به طرف کاشان حرکت نمود چون این خبر به کاشان رسید عموم علما و تجار به تلگراف‌خانه متحصن شده و به دولت تظلم‌نمودند که در هیچ‌وقت کاشان بدین‌امنیت نبود چه سبب شده است‌که برای‌خاطر یکدسته معرض شهری مابه آتش بسوزیم و خون مردمان بی‌گناه بریزد هر چند تظلم نمودند کسی‌جوابی به آنها نداد از آن طرف غفلتاً " سردار صولت شروع به گرفتن سواران اهیبه من و خلع سلاح کردن‌آنها کرد .

چون این خبر به‌من رسید دویست سوار زبده به سرکردگی رضاخان‌جوزانی و محمد آقا خان داغ آبادی وکبامرث‌خان استکی به‌جلو سردار صولت فرستادم چندین جنگ با هم نمودندسردار صولت حیله‌ای بخاطرش رسید به وسیله‌کاغذ وغیره شروع به فریب‌دادن‌سواران من می‌کند اول کسی که فریب او را می‌خورد جعفر قلی خان بود که با آن همه تلگرافات " که از طرف وزارت داخله به من شدکه او را برای‌دولت بفرستم چون به من پناهنده شده بود حاضر نشدم او راتسلیم نمایم .

منشاء این جنگ‌او بود معهذا در روزاول‌جنگ فرار نمود و نزد دشمن من رفت روز دیگر میرزامهدی‌خان‌رفیعی باعده‌ای سوارفرار نموده نزد سردارصولت رفت‌و اردو دریک‌فرسخی کاشان میدان جنگ را قرار دادند شجاع لشکر برادرم باشصت‌نفر سوار مشغول جنگ شدند در حمله اول تمام اردوی دشمن را تیر فرسخ عقب نشانیده چون دشمن‌کار را سخت دید شروع به شلیک توپ‌ها نمودند در مدت پنج دقیقه بیست و شش توپ انداخته شد چون سواران ما در هموار جنگ‌می‌کردند چندین نفر تیر خورده وسردار صولت نیز از آنجا به

لتحورنیم فرسخی کاشان رفت در روز اول محمد مهدی خان خوانساری که از سرکرده‌های رشید من بود با عده از سوارها تیر خورده و عده‌ای هم مقتول شدند .

از طرفی امر کردم دروازه‌های کاشان را خاک ریز نموده برج و باروی شهر را سنگر نمودم فردای آن روز شروع به جنگ شد چون دروازه فین مقابل لتحور بود آنجا میدان جنگ‌واقع شد از طرف دشمن توپ‌ها را به دروازه فین بسته چون‌دیدم دروازه فین ازسایر دروازه‌های‌کاشان مهمتر است‌آنجا رابه شجاع لشکر سپردم‌الحق‌در مقابل‌دشمن ایستادگی نمود با آنکه هر برجی را که مشغول جنگ بود فورا" آن برج‌را با توپ خراب می‌کردند . روز دوم هیچ کس ازما کشته نشد ولی از اردوی دشمن هشت نفر در آن روز کشته شد روز سوم نیز اول آفتاب‌شروع‌به جنگ شدکم‌کم‌آنها جلو آمده و توپ‌هارا در هزار قدمی‌دروازه سوار کردند روز جنگ‌می‌کردند و شب‌چون تاریک‌بود مشغول‌ساختن برج بودند ولی‌شجاع لشکر هم در این‌قسمت خیلی شجاعت نمود به طوریکه روز سوم او اول صبح تا ظهر پنج نفر توپچی را پی در پی پشت توپ کشت به طوریکه بعد از ظهر دیگر توپچی نیامده پشت توپ و جنگ فقط باتفنگ‌بود شب‌چهارم مجددا" سنگرهای‌خود را حکم‌نموده و روز چهارم مشغول توپ انداختن شدند . من هم با عده‌ای در تمام روز مشغول سرکشی و دستورات جنگی‌به تمام‌سوارها بودم‌منجمله در روز پنجم‌به دروازه فین رفتم‌دیدم به واسطه‌توپهای پی‌در پی که به دروازه انداخته بودند دروازه را با یک‌قسمت از باروی‌شهر به کلی از بین برده و خراب نموده بودند معهذا سواران رشید من غیورانه جنگ می‌کردند و هیچ پروائی از دشمن نداشتند در آن روز شجاع لشکر را ملاقات و قرار بر آن دادیم که عده‌ای سوار یک مرتبه بر دشمن حمله ور شوند بنابراین هفتاد نفر سوار ورزیده‌برای‌حمله معین نمودم باخودم و شجاع لشکر و ضمنا" دستور داد که سایر سوارها یک‌مرتبه به جانب دشمن شلیک کنند دشمن برای رفع تیر از خودشان در پشت دیوارها مخفی خواهند شد در این وقت ما و سوارهایم به آنها یورش ببریم چنین‌کردیم سردار صولت و اتباعش جون‌کار را سخت دیدند .

عقب نشسته و مجددا" توپهای خود را به لتحور بردند و از آنجا به طهران تلگراف کرده استمداد و توپ‌بزرگ خواستند بعد از دو روز توپ بزرگ‌قلعه کوبی و یک صدو پنجاه ژاندارم به فرماندهی سرتیپ حبیب‌اله خان شیبانی کمک به آنها رسید خلاصه شب و روز مشغول‌جنگ بودیم در مدت بیست و هشت شبانه‌روز خواب به چشم احدی نیامد ازصدای تفنگ و غرش توپ و صدای مترالیوز تمام اهالی در اضطراب و وحشت بودند چون دشمن کار را سخت دید و به علاوه به واسطه تیر اندازی و شجاعت و بی باکی‌شجاع لشکر خوف در دل آنها پیدا شده حیله اندیشیدند و خواستند غفلتا" از دروازه دیگری داخل شهر

شوند عده‌ای ژاندارم و بختیاری دفعتا" به دروازه ملک آباد که نسبتا" در آنجا کمتر از سواران ما بود هجوم برده همه مجروح میشوند از دخول در شهر مایوس شده مجددا" به سنگرهای اولیه خود برگشتند در مدت این بیست و هشت روز دقیقه جنگ متارکه نشد فقط کار من در این ایام رسیدگی به دروازه‌ها و رساندن فشنگ برای سلحشوران و ضمنا" نگاهداری مرکز شهر و قورخانه و غیره به عهده من بود شجاع لشکر هم در تمام این روزها دقیقه‌ای راحت ننمود و شخصا" مشغول جنگ بود سر کردگان هم که در سایر دروازه‌ها بودند مشغول نگاهداری و محافظت پست خود بودند و راپورت جنگ خود را ساعت به ساعت برای من فورا" میفرستادند همین قدر که احساس می‌نمودم ممکن است دروازه به واسطه کمی عده مغلوب شود فورا" عده به طور رزرو در آنجا می‌فرستادم سالار پدرم شغلش رسیدگی به مجروحین و معالجه مضروبین بود در این مدت بیست و هشت روز تمام کسبه کاشان دکاکین خود را بسته و از کسب دست کشیده و در خانه‌های خود مخفی بودند همین طور آذوقه کاشان که همه روزه باید از فین و سایر قراء بیاید به واسطه جنگ هیچ نیامد و در کاشان قحطی سختی پیدا شده علما در این موقع ملاقاتی از من نموده و ضمنا" از قحط و غلای کاشان شرحی بیان و درخواست نمودند که در صورتی که شما می‌خواهید با سردار صولت و دیگران جنگ کنید خوب است نظری هم به اهالی فقیر و بیچاره کاشان بنمائید که تمام از گرسنگی تلف می‌شوند محض ترحم به اهالی کاشان جنگ را متارکه بنمائید یا که در خارج کاشان مشغول جنگ بشوید اگر چند روز دیگر بدین منوال در کاشان جنگ باشد یقینا" احدی از اهالی زنده نخواهند ماند جواب گفتم تقصیر من چیست اگر من دفاع نکنم آنها قصد جان من دارند من هم مجبور به دفاع خواهم بود ولی چون راپورت هم رسیده که وضع غله خیلی بد است درصدد هستم که هر چه زودتر اسباب آسایش اهالی را فراهم نمایم علما خرسند شده و با دعا و ثنا خارج شدند جنگ به قسمی سخت شده بود که ما بین ما و دشمن قریب بیست ذرع زیادتر فاصله نبود .

به طوریکه صدای حرف همدیگر را به خوبی می‌شنیدیم و اغلب به جای تفنگ از طرفین سنگ به یک دیگر می‌زدند بیشتر سوارهای خود من که فرار کرده و نزد سردار صولت رفته بودند راهنمائی می‌کردند و از نقاطی که ممکن بود به شهر نزدیک می‌نمودند صدای توپ واکسل نداشت خدا را به شهادت میطلبم که دقیقه‌ای در آن وقت از فکر مردم بیچاره غافل و آنی نبود که از خونریزی متأسف نشوم خلاصه مدت بیست و هشت روز بدین منوال جنگ می‌کردیم آنها در خارج کاشان و ما در کاشان قریب به بیست و یک نفر از ما کشته شد از سواران سردار صولت و ژاندارم و چلیکی و غیره قریب به پنجاه نفر کشته شدند عده‌ای نیز از صاحب منصبان ارشد ژاندارمری مجروح و تیر دار بودند مجروحین ما نیز شانزده

نفر بود در ظرف این مدت مجروحین به کلی معالجه و رفع تیر آنها شده بود شب بیست و ششم میرآخور من آمده اظهار داشت که جو برای اسبها نداریم تکلیف چیست چون این مطلب را شنیدم بر آشفتم که چندین انبار جو تحویل تو بود یک مرتبه تمام شد اظهار داشت مجموع اسبها هزار و چهارصد اسب سیصد و پنجاه قاطر و غیره که برای قورخانه و ابنیه هستند حساب کنید هر اسبی را یک من در این مدت داده‌ایم و دیگر مثقالی جو نداریم به علاوه ناظر هم آمده و اظهار بی‌آذوقگی نمود دو روز دیگر به هر نحوی بود جو مالها را تهیه نمودم و در شهر بودیم چون کار آذوقه بدین درجه سخت شد شبی با پدرم و برادرانم کمیسیون کرده و در صدد چاره بر آمدیم آنها عقیده شان عموماً "ماندن در کاشان و جنگ با سردار صولت بود ولی من از آنجائیکه بهتر از آنها از وقایع مطلع بودم و همین طور یقین داشتم به واسطه نبودن آذوقه وعده از مردم کاشان و تمام اسبهای خودم تلف خواهند شد صلاح در آن دیدم .که از کاشان خارج جنگ را خاتمه بدهیم سکنه کاشان را نیز راضی و از همان ساعت عازم حرکت شدیم قبلاً" قورخانه و بنه و سایر بارها را گفتم بستند و تمام ، سوارها را که در آن طرف بودند خبر دادم و نیز بسر کردگان که مشغول جنگ بودند دستور دادم که فردا سر ظهر عازم حرکت باشند در آن شب هم با کمال اطمینان مشغول جنگ بودیم فردای آن روز نیز کما فی السابق تا ظهر باقی بود و در ساعت معین یک مرتبه تمام سنگرها را خالی نموده به قلعه و باغ من که خارج دروازه عطا است جمع شدند که از آنجا حرکت نمائیم چهار صد نفر سوار با یکی از برادرانم را پیش قراول کرده و از جلو روانه نمودم از عقب آنها پدرم وقورخانه و یک عده سوار رفتند و خودم نیز با عده‌ای سوار از عقب حرکت نمودم عده سوار و پیاده من در آن روز بالغ بر دو هزار نفر بود به طوریکه ابتدای سوار در بیدگل یک فرسخی کاشان و انتهای سوار هنوز از کاشان حرکت ننموده بود در همان روز معزالدوله غفاری که از سرکردهای من بود با عده‌ای سوار فرار نمود و رفتند همچنین سایر غفاری‌ها محتشم السلطان آقا رحیم خان اعتبار الملک غفاری هر یک عده سواری بر داشته و فرار نمودند خلاصه به بید گل رسیدیم و شب را در آنجا ماندیم امر دادم تمام اطراف آنجا را سنگر خالی کنند و قراول در آن سنگرها گذاشتم از طرفی هم چندین قاصد تعیین نمودم که بروند به لباسهای مبدل در اردوی دشمن و راپورت اعمال آنها و مقاصدشان را بدهند قاصدها روانه شهر شدند چهار از شب گذشته بود یکی از آنها مراجعت نمود و اظهار داشت بعد از خارج شدن ما آنها تصور نموده‌اند شاید به آنها پلتیک زده‌ایم و عده را در برج و باروی شهر پنهان نموده‌ایم وقتی که آنها ورود نموده‌اند مشغول به تیرانداختن و کشتن آنها بشوند به این واسطه جرئت دخول در شهر را ننموده و چندین نفر برای کسب اطلاع داخل شهر نمود آنها کاملاً "تفتیشات نمودند پس از اطمینان به آنها راپورت می‌دهند

که کسی نیست در شهر و همه خارج شده‌اند .

در این وقت سردار صولت با عده خود داخل شده و به خانه شجاع لشکر می‌روند آنجا را به‌کلی غارت‌نموده و در آن‌جا مسکن‌می‌نمایند ژاندارمهاو سایرین‌هم هر یک به خانه‌های کسان و برادران من رفته و آنچه در آن خانه‌ها است تاراج نموده و منزل می‌کنند شجاع لشکر برادرم در همان شب داوطلب شد که با دویست نفر سوار شبیخون‌به آنها بزنند ولی من دیدم نتیجه‌جز خونریزی‌ندارد او را منع نمودم و صبح از آنجابه جانب‌قلعه کهرشاهی که قلعه‌جنگی من بود حرکت نمودیم غروب (به مرنجاب) که ابتدای کویر سیاه کوه است رسیدیم آنجا هم‌شب را مانده صبح به طرف (کشکو) رفتم و از آنجا به قلعه کهرشاهی این قلعه در دوازده فرسخی کاشان واقع‌شده تمام اطراف این قلعه هموارى است .

سمت مشرق قلعه یک فرسخ و نیم کوهی‌واقع شده و جنوب غربی آن چندین تل ریگ می‌باشد اطراف قلعه به فاصله سه فرسخ آب‌یافت نمی‌شود در قلعه‌چشمه آب گوارائی است به قدر یک سنگ که قنات آن از خارج هیچ معلوم نیست قلعه دارای دو دیوار است دیوار اول طولش هشت ذرع و بعد از دیوار خندق‌می‌باشد تمام خاکهای خندق هم پشت دیوار اول ریخته‌شده به‌طوریکه سر دیوار چهار اسب‌می‌توانندپهلوی یکدیگر حرکت کنندوپائین دیوار قطرش ۹ ذرع‌بعد از خندق‌دیوار دیگری به همان ارتفاع‌ولی به قطر چهار ذرع‌واقع شده و شکل‌قلعه مربع‌است طول هر ضلعش‌دویست ذرع‌و در تمام قلعه دو طبقه بنا میباشد طبقه تحتانی طویله است که هزار و پانصد اسب جا می‌گیرد و طبقه فوقانیش اطاق است دارای یک اسباب شتری می‌باشد .

(ادامه‌دارد)

طمع

ای برادر طمع مکن که طمع
آدمی‌را خراب سازد وخوار

رو سخن بشنو ار همی‌خواهی
که شوی از حیات برخوردار

پای در دامن قناعت کش
طمع از مال مردمان بردار

نخورد شیر نیم خورده سگ
ور بسختی بمیرد اندر غار

تن به بیچارگی و گرسنگی
بنه و دست‌پیش‌سفله مدار

گر فریدون‌شوی به‌نعمت‌وملک
بی هنر را به هیچکس‌شمار

پرنیان ونسیج بر نا اهل
لاجورد وطلاست بر دیوار

سعدی

حاج خسرو خان بختیاری



خاطرات سردار ظفر

۳۴

من بطرف بختیاری به میزدج و ده چشمه نرفتم قدری از ملک سامان داشتم دوسه ده هم یکفرسنگی سامان بود لاجرم رفتم سامان زمستان را در سامان بودم در حالتی که نه جنس در میزدج داشتم نه پول در سامان که خرج کنم ایلخانی وایلبیگی آمدند ده گردکه تهیه گرمسیر را ببینند از ده‌گرد تا سامان دو فرسنگ است امیر جنگ دیدن من نیامد احوالپرسی هم از من نکرد امیر مجاهد و مرتضی قلیخان آمدند سامان از من دیدن کرده رفتند من هم قدری به حاجی شهاب السلطنه مقروض بودم ملکی دو همگینی داشتم فروختم قرض خود را دادم کمی هم کارهای خودم سروصورت گرفت سامان جای خوبی نیست مردم سامان هم از ترکهای بی‌همیت بی‌عیرت هستند خانواده امیر حسین خان هم در سامان پیش خودم بودند منهم گاهی شکار می‌رفتم گاهی بکارهای دیگر می‌پرداختم خوش بمن نگذشت و بدترین اوقات زندگانی من بود در این سال دختر سردار اقبال را که از خواهر امیر جنگ بود و نامزد بلکه معقوده آقا سردار پسر آقا اسداله نوهٔ آقا حیدر احمدخسروی بود خواستند به سردار فاتح شوهر بدهند این دختر را چند سال پیش خود سردار اقبال به رضاو رغبت برای آقا سردار عقد کرده بود سردار اقبال را امیر جنگ فریفته از راه بدر کرده آخوند بی‌دیانتی را پیدا کرده معقوده دیگری را برای سردار فاتح عقد کردند احمد خسروی‌ها بجوش و خروش افتادند ولی هیچ اقدامی نکردند تنها هیاهو و ناسزا گفتن بود نزدیک زمستان سردار فاتح عروسی کرد و آقاسردار پیش امیر لشکر جنوب امیراقتدارحاکم اصفهان و سایر روسای نظام ومحظر علمای اصفهان رفته شکوه‌ها و شکایت‌ها کرد سخنان زشت گفت در روزنامجات نوشت آخراز طرف امیر لشکر مأموریت در خانه سردارفاتح هشت هزارتومان از سردار فاتح گرفته به آقا سردار شوهر اول دختر دادند مبالغی هم به امیر

لشکر و امیر اقتدار رشوه یا جریمه داد پس از آنکه در تمام ایران کوس رسوائی و بدنامی سردار فاتح به توسط روزنامجات زده شد و مبلغ هنگفتی هم از کیسه او بیرون رفت آنوقت زن را باو دادند و کار بدین دستور گذشت یاد دارم در سفر فرنگستان شصت هزار تومان خرج کردم در سامان هم در این زمستان نه خودم پول داشتم نه برادرها بمن کمک کردند نه کسی بمن پول قرض داد روزگار از این گونه پستی و بلندی زیاد دارد بهرطریق بود این چند ماه زمستان را در سامان به سختی بپایان رسانیدیم سفر فرنگستان با آن مخارج زیاد بر ما گذشت زمستان سامان هم بابی پولی گذشت .

ز روزگار همین حالتم پسند آمد — که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم

انسان هرچه و هر قدر طبعش بلند باشد و دنیا را به هیچ نشمارد باز از بـرای گذارانیدن ایام و بپایان رسانیدن این زندگی عاریتی به اندازه کفایت از بـرای معیشت بایستی داشته باشد و نمیتواند از مال دنیا بکلی چشم بپوشد زن و فرزند و اهل و عیال و خانه را دنیا نمیتوان گفت غفلت از خدای را دنیا باید گفت

نیست دنیا خانه و فرزند و زن — هست دنیا از خدا غافل شدن

اگرچه بزرگان مذمت دنیا را کرده‌اند شعرا نیز شعرها گفته‌اند و ناپایداری دنیا و ذم آن و بود و نبودش را در نظر مردان خدا یکسان شمرده‌اند ورستگاری را در ترک دنیا دانسته‌اند درست هم گفته‌اند ولی زندگانی و معاش لازم دارد منتهی بایستی علاقمنـد نباشد فقر و غنا در نزدش یکی باشد

فقر با نعمت دنیا چه تفـاوت دارد — چون همین میرود ازدست وهمان میگذرد
شادمان باش و مخور هیچ غم سود و زیان — که جهان گاه چونین گاه چنان میگذرد

از دنیا بقدر کفاف بیشتر مایه تفرقه حواس است و از قدر کفاف کمتر سبب پریشانی خاطر چون نیک بنگری درویش و توانگر هر دو دچار رنج و محنتند

شب درویش اگر در غم نان میگذرد — روز منعم به غم سود و زیان میگذرد
عمر درویش و توانگر به حقیقت نگری — هر دو با درد دل و رنج روان میگذرد

رشته پند و اندرز ما را از مقصود دورانداخت باز گردیم بر سرسخن من در سامان بودم خبر وفات سلطان محمد خان سرداراسجع را بمن دادند دریغ و افسوس خوردم و بر مرگ او زاری و بیقراری کردم و تا حد زور تو گفتی در برابر من بود می‌گفتم این توئی یا خیال در نظرم سرداراسجع هشت سال از من کوچکتر بود در برلن بدرود جهـــان گفـــت جسدش را آوردند در عتبات عالیات بخاک سپردند و باز در همان ایام مظفر خان پســر سردار جنگ که تازه عروسی کرده بود در فرنگستان به ناخوشی سل از دنیا رفت پس از دو ماه دیگر علی‌اکبر خان سالاراسرف در پارس دنیارا وداع گفت علی‌اکبرخان از مادر سردار

محتشم و سردار اشجع بود من تا اول بهار درسامان بودم از آنجا ده چشمه‌رفتم پس‌از یکماه علیمرادخان سالار بهادر پسرم به ناخوشی حسبه دارفانی را وداع گفته و به سرای جاودانی شتافت در فارسان او را بخاک سپردیم بسیار پسر نجیب معقول رشیدی بود اگر چه‌بواسطه‌بداخلاقی‌مادرشان همیشه مرا آزرده خاطر میداشتند ولی من با آنها ملک دادم زن دادم همه‌نوع محبت کردم ولی هیچکدام را به اندازه امیرحسین خان دوست نداشته و ندارم باری آنها که مرده‌اند خدایشان بیامرزادآنهاکه‌زنده‌اند خدایشان توفیق دهاد از علیمرادخان دو پسر و یک دختر ماند مادرشان دختر ضرغام‌السلطنه است از تهران خبر رسید که مردم کوشش دارند که ایران جمهوری شود و سردار سپه رئیس جمهور باشد ولی این کوشش را نتیجه‌ای نبود و بمقصود نرسید سردار سپه از ملت آزرده خاطر شده رفت رودهن نزدیک دماوند که ملک ابتیاعی اوست و میدانست‌که نظامیان و طرفداران او نمیگذاشتند که او دست از کار بکشد وکلاء و اعیان هم از شورش طرفداران او اندیشیده رفتند او را آوردند امیر جنگ چون از شورش تهران آگاه شد فورا " با سردار اقدس‌وامیرمجاهد عهدی تازه کرده بفکر انقلاب افتاد گمان میکرد دیگر سردارسپه‌نخواهد آمدوبکلی دست از کار کشیده‌است عجبا این‌برادرزاده‌من از ابن‌الوقت گذشته ابن‌الساعه است‌نه‌بلکه‌ابن‌الثانیه است نمیدانست که سردارسپه زحمات چندین ساله خود رابی‌نتیجه نمیگذارد امیرجنگ‌وقتی که شنید سردار سپه بازگشت و دیگر باربکار خود مشغول است از راه‌عتبات‌رفت تهران امیر مجاهد حاج سیف و حاج عابد را گفت تادر کار حکومت اخلال کنند پول هم از شیخ گرفته به‌آنها داد سردار محتشم هم از سردار سپه بیمناک بود در کهکیلویه به هر جا دسترس‌داشت تحریک به اغتشاش کرد وعده دروغی‌هم به امیرمجاهد میداد و منتظر وقت بود بختیاری ها هم اجتماع کرده مشروحه روی چلوار نوشتند مبنی برلعن‌ونفرین بر آنکس که‌زیربار خلع سلاح برود و اگر دولت‌خواست‌بختیاری را خلع سلاح کند تن در دهد سردار محتشم را هم گفتند تا آن نوشته را امضاء کرد سردار محتشم که آمد اردل‌من و امیر مجاهد و مرتضی قلی‌خان رفتیم اردل‌فاتحه‌برادرش از تهران مکتوبی ازامیرجنگ‌رسیدنوشته بود کار ما خوب است فریب امیر مجاهد را نخورید از آن پس‌دیگر سردارمحتشم‌با کسی‌دم از برادری‌نزد امیرمجاهد میخواست به‌پول سرداراقدس مرا فریب دهدوبختیاری‌ها را بشوراند من هیچ مایل به شورش بختیاری‌ها نبودم سردار محتشم به پیغامهای سردار اسعد و امیر جنگ غره شده از برادری دم نمیزد من هم توقع برادری از اینگونه اشخاص نداشتم خوانین جانکی کیورسی تهران رفته شکایت از خوانین‌بختیاری و اجحافات آنها کردند حکم شد امیر جنگ آنها را استمالت کرده قراری در کار آنها بدهد.

پس از گفت و شنید چنین قرار شد که سالی هشت هزار من جنس به سنگ شاه از بابت املاک مال امیر بآنها بدهند هرچه ملک از حوزه حکومت آنها بختیاری هفت لنگ خریده‌اند مالیات بآنها بدهد یا از مالیات آنها به همان مقدار کم کنند و هرچه ملک بزور از آنها گرفته‌اند یا بخرند یا بآنها رد کنند این قرار داد سخت دشوار بود برای اینکه در سال ۱۲۸۸ قمری که قحطی ایران را فرا گرفته بود املاک جانکی را صاحبانش نتوانستند نگاه بدارند از بسیاری قحط و غلا و گرسنگی بختیاری هفت لنگ ملکهای آنجا را بعضی را خریدند بعضی بلامالک بود تصاحب کردند پس از شش سال هم بآسانی نمیشود از ملک متصرفی خود بیرون کرد دولت هم حکم سخت نمیداد که جانکی زیر نفوذ و ریاست بختیاری باشد به قول عوام ماست مالی می‌کرد مالیات جانکی گرمسیر از زمان علیرضاخان حاکم جانکی چهارهزار و ششصد و پنجاه‌تومان بود که بدولت میداد و تاکنون که ۱۳۰۶ شمسی است ما دیناری به آن مالیات اضافه نکرده‌ایم ولی جنس مال امیر آنها را نمیدادیم باری امیر جنگ از تهران آمد بختیاری رفت خانه سردار محتشم از آنجا آمد ده چشمه پیش من پیش از ورود امیرجنگ سردار محتشم احتیاطا " آقاخانلر گرگه و آقانجات احمدی را در قلعه جغارخور فرستادکه مبادا امیر مجاهد بفرستد قلعه جغارخور را بگیرند آقاخانلر و آقا نجات را بیرون کردند اسلحه آقانجات راهم گرفتند در آنوقت سردار محتشم فارسان بفاتحه خوانی سالار بهادر آمده بود من هم آنجا بودم این قضیه بر او ناگوار آمده بود این کار هم بتحریک امیرمجاهد و مرتضی قلیخان شده بود من هیچ اطلاع نداشتم ولی از این کار ناخشنود هم نبودم .

امیر جنگ که رسید قدرت سردار محتشم زیادتر شد وقتی که سردار محتشم و امیرجنگ ده‌چشمه دیدن من آمدند و رفتند خواستند بروند جغارخور اوضاع را خوب ندیدند مخصوصا " حاج آقاعبدالکریم که هم بستهٔ من و هم صاحب نفوذ بود از وی اندیشه کردند که مبادا شورشی برپا کنند امیرجنگ از من خواهش کرد که امیر حسینخان با خانواده‌اش را همراه جغارخور ببرد چون زن امیرجنگ طهرانی بود و زن امیر حسینخان خواهر امیرجنگ بود از این جهت مایل بودکه امیر حسینخان با عیالش جغارخور برود من گفتم چند روز صبرکنید بعد آمدم شلمزار امیر مجاهد و مرتضی قلیخان هم بودند سردار محتشم هم آمد برادرهای من میل داشتند صارم الملک همراه امیرجنگ جغارخور برود نه من قبول کردم نه امیرجنگ آخر قرار شد امیر حسینخان با عیالش برود جغارخور بردن امیر حسینخان را چغا خور برای این بودکه جلو امیرمجاهد و بختیاریها را بگیرد باری رفتن امیرحسینخان چغا خور اثر و نتیجهٔ خوبی داشت برای حکومت بختیاری .

(ادامه دارد)

آگهی استخدام

سازمان بنادر و کشتیرانی جهت تکمیل کادر واحدهای شناور برای خدمت در بنادر ۱۴۰ نفرداوطلب را از طریق آزمایش و مصاحبه انتخاب و پس از طی دوره آموزشی مربوطه در اداره کل بنادر و کشتیرانی خرمشهر در صورت احراز موفقیت با حقوق و مزایای مکفی استخدام می نماید . کلیه متقاضیان بـایـد شرایط زیر را دارا باشند :

۱ــ تابعیت دولت شاهنشاهی ایران

۲ــ متدین به یکی از ادیان رسمی کشور .

۳ــ دارا بودن برگ پایان خدمت یا معافیت از خدمت وظیفه .

۴ــ عدم اشتغال در وزارتخانه‌ها ، سازمانها و موءسسات دولتی ووابسته به دولت .

۵ــ حداکثر سن ۳۰ سال

از داوطلبان واجد شرایط درخواست می شود فرم ذیل را تکمیل و همراه با دو قطعه عکس ، فتوکپی مدرک تحصیلی لازم ، فتوکپی شناسنامه ، فتوکپی برگ پایان یا معافیت از خدمت وظیفه حداکثر تا تاریخ ۲۵۳۷/۱/۲۷ به قسمت کارگزینی اداره کل بنادر و کشتیرانی محل مورد تقاضا ارسال دارنـد .از متقاضیان واجد شرایط جهت انجام آزمایش و مصاحبه دعوت به عمل خواهد آمد .

ردیف	عنوان شغل	مدرک تحصیلی لازم	محل جغرافیائی خدمت و تعداد مورد نیاز			
			خرمشهر	شاهپور	بوشهر	عباس
۱	موتوریست	سوم متوسطه	۱۰	۲۱	۴	۱۰
۲	ملوان	" "	۱۸	۲۴	۴	۱۰
۳	معاون مدیر ماشین	دیپلم "	۴	۴	۲	۲
۴	معاون فرمانده	" "	–	۱۰	۲	–
۵	راهنما	" "	–	–	–	۱۵

فرم درخواست استخدام درسازمان بنادروکشتیرانی

نام   نام‌خانوادگی   نام پدر

شماره شناسنامه   محل صدور   تاریخ تولد

داوطلب شغل   (فقط یک شغل) جهت خدمت در

.... (فقط یک محل)

آدرس کامل و شماره تلفن ....

امضاء داوطلب

تاریخ

اطلاعیه

صندوق تاءمین اجتماعی

درباره: حداکثر مزد/ حقوق مبنای کسر حق بیمه

۱ـ شورایعالی تاءمین اجتماعی در چهل ودومین جلسه خود مورخ ۲۵۳۶/۱۰/۲۰ تصویب نمود که از اول فروردین‌ماه ۲۵۳۷ حداکثر حقوق یا دستمزدومزایای‌ماهانه‌مبنای کسرحق‌ـ بیمهٔ بیمه‌شدگان مشمول نرخ حق بیمه سی‌درصد وهمچنین پرداخت مزایای نقدی موضوع قانون تاءمین اجتماعی در مورد این گروه بمیزان یکصدوبیست هزار (۱۲۰،۰۰۰) ریال خواهد بود.

۲ـ این تصمیم شامل مشمولین قانون سابق حمایت‌کارمندان در برابر اثرات‌ناشی‌از پیری، ازکارافتادگی وفوت (مشمولین نرخ حق بیمه بیست‌ویک‌درصد) نبوده وحق‌بیمهٔ آنان‌کماکان بارعایت حداکثر حقوق جدول حقوق قانون‌استخدام‌کشوری (درحال حاضر ۶۹،۰۴۰ ریال) وصول خواهد شد.

۳ـ این تصمیم شامل گروههای‌زیر میباشد:

۳ـ ۱ـ افرادیکه قبل از ۲۵۳۵/۴/۱۶ مشمول قانون تاءمین اجتماعی‌قرارداشته اند.

۳ـ ۲ـ افرادیکه پس از تاریخ ۲۵۳۵/۴/۱۶ در فعالیتهای مشمول قانون تأمین اجتماعی مشغول بکار شده‌اند ودر فاصله ۲۵۳۱/۶/۱ تا ۲۵۳۵/۴/۱۶ فاقد سابقه اشتغال درموسسات دارای شخصیت حقوقی یا فاقد سابقه پرداخت حق بیمه بر اساس نرخ ۲۱٪ بوده‌اند .

۳ـ۳ـ افرادیکه پس از تاریخ ۲۵۳۵/۴/۱۶ در موسسات دارای شخصیت حقوقی که قبلاً مشمول قانون حمایت کارمندان در برابر اثرات ناشی ازپیری ، ازکارافتادگی وفوت بوده‌اند (اعم ازآنهائی که صندوق مربوط بآنان به صندوق تأمین اجتماعی منتقل ودر آن ادغام شده است یا صندوقهائی که ادامه کارآنان بطورجداگانه طبق تبصره۲ماده ۱۱قانون تشکیل وزارت بهداری وبهزیستی بتصویب رسیده است) استخدام شده یا بشوند مشروط بر اینکه در فاصله ۲۵۳۱/۶/۱تا ۲۵۳۵/۴/۱۶ فاقد سابقه اشتغال در موسسات دارای شخصیت حقوقی یا فاقد سابقه پرداخت حق بیمه طبق قانون سابق حمایت کارمندان دربرابر اثرات ناشی از پیری ، ازکارافتادگی وفوت باشند .

۳ـ۴ـ کارمندان مشمول آئین نامه استخدامی بیمه‌های اجتماعی (اعم ازکارکنانی که حقوق ومزایای آنان طبق ضوابط ومقررات استخدامی مربوط پرداخت شده یا بوسیله شورای حقوق ودستمزد تعیین میشود) با رعایت مصوبه مورخ ۲۵۳۶/۲/۱۴ شورایعالی .

۴ـ در مورد کسانی که در گذشته حق بیمه نسبت بمبلغی بیش ازیکصدوبیست هزار (۱۲۰۰۰۰۰) ریال پرداخته اند مبلغ اضافی به وسیله واحدهای تأمین اجتماعی محاسبه وهمراه با بهره دوازده درصد سالانه ساده مسترد خواهد گردید .

صندوق تأمین اجتماعی

زراعت سُویا

(دانه های روغنی)

شرکت سهامی‌خاص توسعه کشت دانه‌های روغنی‌که بیش از ده‌سال از تاریخ تاءسیس آن
گذرد در انجام وظایف و اجرای برنامه‌های خود طوری موفق بوده‌که از چهارسال قبل
نطرف وزارت کشاورزی وعمران روستائی اجرای یکی از طرحهای مهم خود را بنام طرح
عه کشت سویابااین شرکت واگذار و محول نموده که بانظارت مجری طرح و با استفاده از
های طرح‌عملیات آن‌همه‌ساله طبق برنامه‌های تنظیمی‌وتصویبی بمرحله اجرا درمیآید .

یکی از راههای افزایش محصول‌در تمام زراعتهامنجمله زراعت سویاجلوگیری از ضایعات
رتمام مراحل زراعت) و تقلیل هزینه‌های تولید است زیرا هرقدر هزینه تولید تقلیل
د درآمد حاصله‌از زراعت مورد نظر در واحد سطح برای تولید کننده بیشتر خواهدشد
ی در مقابل خرج کمتر درآمد بیشتر بدست خواهد آورد در اینصورت بتوسعه کشت و
یاد تولید چنان محصول تشویق و ترغیب میگردد .

برهمین اساس نظر شرکت سهامی توسعه کشت دانه‌های روغنی نیز پیوسته متوجه ایـن
ه بوده و هست که موارد و نکاتی که بیشتر از سایر عوامل باعث بالا رفتن هزینه تولید
ردند موردبررسی قرار داده و راه‌یا راههائی پیداکند که آنها را بنحو آسانتر و سریعتر
ا خرج کمتر مرتفع سازد .

یکی از مسائل ما به الابتلای زراعت‌سویا که موجب بالارفتن هزینه تولیدمیگردد مبارزه
علفهای هرز و یاباصطلاح وجین مزرعه میباشد زیرااینکار در اغلب‌بلکه در تمام‌زراعتها
نتر با استفاده از نیروی کارگر صورت میگیرد و چون با یکدفعه وجین علفها بخوبی از
ن نمیروند غالبا " احتیاج هست چندین دفعه عمل وجین را تکرار نمایند و چون هزینه
جرت کارگر رو به افزایش است و اصولا " کارگر کافی پیدانمیشود وهزینه وجین با ایـــن
نیب رقم قابل ملاحظه‌ای را در بین سایر هزینه‌های زراعت در برمیگیرد لذا بایستی به
بال راههای‌دیگری رفت‌که استفاده‌از کارگر و نیروی انسانی را به صفر و یا به یک حداقل
ل قبولی برساند .

با بررسیها و آزمایشهای پیگیری که شرکت بوسیله کارشناسان خود و موسسه‌بررسی آفات و بیماریهای گیاهی وزارت کشاورزی وعمران روستائی و با ایجاد همکاری با تولید کنندگان سویا از یکطرف و مؤسسات فروشنده‌ٔ سموم نباتی از طرف دیگر برقرار نمود ظرف دو سه سال گذشته درمورد وجین مزارع سویا سرانجام این توفیق حاصل گردیدکه با مصرف سموم علف‌کش و با بکار بردن اصول صحیح آن میتوان بخوبی با تعداد زیادی از علفهای هرز مزارع سویا مبارزه نمود بنحویکه دیگر احتیاجی به وجین مزرعه نباشد.

چون این موفقیت در مقام‌خود بسیار مهم و با ارزش بود و نتایج ارزنده‌آن علاوه بر مراحل آزمایشی‌در مراحل نمایشی و در سطوح بزرگ نیز به ثبوت رسیدو کشاورزان و تولید کنندگان سویا اثرات این اقدام را از نزدیک و بطور عینی مشاهده کردند لذا با موافقت مجری طرح قرار شددر سال‌آینده حدود شش هزارهکتار از زراعت سویای مملکت بااستفاده از اعتبارات طرح با سموم علف‌کش طبق اصولی که کارشناسان شرکت بررسی و آزمایش نموده‌اند برضد علف هرز و بمنظور مبارزه با آن سمپاشی گردد و برای اینکه اینکار توأم با نتایج کاملا "مثبت باشد و اشکالی در موقع انجام عملیات سمپاشی برای کشاورزان پیش نیاید یک کلاس آموزشی و تعلیماتی با همکاری وزارت‌کشاورزی و عمران روستائی در گرگان و گنبدکاووس و ساری با شرکت‌کارشناسان شرکت و وزارت کشاورزی‌و عده‌ٔکثیری ازکشتکاران سویا تشکیل گردید که نتیجه آن بسیار آموزنده و جالب بوده‌است .اینک قسمتی از مطالبی که در کلاس مزبور تدریس گردیده تشرح زیر برای اطلاع علاقمندان ذیلا" درج میگردد:

دفع علفهای هرز یکی از عوامل مهم و اساسی زراعت سویا است بطوریکه بدون از بین بردن علف برداشت محصول رضایت‌بخش در سویا امکان پذیر نمیباشد. آزمایشهای این شرکت در ایران نشان داده‌که با کنترل علفهای‌هرز میتوان بیش از ۷۵ درصداضافه‌محصول در سویا بدست آورد.

بیشترین صدمه علفهای هرز در سویا در ابتدای رشد میباشد زیرا در اینموقع علفهای هرز بعلت سریع‌الرشد بودن بر سویا غلبه نموده و مانع رشد آن میشوند . بهمین جهت‌و بدلیل آنکه مبارزه با علفهای هرز وقتیکه کوچک هستند آسان‌تر واقتصادی تراست بایستی عمل مبارزه در ابتدای فصل و با بعبارت دیگرهمزمان با کشت سویا آغاز شود. این عمل با استفاده از علف‌کشها براحتی امکان پذیر میباشد. و اما ازآنجائیکه هیچیک از سموم علف‌کش انتخابی سویا قادر به‌کنترل همه علفهای هرز نمیباشند و بعلاوه کلیه سموم روی علفهای دائمی و ریزوم‌دار بی‌تاٴثیر بوده و روی علفهای پهن برگ دانه درشت نظیر شوق (xanthium strumarium) گاوینبه (Abutilon theophrasti) و تاجریزی (Solanum nigrum) کم‌تاثیر هستند طریقه

شیمیائی بتنهائی جوابگوی نیاز کشتکار در دفع علفهای هرز نمیباشد، ولی میتوان گفت در شرایط کنونی بعلت کمبود و گرانی کارگر و کشت سویا در اراضی وسیع بهترین و اقتصادی ـ ترین راه مبارزه با علفهای هرز روش توأم شیمیائی و مکانیکی است و نتیجه مطلوب زمانی حاصل میشودکه سایرعوامل مؤثر در کنترل علفهای هرز نیز موردتوجه قرارگیرند. مهمترین این عوامل عبارتنداز :

۱ـ تناوب صحیح

۲ـ خوب آماده کردن زمین و تهیه بستر مناسب برای بذر

۳ـ استفاده از بذر پاک و اصلاح شده

۴ـ استعمال کودهای شیمیائی مناسب و طرز مبارزه باآفات و بیماریها

تناوب زراعی توأم بامبارزه شیمیائی ومکانیکی کنترل گونه‌ای از علفهای دائمی را که بوسیله سموم علف‌کش قابل کنترل نیستند امکان پذیر مینماید. در سویای کشت شده بعد از تناوب گندم که در آن ۲/۴ ـ مصرف شده باشد علفهای پهن برگ نظیر نوق و پیحک (Conuolvolus aruensis l) بسیار کم‌خواهد بود.

زمینی‌که خوب‌آماده شده باشد و بذر خوب و پاک در بستر مناسب کشت گردد سبز یکنواخت بوجودخواهد آمد که سریعا" رشد نموده و خیلی زود بین ردیفها ایجاد سایبانی مینماید. سایه ایجاد شده مانع رشد بسیاری از علفهای باریک برگ‌مانند ارزن وحشی (Setaria viridis L.) و حسبک (Setaria verticillatal.) خواهدشد.

دیسک و چنگک زدن زمین قبل از کاشت چون علفهای موجود را از بین میبرد درمبارزه باعلفهای دائمی بسیار مؤثر است. در اینحالت بهترآنستکه عمل دیسک‌زدن را یکی دو هفته بعد از رشد علفهای دائمی انجام داد چه در اینصورت رشد اولیه گیاه باعث مصرف غذائی ریشه میشود و بعد با از بین بردن قسمت هوائی ذخیره مانده در ریشه برای ادامه زندگی نبات کافی نخواهد بود.

دادن کودهای‌شیمیائی مناسب و مبارزه با آفات و امراض چون به بهتر رشد کردن سویا کمک میکنند باعث میشوند سویا بر علفهای هرز غلبه نموده و زودتر فواصل بین ردیفها را بپوشاند.

تمهیدات فوق تماما" عوامل کمکی هستنددر جهت تاءثیر بهتر و بیشتر مبارزه شیمیائی در امرکنترل علفهای هرزکه بعدا" بایستی بطریقه مکانیکی با استفاده ازکولتیواتور و یا رتیواتور تکمیل گردد.

امیدوار است مراتب فوق مورد توجه علاقمندان و کشتکاران سویا قرار گرفته در پائین آوردن هزینه‌تولیدبمقدار قابل ملاحظه‌مؤثر و موجب توسعه کشت و ازدیادمحصول گردد.

اطلاعیه مدرسه عالی تلویزیون و سینما

گزینش دانشجو برای دوره فوق لیسانس مهندسی برق

مدرسه عالی تلویزیون و سینما

با همکاری

پلی تکنیک نیویورک

POLYTECHNIC INSTITUTE OF NEW YORK

در تیرماه سال ۲۵۳۷ تعدادی دانشجو برای دوره فوق لیسانس مهندسی برق (مخابرات سیستم - الکترونیک) می پذیرد.

مدت این دوره حداقل سه نیمسال تحصیلی خواهد بود، که دانشجویان یک نیمسال را در پلی تکنیک نیویورک می گذرانند.

شرایط پذیرش و سایر اطلاعات لازم در آگهی های بعدی اعلام خواهد شد.

متقاضیان میتوانند با مراجعه به مدرسه عالی تلویزیون و سینما واقع در خیابان پهلوی نرسیده به ابوالی شماره ۱۱۶۳ بروشورهای لازم را دریافت نمایند.